طرائف الحکم

یا

اندرزهای ممتاز

تألیف

استاد محقق آقای امیر احمد اشتیانی

ناشر

دار الکتب الاسلامیة

شیخ محمد آخوندی

بازار سلطانی

طهران - تلفن ۲۰۳۱۰

Columbia University
in the City of New York

THE LIBRARIES

بسمه تعالی

طرائف الحکم

یا

اندرزهای ممتاز

« تألیف »

الاستاذ المحقق المیرزا أحمد

الآشتیانی

عنی بنشره :

الحاج اسمعیل السیگاری دام مجده العالی

محل فروش :

دار الکتب الاسلامیة

موسس شیخ محمد آخوندی

«طهران - بازار سلطانی»

فروردین ۱۳۳۹

چاپخانه حیدری

893.78
As 37

مقدمة الكتاب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين والصّلوة والسّلام على سيّد الأنبياء والمرسلين محمّد بن عبدالله خاتم النّبيين وعترته المعصومين عليهم السلام . **و بعد** ؛ فيقول العبد الداثر الفقير الى رحمة ربه الغنى « احمد بن محمّد حسن الآشتيانى» قدس الله سرّه ، لمّا وقفت اوان النظر في الآثار المروية عن اهل بيت العصمة عليهم السلام على نوادر منها وان كان كلّ واحدة من الكلمات الواردة عنهم عليهم السلام نوادر الكلم و جامعة لجوامع الحكم ، اردت ايرادها في صحيفة ممتازة عن الكتب المشتملة عليها وعلى غيرها مع كلمات اخرى من الموالين التابعين اوممّن لااعرف حاله لأشتمالها على حكمة أمرنا بأخذها اينما وجدت كبعض الأشعار المرسومة في هذه الأوراق و ما خطر ببالى و نوّر الله تعالى به قلبى من بركات اهل الذكر ورشحات طفحاتهم .

وسمّيت الكتاب « **بطرائف الحكم** » اقتفاءً لما روى عن على بن ابى طالب عليه السلام : انّ هذه النفوس تملّ كما تملّ الأبدان فابتغوا لها طرائف الحكمة ، وفي رواية اخرى فروّحوها بطرائف الحكم . واسئل الله تعالى ان يوفقنى لذلك من فضله ، انه ذوا الفضل العظيم ، وهو يهدى من يشاء الى صراط مستقيم ، وهو حسبى ونعم الوكيل .

وقد تصدى لترجمته عدّة من الأفاضل العظام ، طلباً لمزيد شمول الأستفاضة منه على بعض الأنام وابتغاء لمرضات الله العزيز المتعال .

١٢ ـ شوّال المكرّم ١٣٧٩

54853 G

مقدمه کتاب

بنام خداوند بخشنده مهربان

حمد و سپاس خدائی را که پرورنده جهانیانست . و درود و تحیت بر سرور پیمبران و فرستاده شدگان‌حق سبحان : حضرت محمدبن‌عبدالله صلی‌الله علیه و آله وسلم خاتم پیمبران ، و خاندان او که دامنشان‌از آلودگی‌بنافرمانیها پاك و پاکیزه‌است .

و بعد چنین گوید بنده فانی‌نیازمند برحمت‌پروردگار بی‌نیاز «**احمد بن محمد حسن الاشتیانی**» قدس الله‌سره : هنگامی که در آثار و احادیث مرویه از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بر نوادری از آنها متوجه شدم ، گر چه هر سخنی که از ایشان‌نقل شده کلماتی کمیاب و جامع مجموعه‌های علوم محکمه الهیه است ، اراده‌نمودم آن احادیث را در کتاب جداگانه‌ای غیر از آن کتابها که مشتمل بر نوادر و غیر اینها است ، با افزودن سخنان دیگری ازدوستان و پیروان اهل‌بیت علیهم‌السلام یا ازآنانکه‌بر باطن‌ایشان شناسائی نداشته‌ام ، لکن چون مطالب‌حکمت‌آمیزی در برداشته ومأمور بأخذ چنین سخنانیم هرکجا بیابیم ، مثل برخی از اشعار که در این کتاب نگاشته شده و آنچه از خاطر گذشته ، و ببرکات خاندان نبوت علیهم السلام قلبم منور گردیده .

و این کتاب را به « **طرائف الحکم** » نامیدم بجهت پیروی از آنچه از حضرت علی بن ابیطالب علیه‌السلام روایت شده که فرمود : همانا جانها خسته میشوند همانطور که بدنها خسته میگردند ، پس‌طلب کنید برای آنها تازه‌های نشاط‌آور از حکمت را . و در روایت دیگر است که آسایش دهید او را بطرفه هـای حکمت . و از خداوند متعال خواهانم که از فضل و انعام بی‌پایان خود توفیقی بهره‌ام گرداند ، زیرا او صاحب فضل بزرگ است ، واوست که هر که را بخواهد براه راست راهنمائی فرماید ، و اوست کفایت کننده من و بهترین وکیل و کارگذار است .

و جمعی از افاضل عظام متصدی ترجمه آن شدند تا برخی از مردم (که آشنابلغت عربی نیستند) از آن استفاده نمایند ، برای طلب رضا و خوشنودی خداوند با عزتی که برتر و بالاتر از هر موجود است .

۲۰ ـ فروردین ۱۳۳۹

5485369 MAR 6 1962 RJ

بسم الله الرحمن الرحيم

١ ـ في المجلد الاول من البحار باب «علامات العقل وجنوده» من بحار الأنوار من وصايا موسى بن جعفر عليه السلام لهشام بن الحكم : ياهشام ، مابعث الله انبياءه و رسله الى عباده الّا ليعقلوا عن الله ، فاحسنهم استجابة احسنهم معرفة لله ، واعلمهم بأمر الله احسنهم عقلاً ، واعقلهم أرفعهم درجة في الدنيا والآخرة .

٢ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب في حديث هشام ، قال عليه السلام : يا هشام ، كان امير المؤمنين عليه السلام يقول : مامن شيء عبدالله به افضل من العقل ، وماتمّ عقل امرء حتّى يكون فيه خصال شتّى : الكفر والشّر منه مأمونان ، والرّشد والخير منه مأمولان ، وفضل ماله مبذول ، وفضل قوله مكفوف ، ونصيبه من الدّنيا القوت ، ولايشبع من العلم دهره ،

بسم الله الرحمن الرحيم

١ ـ درجلداول از بحار در باب «علامات عقل وجنود آن» از کتاب بحارالانوار از سفارش های حضرت موسی بن جعفر عليه السلام بهشام بن حکم اینست (که فرمود :) ای هشام ، نفرستاده است خدا پیمبران و فرستادگان خود را بسوی بندگانش مگر آنکه (بواسطه ایشان) تحصیل معرفت تفصیلی بعلوم حقه الهیه پیدا نمایند ، پس بهترین ایشان در پذیرش دعوت و فرمانبری انبیاء ، بهترین آنانست از جهت شناسائی خدا ، و داناترین ایشان بمعارف الهیه ، بهترین آنانست از جهت عقل ، وکاملترین ایشان از جهت عقل ، بلند مرتبه ترین آنانست در دنیا و آخرت (از جهت قرب بپروردگار) .

٢ ـ ونیز درهمان جلد و باب در حدیث هشام است که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : ای هشام امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود : نیست چیزی که پرستش شود خدا بآن ، بهتر از عقل ، و کامل نیست عقل شخص تا بوده باشد در او خویها و نشانه های چندی : مردم از کفر و آزار او ایمن باشند . براه راست رفتن و نیکی او امیدوارند . زیادی مالش به نیازمندان داده میشود . و از سخنان زیاده و بیهوده جلو گیر است .

الذّل احبّ اليه مع الله من العزّ مع غيره ، والتّواضع احبّ اليه من الشّرف ، يستكثر قليل المعروف من غيره ، ويستقل كثير المعروف من نفسه ، و يرى النّاس كلّهم خيراً منه وانّه شرّهم في نفسه و هو تمام الأمر .

٣ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «الاختصاص» عن الصادق عليه السلام : اذ اردت ان تختبر عقل الرجل في مجلس واحد فحدّثه في خلال حديثك بما لايكون ، فان انكره فهو عاقل ، وان صدّقه فهو احمق .

٤ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «المحاسن» عن ابى عبدالله عليه السلام ، عن أبائه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : اذا بلغكم عن رجل حسن (حال : كافى) حاله فانظروا في حسن عقله فانما يجازى بعقله .

٥ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «الخصال» عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قسّم العقل على ثلاثة

و بهرهٔ او از دنيا باندازه حفظ رمق اوست . و در تمام عمر از دانش سير نميشود . خوارى نزد مردم و با خدا بودن ، نزد او خوشتر است از عزيز بودن نزد مردم با دورى از خداوند . فروتنى نزد او پسنديده تر است از بزرگى كردن . بزرگ ميشمارد خوبيهاى كمى كه باو ميرسد و كوچك ميشمارد خوبيهاى بسيارى را كه از او بغير ميرسد . و تمام مردم را از خود بهتر مى بيند و خويش را پست تر از ايشان مى‌داند ، اينست برترين درجات عقل .

٣ ـ و نيز در همان جلد و باب از كتاب اختصاص از حضرت صادق عليه السلام روايت شده (كه فرمود :) هر گاه اراده كردى عقل شخصى را در يك مجلس آزمايش كنى پس حكايت كن براى او در ضمن سخنان خود افسانه‌هائى كه واقع ناشدنى است ، پس اگر آن حكايت را انكار نمود او عاقل و با خرد است ، و اگر آنرا قبول نمود پس او كم خرد است .

٤ ـ و نيز درهمان جلد و باب از كتاب محاسن از حضرت صادق عليه السلام از پدران بزرگوارانش روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود : هر گاه رسيد بشما نيكى حال شخصى وتمجيد نمودن از او (از جهت بجا آوردن اعمال صالحه و كارهاى خير) پس نظر كنيد در كمال عقل او (مغرور بظاهر عمل او نشويد) زيرا جزا و پاداش عمل باندازه عقل ومعرفت است .

٥ ـ و نيز درهمان جلد و باب از كتاب خصال از رسولخدا صلى الله عليه و آله روايت شده

اجزاء ، فمن كانت فيه كمل عقله ومن لم تكن فيه فلاعقل له ، حسن المعرفة بالله عزّ وجلّ ، وحسن الطّاعة له ، وحسن الصّبر على امره .

٦ ـ وفيه ايضاً باب « فضل العقل و ذمّ الجهل» . « كنز الكراجكى » قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : استرشدوا العقل ترشدوا ، ولا تعصوه فتندموا .

٧ ـ و فيه ايضاً باب « حقيقة العقل و كيفيته» . «الاختصاص » عن الصادق عليه السلام : خلق الله العقل من اربعة اشياء : من العلم والقدرة والنّور والمشيّة بالأمر ، فجعله قائماً بالعلم دائماً في الملكوت .

٨ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب من كتاب علل الشرائع في سؤالات الشامى عن

(كه فرمود:) عقل بسه جزء منقسم شده است (مقصود اينست كه عقل كامل را كسى دارا است كه سه صفت داشته باشد) پس كسى كه هر سه جزء در او باشد خرد او كامل و كسى كه هيچيك از اين اجزاء در او نباشد خرد او كامل نخواهد بود : معرفت و شناسائى او بپروردگار عزوجل كامل باشد ؛ در اطاعت و فرمانبرى خدا ثابت قدم باشد ؛ درسختيها و ناملايماتى كه باو ميرسد شكيبا باشد .

٦ ـ و نيز درهمان جلد ، باب « فضيلت عقل ومذمت جهل» از كنز كراجكى نقل شده كه رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : راهنماى خود را خرد خويش قرار دهيد تا براه راست هدايت شويد و با آن مخالفت ننمائيد كه پشيمان ميشويد .

٧ ـ و نيز درهمان جلد ، باب «حقيقت عقل و كيفيت آن» از كتاب اختصاص از حضرت صادق عليه السلام روايت شده (كه فرمود :)خداوند عقل را از چهار چيز آفريد : از علم و قدرت و نور و مشيت بأمر و فرمان تكوينى خود ، پس عقل را بعلم استوار كرد در حالى كه وجود او در عالم ملكوت ثابت است (وتحقق و هستى او مثل موجودات مادى جهان عناصر نيست) .

٨ ـ و نيز در همان جلد و باب از كتاب علل الشرايع در پرسشهاى مرد شامى از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام است از نخستين آفريده خداوند سبحان ، حضرت در جواب او فرمود : نور است .

بيان : اسم نور را كه در عرف بنور خورشيد يا چراغ اطلاق مى كنند از جهت اينست كه بخود روشن و پيداست و ديگر چيزهائى كه چنين نباشند ظاهر و پيدا نمايد ، و علم را هم كه نور ميگويند از اينجهت است كه هر چه را كه عالم ميداند درخاطرش

امیرالمؤمنین علیه السلام عن اوّل ماخلق الله تبارك وتعالی ؛ فقال علیه السلام : النّور .

پیدا و ظاهر شده ، و چون فی الجمله دقت و تأمل نمائیم سبب پیدایش و ظهور هرچیزی وجود و هستی اوست ، نور چراغ چون موجود میشود برای چشمها ظاهر میگردد ، صداها چون موجود میشود برای گوشها ظاهر میشود ، گرمی و سردی وقتی وجود یابد بجهت قوه لامسه است ، انواع طیب و بویها زمانیکه موجود میشود برای قوه شامه و ذائقه ظاهر میشود ، پس بطور تحقیق نور حقیقی که بذات خود ظاهر و غیر آن بآن ظاهر است در همه‌جا وجود است ، نور چراغ جسم لطیفی است که چون موجود میشود ظاهر میگردد ، وظهورش بسبب وجودش و بطفیل وجود اوست .

و وجود دو قسم است : وجود حقیقی که هیچ تعینی و ماهیتی با او نیست و عین نور علم و قدرت و حیات است ، چنین وجود عین ذات مقدس خداوندی است ، چنانچه در حدیث است : ربنا نوری الذات ، حی الذات ، قادر الذات ، عالم الذات . من قال انه قادر بقدرة ، عالم بعلم ، حی بحیوة ، فقد اتخذ مع الله الهة اخری ولیس علی ولایتنا من شیء . (یعنی پروردگار ما ذاتش عین نور و حیات وقدرت است) الخ .

و یك وجود از مخلوقات و ممکناتست که تعینی با اوست ، و آن ذات وحقیقت آن مخلوق است ، مثل اجسام جامده یا نباتات یا حیوانات یا انسان و دیگر چیزها که هر کدام را اسمی علاوه بر اسم وجود میگویند ، مثل آب موجود یا آتش موجود یا درخت موجود یا حیوان یا انسان موجود ، و حال ذوات و اقسام موجودات و مخلوقات که تعبیر از آن ذاتها بماهیات میشود با وجود آنها ، حال ذوات هر یك از حروفی است که تکلم میشود با وجود آنها ، خداوند متعال بانسان قدرت داده حرفها را در دهان خود موجودمیکند وهمانطور که ذات‌حروف‌مثل‌حرف الف تا بوجودنیامده ظهوری‌ندارد و تاریك است و بوجودش ظاهر و روشن‌وپیدا بجهت قوه گوش میشود ، یانور محسوس که می‌تابد و ظاهر میشود و تا نباشد مثل نور خورشید البته اجسام تاریکند ،

نور وجود هم که از ذات مقدس خداوندی تابش نمود همه مخلوقات موجود و ظاهر شوند ، و ذات مقدس حق چنانچه ذکر شد غیر وجود چیز دیگری با او نیست که از آن چیز بماهیت تعبیر شود وگر نه لازم آید در ذات خود تاریك و ناپیدا باشد وبنور وجودی غیر ذات خود روشن گردد و این مخلوق خواهد بود نه خداوند ، و چنانچه در حدیث گذشته مذکور گردید و در دعای حرزیمانی نیز وارد است : (الهی لم تعن فی قدرتك ، و لم تشارك فی الهیتك ، و لم تعلن لك مائیة و ماهیة لتکون للاشیاء المختلفة مجانساً) یعنی ای خدای من یاری کرده نشدی در توانائی خود و شریکی نداشتی در

۹ ـ وفیه ایضاً باب « علامات العقل و جنوده» . « الخصال »عن ابیعبدالله علیه السلام :

خدائی خود ، و دانسته نشد برای تو ماهیتی وذاتی غیروجود وحیات ، تا با اشیاء مختلفه هم‌جنس باشی .

و در جلد دوم از کتاب بحار الانوار از کتاب روضة الواعظین نقل نموده : (روی عن امیر المؤمنین علیه السلام انه‌قال له رجل‌این المعبود ؟ فقال علیه‌السلام لایقال له این لانه این الاینیه ، و لا یقال له کیف لانه کیف الکیفیة ، و لایقال ما هو لانه خلق الماهیة) .

روایت شده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اینکه سئوال نمود از آنحضرت مردی ، کجاهست خداوند پرستیده‌شده ؟ پس گفت آنحضرت : گفته نمیشود خداوند کجا هست و در چه مکانی است بجهت اینکه خداوند خالق‌مکانست ، یعنی هر چیز که درمکان است جسمی است که محتاج بمکان است و خداوند چون‌جسم نیست و خالق مکانست پس مکان محتاج بخداوند است و خدا بمکان نیازی ندارد ، و گفته نمیشود که خداوندچگونه است‌یعنی چه‌حال‌و کیفیتی از کیفیات‌عارضه برمخلوقات را دارد از قبیل رنگ‌وطعم وبو و شکل یا گرمی و سردی و سائر اعراض و کیفیاتی که در مخلوقاتست ، چون کیفیات عارض بر مواد موجوداتند ، و خداوند ذاتش منزه از ماده و ماهیت است پس کیفیتی عارض ذاتش نشود ، و گفته نمیشود در باره خداوند که چه ماهیتی است بجهت اینکه او آفریننده ماهیت است یعنی ماهیت هر موجودی را از نیستی بهستی آورده و بماهیت وجود داده ، و چنانچه خود نیز دارای ماهیت بود البته نیازمند بمبدئی بود که بماهیت وی وجود دهد ، و هرچه در وجود نیازمند بغیر است مخلوق است نه خالق .

ودر قرآن مجید است : الله نور السموات والارض . یعنی نور حقیقی که عین‌ذات خداوند است بذات خود ظاهر و موجودات آسمانی و زمینی بتابش آن نور ، ظاهر و وجود یافته اند .

واز بیان مذکور واضح گردید که اول صادری که همه اقسام ماهیات مخلوقات بتبع و طفیل او آفریده شده اند وجود است وخداوند بماهیات فیض وجود عطافرموده وآنها را خلق نموده است .

۹ ـ و نیز در همان جلدباب«علامات‌عقل‌وجنود آن»از کتاب‌خصال‌از حضرت صادق علیه‌السلام‌روایت شده (که فرمود:) آزمایش میشود خردآدمی در سه‌چیز : در بلندی محاسن‌و ریش او ؛ و درنقش‌انگشتراو ، ودر کنیه او(کنیه نزد عرب عبارتست از اسمی

يعتبر عقل الرجل في ثلاث : في طول لحيته ، وفي نقش خاتمه ، وفي كنيته .

١٠ ـ وفيه أيضاً في ذلك الباب« المحاسن » عن بعض اصحابنا رفعه ، قال : قال عليه السلام : العاقل لايحدّث من يخاف تكذيبه ، ولا يسئل من يخاف منعه ، ولا يقدم على ما يخاف العذر منه ، ولا يرجوا من لايوثق برجائه .

١١ ـ وفيه أيضاً في ذلك الباب «تحف العقول »(ضمن) وصيةموسى بن جعفر عليه السلام لهشام : ياهشام ، الصبر على الوحدةعلامة قوةالعقل ، فمن عقل عن الله تبارك و تعالى اعتزل اهل الدنيا والرّاغبين فيها ، ورغب فيما عند ربه ، وكان انسه في الوحشة ، و صاحبه في الوحدة ، وغناه في العيلة ، وعزّه من غير عشيرة .

١٢ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب من وصاياه عليه السلام لهشام : يا هشام ، انّ العاقل

که پیش از آن «اب» یا «ام» باشد مثل ابوالحسن وابولهب و نظائرآن) .

١٠ ـ و نیز در همان جلد وباب از کتاب محاسن از بعضی از اصحاب ما (امامیه) مرفوعاً روایت شده که امام علیه السلام فرمود : (علامت شخص) عاقل و دانا اینست که خبر ندهد بمطلبی که می ترسد باو نسبت دروغگوئی دهند ، و در خواست نمیکند از کسی که می ترسد اورا محروم نماید ، و بعهده نمیگیرد چیزی را که میترسد از جهت توانا نبودن بر انجام آن بعذر خواهی نیازمند گردد ، و امیدوار نمیشود بکسی که بمساعدت او اطمینان ندارد .

١١ ـ ونیزدرهمان جلد و باب‌ازکتاب تحف العقول ضمن‌سفارش موسی بن جعفر علیه‌السلام بهشام است (که فرمود:) ای هشام ، شکیبائی در تنهائی (و دوری از خلق در راه حق) نشانه کمال عقل است ، پس کسی که شناسائی و معرفت او بخدا کامل باشد از اهل دنیا وشهوات آن کناره گیری کند ، وخواستار درجاتی‌است که‌برای مقربین درگاه حق است ، وچون انس او بخداست وپروردگاررا یار خود می بیند از تنهائی (و دوری از خلق) بیمی ندارد وخودرا بی‌یاور نه‌بیند ، ودرعین ناداری ، خودرا از خلق بی‌نیاز داند ، وبانداشتن خویشاوندان خودرا عزیز پندارد .

١٢ ـ ونیز در همان‌جلدوباب ازسفارشهای حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام بهشام است(که‌فرمود:) ای هشام ، همانا‌عاقل با حصول‌معارف محکمه الهیه بزندگی‌پست ، راضی وخوشنوداست ، و خوشنود نیست از دنیاداری با تهی‌دست‌بودن از معارف حقیقیه ، واز اینجاست که تجارت ایشان سودمنداست .

رضى بالدّون من الدنيا مع الحكمة ، ولم يرض بالدّون من الحكمة مع الدنيا ، فلذلك ربحت تجارتهم .

١٣ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب « دعوات الراوندى » قال الصادق عليه السلام : كثرة النظر في العلم يفتح العقل .

١٤ ـ وفيه أيضاً في ذلك الباب « النهج » قال امير المؤمنين عليه السلام : لسان العاقل وراء قلبه ، وقلب الأحمق وراء لسانه .

١٥ ـ وفيه أيضاً باب «مذاكرة العلم ومجالسة العلماء» . «الأمالى» عن الرضا عليه السلام : من جلس مجلساً يحيي فيه امرنا لم يمت قلبه يوم تموت فيه القلوب «الخبر».

١٦ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب « معانى الأخبار » عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : بادروا الى رياض الجنة ، فقالوا : وما رياض الجنة ؟ قال صلى الله عليه وآله وسلم : حلق الذكر .

١٧ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «غوالى اللئالى» قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم : قال الحواريون

---

١٣ ـ و نيز در همان جلد و باب از كتاب دعوات راوندى نقل شده كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : زيادى نظر و تأمل درعلم و دانش سبب باز شدن عقل است جهت درك حقايق .

١٤ ـ ونيزدر همان جلدو باب از نهج البلاغه است كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود : گفتار عاقل پس از تفكر و تأمل است ، و فكر احمق پس از گفتار اوست .

مزن بى‌تأمل بگفتار دم نكو گوى اگر دير گوئى چه غم

١٥ ـ و نيز در همان جلد باب «مذاكره علم ومجالست علماء » از امالى صدوق ره ازحضرت رضا عليه السلام (نقل شده كه فرمود :) هر كه بنشيند در مجلسى كه در آن ذكر معارف الهيه وولايت ما ميشود ، نمى‌ميرد دل او روزيكه همه دلها مرده است «الخبر» .

١٦ ـ و نيز در همان جلد و باب از كتاب معانى الاخبار از رسولخدا صلى الله عليه و آله روايت شده (كه فرمود :) پيشى جوئيد بباغهاى بهشت ، عرض كردند باغهاى بهشت كدامست ؟ فرمود : مجالس ذكر است (مقصود از مجالس ذكر ، مجالسى است كه طبق قانون شرع در آن ذكر خدا ومعارف حقه دينيه شود نه مجالس اختراعيه‌اى كه اهل بدعت وضلالت برپا ميسازند چون صوفيه و نظائر ايشان كه چنين مجالس ، مجالس فتنه است نه ذكر) .

١٧ ـ و نيز در همان جلد و باب از كتاب «غوالى اللئالى» نقل شده كه پيغمبر اكرم صلى

لعیسی عليه السلام یاروح الله من نجالس ؟ قال عليه السلام : من یذکّرکم الله رؤیته . ویزید في علمکم منطقه ، ویرغبکم في الاخرة عمله .

۱۸ ـ وفیه ایضاً باب «العلوم الّتی امر الناس بتحصیلها» . «دعوات الرّاوندی» قال الحسن بن علی عليه السلام : عجبٌ لم یتفکر في مأکوله ، کیف لایتفکر في معقوله ، فیجنّب بطنه مایؤذیه ، ویودع صدره مایردیه .

۱۹ ـ وفیه ایضاً في ذلك الباب «کنز الکراجکی» قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : العلم اکثر من ان یحصی ، فخذ من کل شیء احسنه .

۲۰ ـ وفیه ایضاً في ذلك الباب «الکنز» قال لقمان لأبنه : یابنیّ ؛ تعلّم الحکمة تشرّف ، فان الحکمة تدل علی الدین ، و تشرّف العبد علی الحرّ ، و ترفّع المسکین علی الغنی ، وتقدم الصغیر علی الکبیر الخ .

الله علیه و آله فرمود : یاران مخصوص عیسی علیه السلام بحضرتش عرضکردند : یا روح الله با که همنشین باشیم ؟ فرمود : کسیکه دیدن او شما را بیاد خدا اندازد ، و بیانات او بر دانش شما بیفزاید ، و کردار او شما را خواهان آخرت کند (و جهت اینکه عیسی علیه السلام راروح الله نامیده‌اند اینست که در آفرینشش واسطه بشری نبوده‌است وروح القدس نفخ نمود دررحم مریم علیها السلام) .

۱۸ ـ و نیز در همان جلد، باب «علو می که مردم مأمور بتحصیل آنند» از دعوات راوندی نقل شده که حضرت حسن بن علی علیه السلام فرمود : در شگفتم از کسی که در خوراکیهای خود کمال دقت را دارد ، چگونه در معارف خود فکر و اندیشه نمیکند ، شکم خود را از آنچه موجب آزار اوست دور میدارد ولی در سینه خود آنچه سبب هلاکت اوست جای میدهد .

ای برادر تو همان اندیشه‌ای — مابقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی — ور بود خاری تو هیمهٔ گلخنی

۱۹ ـ و نیز در همان جلد و باب از کنز کراجکی نقلشده که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : فنون علم بیش از آنست که بحساب درآید ، پس از هر علمی نیکوترش را انتخاب کنید .

۲۰ ـ و نیز درهمان جلد و باب کنز کراجکی است که لقمان بفرزندش گفت : پسرم معارف حقه را فرا گیر تا شرافت یابی ، زیرا معارف الهیه راهنمای دین آدمی است و (اوست

۲۱ـ وفیه ایضاً باب «ثواب الهدایة والتعلیم» . «روضة الواعظین» قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم : ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیرٌ من عبادة العابد سبعین عاماً .

۲۲ ـ وفیه أیضاً فی ذلك الباب «منیة المرید» وقال صلی الله علیه و آله و سلم : ما اهدی المرء المسلم الی اخیه هدیة افضل من کلمة حکمة یزیده الله بها هدی ویردّه عن ردی .

۲۳ ـ وفیه أیضاً باب «النهی عن القول بغیر علم» . «المحاسن» عن ابیعبدالله علیه السلام : قال علیه السلام : ایّاك وخصلتین مهلکتین : ان تفتی الناس برأیك ، أوتقول بما لاتعلم .

۲٤ ـ وفیه ایضاً باب «فرض العلم» . «نوادر الراوندی» عن موسی بن جعفر علیه السلام قال علیه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : أربع یلزمن کل ذی حجی و عقل من امتی ، قیل یارسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ماهنّ ؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم : استماع العلم وحفظه ونشره عنده اهله والعمل به .

که) بنده را بر آزاد ونیازمندرا بربی نیاز وجوان را بر پیر برتر و بالاتر میسازدالخ .

۲۱ ـ و نیزدرهمان جلد باب «ثواب هدایت وتعلیم» از کتاب روضة الواعظین نقلشده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : مقداری از زمانیکه شخص دانا بر فراش خود تکیه نموده و نظر در دانش های خود نماید (از جهت قرب بخدا) بهتر است از هفتادسال پرستش عابد بی علم .

۲۲ ـ ونیز درهمان جلد وباب از «منیة المرید» نقلشده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود : مرد مسلمان ببرادر مسلمان خود تحفه وهدیهٔ نمیدهد که برتر ازسخن حکمت آمیز باشد که خداوند بسبب آن نور رستگاری او را زیاد گرداند و از هلاکت او در راه باطل رفتن جلوگیر شود .

۲۳ ـ و نیز درهمان جلد باب «نهی از گفتاریکه مسبوق بعلم نیست» از کتاب محاسن از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : بپرهیزازدو خوی و صفتی که هلاك کننده اند ؛ اینکه فتوی دهی مردم را برأی و عقیده خود ؛ یا اینکه بگوئی چیزی که صدق آنرا نمیدانی .

۲٤ ـ ونیز درهمان جلد باب «فرض علم» از نوادر راوندی ازحضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : چهار چیز است که هر زیرك وعاقلی از امت مرا لازمست ، عرض شد ای رسولخدا کدامند آنها ؟ فرمود : گوش دادن بعلم و دانش و سپردن آن در خاطر خود و یاد دادن و فاش کردن

۲۵ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «ثواب الاعمال» عن ابی جعفر عليه السلام ، قال عليه السلام : مامن عبد يغدوا في طلب العلم او يروح الّا خاض الرحمة وهتفت به الملائكة : مرحباً بزائر الله وسلك من الجنة مثل ذلك المسلك .

۲۶ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «امالی الشيخ» عن علی عليه السلام وابن مسعود ، عن رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم : قال صلی الله عليه وآله وسلم : من خرج يطلب باباً من العلم ليردّ به باطلاً الی حق اوضلالة الی هدی ، كان عمله ذلك كعبادة متعبداربعين عاماً .

۲۷ ـ وفيه أيضاً في ذلك الباب « روضة الواعظين » قال النبی صلی الله عليه وآله وسلم : من تعلّم باباً من العلم عمل به اولم يعمل ، كان افضل من ان يصلی الف ركعة تطوّعاً .

۲۸ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب « امالی الشيخ » قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم : ان العبد

آن نزد کسانی که لیاقت آن دارند و رفتار کردن بر طبق آن .

۲۵ ـ و نیز در همان جلد و باب از کتاب ثواب الاعمال از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : نیست بنده‌ای که در فرا گرفتن علم و دانش صبح یا شام نماید مگر آنکه فرو رفته باشد در رحمت پروردگار ، وفرشتگان بایشان خوش باد گویند که بشناسائی خدای کامیاب شدید ، و پیموده است راه بهشت را (درباطن) بمقداری که در راه فرا گرفتن علم سیر نموده است .

۲۶ ـ و نیز در همان جلد و باب از امالی شیخ از علی علیه السلام و ابن مسعود از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : کسی که بیرون رود از منزل خود و طلب کند قسمتی از علم و دانش را ، تا بوسیله آن باطلی را بسوی حق و گمراهی را براه یابی بر گرداند این کردار او (در اجر و ثواب) چون پرستش چهل سالهٔ عابداست .

۲۷ ـ و نیز در همان جلد و باب از روضة الواعظین (نقل شده که) پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : کسی که یاد گیرد قسمتی از علم و دانش را (دری از درهای علوم و معارف حقه را بروی خود بگشاید) عمل بآن علم بکند یا نکند ، اجر و پاداش آن برتر است از بجای آوردن هزار رکعت نماز مستحب (یعنی این پاداش خصوص علم است گذشته از اجر عمل بآن) .

۲۸ ـ و نیز در همان جلد و باب از امالی شیخ (نقل شده که) رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : هرگاه بنده‌ای برای یادگرفتن علم و دانش ازخانه خود بیرون رود

اذا خرج في طلب العلم ، ناداه الله عز و جل من فوق العرش مرحباً بك ياعبدى ، اتدرى اىّ منزلة تطلب واىّ درجة تروم ؟ تضاهى ملائكتى المقربين لتكون لهم قريناً ، لابلغنك مرادك ولأوصلنك بحاجتك ، فقيل لعلى بن الحسين عليه السلام ما معنى مضاهاة ملائكة الله عز وجل المقربين ليكون لهم قريناً ؟ قال عليه السلام : اما سمعت قول الله عز وجل : **شهد الله انه لااله الا هو ، والملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط ، لااله الا هو العزيز الحكيم** ؛ فبدأ بنفسه وثنّى بملائكته وثلّث باولى العلم الّذينهم قرناء ملائكته ، وسيدهم محمد صلى الله عليه وآله وسلم و ثانيهم على عليه السلام وثالثهم اهله واحقهم بمرتبته بعده ؛ قال على بن الحسين عليه السلام : ثم انتم معاشر الشيعة العلماء ، بعلمنا تأولون ، مقرونون بنا و بملائكة الله المقربين ، شهداء الله بتوحيده و عدله و كرمه وجوده ، قاطعون لمعاذير المعاندين « الحديث » .

خداى عز وجل او را نداكند از بالاى عرش : نيكو باد ورود تو اى بنده من ، آيا ميدانى چه مقام و جايگاهى را (بجهت فراگرفتن علم و معرفت) طلب ميكنى و چه درجهٔ بلندى را قصد كرده اى ، مانند ميشوى فرشتگان مقرب مرا تا همدوش آنان شوى . البته ترا بمراد خود ميرسانم وحاجتت برميآورم . بحضرت زين العابدين عليه السلام عرض شد معنى شباهت با فرشتگان مقربين خداى عز و جل چيست تا آنكه همدوش ايشان شود ؟ فرمود آيا نشنيدى كلام خداى عزوجل را كه فرمود : شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة واولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم (گواهى داد ذات مقدس خداوندى كه نيست خدائى جز او و فرشتگان و صاحبان علم نيز بر توحيد خداوند گواهى دادند ، در حاليكه گواهى او از روى عدل و داد است . نيست خدائى مگر خدائى كه بر همه موجودات غالبست و افعال او از روى حكمت و مصلحت است) پس در مقام شهادت بذات مقدس خود ابتدا فرمود ، ودوم بفرشتگان خود ، وسوم بصاحبان علم و دانش كه همدوش فرشتگانند ، و بزرگ ايشان حضرت محمد صلى الله عليه و آله ، ودوم ايشان حضرت على عليه السلام ، و سوم ايشان اهل بيت او و آنان كه بعد از او بمرتبه و مقام آنحضرت سزاوار ترند ، پس از ايشان شما گروه شيعهٔ كه صاحب علم و معرفتيد و مردم را بعلوم ودانشهاى مارهبرى ميكنيد ورجوع ميدهيد ، همدوش ما و فرشتگان مقرب خدائيد ، گواهان خداوند هستيد بيگانگى وعدل و كرم وجود او درحاليكه عذر دشمنان را برطرف كننده ايد (يعنى حجت بر ايشانيد) .

۲۹ ـ وفيه أيضاً في ذلك الباب « روضة الواعظين » قال عليه السلام : اى امير المؤمنين عليه السلام : لاعلم كالتفكّر ولاشرف كالعلم .

۳۰ ـ وفيه ايضاً باب «مذاكرة العلم ومجالسة العلماء ». «الأختصاص » قال صلى الله عليه وآله وسلم : لا تجلسوا عند كل عالم ، الّا عالم يدعوكم من الخمس إلى الخمس : من الشك الى اليقين ، ومن الكبر الى التواضع ، ومن الرّياء الى الأخلاص ، ومن العداوة الى النصيحة ، و من الرغبة الى الزهد .

۳۱ ـ وفيه أيضاً باب « العمل بغير علم» . « كنز الكراجكى » قال الصادق عليه السلام : احسنوا النظر فيما لايسعكم جهله ، و انصحوا لأنفسكم ، وجاهدوها في طلب معرفة مالا عذر لكم في جهله ، فانّ لدين الله اركاناً لاتنفع من جهلها شدة اجتهاده في طلب ظاهر

---

۲۹ ـ و نیز در همان جلدو باب از روضة الواعظين (نقل شده كه) امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : هیچ علم و دانشی آدمی را مانند اندیشه وفکر نمودن بمعارف الهیه نرساند (یعنی برای رسیدن بمطلوب ، نخست مقدمات قطعیه مناسبه او را تحصیل نماید سپس برای نیل بمقصود مقدمات راطوری ترتیب دهد که بآسانی بآن نتیجه مطلوبه نائل شود) و شرافتی مانند دانش نباشد .

۳۰ ـ و نیز در همان جلد ، باب « مذاکره علم و مجالست با علماء » از کتاب اختصاص (نقل شده که) پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه وآله فرمود : در مجلس هر صاحب دانشی ننشینید ، مگر دانشمندی که دارای مرتبه‌ای ازعلم باشد که شما را از پنج چیز به پنج چیز برساند : ازمرتبه شك بمرتبه یقین ، واز بزرگی کردن بفروتنی ، واز خود نمائی بخلوص در عبادت ، و از دشمنی با خلق بخیر خواهی ومحبت آنان ، و ازتوجه بشهوات حرام دنیا بکناره گیری از آن .

۳۱ ـ ونیز درهمان‌جلد باب «عمل بدون‌علم» از کنز کراجکی نقل شده که‌حضرت صادق علیه السلام فرمود : نیکو کنید تأمل خود را در چیزی که گشایش نبخشد شما را ندانستن آن وخیرخواه نفس خود باشید و با آن در طلب شناسائی آنچه بهانه ای برای شما در نادانی آن نیست مجاهده کنید ، پس همانا برای دین خدا پایه‌های استواریست که سود ندهد نادان بآن ارکانرا کوشش سخت و بسیاراو در طلب عبادت ظاهریه وصورت بندگیش ؛ وزیان نمیرساند کسیراکه شناخت آن ارکان را پس عقیده مند بآنها شدنیکو

عبادته ، ولا يضر من عرفها فدان بها حسن اقتصاده ، ولاسبيل لأحدٍ الى ذلك الّا بعون من الله عز وجل .

٣٢ ـ وفي المجلد السابع عشر من البحار باب « ما اوصى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى امير المؤمنين عليه السلام » يا على : لا فقر اشدّ من الجهل ، و لا مال اعود من العقل ، و لا وحدة اوحش من العجب ، ولا عقل كالتدبير ، ولا ورع كالكف عن محارم الله ، و لا حسب كحسن الخلق ، ولا عبادة مثل التفكر .

٣٣ ـ و في المجلد الخامس عشر باب « الطاعة والتقوى والورع » . « الأمالى » في وصيّة النبى صلى الله عليه وآله وسلم لأبى ذر : عليك بتقوى الله فانّه رأس الأمر كلّه .

٣٤ ـ في الكافي كتاب العقل والجهل ، من وصايا موسى بن جعفر عليه السلام لهشام بن الحكم ؛ ياهشام : ثم ذكر اولى الألباب باحسن الذكر وحلاّهم باحسن الحلية ، فقال تعالى :

میانه روی او در پرستش ، و برای کسی راهی بشناسائی پایه های دین نیست مگر بیاری از خداوند عزوجل .

٣٢ ـ و در جلد هفدهم بحار در باب سفارشهای رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام است : ای علی ! فقری سخت تر از نادانی نیست ، و ثروتی سودمند تر از عقل نیست ، و هیچ تنهائی ترساننده تر از خود بینی نیست ، وهیچ خردی چون پایان کار اندیشیدن نیست ، و نیست پارسائی و پرهیز کاری مثل باز داشتن نفس اماره از حرامهای خدا ، و نیست بزرگی و شرافتی چون خوی نیك ، و نیست پرستشی که موجب قرب بخدا باشد مانند فکر کردن (در آیات الهیه) .

٣٣ ـ و در جلد پانزدهم بحار باب « طاعت و تقوی و ورع » از کتاب امالی شیخ در سفارش پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به ابوذر است (فرمود :) برتو باد پرهیز از حرامهای خدا ، زیرا تقوی پایه و اساس تمامی کارهای نیك است .

٣٤ ـ در اصول کافی کتاب عقل وجهل از سفارشهای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام برای هشام بن حکم فرموده : ای هشام ! سپس یاد نموده صاحبان خرد را ببهترین یاد آوریها و آراسته گردانید ایشانرا ببهترین زینتها ، پس فرمود خدا یتعالی : **یؤتی الحکمة من یشاء ، ومن یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً ، وما یذکر الا اولوا الالباب** (آن قسم دانشی که در دنیا و آخرت سود مند است بهر که بخواهد میدهد ، و بهر کس

یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً ، و ما یذکر الا اولوا الالباب .

۳۵ ـ و فیه ایضاً عنه علیه السلام یاهشام : انّ لکل شیء دلیلاً ، ودلیل العقل التفکر ، ودلیل التفکر الصمت « الحدیث » .

۳۶ ـ وفي الکافي ، باب « العقل والجهل » عن سماعة بن مهران ، قال کنت عند ابیعبدالله علیه السلام وعنده جماعة من موالیه علیهم السلام ، فجری ذکر العقل والجهل ، فقال ابوعبدالله علیه السلام : اعرفوا العقل و جنده ، والجهل و جنده تهتدوا ؛ قال سماعة : فقلت جعلت فداك لا نعرف الا ما عرّفتنا ، فقال ابو عبدالله علیه السلام : انّ الله عزّوجل خلق العقل و هو اول

این موهبت بزرگ داده شد پس بتحقیق داده شده است باوسود بسیاری ، و قبول مواعظ واندرزها نمیکنند مگر صاحبان خرد) .

۳۵ ـ و نیز در همان کتاب از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام (در تتمه حدیث سابق است که فرمود :) ای هشام ! همانا برای هر چیز راهنمائی است ، و راهنمای خرد فکر کردن و اندیشه نمودن است ، و راهنمای فکر و اندیشه سکوت نمودن است (معنی فکر در ترجمه حدیث ۲۹ گذشت) .

۳۶ ـ ودر کتاب کافی باب عقل و جهل از سماعة بن مهران (نقل شده که) گفت : نزد حضرت صادق علیه السلام بودم درحالیکه عدهٔ از شیعیان حضور آن حضرت مشرف بودند ، پس سخن از عقل و جهل بمیان آمد ، حضرت صادق علیه السلام فرمود : بشناسید عقل و سپاه اورا و جهل و سپاه اورا تا راهنمائی شوید . سماعة گفت : عرضکردم فدایت شوم شناسائی نداریم مگر آنچه را که بماشناساندید ، پس حضرت صادق علیه السلام فرمود : همانا خدای با عزت وجلال خلق فرمود عقل را در حالیکه او نخستین مخلوق از عالم ارواح بود که ازطرف راست عرش از نور خود خلق فرمود ، سپس خدا بعقل فرمود روی برگردان پس روی برگردانید ، پس فرمود روی کن روی کرد ، خدایتعالی فرمود آفریدم ترا آفریدهٔ بزرگی و گرامی داشتم ترا برجمیع مخلوقات خود . حضرت فرمود : پس آفرید جهل را از دریای تلخ شور درحالیکه تاریك بود ، پس باو فرمود روی برگردان ، روی برگرداند ، پس باو فرمود روی کن ، روی نکرد ، سپس باو فرمود بزرگی فرمودی ؟ پس اورا از رحمت خود دور کرد . سپس برای عقل هفتاد و پنج سپاه قرار داد ، پس از آنکه جهل اکرام خدارا نسبت بعقل و دادن سپاه مذکور یافت دشمنی او را در باطن

خلق من الروحانیین عن یمین العرش من نوره ، فقال له ادبر فادبر ، ثم قال له اقبل فأقبل ، فقال الله تعالی : خلقتك خلقاً عظیماً و کرّمتك علی جمیع خلقی . قال : ثم خلق الجهل من بحر اجاج ظلمانیاً ، فقال له ادبر فادبر ، ثم قال له اقبل فلم یقبل ، فقال له أستکبرت ؟ فلعنه . ثم جعل للعقل خمسة و سبعین جنداً ، فلما رأی الجهل ما اکرم الله به العقل وما

گرفت ، پس جهل گفت خدای من عقل مخلوقی چون منست ، اورا خلق فرمودی و گرامی داشتی و باو نیرو بخشیدی ، و من مقابل او هستم و نیروئی برایم نیست ، پس عطافرما بمن سپاهی همچنانکه بعقل عنایت فرمودی ، پس حقتعالی فرمود چنین کنم و اگر پس از این اعطاء ، نافرمانی کردی توو سپاهت را از رحمت خود بیرون کنم ، جهل گفت راضی شدم ، پس خداوند متعال هفتاد و پنج سپاه باوعنایت فرمود . و از جمله سپاهیانیکه بعقل عنایت فرمود از هفتاد و پنج سپاه ، خیر (و نیکی) است و او وزیر عقل است ، وقرار داد ضد او شر را که او وزیر جهل است ؛ تا آنجاکه فرمود : و دیگر از سپاهیانش حکمت است و ضد او هوی است تا آخر حدیث .

علامه مجلسی در شرح حدیث مذکور فرمود : حکمت ، عمل بعلم واختیار اموریست که نافع و بمصالح نزدیکتر است ، و مقابل آن پیروی از هوای نفس وتمایلات است .

بیان مقصود از حدیث مبارك موقوف بر ذکر مقدماتی است :

یکی آنکه کلام عبارتست از ظهور آنچه ثابت است در صاحب کلام ، و بر غیر پوشیده است به مظهر و نماینده‌ای که صادر از متکلم وقائم باو باشد بقیام صدوری ، و آن مطلب پوشیده ، از ذاتیات صاحب کلام باشد ، یا صفات یا عرضیات ، و عرضیات مطالبی است که در خاطر او میباشد ، و آن مظهر و نماینده ، عرضی باشد مثل لفظی که بتحریك زبان صاحب کلام وجود یابد ، یـا بوجود جوهری موجود شود . چنانچه شاعر گوید :

خواجه چون بیلی بدست بنده داد	بیزبان معلوم شد او را مراد
دست همچون بیل اشارتهای اوست	عـاقبت بینی عبارتهای اوست
گر اشارتهاش را بر جان نهی	در وفای آن اشارت جان دهی
پس اشارتهاش اسرارت دهد	بس ز اشجار عمل بارت دهد
ور اشارتهاش را بینی زنی	مرد پنداری و چون بینی زنی
آنقدر عقلی که داری گم شود	سر که عقل از وی ببرد دم شود

و درقرآن مجیداست : و بکلمة منه اسمه المسیح ؛ و کلمته القیها الی مریم وروح

اعطاه اضمر له العداوة ، فقال الجهل یارب هذا خلقٌ مثلی ، خلقته و کرّمته و قوّیته و انا ضده ولا قوة لی به ، فاعطنی من الجند مثل ما اعطیته ، فقال نعم فان عصیت بعد ذلك اخرجتك و جندك من رحمتی ، قال قد رضیت ، فاعطاه خمسة و سبعین جنداً فکان ممّا اعطی العقل من الخمسة والسبعین الجند . الخیر و هو وزیر العقل ، و جعل ضده الشرّ

منه ؛ پس کلام خداوندی در همه جا لفظی که قائم بهوا باشد نیست ؛ کلام الهی ذوات موجودات و صفات آنها میباشد که دلالت بر وجود و علم و قدرت و اراده الهیه میکند ، چنانچه در نهج البلاغه میفرماید : یقول لما اراد کونه کن فیکون ، لا بصوت یقرع ولا بنداء یسمع ، و انما کلامه سبحانه فعل منه انشأه و مثله ، لم یکن قبل ذلك کائناً ولو کان لکان الهاً ثانیاً (میگوید هر چه را که اراده وجود آن دارد : باش پس میباشد ، نه بصدائی که بواسطهٔ کوبیدن هوا باشد ، و نه بفریادی که شنیده شود بلکه امرخداوند عبارت از وجوددادنست بهر چه درعلم اوهست و بخواهدموجود کند ، چنانچه انسانی بخواهددست خودرا حرکت دهدنمیگوید بدست خودحرکت کن بلکه آنرا حرکت میدهد و حرکت را در آن موجود میکند ، و آن موجود پیش از ایجاد خداوندی نبود، و اگر چنین بود لازم میآمدخدای دومی باشد) .

بلی در مورد خاصی مثل مورد ایجاد کلام در هوا بجهت اعجاز مثل موقع تکلم با حضرت موسی علیه السلام لفظ بوده ؛ و فاضل طریحی در تفسیر آیه : و اذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الخ ، از بعضی مفسرین نقل کرده که خلاصه اش اینست : هنگامی که بیرون آوردخدا از پشت فرزندان آدم نسل ایشان را بطوریکه در هر قرن از قرون نوزادانی پدید آمدند ؛ برپا فرمود جهت ایشان دلیلهای ربوبیت وخدائی خود را ، وعنایت فرمود بخودهاشان چیزی که ایشان را راهنمائی کند باقرار و اعتراف بر خداوندی او ، گوئیا با نور خردی که بایشان مرحمت فرموده میتوانند بوحدانیت او مقر ومعترف شوند تا اینکه گردیدند بمنزلهٔ کسانی که گفته شد برای آنها آیا من خدای شما نیستم ؟ ودرجواب گفته باشند آری چنین است .

و نیز فاضل طریحی در مجمع البحرین از مرحوم مفید ره نقل کرده که فرمود : معنی آیه « اخذ میثاق » اینست که خداوند از فرزندان آدم که از پشت پدران بیرون میآیند برحسب خردی که بایشان عنایت فرموده پیمان خدائی خود رااز آنان گرفته است .

مقدمه دوم : کلیات عوالم امکانی را محققین به پنج عالم منقسم میدانند : عالم ملائکه که برتر از تمام صنوف ملائکه هستند که آنرا عالم جبروت نامند ؛ پس از آن

و وزير الجهل ، إلى ان قال عليه السلام والحكمة ، وضدها الهوى » الحديث» . و قال العلامة المجلسي في الشرح ، والحكمة هي العمل بالعلم واختيار النافع والأصلح ، و ضدها اتباع هوى النفس و شهواتها .

۳۷ ـ في «الكافي» كتاب العقل والجهل ، عن ابي عبدالله عليه السلام ، قال عليه السلام : ليس بين

عالم رقائق وعالم ارواح و فرشتگانی که مجرای فیض وجود هر نوعی از انواع موجودات باشد چنانچه در حدیث است : ان فی العرش ملك بصورة ابن آدم یسترزق الله لابن آدم و حکما به مثل نوریه مجرده تعبیر کرده‌اند که برزخ بین موجودات اولیه و عالم نفوس مجرده باشند که عالم سوم است . و عالم چهارم عالم صور معلقه مثالیه است که بجهت هر موجود مثالی در عالم مثال میباشد ، چنانچه در تفسیر دعاء « یا من اظهر الجمیل» مذکور است . و نیز در کتاب سماء و العالم مرحوم مجلسی ذکر شده که : « و فی کل سماء علی و بیده سیف و الملائکة تزورونه » . عالم پنجم عالم اجسام است که عالم ملك و شهادت گویند .

مقدمه سوم : یمین بمعنی منزلت و قوت و توانائی است ، و مأخوذ از یمن بمعنای برکت و خجستگی است ، و یمین العرش یعنی از جهت اشرف و قوی تر بودن که مرتبه علم بارواح مجرده است عموماً ، بنا بر تفسیر عرش بعلم ، چنانچه در جملهٔ از احادیث است .

پس از تذکار مقدمات مقرره گوئیم : ممکن است مراد از عقل که در طرف یمین عرش خلق شده همان ارواح مجرده باشد که هریك مجرای فیض وجود نوعی از مخلوقات است . و مراد بجهل نفس حیوانیه و اماره باشد که بتبع وجود انسانی موجود است ، و اقبال و ادبار کنایه از توجه بمقامات الهیه و عبادت و بندگی و اطاعت اوامر و نواهی خداوندیست ، و ادبار توجه بعالم خلق و شهوات باشد که البته عقل هر دو جهت را واجد است ، لکن نفس اماره همیشه متمایل بشهوت‌رانی و خود سری است ، و امر به اقبال و ادبار عبارت از نحوه وجود و طور ساختمان و اقتضاء ذات هر یك است . و اگر گفته شود مراد تنزل فعلی بعالم دنیا ولذائذ و رجوع بعالم آخرت وعبادت باشد چنانچه مرحوم صاحب اسفار در شرح اصول کافی ذکر نموده با دادن جنود مذکوره در حدیث ، بعد از اقبال و ادبار سازش ندارد ، زیرا اقبال فعلی وادبار فعلی با داشتن این جنود است .« و هذا ماخطر بالبال وهو العالم بحقيقة الحال» .

۳۷ ـ در کتاب کافی کتاب عقل و جهل از حضرت صادق علیه السلام روایت شده

الایمان والکفر الاقلّة العقل ، قیل و کیف ذاك یابن رسول الله ؟ قال علیه السلام : ان العبد یرفع رغبته الی مخلوق ، فلو اخلص نیته لله لأتاه الذی یرید في اسرع من ذلك .

۳۸- وفیه ایضاً بعد الروایة المذکورة ، عن ابیعبدالله علیه السلام قال علیه السلام : کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول : بالعقل استخرج غور الحکمة ، و بالحکمة استخرج غور العقل ، وبحسن السیاسة تکون الادب الصالح . قال : وکان یقول علیه السلام : التفکر حیوة قلب البصیر کما یمشی الماشی في الظلمات بالنور بحسن التخلص وقلّة التربّص .

۳۹- وفیه ایضاً باب « بذل العلم » عن ابیجعفر علیه السلام : قال علیه السلام : زکوة العلم ان تعلّمه عبادالله .

که فرمود : میان ایمان و کفر امتیازی نیست مگر بکمی خرد وزیادی آن (یعنی مؤمن کامل العقل ، و کافر ناقص العقل و کم عقل است ، و مقصود اثبات واسطه میان ایمان و کفر نیست که شخص کم عقل نه مؤمن باشد نه کافر تا لازم آید که مؤمن صاحب عقل باشد و کافر بکلی بی‌عقل ، و اگر چنین بود لازم میآمد که کافرمورد تکلیف نباشد چون حیوانات ، زیرا تکلیف در صورت بودن عقل است ، و بهمین جهت پرسش کرده از حضرت علیه السلام که چگونه امتیاز میان ایمان و کفر بکمال و نقص عقل است ، یعنی بچه بیان این امتیاز معلوم میشود) حضرت فرمود : همانا بنده در عملی که قابل تقرب بخدا است ، جهت تقرب و نزدیك نمودن خودبمخلوقی انجام میدهد (و البته چنین عملی برای صرف ریاکاری انجام شده و شرك خفی و موجب نقصان ایمانست) و چنانچه قصد خود را برای خدا خالص مینمود البته عطا میگردید باو آنچه قصد نموده زودتر از عرض نیازش بمخلوق .

۳۸ - و نیز در همان کتاب بعد ازروایتی که یاد شد از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود : بخرد بیرون آورده میشود و تحصیل میگردد آخرین مراتب حکمت ، و بداشتن و اتصاف بحکمت کشف میشود مرتبه عقل هر حکیم ، و بعهده داری نظام بلدی یا مملکتی ، آدمی سیاستمدار و با فرهنگ کامل است و (نیز) فرمود که حضرت میفرمود : بینائی دل و زنده ماندن آن باندیشه های سالمست ، همچنانکه شخص‌در تاریکیها بکمك نور وچراغی که همراه داردحرکت میکند و خود را از مخاطرات آن راه تاریك نجات میدهد و تندتر بمقصود میرسد .

نور حکمت رهبر هر عاقل است درخطر گه‌سیردرظلمت‌نمودن‌مشکلست

۳۹ - و نیز در همان کتاب ، باب « بذل‌علم » از حضرت باقر علیه السلام روایت

۴۰ ـ وفیه ایضاً فی ذلك الباب ، عن ابیعبدالله علیه السلام : قال علیه السلام : قام عیسی بن مریم خطیباً في بنی اسرائیل فقال : یابنی اسرائیل ! لاتحدّثوا الجهال بالحکمة فتظلموها ، ولا تمنعوا اهلها فتظلموهم .

۴۱ ـ وفیه ایضاً باب « النهی عن القول بغیر علم » عن ابی جعفر علیه السلام : قال : من افتی الناس بغیر علم ولا هدی ، لعنته ملائکة الرحمة وملائکة العذاب ولحقه وزر من عمل بفتیاه .

۴۲ ـ وفیه ایضاً باب « المستأکل بعلمه » عن ابیعبدالله علیه السلام : قال علیه السلام : من اراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له في الآخرة نصیب ، ومن اراد به خیر الآخرة اعطاه الله خیر الدنیا والآخرة .

۴۳ ـ و فیه ایضاً باب « روایة الکتب و الحدیث » عن محمّد بن مسلم ، قال : قلت

کرده که فرمود : زکوة دانش یاد دادن آنست به بندگان خدا .

۴۰ ـ و نیز در همان کتاب و باب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : حضرت عیسی بن مریم علیه السلام در بنی اسرائیل سخنرانی فرمود و در ضمن سخنان خودفرمود : ای بنی اسرائیل مردمان نادان را حکمت (علوم عقلیه الهیه) نیاموزید که اگر چنین کنید بر حکمت ستم کرده‌اید ، و از آنان که اهلیت‌پذیرش حکمت‌دارند دریغ ننمائید که بر ایشان ستم کرده باشید .

۴۱ ـ و نیز درهمان کتاب ، باب « نهی‌از قول بدون علم » از حضرت باقرروایت شده که فرمود : هر کس فتوی دهد مردم را (رأی و عقیده خود را در باب حلال وحرام اظهار نماید) بدون دانش و راه یافتن بحقیقت ، فرشتگان رحمت و عذاب خدای او را نفرین کنند ، و وزر هر کس بفتوای او عمل نماید دامنگیر او نیز گردد .

۴۲ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « المستأکل بعلمه » (آنانکه دانش را وسیله گذراندن معاش خود قرار میدهند) از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود : کسی که حدیثی نقل کند و قصد او فقط سود دنیوی باشد روز رستاخیز بهره‌ای باو ندهند ، و هر کس از نقل حدیث سود اخروی را قصد کند ، خدا سود دنیا و آخرت باو عنایت فرماید .

۴۳ ـ و نیز در همان کتاب در باب نقل روایات مکتوبه و احادیث مرویه ازمحمد

لأ بيعبدالله عليه السلام : اسمع الحديث منك فازيد وانقص ، قال عليه السلام : ان كنت تريد معانيه فلا بأس .

٤٤ ـ وفي المجلد الاول ، باب « صفات العلماء » الخصال والعيون . عن البزنطي ! قال : قال ابوالحسن عليه السلام ، من علامات الفقيه : الحلم والعلم والصمت ؛ انّ الصمت بابٌ من ابواب الحكمة ، ان الصمت يكسب المحبة ، انه دليل على كل خير .

٤٥ ـ وفيه ايضاً باب « استعمال العلم والأخلاص في طلبه » . « المعاني والعيون » عن الهروى . قال سمعت اباالحسن على بن موسى الرضا عليه السلام يقول : رحم الله عبداً احيى امرنا ، فقلت له و كيف يحيي امركم ؟ قال عليه السلام : يتعلم علومنا و يعلمها الناس ، فان الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا . قال : قلت يابن رسول الله فقد روى لنا عن

بن مسلم نقل شده كه گفت بحضرت صادق عليه السلام عرضكردم حديثى از شماميشنوم و (در مقام نقل و تعبير) زياد و كم ميكنم . فرمود اگر در مقام بيان مراد ومقصودما از حديث هستى پس باكى بر تو نيست (در كم و زياد نمودن لفظ) .

٤٤ ـ و درجلداول بحار ، باب «صفات علماء » از كتاب خصال و عيون از بزنطى روايت شده كه گفت حضرت موسى بن جعفر عليه السلام فرمود : كه از نشانه هاى فقيه ، بردبارى ودانش و سكوت است ، همانا سكوت درى از درهاى حكمت است (يعنى سكوتى كه موجب انصراف از توجه بمدركات محسوس و اشتغال بظواهر آنها باشد ، و وسيلهٔ توجه بحكم و دقائق موجودات وحسن وقبح افعال گردد كه البته موجب زيادتى معرفت و اطلاع بر افعال محبوبه وغير آنست كه در مقام عمل بسابقهٔ علمش عمل كند ، و رفتارش باخلق ، شايسته ونيكو باشد و قهراً محبوب خلق شود) هماناسكوت محبت آور است ، همانا سكوت راهنماى نيكيهاست .

٤٥ ـ و نيز در همان جلد باب « استعمال علم و اخلاص در طلب آن » از كتاب معانى و عيون از هروى است كه گفت : شنيدم از حضرت ابوالحسن على بن موسى الرضا عليه السلام ميفرمود : خدا رحمت كند بنده‌اى را كه زنده كند امر (ولايت) ما را ، بحضرت عرضكردم چگونه زنده مى كنند امر شما را ؟ فرمود : دانشهاى مارا ميآموزند و بمردم ياد ميدهند ، پس همانا اگر مردم نيكوئيهاى سخنان ما را بدانند البته پيروى ما كنند . ابن صالح گفت عرض كردم اى پسر رسولخدا صلى‌الله عليه و آله ، همانا از حضرت صادق عليه‌السلام براى ما نقل گرديده كه حضرت‌فرمود : كسى كه دانشى بياموزد

ابيعبدالله عليه السلام انّه عليه السلام قال : من تعلّم علماً ليماري به السفهاء او يباهي به العلماء اوليقبل بوجوه الناس اليه فهو في النار . فقال عليه السلام : صدق جدّي ، افتدري من السفهاء ؟ فقلت لا يابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم . قال عليه السلام : هم قصّاص «قضاة : معاني الأخبار» مخالفينا ، وتدري من العلماء ؟ فقلت لا يابن رسول الله ، فقال عليه السلام : هم علماء آل محمّد عليهم السلام الذين فرض الله طاعتهم واوجب مودّتهم . ثمّ قال : اوتدري مامعنى قوله عليه السلام او ليقبل بوجوه الناس اليه ؟ قلت لا ، قال عليه السلام : يعنى والله بذلك ادّعاء الأمامة بغير حقها ومن فعل ذلك فهو في النار .

٤٦ - وفيه ايضاً باب « علامات العقل وجنوده » في بعض ما اوصى به موسى بن جعفر عليه السلام هشام بن الحكم :

ياهشام ! اياك والكبر على اولياءي والأستطالة بعلمك فيمقتك الله فلا تنفعك بعد

براى اينكه با مردمان سبك عقل مجادله كند ، يا نزد دانشمندان خود نمائى نمايد ، يا براى اينكه مردم جهت او روى آورند ، چنين كس در آتش است . سپس حضرت فرمود : جدم راست فرمود ؛ آيا ميدانى سفيهان كيانند ؟ عرضكردم نه اى پسر رسول خدا صلى الله عليه و آله ، فرمود ايشان راويان اخبار از مخالفين ما هستند . و ميدانى علما كيانند عرضكردم نه اى پسر رسول خدا ، حضرت فرمود ايشان دانشمندان آل محمدند (ائمه هدى عليهم السلام) كسانى هستند كه خدا فرمانبرى ايشان را واجب گردانيده و دوستى ايشان را لازم فرموده . سپس حضرت فرمود : آيا ميدانى معنى فرمايش حضرت صادق عليه السلام را كه فرمود « اوليقبل بوجوه الناس » چيست ؟ عرض كردم نه ، فرمود كسى كه دعوى امامت كند در حاليكه سزاوار چنين مقامى نباشد ، و كسى كه چنين كند در آتش جهنم خواهد بود .

٤٦ - و نيز درهمان جلد ، باب « علامات عقل وجنود آن » در برخى از سفارشهاى موسى بن جعفر عليه السلام بهشام بن حكم است كه فرموده : اى هشام ! بپرهيز از بزرگى جستن بر اولياء من و اظهار بلندى و بالائى بدانش خود ، پس مغضوب خداوند خواهى شد ، و پس از غضب خداوند در دنيا و آخرت سودى نيابى . (يعنى بآثار خيريه اى كه در دنيا و آخرت بر اعمال مترتب است نخواهى رسيد) در دنيا چون كسى باش كه در خانه غير ، بعاريت منزل كرده ومنتظر كوچ نمودن از آن منزل است .

اى هشام ! همنشينى با اهل دين موجب شرافت دنيا و آخرتست ، و از خردمند خير

مقته دنياك ولا آخرتك ، وكن في الدنيا كساكن الدّار ليست له ، انّما ينتظر الرحيل .

ياهشام ! مجالسة اهل الدين شرف الدنيا والآخرة ، ومشاورة العاقل الناصح ، يمن وبركة ورشد وتوفيق من الله ، فاذا اشار عليك العاقل الناصح فاياك والخلاف ، فان في ذلك العطب .

ياهشام ! اياك ومخالطة الناس والانس بهم ، الّا ان تجد منهم عاقلاً مأمونا فانس به ، واهرب من سائرهم كهربك من السباع الضارية ؛ وينبغي للعاقل اذا عمل عملاً ان يستحيي من الله اذا تفرّد له بالنعم ان يشارك في عمله احداً غيره ، واذا خيّربك امران لاتدري ايّهما خيرو صواب فانظر ايّهما اقرب الى هواك فخالفه ، فان كثير الصواب في مخالفة هواك ، واياك ان تغلب الحكمة وتضعها في الجهالة .

خواه ، صلاح کاری را طلب نمودن موجب میمنت و برکت و راه یابی بمقصود و کمك و مددی است ازجانب خداوند ، پس هرگاه خردمند خیرخواهی برای تو صلاح بینی کرد ، بپرهیز از مخالفت با او که همانا آفت و هلاکت تو درمخالفت با او است (یعنی بمقصود نرسی و ضرر بینی) .

ای هشام ! از آمیزش با مردم وخوی گرفتن با ایشان بپرهیز مگر آنکه در میان ایشان دانشمند بی‌غرضی یابی ، پس با او خوی بگیر و از غیر ایشان بگریز همچنانکه از درندگان حریص بشکارفرارمیکنی . و سزاوار است برای خردمند هنگامی که عملی انجام میدهد که چون عطا کنندهٔ نعمتها باو منحصر بخداوند است ، حیا کند از خدا که شریکی برای او در عمل خود قرار دهد (یعنی عمل ریائی نکند) و چون اختیار یکی از دو کار که نمیدانی کدامیك بصواب نزدیکتر است بتو واگذار گردید ، پس تأمل کن کدامیك بمیل نفسانی تو نزدیکتر است ، پس او را ترك کن (یعنی با هوای نفس خودمخالفت کن) پس همانا صواب بسیار در عمل نمودن برخلاف میل نفسانی تو است ، و بپرهیز از اینکه مغلوب گردانی حکمت را و آنرا نزد نادانان قرار دهی (یعنی اگر حکمت را بنادان تعلیم دهی ، چون جاهل بفوائد و نتائج حکمت است قبول نمیکند وبواسطه ترك عمل بآن ، تدریجاً ازمیان میرود ، وباشددراثبات باطلی بکار برد که در اینصورت نیزحکمت مغلوب گردیده است) .

تیغ دادن در کف زنگی مست به که دادن علم را نادان بدست

٤٧ ـ وفيه ايضاً باب « فضل العقل وذمّ الجهل » « علل الشرايع » عن ابی‌عبدالله عليه السلام : قال عليه السلام : ماخلق الله عز وجل شيئاً ابغض اليه من الأحمق ، لأنه سلبه احب الأشياء اليه وهو عقله .

٤٨ ـ وفي المجلد الثانی من البحار ، باب « التوحيد ونفی الشريك » . « التوحيد ومعانی الأخبار » عن ابی‌هاشم الجعفری ، قال سألت اباجعفر الثانی عليه السلام : ما معنی الواحد ؟ قال : المجتمع عليه بجميع الألسن بالوحدانية .

٤٩ ـ وفي الدّعاء السابع عشر من الصحيفة السجادية في الأستعاذة من الشيطان : اللّهم صل علی محمّد وآله ، واجعل آباءنا وامهاتنا واولادنا واهالينا وذوی ارحامناوقراباتنا وجيراننا من المؤمنين والمؤمنات منه في حرز حارز وحصن حافظ و كهف مانع ، والبسهم منه جنناً واقية ، واعطهم عليه اسلحة ماضية ، اللّهم و اعمم بذلك من شهد لك بالربوبيّة

---

٤٧ ـ و نيز در همان جلد در باب « فضيلت و برتری عقل و پستی نادانی » از كتاب علل الشرايع از حضرت صادق‌عليه السلام روايت شده كه فرمود : خدای عزوجل نيافريد چيزی را كه نزد خود مبغوض‌تر ازاحمق باشد ، زيرا خدادوستدار ترين چيزهای خود را كه عقل اوست از او گرفته است .

٤٨ ـ و در جلد دوم از بحار ، باب « توحيدونفی شريك »از كتاب توحيد ومعانی الاخبار از ابوهاشم جعفری روايت شده كه گفت‌ازحضرت جواد عليه السلام پرسيدم معنی واحد چيست ؟ فرمود : آنست كه از اهل هر زبان بيگانگی اواقرار دارند .

٤٩ ـ و دردعاء هفدهم از صحيفهٔ سجاديه درباب پناه بردن بخدا ازشيطان(دعائی وارد است كه ترجمه آن اينست) خدايا درود بفرست بر محمد و آل او ، و قرار ده پدران ما و مادران ما و فرزندان ما و اهل منزل ما و خويشاوندان و نزديكان ما وهمسايگان ماازمردان وزنان باايمان راازشيطان درپناهگاه استواروقلعهٔ نگاهدارنده‌ای وجايگاهی كه جلوگير از مكر و حيله او باشد ، و بپوشان ايشانرا از شيطان بسپرهای نگاهدارنده‌ای ، و عطا فرما ايشان را برای ستيزه با او حربه های كاری را ؛ خدايا و مشمول گردان باين دعاآنرا كه بخدائی تو گواهی داده است ، و بيگانگی‌تو خود را خالص گردانيده ، و برای تو دشمنی می كند با شيطان بكمال بندگی ، و غلبه كرده بر شيطان بوسيلهٔ تودر توفيق يافتن معرفت علوم ربانيه .

و اخلص لك بالوحدانية ، و عاداه لك بحقيقة العبودية ، واستظهر بك عليه في معرفة العلوم الربانية .

۵۰ ـ وفي المجلد الخامس عشر من البحار ، باب «الذنوب و آثارها» . « الأمالي » عن زيد بن علي ، عن ابيه عليه السلام ، قال عليه السلام : يقول الله تعالى : اذا عصاني من خلقي من يعرفني ، سلّطت عليه من لا يعرفني .

۵۱ ـ « الأمالي » في المجلس الخامس والأربعون ، عن ابي عبدالله الصادق عليه السلام قال عليه السلام : من نظر الى ذي عاهة ، اومن قد مثّل به ، أوصاحب بلاء ، فليقل سرّاً في نفسه من غير ان يسمعه : الحمدلله الذي عافاني ممّا ابتلاك به ، ولو شاء لفعل بي ذلك ، ثلاث مرّات فانه لا يصيبه ذلك البلاء ابداً .

۵۲ ـ في المجلد الثاني من البحار ، باب « العلم و كيفيته » . « التوحيد » عن ابي علي القصاب ، قال كنت عند ابي عبدالله عليه السلام فقلت : الحمد لله منتهى علمه . فقال عليه السلام : لا تقل ذلك ، فانه ليس لعلمه منتهى .

---

۵۰ ـ و در جلد پانزدهم بحار ، باب « گناهان و آثار آن » در کتاب امالی از زید بن علی از پدرش حضرت زین العابدین علیه السلام روایت کرده که فرمود : خدای برتر از هر چیز فرموده : زمانیکه نافرمانی کند ازمخلوق من کسیکه مرامی شناسد ، چهره گردانم بر او کسی را که مرا نمی شناسد .

۵۱ ـ در کتاب امالی مجلس چهل و پنجم از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : هر کس صاحب آفتی یا شخصی را که مثله شده است به بیند (مثله آنست که گوش یا دماغ یا عضوی از اعضاء کسی را ببرند) یا آنکه گرفتاری را (مشاهده کند) و آهسته بطوریکه او را نشنواند (این کلمات را) بگوید : الحمد لله الذی الخ ؛ یعنی سپاس مر خداوندی راست که بسلامت داشت مرا از آنچه ترا بآن مبتلا گردانید و اگر میخواست مرا نیز مبتلا میگردانید « این دعاء را » سه مرتبه « بخواند » البته آن گرفتاری هرگز باو نمیرسد .

۵۲ ـ درجلددوم بحار ، باب «علم وچگونگی آن» از کتاب توحید از ابی علی قصاب (نقلشده که) گفت نزد حضرت صادق علیه السلام بودم و گفتم : الحمد لله منتهی علمه . سپاس میکنم خدای را بپایان دانشش ،حضرت فرمود : اینطورمگوزیرا برای دانش خدا پایان وانتهائی نیست .

۵۳ ـ في المجلد الأول من البحار ، باب « ثواب الهداية والتعليم » تفسير علي بن ابراهيم ، قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : اذا مات المؤمن انقطع عمله الّا من ثلاث : صدقة جارية ، او علم ينتفع به ، او ولد صالح يدعوله .

۵۴ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «تفسير علي بن ابراهيم » عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم ، انّه قال صلى الله عليه وآله وسلم : ياعلي ! نوم العالم افضل من الف ركعة يصلّيها العابد . يا علي ! لافقر اشدّ من الجهل ، ولا عبادة مثل التفكّر .

۵۵ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب « في التفسير المتقدم » عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم ، انه قال صلى الله عليه وآله وسلم : علماء امتي كأنبياء بني اسرائيل .

---

۵۳ ـ درجلداول بحار ، باب «ثواب هدايت وتعليم» ازتفسير علي بن ابراهيم است كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله فرمود: چون شخص با ايماني بميرد ، عمل سودبخشي براي او نماند مگرازسه چيز : صدقه اي كه دائم باشد (چون كاشتن درخت و كندن قنات وساختن پل يا مسجد وغيرآن) يا دانشي كه بآن سود برند ، يا فرزند نيكوكاري كه براي اودعاي خير كند .

۵۴ ـ ونيزدرهمان جلد وباب درتفسيرعلي بن ابراهيم ازپيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله نقلشده كه فرمود : اي علي ! خوابيدن مرددانشمند نيكوتر ازهزاررکعت نمازيست كه عابد (عابد جاهل) بخواند . اي علي ! فقري سخت تر ازنادانی نيست (زيراعالم داراي زينتهاي روحاني است كه بهريك از اعضاي ظاهرهٔ خود عمل نيك كرده و داراي ملكهٔ فاضله شده ، وجاهل ، فاقد تمام اين زينتهاست)وپرستشي چون انديشه نمودن نيست (يعني درمعارف وآيات الهيه درقرب بخدا انديشه نيكو كند) .

۵۵ ـ ونيزدرهمان جلدوباب درتفسير متقدم از نبي اكرم صلى الله عليه وآله نقلكرده كه فرمود : دانشمندان امت من چون پيمبران بني اسرائيلند (مقصوداينست كه دانشمندان برجسته وعلمائي كه داراي علوم اهل بيت عليهم السلام هستند وبدستورات وفرمانهاي ايشان گردن نهاده اند ، درمسير تبليغ احكام الهيه ودانشهائي كه از مكتب مقدس اولياء دين فراگرفته اند جهت رساندن آن دانشها بطبقات مختلفهٔ مردم از نظر پافشاري كه درتبليغ براي قربشان بخداوندارند، چون پيغمبران بني اسرائيلند . يعني همان قربي كه ايشان داشتند وهمان شكنجه اي كه در راه تبليغ برايشان وارد ميگرديد ايشان نيزچنينند .

۵۶ ـ في المجلد الثانی من البحار ، باب « جوامع التوحید » . « تحف العقول » عن الحسین بن علی صلوات الله علیهما : اتقوا هؤلاء المارقة الّذین یشبهون الله بأنفسهم یضاهؤن قول الّذین کفروا من اهل الکتاب ، الی ان قال علیه السلام : هو في الأشیاء کائن لا کینونة محظور بها علیه ، ومن الأشیاء بائن لا بینونة غائب عنها ، لیس بقادر من قارنه ضدٌّ اوساواه ندٌّ ، لیس عن الدهر قدمه ، ولا بالناحیة أممه ، احتجب عن العقول کما احتجب عن الأبصار ، وعمن في السماء احتجابه عمن في الأرض ، قربه کرامته ، و بعده اهانته ، لایحلّه في ، ولا توقّته اذ ، ولا توامره ان ، علوّه من غیر تَوَقُّلٍ (تناول ظ) ومجیئه من غیر تنقّل ، یوجد المفقود ویفقد الموجود ، ولا یجتمع لغیره الصفتان في

۵۶ ـ درجلد دوم بحار، باب جوامع توحید . از کتاب تحف العقول از حسین بن علی علیه السلام حدیثی نقلشده تا آنجا که فرمود : بپرهیزید ازاین گروه که از دین بیرونند ، آنانکه خدای را بخود تشبیه کرده اند ، سخن ایشان بگفتار کفار از اهل کتاب مانند است ، بلکه اوخدائی است که مثل ومانندی برایش نیست (تا آنجا که فرمود) او(خداوند) درچیزها (موجودات) هست نه بطوریکه چیزها مانع از اعمال قدرت وشهود چیزهای دیگر باشند (چنانکه حال ممکناتست) وازچیزهاجداست نه جدائی مکانی که موجب پنهانی ازچیزها باشد . توانائی ندارد کسی که ضدی همدوش او باشد یا همقدرتی با او باشد ، قدیم بودن او زمانی نیست (بلکه ذاتی است) وقرب اوقرب مکانی نیست (چون ذات اومنزه از جسمانیت است ومکان از لوازم جسم است که دارای طول وعرض وعمق است ، بلکه قرب فاعل بفعل خوداست) . (ذات او) ازخردها پنهانست همانطور که ازدیده ها پنهانست ، پنهانی او از آنان که در آسمانند با آنانکه درزمینند یکسانست ، هر که راخدا (بنعمتهای بهشتی) اکرام کرد قرب معنوی باودارد ، وهر که رااو (بشکنجه های جهنمی) خوار گردانید ازاو دوراست ، چیزی دراو وارد نمیشود که بتوان گفت دراوچیزی است ، و زمانی نیست تا بتوان گفت ازچه زمان بوده است ، باکسی مشورت نمیکند تا کسی برای اوصلاح بینی کند ، برتری اومکانی نیست که مکان او برتر ازمکان موجودات باشد ، یا آمدنش بحرکت از مکانی بمکانی باشد (برتری ذات مقدس حق ازجهت مکان نیست بلکه ازجهت برتری شأن ومقام اوست از نظر آفرینش مخلوقات ، وآمدنش بظهور آثاراوست چنانکه میگویند بهار آمد یعنی آثار بهاری پدید آمد) نیست را پدید میگرداند وپدید را نیست میکند ، واین دوکار دریکوقت برای غیر خدا جمع نمیشود . تا آخر حدیث .

وقت « الحديث » .

٥٧ ـ في المجلد الأول من البحار ، باب « استعمال العلم و الاخلاص في طلبه » . « نهج البلاغة » قال اميرالمؤمنين عليه السلام : لاتجعلوا علمكم جهلاً ويقينكم شكّاً ، اذا علّمتم فاعملوا ، واذا تيقّنتم فاقدموا .

٥٨ ـ في المجلد الثانى من البحار ، باب «جوامع التوحيد» . « التوحيد » عن محمّد بن عبيد ، قال دخلت على الرضا عليه السلام : فقال عليه السلام لى : قل للعباسى يكف عن الكلام في التوحيدوغيره ويكلّم الناس بمايعرفون ويكف عماينكرون ، واذا سألوك عن التوحيد ، فقل كما قال الله عزوجل : قل هوالله احد ، الله الصمد ، لم يلد ولم يولد ، ولم يكن له كفواً احد . واذا سألوك عن الكيفية ، فقل كما قال الله عز وجل : ليس كمثله شيء . و اذا سألوك عن السّمع ، فقل كما قال الله عز وجل : هو السميع العليم ؛ كلّم الناس بما يعرفون .

---

٥٧ ـ درجلد اول بحار، باب «استعمال علم واخلاص درطلب آن » از نهج البلاغه نقل كرده كه اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : دانائى خود را بى اثر قرار ندهيد (مثل اينكه نميدانيد) ويقين خود را چون شك قرار ندهيد ، زمانيكه دانا شديد عمل كنيد ، وچون يقين نموديد قدم پيش گذاريد .

٥٨ ـ درجلد دوم بحار ، باب «جوامع توحيد» از كتاب توحيد از محمد بن عبيد نقلشده كه گفت وارد شدم برحضرت رضا عليه السلام بمن فرمود : به عباسى (بطوريكه از وحيد بهبهانى نقل شده اوهشام بن ابراهيم البغدادى المشرقى است كه مورد وثوق است) بگوخودداری كند از بيانات مشكلهٔ علميه درتوحيدحق وغير آن (از سائر مطالب كلامى) وسخن بگويد با مردم بميزان شناسائى ايشان وباز دارد خود را از آنچه مردم باورندارند (يعنى ازمطالب عاليهٔ كه فهم مردم ازرسيدن بآنها كوتاه‌است خودداری كند) وزمانيكه دريگانگى خدااز توپرسيدند ، بگوهمانطوركه خداى باعزت وجلال فرموده: قل هوالله احد ، الله الصمد ، لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواًاحد . وچون ازچگونگى خدا پرسيدند ، بگو همچنانكه خداى با عزت وجلال فرموده : ليس كمثله شيء (مانند اوچيزى نيست) وهنگامى كه ازشنوائى‌حق ازتوپرسيدند ، بگوهمچنانكه خداى با عزت وجلال‌فرموده : هوالسميع العليم (اوشنواى داناست) سخن كن با مردم بطوريكه باور

۵۹ ـ وفيه ايضاً باب « جوامع التوحيد » . « التوحيد » عن عبد الأعلى ، عن العبد الصالح ، يعنى موسى بن جعفر عليه السلام ، قال عليه السلام : ان الله لااله الّا هو ، كان حياً بلا كيف ولا اين ، ولا كان في شيء ولا كان على شيء ولا ابتدع لكانه (لكونه ظ) مكاناً ولا قوى بعد ما كوّن الأشياء ، ولا يشبهه شيء مكوّن ، ولا كان خلواً من القدرة على الملك قبل انشائه ، ولا يكون خلواً من القدرة بعد ذهابه ، كان الهاً حياً بلا حيوة حادثة ملكاً قبل ان ينشأ شيئاً ، ومالكا بعد انشائه ، وليس لله حدٌ ، ولا يعرف بشيء يشبهه ، ولا يهرم للبقاء ، ولا يصعق لذعرة شيء ، ولخوفه تصعق الأشياء كلّها ، فكان الله حياً بلا حيوة حادثة ، ولا كون موصوف ، ولا كيف محدود ، ولا اين موقوف ، ولا مكان ساكن ؛ بل حيّ لنفسه ، ومالك لم تزل له القدرة ، ان شاء ماشاء حين شاء بمشيته و قدرته ، كان

میکنند (یعنی بطوریکه بتوانند باور کنند) .

۵۹ ـ ودرهمان جلد ، باب «جوامع توحید» از کتاب توحید از عبدالاعلی از بنده صالح یعنی حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود : بدرستیکه خداوندی که نیست خدائی جزاو، دارای حیاتی است که عین ذات اوست نه ازسنخ کیفیات که عرض قائم بذات او باشد بلکه عین وجوداوست ومکانی بهراونیست ؛ در محلی حلول نکرده وبرچیزی قرار نگرفته ومکانی برای وجود خود ایجاد نفرموده ، ونیرومندی نیافته است پس ازخلقت موجودات ، هیچ ممکن مخلوقی مانند او نیست ، و پیش از خلقت موجودات ناتوان نبوده است (زیرا قدرت اوقدرت ذاتیه ازلیه است) وپس از انتقال موجودات بعالم دیگرتوانائی خود را ازدست نمیدهد ؛ اوخدای صاحب حیات ذاتی بوده است (نه حیات حادث عارض برذات) پادشاه باقدرت بود پیش ازخلقت موجودات ، وتوانا بود بعد ازایجاد آنها ، وبرای خدا اندازه وپایانی نیست ، وشناخته نمیشود بچیزی که مانند او باشد (چون مانند ندارد)ودراثردوام وجود ،ازقدرت وتوانائی اوکاسته نمیشود ،وبیهوشی ازهراس چیزی عارض او نمیگردد ، وازخوف اوهمه موجودات بیهوش میشوند(مقصود بیهوشی است که درنزدیکی قیامت برای موجودات پدید میآید) خدازنده است نه به حیات عارض تازه ای و(موجود است) نه بوجودی که بوصف درآید ، یا بعارضی که براووارد گردد تا محدودشود ، ونه بمکان برقراروساکنی وثابتی، بلکه اوبذات خود دارای حیات است ، و پادشاهی است که توانائی اوبی زوال است ، آنچه را ایجاد کرده بمشیت و قدرت ذاتیه

اولاً بلا كيف ويكون آخراً بلا اين ، و كل شيء هالك الّا وجهه ، له الخلق والأمر ، تبارك الله ربّ العالمين .

٦٠ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب « التوحيد » عن ابى عبدالله عليه السلام ، عن خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام : ولو وهب ما تنفّست عنه معادن الجبال ، وضحكت عنه اصداف البحار ، من فلزّ اللجين وسبائك العقيان ونضائد المرجان لبعض عبيده ، لما اثّر ذلك في جوده ولا انفدسعة ما عنده ؛ ولكان عنده من ذخائر الأفضال مالاتنفده مطالب السؤال ، ولا يخطر لكثرته على بال ، لأنه الجواد الّذى لاتنقصه المواهب ولا يبخّله الحاح الملحّين ، وانما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون « الحديث » .

خود بوده ، خدا اول و آخر هرچيزى است نه بطورمكانيكه ممكنات را است (خداوند اول و آخر است نسبت بموجودات ولى نه اوليت و آخريت مكانى يا غير آن كه در ممكناتست) وهرموجودى درذات خود فنا پذيراست مگرذات مقدس خدا (چون خداوند بذات خود متوجه بموجودات است لذا ازذات ، بوجه تعبيرشده‌است) خلق وفرمان براى اوست ؛ منزه و پر نفع است ذات مقدس خداوندى كه پروردگارجهانيان است .

٦٠ ـ و نيزدرهمان جلد و باب از كتاب توحيد از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه اميرالمؤمنين عليه السلام درضمن خطبه اى فرمودند : اگرخدا ببخشد آنچه را كه معادن كوهها از آنها گرانبهاشده است ، ولب باز كرده از آن ، صدفهاى دريا ها (براى گرفتن دانه هاى بارانى كه مروارید ميشوند) نقره وقطعات طلا ومروارید های برهم نهاده را به بعضى از بندگانش ، درجودوسخاى او تأثيرى نميكند ، وتمام نميكند گنجايش آنچه را نزد اوست (ازاقسام نعمتها) والبته نزدخداست نعمتهاى افزون مقدار ، بى پايانى كه تمام نميكند او را مقصود های سؤال كنندگان ، وبواسطهٔ زياديش بخاطر كسى نيايد ، براى اينكه او بخشنده ايست كه كم نكند دارائى او را ببخششها ، وبخيل نمى گرداند او را اصرار اصرار كنندگان ، و بفرمان تكوينى هرچه را بخواهد موجود ميكند (زيرا چگونگى ايجاد نمودن اينست كه بخشش از منعم حقيقى بيايد بطوريكه ازوى چيزى كاسته نگردد ، ودر بازگشت چيزى بروى نيفزايد) .

اى سايه مثال گاه بينش در نزد وجودت آفرينش

٦١ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب « التوحيد » عن مسلم بن اوس ، الحاضر مجلس علی عليه السلام في خطبة منه : كيف يوصف بالأشباح ، وينعت بالألسن الفصاح ، من لم يحلل في الأشياء ، فيقال هوفيهاكائن ، ولم ينأ عنها فيقال هو عنها بائن ، ولم يخل منها فيقال اين ، ولم يقرب منها بالألتزاق ، ولم يبعد عنها بالأفتراق ، بل هو في الأشياء بلا كيفية ، وهو أقرب الينا من حبل الوريد ، وابعد من الشبهة من كل بعيد ، لم يخلق الأشياء من اصول ازلية ولا من اوائل كانت قبله بديّة ، بل خلق ما خلق واتقن خلقه ،

---

٦١ ـ و نیز در همان جلد و باب از کتاب توحید از مسلم بن اوس که در مجلس علی علیه السلام حضور داشت در یکی از سخنرانی های حضرت نقل کرده که فرمود : چگونه بیان کرده شود به نقشها و شکلها (شبح نقش چیزی را گویند که در اعراض با او شبیه باشد و در ذات مخالف ، چون صورتهائی که نقاشان از چیزها می کشند) و توصیف گردد بزبانهای شیوا وروان ، ذات مقدسی که داخل و مخلوط در موجودات نیست تا گفته شود ذات مقدس حق در آنها جایگیر شده است ، و از آنها دور نشده است تا گفته شود خداوند از آنها جدائی مکانی دارد ، و خالی مکانی از آنها نیست تا گفته شود کجاست (ومخلوقات کجایند ، یعنی مکان آنها خالی از ذات مقدس حق باشد) و بأشیاء قرب مکانی ندارد تا بآنها چسبیده باشد ، و دوری مکانی هم از آنها نداردتا جدائی مکانی از آنها داشته باشد ، بلکه ذات مقدس او در تمامی موجوداتست بدون چگونگی که بتوان وصف کرد (چون نزدیکی خداوند با موجودات یا دوریش از آنها بنزدیکی ودوری جسمانی نیست ، بلکه چون نزدیکی علم بمعلوم و قدرت بمقدور میباشد که بتمام معلوم و مقدور احاطه دارد لکن نسبت مکانی با او ندارد تا گفته شود علم در کدام طرف معلوم است ، و دوریش بمباینت ذات ممکناتست با ذات مقدس خداوند بجهت آنکه ذات او واجب الوجود ونگاهدارندهٔ هر موجود امکانی وفقری است که ربطمحض بواجب تعالی است) و او بما نزدیکتر است از رگ گردن ، و دورتر است از شك و تردید ازهر دور از شك وشبهه‌ای ؛ نیافرید موجودات رااز مواد قدیمی ، و نه‌ازنخستین چیزهائی که پیش از خداوند بوده (و آغاز آفرینش از آنها شده باشد) بلکه آفرید آنچه را آفرید و استوار گردانید آفرینش خود را بطوریکه مقتضای حکمت او بود (ایجاد نمودن خداوند اشیاء را مثل انشاء صاحبان فکر است فکر را که مسبوق بفکر دیگری نیست) و شکل و صورت بندی کرد آنچه را که کرد ببهترین شکل وصورتی ،

وصوّر ماصوّر فاحسن صورته ، فسبحان من توحّد في علوّه فليس لشيء منه امتناع ، ولا له بطاعة احد من خلقه انتفاع ؛ اجابته للداعين سريعة ، والملئكة في السموات والأرض مطيعة ، كلّم موسى تكليماً بلاجوارح و ادوات ولا شفة ولا لهوات ، سبحانه وتعالى عن الصفات ، فمن زعم ان اله الخلق محدود فقد جهل الخالق المعبود .

٦٢ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب « معانى الأخبار » عن علي بن ابيطالب ، قال عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : التوحيد ظاهره في باطنه ، و باطنه في ظاهره ، ظاهره موصوف

پس منزه است خدائی که فرد و یگانه است در برتری وسلطنت خود (از موجودات) پس نیست برای هیچ موجودی که از فرمان های تکوینی او سر بپیچد ، و نیست برای او در فرمانبری یکی از مخلوقاتش نفع و بهره ای ، خواستهٔ سؤال کنندگان را بزودی برمیآورد (در صورتی که دعا ، شرائط قبول و اجابت را دارا باشد) و فرشتگان در آسمانها و زمین فرمانبردارند ، سخن گفت (خدای سبحان) با موسی بایجاد سخن در فضا که با زبان و اعضاء و آلات ولب وکامی نبود ، منزه و برتر است خدا از صفات زائد بر ذات ، پس کسیکه گمان « باطل » برد که خدای موجودات (ذات وقدرتش) محدود است پس شناسا نشد به آفریننده ای که مستحق پرستش است .

٦٢ ـ و نیز در همان جلد و باب از کتاب معانی الاخبار از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده که فرمود : رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده : یکتا و یگانه دانستن حق باینست که تمامی اشراقات وتجلیات غیرمتناهیه را بنحو یگانگی وجود ، مطوی در باطن بدانیم (که مفاد الله بکل شیء علیم است ، و بسیط الحقیقة کل الاشیاء و لیس بشیء منها ، لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصیها) و همان مطویات باطنیه است که در مقام تجلی ظهور یافته (که مفاد الله خالق کل شیء است . کثرت اندر وحدت است ووحدت اندر کثرتست . آن درین پنهان بود وین اندر آن پیداستی) ظاهر او که تجلیاتند بتعینات خود موصوفند در حالیکه بچشم سر دیده نمیشود و در ذات خود مخفی نیست (ولی قوهٔ که بتوان ادراك کرد درما نیست) پس متعین بتعینی نیست و دارای ماهیتی هم نمیباشد) اهل هر مکانی او را طلب میکنند و هیچ مکانی از احاطه واشراقات او بقدر چشم برهم زدن خالی نیست .

معشوق برون ز حیز امکانست — ممکن بمکان در طلبش گردانست
ناید بمکان آن نرود این ز مکان — اینست که درد عشق بی درمانست

لایری ، وباطنه موجود لایخفی ، یطلب بکل مکان ولم یخل عنه مکان طرفة عین ، حاضر غیر محدود ، وغائب غیر مفقود .

۶۳ - وفیه ایضاً في ذلك الباب « التوحید » عن امیرالمؤمنین علیه السلام حیث قال له علیه السلام ذعلب : هل رأیت ربّك ؟ فقال علیه السلام : ویلك یا ذعلب ، ما کنت اعبد رباً لم اره ، قال یا امیر المؤمنین کیف رأیته ؟ قال علیه السلام : یاذعلب لم تره العیون بمشاهدة الأبصار ولکن رأته القلوب بحقائق الایمان ، ویلك یاذعلب ان ربی لطیف اللطافة فلا یوصف باللطف ، عظیم العظمة لایوصف بالعظم ، کبیر الکبریاء لایوصف بالکبر ، جلیل الجلالة

نزدیك و شاهد هر موجود است در حالیکه حد و نهایتی برای او نیست ، وغائب از انظار وعقولست با اینکه باهمه آنهاست .

۶۳ - و نیزدر همان جلد وباب ازکتاب توحید از حضرت امیرالمؤمنین روایت‌شده که ذعلب (یکی از یاران دانشمند وگویای امیر المؤمنین علیه السلام بوده) بحضرت عرضکرد آیا خدای خود را دیده‌ای ؟ حضرت فرمود : وای بر تو (که مراد از رؤیت‌و دیدن حق را تاکنون ندانسته باشی) نیستم من که‌پرستش کنم خدائی راکه ندیده‌باشم ، ذعلب عرضکرد ای امیر المؤمنین چگونه اورا دیدی ؟ حضرت فرمود : چشمهای سر اورا نتواندید ولی دلها او را بمرتبهٔ کاملهٔ‌ایمان‌می بیند ، وای برتوای‌ذعلب ، همانا‌پروردگار من در نهایت لطافت است (دارای لطافت ذاتیه است یعنی علاوه از مجرد بودن از ماده ، منزه از ماهیت نیز هست که جهت ظلمانیت میباشد ، پس لطافت ذات او عارض و صفت ذاتش نیست که غیر ذاتش باشد مثل جسم روان مخصوصی کـه لطافت و رقت صفت اوست .

پاك از آنکه جاهلان دانند پاك ترزانکه عاقلان‌خوانند

بزرگی ذات مقدسش بزرگی جسمانی نیست (تا چون امتدادات طولانی وابعاد جسمانی وصف شود بلکه بزرگی است که عظمت او عبارت از احاطه بتمام موجودات است و عین ذات اوست نه وصف زائد بر ذاتش باشد ، ودارای سلطنت بر تمام خلق است که عبارت از ملك دنیا و آخرت باشد ، وسلطنت هم ذاتی اوست نه وصف عارض . و دارای قدر و جلالت ذاتی است که آن هم وصف زیاده بر ذاتش نیست) .

پیش از همه موجوداتست وچیزی پیش از او نیست (زیرا اوعلت فاعلی و آفرینندهٔ موجوداتست و چیزی او را نیافریده است) و بعد از همه موجوداتست (زیرا علت غائی

لايوصف بالغلظ ، قبل كلشيء لايقال شيء قبله ، وبعد كلشيء لايقال له بعد ، شاء الأشياء لابهمّة ، درّاك لا بخديعة ، هو في الأشياء كلها غير متمازج بها ، ولا بائن عنها ، ظاهر لابتأويل المباشرة ، متجلّ لاباستهلال رؤية ، بائن لابمسافة ، قريب لابمداناة ، لطيف لابتجسم ، موجود لابعد عدم ، فاعل لاباضطرار ، مقدر لابحركة ، مريد لابهمامة ، سميع لابآلة ، بصير لابأداة ، لا تحويه الأماكن ، ولا تصحبه الأوقات ، ولا تحده الصفات ، ولاتأخذه السّنات ، سبق الأوقات كونه والعدم وجوده « الحديث » .

٦٤ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب من كتاب « التوحيد والأمالي » عن جابر بن يزيد

موجوداتست) لكن نه بعد زمانی ، خواست وجود موجودات را نه بقصدی که زائد بر ذاتش باشد ، دریابنده است حقیقت تمامی موجودات رانه بادراك صورتهای آنها (چنانکه انسان ادراك موجودات میکند لکن نه بحقیقتشان ، بلکه صورتهائی که از آنها در ذهن او حضور یافته ، ولی ذات مقدس حق در همه موجوداتست (چون علم و قدرت عین ذات مقدس اوست که نافذ در هر چیزی است) لکن مخلوط با آنها نیست (چون مادی نیست) و از موجودات جدا نیست (بجدائی مکانی) آشکار است در نزد عقول (بظهور آیاتش) نه بطوریکه درك ذات او نمایند ، بتمام اشیاء تجلی دارد نه بطوریکه چشمی او را درك کند ، جدای از اشیاء است نه بمکان ، نزدیك با اشیاء است نه با اتصال جسمانی ، لطیف است نه بلطافت جسمانی (بلکه بتجرد از ماده و ماهیت) موجود است نه چون وجود بعد از عدم (که برای ممکناتست) مؤثردر موجوداتست نه ازجهت نیاز واضطرار ، اندازه موجودات با اوست نه بوسیله آلت وحرکتی ، اراده دارد نه باراده زائد برذات شنواست نه بآلت گوش ، بیناست نه بآلت چشم ، فرا نگیرد او را مکانها (چون محیط بهر مکانی است) وزمانی با او مقرون نیست (چون خود خالق زمانهاست) وصفات او غیر متناهی است پس دارای حدی نیست ، وخواب اورانگیرد ، پیشی گرفته زمانها راوجود او ، و نیستی‌ها را هستی او (که هرچه فرض شود در ذات وجود است وعدم در آنجا راه ندارد ، ذات مقدس او صرف نور حیات است ، و صرف هرحقیقت آنستکه هرمرتبه از مراتب آن حقیقت را داراباشد ، وهرمرتبه که از مراتب غیر ومخالف آن حقیقت است خلو باشد ، وصرف نور آنستکه تمام مراتب نوررا داراباشد واز هرمرتبه از مراتب ظلمت خالی باشد) .

٦٤ ـ ونیز درهمان جلدوباب ازکتاب توحید و امالی از جابر بن یزید جعفی از

الجعفی ، عن ابی جعفر محمّد بن علی الباقر عليه السلام عن ابیه ، عن جدّه عليه السلام ، قال : قال امیر المؤمنین عليه السلام في خطبة خطبها بعد موت النبی صلی الله عليه وآله وسلم بتسعة ایام وذلك حین فرغ من جمع القرآن ، فقال عليه السلام : الحمد لله الّذی عجز الأوهام ان تنال إلی وجوده ، وحجب العقول عن ان تتخیل ذاته في امتناعها من الشّبه والشکل ، بل هوالذی لم یتفاوت في ذاته ، ولم یتبعّض بتجزیة العدد في کماله ، فارق الأشیاء لاعلی اختلاف الأماکن ، و یکون فیها لاعلی الممازجة ، و علمها لابأداة ، لایکون العلم الّا بها ، ولیس بینه و بین معلومه علم غیره ، ان قیل کان فعلی تأویل ازلیة الوجود ، وان قیل لم یزل فعلی تأویل نفی العدم ، فسبحانه وتعالی عن قول من عبد سواه ، واتخذ الهاً غیره علواً کبیراً .

حضرت باقر علیه السلام از پدرش از جدش (نقل کرده که) فرمود : امیر المؤمنین علیه السلام در سخنرانی که نه‌روز پس ازوفات نبی اکرم صلی الله علیه وآله انشاء فرمود ، و این سخنرانی هنگامی بود که‌از جمع آوری قرآن کریم فراغت پیدانموده بودند ، پس فرمود : سپاس‌خداوندی‌را که عاجز ماند دلها وخاطرهااز اینکه درك وجود اورانمایند ، ودر پرده قرارداد افکار راازاینکه ادراك ذات‌او کند زیرا ذات مقدس او منزه‌ازاینست که معروض شکلی‌شود یاشبیهی داشته باشد ، بلکه اوخدائی است که دگرگونی در ذات او نیست و در کمالاتش تجزیه نمیشود بتجزیهٔ عددی (یعنی ذات او مرکب از اجزائی نیست که هر جزئی در قبال کمالی باشد بلکه تمام ذات مصداق هر یك از کمالاتست) از موجودات‌جداست‌نه بجدائی‌مکانی ، ودر موجوداتست نه بطورمزج وترکیب(چون‌ذات مقدس او عین علم و قدرت‌است ، بعلم و قدرت خودنافذ در تمامی موجوداتست) دانای بموجوداتست‌نه بقوه‌و آلتی(غیرازذات مقدس خود) دانائی اونیست مگربشهودذات‌اشیاء ، ونیست‌بین او و بین معلومش‌علمی‌غیر خود او (تا بواسطهٔ آن‌عالم باشیاء باشد) اگر گفته شود خدا بوده است مقصود همیشگی وجود اوست ، و اگر گفته شود زوال‌ناپذیر است یعنی عدم در آنجا راه ندارد (نه اینکه زمانی باشد تا موجب گردد زمان بر او احاطه کند ، بلکه مقصود اینست که هر مرتبه ازمراتب وجود فرض شودخدا واجد است وعدم در آنجا راه ندارد ، یعنی صرف وجود ووجود صرف است چنانکه قریباً گذشت) پس منزه و برتر است خدایتعالی از گفتار کسی که جزاو را پرستش کند و غیر اورا بخدائی گیرد برتری بی‌نهایتی (بدون آنکه برای عظمت او پایانی باشد) .

۶۵ ـ الوسائل . کتاب الجهاد ، باب « وجوب غلبة العقل علی الشهوة » عن عبدالله بن سنان ، قال سألت ابا عبدالله جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام فقلت : الملائكة افضل ام بنو آدم ؟ فقال عليه السلام : قال امير المؤمنين علی بن ابيطالب عليه السلام : ان الله ركّب في الملائكة

۶۵ ـ دروسائل ، کتاب جهاد ، باب «وجوب غلبه عقل برشهوت» ازعبدالله بن سنان روایت شده که گفت : از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم وعرضکردم فرشتگان (ازجهت قرب بحق درجه و منزلتشان) برتر است یا پسران آدم ؟ حضرت فرمود : امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرمود : همانا خداوند درفرشتگان عقلی بدون قوهٔ شهوت قرارداد ، ودر پسر آدم (مقصودافراد انسان است) هردوقوه را قرارداد پس کسی که خرد او برشهوتش چیره آید برتراز فرشتگان است ؛ و کسی که شهوت او برخردش غالب گردد پست تر ازحیوانات است .

در حدیث آمد که یزدان مجید — خلق عالم را سه گونه آفرید
یك گره را جمله عقل و علم وجود — آن فرشته است و نداند جزسجود
نیست اندر عنصرش حرص و هوا — روز وشب در ذکر و تسبیح خدا
یك گروه دیگر از دانش تهی — همچو حیوان از علف در فربهی
او نه بیند جز که اصطبل و علف — از شقاوت غافلست و از شرف
زان سوم هست آدمیزاد و بشر — از فرشته نیمی و نیمی ز خر
نیم خر خود مایل سفلی بود — نیم دیگر مایل علوی بود
تا کدامین غالب آمد در نبرد — زین دو گانه تا کدامین برد برد
عقل اگرغالب شود پس شد فزون — از ملائك این بشر در آزمون
شهوت ارغالب شود پس کمتراست — از بهائم این بشر زان کابتر است
آندو قوم آسوده ازجنگ وحراب — وین بشر بادو مخالف در عذاب
وین بشرهم ز امتحان قسمت شدند — آدمی شکلند و سه امت شدند
یك گره مجذوب نور حق شدند — همچو عیسی با ملك ملحق شدند
نقش آدم لیك معنی جبرئیل — رسته از خشم و هوا وقال وقیل
قسم دیگر باخران ملحق شدند — خشم محض وشهوت مطلق شدند
وصف جبریلی درایشان بودورفت — تنگ بودآنخانه وآن وصف رفت
ماند یك قسم دگر در اجتهاد — نیم حیوان نیم حی با رشاد
روزوشب درجنگ واندر کشمکش — در تنازع اولش با آخرش

عقلاً بلا شهوة ، وركّب في البهائم شهوة بلا عقل ، و ركّب في بنی آدم كلاهما ، فمن غلب عقله شهوته ، فهو خيرٌ من الملائكة ، ومن غلب شهوته عقله ، فهو شرٌ من البهائم .

٦٦ - في الباب السادس والعشرين ، من عيون اخبار الرضا عليه السلام عن الحارث بن دلهاب ، عن ابيه ، عن ابی الحسن الرضا عليه السلام : قال عليه السلام : ان الله عزّ وجل امر بثلاثة

همچو مجنون در تنازع با شتر — گه شتر چربید و گه مجنون حر
همچومجنونند وچون ناقه اش یقین — میکشدآن پیش وآن واپس بکین
میل مجنون پیش آن لیلی روان — میل ناقه پس پی طفلش دوان
یك دم‌ار مجنون زخود غافل شدی — ناقه گردیدی و واپس آمدی
عشق وسودا چونکه‌پربودش بدن — می نبودش چاره از بیخود شدن
آنکه او باشد مراقب عقل بود — عقل را سودای لیلی در ربود
لیك ناقه بس مراقب بود و چست — چون بدیدی او مهار خویش سست
فهم کردی زانکه‌غافل گشت‌ودنگ — رو سپس کردی بکره بیدرنگ
چون بخود بازآمدی دیدی ز جا — کوسپس رفته است بس فرسنگها
در سه روزه ره بدین منوالها — ماند مجنون در تردد سالها
گفت ای ناقه چه هر دو عاشقیم — ما دو ضد بس همره نا لایقیم
نیستت بر وفق من مهر و مهار — کرد باید از تو عزلت اختیار
راه نزدیك و بماندم سخت دیر — سیر گشتم زین سواری سیر سیر
این بگفت وخود زاشتر در فکند — تا بکی باشم اسیر این کمند
این چنین حال تن و جانرا ببین — میل تن فرشی وجان عرش برین
جان زهجر عرش اندر فاقه ای — تن ز عشق خاربن چون ناقه ای
جان گشاید سوی بالا بالها — در زده تن در زمین چنگالها
روزگارم رفت زینسان حالها — همچو تیه و قوم موسی سالها
این دو همره یکدگر را راه زن — گمره آنجان کوفرو ماند زتن
تا تو باشی با من ایمرده بدن — بس ز مولی دور ماند جان من
عشق مولی کی کم از لیلی بود — تن زدن از بهر او اولی بود

٦٦ - درباب بیست وششم از عیون اخبار رضا علیه السلام ازحارث بن دلهاب از پدرش از حضرت رضا علیه السلام (نقل کرده) که فرمود : همانا خدای باعزوجلال فرمان داده است بسه چیز که بسه چیزدیگر نزدیك است : فرمان داده بنماز وزکوة ، پس کسی

مقرون بها ثلاثة اخری : امر بالصلوة والزّكوة . فمن صلّی ولم یزكّ لم تقبل منه صلوته ، وامر بالشكر له وللوالدین ، فمن لم یشكر والدیه لم یشكر الله ، وامر باتقاء الله وصلة الرحم ، فمن لم یصل رحمه لم یتق الله عز وجل .

٦٧ ـ و في الباب الثانی عشر ، في مسائل سألها عمران الصابی عنه عليه السلام قال عمران : یا سیّدی ، الا تخبرنی عن الخالق اذا كان واحداً لاشيء غیره و لا شيء معه ، الیس قد تغیّر بخلقه الخلق ؟ قال له الرضا عليه السلام : لم یتغیّر عزّ و جلّ بخلقه الخلق ولكن الخلق یتغیر بتغیّره .

٦٨ ـ في الباب الحادیعشر ، عن محمّد بن عرفة ، قال قلت للرضا عليه السلام : خلق الله الأشیاء بالقدرة ام بغیر القدرة ؟ فقال عليه السلام : لایجوز ان یكون خلق الاشیاء بالقدرة ، لانك اذا قلت خلق الأشیاء بالقدره ، فكانّك قد جعلت القدرة شیئاً غیره و جعلتها آلة له بها

كه نماز بخواند وزكوة ندهد نمازش پذیرفته نگردد (مقصود اینست كه نماز او بدرجه قبول نرسد) وفرمانداده بسپاسگزاری نعمت او وپدرومادر، پس كسی كه شكر گذار پدرو مادرخود نباشد شكرحق بجای نیاورده ؛ و فرمانداده به پرهیزكاری ازنا فرمانیش وصلهٔ رحم ، پس كسی كه صلهٔ رحم نكند ازنافرمانی خدای با عزوجلال پرهیز ننموده است .

٦٧ ـ ودرباب دوازدهم درمسائلی كه عمران صابی ازحضرت رضا علیه السلام سؤال نموده ، عمران گفت : سرور من ، آیا خبر نمیدهی مرا ازآفریننده ، هنگامی كه اویگانه است و چیزی غیر او نیست وچیزی هم با او نیست ، آیا چنین نیست كه بسبب آفرینشش موجودات را در او نقصانی پدیدآمده باشد ؟ حضرت رضاعلیه السلام باو فرمود : خدای با عزت وجلال در اثر خلقت مخلوقات تغییر(ونقصانی) پیدانكرده ، ولی مخلوقات بتغییر دادن او تغییر پیدا كرده اند (برحسب اختلاف موادواستعدادات ، انحاء وجودات مختلف میشود . **وانزلنا من السماء ماءً فسالت اودیة بقدرها**) .

باران كه در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید ودرشوره زار خس

٦٨ ـ درباب یازدهم ازمحمد بن عرفه ، گفت كه بحضرت رضاعلیه السلام عرضكردم ذات مقدس حق ، موجودات را بقدرت خودآفرید یا بدون قدرت ؟ حضرت فرمود : عقل نپذیرد كه خدا موجودات را بقدرت (زائد برذات) خود آفریده باشد ، زیرا توهنگامی كه میگوئی آفریده موجودات را بقدرت ، پس گوئیا قدرت را چیزی غیرذات مقدس حق قرارداده وآن را كمك فرض كرده ای كه بسبب آن موجودات را آفریده است ، و

خلق الأشياء ، و هذا شرك . و اذا قلت خلق الأشياء بغير قدرة ، فانّما تصفه انه جعلها باقدار عليها و قدرة ، ولكن ليس هو بضعيف ولاعاجز ولا محتاج الى غيره ، بل هو سبحانه قادر لذاته لا بالقدرة .

٦٩ ـ و ايضاً في ذلك الباب ، عن حسين بن خالد ، قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول: لم يزل الله تعالى عالماً قادراً حيّاً سميعاً بصيراً ، فقلت : يابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان قوماً يقولون : لم يزل الله تعالى عالماً بعلم ، و قادراً بقدرة ، و حياً بحيوة ، و قديماً بقدم ، و سميعاً بسمع ، و بصيراً ببصر . فقال عليه السلام : من قال ذلك و دان به فقد اتخذ مع الله الهة اخرى و ليس من ولايتنا على شيء ، ثمّ قال عليه السلام : لم يزل عزّوجلّ عليماً قادراً حيّاً قديماً سميعاً بصيراً لذاته ، تعالى عمّا يقول المشركون والمشبهون علواً كبيراً .

٧٠ ـ و في ذلك الباب ، ايضاً من العيون ، في خطبة للامام الثامن عليه السلام في التوحيد:

این شرك (محض) است ، و هنگامی که میگوئی آفرید موجودات را بدون قدرت ، پس همانا او را موصوف نموده ای باینکه آفریده موجودات را بتوانا گردانیدن دیگری او را ودادن قدرت بوی ، ولی خدا درذات خود سست و ناتوان نیست و بدیگری نیازی ندارد بلکه خداوندی است که منزه است ازصفات خلق ، وتوانائیش ذاتی است نه بسبب قدرتی که غیرازذات او باشد .

٦٩ ـ و نیزدرهمان باب ازحسین بن خالد نقلشده که گفت : شنیدم حضرت رضا علیه السلام میفرمود : همیشه خدای تعالی دانا ، زنده ، شنوا و بیناست . پس عرضکردم ای پسررسولخدا ، برخی ازمردم میگویند همیشه خدا دانا بوده بدانائی (زائدبرذات مقدس) وتوانا بوده بتوانائی (زائدبرذات) وزنده بوده بهزندگی (زائد برذات) وقدیم وهمیشه بوده به همیشگی (زائد برذات) وشنوا بوده بشنوائی (زائد برذات) وبینابوده به بینائی (زائد برذات)حضرت فرمود : هر که چنین گوید وعقیده مندبآن باشد البته برخدای سبحان خدایان دیگری اختیار کرده وولایت (ودوستی) مارا درنیافته است ؛ سپس حضرت فرمود : همیشه خدای با عزوجلال (بذات خود) دانا ، توانا ، زنده ، شنوا ، بینا بوده (یعنی صفات اوزائد برذات نیست بلکه تمامی صفات کمالیه عین ذات مقدس اوست . و خدا بسی برتر است از آنچه شریك قرار دهندگان وتشبیه کنندگان دربارهٔ خدا میگویند .

٧٠ ـ و نیزدرهمان باب ، ازعیون اخباررضا علیه السلام در سخنرانی از امام هشتم در توحید است که فرمود : پوشانده است (خدای سبحان) برخی ازمخلوقات را از بعض

حجب بعضها عن بعض ، ليعلم ان لا حجاب بينه و بينها غيرها ، له معنى الربوبيّة اذ لا مربوب ، وحقيقة الالهية اذلا مألوه ، و معنى العالم اذلا معلوم ، و معنى الخالق اذلامخلوق و تأويل السمع و لا مسموع ، ليس مذخلق ، استحق معنى الخالق ، و لا باحداثه البرايا استفاد معنى البارئية .

٧١ - في المجلّد الثانى من البحار ، باب «ادنى ما يجزى من المعرفة في التوحيد » «التوحيد» عن على بن عقبة ، رفعه ، قال سئل امير المؤمنين عليه السلام : بم عرفت ربك ؟ فقال عليه السلام: بما عرّفنى نفسه ، قيل و كيف عرّفك نفسه ؟ فقال عليه السلام : لا تشبهه صورة ، و لا يحسّ بالحواس ، ولا يقاس بالناس ، قريب في بعده ، بعيد في قربه ، فوق كلّ شيء ولا يقال شيء

دیگر (یعنی هر کس ازحاضرین در برابر خود آگاه است واز آنانکه درمحضر او نیستند بی خبر است) تامعلوم شود پرده ای بین او وبین موجودات نیست غیر ازذواتشان (چون محدودیت اختصاص بممکنات و محدودات دارد ، ولذا بعضی از بعضی محجوبند ، ولی برای خداحدی نیست تا ازاو محجوب باشند) برای اوست حقیقت ربوبیت (یعنی سلطنت و توانائی بر آفرینش) هنگامی که آفریده ای نبود ، و برای او بود استحقاق پرستش ، هنگامیکه پرستنده ای نبود ، و حقیقت دانائی هنگامی که دانسته شده ای نبود ، و حقیقت خالقیت هنگامی که مخلوقی نبود ، واقتدار برشنوائی داشت در حالیکه مسموعی نبود ، معنی خالقیت را از زمان خلقت دارا نشده ، ونه به پدیدنمودن مخلوقات ، دارای مقام آفریدگاری شده است .

٧١ - در جلد دوم از بحار الانوار ، باب « کمترین چیزی که شناسائی توحیدی بآن بستگی دارد » از کتاب توحید ازعلی بن عقبه بوسائطی (نقل شده که راوی گفت) ازحضرت امیر المؤمنین سؤال شد خدای خودرا بچه شناختی ؟ حضرت فرمود : بآنچه او خود را شناسانید . عرض شد خدا چگونه خودرا شناسانید ؟ سپس حضرت فرمود : شبیه او نیست هیچ صورتی (یعنی صورت جسمانی ندارد تا شبیهی برای او باشد) وبا حواس درك او نتوان کرد ، واورا با مخلوق نمیتوان مقایسه کرد ، نزدیك بموجودات است در عین اینکه دوراز آنهاست ، ودوراز آنهاست بااینکه نزدیك باآنهاست (مقصود قرب و بعد مکانی نیست بلکه مراد اینست که خداوند بفیضش برتمامی موجودات احاطه دارد با اینکه ذات مقدسش درذات با موجودات مباینت دارد) برتر و بالاتر است از هر چیز (بغیرمتناهی) وچیزی بالاتر ازاو نیست(یعنی برموجودات قهروغلبه وسلطنت قیومی دارد وهمه مقهورومعلول اویند ، پس مقصود ازوقیت مکانی نیست) علت ومبدء هر چیزی است

فوقه ، أمام كلّ شيء ولا يقال له امام ، داخل في الاشياء لا كشيء في شيء ، و خارج عن الأشياء لا كشيء من شيء خارج ، سبحان من هو هكذا ولا هكذا غيره ولكلّ شيء مبدء .

۷۲ ـ و فيه ايضاً باب « نفى الجسم و الصورة » عن ابيجعفر عليه السلام ، قال عليه السلام : كان الله و لا شيء غيره ، فاوّل ما ابتدء من خلق خلقه أن خلق محمّداً صلى الله عليه و آله و سلم ، وخلقنا أهل البيت معه صلى الله عليه و آله و سلم من نور عظمته ، فاوقفنا اظلة خضراء بين يديه حيث لاسماء ولا ارض و لامكان ولا ليل ولا نهار ولاشمس و لاقمر «الخبر» .

۷۳ ـ وفيه ايضاً باب « نفى الزمان والمكان» .«التوحيد» عن موسى بن جعفر عليه السلام، انّه قال : انّ الله تبارك و تعالى كان لم يزل بلا زمان ولا مكان ، وهوالآن كما كان ؛ لا يخلو

(يعنى بذات خود برهر چيزى مقدم است) و گفته نميشود براو پيش هست (مقصود پيش بودن مكانى است) داخل در موجوداتست (يعنى هيچ موجودى از علم واحاطه قدرت او بيرون نيست) نه چون داخل بودن چيزى در چيزى (چون مظروف در ظرفى) و بيرون از موجوداتست نه چون جسمى كه بيرون از جسم ديگر (ومظروفى كه خارج از ظرفش) باشد . منزه و پاكيزه است خدائى كه اين صفات دارد وغير او كسى چنين نيست ، واو براى هرچيزى مبدء است.

۷۲ ـ و نيز در همان جلد « باب نفى جسم وصورت وتشبيه» از حضرت صادق عليه السلام (نقل شده كه) فرمود : خداوند ازلى بود وچيزى غير اوازلى نبود ، پس نخستين مخلوقى كه آفريد ، آفرينش حضرت محمد صلى الله عليه وآله بود ، و ما اهل بيت را با او آفريد از نور عظمتش ، پس متوقف ساخت ما را در عالم اظلال كه داراى رنگ سبز بود (عالم اظلال ، انوار مجرده و جوديه ايست چنانچه از حديث مفضل بنقل مجمع البحرين منقولست كه از حضرت صادق عليه السلام پرسيدند : كيف كنتم حيث كنتم فى الاظلة ؟ قال يا مفضل : كنا عند ربنا فى اظلة خضراء (اى نوراخضر) نسبحه . يعنى چگونه بوديد زمانى كه در عالم اظلال بوديد ؟ فرمود : اى مفضل نزد خداى خوددر سايهٔ سبزى بوديم) بقدرت خود ، هنگامى كه آسمانى وزمينى و مكانى و شبى و روزى و خورشيدى و ماهى نبود .

۷۳ ـ و نيز درهمان جلد ، باب « نفى زمان ومكان» از كتاب توحيد از حضرت موسى بن جعفر عليه السلام روايت شده كه فرمود : همانا خداى تبارك وتعالى هميشه بوده است و مقرون بزمان و مكانى نبوده (چون ذات مقدسش موجود مادى نيست تا نيازى بزمان و مكان داشته باشد) واكنون نيز چنانست كه بوده است . مكانى ازاو خالى نيست ومكانى

منه مكان ولايشتغل به مكان ولايحلّ في مكان ، **ما يكون من نجوى ثلثة الاهو رابعهم ولا خمسة الا هو سادسهم ولا ادنى من ذلك و لا اكثر الا هو معهم اينما كانوا** . ليس بينه وبين خلقه حجاب غير خلقه ، احتجب بغير حجاب محجوب ، و استتر بغير ستر مستور ، لا اله إلّا هو الكبير المتعال .

٧٤ ـ في مكارم الاخلاق ، الباب الثامن « الفصل الثاني في اصناف النساء » عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : يظهر في آخر الزمان و اقتراب القيمة (الساعة خ ل) و هو شر الازمنة ، نسوة متبرجات كاشفات ، عاريات من الدّين ، داخلات في الفتن ، مائلات إلى الشهوات ، مسرعات الى اللذات ، مستحلات للمحرمات ، في جهنّم خالدات .

٧٥ ـ في المجلّد الثاني من البحار ، باب « نفي الزمان والمكان » « التوحيد » عن منيف مولى جعفر بن محمّد عليه السلام قال حدثني سيدي جعفر بن محمّد عليه السلام عن ابيه ، عن جدّه ، قال

را پر نكرده (چون هوائی كه مكانی را پر كند) ونزول در مكانی هم ندارد (چون جسم ثقيلی كه در مكانی قرار گرفته باشد) نميباشد راز گوئی كه سه نفر باشند مگر آنكه خدا چهارم آنهاست ، و نه (رازی كه بين) پنج نفراست مگر آنكه خداششم آنهاست و نه كمتر ازاين ونه بيشترمگر آنكه خدابا آنهاست هر كجاباشند . ميان او و مخلوقش پرده‌ای نيست جزمخلوقاتش (چون مخلوقات ممكناتند والبته بمقام وجوب وجود نميرسند) پوشيده از مخلوقات است بدون حجابی كه مخفی باشد (چون حجاب تعينات امكانات خلقی است) و پنهانست از مخلوقات بدون پرده كه مستور باشد . نيست خدائی مگر خدای بزرگ برتر از تمامی موجودات .

٧٤ ـ در كتاب مكارم الاخلاق ، باب هشتم «فصل دوم دراصناف زنان » ازحضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرمود : بيرون ميآيند در آخرالزمان ونزديك قيامت كه بدترين زمانهاست ، زنانی كه خود را ميآرايند و بی‌پرده و حجابند و عاری از دينند ، و در آشوبها وارد ميگردند ومیل و رغبت ايشان بشهوات و تمايلات نفسانی است ، باشتاب بطرف لذتهای (حيوانی) ميروند ، وحرامهای (دين) را حلال ميشمرند ، (ايشان) مخلد در آتش جهنمند .

٧٥ ـ در جلد دوم بحار ، باب « نفی زمان و مكان » از كتاب توحيد از منيف بندهٔ آزاد شدهٔ حضرت صادق عليه السلام (نقلشده) كه گفت ، سرور من حضرت صادق عليه السلام از پدرش از جدش مرا خبر داد كه فرمود : حسن بن علی بن ابيطالب عليه السلام

عليه السلام : كان الحسن بن علي بن ابيطالب عليه السلام يصلّي فمر بين يديه رجل فنهاه بعض جلسائه، فلمّا انصرف من صلوته قال عليه السلام له : لم نهيت الرجل ؟ قال : يا بن رسول الله خطر فيما بينك و بين المحراب ، فقال عليه السلام : ويحك ، ان الله عزّ وجلّ اقرب إلى من ان يخطر فيما بيني و بينه أحد .

٧٦ ـ وفيه ايضاً باب « تأويل قوله تعالى : خلقت بيدي» « التوحيد » عن الحرث بن المغيرة النضري قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام ، عن قول الله عزّ وجلّ : **كل شيء هالك الا وجهه** . قال : كل شيء هالك إلّا من أخذ طريق الحقّ .

٧٧ ـ في المجلّد السابع عشر من البحار ، باب «ما جمع من مفردات كلمات الرسول صلى الله عليه وآله وسلم » قال صلى الله عليه وآله وسلم : لايحزن احدكم ان ترفع عنه الرؤيا ، فانه اذا رسخ في العلم رفعت عنه الرؤيا .

بنماز ایستاده بود شخصی از جلو روی حضرت عبور مینمود ، پس برخی از اهل مجلس او را (از این عمل) بازداشت ، پس از آنکه حضرت از نماز فارغ شد باو فرمودچرا این مرد را ازعملش بازداشتی ؟ عرضکرد ای پسر رسولخدا صلی الله علیه‌وآله ، فاصله شد میان شما ومحراب ، حضرت فرمودوای برتو همانا خدای با عزت وجلال بمن‌نزدیکتر است از اینکه فاصله شود میان من و او کسی .

دوست نزدیکتر از من بمنست وین عجبتر که من از وی‌دورم

٧٦ ـ و نیز درآن‌جلد ، باب «تاویل فرمودهٔ خدای متعال: خلقت‌بیدی » از کتاب توحید از حرث بن مغیره‌نضری روایت شده‌که گفت از حضرت‌صادق علیه السلام پرسش نمودم از فرمودهٔ خدای با عزت و جلال(که فرمود :) **کل شیء هالك الا وجهه .** فرمود : همه چیز باطل است مگر آنکس که راه حقیقت پوید .

٧٧ ـ در جلد هفدهم ازکتاب بحار در باب آنچه جمع شده از فرمایشات مختصر رسول خدا صلی الله علیه وآله (نقلشده‌که) فرمود : هیچیك از شما بر ندیدن خواب ، اندوهناك نگردد زیرا هنگامی که آدمی در علمی بمقامات عالیه رسید خواب دیدن ازاو برداشته‌میشود (چون رؤیا شهود خیالات و موهومات است و عقلانیات فوق مرتبه خیال است ، پس آنانکه درعلوم عقلیه مستحکم واستوار شده‌اند خواب که مرتبه خیالست‌جهت ایشان نباشد .

٧٨ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب ، قال صلى الله عليه وآله وسلم : اقلّ ما يكون في آخر الزمان اخٌ يوثق به ، او درهم من حلال .

٧٩ ـ في المجلّد الثانى من البحار « الامالى » ابو بصير ، قال سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمّد عليه السلام يقول : لم يزل الله جل اسمه عالماً بذاته ولا معلوم ، ولم يزل قادراً بذاته و لا مقدور ، قلت له : جعلت فداك فلم يزل متكلماً ؟ قال عليه السلام : الكلام محدث ، كان الله عز وجلّ و ليس بمتكلّم ثمّ احدث الكلام .

٨٠ ـ و في المجلّد الثانى من بحار الأنوار ، باب « نفى التركيب و اختلاف المعانى » من كتاب التوحيد ، عن هرون بن عبد الملك ، قال سئل ابو عبد الله عليه السلام عن التوحيد فقال عليه السلام : هو عزوجل مثبت موجود ، لامبطل ولا معدود ، ولا في شيء من صفة المخلوقين ، وله عزّ وجلّ نعوت و صفات ، فالصفات له و اسماء جارية على المخلوقين ، مثل السميع

---

٧٨ ـ و نيز در آن جلد و باب است كه پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود : كمتر چيزى كه در آخر الزمان پيدا شود ، برادر (مسلمانى) است كه مورد اطمينان باشد ، يا درهمى كه از راه حلال باشد .

٧٩ ـ در جلد دوم بحار از كتاب امالى ، از ابو بصير روايت شده كه گفت شنيدم از حضرت صادق عليه السلام كه ميفرمود : هميشه خداى جل اسمه بذات خود دانا بوده درحاليكه معلوم (موجودى) نبوده ، و بذات خود توانا بوده درحاليكه مقدور (موجودى) نبوده ؛ بحضرت عرضكردم فدايت شوم خدا هميشه گويندهٔ سخن بوده ؟ حضرت فرمود : كلام حادث است ، خداى با عزت وجلال موجود بوده ولى متكلم نبوده سپس ايجاد كلام نموده است .

٨٠ ـ و در جلد دوم بحار ، باب « نفى تركيب واختلاف المعانى » از كتاب توحيد از هرون بن عبد الملك (نقلشده كه) گفت از حضرت صادق عليه السلام در باب توحيد سؤال شد ، حضرت فرمود : خداوند با عز و جلال ببراهين قطعيه اثبات وجود او شده است نه اينكه در مقام تنزيه از صفات مخلوق نفى مطلق شود ، و وحدت عددى ندارد ، و در هيچيك از صفات مخلوقات خود نيست ، و براى خداى با عزت و جلال نشانه‌ها وخواصى است كه بهيچ وجه براى غير او نباشد ، و صفاتى است كه براى او مظاهرى از مخلوقين هست ، پس آنها كه متعدى بمخلوقين است ومظاهرى دارد مثل شنوا وبينا و بخشنده و

و البصير و الرؤف و الرحيم و اشباه ذلك ؛ و النعوت نعوت الذات و لايليق إلّابالله تبارك و تعالى ، والله نورٌ لاظلام فيه ، وحيٌّ لا موت فيه ، وعالم لاجهل فيه ، و صمدٌ لا مدخل فيه ، ربّنا نورى الذات ، حيّ الذات ، عالم‌الذات ، صمدى الذات .

٨١ ـ في السماء والعالم ، من البحار ، باب «السموات و كيفياتها وعددها والنجوم الخ » عن تفسير على بن ابراهيم ، باسناده‌عن‌ابيعبد الله عليه السلام قال : قال اميرالمؤمنين عليه السلام : هذه النجوم التى في السماء ، مدائن مثل المدائن التى في الأرض ، مربوطة كلّ مدينة الى عمود من نور ، طول ذلك العمود في السماء مسيرة مأتين وخمسين‌سنة .

٨٢ ـ و في المجلّد الثانى من البحار ، باب « نفى‌التركيب واختلاف المعانى» من كتاب التوحيد ، عن هشام بن سالم ، قال دخلت على ابيعبد الله عليه السلام فقال عليه السلام لى :

مهربان وشبيه اينها، وآن‌قسم كه تعديه بغير ندارد مختص بذات مقدس (او)است وسزاوار نيست اطلاق آنها مگر بخداى تبارك وتعالى ، وخدا نور صرفى است كه تاريكى در آن نيست ، وحيوة محض است كه مرگ وفنائى‌دراو نيست ، وعلم مطلق است كه جهلى دراو نيست ، وكمالات اوغيرمتناهى است وخالى از كمالى نيست (هر موجود داراى ماهيتى ، چون استعداد براى وجوددارد ووجودش محيط باوست ، تنظيراً بمثابهٔ ظرفى است خالى كه استعداد پرشدن مظروف خودرا دارد ، لكن ذات مقدس خداوند چون وجود صرف وكمال محض است شبههٔ استعدادى دراو نيست) خداى ما ذاتش عين نوراست ، وذاتش عين حيوة است ، وذاتش عين علم است ، وذاتش عين كمالات فعليه است .

٨١ ـ در كتاب‌السماء والعالم ازمجلدات بحار ، باب «سماوات و كيفيت وعدد آن ونجوم » از تفسيرعلى بن‌ابراهيم بسندهاى خود از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : اميرالمؤمنين‌عليه‌السلام‌فرموده : اين‌ستاره ها كه در آسمان است شهرهائى است چون شهرهائى كه روى زمين است ، متصل ومرتبط است هر شهرى بپايه هائى از نور كه طول ودرازى‌آن پايه هاى نورانى درآسمان ، بمقدارمسافت دويست وپنجاه سال راه است .

٨٢ ـ ودرجلد دوم بحار ، باب « نفى‌التركيب واختلاف‌المعانى » از كتاب توحيد ازهشام بن سالم (نقل‌شده كه) گفت : وارد شدم برحضرت صادق عليه السلام بمن فرمود: آياخداى راوصف مينمائى ؟ گفتم بلى ، حضرت فرمود بازگو، پس گفتم اوشنواى بيناست حضرت فرمود : اين صفتى‌است كه مخلوقات‌نيزشركت دارند (مقصود مخلوقاتى است كه

اتنعت الله ؟ قلت نعم ، قال عليه السلام هات ، فقلت : هو السميع البصير ، قال عليه السلام : هذه صفة يشترك فيها المخلوقون ، قلت : و كيف ننعته ؟ فقال عليه السلام : هو نورٌ لا ظلمة فيه ، وحيوةٌ لا موت فيه ، و علم لا جهل فيه ، و حق لا باطل فيه ، فخرجت من عنده عليه السلام و انا اعلم الناس بالتوحيد .

٨٣ ـ و فيه ايضاً باب « العلم و كيفيّته » عن كتاب معانى الأخبار ، عن عبد الرحمن بن سلمة الحريرى ، قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن قوله عزّ وجلّ : **يعلم خائنة الاعين** . فقال عليه السلام : الم تر الى الرجل ينظر الى الشيء و كأنّه لاينظر اليه فذلك خائنة الأعين .

دارای شعور باشند) عرضکردم چگونه اورا وصف کنیم ؟ حضرت فرمود : او نور صرفی است که تاریکی دراو راه ندارد ، وحیات محضی است که مرگ ونابودی دراو نیست ، و دانشی است که نادانی دراو نیست ، وثابتی است که بطلان ونا چیزی دراو نیست ، پس از نزدحضرت بیرون رفتم درحالیکه داناترین مردم بودم بتوحید پروردگار (چنانچه در حدیث سابق ذکرشد که مراد بنوریتی که ظلمتی درآن نیست وجود صرف غیر متناهی است که هرمرتبه از مراتب وجود فرض شود واجداست ، وحقیقت وجود باتمام کمالات وجودیه مصداقاً متحد است مثلا علم عبارت ازحضورمعلوم است نزد عالم ، وحضورمعلوم عبارت از وجود اوست ، و چون همه وجودات ممکنات درنزد خداوندحاضرند وذاتش محیط بتمام آنهاست پس عالم بتمام موجودات است ، وحی عبارت ازدراك فعالست ، وچون خداوند بذاتش عالم بتمام موجودات است وموجودات اثروفعل او هستند پس ذاتش عین مصداق حی است ومحیط بهروجودیست ، پس بذاتش شاهدتمام وجوداتست درمرتبهٔ ذات ودر مقام ایجاد ، و حقیت که عبارت ازثبات وتقرراست که هیچ مرتبه ای از مراتب بطلان ونیستی دراو نیست ، آن هم عبارت ازصرف وجودومحض نوریت است) .

٨٣ ـ ونیز درهمان جلد ، باب « علم وچگونگی آن » از کتاب معانی الاخبار از عبدالرحمن بن سلمة الحریری (نقلشده که) گفت ازحضرت صادق علیه السلام پرسیدم ازفرمودهٔ خدای با عزوجلال (که فرمود:) یعلم خائنة الاعین(خدامیداند چشمهای خیانتکار را) حضرت فرمود : آیاندیدی مردی را که بچیزی نظرمیاندازد که گوئیانظرباو ندارد، پس اینست چشم خیانتکار .

۸۴ - و فيه ايضاً في ذلك الباب ، من كتاب التوحيد ، عن فتح بن يزيد الجرجانی، عن ابی الحسن عليه السلام قال : قلت له عليه السلام : يعلم القديم الشيء الّذی لم يكن ان لو كان كيف كان ؟ قال عليه السلام : ويحك ، ان مسئلتك لصعبة ؛ اما سمعت الله يقول : **لو كان فيهما الهة الا الله لفسدتا** . و قوله : **و لعلا بعضهم على بعض** . و قال : يحكی قول اهل النار : **ارجعنا نعمل صالحاً غير الذی كنا نعمل** . و قال : **و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه** . فقد علم الشيء الّذی لم يكن ان لو كان كيف كان « الخبر» .

۸۵ - عن العيون و تفسير الامام ، عن الصادق عليه السلام ، عن آبائه ، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : لقد سمعت رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم يقول : قال الله عزّ وجل : قسمت فاتحة الكتاب

---

۸۴ - و نیز درهمان جلد ، در این باب از کتاب توحید ، ازفتح بن یزید جرجانی ازحضرت موسی بن جعفرعلیه السلام روایت شده (راوی) گوید بحضرت عرضکردم : خدا داناست چیزی راکه نبوده که اگرباشد چگونه خواهد بود ؟ حضرت فرمود : وای برتو همانا سؤال تومشکل است ، آیانشنیدی کهخداونددرقرآن میفرماید : اگردرآسمان وزمین خدایانی غیرخدای واحد بودند ، هرآینه در آسمان و زمین فساد واقع میشد ، و فرمودهٔ خدایتعالی (که فرمود :) اگر خدایان متعددی بودند بعضی بربعض دیگربرتری پیدا میکردند ، (ونیز) خدای تبارك وتعالی حکایت میکند گفتار اهل آتش را (که در جهنم) میگویند : بازگردان مارا (بدنیا) تاکارهای شایسته وپسندیده کنیم غیر از آنچه مینمودیم ، وفرموده : اگربازگردند(بدنیا)البته بسنخ کردارهای ناشایست بازمی گشتند، پس خدا داناست بچیزی که نبوده باینکه اگربود چگونه بود (مقصود از حدیث مبارك اینست که تعدد خدایان محالست وخدا میداند که برفرض تعدد موجب فساد نظام عالم میگردید ، چون خدائی درارادتش تابع خدای دیگرنمیشد وعلاوه توارد علل مستقله بر معلول واحد شخصی محالست ویك عالم نمیشود دوخدا داشته باشد و عالمی بوجود نمی آمد ، وبرتری بعضی بربعض دیگر(درآیه : لعلا بعضهم علی بعض) ازاین نظراست که هیچیك صرف وجود نمیبودند وگرنه متعدد نمیشدند ، پس درمراتب وجود مختلف بودند وبعضی بربعضی برتری داشتند) .

۸۵ - از عیون و تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام ، ازحضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود : از رسولخدا صلی الله علیه وآله شنیدم که میفرمود : خداوند با عزوجلال فرموده : سوره حمد را بین

بيني وبين عبدي ، فنصفها لي و نصفها لعبدي ، ولعبدي ما سأل . فاذا قال العبد بسم الله الرّحمن الرّحيم ، قال الله جلّ جلاله : بدء عبدي باسمي و حقّ عليّ ان اتمّم له اموره و ابارك له في أحواله . و اذا قال : الحمد لله ربّ العالمين ، قال جلّ جلاله : حمدني عبدي و علم انّ النعم الّتي له من عندي و ان البلايا الّتي اندفعت عنه فبتطوّلي ، اشهدكم فاني أضيف له إلى نعم الدنيا نعم الآخرة ، و ادفع عنه بلايا الآخرة كما دفعت عنه بلايا الدنيا . و اذا قال : الرّحمن الرّحيم ، قال الله جلّ جلاله : شهدني بأني الرّحمن الرّحيم ، اشهدكم لأوفرن من نعمته حظه ، و لأجزلن من عطائي نصيبه ، فاذا قال : مالك يوم الدّين ، قال الله تعالى : اشهدكم كما اعترف بانّي أنا الملك يوم الدّين ، لأسهلن يوم الحساب حسابه ، و لأتقبلنّ حسناته ، و لأتجاوزن عن سيّئاته . فاذا قال العبد : إيّاك نعبد ، قال الله عز و جلّ : صدق عبدي ، ايّاي يعبد ، اشهدكم لاثيبنّه على عبادته ثواباً

خود و بنده‌ام قسمت نمودم ، پس نيمى از آن براى من ، و نيم ديگر آن براى بندهٔ من است و جهت بندهٔ منست آنچه را (ازمن) بخواهد ، پس هرگاه بنده « بسم الله الرحمن الرحيم» گويد ، خداوند (جل جلاله) فرمايد : بندهٔ من بنام من شروع كرده وسزاوار است بر من كه كارهاى او را بپايان رسانيده حالات نافع باو كرامت كنم . و چون «الحمد لله رب العالمين» گويد ، خداوند (جل جلاله) فرمايد : بندهٔ من ستايش من نمود و دانست كه نعمتهائى كه باو عنايت شده از منست و گرفتاريهائى را كه از او دفع شده بواسطهٔ تفضل من بوده ، گواه باشيد كه بر نعمتهاى دنياى او نعمتهاى آخرت را افزودم و گرفتاريهاى آخرت او را دفع نمودم همچنانكه گرفتاريهاى دنيا را ازاو دفع نمودم . و هنگامى كه «الرحمن الرحيم» بگويد ، خداوند جل جلاله فرمايد : گواهى داد (بندهٔ من) كه رحمن و رحيم ، گواه باشيد البته بسيار گردانم بهرهٔ او را از نعمتهائى كه باو رسيده ، و آنچه بر اوعطا گرديده زياد گردانم . پس هنگامى كه «مالك يوم الدين» بگويد ، خداوند برتر از هر چيز فرمايد : گواه باشيد همچنانكه (بندهٔ من) اقرار نمود بر اينكه من پادشاه روز قيامتم ، البته آسان گردانم در روز حساب ، حساب او را ، و اعمال پسنديدهٔ او را قبول كنم و از گناهان او بگذرم . پس هنگامى كه بنده «اياك نعبد» بگويد ، خداوند باعز و جلال فرمايد : بندهٔ من مرا پرستش ميكند ، گواه باشيد هر آينه بر عبادت و پرستش او پاداشى دهم كه آنانكه در پرستش (من) با او مخالفت ميكنند غبطه ميخورند . پس هنگامى كه بگويد «اياك نستعين » خداوند برتر از هر چيز فرمايد

يغبطه كلّ من خالفه في عبادته لی . فاذا قال : وإيّاك نستعين ، قال الله تعالى : بی استعان و الیّ التجأ ، اشهدكم لأعيننّه على امره ، ولا غيثنّه في شدائده ، و لأخذن بيده يوم نوائبه . فاذا قال : اهدنا الصراط المستقيم إلى آخر السورة ، قال الله جلّ جلاله : هذا لعبدی و لعبدی ما سأل ؛ فقد استجبت لعبدی و اعطيته ما امل و آمنته ممّا منه وجل .

٨٦ ـ و في المجلّد الثانی من البحار ، باب« العلم و كيفيّته » من كتاب التوحيد عن محمّد بن مسلم ، عن أبيجعفر عليه السلام قال سمعته عليه السلام يقول : كان الله ولا شيء غيره ، و لم يزل الله عالماً بما كوّن ، فعلمه به قبل كونه كعلمه به بعد ما كوّنه .

٨٧ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب « التوحيد » عن ابن حازم ، قال سألت ابا عبدالله عليه السلام : هل يكون اليوم شيء لم يكن في علم الله بالأمس ؟ قال عليه السلام لا ، من قال هذا فاخزاه الله ؛ قلت : ارأيت ما كان و ما هو كائن إلى يوم القيامة ، اليس في علم الله ؟ قال عليه السلام بلى قبل أن يخلق الخلق .

(بنده من) از من كمك خواسته و بمن پناهنده شده ، گواه باشيد البته او را بر كارهايش كمك دهم ، و در سختی‌ها بفرياد او رسم ، و روز رسيدن مصائب دست او گيرم (يعنی اورا كمك داده و مصيبت را بر او آسان كنم) پس هنگامی كه «اهدنا الصراط المستقيم» گويد تا آخر سوره (حمد) خداوند جل جلاله فرمايد : اين (سخن) برای بندهٔ منست ، و برای بنده است آنچه خواسته ، بتحقيق اجابت نمودم برای بندهٔ خود و عطا فرمودم او را آنچه آرزو داشت ، و امان دادم او را از آنچه می‌ترسيد .

٨٦ ـ و در جلد دوم بحار ، باب «علم و چگونگی آن » از كتاب توحيد ازهشام بن سالم از محمد بن مسلم از حضرت صادق عليه السلام (نقل كرده كه) گفت : ازحضرت شنيدم ميفرمود : خدا بود و چيزی جز او نبود ؛ وخدا در مرتبهٔ ذات خود بمخلوقات خودهميشه دانا بود ، پس دانائی او بمخلوقات پيش از ايجادشان چون دانائی اوست بآنها پس از ايجادشان .

٨٧ ـ و نيز در همين باب از كتاب توحيد از ابن حازم روايت شده كه گفت : از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم : آياامروز چيزی هست كه خدا ديروز آنرا نميدانست (مقصود علم قبل الايجاد است) حضرت فرمود : چنين نيست ، كسی كه چنين گويد خدا او را خوار گرداند ؛ عرضكردم آيا دانستی آنچه بوده و هرچه واقع ميگردد تا روزقيامت ، آيادر علم خدا نيست ؟ حضرت فرمود : آری (عالم بود) پيش از ايجاد موجودات .

٨٨ ـ في المجلّد السابع عشر من البحار ، من كلمات قصار النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم و قال صلى الله عليه وآله وسلم : كلمة الحكمة يسمعها المؤمن خيرٌ من عبادة سنة .

٨٩ ـ و فيه ايضاً باب « ما اوصي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلى امير المؤمنين عليه السلام » يا علي ! لكل ذنب توبة إلّا سوء الخلق ، فان صاحبه كلّما خرج من ذنب دخل في ذنب « الحديث » .

٩٠ ـ و فيه ايضاً في وصاياه صلى الله عليه وآله وسلم لأبي ذر : يا أبا ذر ، اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع ، قلت : فما علامة ذلك بابي أنت و امّي يارسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ؟ قال صلى الله عليه وآله وسلم :

---

٨٨ ـ در جلد هفدهم بحار از سخنان كوتاه نبى اكرم صلى الله عليه وآله است و فرمود : مؤمن يك مطلب علمى در معارف حقيقيه كه موجب بلندى مقام نفس او گردد بشنود ، بهتر است از پرستش يكسال (البته مقصود عبادتى است كه خالى از تفكر در معارف حقيقيه باشد) .

٨٩ ـ و نيز در جلد هفدهم بحار ، در باب «وصاياى رسول اكرم بامير المؤمنين عليه السلام » است كه فرمود : اى على ! براى هر گناهى توبه ايست مگر بدى اخلاق ، زيرا داراى اخلاق بد ، هر گاه از گناهى توبه كند در گناه ديگرى وارد گردد (چون بد خلقى اگر عادت شود هر گاه از معصيتى توبه كند در معصيت ديگر افتد كه بهمان معصيت دوم توبه اش هم شكسته شود) .

٩٠ ـ و نيز در آن مجلد وباب ازجملهٔ سفارشهاى پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله به ابوذر اين استكه فرمود : اى ابوذر هنگامى كه نوريقين در دل وارد شود ، دل گشاده و فراخ گردد ، عرضكردم پدر و مادرم فداى تو باد اى رسولخدا صلى الله عليه و آله نشانهٔ آن چيست ؟ حضرت فرمود : بازگشت بجهان جاودان ، ودور شدن از خانهٔ فريبنده (كه دنيا باشد) و مهيا شدن براى مرگ پيش از فرا رسيدن آن .

(مراد از قلب در اينجا قلب صنوبرى شكل واقع در طرف چپ سينه نيست ، بلكه مقصود مرتبهٔ قلبيه ايست كه يكى از لطائف سبع است و ارتباطى با اين قلب دارد كه براى او دو جهت باشد ، بايك جهت توجه بعالم روحانيت دارد كه از آنجهت استفادهٔ معارف حقيقيه ميكند ، و با يك جهت توجه بعالم جسم وبدن دارد كه اعمال شايسته از اوصادر گردد ، و زمانيكه بمرتبهٔ يقين رسيد ، معارفى را كه بجهان ديگر راجع است و با او تناسب دارد تصديق ميكند ، و چون معارف حقيقيه وآنچه راجع بعوالم غيبيه است داراى وسعت و اطلاق است ، و وسعت و ضيق قلب بر حسب شمول احاطه يا ضيق معلومات اوست

الأنابة إلى دارالخلود ، والتجافي عن دارالغرور ، والأستعداد للموت قبل نزوله «الحديث»

٩١ ـ و فيه ايضاً : يا أباذر ، لا تصاحب إلّا مؤمناً ، و لا يأكل طعامك إلّا تقي ، ولا تأكل طعام الفاسقين « الحديث » .

٩٢ ـ و فيه ايضاً من كلمات امير المؤمنين عليه السلام ، و قال عليه السلام : اتقوا معاصي الله في الخلوات ، فان الشاهد هو الحاكم .

٩٣ ـ وفيه ايضاً : قال عليه السلام : الفضائل اربعة اجناس : احدها الحكمة و قوامها في الفكرة ؛ و الثانى العفة وقوامها في الشهوة ، والثالث القوّة وقوامها في الغضب ، والرابع العدل و قوامه في اعتدال قوى النفس .

٩٤ ـ في المجلّد الأوّل من البحار ، باب «ثواب الهداية و التعليم» عن فضيل ،

و چون عوالم روحانى مانند عالم جسمانى ، عالم ضيق و تزاحم نيست هر چند معارفش اوسع باشد انشراح قلب وسعهٔ او بيشتر بود) .

٩١ ـ و نيز در آن مجلد وهمان باب است كه رسول خدا صلى الله عليه و آله بابوذر فرمود : اى ابوذر ! همنشين مباش مگر با مؤمن ، و غذاى ترا نخورد مگر شخص پرهيزكار ، و غذاى مردمى را كه از اطاعت خدا بيرونند مخور (زيرا شخص پرهيزكار بواسطهٔ غذاى توقوت بر اطاعت يابد وطعام اهل فسق و فجور شبيه ناك است .

٩٢ ـ ونيز در همان مجلد ازسخنان اميرالمؤمنين عليه السلام است كه فرمود : بپرهيزيد از نافرمانيهاى خدادر نهانيها ، زيرا گواه بر نافرمانيها ، همانست كه روزقيامت داورى ميكند (مقصود خداوند است) .

٩٣ ـ و نيز در همان مجلد ازحضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقلشده كه فرمود : كمالات نفسانى چهار سنخ است : يكى از آنها حكمت است ، و اساس و مدار و مكمل آن فكر است . دوم : عفت (پارسائى) است و اساس آن در (خودداری از) شهوترانى است . سوم : قوت (قلب است كه مراد همان شجاعت است) و اساس آن در (توانائى بر جلوگيرى از) غضب است . چهارم : عدالت است ، و اساس آن در برابر بودن قواى نفس است (چنانكه شهوتش بر عقلش غلبه نكند و عقلش بر حلمش چيره نگردد) .

٩٤ ـ و درجلد اول بحار ، باب « ثواب هداية و تعليم » ازفضيل نقل شده كه گفت بحضرت صادق عليه السلام عرضكردم (مقصود خداوند در آيهٔ شريفهٔ) من احياها فكانما

قال : قلت لأبیجعفر عليه السلام قول الله تعالی في کتابه : **و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعاً** . قال عليه السلام : من حرق اوغرق ، قلت فمن اخرجها من ضلال إلی هدی ، فقال عليه السلام ذلك تأویلها الأعظم .

٩٥ ـ في المجلّد الثانی من البحار ، باب «البداء والنسخ» عن تفسیر علی بن ابراهیم عن ابی بصیر ، عن ابیجعفر عليه السلام في قول الله : **ولن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها** . قال عليه السلام : ان عندالله کتبٌ موقوتة ، یقدّم منها ما یشاء و یؤخّر ، فاذا کان لیلة القدر ، انزل الله فیها کلّ شیء یکون الی مثلها ؛ و ذلك قوله : لن یؤخّر الله نفساً إذا جاء اجلها ، اذا انزل و کتبه کتّاب السموات ، و هو الّذي لایؤخّر .

٩٦ ـ و فیه ایضاً باب « البداء و النسخ » عن امالی ، عن محمّد ، قال سئل ابوجعفر عليه السلام عن لیلة القدر ، فقال عليه السلام : تنزل فیها الملائکة والکتبة إلی السماء الدنیا فیکتبون

احیا الناس جمیعاً (کسی که زنده کند نفسی را پس گوئیا جمیع مردم را زنده کرده است) چیست ؟ حضرت فرمود : مقصود نجات دادن کسی است که مشرف بمرگ است ، چون نجات دادن از غرق‌شدن یا سوخته شدن ، عرضکردم پس کسیکه بیرون آوردنفسی را از گمراهی و براه کشاند (زنده کردن نیست) حضرت فرمود : این برترین تأویلات (آیه)است (زیرا احیاء وزنده گردانیدن مراتبی دارد پس راهنمائی برگمراه ، بالاترین مراتب اوست) .

٩٥ ـ و درجلد دوم بحار ، باب « بداء ونسخ» ازتفسیرعلی بن ابراهیم ازأبی بصیر ، از حضرت صادق علیه السلام در فرمودهٔ خدای تعالی (نقلشده که فرمود :) هرگز عقب نمیاندازد خدارفتن نفسی را بعالم دیگر ، هنگامی که مدت زیستنش در این جهان بپایان رسد . حضرت فرمود : همانا نزد خدا کتابهائی است که برای هر یك از مقدرات ، در آنها وقتی است ، و خداوند برخی از آن امور را که مصلحت اقتضا کند مقدم میدارد ، و بعضی را مؤخر ، پس زمانیکه شب قدر میشود ، خدا هرچیزی را که در این سال‌واقع میگردد (تا شب قدر دیگر) نازل میفرماید ، و اینست معنی (لن یؤخر الله نفساً اذا جاء اجلها) هنگامی که نازل شود وبنویسند آنرا نویسندگان آسمانها ، واینست آنچه تأخیر انداخته نمیشود .

٩٦ ـ و در همان‌جلد ، باب« بداء و نسخ» از امالی از محمد روایت شده که گفت از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام سؤال شد از شب قدر ، حضرت فرمود : فرود آیند

ما هو كائن في امر السنة و ما يصيب العباد فيها ، قال عليه السلام وامرٌ موقوف ، لله تعالى فيه المشيّة ، يقدم منها ما يشاء ويؤخّر ما يشاء ، وهو قوله تعالى : يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب.

۹۷ ـ و فيه ايضاً باب « نفي الرؤية : التوحيد » عن ابى بصير ، عن ابيعبد الله ، قال قلت له : اخبرنى عن الله عزّ و جلّ هل يراه المؤمنون يوم القيمة ؟ قال عليه السلام نعم ، و قد رأوه قبل يوم القيمة . فقلت متى ؟ قال عليه السلام : حين قال لهم : **الست بربكم قالوا بلى** . ثمّ سكت عليه السلام ساعة ثمّ قال : و ان المؤمنين ليرونه في الدنيا قبل يوم القيمة ، الست تراه في وقتك هذا ؟ قال ابوبصير : فقلت له جعلت فداك فأحدّث بهذا عنك ؟ فقال

در آنشب فرشتگان و نویسندگان (وحی) بآسمان دنیا ، پس مینویسند آنچه در یکسال واقع میگردد و آنچه در آنسال به بندگان میرسد ، حضرت فرمود : و بعضی از امور است که وقوعش در آن سال موقوف بخواست خداوند است ، مقدم میدارد از آنها آنچه را بخواهد ، و مؤخر میدارد آنچه را بخواهد ، و اینست معنی فرموده خدایتعالی : (یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب) یعنی محو میکند خدا آنچه را که میخواهد (ازیك قسمت ازالواح) وثابت میدارد (آنچه‌را بخواهد) و نزد اوست اصل کتابها (یعنی کتاب تکوینی و لوح محفوظ که تمامی مقدرات حتمیه دراو ثبت است ، وسایر کتب ، فروعات و تنزلات این کتابند) .

۹۷ ـ و در همان جلد ، باب « نفی رؤیة » از کتاب توحید ، ازابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که گفت بحضرت عرضکردم خبر ده مرا از خداوند باعز و جلال که آیا مؤمنین در روز قیامت او را می بینند ؟ حضرت فرمود آری ، و بتحقیق او را پیش از روز قیامت دیده‌اند . عرضکردم در چه زمان (دیده‌اند ؟) حضرت فرمود هنگامی که خداوند فرمود : آیا نیستم من پروردگار شما ؟ مؤمنین گفتند آری ؛ سپس ساعتی حضرت سکوت کرد و فرمود : همانا مؤمنین البته می بینند او را در دنیا پیش‌از روز قیامت ، آیا در همین وقت خدا را نمی بینی ؟ ابوبصیر عرضکرد فدایت شوم آیااین حدیث را از شما نقل کنم ؟ حضرت فرمود نه ، زیرا چون این را نقل کنی پس انکار کند انکار کننده‌ای که نادان باشد بآنچه مقصود ما بود از امکان رؤیت ، سپس چنین گمان کند که این تشبیه است برای حق (یعنی تصور کند که خدا جسم است و بچشم سر دیده میشود) که در اینصورت کافر خواهد بود ، و نیست دیدن حق باچشم دل ، چون دیدن چشم سر ، برتر است خداوند از آنطوریکه تشبیه کنندگان او بممکنات ، و آنانکه

عليه السلام لا ، فانك اذا حدّثت به فانكره منكر جاهل بمعنى ما نقوله ثمّ قدّر أن ذلك تشبيه كفر ، و ليست الرؤية بالعين ، تعالى عمّا يصفه المشبّهون و الملحدون .

٩٨ ـ في المجلّد الثانى من البحار « ان الله تعالى خالق كلّ شيء » من كتاب التوحيد ، عن عبدالله بن سنان ، عن ابيعبدالله عليه السلام قال : قال عليه السلام : في الربوبية العظمى و الالهيّة الكبرى ؛ لايكوّن الشيء لا من شيء الا الله ، ولا ينقل الشيء من جوهريته الى جوهر آخر الا الله ، و لا ينقل الشيء من الوجود الى العدم إلّا الله .

٩٩ ـ و في المجلّد الثانى من البحار ، باب « البداء و النسخ » « العياشى » عن ابن سنان ، عن ابيعبد الله عليه السلام يقول عليه السلام : ان الله يقدّم ما يشاء ، و يؤخّر ما يشاء ، ويمحو ما يشاء ، و يثبت ما يشاء ، و عنده امّ الكتاب ، و قال عليه السلام فكل امر يريده الله ، فهو في علمه قبل أن يصنعه ، ليس شيء يبدو له الا و قد كان علمه ، ان الله لا يبدو له من جهل .

برخلاف حقند وصف می کنند .

گفتم بکام وصلت خواهم رسید روزی گفتا که نیك بنگر شاید رسیده باشی

٩٨ ـ در جلد دوم بحار ، باب « ان الله خالق كل شيء » از کتاب توحید ازعبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که حضرت صادق علیه السلام درمقام بیان پروردگاری عظمی و خالقیت کبری فرموده : ایجاد نمیکند چیزی را بدون مادهٔ سابقه‌ای مگر خداوند ، و نقل نمیکند چیزی را از حقیقتش به حقیقت دیگر مگر خدا ، و نقل نمیدهد چیزی را از وجودبسوی‌عدم مگر خدا (یعنی فیض وجود باو نمیرسد پس معدوم گردد) .

٩٩ ـ و نیز درهمان جلد ، باب « بداء ونسخ » از تفسیر عیاشی از ابن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که (فرمود :) همانا خداوند مقدم میدارد هرچه‌را که میخواهد ، و عقب میاندازد آنچه را که میخواهد ، و ثابت میدارد آنچه را که میخواهد ، و نزد اوست اصل کتاب (لوح محفوظ) و حضرت فرمود : هر چیزی را که خدا اراده میکند ، پیش از ایجاد آن چیز در علمش بوده (اشاره بعلم قبل ازایجاداست) نیست چیزی که برای او ظاهر شود مگر آنکه دانا بوده ، همانا ظاهر نمیگردد برای خدا چیزی که (پیش از ایشان) نادان‌باشد (یعنی آنچه واقع میگردد ، پیش از ایجادش در علم خدا بوده است) .

۱۰۰ ـ و فیه ایضاً في ذلك الباب « العیاشی » عن عمّار بن موسی ، عن ابیعبد الله علیه السلام ، سئل عن قول الله : **یمحوالله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب** . قال علیه السلام : ان ذلك الکتاب کتاب یمحو الله ما یشاء و یثبت ، فمن ذلك الّذي یردّ الدعاء القضاء ، و ذلك الدعاء مکتوب علیه الّذي یرد به القضاء حتی اذا صار الی ام الکتاب لم یغن الدعاء فیه شیئاً .

۱۰۱ ـ و فیه ایضا باب « المغایرة بین الاسم و المعنی » من کتاب التوحید ، ضمن روایة عن عبد الاعلی ، عن ابیعبد الله علیه السلام : و من زعم انه یعرف الله بحجاب او بصورة او مثال فهو مشرك ، لأن الحجاب و المثال و الصورة غیره ، و انما هو واحد موحّد ، فکیف یوحّد من زعم انه عرفه بغیره ، انّما عرف الله من عرفه بالله ، فمن لم یعرفه به

---

۱۰۰ ـ و نیز در همان جلد و باب ، از تفسیر عیاشی از عمار بن موسی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که از آن حضرت سؤال شد از فرمودهٔ خدای سبحان « یمحو الله ما یشاء و یثبت وعنده ام الکتاب » یعنی محو می نماید خداوند هر چه را بخواهد و ثابت میدارد هر چه را بخواهد ، و نزد اوست اصل کتاب (لوح محفوظ) حضرت فرمود : همانا این کتاب کتابی است که محو میکند خدا هرچه را میخواهد و ثابت میدارد هرچه را که میخواهد ، پس از اینجاست که دعاء قضا را برطرف میسازد ، و این دعائی است که نوشته شده که رفع قضامیکند مادامیکه در ام الکتاب ثبت نشده باشد که در صورت ثبت شدن ، دعاء در دفع قضا مؤثر نخواهد بود .

۱۰۱ ـ و نیز درهمان جلد ، باب « مغایرة بین اسم و معنی » از کتاب توحید ضمن روایتی از عبدالاعلی از حضرت صادق علیه السلام نقلشده که فرمود : » و کسیکه عقیده مند شود که خدا را می شناسد بمظهری یا بصورتی یا بمثالی ، پس او برای خدا شریك قرار داده است ، زیرا حجاب و مثال وصورت غیر از خدا است (چون خدایتعالی نه مظهر تامی دارد و نه در خیالی گنجد و نه کالبدی برای او میتوان فرض نمود تا مانند باشد باآنچه دیده است) و همانا خدا یگانه ایست که بیگانگی شناخته شده ، پس چگونه بیگانگی شناخته است خدا را کسیکه او را بغیر او بشناسد ، و همانا شناخته است خدا را آنکس که او را بذات مقدس اوشناخته ، پس کسیکه او را بخود او نشناخت پس او را نشناخته بلکه غیر او را شناخته است ؛ نیست بین خالق و مخلوق واسطه ای (که معرف خدا باشد) و خدا ایجاد کنندهٔ مخلوقاتست از عدم ؛ به نامهای خود نامیده میشود در حالی که ذات

فليس يعرفه انّما يعرف غيره ، ليس بين الخالق و المخلوق شيء ، و الله خالق الأشياء لامن شيء ، يسمى بأسمائه فهو غير اسمائه والأسماء غيره ، والموصوف غير الوصف ، فمن زعم انه يؤمن بمالا يعرف فهو ضال عن المعرفة ، لا يدرك مخلوق شيئاً الا بالله ، ولاتدرك معرفة الله الا بالله ، و الله خلوٌ من خلقه و خلقه خلوٌ منه ، و اذا اراد شيئاً كان كما اراد بامره من غير نطق ، لا ملجأ لعباده ممّا قضى ولا حجة لهم فيما ارتضى ، لم يقدروا على عمل ولا معالجة مما احدث في ابدانهم المخلوقة الّا بربّهم ، فمن زعم انه يقوى على عمل لم يرد الله ، فقد زعم ان ارادته تغلب ارادة الله ، تبارك الله ربّ العالمين .

۱۰۲ ـ وفيه ايضاً باب «جوامع التوحيد : الاحتجاج» و قال عليه السلام في خطبة اخرى :

او غير اسماء است و اسماء غير اوست ، و وصف شده غير از خود صفت است ، پس کسیکه عقیده‌مند شود باینکه ایمان آورده بخدائیکه قابل شناخته شدن نیست اگر چه بآیات او باشد ، پس او گمراه است از شناسائی خدا ، و ادراك نمیکند مخلوقی چیزی را مگر بخدا و دریافته نشود معرفت خداوند مگر بتوفیق او ، و خدا خالی است از مخلوقات خود و مخلوقات هم خالی از اویند (یعنی مشابهتی با مخلوق خود ندارد ، و منزه است از آنچه در مخلوقات است ، و مخلوقات هم ندارند آنچه را که ذات مقدس حق داراست از حیث ذات و وجود ، چون هر مخلوقی دارای ماهیتی است که خدا منزه از آنست و ذات مقدس او محض وجود حقیقی است) وهر گاه اراده کند خدا چیزی را ، موجود میشود بامر تکوینی او آنطور که اراده کرده است بدون گفتنی ، پناهی نیست جهت بندگانش از آنچه که حکم حتمی فرموده است ، و برهانی نیست برای ایشان در مقابل آنچه که پسندیده است ، توانا نیستند بر عملی و چاره ندارند از آنچه در بدنهای مخلوقهٔ آنها پدید آمده مگر (بچاره سازی) پروردگارشان ، پس کسیکه عقیده‌مند شود که تواناست بر عملی که خدا آنرا اراده نکرده است پس بتحقیق عقیده‌مند شده که ارادهٔ او غالب و چیره بر ارادهٔ خداوند است ، برتر و منزه است خدائی که پروردگار جهانیان است .

(بیان : حجاب یعنی موجودیکه محجوب از پس آن دیده میشود ولی نه بطور کمال ، مانند پردهٔ دقیقی که بر روی صورتی کشند که آن صورت بطور کامل دیده نشود ، و تفسیر حجاب دراین مقام ، موجودیست که حق را نمایش دهد ولی نه به نحو تمام . صورت بمعنی نقش خیالی است ، و مثال بمعنی صورت ونقش خارجی است) .

۱۰۲ ـ و نیز در همان جلد ، باب « جوامع توحید » از کتاب احتجاج از امیر

دلیله آیاته ، و وجوده اثباته ، و معرفته توحیده ، و توحیده تمییزه عن خلقه ، و حکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة ، انّه ربٌّ خالق غیر مربوب مخلوق ، ما تصورفهو بخلافه ثمّ قال بعد ذلك : لیس باله من عرف بنفسه ، هو الدال بالدلیل علیه والمؤدی بالمعرفة الیه .

۱۰۳ ـ وفیه ایضاً باب « نفی الزمان والمکان : التوحید » عن ابیعبد الله علیه السلام في

المؤمنین علیه السلام نقلشده که در سخنرانی دیگری فرمود : راهنمای باو آیات اوست ، و وجود او اثبات ذات او کند (چون ذات مقدسش صرف وجود و حقیقت وجود است پس علت وجودی جز ذات خود ندارد ، وممکن است معنی این باشد که دلیل برذات او نفس ذات اوست «یامن دل علی ذاته بذاته» و بنابراین « دلیله آیاته » برای مرتبهٔ آنانست که آیاترا آئینهٔ ذات قرار نداده‌اند و بآئینهٔ آیات ، شهود ذات نکرده‌اند و الا «طلب الدلیل بعد وصول المطلوب قبیح» .

آفتاب آمد دلیل آفتاب گردلیلت باید از وی رومتاب

ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

یعنی در ظرف استعداد ماهیات ، جلوهٔ نور ذات شهود کرده‌ایم . و شناسائی او بیگانه دانستن اوست و یگانه‌دانستن او باینست که او را از مخلوقاتش ممتازدانی (زیرا خداوند حقیقت حیات و وجود حقیقی است و مخلوقات ماهیاتی هستند که بتابش و افاضهٔ وجود از خداوند ، موجود شده‌اند) و تمییز (حق) اینطور حکومت میکند که جدائی خداوند از مخلوق ، جدائی وصفی است نه عزلی « زیرا که ذات مقدس خداوند واجب الوجود بالذات است ، و مخلوقات ، وجوداتشان اثر وجود و صرف فقراست و ممکناتی هستند که فقرمحض و عین ربط بجاعلند ؛ یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی که بی نیاز مطلق فقط ذات مقدس خداوند است ، بینونت عزلی عبارت از دو ذات است که هیچیك ربطی بدیگری ندارد مثل ماهیات که هر ماهیتی فقط بذاتیات خود مرتبط است و بچیز دیگری ربط ندارد و قابل جاعلیت و مجعولیت نیست » پروردگار خالقی است که برای او پروردگاری نیست که او را خلق کرده باشد ، آنچه در خاطر آید ذات مقدس حق برخلاف اوست (چون هیچ وجودی در خاطر نیاید چه جای وجود خداوند که حقیقت وجود است ، **و لا یحیطون به علما . وعنت الوجوه للحی القیوم**) .

عنقا شکار کس نشود دام بازچین کانجا همیشه باد بدست است دام را

پس از این ، حضرت فرمود : چیزی که بذاتش ادراك شود خدا نیست ، بلکه دلالت میکند بر ذاتش بآیاتی که دلیل او هستند و بمعرفت خدا (شما را) میرسانند .

۱۰۳ ـ و نیز درهمان جلد ، باب « نفی زمان و مکان » از کتاب توحید ، از حضرت

ضمن حدیث : من زعم انّ الله من شيء فقد جعله محدثاً ومن زعم انه في شيء فقد زعم انه محصورٌ ، ومن زعم انه على شيء فقد جعله محمولاً .

١٠٤ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب « التوحيد » عن الحرث الاعور ، عن علي بن ابيطالب عليه السلام انه دخل السوق فاذاهو برجل مولیه ظهره ، يقول لا والذي احتجب بالسبع فضرب علي عليه السلام ظهره ثم قال عليه السلام : من الذي احتجب بالسّبع؟ قال : الله ياامير المؤمنين، قال عليه السلام اخطأت ثكلتك امّك ، ان الله عزوجل ليس بينه و بين خلقه حجاب لانه معهم اينما كانوا ، قال : ما كفارة ما قلت يا امير المؤمنين عليه السلام ؟ قال عليه السلام : أن تعلم ان الله معك حيث كنت ، قال اطعم المساكين ؟ قال عليه السلام لا ، انما حلفت بغير ربك .

١٠٥ ـ وفيه ايضاً باب « العلم و كيفيته » «التوحيد» عن عبدالاعلى، عن العبدالصالح

صادق عليه السلام درضمن حديثی روايت شده که فرمود : کسيکه عقيده مند شود باينکه خدا از چيزی پيدا شده (که مسبوق بماده‌ای بوده است) پس بتحقيق اورا حادث شمرده (يعنی او را موجود بعد از معدوميت فرض نموده که قديم نبوده‌است) و کسيکه عقيده‌مند شود که‌ذات مقدس حق در چيزی است (مکان يا غير مکان) پس بتحقيق او را محدود نموده است ، و کسيکه عقيده مند شود که خداوند بر چيزی قرار گرفته است ، پس بتحقيق اورا محمول (ومحتاج بنگاهداری) دانسته است(و او را جسمی قرار داده‌است) .

١٠٤ ـ و نيز در همان کتاب و باب از کتاب توحيد از حارث اعور از حضرت علی بن ابيطالب عليه السلام روايت شده که حضرت وارد بازار شد و برخورد بمردی که پشت او بطرف حضرت بود (کسی را مخاطب قرار داده و با او ميگفت) نه چنين است قسم بآنکس که پشت هفت پردهٔ آسمان پنهان شده ، پس حضرت بپشت او زد وفرمود : کيست آنکس که پشت هفت‌پرده پنهان شده ؟ عرضکرد خداوند است ای امير المؤمنين ، حضرت‌فرمود : خطا کردی ، مرگ برای‌تو بهتر ازچنين‌اعتقادپستی است ، همانا بين خدای با عزت و جلال ومخلوقش‌پرده‌ای نيست ، زيرا خدا با مخلوقات خود هست هر کجا که باشند ، عرضکرد ای امير المؤمنين کفاره آنچه گفتم چيست ؟ حضرت فرمود : اينستکه بدانی‌خدا باتست‌هر کجا که‌باشی ، عرضکرد آيا به بينوايان غذا بدهم ؟ فرمود : نه ، زيرا بغير خدای خود سوگند خورده‌ای .

١٠٥ ـ و نيز در همان جلد ، باب «علم و کيفيت آن» از کتاب توحيد از عبدالاعلی از حضرت موسی بن جعفر عليه السلام روايت شده که فرمود : دانائی خدا از او جدائی

موسی بن جعفر عليه السلام قال عليه السلام : علم الله ، لايوصف الله منه باين ، ولايوصف العلم من الله بكيف ، ولايفرد العلم من الله ولايبان الله منه ، وليس بين الله وبين علمه حدٌ .

١٠٦ ـ في المجلد التاسع عشر من البحار ، من فقرات دعاء حرز الجواد عليه السلام : و اسألك يانور النهار ويانور الليل ونور السماء والأرض ونور النور ، ونوراً يضيء به كل نور «الخ» .

١٠٧ ـ وفيه ايضاً في ذلك الحرز : أنت الذى خشعت لك الأصوات ، وضلّت فيك الأوهام وضاقت دونك الأسباب . وملأ كل شيء نورك ، ووجل كل شيء منك ، وهرب كل شيء اليك ، وتوكّل كل شيء عليك ، الخ .

مکانی ندارد (چون علم او عین ذات اوست) ووصف نمیشود علم خداوند بچگونگی نسبتش با ذات (باینکه حلول در ذات دارد یاعارض بر ذات) و جدانمیشود علم از خداوند وخدا هم از علم جدائی ندارد ، وبین او وبین علمش فصلی نیست (زیرا علم خدا زائد بر ذات مقدسش نمیباشد) .

١٠٦ ـ در جلد نوزدهم بحار ، ازقسمتهای دعاء حرز حضرت جواد علیه السلام (نقل شده که فرمود :) واسئلك یا نورالنهار ، الخ . یعنی سؤال میکنم ازتوای روشن کنندهٔ روز و شب (یعنی موجوداتی که در روزو شب باقیند) و موجود کنندهٔ آسمان و زمین ، و موجود کننده وروشنی دهندهٔ انوار موجودات ممکنه ، ونور و وجودی که هر وجود امکانی باو موجود است .

(چون حقیقت وجود که عین ذات مقدس حق است نور حقیقی است که بذات خود ظاهر است و هر ماهیتی که در ذات خود تاریك است اظهار فرموده که تمام ماهیات و موجودات هرچه هستند از جواهر و اعراض بطفیل آن نور ، ظهور و وجود دارند ، پس هر ظهور و وجودی که هست بتابش اوست ، پس وجود شمس که کوکب نهاری است وهمچنین قمرو نور سایر کواکب لیلیه ، همه مخلوقات ومظاهر وجودالهی هستند) .

١٠٧ ـ ونیز درهمان جلد ، درقسمتهای حرزحضرت جواد علیه السلام است : توئی آن خدائیکه آهسته میگردد برای تو صداها (در روز قیامت) و حیران شد در توخاطرها (و اندیشهٔ صاحبان عقول) و (از نظر تأثیر) بتنگی افتاد نزدتو اسباب ، وپر کرده است اشراق وجودتو هرچیزی را وهر چیزی ازتوترسانست (از جهت ارتباط وجودش بتو) وهر چیزی بطرف تو پناهنده است واعتماد هرچیزی بتو است .

١٠٨ - وفيه ايضاً في ذلك الحرز : يا من هو في علوه دان ، و في دنوه عال ، و في اشراقه منير ، و في سلطانه قوى ، وفي ملكه عزيز ، الخ .

١٠٩ - وفيه ايضاً من دعاء اميرالمؤمنين عليه السلام ، اللهم انى اسألك يا من احتجب بشعاع نوره عن نواظرخلقه ، الخ .

١١٠ - وفيه ايضاً من دعاء ادريس : يا نور كل شيء و هداه ، انت الذى فلق الظلمات نوره ، الخ .

١١١ - وفيه ايضاً من فقرات حرز اليمانى : لم تعن في قدرتك ولم تشارك في الهيتك ولم تعلم لك مائية و ماهية فتكون للأشياء المختلفة مجانساً ، الخ .

١١٢ - وفيه ايضاً في حرز آخرعن على عليه السلام : وفطرت الخلائق على صنوف الهيأت

---

١٠٨ - و نيز درهمان جلد ، در بعضی قسمتهای حرز حضرت جواد علیه السلام است : ای ذات مقدسی که در عین برتری ذاتی از تمامی ممکنات ، فیضش شامل همه موجوداتست . و در عین نزدیکی باممکنات ، باشراقات وافاضاتش در کمال برتری ذاتیست ، ومفیض نور وجود است بذاتش ، ودر سلطنتش برموجودات در نهایت قوت است ودر پادشاهیش غالب برموجوداتست .

١٠٩ - و نیزدرهمان جلد ، ازدعاء حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است : خدایا از تو سؤال میکنم ای ذات مقدسیکه مخفی ماند ، بواسطهٔ تجلیات و ظهورات آیاتش (که وجودات مخلوقاتست) از توجه مخلوق بآن ذات مقدس و شهود آن ذات غیر محدود و سریان قلم قدرتش در مخلوقات .

از فریب نقش نتوان خامهٔ نقاش دید　　ورنه دراین گنبد مینا یکی در کار هست

١١٠ - و نیز در همان جلد ، دردعای حضرت ادریس علیه السلام است : ای ذات مقدسی که نور حقیقی وراهنمای هر موجود ممکنی ، توئی . توئی آن ذات مقدسی که نور وجودت تاریکیهای نیستی ها را از ماهیات ممکنات شکافت .

١١١ - و در همان جلد از قسمتهای حرز یمانی است : یاری نشدی در توانائیت و شریك نداری در خالقیتت ، و دانسته نشده برای تو ماهیتی تا باماهیات نوعیه مختلفه هم جنس گردی .

١١٢ - و در همان جلد در حرز دیگر از حضرت علی علیه السلام است : و ایجاد

ولا خرقت الأوهام حجب الغيوب اليك فاعتقدت منك محدوداً في عظمتك ، ولا كيفة في ازليتك ، ولا ممكناً في قدمك ، الخ .

١١٣ - في تفسير المجمع في سورة الفرقان ، ذيل قوله عزّ وجل: **وجاهدهم به جهاداً كبيراً** . قال صاحب المجمع : وجاهدهم في الله به ، اى بالقرآن ، عن ابن عباس . جهاداً كبيراً: اي تاماً شديداً ، وفي هذا دلالة على ان من اجلّ الجهاد واعظمه منزلة عندالله سبحانه جهاد المتكلمين في حل شبه المبطلين واعداء الدين .

١١٤ - في المجلد التاسع عشر، من كتاب بحار الأنوار «مهج الدعوات» دعاءٌ علّمه جبرئيل عليه السلام النبى : يانور السموات والأرض ، يانور السموات والأرض ، ياجمال السموات والأرض ، ياعماد السموات والأرض ، يابديع السموات والأرض ، يا ذا الجلال والأكرام ، الخ .

فرمودى مخلوقات را بر انواع و اشكال مختلفه ، وبرطرف ننمود افكار ، پرده‌هاى غيبى را كه بسوى تست تا معتقد بمحدوديت بزرگى و احاطهٔ تو شود (مراد از پرده‌هاى غيب ذات و صفات غير محدود الهى است كه عين ذات اوست كه عدم تناهى آنها مانع است از بلوغ ممكن و شهود او) و ازليت تو زمانى نيست تا چگونگى آنرا بر حسب مقدار بتوان ادراك كرد ، ودر قديم بودن وسرمديت ذات ، معروض حالت امكان نبودى وهميشه بوجوب وجود متصف بودى .

١١٣ - صاحب مجمع البيان در تفسير خود درسورهٔ فرقان ، ذيل آيهٔ « و جاهدهم به جهاداً كبيراً » از ابن عباس نقل نموده كه مقصود از « جاهدهم به » مجاهده كردن بقرآن است . ودر معنى «جهاداً كبيراً» گويد : يعنى جهاد كامل محكمى . سپس ميگويد و در اين آيه راهنمائى است براينكه برترين و بزرگترين جهاد نزدخدا ازحيث منزلت و مقام ، جهاد علماء كلامست در بر طرف ساختن اشكالات صاحبان مذاهب باطله و دشمنان دين .

١١٤- در جلد نوزدهم بحار ، از كتاب مهج الدعوات دعائى نقل شده كه جبرئيل عليه السلام تعليم نبى اكرم (ص) نموده : اى نور آسمانها وزمين ، اى زينت آسمانها وزمين بتابش نور خود ، اى تكيه گاه آسمانها و زمين ، اى تازه پديد كنندهٔ آسمانها و زمين اى صاحب بزرگوارى و احترام .

يك چراغست درين خانه و از پرتو وى هر كجا مى نگرم انجمنى ساخته اند

١١٥ ـ وفيه ايضاً من فقرات دعاء الأخلاص : و كوّنت كل شيء فاحسنت كونه.

١١٦ ـ في المجلدالثانی من البحار، باب «نفی الجسم والصورة والتشبيه» . « روضة الواعظين » روی عن امیرالمؤمنين عليه السلام انه قال له رجل اين المعبود ؟ فقال عليه السلام لايقال له اين ، لانّه ايّن الأينية ، ولايقال له كيف لانه كيّف الكيفيّة ، ولا يقال له ما هو ، لانه خلق الماهية « الحديث » .

١١٧ ـ وفيه ايضاً باب « جوامع التوحيد » . «التوحيد» خطبة مفصلة لأميرالمؤمنين عليه السلام وقد نقلنا بعض الفقرات قبلاً و منها هذه : وكان عزوجل الموجود بنفسه لابأداته .

١١٨ ـ وفيه ايضاً في ذلك الباب «التوحيد» عن ابی الحسن الرضا عليه السلام (كلمات

---

١١٥ ـ و نيز در همان‌جلد ، از قسمتهای‌دعای‌اخلاص است : و ايجاد فرمودی هر چيزی را و نيكو گردانيدی خلقت آنرا (يعنی هر ماهيتی بمقداريكه استعداد و قابليت وجود داشت و بآنچه در زيست و زندگانيش لازم بود باو افاضه فرمودی).

١١٦ ـ در جلد دوم بحار ، درباب« نفی جسم و صورت و تشبيه » از كتاب روضة الواعظين از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت شده كه شخصی بآن حضرت عرض نمود كجاست خدای پرستش شده ؟ حضرت فرمود : گفته نميشود كه خدا كجاست بجهت اينكه خداوند مكان را ايجاد فرمود تا جای و محل ساير اجسام گردید ، و گفته نميشود باو چگونه است (يعنی گفته نميشود خداوند معروض چه حال و عارضی است) زيرا او ايجاد فرمود كيفيات و اعراض را ، و گفته نميشود باو كه حقيقتش چيست (جوهر است يا عرض) چون ذات مقدسش ايجاد فرمود تمام ماهيات ممكنه را (يعنی اگر چنانچه خداوند از سنخ ماهيات بود گذشته از اينكه ماهيت قابل جاعليت و مجعوليت نيست از ماهيات عرضيه نبود و از ماهيات جوهريه بود ، و محالست فرد از طبيعتی‌علت فرد ديگر از همان طبيعت گردد چون مقتضای طبيعت در افراد بيك نحو است).

١١٧ ـ و نيز درهمان جلد ، باب« جوامع توحيد» از كتاب توحيد خطبهٔ مفصلی از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام نقل نموده كه ما بعضی از قسمتهای آن را قبلا نقل نموديم و برخی از آن اينست : هستی و بقاء ذات خداوند با عزت و جلال بنفس ذات اوست نه بآلات و قوائی كه برای او فرض شود (مانند عموم صاحبان حيات از مخلوقات كه در بقاء خود محتاج بقوی و آلات هستند) .

١١٨ ـ و نيز در همان جلد و باب از كتاب توحيد از حضرت رضا عليه السلام

في التوحيد الى ان بلغ الى هنا) قد حسرت دون كنهه نوافذ الأبصار ، واقمع وجوده جوائل الأوهام .

١١٩ - وفيه ايضاً في ذلك الباب «التوحيد وعيون اخبار الرضا عليه السلام» ضمن خطبة لأميرالمؤمنين عليه السلام : ليس بجنس فتعادله الأجناس ، ولابشبح فتضارعه الأشباح ، ولا كالأشياء فتقع عليه الصفات .

١٢٠ - وفيه ايضاً باب « نفي الجسم والصورة ، الخ » «التوحيد» (في ضمن حديث) عن موسى بن جعفر عليه السلام : ووعده ووعيده امرٌ بلاشفة ولالسان ، ولكن كما شاء ان يقول كن ، فكان خيراً كما اراد في اللوح .

سخنانی در توحید نقل نموده تاسخن آنحضرت باینجا رسید که فرمود : بتحقیق که ناتوان وعاجزند در مقام ادراك ذات مقدس او (خداوند) چشمان تیز بین (برای اینکه شرط دیدن اینست که دیده شده از سنخ اجسام باشد و دارای رنگ و روشنی بود و هوا چون رنگ ندارد با اینکه جسم است دیده نمیشود ، وخداوند منزه است از تمام آنچه ذکر شد ، پس محالست دیده شود) و مقهور و مغلوب گردانید وجود مقدس او افکار و اندیشه های آنان را که بحقایق موجودات پی میبرند از اینکه کنه ذات حق را درك کنند (چون ذات مقدس خداوند عین عینیت خارجیهٔ غیر متناهی است و هیچ شخصیت خارجیه در ذهن نیاید چه جای وجود خدا که حدی برای او نیست).

١١٩ - و نیز درهمان جلد وباب ، از کتاب توحید و عیون اخبار رضا علیه السلام ضمن خطبه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده که فرمود : (ذات مقدس خدا) نوعی از انواع ماهیات و ممکنات نیست تا عدل و برابراو باشند (نوع عبارت از حقیقتی است که مرکب از دو جزء باشد وخداوند مرکب نیست و بسیط محض است) و شخص نیست که اشخاص و کالبد ها شبیه او باشند ، و مثل ماهیات ممکنه نیست تا صفات بر او وارد گردند .

١٢٠ - و نیز درهمان جلد ، باب « نفی جسم وصورت ، الخ» از کتاب توحید (درضمن حدیثی) ازحضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود :)نوید به نیکی و بدی فرمانی است (تکوینی) بدون لب و زبان ، ولی آنطوری که خواسته است بارادهٔ الهیه موجود خواهد شد ، پس (آن امر) چون بر حسب مصلحت است البته خیر خواهد بود که در لوح محفوظ ثبت است .

١٢١ ـ وفيه ايضاً باب «جوامع التوحيد» «نهج البلاغة» «من خطبة له عليه السلام : كل شيء خاشع له ، و كل شيء قائمٌ به ، غنى كل فقير، وعزّ كل ذليل ، الخ .

١٢٢ ـ وفي الدعاء السادس ، من الصحيفة السجادية عليه السلام : ليس لنامن الأمر الّا ما قضيت ، ومن الخير الّا ما اعطيت .

١٢٣ ـ و في الدعاء السّابع : جرى بقدرتك القضاء ، ومضت على ارادتك الأشياء ، فهى بمشيتك دون قولك مؤتمرة .

١٢٤ ـ و في الدعاء الثامن والعشرين : لك يا الهى وحدانية العدد ، وملكة القدرة الصمد ، و فضيلة الحول والقوة ، ودرجة العلو و الرفعة .

١٢٥ ـ و في الدعاء الحادى و الثلثين : اللّهم انى اتوب اليك في مقامى هذا من

---

١٢١ ـ و نيز درهمان جلد ، باب «جوامع توحيد» از نهج البلاغه از جملهٔ سخنان حضرت امير عليه السلام است (كه فرمود :) هر چيزى فرمانبر اوامر تكوينى خداست، و هر چيزى بپاداشته بفيض وجود از اوست ، بى نياز كنندهٔ هرفقير است كه نيازش رفع كند ، و عزت دهندهٔ هر ذليلى است كه عزتش دهد ، الخ .

١٢٢ ـ و در دعاء ششم (ازصحيفهٔ سجاديه عليه السلام است :) براى ما چيزى واقع نميشود مگر آنچه را كه توحكم كرده اى ، واز خوبيها مگر آنچه توعطافرموده اى.

١٢٣ ـ و در دعاء هفتم (از صحيفه سجاديه عليه السلام است :) بتوانائى تو (كه خلق را توانا كرده اى) احكام امور (و آنچه مقدر فرموده اى) واقع گردد ، و موجودات باراده تو واقع شوند ، وبارادهٔ تو بدون اينكه گفتارى در ميان باشد قبول امر تكوينى كنند و موجود شوند .

١٢٤ ـ و در دعاء بيست و هشتم (فرمود :) جهت وحدت ويگانگى موجودات كه در فيض وجود است كه برهمه افاضه شده براى تست (يعنى ماهيات موجودات قابل جعل بالذات نمى باشند بلكه وجود است كه از خداوند بهمهٔ موجودات افاضه گرديده است. و براى تست) مالكيت توانائى كه بى پايانست (واز هيچ مرتبه از مراتب قدرت خالى نيست . و براى تست) كمال چاره سازى ، و ازحالى بحال ديگر درآوردن وقدرت ونيرو و (مختص است بذات تو) مقام برترى و بالاترى (برتمام موجودات)

١٢٥ ـ و در دعاء سى ويكم (است :) خدايا ! من باز گشت ميكنم بسوى تو از گناهان بزرگ و كوچكم در اينحال ، واز گناهان پنهانى و آشكارم ، و از لغزشهاى گذشته و

كبائر ذنوبي و صغائرها ، و بواطن سيئاتي وظواهرها ، و سوالف زلّاتي و حوادثها ، توبة من لايحدّث نفسه بمعصية ، و لايضمر أن يعود في خطيئة .

١٢٦ ـ و في الدعاء السابع و الأربعون : انت الأول قبل كل احد ، و الأخر بعد كل عدد ، و انت الله لااله الّا انت ، الدّانى في علوّه ؛ والعالى في دنوّه .

١٢٧ ـ وفيه ايضاً : انت الّذى لاتحدّ فتكون محدوداً ، ولم تمثّل فتكون موجوداً ، ولم تلد فتكون مولوداً .

١٢٨ ـ وفيه ايضاً : سبحانك ، قولك حكم ، و قضائك حتم ، و ارادتك عزم .

١٢٩ ـ و في دعاء ليلة الثالث و العشرين من شهر رمضان ، عن ابيعبد الله عليه السلام

آینده ام ، بازگشت کسی که گناهی بخاطر خود نیاورد ، و قصد بازگشت بگناهی نداشته باشد .

١٢٦ ـ و در دعاء چهل و هفتم (است :)توئی ذات مقدسی که بخود موجودی ، و هر موجودی بفیض ناشی ازتو موجود گردیده (پس تو پیش از هر موجودی) و رجوع تمامی موجودات بسوی تست وباقی هستی پس از فنای اهل هرعالمی ، و توئی خدائی که نیست خدائی غیر تو ، که بفیضت با همه موجودات نزدیکی ، در عین برتری ذاتت ازتمام موجودات ، وبرتر از همه موجودات هستی بمقام ذاتت ، درعین نزدیکیت بتمام موجودات از جهت فیضت .

١٢٧ ـ و نیز در دعاء چهل وهفتم است : توئی آن خدائی که حد و پایانی برای تو نیست تا کسی تو را محدود کرده باشد (زیرا حد برای ماهیت است ، و وجود را حدی نیست ، وچون خداوند ، وجود محض است پس حدی برای او نخواهد بود)ومثلی برای تو نیست تا (چون موجودات ممکنه) موجود باشی (یعنی دارای ماهیتی زائد بر ذات مقدست باشی) فرزندی نداری تا فرزند دیگری (کسی) باشی .

١٢٨ـو نیز در همان دعاء است : منزهی تو ای خدا (از صفات ممکنات)گفتار تو فرمان تکوینی است ، و فرمان تو واقع شدنی است ، و ارادهٔ تو عزم است (که پشیمانی در آن نیست) .

١٢٩ـ و دردعاءشب بیست وسوم از ماه مبارك رمضان ، ازحضرت صادق علیه السلام با سند های معتبر بنا برآنچه در زادالمعاد است (نقلشده که فرمود :) ایخداوندی که منشأ وجود تمامی موجوداتی ، و میل و رغبتها بتو منتهی میشود (چون ذات مقدس حق عین کمالات است و هر کمالی مورد رغبت است ، یعنی هر ناقص علاقه بکمال دارد و

باسناد معتبرة علی‌ما في زاد المعاد : یا نور کل نور ، و منتهی کل رغبة ، وولیّ کل نعمة .

۱۳۰ ـ و ایضاً في زاد المعاد : المتعالی في دنوه ، المتدانی من کل شيء في ارتفاعه الّذی نفذ بصره في خلقه ، و حارث الأبصار بشعاع نوره .

۱۳۱ ـ و فیه ایضاً بسند معتبر عن الصادق علیه السلام من دعاء یسمّی بالعهد : اللهم انی اسألك بوجهك الکریم ، و بنور وجهك المنیر ، و ملکك القدیم ، یا حی یا قیوم ، اسألك باسمك الّذی اشرقت به السموات والأرضون ، و باسمك الّذی یصلح به الأوّلون و الآخرون .

۱۳۲ ـ وفیه من دعاء یقرء بعد صلاة النبی صلی الله علیه و آله و سلم : اللّهم انت نورالسموات والأرض و من فیهنّ ، و انت قیّام السموات والأرض و من فیهنّ .

۱۳۳ ـ في المجلد الثانی من البحار ، باب « العلم و کیفیته » « معانی الأخبار »

حق سبحان عین کمالات است ، در حقیقت نهایت رغبتها و میلهاست) وصاحب و دهندهٔ هر نعمتی .

۱۳۰ ـ و نیز در زادالمعاد است : (خدائی که) برتر است ازهمه موجودات بذات مقدسش در شمول فیضش تمامی موجودات را ، نزدیك است بهر چیزی در عین برتری ذاتش خدائی که گذرا است بینش او در تمام خلق (چون بذات خود محیط است وشهود اشیاء میکند نه بآلتی) و نگاهدارندهٔ چشمهاست بفیض وجودش .

۱۳۱ ـ و نیز در زادالمعاد است بسند معتبرازحضرت صادق علیه السلام در دعائی که بدعای عهد نامیده شده : خدای من سؤال میکنم ازتو بذات مقدس‌تو که محترم‌ترین ذاتهاست ، و بنوروجود مقدست که‌تمامی‌ماهیات را ازظلمت عدم پدیدار و ظاهرنموده‌ای و پادشاهی ازلی و دائمی تو ، ای ذات مقدسی که ذاتت عین حیات است ، ای ذات‌مقدسی که بذات خود بر جا و نگاهدارندهٔ موجوداتی ، سؤال میکنم از تو بنام مقدس تکوینی و فیض مقدس توکه آسمانها و زمینها بآن روشن گردید ، و بنام مقدست که نظام وجود ازگذشته ها وآینده ها بآن باقی وبر قرار است .

۱۳۲ ـ و در زادالمعاد است در دعائی که پس از نماز مخصوص پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله خوانده میشود : خدایا تو حقیقت نور آسمانها و زمینی و آنچه در آسمان و زمین است ؛ و توئی بپای دارندهٔ آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست .

۱۳۳ ـ درجلددوم‌ازکتاب‌بحار ، باب«علم و چگونگی آن»ازکتاب‌معانی الاخبار

عن ابیعبدالله عليه السلام في قوله عز وجل : عالم الغيب والشهادة . فقال عليه السلام : الغيب مالم يكن ، والشهادة ما قد كان .

١٣٤ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب « التوحيد » عن جابر الجعفی ، عن ابی جعفر عليه السلام ، قال سمعته عليه السلام يقول : ان الله نورٌ لا ظلمة فيه ، و علمٌ لا جهل فيه ، و حيوةٌ لا موت فيه .

١٣٥ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب «التوحيد» عن ابن مسكان ، قال : سألت اباعبدالله عليه السلام عن الله تبارك و تعالى : أكان يعلم المكان قبل أن يخلق المكان ، أم علمه عند ماخلقه و بعد ما خلقه ؟ فقال عليه السلام : تعالى الله ، بل لم يزل عالماً بالمكان قبل تكوينه ، كعلمه به بعد ما كوّنه ، و كذلك علمه بجميع الأشياء كعلمه بالمكان .

١٣٦ ـ وفيه ايضاً باب «جوامع التوحيد» الاحتجاج (في ضمن خطبة لأمير المؤمنين عليه السلام :) يقول لما اراد كونه كن فيكون ، لابصوت يقرع و لابنداء يسمع ، و انّما كلامه

از حضرت صادق عليه السلام در فرمودهٔ خدای با عزت و جلال : عالم الغيب و الشهادة « دانای آنچه پنهان از خلق است وهر چه بر ایشان هویداست » (نقلشده که) فرمود : غیب آنست که هنوز موجود نشده ، و شهادت آنست که وجود یافته است .

١٣٤ ـ و نیز در همان جلد و باب ، از کتاب توحید ، ازجابر جعفی ، از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که گفت از حضرت شنیدم میفرمود : هماناذات مقدس خداوند وجود محضی است که تاریکی عدم در او راه ندارد ، و عین دانائی است که نادانی در او نیست ، و عین حیات و بقائی است که فنائی در او نیست .

١٣٥ ـ و نیز در همان جلد و باب ، از کتاب توحید از ابن مسکان (نقلشده که) گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از خدائی که منزه و برتر از موجوداتست : آیا پیش از آفریدن مکان دانای بمکان بود یا آنکه هنگام آفریدن و پس از آفرینش آن دانا شد ؟ پس حضرت فرمود : برتر است خدا (از اینکه پیش از ایجاد عالم نباشد) بلکه همیشه دانای بمکان بوده پیش از آفرینش مکان ، مثل دانائیش بمکان پس از آفریدن آن ؛ و چنین است دانائی خدا بتمامی اشیاء مانند دانائی او بمکان (یعنی دانائی او پیش از ایجاد ، اختصاص بمکان ندارد).

١٣٦ ـ و نیز در همان جلد ، باب « جوامع توحید » از کتاب احتجاج در ضمن خطبهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است (که فرموده :) میگوید (خداوند) برای

سبحانه فعلٌ منه ، انشأه و مثّله ، لـم يكن من قبل ذلك كائناً ، و لو كان قديماً لكان الهاً ثانياً .

۱۳۷ ـ في السماء و العالم ، باب «حقيقة الرؤيا» « التبصره» عن موسى بن اسمعيل بن موسى بن جعفر عليه السلام ، عن ابيه . عن آبائه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الرؤيا ثلاثة : بشرى من الله ، و تحزين من الشيطان ، و الّذى يحدّث به الأنسان نفسه فيراه في منامه .

۱۳۸ ـ و فيه ايضاً باب «حدوث العالم و بدو خلقه» . «الكافى» عن جابر بن يزيد ، قال : قال لى ابوجعفر عليه السلام : إنّ الله اول ماخلق ، خلق محمّداً صلى الله عليه وآله وعترته الهداة المهتدين

هرچه كه ارادهٔ وجود او نموده پس موجود ميشود ، نه بصدائى كه بگوش برخورد و نه بآوازى كه شنيده شود ، همانا كلام خداى منزه (ازهر نقص و عيب) موجودى است كه باراده او صادر شده است ، ايجاد كرد اورا و تمثال و پيكر باو داد ، آن موجود پيش از ايجاد خداوند حاصل نبود و اگر قديم بود هر آينه خداى دومين بود .

۱۳۷ ـ در كتاب (السماء والعالم) در باب حقيقت خواب از كتاب تبصره از موسى بن اسمعيل بن موسى بن جعفر عليه السلام از پدرش از پدران بزرگوار او (نقلشده كه) فرمود : رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود خواب برسه گونه است : موجبات شادى وسرور است كه از خداوند باو ميرسد ، وافسرده ساختن از شيطان ، وآنچه را در بيدارى آدمى با خود فكر ميكند همان را در خواب مى بيند .

۱۳۸ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «حدوث عالم و ابتداء خلق آن» از كتاب كافى از جابر بن يزيد است كه گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : همانا خداوند نخستين موجودى كه خلق كرد حضرت محمد صلى الله عليه وآله واهل بيت وخويشان او بود (ائمهٔ هدى عليهم السلام) راهنمايان راه يافته (بوده اند) پس بودند شبحهاى نورى در محضر الهى ، عرضكردم أشباح چيست ؟ فرمود : سايه اى از نور (خداى سبحان) بوده است ، بدنهاى نورانى بدون روح (مستقل براى هريك) بوده ، و توانائى و نيروى آنسايه بنور يگانه اى بود كه همان روح القدس است ، پس بدارائى آن روح واحد پرستش ميفرمود پيغمبر صلى الله عليه وآله وعترت او خدا را (ممكن است كه ابدان نوريه مقصود همان وجودات مجرده ائمهٔ اطهار عليهم السلام باشد كه نيازى بروحى كه حلول در آنها نموده باشد ندارند ، و مراد از تأييد بروح واحد همان روح نبوى صلى الله عليه وآله است ، چنانچه

فكانوا اشباح نور بين يدى الله ، قلت : و ما الأشباح ؟ قال عليه السلام : ظل النور ، ابدان نورانية بلا أرواح ، وكان صلى الله عليه وآله مؤيداً بنور واحد ، وهى روح القدس فبه كان يعبدالله وعترته ، الخ .

۱۳۹ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب من كتاب الأنوار ، عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال : كان الله ولاشىء معه ، فاوّل ما خلق نور حبيبه محمّد صلى الله عليه وآله «الحديث» .

۱۴۰ ـ في المجلدالأول من البحار ، باب «علامات العقل و جنوده» «معانى الاخبار» عن بعض اصحابنا رفعه الى ابيعبدالله عليه السلام قال : قلت له عليه السلام : ما العقل ؟ قال عليه السلام : ما عبد به الرّحمن ، واكتسب به الجنان . قال : قلت ما الّذى كان في معاوية ؟ قال عليه السلام :

در روايت ديگر وارد است كه « اول ما خلق الله روحى » نخستين موجودى كه خداوند ايجادفرمود روح منست ، ومراد ازروح القدس وجودمقدس پيغمبر صلى الله عليه وآله است).

۱۳۹ ـ و نيز در همان جلد و باب ، از كتاب انوار از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرمود : خدا بود وچيزى با او نبود ، پس نخستين مخلوق او نور وجود حبيب او پيغمبر صلى الله عليه وآله بوده است .

۱۴۰ ـ در جلد اول بحار ، باب «علامات عقل و جنود آن» از كتاب معانى الاخبار از بعض اصحاب مرفوعاً ازحضرت صادق عليه السلام (روايت شده كه) فرمود : بحضرت عرضكردم عقل چيست ؟ فرمود : عقل مرتبه اى از شعور و ادراك است كه بسبب آن پروردگار پرستش كرده شود ، و بفيض بهشت كامياب گردد ؛ گفت عرضكردم آنچه در معاويه بود چه بود ؟ حضرت فرمود : آنچه معاويه دارا بود قوه اى بود كه مبدء كارهاى ناشايست و بدكارى بود ، كه آن بعقل مانند بود در حاليكه عقل نبود (و مراد قوهٔ واهمه است كه چون عقل ادراك معانى ميكند لكن بجزئيات تعلق ميگيرد مثل محبت و عداوت نسبت باشخاص) .

بيان : پرستش عبارتست از نهايت مراتب خضوع وخشوع كه محبين نسبت بمحبوبات و معشوقات خود انجام دهند ، وهرچند كمال محبوب افزون باشد البته خضوع محب بيشتر گردد و قرب باو بهتر حاصل گردد ، وچون كمالات الهى برتر ازهر كمالى است وپايانى ندارد پس هرچند بشهود مظاهرش بهتردرك شود ، خضوع و خشوع بهر او بيشتر گردد ، پس هر كس داراى مقام عقلانيت باشد بطريقى كه گفته شد شهود آن كمالات بيشتر و بهتر نمايد خضوعش نيز بيشتر شود تا اينكه بمرتبهٔ پرستش و غايت تذلل و سجده نمودن بهر خداوند باشد ، و البته بمراتب قرب بيشتر فائض گردد .

تلك النّكراء ، و تلك الشيطنة و هی شبیهةٌ بالعقل و لیست بعقل .

١٤١ ـ في الكافی : باب « الجبر و القدر و الأمر بین الأمرین » عن حسن بن علی الوشاء ، عن ابی الحسن الرضا عليه السلام قال سألته فقلت : الله فوّض الأمر الی العباد ؟ قال : الله اعزّ من ذلك ؛ فقلت : فجبّرهم علی المعاصی ؟ قال : الله اعدل واحكم من ذلك . قال : ثم قال : قال الله عز وجل : یابن آدم ! أنا أولی بحسناتك منك ، و أنت اولی بسیئاتك منی ، عملت المعاصی بقوتی الّتی جعلتها فیك .

١٤٢ ـ في المجلد الخامس عشر من البحار ، باب «ترك الشهوات و الاهواء» عن ابی الطفیل عامر بن واثلة الكنانی ره ، قال : سمعت امیر المؤمنین عليه السلام یقول : إن أخوف ما

خوشا آنان كه الله یارشان بی كه حمد و قل هوالله كارشان بی
خوشا آنان كه دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی

١٤١ـ در كتاب كافی ، باب«جبرو قدر وأمر بین الامرین» از حسن بن علی الوشاء از حضرت رضا علیه السلام روایت كرده كه گفت : ازحضرت پرسیدم وعرضكردم آیاخدا كارهای مردم رابایشان واگذارده ؟ حضرت فرمود : خداوند اقوی از اینست ؛ عرضكردم پس مجبور كرده ایشان را بر گناهان ؟ حضرت فرمود : خداوند عادلتر ومقتضای حكمت و مصلحتش عالیتر از اینست . راوی گفت سپس حضرت فرمود : خدای برتر و بالا تر فرمود : ای پسر آدم ! من بكارهای شایستهٔ تو از تو سزاوارترم ، و تو نسبت بگناهانت سزاوارتر از منی ، بجای آوردی گناهان را بانیروی من كه در تو قرار دادم (شبهه ای نیست كه قدرت دادن بر فعل و كاری ازخداوند متعال است ، و نیزاراده واختیار كار خوب یابدرا كه بنده دارد از اوست ، و عقل و فهم كار پسندیده و ناپسند هم از طرف خداوند است ، لكن استعمال قوی و الات در خیر باینست كه بنده ، تحصیل معارف و ملكات و عادات پسندیده كند كه جلوگیری از ارشاد و هدایت دستور عقل ننماید ، و اختیار بدیها بجهت تحصیل ملكات و عادات ناپسند است ، پس حسنات بواسطهٔ ارشاد حكم عقل است كه از طرف خداوند است و بهمین جهت نسبت بخود داده است ، و اما گناهان از اینجهت نسبتش به بنده داده شده كه بنده از ارشادعقل ، موانع و جلوگیری پیدا كرده است) .

١٤٢ ـ در جلد پانزدهم بحار ، باب «ترك شهوات و هوی ها » از ابی الطفیل عامربن واثلة الكنانی ره روایت شده كه گفت : از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم میفرمود : بیشتر چیزی كه بر شما می ترسم دو چیز است : درازی آرزو و پیروی هوای

أخاف علیکم إثنان : طول الأمل ، و إتباع الهوی . فاما طول الأمل فینسی الآخرة ؛ و اما اتباع الهوی فیصدّ عن الحق ، ألا و إن الدنیا قد تولّت « جا : ألا و إن الدنیا قد ترحّلت » مدبرة ، و الآخرة قد جاءت مقبلة « و الآخرة قد أقبلت مقبلة » و لکل واحدة منهما بنون ، فکونوا من ابناء الآخرة ولاتکونوا من ابناء الدنیا ، فان الیوم عمل ولاحساب و الآخرة حساب و لاعمل .

۱۴۳ ـ و فیه ایضاً فی ذلك الباب «الکافی» عن ابی عبیده ، عن ابی جعفر علیه السلام قال : ان الله عز وجل یقول : و عزتی و جلالی و عظمتی و علوّی و ارتفاع مکانی ، لایؤثر عبد هوای علی هوی نفسه ، الّا کففت علیه ضیعته ، وضمنت السموات والأرض رزقه ، و کنت

نفس اماره ؛ اما درازی آرزو موجب فراموشی قیامت شود (زیرا اشتغال بکارهای زیاد دنیوی ، آدمی را از توجه بآخرت باز میدارد) و اماپیروی هوای نفس مانع از سلوك طریق حق شود .

هر که را باشد طمع الکن شود | با طمع کی چشم دل روشن شود
چون غرض آمد هنر پوشیده شد | صد حجاب از دل بسوی دیده شد

آگاه باش که دنیا کوچ میکند درحالیکه پشت کرده (چون هرچه عمر میگذرد ، قوی بانحطاط و پستی رومیکند) وقیامت میآید درحالیکه روی کرده است و برای هریك از دنیاو آخرت پسرانی است ، پس شمااز پسران آخرت باشیدواز پسران دنیانباشید (یعنی کارهای شایسته ای انجام دهید که حظ و بهرهٔ بسیار از آخرت ببرید) زیرا امروزروزعمل وکار استو محاسبه‌ای درمیان نیست ، وآخرت روزمحاسبه است و کرداری در بین نیست (درآخرت اعمالی نیست که موجب تحصیل ملکات حسنه شود ، و در نتیجه ملکات ،اعمال مجسم شوند).

باغبانا زخزان بی خبرت می بینم | آه از آنروز که بادت گل رعنا ببرد
رهزن دهر نخفته‌استمشو ایمن‌ازاو | که گر امروز نبرده است بفردا ببرد

۱۴۳- ونیز در همان جلد وباب ، از کتاب کافی از أبی عبیده ، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود : خدای باعزت و جلال میفرماید : بعزت و جلال و بزرگی و برتری و بلندی‌مقام خودم‌سوگند که اختیارنمی کند بنده‌ای خواسته‌های مرا بر خواسته های‌خویش مگرآنکه کفایت‌میکنم باغ و بستان (و تجارت) اورا ، و ضامن و عهده دار گردانم آسمان ها و زمین را که روزی اورا برسانند ، ومراقب ونگهبان‌او

له من وراء تجارة كل تاجر .

١٤٤ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب « الكافي » عن ابي حمزة ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يقول الله عز وجل : و عزتي و جلالي و كبريائي و نوري و علوّي و ارتفاع مكاني ، لا يؤثر عبد هواه على هواي ، الّا شتّتت عليه أمره ، و لبست عليه دنياه ، و شغلت قلبه بها و لم اوته منها الّا ما قدّرت ؛ و عزتي وجلالي و عظمتي و نوري و علوّي و ارتفاع مكاني ، لا يؤثر عبد هواي على هواه الّا استحفظته ملائكتي ، و كفلت السموات و الأرضين رزقه ، و كنت له من وراء تجارة كل تاجر ، واتته الدنيا و هي راغمة .

١٤٥ ـ و فيه ايضاً باب «النهي عن الرهبانية» . «إكمال الدّين » عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ليس في امتي رهبانية ، و لا سياحة ، و لا ذمّ ، يعني سكوت .

هستم پیش از تجارت هر تاجری .

١٤٤- و نیز درهمان جلد و باب ، از کتاب کافی از ابوحمزه ثمالی ، از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدای باعزت وجلالت میفرماید : بعزت وجلال و بزرگی و پادشاهی و نور و برتری و بلندی مقام خود سوگند که اختیار نمی کند بنده ای خواسته ها و تمایلات نفس خویش را برخواسته های من ، مگر اینکه پراکنده کنم کار اورا ، وراه رسیدن بدنیارا براو مشتبه ومشکل سازم ، ودل اورا بدنیا متوجه سازم ، وندهم باو از دنیامگر آنچه راکه مقدر ومحتوم ساخته ام برای او. بعزت و جلال و پادشاهی و نور و برتری و بلندی مقام خودم سوگند ، که اختیار نکرده بنده ای اراده و خواسته های مرا برخواسته ها و تمایلات نفس خویش ، مگر اینکه فرشتگان خودرا نگهبان او قرار دهم و آسمانها وزمینها را ضامن روزی او گردانم ، ومراقب و نگهبان او هستم پیش از تجارت هر تاجری ، و میآید او را دنیا در حالیکه مطیع و منقاد او باشد .

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که خواجه خود روش بنده پروری داند

١٤٥- و نیز در همان جلد ، باب« نهی ازرهبانیت »از کتاب اکمال الدین ازعلی بن ابیطالب علیه السلام روایت کرده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : درامت من رهبانیت و سیاحت وذم نیست (رهبانیت یعنی کناره گیری از مردم و عبادت کردن در صومعه هائی که در بیابانها و دور ازشهرها بنا کنند ، و سیاحت یعنی ازشهرها دورشدن و مسکن کردن در بیابانها و ترک کردن جمعه وجماعت ، وذم عبارتست از روزهٔ سکوت که رسم نصاری است).

۱٤٦ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب « النهج » عن امير المؤمنين عليه السلام حين قال له العلاء : يا امير المؤمنين عليه السلام أشكوا اليك أخي عاصم بن زياد ؛ قال عليه السلام : و ماله ؟ قال : لبس العباء و تخلّى من الدنيا . قال عليه السلام : علىّ به ، فلما جاء قال عليه السلام : يا عدىّ نفسه لقد استهام بك الخبيث ، اما رحمت أهلك و ولدك ؟ أترى الله أحلّ لك الطيّبات و هو يكره أن تأخذها ؟ أنت أهون على الله من ذلك ؛ قال : ياامير المؤمنين (عليه السلام) هذا أنت في خشونة ملبسك ، وجشوبة مأكلك . قال عليه السلام : ويحك ، إنى لست كأنت ، إن الله تعالى فرض على أئمّة الحق أن يقدّروا انفسهم بضعفة الناس ، كيلا يتبيّغ بالفقير فقره .

۱٤۷ ـ في المجلد الخامس عشر من البحار ، باب «العزلة عن شرار الخلق». «النهج» قال امير المؤمنين عليه السلام : طوبى لمن لزم بيته ، و اكل قوته ، واشتغل بطاعة ربه ، وبكى على خطيئته ، فكان من نفسه في شغل ، والناس منه في راحة .

---

۱٤٦ ـ ودر همان جلد و باب ، از نهج البلاغه از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده هنگامى كه علاء بحضرت عرضكرد : اى امير المؤمنين شكايت ميكنم بتو از برادرم عاصم بن زياد ، حضرت فرمود : او چه كرده ، گفت : پوشش پشمين در بر كرده و از دنيا كناره گرفته ؛ حضرت فرمود اورا نزد من آر ، پس هنگامى كه او آمد ، حضرت فرمود : اى دشمن نفس خويش ، بتحقيق سر گردان و حيران كرد ترا شيطان ، آيا بعيال و فرزندان خود ترحم نكردى ؟ آيا چنين مى بينى كه خداوند نعمتهاى پاكيزه خودرا جهت تو حلال فرموده ولى خوش ندارد تو از آنها بر گيرى ؟ (و بهره مند شوى) تو پست ترى نزد خدا كه خدا يتعالى نعمتهايش را بر تو ازروى كراهت حلال كرده باشد ؛ عرضكرد اى امير المؤمنين تو چرا چنين هستى كه لباست زبر و خشن است و خوراكت غذاهاى سختى است (چون نان خشك بى خورش) حضرت فرمود : واى بر تو من چون تو نيستم ، همانا خداى برتر از هرچيز واجب گردانيده بر امامان و پيشوايان حق دين كه خودرا اندازه گيرى كنند (از جهت مأكول و مشروب) باندازه ناتوانان مردم ، تا غلبه و هيجان نكند بر فقير فقر و نيازش .

حاجت بكلاه بركى داشتنت نيست درويش صفت باش و كلاه تترى دار

۱٤۷ ـ درجلد پانزدهم بحار ، باب كناره گيرى ازمردمان شرور از كتاب نهج البلاغه از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت كرده كه فرمود : خوشا حال كسى كه در خانهٔ خود بنشيند و روزى خود خورد ، و بفرمانبرى خداوند خود مشغول باشد و بر گناه خود گريه كند ، خود او بخود مشغول است ولى مردم از او در راحتند .

١٤٨ - في الكافي : باب « فرض العلم و وجوب طلبه » عن ابی اسحق السبیعی ، عمّن حدّثه ، قال : سمعت امیرالمؤمنین عليه السلام يقول : ايها الناس ، إعلموا ان كمال الدين طلب العلم و العمل به ، ألاوان طلب العلم أوجب عليكم من طلب المال ، و ان المال مقسوم مضمون لكم ، قد قسّمه عادل بينكم وضمنه وسيفي لكم ، و العلم مخزون عند اهله و قد امرتم بطلبه من اهله فاطلبوه .

١٤٩ - و فيه ايضاً في ذلك الباب ، عن علي بن حمزة ، قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : تفقهوا في الدين ، فانه من لم يتفقه منكم في الدين فهو اعرابی ، ان الله يقول

١٤٨- در کتاب کافی ، باب «فرض علم ووجوب طلب آن » از ابی اسحق سبیعی روایت نموده از کسی که حدیث را برای او نقل کرده ؛ گفت : شنیدم از امیرالمؤمنین علیه السلام که می‌فرمود : ای‌مردم بدانید همانا کمال دین طلب علم ودانش وعمل نمودن بآن میباشد ، و همانا طلب علم لازمتر است برشما از کوشش در تحصیل مال ، بجهت آنکه مال ، قسمت و ضمانت شده است برای شما ، همانا قسمت نموده خداوند عادل‌میان شما و عهده دار گردیده ، و زود است که وفا خواهدفرمود بضمانت خود برای‌شما ؛ ولی علم و دانش ذخیره شده در سینه دانشمندان ، پس طلب نمائید او را.(این قسمت اشاره است بآیه مبارکه : **ما من دابة فی الارض الاعلی‌الله رزقها** .نیست هیچ‌جنبنده‌ای در زمین مگر آنکه روزی او با خداست . **نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوة الدنیا** . ما قسمت نموده ایم روزی ایشان را میان ایشان در زندگانی دنیا).

١٤٩ - ونیز در همان کتاب و باب ، از علی بن حمزه روایت شده که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : طلب فهم نمائید در دین ، پس همانا کسی که با فهم نشود از شما در دین ، اعرابی‌خواهد بود (یعنی بی‌خبراز احکام وحدودآنهاست چنانکه در قرآن مجید فرموده : **الاعراب اشد کفراً و نفاقاً واجدر ان لایعلموا حدود ما انزل الله** . عرب های بیابان نشین از جهت کفر ونفاق و دوروئی سخت‌ترند و سزاوارترند که حدود آنچه را که خدای نازل فرموده ندانند) خداوند در کتاب خود میفرماید : **لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون** . (یعنی تا طلب فهم کنند در دین و بترسانند اهالی شهر خودرا هنگامی که بسوی ایشان برگشتند شاید بترسند . یعنی‌خداوند در آیهٔ «نفر» **فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة** ، الخ . الزام‌فرموده است که ازهردسته‌مردم ، جماعتی کوچ نموده واحکام

في كتابه : **ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون .**

۱۵۰ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب ، عن مفضل بن عمر ، قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : عليكم بالتفقه في دين الله ، و لا تكونوا اعراباً ، فانه من لم يتفقه في دين الله لم ينظر الله اليه يوم القيمة و لم يزكّ له عملاً .

۱۵۱ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب ، عن محمّد بن عيسى ، عمن رواه ، عن ابيعبدالله عليه السلام قال : قال له رجل : جعلت فداك ، رجل عرف هذا الأمر ، لزم بيته و لم يتعرّف إلى أحد من إخوانه ، قال فقال : كيف يتفقّه هذا في دينه .

۱۵۲ ـ وفيه ايضاً : باب « صفة العلم و فضله و فضل العلماء » عن ابيحمزة ، عن ابى جعفر عليه السلام قال : عالمٌ ينتفع بعلمه ، أفضل من سبعين ألف عابد .

۱۵۳ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب ، عن معاوية بن عمّار ، قال : قلت لابيعبد الله عليه السلام : رجلٌ راوية لحديثكم يبث ذلك في الناس و يشدّده في قلوبهم و قلوب شيعتكم

دين خودرا بياموزند سپس بديگران تعليم دهند .

۱۵۰ـ و نيز در همان كتاب و باب ، ازمفضل بن‌عمر روايت شده كه گفت : شنيدم حضرت صادق عليه السلام ميفرمود : لازمست برشما كه طلب فهم نمائيد در دين خدا ، و مانند بيابان نشينان نباشيد ، همانا كسى كه طلب فهم در دين خدا ننمايد ، خداوند در روز قيامت توجه و عنايتى باو نفرموده وپاكيزه نگرداند براى‌او عملى را .

۱۵۱ ـ و نيز درهمان كتاب و باب ، از محمدبن عيسى از كسى كه حديث كرده او را ازحضرت صادق‌عليه السلام ؛ گفت مردى بحضرت‌عرضكرد : فدايت شوم ، شخصى‌است كه معرفت و شناسائى دربارهٔ امامت پيدا كرده و ملازم خانهٔ خود شده و با هيچ يك‌از برادران دينى خود اظهار آشنائى نكرده و با آنها آمد ورفتى ندارد ؛ راوى گفت حضرت در جواب فرمود : اين شخص چگونه بصيرت و بينائى در دين‌خود پيدا ميكند .

۱۵۲ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «صفت علم و فضل آن وفضيلت علما» از ابى حمزه از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : عالمى كه از علم و دانش او بهره برده شود (ديگران از علم او استفاده كنند) برتر و بهتر است (نزد خدا) از هفتاد هزار عابد .

۱۵۳ ـ ونيزدر همان كتاب‌وباب ، از معاوية بن‌عمار روايت كرده كه گفت : بحضرت صادق عليه‌السلام عرضكردم : مردى‌است كه‌حديث بسيارى‌از شما نقل‌ميكند وآنرا بين‌مردم

ولعلّ عابداً من شیعتکم لیست له هذه الرّوایة ، ایّهما أفضل ؟ قال : الراویة لحدیثنا یشدّ به قلوب شیعتنا ، أفضل من ألف عابد .

١٥٤ ـ في المجلد الأول من البحار ، باب «فرض العلم و وجوب طلبه» «الأمالی» عن ابن نباته ، قال : قال امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام : تعلّموا العلم ، فان تعلّمه حسنة ، و مدارسته تسبیح ، و البحث عنه جهاد ، و تعلیمه لمن لا یعلمه صدقة ، و هو عند الله لأهله قربة ، لأنّه معالم الحلال و الحرام ، و سالك بطالبه سبیل الجنة ، و هو أنیسٌ في الوحشة ، و صاحبٌ في الوحدة ، و سلاحٌ علی الأعداء ، و زین الأخلاّء ، یرفع الله به أقواماً یجعلهم في الخیر ائمة یقتدی بهم ، ترمق أعمالهم وتقتبس آثارهم ، و ترغب الملائکة في خلّتهم ، یمسحونهم باجنحتهم في صلاتهم ، لأن العلم حیوة القلوب و نور الأبصار من

منتشر میگرداند و محکم میکند آنرا در دل مردم وشیعیان شما (یعنی ایمان ایشان را باحادیث شما محکم میسازد) وشاید عابدی ازشیعیان شماست که اینطور روایت کنندهٔ احادیث شما نیست ، کدامیك از این دو بر دیگری برتری دارد ؟ حضرت فرمود : آنکس که نقل حدیث ما کند و دلهای شیعیان مارا بآن محکم سازد برتراست ازهزار عابد .

١٥٤ ـ در جلد اول بحار ، باب« وجوب دانش و طلب آن» از کتاب امالی ، از اصبغ بن نباته روایت کرده که گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : یاد گیرید علم و دانش را ، بجهت اینکه فراگرفتن علم حسنه است ، وخواندن آن بر یکدیگر تسبیح و تنزیه حق است ، و بحث و تحقیق در آن جهاد است ، و یاد دادن آن بکسی که آگاهی از آن ندارد صدقه است ، و آن علم نزد خدا برای اهلش موجب قرب و نزدیکی است ، زیرا بآن ، شناسائی بحلال وحرام پیدا شود ، و یادگیرندهٔ آن راه بهشت پیموده ، و اوست که هنگام ترس و هراس همدم و مونس انسانست و در تنهائی رفیق و مصاحب است ، و حربه و سلاحی است بر زبان دشمنان دین ، وزینت و جمالست برای دوستان دین ؛ بلند میگرداند خداوند بآن علم ، درجه ومقام مردمانی را ، پس قرار میدهد آنها را درکارهای خیر پیشوایانی که بآنها اقتدا شود و اعمال ایشان مورد توجه دیگران قرار گیرد ، و بعد از ایشان از علوم آنها استفاده شود ، وفرشتگان حق در دوستی ایشان رغبت ومیل کنند هنگام نماز ببالهای رحمت خود ایشان را فراگیرند ، زیرا دانش موجب زندگی دلها و روشنی چشمها از کوری است (مراد بصیرت و بینائی دل از کوری جهل و نادانی است) و نیروی بدنهای ضعیف است ، جای دهد خداوند صاحبان علم ودانش را در محل نیکان ، و

العمی ، و قوة الأبدان من الضعف ، و ينزّل الله حامله منازل الأبرار ، و يمنحه مجالسة الأخيار في الدنيا و الآخرة ، بالعلم يطاع الله و يعبد ، و بالعلم يعرف الله و يوحّد ، و بالعلم توصل الأرحام ، وبه تعرف الحلال و الحرام ، والعلم امام العقل و العقل تابعه ، يلهمه الله السّعداء و يحرمه الأشقياء .

۱۵۵ ـ في الكافي : باب « صفة العلم و فضله » عن بشير الدّهان ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : لا خير فيمن لا يتفقّه من اصحابنا ، يا بشير ! ان الرجل منهم اذالم يستغن بفقهه احتاج اليهم ، فاذا احتاج اليهم أدخلوه في باب ضلالتهم و هو لايعلم .

۱۵۶ ـ و فيه ايضاً في ذلك الباب ، عن حمّاد بن عثمان ، عن ابيعبد الله عليه السلام ، قال عليه السلام : اذا أراد الله بعبد خيراً فقّهه في الدّين .

۱۵۷ ـ و فيه ايضاً : باب « ثواب العالم و المتعلم » عن ابى عبيدة الحذّاء ، عن

عطا فرماید او را همنشینی با خوبان در دنیا و آخرت ؛ و بدانش و علم ، فرمانبری و پرستش خدا شود ، وبسبب علم ، خدا شناخته و یگانگی او دانسته شود ، و بعلم صلهٔ ارحام شود ، وبآن ، حلال وحرام پروردگار شناخته گردد ، علم پیشوای عقل است و عقل پیرو اوست ، الهام میفرماید خدا علم و دانش را به نیکبختان (یعنی خدا نور دانش را در دل آنها قرار میدهد) و محروم میگرداند از آن بدبختان را .

۱۵۵ ـ در کتاب کافی ، باب «صفت علم و فضل آن» از بشیر دهان روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود : خیری نیست در اصحاب و پیروان ما برای کسی که طلب فهم و دانش نکند (دردین خدا) ای بشیر ! هرگاه یکی از آنان بی نیاز نشد از دانش خود (در دین) نیاز پیدا میکند بآنها (یعنی عامه) و هرگاه نیاز پیدا کرد بسوی آنان ، وارد کنند او را در وادی گمراهی خود در حالیکه او بر گمراهی خویش آگاهی ندارد .

۱۵۶ ـ و نیز درهمان کتاب و باب ، از حمادبن عثمان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : هرگاه اراده فرماید خداوند در بارهٔ یکی از بندگانش خیری را (یعنی توفیق خدا شامل آن بنده شود) بصیر و بینا گرداند اورا در دین (خود).

۱۵۷ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « ثواب عالم ومتعلم » از ابی عبیدة الحذاء از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود : کسی که یاد دهد (بمردم) چیزی را که موجب هدایت باشد ، برای اوست اجر و پاداش هر کس که بآن (علم)عمل نموده ، و کم

ابی جعفر عليه السلام ، قال : من علّم باب هدىً فله مثل أجر من عمل به ، و لا ينقص اولئك من اجورهم شيئاً . ومن علّم باب ضلال كان عليه مثل أوزار من عمل به ، ولاينقص اولئك من أوزارهم شيئاً .

١٥٨ ـ و فيه ايضاً : باب « صفة العلماء » عن الحلبی ، عن ابيعبدالله عليه السلام ، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام : ألا اخبركم بالفقيه‌حق الفقيه ؟ من لم‌يقنط الناس من رحمةالله ، و لم يؤمّنهم من عذاب الله ، و لم يرخّص لهم في معاصی الله ، و لم يترك القرآن رغبة عنه إلى غيره ، ألا لا خير في علم ليس فيه تفهّم ، ألا لا خير في‌قرائة ليس فيها تدبّر ، ألا لا خير في عبادة ليس فيها تفكّر . « و في رواية اخرى » ألا لا خير في علم ليس فيه‌تفهم ، ألا لا خير في قرائة ليس‌فيها تدبّر ، ألا لا خير في عبادة لا فقه فيها ، ألا لا خير في نسك لا ورع‌فيه .

١٥٩ ـ في المجلد الخامس من البحار ، باب « ما ناجی بـه موسی عليه السلام ربه »

نشود از اجر و پاداش آنها چيزی ؛ و كسی كه ياد دهد چيزی را كه سبب گمراهی شود ، برای اوست مانند گناه هر كس كه بآن عمل نموده ، و كم نشود از گناه ايشان چيزی .

١٥٨ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «صفت علماء » از حلبی ازحضرت صادق‌عليه السلام روايت كرد كه فرمود : حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام فرموده : آيا خبر دهم شما را بدانشمند كامل ؟ كسی است كه نوميد نكند مردم را از رحمت خدا ، و ايمن نگرداند ايشان را ازشكنجهٔ خدا ، و ترك نكندقرآن را در حاليكه روی گرداننده باشد ازآن بغير آن ، آگاه باشيد ! خيری نيست‌در علم و دانشی كه فهمی‌درآن نباشد ، آگاه باشيد ! خيری نيست در خواندن چيزی كه در آن تأملی نباشد (ظاهر اينست كه مقصودامام عليه السلام قرائت قرآنست) آگاه باشيد ! خيری نيست‌در پرستشی كه‌در آن فكروانديشه نباشد « ودر روايت ديگر چنين است » آگاه باشيد ! خيری‌نيست درعلمی كه در آن‌فهمی نباشد ، آگاه باشيد ! خيری نيست در خواندنی كه در آن تأملی نباشد ، آگاه باشيد ! خيری نيست در عبادتی كه در آن‌فهم‌و دانشی نباشد (يعنی عملی كه‌بدون علم باشد) آگاه باشيد ! خيری نيست در پرستشی كه پرهيزكاری درآن نباشد .

١٥٩ـ در جلد پنجم‌بحار ، باب «مناجات موسی عليه‌السلام با خدا »ازكتاب‌امالی

« الأمالی » عن المفضل ، قال : سمعت مولای الصادق عليه السلام يقول : كان فيما ناجى الله عز و جل به موسى بن عمران عليه السلام أن قال له : يابن‌عمران ! كذب من زعم أنه يحبّنى فاذا جنّه اللّيل نام عنى ، أليس كل محبّ يحبّ خلوة حبيبه ، هاأناذا يابن عمران مطّلع على أحبّائى ، إذا جنّهم اللّيل حوّلت أبصارهم من قلوبهم ، و مثّلت عقوبتى بين أعينهم ، يخاطبونى عن المشاهدة ويكلّمونى عن الحضور . يابن‌عمران ! هب لى من قلبك الخشوع ، ومن بدنك الخضوع ، و من عينيك « عينك خ ل » الدموع في ظلم الليل ، و ادعنى فانك تجدنى قريباً مجيباً .

از مفضل روایت کرده که گفت از مولای خود حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : در جمله خطابات خداوند با موسی علیه السلام این بود که ای پسر عمران ! دروغ گفت کسی که گمان برد دوست میدارد مرا در حالیکه چون تاریکی شب فرا گیرد مرا فراموش کند و بغیر من توجه کند ، آیا چنین نیست که هر دوستی دوست دارد که با دوست خود خلوت کند ، آگاه باش ای پسر عمران ! اینکه من آگاهم بر دوستان خودم ، هر گاه فرا گیرد ایشان را تاریکی شب ، میگردانم توجهات ایشان را در دلهایشان و مجسم میکنم مجازات « قیامت » خودرا برابر چشمهایشان ، سخن میگویند با من چنانکه گوئیا مرا می بینند ، و سخن میگویند با من مثل کسی که در نزد محبوب خود حاضر است ، ای پسر عمران ! دل خودرا جهت من خاشع کن واز بدن خود خضوع را ، وازچشم خوداشک را ، ومرا در تاریکیهای شب بخوان ، پس همانامی یابی تو مرا نزدیك و اجابت کننده.

چون خدا خواهد که مان یاری کند — میل ما را جانب زاری کند
ای خنك چشمی که آن گریان اوست — ای همایون‌دل که آن بریان اوست
از پس هر گریه آخر خنده ایست — مرد آخر بین مبارك بنده ایست
هر کجا آب روان سبزه بود — هر کجا اشگ روان رحمت شود
باش چون دولاب نالان چشم تر — تا زصحن جان تو روید خضر
هر کجا دردی دوا آنجا رود — هر کجا حاجت روا آنجا رود
هر کجا مشکل جواب آنجا رود — هر کجا پستی است آب آنجا رود
تا نگرید طفلك حلوا فروش — دیگ بخشایش نمی آید بجوش
کام تو موقوف زاری دلست — بی تضرع کامیابی مشکل است
تا نگرید ابر کی خندد چمن — تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا که یوسف نیستی یعقوب باش — روز و شب با ناله و آشوب باش
پیش یوسف نازش و خوبی مکن — جز نیاز و آه یعقوبی مکن

١٦٠ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب « التوحيد والأمالي » عن مقاتل بن سليمان ، قال : قال ابوعبدالله عليه السلام : لمّا صعد موسى عليه السلام إلى الطور و ناجى ربه عزوجل ، قال : يارب أرنى خزائنك ، قال : ياموسى ! إنما خزائنى إذا أردت شيئاً أن أقول له كن فيكون .

١٦١ - في الوسائل : عن محمّد بن مسلم ، عن ابى جعفر عليه السلام ، قال عليه السلام : مايمنع أحدكم إذا أصابه شيء من غم الدنيا أن يصلّى يوم الجمعة ركعتين و يحمدالله و يثنى عليه و يصلّى على محمّد و آل محمّد صلى الله عليه و آله و سلم و يمد يديه و يقول : يا كريم يا كريم يا كريم ، يا عظيم يا عظيم يا عظيم ، يا أعظم من كل عظيم ، يا سميع الدعاء ، يا من لا تغيّره اللّيالى و الأيام ، صلّ على محمّد و آله ، و ارحم ضعفى و فقرى و فاقتى و مسكنتى ، فانك أعلم بها منى و أنت أعلم بحاجتى ، يا من رحم الشيخ يعقوب عليه السلام حين ردّ عليه يوسف عليه السلام قرة عينه ، يا من رحم ايوب عليه السلام بعد طول بلائه ، يا من رحم محمّداً صلى الله عليه و آله و سلم و من اليتم آواه ، ونصره على جبابرة قريش و طواغيتها و أمكنه منهم ، يا مغيث يا مغيث يا

---

١٦٠ - ونيزدرهمان جلد وباب ، از كتاب توحيدوامالى ازمقاتل بن سليمان روايت كرده كه گفت : حضرت صادق عليه السلام فرمود كه هنگاميكه حضرت موسى عليه السلام بكوه طوربالا رفت وبا خداى خود مناجات نمود ، عرضكرد اى پروردگار من ! خزينه هاى خود را بمن نشان ده ، فرمود اى موسى ! همانا خزينه هاى من امرمن است ، هنگاميكه اراده كردم چيزى را ، اينست كه بگويم براى آن باش پس ميباشد (مقصود امرتكوينى است كه هرچه را خدا خواهد بمحض اراده موجود شود) .

١٦١ - « وسائل » ازمحمد بن مسلم ازحضرت باقرعليه السلام روايت كرده كه فرمود : چه چيزمانع ميشود يكى ازشمارا هنگاميكه چيزى ازاندوه (هاى) دنيا باورسد درروزجمعه دو ركعت نمازبخواند وخداوند را حمد وثناگويد ، وصلوات برپيغمبر وآل اوفرستد ودستهاى خود راسوى آسمان كند وبگويد : ياكريم ياكريم ياكريم ، يا عظيم يا عظيم ياعظيم ، يا اعظم من كل عظيم ، يا سميع الدعاء ، يامن لا تغيره الليالى والايام، صل على محمد واله ، وارحم ضعفى وفقرى وفاقتى ومسكنتى ، فانك أعلم بها منى وأنت أعلم بحاجتى ، يامن رحم الشيخ يعقوب عليه السلام حين ردعليه يوسف عليه السلام قرة عينه ، يامن رحم ايوب عليه السلام بعد طول بلائه ، يا من رحم محمداً صلى الله عليه و آله ومن اليتم آواه ، ونصره على جبابرة قريش وطواغيتها وأمكنه منهم ، يامغيث يامغيث يامغيث ، مكرر

مغیث ، یقوله مراراً ، فوالّذی نفسی بیده لو دعوت بها ثم سألت الله علی جمیع حوائجك الّا اعطاه .

۱۶۲ ـ وفیه ایضاً : باب «استحباب الطهارة لدخول المساجد» عن کلیب الصیداوی ، عن أبیعبدالله علیه السلام قال : مکتوبٌ في التوریة ان بیوتی في الارض المساجد ، فطوبی لعبد تطهّر في بیته ثم زارنی في بیتی ، ألا ان علی المزور کرامة الزائر . «و في ضمن حدیث آخر» ألا بشّر المشّائین في الظلمات إلی المساجد ، بالنور الساطع یوم القیمة .

۱۶۳ ـ في المجلد الخامس من البحار ، باب «مواعظه (ای عیسی علیه السلام) وحکمه» «الأمالی» عن ابی بصیر ، عن ابی عبدالله الصادق جعفر بن محمّد علیه السلام قال : کان فیما وعظ

آنرا بگوید ، پس بخدائی که جان من در دست قدرت اوست ، اگر خدا را باین نامها بخوانی سپس تمامی نیازات خود را از او بخواهی بتوعطا خواهد فرمود .

۱۶۲ـ و نیز درهمان کتاب ، درباب استحباب طهارت جهت داخل شدن در مساجد ، از کلیب الصیداوی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود : در تورات نوشته شده همانا خانه های من در روی زمین مسجد هاست ، پس خوشا حال بنده ای که خودرا پاکیزه کند در خانه خود ، سپس بملاقات من آید درخانه من ، آگاه باش همانا بر زیارت شده است احترام آنکه او را زیارت کند . و نیز درحدیث دیگر است : آگاه باش نوید ده آنان راکه در تاریکیها بطرف مسجد ها قدم بر میدارند بنور درخشانی در روز قیامت .

هین چه آوردید دست آویز را ارمغان روز رستاخیز را
یا امید باز گشتتان نبود وعده امروز باطلتان نمود
پس یقین مهمانیش را منکری که زمطبخ خاك وخاکستر خوری
ورنه ای منکر چنین دست تهی بر در آندوست پاچون مینهی
اندکی صرفه بکن ازخواب وخور ارمغان بهر ملاقاتش ببر
شو قلیل النوم مما یهجعون باش در اسحار از یستغفرون
اندکی جنبش بکن همچون جنین تا ببخشندت حواس نور بین).

۱۶۳ـ در جلد پنجم بحار ، باب مواعظ (عیسی علیه السلام) و اندرز های او از کتاب امالی از ابی بصیر ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از جمله اندرزهای خداوند تبارك و تعالی بعیسی بن مریم علیه السلام اینست که باو فرمود : . . . ای عیسی! مدارا کن با ناتوان ، و چشم فروماندهٔ خودرا بسوی آسمان نما ، و بخوان مرا پس همانا

الله تبارك وتعالى به عيسى بن مريم عليه السلام أن قال له : يا عيسى ! ارفق بالضعيف ، و ارفع طرفك الكليل الى السّماء ، وادعنى فانى منك قريب ، ولاتدعنى إلّا متضرعاً إلىّ ، وهمّك همٌ واحد ، فانك متى تدعنى كذلك أُجبك .

١٦٤ - في الكافى : باب « ثواب العالم والمتعلم » عن ابى حمزه ، عن على بن الحسين عليهما السلام ، قال عليه السلام : لو يعلم الناس ما في طلب العلم ، لطلبوه و لو بسفك المهج و خوض اللّجج ، ان الله تبارك و تعالى اوحى الى دانيال : ان امقت عبيدى إلىّ الجاهل المستخف

من بتو نزديكم ، و نخوان مرا مگر اينكه ناله و زارى كنى بسوى من در حاليكه دل تو جز من بديگرى متوجه نباشد ، پس همانا تو هرگاه مرا باينطريق بخوانى اجابت ميكنم ترا .

نا اميديها بنزد او نهيد — تا ز درد بى دوا ايمن شويد
بردراين خانه گستاخى زچيست — گر همى دانند كاندرخانه كيست
از درون خويش اين آواز ها — دور كن تا كشف گردد رازها

١٦٤ - در كتاب كافى ، باب « ثواب عالم و متعلم » از ابى حمزه از حضرت زين العابدين عليه السلام روايت كرده كه فرمود : اگر مردم فوائدى كه در طلب علمست ميدانستند هرآينه آنرا طلب ميكردند اگر چه بريختن خونها و فرو رفتن در درياها باشد ، بدرستيكه خداى منزه و برتر از هر چيز ، وحى فرستاد بسوى دانيال پيغمبر عليه السلام : همانا مبغوض ترين بندگان من بسوى من ، نادانى است كه اهل علم راسبك بشمارد و اقتدا بايشان نكند ؛ و همانا محبوب ترين بندگان من بمن پرهيزكارى است كه طالب پاداش فراوان باشد ، و هميشه ملازم دانشمندان و پيرو بردباران و پذيراى پند و اندرز هاى خداوندان حكمت باشد .

مصطفائى كو كه جسمش جان بود — تا كه رحمان علم القرآن بود
اهل تن را جمله علم بالقلم — واسطه افراشت در بذل و كرم
اى خنك مردى كه ازخود رسته شد — در وجود زنده اى پيوسته شد
واى آن زنده كه با مرده نشست — مرده گشت و زندگى ازوى بجست
سوى نوميدى مرو اميد هاست — سوى تاريكى مرو خورشيدهاست
هين غذاى دل بده از همدلى — رو بجو اقبال را از مقبلى
گر تو سنگ خاره و مرمر بوى — چون بصاحب دل رسى گوهر شوى
طالب حكمت شو از مرد حكيم — تا شوى از وى تو دانا و عليم

بحقّ اهل العلم ، التّارك للاقتداء بهم ؛ وانّ أحبّ عبيدى إلىّ التقى ، الطالب للثواب الجزيل ، اللّازم للعلماء ، التابع للحلماء ، القابل عن الحكماء .

١٦٥ ـ في المرآة : ابن أبى جمهور في الغوالى ، عن النبىّ صلى الله عليه وآله وسلم انّه قال : من خرج من بيته ليلتمس باباً من العلم لينتفع به ويعلّمه غيره ، كتب له بكل خطوة عبادة الفسنة صيامها وقيامها وحفّته الملائكة باجنحتها «الخبر» .

١٦٦ ـ في الكافى : باب «فقد العلماء» عن داود بن فرقد ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام ان ابى عليه السلام كان يقول : إن الله عز وجل لا يقبض العلم بعد ما يهبطه ، و لكن يموت العالم فيذهب بما يعلم ، فتليهم الجفاة فيضلّون و يضلّون ، و لاخير في شيء ليس له اصل .

١٦٧ ـ و فيه ايضاً باب « فرض العلم و وجوب طلبه » عن أبان بن تغلب ، عن ابى

لوح حافظ لوح محفوظى شود — روح تو از روح محظوظى شود
اى خنك زشتى كه خوبش شد حريف — واى گلروئى كه جفتش شد خريف
هيزم تيره حريف نار شد — تيرگى رفت و همه انوار شد
در نمكسار ار خر مرده فتاد — آن خرى و مردگى يكسو نهاد

١٦٥ـ در مرآت العقول ، ابن ابى جمهور درغوالى اللئالى ، از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله روايت كرده كه فرمود : كسى كه از خانهٔ خود بيرون رود جهت طلب نمودن قسمتى از علم و دانش ، تا هم خودش از آن علم بهره مند شود وهم بديگران ياد دهد ، نوشته شود بهر گامى كه بردارد عبادت هزار سالى كه روز هايش روزه دار و شبهايش بعبادت بسر برد ، و در بر گيرنداو را فرشتگان رحمت خدا ببالهاى خود (وشايد مراد اين باشد كه سنخيت و مناسبتى با فرشتگان پيدا ميكند).

١٦٦ ـ در كتاب كافى ، باب «فقد علماء» از داود بن فرقد روايت كرده كه گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : همانا پدرم عليه السلام ميفرمود : خداوند با عزت و جلال نميگيرد علم و دانش را پس از فرو فرستادن آن ، ليكن عالم و دانشمند از دنيا ميرود و ميبرد با خود آنچه را ميداند ، پس پى در ميآيند ايشانرا ستم پيشگان وعالم نمايان ، پس هم خود گمراه باشند و هم ديگران را گمراه كنند ، و خيرى نيست در چيزى كه براى آن اساسى نيست (چون علم ايشان كه اصلى ندارد) .

١٦٧ـ و نيز در همان كتاب ، باب «فرض علم و وجوب طلب آن » از ابان بن تغلب از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : همانا دوست دارم بر سر يارانِ خود

عبدالله عليه السلام قال : لوددت ان اصحابنا ضربت رؤسهم بالسياط حتّى يتفقّهوا .

١٦٨ ـ و فيه ايضاً باب « مجالسة العلماء و صحبتهم » عن مسعر بن كدام ، قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : لمجلس أجلسه إلى من أثق به ، أوثق في نفسي من عمل سنة .

١٦٩ ـ و فيه ايضاً : كتاب العقل و الجهل ، عن ابى عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إذا رأيتم الرجل كثير الصلوة كثير الصيام ، فلا تباهوا به حتّى تنظروا كيف عقله .

١٧٠ ـ وفيه ايضاً باب « سؤال العلم و تذاكره » عن ابى الجارود ، قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : رحم الله عبداً أحيى العلم . قال قلت : وما احياؤه ؟ قال : أن يذاكر به اهل الدين والورع .

١٧١ ـ جواهر السنية : باب « موسى عليه السلام » عن ابيجعفر عليه السلام ، قال : كان فيما

تازيانه زنم تا تفقه در دين كنند .

١٦٨- و نيز درهمان كتاب ، باب «مجالست علماء ومصاحبت باايشان » ازمسعر بن كدام روايت شده كه گفت ازحضرت باقرعليه السلام شنيدم كه ميفرمود : هر آينه مجلسى كه بنشينم در آن با كسى كه وثوق و اطمينان (بدين او) دارم ، بثواب آن بيشتر اطمينان دارم از اجر و ثواب يكسال عبادت .

١٦٩- و نيز در همان كتاب ، در كتاب عقل و جهل از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : هر گاه ديديد كه مردى نماز و روزه او بسيار است ؛ پس باو مباهات نكنيد مگر پس از توجه بعقل او (يعنى او را بزرگ نشمريد تا درجهٔ عقل او را بنگريد) .

١٧٠- و نيز در همان كتاب ، باب «سؤال علم و مذاكره آن » از ابى الجارود روايت شده كه گفت از حضرت باقرعليه السلام شنيدم ميفرمود : خدا رحمت كند بنده‌اى را كه دانش را زنده كند . عرضكردم : چگونه است زنده كردن دانش ؟ فرمود : باينست كه با اهل دين وورع گفتگو كند (مذاكره با اهل دين وورع وسيلهٔ رواج دادن علم و عمل كردن بآنست).

١٧١- در كتاب جواهر السنيه ، باب « موسى عليه السلام » از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : از جمله چيز هائى كه وحى فرستاده خداى با عزت و جلال بسوى موسى عليه السلام (اين است) اى موسى ! كسيكه زنا كند با زن او زنا

اوحى الله عزّ وجل الى موسى عليه السلام يا موسى ! من زنى زنى به و لو في العقب من بعده ، يا موسى بن‌عمران ! عفّ تعف اهلك ، يا موسى بن عمران ! ان أردت ان يكثر خير اهل بيتك فايّاك والزّنا ، يابن عمران ! كما تدين تدان .

۱۷۲ - و فيه ايضاً في ذلك الباب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال موسى عليه السلام : يارب أيّ الأعمال افضل‌عندك ؟ قال : حبّ الاطفال ، فانّي فطرتهم على توحيدى ، فان أمتّهم أدخلتهم برحمتى جنّتى .

۱۷۳ - و فيه ايضاً : باب « داود عليه السلام » عن ابى بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : سمعته يقول : أوحى الله عزّ و جلّ إلى داود عليه السلام يا داود ! ان عبدى المؤمن اذا

شود اگر چه در فرزندان بعدی او باشد ، ای موسی بن عمران ! با عفت باش تا اهل تو نیز با عفت باشند (یعنی دست درازی بناموس دیگری مکن تا اهل تو محفوظ باشند) ای موسی بن عمران ! اگرمیخواهی خیر اهل تو زیاد شود اززناکردن بپرهیز ، ای‌پسر عمران همانطورکه با مردم رفتار میکنی باتو رفتار خواهند نمود .

گرد خودچون کرم پیله برمتن — بهر خود چه میکنی‌اندازه کن
ای بسا ظلمی که بینی درجهان — خوی تو باشد در ایشان‌ای‌فلان
اندر ایشان تافته هستی تو — آن نفاق و ظلم و بد مستی تو
این‌توئی کآن‌زخم برخودمیزنی — بر خود آندم تار لعنت می تنی

۱۷۲- و نیز درآن کتاب و باب ، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : حضرت موسی علیه السلام عرضکرد : پروردگارا ، کدام عمل نزد تو فضیلت و ثوابش بیشتر است ؟ فرمود : دوست داشتن اطفال و کودکان ، همانا من آفریدم ایشان را بر توحید خودم ، پس اگر بمیرانم ایشان را ، داخل بهشت گردانم آنها را برحمت خود .

۱۷۳ - و نیز درآن کتاب ، باب «حضرت داود علیه السلام » از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود : خدای با عزت و جلال وحی فرستادبسوی داود که ای‌داود ! همانابندهٔ مؤمن من هرگاه مرتکب شود گناهی را ، و ازآن گناه توبه کند و حیاکند از من هرگاه‌آن گناه را بیاد آرد ، می آمرزم او را ، و آن گناه را از خاطر فرشتگان حافظ آن زائل می کنم و بجای آن عمل نیکی ثبت کنم و باکی ندارم (یعنی مخالف با مصلحت من نیست) و من رحم

أذنب ذنباً ثم تاب من ذلك الذّنب و استحيى منّى عندذكره ، غفرت له و أنسيته الحفظة ، وأبدلته حسنة ولاابالى ، وأناأرحم الراحمين .

١٧٤ ـ و فيه ايضاً : باب «سيّدنا خاتم الانبياء» عن عمرو بن نهيك بيّاع الهروى ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : قال الله عز وجل : عبدى المؤمن لاأصرفه في شيء إلّا جعلته خيراً لـه ، فليرض بقضائى و ليصبر على بلائى و ليشكر نعمائى ، أكتبه يا محمّد من الصديقين عندى .

١٧٥ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن معلّى بن خنيس ، عن ابى عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الله عز وجل : لو لم يكن في الأرض إلّا مؤمن واحد ، لاستغنيت به عن جميع خلقى ، و لجعلت له من ايمانه اُنساً لا يستوحش الى احد «وفي رواية اخرى : » و لجعلت له من ايمانه اُنساً لايحتاج معه إلى أحد .

كننده ترين رحم كنندگانم .

الهی گر بخوانی از كه ترسی بخوانی يا برانی از كه ترسی
به نيمه دل من از عالم نترسم دوعالم دل تو داری از كه ترسی

١٧٤ ـ و نيز در آن كتاب ، باب « سيدما خاتم انبياء صلى الله عليه و آله » از عمرو بن نهيك بياع هروى روايت شده كه گفت : حضرت صادق عليه السلام فرمود : خداى باعزت و جلال فرمود : بندهٔ مؤمن خودرا در حادثه اى قرار نميدهم مگر اينكه قرار داده ام آن پيش آمد را خير از براى او ، پس خوشنود باشد بقضا و تقدير من وشكيبا باشد بر بلاى من و سپاس گذارى كند از نعمتهاى من ، ثبت ميكنم نام او را در دفتر صديقين نزد خودم .

هر كه او از همزبانى شد جدا بينوا شد دارد او گر صد نوا
هر كه باشد شاه دردش را دوا گر چو نى نالد نباشد بى نوا

١٧٥ ـ و نيز در آن كتاب و باب ، از معلى بن خنيس از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود : خداى با عزت و جلال فرموده : اگر نباشد در روى زمين مگر يكنفر مؤمن ، هرآينه بى نيازم باو از تمامى مخلوقات خود ، و هرآينه قرار ميدهم براى او از جهت ايمانش انسى كه بهيچ كس اظهار بيم و هراس نكند (زيرا مؤمن چون انس بخدا دارد از كسى هراس و بيم نخواهد داشت) و در ضمن روايت ديگر است كه فرمود : و هرآينه قرار ميدهم براى او از جهت ايمانش انسى كه بسبب آن نياز بديگرى نداشته باشد .

۱۷۶ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن أبی عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله تبارك وتعالى : من أهان لی ولیاً فقدأرصد لمحاربتی .

۱۷۷ - وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن جابر ، عن أبی جعفر عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله عز وجل : من مرض ثلثاً فلم يشك إلى عوّاده ، أبدلته لحماً خيراً من لحمه ، ودماً خيراً من دمه ، فان عافيته ، عافيته ولا ذنب له ، و إن قبضته ، قبضته إلى رحمتی .

۱۷۸ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن علی بن موسی بن جعفر ، عن أبيه ، عن آبائه ، عن امیرالمؤمنین عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله جل جلاله : ما آمن بی

---

۱۷۶ - و نیز در آن کتاب و باب ، از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدای منزه و برتر از هر چیز فرمود : کسی که خوار گرداند یکی از دوستان مرا ، پس بتحقیق مهیا و آمادهٔ جنگ وستیزه با من شده است .

۱۷۷- و نیز در آن کتاب و باب ، از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده خدای باعزت و جلال فرماید : کسیکه سه روز بیمار شد و شکایت نکرد (از آن بیماری) به عیادت کنندگان خود ، گوشت و خون بدن او را بگوشت و خونی بهتر تبدیل کنم (مقصود گوشت و خونی است که با او معصیت خدا نکند) پس اگر شفا ببخشم او را ، شفا داده ام اورا در حالیکه گناهی برای او نیست ، و اگر روح او را قبض نمایم او را بسوی رحمت واسعهٔ خود میبرم .

چون همه اجزایم از انعام تو — رسته اند و غرق دانه دام تو
گر زیك تلخی کنم فریاد داد — خاك صدره بر سر اجزام باد
لذت دست شکر بخش تو داشت — اندراین بطیخ تلخی کی گذاشت
از محبت تلخها شیرین شود — از محبت مس ها زرین شود
از محبت دُردها صافی شود — از محبت دردها شافی شود
از محبت سجن گلشن می شود — بی محبت روضه گلخن می شود

۱۷۸ - و نیز در آن کتاب و باب ، ازحضرت رضا علیه السلام ازپدر بزرگوارش از پدران خود از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدای باعظمت و جلال فرمود : ایمان نیاورده بمن کسیکه

من فسّر برأيه كلامي ، وما عرفني من شبّهني بخلقي ، وماعلى ديني من استعمل القياس في ديني .

١٧٩ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الله جلّ جلاله : يابن آدم ! أطعني فيما أمرتك ولاتعلّمني مايصلحك .

١٨٠ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب بهذا الاسناد ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله جل جلاله : يـابن آدم ! اذكرني بعد الغداة ساعة و بعد العصر ساعة ، أكفك ما أهمّك .

١٨١ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ان الله تبارك و تعالى اوحى إلى الدّنيا أن

سخن مرا برأی و عقیدهٔ خود تفسیر کند ، و نشناخته‌مرا کسی که مرا بمخلوقات من تشبیه کند ، و بر طریقه و دین‌من‌نیست کسیکه در شریعت من استعمال قیاس کند (قیاس آنست که حکمی را برای موضوعی که در بعضی از صفات و اعراض با موضوع دیگری شبیه باشد اثبات کنند).

١٧٩- ونیزدر آن کتاب‌وباب ، ازحضرت‌صادق‌علیه‌السلام‌ازپدرش ازپدران گرامش علیهم السلام روایت شده که فرمود : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدای با عظمت وجلالت فرموده : ای پسر آدم ! اطاعت وفرمانبری کن مرا در آنچه بتوفرمان داده ام و یاد مده بمن چیزی که مصلحت تو است .

تو بندگی‌چو گدایان‌بشرط مزدمکن که خواجه خود روش بنده پروری‌داند

١٨٠ - و نیز در آن کتاب و بـاب ، بهمان اسنادی که ذکر شد فرموده : رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدای با عظمت و جلال‌فرموده : ای پسر آدم ! ساعتی بعد از (نماز) صبح وعصر بیاد من باش تا مهمات ترا کفایت کنم .

١٨١- و نیز درهمان‌کتاب و باب ، از حضرت صادق علیه السلام از پدرش از پدران گرامیش علیهم‌السلام روایت‌شده که فرمود : رسولخدا صلی‌الله علیه و آله‌فرموده: بدرستیکه خدای منزه و برتر از هر چیز وحی فرستاد بسوی دنیا که بمشقت و زحمت انداز کسی را که خدمتگزار تست ، و فرمانبری کن از کسی که‌رها کرده ترا ، همانابنده هرگاه خلوت نمود با آقـا و مولای خود در دل شب و با او منـاجات نمود ، محکم

أتعبی من خدمك ، و اخدمی من رفضك ، و انّ العبد إذا تخلّی بسیّده في جوف اللّیل وناجاه ، أثبت الله النور في قلبه ، فاذاقال : یاربّ ! ناداه الجلیل جلّ جلاله : لبّیك عبدی ، سلنی اعطك ، و توکّل علیّ أکفك ، ثمّ یقول : جلّ جلاله لملائکته : ملائکتی ، انظروا إلی عبدی فقد تخلّی بی في جوف اللّیل المظلم ، والبطّالون لاهون والغافلون نیام ، اشهدوا انّی قد غفرت له .

۱۸۲ ـ في المجلد السابع عشر من البحار ، باب «ما جمع من مفردات کلمات

گرداند خداوند نورهدایت را در دل او ، و چون بگوید : ای پروردگار ؛ خطاب فرماید او را خدای باعظمت و جلال : لبیك ای بندهٔ من ، سؤال کن از من تاعطا کنم ترا و بر من اعتماد کن (وتکیه خود در تمامی امور مرا قرارده) تا کفایت کنم امورتورا ، پس از آن خدای با عظمت و جلال بفرشتگان خود فرماید : فرشتگان من ، نظر کنید به بندهٔ من همانا دردل شب بامن خلوت نموده (وبدرگاه من مشغول راز و نیاز است) درحالیکه آنانکه امور خود را بیهوده میگذرانند مشغول لهو وبازی هستند ، و اشخاص غافل (آنانکه بحق توجه ندارند) در بستر خواب آرمیده اند ، گواه باشید که من آمرزیدم او را .

خانه آن دل که ماند بی ضیاء — از شعاع آفتاب کبریاء
تنگ وتاریکست چون جان جهود — بی نوا از ذوق سلطان ودود
نی در آندل تاب نور آفتاب — نی گشاد وعرصه و نی فتح باب
گور خوشتر از چنین دل مر ترا — آخر از گور دل خود برتر آ
زبده وزنده زاو ای شوخ وشنگ — دل نمیگیرد ترا از گور تنگ
یوسف وقتی و خورشید سما — زین چه وزندان بر آ و رو نما
یوسفا آمد رسن در زن تو دست — از رسن غافل مشو بیگه شدست
در رسن زن دست و بیرون شوز چاه — تا به بینی بارگاه پادشاه
یونست در بطن ماهی پخته شد — مخلصش را نیست از تسبیح بد
گر نبودی او مسبح بطن نون — حبس و زندانش بدی تا یبعثون
این جهان دریا وتن ماهی وروح — یونس محجوب از نور صبوح
گر مسبح باشد از ماهی رهید — ورنه در وی هضم گشت و ناپدید

۱۸۲ـ در جلد هفدهم بحار ، باب «آنچه ازفرمایشات مختصر رسول اکرم صلی الله علیه و آله جمع آوری شده » حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : زمانیکه رؤسا

الرسول صلی الله علیه و آله و سلم » و قال صلی الله علیه و آله و سلم : إذا کان امراؤکم خیارکم ، و أغنیاؤکم سمحاؤکم ، و امرکم شوری بینکم ، فظهر الأرض خیرٌ لکم من بطنها ، وإذا کان امراؤکم شرارکم ، واغنیاؤکم بخلاؤکم ، و امورکم إلی نسائکم ، فبطن الأرض خیرٌ لکم من ظهرها .

۱۸۳ ـ جواهر السنیّة : باب « ما جاء في هذا المعنی » (ای في شأن امیر المؤمنین علیه السلام) من طریق العامه ، عن عبدالله بن علیم الجهنی ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : أوحی الیّ في علیّ ثلاثة اشیاء لیلة اسری بی : انّه سیّد المؤمنین ، و امام المتقین ، و قائد الغرّ المحجّلین .

۱۸٤ ـ و فیه ایضاً : باب ابیعبد الله جعفر بن محمّد الصادق علیه السلام ، عن السّکونی ، عن جعفر بن محمّد ، عن أبیه ، عن آبائه ، قال : أوحی الله الی نبیّ من الأنبیاء ، أن قل لقومك : لا تلبسوا لباس اعدائی ، و لا تطعموا مطاعم اعدائی ، و لا تشاکلوا بما شاکل اعدائی ، فتکونوا اعدائی کماهم اعدائی .

و فرماندهان شما نیکان شما ، و ثروتمندان شما جوانمردان با سخاوت شما باشند ، وکارهای شما میان خودتان روی مصلحت و مشورت شد ، پس (در همچو زمانی) روی زمین بهتر است برای شما از اندرون آن ، ولی زمانیکه فرمانروایان شما بدان شما ، و ثروتمندان شما بخیلان و فرو مایگان شما باشد ، وکارهای شما بصلاح دید زنان شما و واگذار بآنان شد ، پس دراینموقع ، درون زمین بهتر است برای شما از روی آن.

۱۸۳- و نیز در همان کتاب ، باب چیزهائی که در این معنی وارد شده (یعنی در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام) از طریق عامه از عبدالله بن علیم جهنی روایت شده که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : خداوند شبی که مرا درآسمانها سیر داد، در شأن علی علیه السلام بمن وحی فرمود بسه چیز : علی آقا و سرور مؤمنین است ؛ علی پیشوای پرهیزکارانست ؛ علی پیشرو آنانست که بنور عبادت منورند .

۱۸٤- و نیز در همان کتاب ، باب حضرت صادق علیه السلام ازسکونی ازحضرت صادق علیه السلام از پدرش ازپدران بزرگوارانش روایت شده که فرمود : خداوند بسوی یکی از پیمبرانش وحی فرستاد که بامت خود بگو : لباسی چون لباس دشمنان من نپوشید و غذائی چون غذای دشمنان من نخورید ، و خودرا شبیه دشمنان من نسازید که در این صورت دشمنان من خواهید بود همانطور که ایشان دشمن منند .

۱۸۵ ـ و فيه ايضاً : باب « سيّدنا و نبيّنا خاتم الأنبياء » عن جابر ، عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من زار أخاه في بيته ، قال الله عز و جل له : انت ضيفى و زائرى ، و علىّ قراك ، و قد أوجبت لك الجنّة بحبّك إيّاه .

۱۸۶ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : مامن مؤمن يقعد ساعة عند العالم إلّا ناداه الله تبارك وتعالى : جلست إلى حبيبى ، وعزّتى وجلالي لأسكنتك الجنّة معه ولا أبالى .

۱۸۷ ـ و فيه ايضاً : باب « موسى عليه السلام » و روى الشهيد الثانى في كتاب آداب المفيد والمستفيد ، قال : في التورية انّ الله تبارك و تعالى قال لموسى عليه السلام : عظّم الحكمة ، فانّى لم أجعل الحكمة في قلب أحد إلّا وأردت أن أغفر له ، فتعلّمها ثمّ اعمل بها ثمّ أبذلها

۱۸۵- و نيز در همان كتاب ، باب خاتم انبياء صلى الله عليه وآله ازجابر ازحضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه زيارت كند (ديدار نمايد) برادر دينى خودرا در خانهٔاو ، خداى باعزت و جلال درباره او فرمايد : تو ميهمان منى و بر منست پذيرائى تو و همانا واجب نمودم براى تو بهشت را بواسطهٔ دوستى تو نسبت باو .

۱۸۶- و نيز در همان كتاب و باب ، از انس بن مالك روايت شده كه گفت رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : نيست مؤمنى كه زمانى نزد عالم و دانشمندى بنشيند مگر اينكه نداكند او را خداى تبارك و تعالى : نشستى نزد دوست من ، بعزت و جلال خودم سوگند كه منزل دهم ترا در بهشت وهمنشين گردانم ترا با او و باكى ندارم (بر خلاف مصلحت من نباشد).

۱۸۷- و نيز در همان كتاب ، باب موسى عليه السلام است كه شهيد دوم در كتاب آداب المفيد و المستفيد روايت كرده و فرموده كه در تورات است كه خداى منزه و برتر از هر چيز بموسى عليه السلام فرموده : بزرگ شمار حكمت را (معارف حقه الهيه را) زيرا من قرار ندادم حكمت را دردل كسى مگر آنكه خواستم اورا بيامرزم ، پس ياد گير حكمت را و عمل نما بآن سپس بذل و بخشش كن آنرا (يعنى بديگران تعليم كن) تا بكرامت دنيا و آخرت من نائل شوى .

ايدل آنجا رو كه با تو روشنند — وز بلاها مر ترا چون گلشنند
در ميان جان ترا جا مى كنند — تا ترا پر باده چون جامى كنند

کی تنال کرامتی في الدنیا والآخرة .

۱۸۸ ـ وفیه ایضاً : باب «خاتم الأنبیاء صلی الله علیه وآله وسلم» قال (یعنی اباجعفر :) و قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ، قال الله جلّ جلاله : ایّما عبد أطاعنی لم أکله إلی غیری ، وأیّما عبد عصانی و کلته إلی نفسه ثم لم أبال بأیّ واد هلك .

در میان جان ایشان خانه گیر در فلك خانه کن ای بدر منیر
جزء را از کل خود پرهیز نیست با مخالف اینهمه آمیز چیست
مر ترا دشنام و سیلی شهان بهتر آید از ثنای گمرهان

۱۸۸- و نیزدر همان کتاب ،باب خاتم انبیاءاست که فرمود(حضرت باقرعلیه السلام:) رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : خدای با عظمت و جلال فرموده : هر بنده ای که اطاعت و فرمانبری من کند او را بغیر خود وانگذارم (امور اورا خود تکفل و اصلاح نمایم) و هر بنده ای که نافرمانی من کند او را بخودش واگذارم و باکی نباشدمرا که بکدام سرزمین هلاك شود (خلاف مصالح من نیست که او را نگهداری و حفظ ننمایم که بهر کجا و بهر سبب هلاك شود نتیجه اعمال خود اوست .

هر که بینی در زیانی میرود گر چه تنها با عوانی میرود
گر ازو واقف بدی افغان زدی پیش آنسلطان سلطانان شدی
ریختی بر سر به پیش شاه خاك تا امان دیدی ز دیو سهمناك
میر دیدی خویش‌را ای کم‌زمور زان ندیدی آن‌موکل را تو کور
غره گشتی زین دروغین پروبال پر و بالی کو کشد سوی وبال
پر سبك دارد ره بالا کند چون گل آلو شد گرانیها کند
جهد کن پر را گل‌آلوده مکن لیك گوشت کر شد و پندم کهن

و من یعرض (یعشُ) عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین ، و انهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون ؛ حتی اذا جاءنا قال یا لیت بینی و بینك بعد المشرقین فبئس القرین .

و کسی که روگرداند از یاد خدا می گماریم بر او شیطانی را که همدوش او باشد همانا ایشان باز میدارند آنان را از راه حق و گمان می برند هدایت شدگانند ، تا زمانیکه نزد ما آیند (یعنی از دنیا بروند ؛ بقرین خود) گوید : ای‌کاش فاصله میان‌من و تو مابین مشرق و مغرب بود ، پس چه بد همدوشی بودی .

۱۸۹ - في الكافي : أبواب تاريخ مولد النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم و وفاته ، عن أبي عبدالله عليه السلام، قال : إنّ الله كان إذ لاكان ، فخلق الكان و المكان ، و خلق نور الأنوار الّذي نوّرت منه الأنوار ، و أجرى فيه من نوره الّذي نوّرت منه الأنوار . و هو النور الّذي خلق منه محمّداً و عليّاً ، فلم يزالا نورين اوّلين إذ لا شيء كوّن قبلهما ، فلم يزالا يجريان طاهرين مطهّرين في الأصلاب الطّاهرة حتّى افترقا في أطهر طاهرين في عبدالله وأبي طالب عليهما السلام .

۱۹۰ - و فيه ايضاً : (كتاب الزكاة) باب « النّوادر » عن زرارة ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ثلاثة ان يعلّمهنّ المؤمن كانت زيادة في عمره و بقاء النّعمة عليه ، فقلت : وماهنّ ؟ قال : تطويله في ركوعه وسجوده في صلوته ، وتطويله لجلوسه على طعامه إذا [أ] طعم على مائدته ، واصطناعه المعروف إلى أهله .

۱۹۱ - وفيه ايضاً : باب «انّ اهل المعروف في الدنيا هم أهل المعروف في الآخرة »

۱۸۹- کتاب کافی ، در ابواب تاریخ مولد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و وفات آنحضرت از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : همانا خدا موجود بودپیش از آنکه موجودی باشد ، پس آفرید موجودات و مکان آنها را (مقصود افاضهٔ فیض مقدس است که شامل تمام موجودات است) وآفرید اعظم و اشرف نور ها را که تمام نورها ازآن نورانی گردیده‌اند ، و جاری فرمود درآن (وتأکید کرد آنرا) ازنوری که تمامی انوار ازآن نورانی شده اند ؛ وآن نوریست که محمد صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام را ازآن آفریده ، پس همیشه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام دو نورسابق بوده‌اند زیرا چیزی پیش ازنور ایشان نبوده ، وهمیشه پاك وپاکیزه بوده‌اند (یعنی هم ذاتاً پاك بوده اند وهم رجس عارضی نداشتند) در صلب‌های پاك پدران خود ، تا که آن دو نور درپاکیزه ترین پاکیزه ها (یعنی) حضرت عبدالله و ابوطالب علیهما السلام از هم جدا شدند .

۱۹۰- و نیز درهمان کتاب (کتاب زکوة) باب نوادر از زراره روایت شده که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود : سه چیزاست که هرگاه یادگیرد آنها را مؤمن ، موجب طول عمر او و باقی ماندن نعمتهای پروردگار بر او گردد ؛ عرضکردم چه چیز است آنها ؟ فرمود : طول دادن اوست رکوع و سجود را در نمازخود و زیاد نشستن او بر طعام و غذایش هنگامیکه بر سفرهٔ او اشخاصی غذاخورند ؛ وبجای آوردن کارهای خیر در بارهٔ اشخاصیکه اهلیت آن دارند .

۱۹۱- و نیزدرهمان کتاب ، باب «اینکه اهل معروف دردنیا اهل معروف درآخرتند »

عن إسحاق بن عمّار ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : انّ للجنّة باباً يقال له المعروف ، لا يدخله إلّا أهل المعروف ، و أهل المعروف في الدّنيا هم أهل المعروف في الآخرة .

١٩٢ ـ وفيه ايضاً ، في ذلك الباب ، عن بعض أصحابنا رفعه ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : أهل المعروف في الدنياهم أهل المعروف في الآخرة ، يقال لهم انّ ذنوبكم قدغفرت لكم ، فهبوا حسناتكم لمن شئتم .

١٩٣ ـ و فيه ايضاً : باب « انّ صنائع المعروف تدفع مصارع السّوء » عن عبدالله بن ميمون القداح ، عن أبي عبدالله ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : صنائع المعروف تقي مصارع السّوء .

١٩٤ ـ وفيه ايضاً : باب « فضل المعروف » عن حديد بن حكيم ، او مرازم ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : ايّما مؤمن أوصل إلى أخيه المؤمن معروفاً فقد أوصل ذلك إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم .

از اسحاق بن عمار از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : از براى بهشت دريست كه بمعروف ناميده شده داخل نميشود در آن مگر نيكوكاران ، و احسان كنندگان در دنيا احسان كنندگان در آخرتند .

١٩٢ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از بعض اصحاب ما (امامیه) مرفوعاً از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : نيكوكاران و احسان كنندگان در دنيا همان نيكوكاران و احسان كنندگان در قيامتند ، گفته ميشود بايشان همانا گناهان شما آمرزيده شده پس حسنات (اجر) خودرا ببخشيد بهر كس كه ميخواهيد .

١٩٣ ـ و نيز در همان كتاب ، باب اينكه كارهاى خير و شايسته دفع بديها كند . از عبدالله بن ميمون قداح از حضرت صادق عليه السلام از پدران گرامش روايت شده كه فرمود : بجا آوردن كارهاى شايسته (آدمى را) از افتادنهاى بد نگه ميدارد (مثل مرگهاى ناگهانى).

١٩٤ـ و نيز در همان كتاب ، باب «فضل معروف» ازحديدبن حكيم ، يا مرازم ، روايت شده كه گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : هرمؤمنى كه ببرادر مؤمن خويش خيرى رساند پس بتحقيق آن خير را برسولخدا صلى الله عليه و آله رسانيده (چون پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله هنگام عرض اعمال بر ايشان ، برساندن خير ببرادر مؤمن مسرور و خوشحال ميگردد همچنانكه آن مؤمن خوشحال گرديده ، پس چنانست كه خير برسولخدا صلى الله عليه وآله رسيده باشد) .

۱۹۵ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن جميل بن درّاج ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : اصنع المعروف إلى من هو أهله و إلى من ليس من أهله ، فان لم يكن هومن أهله فكن أنت من أهله .

۱۹۶ ـ وفيه ايضاً : باب « الانفاق » عن عثمان بن عيسى ، عن بعض من حدّثه ، عن أبي عبد الله عليه السلام ، قال : قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه في كلام له : و من يبسط يده بالمعروف إذا وجده ، يخلف الله له ما أنفق في دنياه ويضاعف له في آخرته .

۱۹۷ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن الحسين بن ايمن ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال يا حسين ! أنفق و أيقن بالخَلَف من الله ، فانه لم يبخل عبد و لا أمة بنفقة فيما يرضى الله عزّ وجلّ إلّا أنفق أضعافها فيما يسخط الله [عزّ وجلّ] .

۱۹۸ ـ وفيه ايضاً : باب « فضل الصّدقة » عن اسحاق بن غالب ، عمّن حدّثه ، عن

۱۹۵ـ و نيز در همان كتاب و باب ، ازجميل بن دراج ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : بجاى آوريد احسان را با كسى كه اهل آنست و با كسى كه اهل آن نيست ، پس اگر او اهل احسان نيست (يعنى اهليت ندارد) پس تو اهل احسان باش .

۱۹۶ـو نيز در همان كتاب ، باب« انفاق» از عثمان بن عيسى از برخى اشخاصيكه از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده است فرمود :امير المؤمنين صلوات الله عليه در ضمن سخنان خود فرموده : و كسى كه باز كند دست خودرا باحسان هر گاه بيابد آنرا ، جانشين او گرداند خدا براى او آنچه را كه در دنيا احسان كرده است و دوچندان كند براى او(اجر و پاداشش را) در روز قيامت .

۱۹۷ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از حسين بن ايمن از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه گفت حضرت فرمود : اى حسين انفاق كن (در راه خدا) و يقين كن بعوض آن از طرف پروردگار ، پس همانا بخل نورزيده مرد و زنى بانفاق كردن چيزى در موردىكه موجب خوشنودى خداست مگر اينكه صرف كند چندين برابر او را درچيزيكه مورد خشم خداى (باعزت و جلال) است .

۱۹۸ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «فضل صدقه» از اسحق بن غالب از كسى كه حديث نموده او را از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : نيكى كردن و صدقه دادن بر طرف ميكنند فقر را و عمر را طولانى مينمايند و دفع مى كنند نود

أبي جعفر عليه السلام ، قال : البرّ والصدقة ينفيان الفقر ويزيدان في العمر ، و يدفعان تسعين « في بعض النسخ سبعين» ميتة السّوء ؛ وفي خبر آخر : و يدفعان عن شيعتي ميتة السوء .

١٩٩ - و فيه ايضاً : باب « ان الصّدقة تدفع البلاء » عن أبي ولّاد : قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : بكّروا بالصّدقة و ارغبوا فيها ، فما من مؤمن يتصدّق بصدقة يريد بها ما عند الله ، ليدفع الله بها عنه شرّ ماينزل من السماء إلى الأرض في ذلك اليوم الّا وقاه الله شرّ ما ينزل من السماء إلى الأرض في ذلك اليوم .

٢٠٠ - و فيه ايضاً في ذلك الباب ، عن السكوني ، عن جعفر ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : انّ الله لا إله إلّا هو ، ليدفع بالصدقة الداء و الدبيلة والحرق و الغرق و الهدم و الجنون ، و عدّ صلى الله عليه وآله وسلم سبعين باباً من السّوء .

٢٠١ - وفيه أيضاً : باب «الصدقة على القرابة» عن السكوني ، عن أبيعبدالله عليه السلام ، قال : سُئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ايّ الصدقة افضل ؟ قال : على ذي الرّحم الكاشح .

(ودر بعضی از نسخه‌ها هفتاد)قسم ازمردنهای بدرا ، و در خبر دیگر است که دفع میکنند از شیعیان من مردن بد را .

١٩٩ - و نیز در همان کتاب ، باب «اینکه صدقه بلا را بر طرف مینماید » از ابی ولاد روایت شده که گفت ازحضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود : صبح کنید در حالیکه دهندهٔ صدقه باشید و راغب ومایل باشید در دادن آن ، زیرا نیست مؤمنی که صدقه دهد بچیزی جهت رضا و خوشنودی خدا برای اینکه دفع کند خدا بآن صدقه از او شر آنچه از آسمان بزمین فرود میآید در آنروز ، مگر اینکه حفظ فرماید خداوند او را از شر و بدی آنچه در آنروز از آسمان بزمین فرود میآید .

٢٠٠ - ونیز درهمان کتاب وباب ، ازسکونی ازحضرت صادق علیه السلام از پدران گرامش روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : بدرستیکه خدا ئیکه جز او خدائی نیست ، بر طرف می کند بسبب صدقه درد و طاعون و سوختن وغرق شدن و زیر آوار رفتن و دیوانگی را ، وحضرت هفتاد قسم از بدیها را شمرد .

٢٠١ - ونیز در همان کتاب ، باب «صدقه برخویشاوندان » از سکونی ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که از رسولخدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که کدام قسم صدقه از سایر صدقات ثوابش بیشتر است ؟ فرمود : صدقه دادن برحم وخویشاوندیکه کینهٔ شخص صدقه دهنده را بدل داشته باشد .

۲۰۲ - في « الوسائل » باب « تأكّد استحباب الصّدقة على ذى الرحم و القرابة » محمّد بن على بن الحسين ، قال : قال عليه السلام : لا صدقة و ذو رحم محتاج .

۲۰۳ - في الكافي (كتاب الزكوة) باب « فرض الزكوة وما يجب في المال من الحقوق » عن القاسم بن عبد الرحمن الأنصارى ، قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : إنّ رجلاً جاء إلى علىّ بن الحسين عليه السلام فقال له : اخبرني عن قول الله عزّ وجلّ : **و الذين فى اموالهم حق معلوم ، للسائل والمحروم** . ما هذا الحقّ المعلوم ؟ فقال له علىّ بن الحسين عليه السلام : الحقّ المعلوم الشيء يخرجه الرجل من ماله ليس من الزكاة و لا من الصّدقة المفروضتين ؛ قال : فاذا لم يكن من الزكوة ولا من الصّدقة فما هو ؟ فقال : هو الشيء يخرجه الرجل من ماله إن شاء أكثر وإن شاء أقلّ على قدر ما يملك ؛ فقال له الرجل : فما يصنع به ؟ قال : يصل به رحماً ، و يقرى به ضيفاً (في بعض النسخ يقوّى به ضعيفاً) و يحمل به كلاًّ ؛ أو يصل به أخاًله في الله ، أولنائبة تنوبه . فقال الرّجل : الله يعلم حيث

۲۰۲- در وسائل ، باب «تأكداستحباب صدقه بررحم وخويشاوندان » محمد بن على بن الحسين (يعنى شيخ صدوق ره) فرمود : حضرت فرموده : صدقه كامل نيست آنچه بغير خويشاوندان داده شود درحاليكه رحم وخويشاوندان نيازمند باشند .

۲۰۳- در كافى (كتاب زكوة) باب «فرض زكوة وآنچه در مال واجبست ازحقوق» از قاسم بن عبدالرحمن انصارى روايت شده كه گفت از حضرت باقر عليه السلام شنيدم كه ميفرمود : مردى خدمت حضرت زين العابدين عليه السلام شرفياب شد وعرضكرد آگاه كن مرا از فرمودهٔ خداى باعزت و جلال : «**و الذين فى اموالهم حق معلوم ، للسائل و المحروم**» در مالهاى ايشان حقى معين و معلوم است براى سؤال كنندگان وبى بهره‌ها مقصود از اين حق معلوم چيست ؟ حضرت باو فرمود : حق معلوم چيزى است كه شخص بيرون ميكند از مال خود كه نه از زكوة ونه از صدقه واجبه است (آنمرد) گفت اگر از زكوة و صدقهٔ واجبه نباشد پس آن چه چيز خواهد بود ؟ حضرت فرمود : آن چيزيست كه مرد از مال خود بيرون ميكند هرقدر كه بخواهد ، كم يا زياد ، بمقدار تمول خود پس آنمرد بحضرت عرضكرد : با آنمال چه كند ؟ فرمود : بآن ازخويشان خود دستگيرى كند و پذيرائى كند بآن مهمانى را «و در بعضى ازنسخه هاست كه ناتوانى را بآن قوت و توانائى بخشد » و افتاده و خسته اى را بآن حمل كند ، يا دستگيرى كند بآن برادر «دينى» خودرا در راه خدا ، يا دفع كند مصيبتى را كه باو ميرسد ؛ پس آنمرد گفت :

يجعل رسالاته (في بعض النسخ : الله أعلم حيث يجعل رسالته) .

٢٠٤ - و فيه ايضاً (كتاب الحجة) باب « معرفة الامام و الردّ اليه » عن ربعي بن عبد الله ، عن أبيعبد الله عليه السلام ، أنّه قال : أبى الله أن يجرى الأشياء إلّا بأسباب ، فجعل لكل شيء سبباً وجعل لكلّ سبب شرحاً وجعل لكل شرح علماً وجعل لكلّ علم باباً ناطقاً ، عرفه من عرفه و جهله من جهله ، ذاك رسول الله صلى الله عليه و آله و نحن .

٢٠٥ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبي حمزة ، قال : قال أبو جعفر عليه السلام : يا أبا حمزة ! يخرج أحدكم فراسخ فيطلب لنفسه دليلاً ، و أنت بطرق السماء أجهل منك

خدا ميداند رسالات خودرا كجا قرار دهد (و در بعضى از نسخه هاست كه خدا داناتر است كه رسالت خودرا كجا قرار دهد).

٢٠٤ - و نيز در همان كتاب (كتاب حجت) باب « شناسائى امام عليه السلام و رجوع باو» ازربعى بن عبدالله ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه آنحضرت فرمود : ابا و امتناع فرموده خداوند كه جارى سازد چيزى را مگر باسباب آن ، پس قراد داد براى هر چيزى سببى را و براى هر سببى بيانى را و براى هر بيانى دانشى را و براى هر دانشى دانشمند گويائى را ؛ شناخت آن علم راكسى كه آن دانشمند گويا را شناخت و نشناخت آن راهر كس كه آن دانشمند گويارا نشناخت ، و آن دانشمند ، رسولخدا صلى الله عليه و آله و مائيم .

هر كه او بى مرشدى در راه شد　　پس اسير فرقهٔ گمراه شد
يا بنه بر خود كه مقصد گم كنى　　يا منه پا اندرين ره بى دليل

بيان : و شاهد اين روايت فرمودهٔ خداى سبحانست كه ميفرمايد :**ولقد جئناهم بكتاب فصلناه على علم** . و بتحقيق عطا كرديم بايشان كتابى راكه تفصيل داديم آنرا بر وجه علم و يقين . مسلم است اينكه تفصيل قرآن بر وجه علم و يقين نميباشد مگر در نزد معصومين عليهم السلام .

٢٠٥ - ونيز در همان كتاب و باب ، از ابى حمزه روايت شده كه گفت حضرت باقر عليه السلام فرمود : اى أبا حمزه ! يكى از شماها فرسنگها راه(از مأمن خود) دور ميگردد (و جهت رسيدن بمقصد) براى خويش راهنمائى انتخاب ميكند ، در حاليكه نادانى تو نسبت براههاى آسمانى بيش از نادانى تست براههاى زمين ، پس جهت خود راهنمائى برگزين .

بطرق الأرض ؛ فاطلب لنفسك دليلاً .

۲۰۶ ـ وفيه ايضاً : بابٌ «نادر في حال الغيبة» عن المفضل بن عمر ، عن أبيعبد الله عليه السلام ، قال : أقرب ما يكون العباد من الله جلّ ذكره وأرضى مايكون عنهم ، إذا افتقدوا حجّة الله عزّ و جلّ ، و لم يظهر لهم و لم يعلموا مكانه ، و هم في ذلك يعلمون انّه لم تبطل حجّة الله جلّ ذكره ولاميثاقه ، فعندها فتوقّعوا الفرج صباحاً ومساءاً ، فانّ اشدّ ما يكون غضب الله على أعدائه إذا افتقدوا حجّته ولم يظهر لهم ، و قد علم انّ اوليائه لا يرتابون ، ولو علم أنّهم يرتابون ، ما غيّب حجّته عنهم طرفة عين ، و لايكون ذلك إلّا على رأس شرار الناس .

۲۰۷ ـ وفيه ايضاً : باب « في الغيبة» عن يمان التمّار ، قال : كنّاعند ابى عبدالله عليه السلام جلوساًفقال لنا : انّ لصاحب هذا الأمر غيبة ، ألمتمسّك فيها بدينه كالخارط للقتاد ، ثمّ قال : هكذابيده ، فايّكم يمسك شوك القتاد بيده ،ثمّ أطرق مليّاًثمّ قال : انّ لصاحب

بی پیر مرو تو در خرابات هر چند سکندر جهانی
شرح مجموعه گل‌مرغ‌سحرداندو بس نه که هر کوورقی‌خواندمعانی‌دانست

۲۰۶ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « نادر در حال غیبت » از مفضل بن عمراز حضرت صادق علیه السلام روایت شده که‌فرمود : زمانیکه بندگان خدا قرب و نزدیکیشان بخدا از سایر زمانها بیشتر است و خوشنودی خداوند درآنزمان از سایر زمانها بالاتر است زمانی است که حجت خدابر ایشان ظاهر وآشکار نباشد و آگاهی بمکان اونداشته باشند در حالیکه میدانند که باطل نشده است حجت خدائی که بزرگست نام او و نه‌عهد و پیمان او ، پس در هنگام وقوع این امور متوقع باشید فرج را در هر صبح و شام بدرستیکه زمانیکه خشم و غضب خدا بر دشمنانش بیشتر است هنگامیست که حجت را نیابند و بر ایشان ظاهر نشده باشد ، و بتحقیق خداوند دانسته که دوستانش شکی در وجود حجت نخواهند داشت و اگر میدانست که دوستانش بواسطهٔ غیبت حجت ، شکی پیدا میکنند حجت خود را از ایشان باندازهٔ چشم برهم زدنی غایب نمی نمود ، و ظهور حجت واقع نخواهد شد مگر هنگام زیاد شدن مردمان شرور .

۲۰۷ ـ و نیز در همان کتاب ، در باب «الغیبة» ازیمان تمار روایت شده که گفت : نزد حضرت صادق علیه السلام نشسته بودیم بما فرمود : همانا از برای صاحب این‌امر غیبتی است که نگاهدارندهٔدین در آنزمان مانند کسی است که دست خودرا بشاخهٔ

هذا الأمر غيبة فليتّق الله عبدوليتمسّك بدينه .

۲۰۸ ـ وفيه ايضاً : باب «التمحيص والامتحان» عن ابن أبي يعفور، قال : سمعت أباعبد الله عليه السلام يقول : ويلٌ لطغاة العرب من امرقداقترب ؛ قلت : جعلت فداك كم مع القائم من العرب ؟ قال : نفريسير ، قلت : والله انّ من يصف هذا الأمر منهم لكثير ، قال : لابدّ للنّاس من أن يمحّصوا ويميّزوا ويغربلوا ، ويستخرج في الغربال خلق كثير .

۲۰۹ ـ في الوافي : (كتاب الحجّة) باب « فضل عبادة زمان الغيبة » و بأسناده (يعني الصدوق في اكماله) عن عبدالحميد الواسطي ، عن أبي جعفر الباقر عليه السلام ، قال : قلت له : اصلحك الله لقد تركنا اسواقنا انتظاراً لهذا الأمر، فقال : يا عبدالحميد ! أترى من حبس نفسه على الله عزّوجلّ ، لايجعل الله له مخرجاً ؟ بلى والله ليجعلن الله له مخرجاً رحم الله عبداً أحيى أمرنا ؛ قال : قلت : فان متّ قبل أن أدرك القائم عليه السلام ، قال : القائل

خار داری از بالا بپائین بکشد (کنایه ازسختی دینداری درآنزمانست) .

۲۰۸- و نیز در همان کتاب ، باب « تمحیص و امتحان» از ابن ابی یعفورروایت شده که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : وای بر سرکشان عرب از جهت امری که نزدیك بوقوعست ؛ عرض کردم فدایت شوم آیا کسی از عرب با حضرت قائم علیه السلام هست ؟ فرمود : عدهٔ کمی (هستند) عرض کردم بخدا سوگند همانا کسی که (قیام قائم را) وصف میکنند از عرب بسیاراست(یعنی انتظار وآرزوی یاری اودارند) فرمود : ناگزیرند مردم از اینکه امتحان شوند و تمیز داده شوند و غربال شوند و از غربال ، خلق بسیاری بیرون روند .

۲۰۹ ـ در کتاب وافی(کتاب الحجة) باب « فضیلت عبادت در زمان غیبت» و باسناده (یعنی باسناد صدوق ره در اکمال) از عبدالحمید واسطی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که گفت بحضرت عرضکردم خداوند امرترا بخوبی پیش آورد هرآینه ما از بازار های خویش دست کشیده ایم جهت انتظار فرج آل محمد علیهم السلام ؛ فرمود : ای عبدالحمید ! آیا چنین پنداری که کسی که نگاهداشت خود را در راه خدای با عزت و جلال خداوند برای او راه نجاتی قرار نداده ؟ آری بخدا سوگند هرآینه قرار داده است خدا برای او راه نجاتی ، خدا رحمت کند بنده ای را که زنده گرداند امر ما را «راوی» گفت عرضکردم اگر بمیرم پیش از اینکه زمان قائم علیه السلام را درك کنم (چگونه هستم) فرمود : کسی که گفتارش این باشد که هر گاه درك کنم قائم آل محمد

منکم إن ادرکت قائم آل محمّد نصرته ، کالمقارع معه بسیفه بل کالشّهید معه .

۲۱۰ ـ وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، وبأسناده (ای الصدوق في اکماله) عن ابی الحسن ، عن آبائه علیهم السلام ، انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال : أفضل اعمال امّتی انتظارفرج الله.

۲۱۱ ـ وفیه ایضاً في ذلك الباب ؛ وبأسناده (ای الصدوق في اکماله) عن الرضا علیه السلام ، قال : ما احسن الصّبر و انتظار الفرج ، أماسمعت قول الله عزّوجلّ : **و انتظروا انی معکم من المنتظرین**. فعلیکم بالصبر، فانّه انّمایجیء الفرج علی الیأس ؛ فقدکان الّذین من قبلکم اصبرمنکم .

۲۱۲ ـ وفیه ایضاً : في ذلك الباب (الصدوق في اکماله) عن أبی عبدالله علیه السلام ، عن آبائه ، عن امیرالمؤمنین علیه السلام ، أنّه قال : ألمنتظرلأمرنا کالمتشحّط بدمه في سبیل الله .

۲۱۳ ـ وفیه ایضاً : في ذلك الباب « کشف الغمة » عن علی بن الحسین علیه السلام ،

علیه السلام را یاری کنم اورا ، چون کسی است که در رکاب آنحضرت (جهاد کند) وشمشیر زند بلکه مانند کسی است که در رکاب او شهید شده باشد .

۲۱۰- و نیز در همان کتاب و باب ، شیخ صدوق ره باسناد خود در کتاب اکمال از ابی الحسن (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) از پدران گرامش نقل فرموده که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : برترین عملهای امت من انتظار فرج است از طرف پروردگار .

۲۱۱- و نیز در همان کتاب و باب ، شیخ صدوق باسناد خود در اکمال ، ازحضرت رضا علیه السلام نقلکرده که فرمود : چه نیکوست شکیبائی و انتظار فرج ؛ آیانشنیده‌ای فرمودهٔ خدای با عزت و جلال را (در قرآن مجید) **و انتظروا انی معکم من المنتظرین** . پس بر شما باد بصبر و شکیبائی ، همانا میآید فرج و گشایش در هنگام یأس و نومیدی (از وسایل خلقیه) بتحقیق آنان که پیش از شما بودند از شما شکیباتر بودند .

۲۱۲- و نیز در همان کتاب و باب (از شیخ صدوق ره در اکمال) از حضرت صادق علیه السلام از پدران گرامیش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود : کسی که منتظرامر ما باشد (مقصودظهورحضرت قائم علیه السلام است) مانند کسی است که بخون خود در راه خدا آغشته شود .

۲۱۳- و نیز درهمان کتاب و باب « کشف الغمه » از حضرت زین العابدین علیه السلام

من ثبت على موالاتنا في غيبة قائمنا ، اعطاه الله أجر ألف شهيد من شهداء بدر واحد .

٢١٤ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب (بعد الخبر السابق) وعنه (اى زين العابدين عليه السلام) طوبى لشيعتنا المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا ، الثابتين على موالاتنا و البرائة من اعدائنا ، اولئك منّا ونحن منهم ، قد رضوا بنا أئمّة و رضينا بهم شيعة ، فطوبى لهم ثم طوبى لهم ، هم والله معنا في درجتنا يوم القيمة .

٢١٥ ـ وفيه ايضاً : باب « علامات ظهوره عليه السلام » . « كافى » عن عمر بن حنظلة ، قال : سمعت اباعبد الله عليه السلام يقول : خمس علامات قبل قيام القائم : الصيحة ، والسفياني ،

روايت شده كه فرمود : كسى كه ثابت قدم باشد در دوستى ما در زمان غيبت قائم ما ، عطا فرمايد خدا باو پاداش هزار شهيد ازشهداء بدر واحد .

٢١٤ـ و نيز در همان كتاب و باب (بعد از خبر گذشته) از همانحضرت (امام زين العابدين عليه السلام) روايت شده كه فرمود : خوشا حال شيعيان ما كه نگاهدارند و از دست ندهند رشتهٔ ولايت ما را در زمان غيبت قائم ما ، وثابت قدم باشند دردوستى ما و بيزارى از دشمنان ما ، آنها از ما و ما از ايشانيم(يعنى از ما جدا نيستند)بتحقيق كه خوشنودند ايشان بامامت و پيشوائى ما و خوشنوديم ما به پيروى كردن ايشان(ازما) پس خوشا حال آنها و خوشا حال آنها ؛ بخدا سوگند ايشان باما هستند در مرتبه ومقام ما در روز قيامت .

هين مكن تكيه بفهم خام خويش مگسل از پيغمبر ايام خويش
تو رعيت باش چون سلطان نهٔ تك مران چون مرد كشتيبان نهٔ
انصتو را گوش كن خاموش باش تا زبان حق نگشتى گوش باش
كودك اول چون بزايد شير نوش مدتى خامش بود او جمله گوش
مدتى ميبايدش لب دوختن وز سخن گويان سخن آموختن
هر كه او بى مرشدى در راه شد پس اسير فرقهٔ گمراه شد
پير را بگزين كه بى پير اين سفر هست بس پر آفت و خوف و خطر

٢١٥ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «علامات ظهورحضرت قائم عليه السلام » كتاب كافى از عمر بن حنظله روايت شده كه گفت : از حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : پنج نشانه است كه پيش از قيام حضرت قائم عليه السلام واقع شود : صداى آسمانى ؛ خروج سفيانى (مرديست از طايفه ابى سفيان كه در شام ظاهر ميشود و هشت ماه سلطنت ميكند) فرو بردن زمين لشگر سفيانى را (در بيدا كه مكانيست بين مكه

والخسف ، وقتل النفس الزكية ، واليماني . فقلت : جعلت فداك ، إن خرج أحد من أهل بيتك قبل هذه العلامات أنخرج معه ؟ قال : لا . فلمّا كان من الغد تلوت هذه الآية : **ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين** . فقلت : أهي الصيحة ؟ فقال : أما لو كانت خضعت أعناق أعداء الله تعالى .

٢١٦ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب « كافي » عن محمّد بن علي الحلبي ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : اختلاف بني العباس من المحتوم ، والنداء من المحتوم ، و خروج القائم من المحتوم ، قلت و كيف النّداء ؟ قال : ينادي مناد من السّماء أوّل النهار! ألا انّ

و مدينه) كشته شدن شخص پاكدامن و بيگناهي (و اوجواني است از آل محمد عليه السلام كه كشته ميشود ميان ركن و مقام ونام اومحمد بن الحسن است) كشته شدن مردي يماني پس عرضكردم فدايت شوم ، اگر خروج بشمشير كند يكي از خويشان شما پيش ازاينكه اين نشانه ها ظاهر شود ، آيا ماهم با او خروج كنيم ؟ فرمود : نه ؛ چون فردای آنروز شد بر او اين آيه را خواندم : **ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين** . اگر بخواهيم فرو ميفرستيم بر ايشان ازآسمان نشانهٔ بزرگي ، پس گردن نهند برای آن نشانه ، در حاليكه مطيع و منقاد باشند ، پس عرضكردم آيا آن نشانه صدای آسماني است ؟ فرمود : اگر صدای آسماني آن نشانه بود دشمنان خدا برای آن منقاد ميشدند (يعني آنانكه مخالف با امام زمانند).

٢١٦- و نيز در همان كتاب و باب « كتاب كافي » از محمد بن علي حلبي روايت كرده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : اختلاف بني عباس و ندای آسماني و ظهور حضرت قائم عليه السلام از امور حتميه است ، عرضكردم چگونه است ندای آسماني ؟ فرمود : منادی از آسمان اول روز نداكند : آگاه باشيد كه علي و پيروان او كاميابند بحق و رستگارانند ؛ حضرت فرمود : و منادی ديگری در آخر روز نداكند : آگاه باشيد كه عثمان و پيروان او كاميابند و رستگارانند (صاحب وافي در ذيل دوروايت ديگری كه بهمين مضمون است فرموده : شايد مقصود ازعثمان سفياني باشد زيرا نام او عثمان بن عنبسه است ، و روايت دوم از آن دو روايت ، از زراره از حضرت صادق عليه السلام است كه حضرت فرمود : ندا ميكند منادی باسم حضرت قائم عليه السلام ، گفتم اشخاص خاصي اين ندا را ميشنوند يا همهٔ مردم ؟ فرمود : هر گروه از مردم بلغت خود اين ندا را مي شنوند ؛ عرضكردم پس چگونه كسي با حضرت قائم عليه السلام مخالفت كند با اينكه بنام مقدسش از آسمان ندا ميشود ؟ فرمود : وانميگذارد ايشان را ابليس

علیاً وشیعته هم الفائزون ؛ قال : وینادی مناد آخر النهار! ألا ان عثمان وشیعته هم الفائزون .

٢١٧ - في المجلد السابع عشر من البحار ، باب «جوامع وصایا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم» (اعلام الدین) قال صلی الله علیه وآله وسلم : من أکثر الأستغفار ، جعل الله من کل هم فرجاً ، ومن کل ضیق مخرجاً ، ورزقه من حیث لایحتسب .

٢١٨ - وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، عنه صلی الله علیه وآله وسلم : من کثر همه سقم بدنه ، و من ساء خلقه عذب نفسه ، ومن لاحی الرجل ذهب مروته و کرامته .

تا آنکه ندا میکند و مردم را در شك واقع میسازد).

٢١٧ - در جلد هفدهم بحار ، باب « جوامع سفارشهای رسولخدا صلی الله علیه و آله » از کتاب اعلام الدین روایت کرده که رسولخداصلی الله علیه و آله فرمود : کسی که بسیار استغفار و طلب آمرزش کند خدا برای او نسبت بهر غم و اندوهی گشایش و فرجی قرار میدهد ؛ و برای هر سختی و فشاری راه نجات و آسایش بهرهٔ او گرداند ، و روزی میدهد او را از راهی که امید نداشته و گمان نمیبرده است .

٢١٨ - ونیز در همان کتاب و باب ، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود : کسی که زیاد شود اندوه و غم او ، رنجور و مریض میشود بدن و مزاج او ، و کسی که زشت و بد باشد خوی و خلق او ، بسختی و عذاب مبتلا نموده است خود را ، و کسی که نزاع ودشمنی نماید با مردان ، مروت و احترام و شرافت او از بین رفته است (اینکه فرموده : هم بسیار موجب مریض شدن بدنست ، تاثیر کسالت و ناراحتی‌های روحی وهمچنین آسایش و نشاط او درمرض و صحت و سلامت مزاج وبدن و نیز سرایت امراض جسمانی بروح تا اندازه‌ای حسی و وجدانی است ؛ و در طب و حکمت طبیعی بأدله ثابت و مسلم گردیده . و جملهٔ دوم حدیث که سوء خلق و بدخوئی باعث شکنجه و عذاب خود شخص میشود البته حسد وحرص وبخل و طمع و غضب وسایر اخلاق ذمیمه و ناپسند برای روح و جسم بالاترین ناراحتیها و شکنجه و ضررها رافراهم میآورند ، و در دنیا و آخرت انسان را دچار سختی و عذاب میسازند . و قسمت سوم که دشمنی با مردان سبب رفتن مروت وشرافت است ، بانهی اکیدی که از تباغض وعداوت شده معلوم است که با خصومت و دشمنی با مردان خصوصاً اگر رجال ودانشمندان مراد باشد مروت وشرافتی باقی نمی‌ماند ، وبحسب عرف وعادت هم‌موقع نزاع وطرفیت ، برای طرفین عرض و آبرو واحترامی نخواهد ماند) .

۲۱۹ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب عنه صلى الله عليه وآله وسلم : من تقدّمت إليه يداً كان عليه من الحق أن يكافى ، فان لم يفعل فالثناء ، فان لم يفعل فقد كفر النعمة .

۲۲۰ ـ وفيه ايضاً: في ذلك الباب ، عنه صلى الله عليه وآله وسلم : ألا إن شرّ امتى الّذين يكرمون مخافة شرهم ، ألا ومن أكرمه الناس إتّقاء شره فليس منى .

۲۲۱ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عنه صلى الله عليه وآله وسلم : إذا كان يوم القيامة لم تزل قدما عبد حتّى يسئل عن أربع : عن عمره فيم أفناه ، و عن شبابه فيم أبلاه ، و عمّا اكتسبه

---

۲۱۹ ـ و نیز در همان کتاب و باب ، از رسولخدا صلی‌الله علیه و آله روایت‌شده که فرمود : کسی را که پیش‌قدم شدی در احسان باو (یعنی سبقت در احسانی باو نمودی) بر او لازمست (بر ذمهٔ او حقی است ثابت) که عوضی متناسب و همدوش آن نعمت بدهد ، و اگر عوض ندهد پس مدح کند و نیکی او را بزبان گوید ، و اگر مدح و ثنای او را هم نگوید پس ناسپاسی و کفران نموده‌است آنرا (جهت آنست که سپاسگزاری و شکر نعمت خلق هم لازم و وظیفهٔ دینی است تا آنجا که فرموده‌اند : « من لم یشکر الناس لم یشکر الله » کسی که شکر نعمت مردم را ننماید شکرگزاری نعمت خدا را ننموده) .

۲۲۰ ـ و نیز در همان کتاب و باب ، از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : آگاه باشید همانا بدترین امت من کسانی هستند که گرامی داشته و احترام میشوند بجهت ترس از ضرر و شرارت ایشان ؛ آگاه باشید هر کسی را که مردم احترام نمایند بواسطهٔ پرهیز و ترس از ضرر او پس از من نیست (یعنی از کسانی که بسنت من رفتار نموده باشد و بشفاعت من نایل گردد نیست و این بهترین بیانست برای تأمین آسایش عموم مردم وجلوگیری از ستم و شرارت اشرار) .

۲۲۱ ـ و نیز در همان کتاب و باب ، از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : چون روز قیامت شود ، برداشته نمیشود قدمهای بنده‌ای (یعنی کسی اجازهٔ قدم برداشتن و حرکت ندارد) تا پرسش و سؤال شود از او از چهار چیز : از عمر او که در چه کاری (طاعت یا گناه) فانی نموده آنرا ؛ از جوانی او که در چه شغلی ، پوسیده و کهنه نموده است آنرا (یعنی بر پیری رسانده است) از مالی که آنرا بدست آورده در چه‌راهی انفاق وخرج نموده‌است ؛ ازدوستی ما خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله (از این حدیث معلوم میشود که زنهای حضرت ازاهلبیت او نیستند زیرا

من أين إكتسبه وفيم أنفقه ، و عن حبّنا أهل البيت .

٢٢٢ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عنه صلى الله عليه وآله وسلم : ترك الشرّ صدقة .

٢٢٣ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عنه صلى الله عليه وآله وسلم : خيرٌ من الخير معطيه ، و شرٌّ من الشرّ فاعله .

٢٢٤ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عنه صلى الله عليه وآله وسلم : من نقله الله من ذلّ المعاصي إلى عزّ الطاعة ، أغناه بلامال و أعزّه بلا عشيرة وأنسه بلا أنيس «الحديث» .

٢٢٥ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عنه صلى الله عليه وآله وسلم : إنّ الله يبغض البخيل في حياته

از محبت ایشان سؤال نمیشود ، و از اهل سنت هم کسی این ادعا را ننموده ، ومراد باهل بیت معصومین علیهم السلام میباشند ، والبته محبت اهل بیت با اعتقاد بمقام ولایت وامامت ایشان مفید و نجات بخش است) .

٢٢٢ - و نیز در همان کتاب و باب ، از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : بازداشتن از بدی ، و دوری از شرور بمنزلهٔ صدقه است (صدقه بر طبق اخبار باعث طول عمر و دفع آفات و بلیات و سبب برکت مال و وسعت رزق و دیگر آثارست ، ترك شر و دوری از بدیها و دیگرمعاصی مانند صدقه است درثمرات مذکوره وغیرها ، و خلاصه سبب آسایش خود و مردم است) .

٢٢٣ - و نیز در همان کتاب و باب ، از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : از کارهای نیك ، بهتر و برتر بخشش کنندهٔ آنست (کسی که عمل‌خیر را انجام میدهد) و بدتر از کارهای بد و شرور بجای آورندهٔ آنهاست (ظاهراً جهت آنست که کنندهٔ هر کار و فاعل خیر و شر ، اصل و ریشه ، و عمل خوب یا بد ، فرع و رشحهٔ او و نمونه‌ای ازسریره وباطنست ، و مخلد بودن مؤمن وکافر دربهشت وجهنم بهمین جهت است) .

٢٢٤ - و نیز در همان کتاب و باب ، از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : کسی را که خدا از خواری و ذلت گناهان بیرون آورد و بشرافت و عزت فرمانبرداری و طاعت برساند ، او رابدون مال و ثروت بی‌نیاز گردانیده است ، وشرافتمند و عزیز نموده است اورا بدون خویش وفامیلی ، وانیس قرار داده است‌برای او بی‌آنکه مونس ظاهری داشته باشد .

٢٢٥ - و نیز در همان کتاب و باب ؛ از رسولخدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : همانا خدا دشمن دارد کسي را که بخیل در حیات و زنده بودنش ، و

والسخيّ بعد وفاته .

۲۲٦ - في الكافي (كتاب الايمان والكفر) باب « التفكّر » عن معمّر بن خلّاد ، قال : سمعت ابا الحسن الرضا عليه السلام يقول : ليس العبادة كثرة الصلوة و الصوم ، انّما العبادة التفكّر في امرالله عزّ وجلّ .

۲۲۷ - و فيه ايضاً : باب « فضل فقراء المسلمين » عن محمّد بن مسلم ، عن أبيجعفر عليه السلام قال : اذا كان يوم القيمة امرالله تبارك و تعالى منادياً ينادى بين يديه : اين الفقراء ؟ فيقوم عنق من الناس كثير ، فيقول عبادى ، فيقولون لبّيك ربّنا ، فيقول : انّى لم أفقركم لهوان بكم علىّ ، ولكنّى انّما اخترتكم لمثل هذا اليوم ، تصفّحوا وجوه الناس ، فمن صنع اليكم معروفاً لم يصنعه إلّا فىّ ، فكافوه عنّى بالجنّة .

۲۲۸ - وفيه أيضاً : باب « صلة الرّحم » عن أبيعبد الله عليه السلام ، قال : انّ صلة الرحم

پس از مرگ خود بخشش و سخاوت دارد (مفاد حدیث آنست که مبغوض و دشمن خداوند است کسی که درایام زندگی خود بواسطهٔ بخل از اداء حقوق و انفاق خودداری نموده و در انجام این وظیفه بوصیت و سفارش که دیگران پس از مرگ اصلاح امور وی کنند اکتفا کرده با اینکه میداند غالباً بوصایا رفتار نمیشود) .

۲۲٦ - در کتاب کافی (کتاب ایمان و کفر) باب « التفکر » از معمر بن خلاد روایت شده که گفت : از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود : عبادت و پرستش خداوند بنماز و روزهٔ بسیار نیست ، بلکه عبادت عبارتست از اندیشه نمودن در آیات و آثار خدای با عزت و جلال .

۲۲۷ - و نیز در همان کتاب ، باب « فضیلت فقراء مسلمانان » از محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : هرگاه روز قیامت شود ، خدای منزه وبرتر ازهر چیز امرفرماید منادی نداکند : کجایند فقراء و نیازمندان ، پس بایستند گروه بسیاری از مردم ، پس خداوند فرماید : بندگان من ، گویند لبیک ای پروردگار ما ؛ پس بفرماید بدرستیکه من فقیر و نیازمند نگردانیدم شما را (در دنیا) از جهت خواری و پستی شما نزد من ، بلکه برگزیدم فقر و نیاز را برای شما از جهت چنین روزی ، در صورت مردم نظر افکنید ، هر کس در بارهٔ شما نیکی و احسانی کرده که بجا نیاورده آنرامگردر راه رضاوخوشنودی من ، پس جزا وپاداش دهید او را ببهشت ازطرف من .

۲۲۸ - و نیز در همان کتاب ، باب « صلهٔ رحم » از حضرت صادق علیه السلام

تزكّي الأعمال و تنمي الأموال و تيسر الحساب و تدفع البلوى وتزيد في الرزق .

٢٢٩ ـ في الوسائل : (كتاب الصلوة) باب « تعليم الأولاد القرآن » عن الاصبغ بن نباته ، قال : قال امير المؤمنين عليه السلام : انّ الله ليهمّ بعذاب أهل الأرض جميعاً حتّى لايحاشي منهم أحداً اذا عملوا بالمعاصي ، فاذا نظر الى الشيب ناقلي اقدامهم الى الصلوات، و الولدان يتعلّمون القرآن رحمهم فاخّر ذلك عنهم .

٢٣٠ ـ في الكافي : (كتاب الايمان و الكفر) باب « الصبر » عن ابى سيّار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إذا دخل المؤمن قبره ، كانت الصلوة عن يمينه والزكوة عن يساره و البرّ مظلّ عليه ، ويتنحّى الصبر ناحية ، فاذا دخل عليه الملكان اللّذان يليان مسائلته ، قال الصبر للصلوة و الزكوة و البرّ : دونكم صاحبكم ، فأن عجزتم عنه فأنا دونه .

٢٣١ ـ و فيه ايضاً : باب « الصدق و اداء الأمانة » قال ابو الوليد حسن بن زياد

روايت شده كه فرمود : بدرستيكه احسان و نيكى كردن بخويشان ، اعمال را پاك و پاكيزه كند (سبب قبولى آن شود) و اموال را بركت دهد وحساب (روز قيامت)را آسان كند ، وبلاها را دفع كند ، وروزى را زياد گرداند .

٢٢٩ ـ در وسائل ؛ كتاب صلوة ، باب « تعليم قرآن باولاد » از اصبغ بن نباته روايت شده كه گفت : امير المؤمنين عليه السلام فرمود : بدرستيكه خداوند اهتمام ميفرمايد بعذاب كردن اهل روى زمين تا آنكه يك نفر از آنها از عذاب بيرون نماند هر گاه مرتكب گناهان و كارهاى زشت شوند ، و چون مشاهده فرمايد پير مردانى را كه بسوى نمازهاقدم برميدارند ، واطفالى را كه قرآن ياد ميگيرند ، رحم فرمايد ايشان را ، پس بتأخير اندازد از آنان عذاب را .

٢٣٠ـ در كافى ، كتاب ايمان و كفر ، باب «صبر» از ابى سيار از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : هر گاه مؤمن داخل قبر خود شود ، نماز در طرف راست و زكوة درطرف چپ و نيكى واحسان بالاى سر او واقع شوند ، و صبروشكيبائى در كنارى قرار گيرد ، پس هر گاه داخل شوند بر او دو فرشته اى كه عهده دار سؤال و پرسش از اويند ، صبر و شكيبائى بنماز و زكوة و احسان گويد : دريابيد صاحب خودرا ، پس اگر شما درمانديد من نزد او هستم (و كفايت ميكنم او را) .

٢٣١ـ و نيز در آن كتاب ، باب «صدق و اداء امانت» ابو الوليد حسن بن زياد صيقل روايت نموده كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : كسيكه راستگو باشد زبان او

الصيقل : قال أبو عبد الله عليه السلام : من صدق لسانه زكّى عمله ، و من حسنت نيّته زيد في رزقه ، و من حسن برّه بأهل بيته مدّ له في عمره .

۲۳۲ - في الوسائل : (كتاب الطهارة) باب « استحباب كثرة ذكر الموت و ما بعده » . «عيون الأخبار و المجالس » عن الحسن بن عليّ العسكرى ، عن آبائه ، عن الصادق عليه السلام انّه رأى رجلاً قد اشتدّ جزعه على ولده ، فقال : يا هذا جزعت للمصيبة الصغرى و غفلت من المصيبة الكبرى ، لو كنت لما صار اليه ولدك مستعدّاً لما اشتدّ عليه جزعك ، فمصابك بترك الاستعداد أعظم من مصابك بولدك .

۲۳۳ - و فيه أيضاً : باب «استحباب الصدقة للمريض و الصدقة عنه » عن موسى بن جعفر عليه السلام ، انّ رجلاً شكى اليه انّني في عشرة نفر من العيال كلّهم مريض ، فقال له موسى عليه السلام : داوهم بالصدقة ، فليس شيء اسرع اجابة من الصدقة ولا اجدى منفعة للمريض من الصدقة .

عملش پاكيزه شود ، و كسى كه نيكو باشد قصد و نيت او ، روزى او گشاده شود ، و كسى كه احسانش باهل و خانواده خود نيكو باشد ، عمر او طولانى شود .

۲۳۲- در وسائل ، كتاب طهارت ، باب «استحباب كثرت ذكر موت و پس از آن» عيون اخبار و مجالس از حضرت امام حسن عسكرى عليه السلام از پدران گرامش از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه مشاهده فرمود مردى را كه سخت شده بود جزع و بى تابى او بر (مرگ) فرزندش ، پس باو فرمود : ايمرد ! براى مصيبت كوچك بى تاب شده اى و مصيبت بزرگ (خود) را فراموش كرده اى ، اگر تو بجائى كه فرزندت بسوى آن رهسپار گشته مهيا بودى ، سخت نميشد جزع و بى تابى تو بر (مرگ) او ؛ پس مصيبت و بليهٔ تو بمهيا نبودن (براى امر آخرت) بزرگتر است از مصيبت و ابتلاء تو براى مرگ فرزندت .

۲۳۳- و نيز در همان كتاب ، باب «استحباب صدقه براى مريض و صدقه دادن جهت او» از حضرت موسى بن جعفر عليه السلام روايت شده كه مردى بسوى آنحضرت شكايت نمود كه همانا من داراى ده نفر عائله ام و تمام ايشان بيمارند ؛ پس حضرت باو فرمود : آنان را بصدقه درمان كن ، پس نيست چيزى كه زود تر از صدقه اجابت شود (يعنى تأثير آن سريع تر باشد) و نيست چيزى كه سودش براى مريض بيش از صدقه باشد .

۲۳٤ - في الكافي : (كتاب الايمان و الكفر) باب « البرّ بالوالدين » عن محمّد بن مسلم ، عن ابيجعفر عليه السلام ، قال : انّ العبد ليكون بارّاً بوالديه في حياتهما ، ثمّ يموتان فلا يقضى عنهما ديونهما ولا يستغفر لهما ، فيكتبه الله عاقّاً ؛ و انه ليكون عاقّاً لهما في حياتهما غير بارّ بهما ، فاذا ماتا قضى دينهما واستغفر لهما ، فيكتبه الله عزّ وجلّ بارّاً .

۲۳۵ - وفيه ايضاً : باب «الذنوب» عن العباس بن هلال الشامى مولى لأبى الحسن موسى عليه السلام ، قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : كلّما أحدث العباد من الذنوب مالم يكونوا يعلمون ، أحدث الله لهم من البلاء مالم يكونوا يعرفون .

۲۳٦ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن مسلم ، عن ابى عبد الله عليه السلام ، قال : سمعته يقول : انّ الذنب يحرم العبد الرزق .

۲۳۷ - في المجلّد الرابع عشر من البحار ، باب «حقيقة النفس والروح واحوالهما». « مجالس ابن الشيخ » عن حنّان بن سدير ، عن أبيه ، قال : قلت لابى عبد الله عليه السلام :

۲۳٤- در كافى ، كتاب ايمان و كفر ، باب «بر بوالدين» ازمحمد بن مسلم ازحضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : بسا هست كه بنده در حيات پدر و مادر خويش بايشان احسان و نيكى ميكند ، و پس از مرگ ايشان بدهى آنان را ادا نميكند ، و براى ايشان طلب آمرزش نميكند ؛ پس مى نويسد خداوند نام اورا در زمرهٔ اشخاصى كه عاق پدر و مادرند ؛ و بسا هست كه بنده در زمان حيات پدر و مادر عاق آنهاست و احسانى بايشان ننموده ، و پس از آنكه از دنيا رفتند ، قرض ايشان را ادا نموده و براى آنها طلب آمرزش ميكند ، پس مينويسد خداوند عز وجل نام او را در زمرهٔ اشخاصيكه بپدر و مادر احسان كننده اند .

۲۳۵- و نيز در آن كتاب ، باب «ذنوب» از عباس بن هلال شامى بنده آزادشدهٔ حضرت موسى بن جعفر عليه السلام روايت شده كه گفت : از حضرت رضا عليه السلام شنيدم كه ميفرمود : هرگاه بندگان (خدا) گناهان تازه و نوى بجاى آورند (كه سابقه نداشته است) خداوند بر ايشان بلاهاى تازه‌اى فرستد كه پيش از آن نديده بودند .

۲۳٦- و نيز در همان كتاب و باب ، از محمد بن مسلم ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه گفت از آنحضرت شنيدم كه ميفرمود : بدرستيكه گناه و معصيت ، بنده را از روزى (حلال) محروم مى نمايد .

۲۳۷- در جلدچهاردهم بحار ، باب «حقيقت نفس وروح و احوال آن دو» ازمجالس ابن شيخ ازحنان بن سدير از پدرش روايت شده كه گفت : بحضرت صادق عليه السلام

انّی لألقی الرجل لم أره ولم یرنی فیما مضی قبل یومه ذلك ، فاحبّه حبّاً شدیداً ، فاذا کلّمته وجدته لی مثل ما أنا علیه ، و یخبرنی انه یجد لی مثل الّذي أجدله ، فقال : صدقت یا سدیر ، انّ ایتلاف قلوب الأبرار اذا التقوا و إن لم یظهروا التودّد بالسنتهم ، کسرعة اختلاط قطر الماء علی میاه الأنهار ، و إنّ بعد ایتلاف قلوب الفجّار اذا التقوا و إن أظهروا التودّد بألسنتهم کبعد البهائم من التعاطف ، و ان طال اعتلافها علی مزود واحد .

۲۳۸ - في مجمع البیان : سورة البقرة ، ذیل قوله تعالی : و استعینوا بالصبر و الصلوة ؛ و روی عن ائمتنا : انّ المراد بالصبر الصّوم ؛ وروی عن الصادق علیه السلام انّه قال : ما یمنع أحدکم اذا دخل علیه غمّ من غموم الدّنیا ، أن یتوضّأ ثمّ یدخل المسجد فیرکع

عرض کردم همانا من ملاقات میکنم مردی را که تاکنون نه من او را دیده و نه او مرا پیش از امروز دیده ولی علاقه و محبت زیادی از او در «دل» خود احساس میکنم ، و زمانی که با او سخن گفتم یافتم او را در محبت و علاقه اش بمن مانند آن علاقه ومحبتی که من نسبت باو دارم ، و خبر میدهد مرا که او نیز در خود یافته آنچه را من از اودر خود یافته ام ؛ حضرت فرمود : راست گفتی ای سدیر ، همانا ارتباط دلهای نیکان زمانیکه یکدیگر را ملاقات کنند گرچه دوستی خودرا بزبان خویش ظاهر وآشکار نسازند ، مانند سرعت ارتباط و اختلاط قطره های آب است با آبهای جویها ، و همانا دوری دلهای تبهکاران از دوستی و محبت با یکدیگر هنگامیکه یکدیگر را ملاقات میکنند اگر چه بزبان اظهار دوستی کنند ، مانند دور بودن حیوانات از عطوفت و مهربانی با یکدیگر است گر چه مدت زیادی در یك چراگاه باهم بچرند .

جان گرگان و سگان ازهم جداست متحد جانهای شیران خداست

۲۳۸ - درتفسیر مجمع البیان ، سورهٔ بقره ، ذیل فرمودهٔ خدای متعال : «واستعینوا بالصبر و الصلوة » ازامامان ماعلیهم السلام روایت شده که مقصود از صبر روزه است ، واز حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : چه چیز شما را مانع میشود از اینکه هرگاه وارد شود بر اواندوهی ازاندوههای دنیا ، اینکه وضو بسازد سپس داخل مسجد شود و دو رکعت نماز بجای آرد و در آن نماز خدا را بخواند ، آیا نشنیده ای که خدای متعال میفرماید : و استعینوا بالصبر و الصلوة (یعنی کمك بگیرید از خدا بصبر و نماز) .

رکعتین یدعوا الله فیها ، أما سمعت الله یقول : واستعینوا بالصبر والصلوة .

٢٣٩ - و فیه ایضاً : ذیل آیة الکرسی ، وروی الثعلبی بأسناده عن عبدالله بن عمر قال : قال النبیّ : من قرأ آیة الکرسی دبر کلّ صلوة مکتوبة ، کان الّذی یتولّی قبض نفسه ذوالجلال و الأکرام ، وکان کمن قاتل مع أنبیاء الله حتّی استشهد ، و بأسناده عن علی علیه السلام ، قال : سمعت نبیّکم علی أعواد المنبر و هو یقول : من قرأ آیة الکرسی في دبر کلّ صلوة مکتوبة ، لم یمنعه من دخول الجنّة الّا الموت ، و لا یواظب علیها الّا صدیق او عابد ، و من قرأها اذا أخذ مضجعه ، امنه الله علی نفسه و جاره و جار جاره .

٢٤٠ - وفیه ایضاً : ذیل تفسیر قوله تعالی : (**ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض** ، الخ) وروی جابر بن عبدالله ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : انّ الله یصلح بصلاح الرّجل المسلم ولده و ولد ولده و اهل دویرته و دویرات حوله ، و لا یزالون في حفظ الله

چونکه غم بینی تو استغفار کن غم بامر خالق آمد کار کن
چون بخواهد عین غم شادی شود عین بند پای آزادی شود

٢٣٩ - و نیز در همان تفسیر ، ذیل آیة الکرسی ؛ ثعلبی بسندهای خود ازعبدالله بن عمر روایت نموده که گفت : پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس آیة الکرسی را بعد از نمازهای واجب خود قرائت کند ، آنکس که قبض روح او کند خدای با جلالت و کرمست ، و او (از نظر درجه و مقام) مانند کسی است که دررکاب پیمبران (در راه خدا) جهاد نموده تا کشته شده (و نیز) بسندهای خود ازحضرت علی علیه السلام روایت کرده که فرمود : از پیغمبر شما برچوبه‌های منبر شنیدم که میفرمود : هر کس آیة الکرسی را بعد از هر نماز واجب قرائت کند ، مانعی جهت داخل شدن در بهشت ندارد مگر مرگ (یعنی چون مرگ اورسد بدون هیچ مانعی وارد بهشت گردد) و مواظبت بر قرائت آیة الکرسی نمیکند مگر راستگو یا عابد ؛ وکسیکه قرائت کند آیة الکرسی را چون در بستر خود قرار گیرد ، خدای جان او وهمسایه وهمسایه همسایه او را محافظت فرماید .

٢٤٠ - و نیز در همان تفسیر ، ذیل تفسیر فرمودهٔ خدایتعالی : **و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض** . جابر بن عبدالله روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : چون مردمسلمانی صالح باشد ، خداوند فرزندان و فرزندان فرزندان واهل خانه او واهل خانه‌های اطراف اورا (ببرکت صالح بودن او) اصلاح فرماید ، و مادام که اودر

مادام فيهم .

۲٤۱ - في الامالى الطوسى ، جزء الثالث عشر ، عن عبدالله بن مسعود ، قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : اذا أنفق المسلم على أهله نفقة وهو يحتسبها ، كانت له صدقة .

۲٤۲ - و فيه ايضاً : في ذلك الجزء ، عن أبى هريرة ، عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم ، قال : اذا تقارب الزّمان لم تكد رؤيا المؤمن تكذب ، وأصدقهم رؤياً أصدقهم حديثاً .

۲٤۳ - في الوسائل : (كتاب الحج) باب « استحباب حسن الخلق مع الناس » و بالاسناد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أقربكم منى مجلساً يوم القيمة احسنكم خلقاً وخيركم لاهله .

۲٤٤ - وفيه ايضاً : باب «استحباب جلوس الانسان دون مجلسه تواضعاً» عن مصعب بن شيبة » قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : اذا أخذ القوم مجالسهم ، فان دعا رجلٌ أخاه و

میان ایشانست درحفظ و پناه خدایند .

۲٤۱ - در امالی طوسی ، جزء سیزدهم ، از عبدالله بن مسعود روایت شده که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : هرگاه انفاق کند مسلمانی بر اهل خود چیزی را بقصد اجر و پاداش از خدا ، آن انفاق برای او صدقه است (یعنی ثواب و پاداش صدقه دارد .

۲٤۲ - و نیز درهمان کتاب و جزء ، ازابو هریره ازرسولخدا صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمود : هرگاه نزدیك شودزمان(بقیامت) کم باشد که آنچه مؤمن درخواب به بیند دروغ درآید و درست ترین دیدنهای در خواب ، برای کسی است که درخبرهای خود از دیگران راستگوتر باشد .

۲٤۳ - در وسائل ، کتاب حج ، باب « استحباب حسن خلق با مردم » و باسناد (یعنی سندهای سابق روایت شده) رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : نزدیکترین شما بمن ازجهت منزلت ومقام در روز قیامت ، نیکوترین شما است از حیث اخلاق ، و بهترین شماست برای اهل خانهٔ خود .

۲٤٤ - و نیز در همان کتاب ، باب « استحباب جلوس انسان در محلی که پست تر از محل جلوس اوست از جهت تواضع وفروتنی» از مصعب بن شیبه روایت شده که گفت : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : هرگاه اهل مجلسی در محل خود قرار گرفتند (وکسی وارد شد) اگرمردی (ازآنها) برادر دینی خود را بسوی خودبخواند

أوسع له في مجلسه فليأته ، فانّماهي كرامة أكرمه بهاأخوه ، وإن لم يوسّع له اخوه فلينظر أوسع مكان يجده فليجلس فيه .

٢٤٥ - في الكافي : (كتاب فضل العلم) باب « ثواب العالم و المتعلّم » عن محمّد بن مسلم ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : انّ الّذي يعلّم العلم منكم له أجر مثل أجر المتعلّم ، وله الفضل عليه ، فتعلّموا العلم من حملة العلم ، وعلّموه إخوانكم كما علّمكموه العلماء .

٢٤٦ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن حفص بن غياث ، قال : قال لي ابوعبدالله عليه السلام :

و درمکانی که نشسته جائی برای او باز نمود ، پس اجابت کند و بسوی او رود (ونزد او نشیند) زیرا آن احترامی است که برادر دینی خود را بآن محترم داشته ، و اگر کسی (از آنها) جائی برای او باز نکرد ، پس مشاهده کند هر جا محل بازی برای نشستن یافت درآنجا نشیند .

٢٤٥ - در کافی ، کتاب فضیلت علم ؛ باب « عالم ومتعلم » از محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود : بدرستیکه آنکس که یاد میدهد دانش را ، از برای اوست اجر و ثواب یاد گیرنده ، بلکه برای او برتر از آنست ؛ پس یاد گیرید دانش را از اهل آن و ببرادران خود یاد دهید همانطوریکه دانشمندان بشما یاد داده‌اند .

٢٤٦ - و نیز در همان کتاب و باب ، از حفص بن غیاث روایت شده که گفت : حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : کسی که یاد گیرد دانش را و بآن عمل کند و (دیگران را) برای خدا تعلیم دهد ، در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده شود ، و گفته شود برای خدا یاد گرفته و برای خدا عمل کرده و برای خدا یاد داده است .

تذکرة : صاحب معالم علیه الرحمه در مقام ادله ای که دلالت بر فضیلت علم‌دارد مطالبی ذکر فرموده که خلاصه ترجمه‌اش اینست :

دلیل دوم ، فرمودهٔ خدای سبحان است در قرآن مجید : **الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مثلهن ، یتنزل الامر بینهن ، لتعلموا انه علی کل شیء قدیر ، و ان الله قد احاط بکلشیء علماً** . آن چنان خدائی که ایجاد فرمود هفت آسمان و از زمین مانند آن‌را ، و جاری وواقع میسازد حکم خود را بین آنها (بمقتضای حکمت و مصلحت) برای اینکه عالم و دانا شوید که خدا بر همه چیز قادر وتواناست و اینکه علم خداوند بهر چیز احاطه دارد ؛ خداوند علم و دانش را علت آفرینش

من تعلّم العلم وعمل به وعلّم لله ، دعی في ملكوت السّموات عظيماً ، فقيل تعلّم لله و عمل لله و علّم لله .

۲۴۷ - و فيه ايضاً : (كتاب الايمان و الكفر) باب « الذنوب » عن هشام بن سالم عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : أما انّه ليس من عرق يضرب ، ولانكبة ولاصداع و لا مرض

عالم بلندی و پستی قرار داده ، و همین اندازه عظمت وفخر و شرف برای علم ودانش کفایت میکند .

دلیل سوم ، فرمودهٔ خدای سبحانست : **و من يؤت الحكمة فقد اوتی خيراً كثيراً** . کسیکه عطا شده‌است باوحکمت (علم ودانش) پس بتحقیق باو خیر بسیاری‌داده شده است .

دلیل چهارم ، فرمودهٔ خدای تعالی : **هل يستوی الذين يعلمون و الذين لا يعلمون** . آیا دانشمندان با نادانان برابرند (ازجهت قدر ومنزلت نزدخدا) .

دلیل پنجم ، فرمودهٔ‌خدایتعالی : **انمایخشی الله من‌عباده العلماء** . همانامیترسند خدارا ازبندگانش‌علما ودانشمندان (یعنی تنهااشخاصیکه بعظمت خدابی برده وازاو خائف وترسانند دانشمندانند) .

دلیل ششم ، فرمودهٔ خدای سبحان : **شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكة واولوا العلم** . گواهی میدهد خداکه جز اوخدائی نیست و براینمعنی گواهی میدهند فرشتگان وآنانکه صاحب علم ودانشند .

دلیل هفتم ، فرمودهٔ خدای سبحان : **و ما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم** . و نمیداند تأویل متشابهات قرآن رامگر خدا وآنانکه در دانش‌ثابتند .

دلیل هشتم ، فرمودهٔ خدایتعالی : **قل كفی بالله شهيداً بينی و بينكم ومن عنده علم الكتاب** . بگو ای پیمبر ، کافی است گواه بین من و شما ، خدا و کسیکه نزد او علم کتابست .

دلیل نهم ، فرمودهٔ خدای‌سبحان : **يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات** . بلند میگرداندخدا دانشمندان‌از شما ایمان آورندگان را بر آنان‌که دارای علم ودانش نیستند بدرجاتی ، انتهی .

۲۴۷ - و نیز در همان‌کتاب (کتاب ایمان و کفر) از هشام‌بن سالم ازحضرت‌صادق علیه السلام روایت شده‌که فرمود : آگاه باشید که نیست‌از حرکت وزدن رگی ، و نه خواری وذلتی ونه دردسری ونه‌بیماری ، مگر بواسطهٔ گناهی ؛ وآن فرمودهٔ خدای‌متعال

الّا بذنب ، و ذلك قول الله تعالى في كتابه : **و ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفوا عن كثير** . قال : ثمّ قال : وما يعفوا الله أكثر ممّا يؤخذ به

۲٤۸ - في الوسائل : (كتاب الصلوة) باب « استحباب الابتداء بالبسمله مخلصا لله » الحسن بن على العسكرى في تفسيره ، عن آبائه ، عن على عليه السلام في حديث انّ رجلاً قال له : ان رأيت ان تعرفنى ذنبى الّذي امتحنت به في هذا المجلس ؛ فقال : تركك حين جلست أن تقول بسم الله الرحمن الرحيم ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حدّثنى عن الله عزّ وجلّ انه قال : كلّ امر ذى بال لايذكر بسم الله فيه فهو أبتر .

۲٤۹ - في الكافى : (كتاب الايمان والكفر) باب « الخوف و الرّجاء » عن اسحاق بن عمّار ، قال : قال ابوعبدالله عليه السلام : يا اسحق ! خف الله كأنّك تراه ، و ان كنت لاتراه فانّه يراك ، وإن كنت ترى انّه لايراك فقد كفرت ، و إن كنت تعلم أنّه يراك ثمّ برزت

است (در قرآن مجيد) **وما أصابكم من مصيبه فبما كسبت أيديكم ويعفوا عن كثير** . وآنچه رسيده شمارا ازمصيبات وناملايمات ، پس در اثر آنچيزيست كه كسب نموده آنرا دستهاى شما (يعنى دراثر گناهان وكارهاى زشتى است كه از شما صادرشده است) وخداوند عفو و گذشت ميفرمايد از بسيارى از گناهان شما ؛ راوى گفت : سپس حضرت فرمود : آنچه خداوند عفو وگذشت ميفرمايد ، بيشتر است از آنچه مؤاخذه وعقوبت ميكند .

۲٤۸ - در وسائل ، كتاب صلوة ، باب « استحباب ابتداء ببسم الله مخلصاً لله » حضرت عسكرى عليه‌السلام در تفسير خود از پدران گرامش از على عليه السلام در ضمن حديثى نقل فرموده : مردى بحضرت عرض كرد : اگر صلاح دانيد بمن بشناسانيد گناهى راكه در اين مجلس بسبب آن ببلا مبتلا شدم ، فرمود : ترك نمودن تست هنگام نشستنت گفتن بسم الله الرحمن الرحيم را ، بدرستيكه رسولخدا صلى الله عليه و آله حديث كرد مرا از خداى باعزت وجلال كه فرمود : هر چيزيكه باو اهتمامى باشد (مورد توجه باشد) وگفته نشود دراو بسم‌الله ، خيرى در او نخواهد بود .

۲٤۹) در كتاب كافى (كتاب ايمان و كفر) باب «خوف ورجاء» از اسحق بن‌عمار روايت شده كه گفت : حضرت صادق عليه‌السلام فرمود : اى‌اسحاق ! از خدا بترس‌چنانكه او را مشاهده ميكنى ، واگر تواورا نمى‌بينى پس همانا اوترامى‌بيند ، واگر عقيده‌مند باشى كه او ترا نمى‌بيند پس بتحقيق كه كافر شدى (بخدا) و اگر ميدانى كه او ترا مى‌بيند ومعذلك بمعصيت ونافرمانى با اومبارزه كردى بتحقيق قراردادى او رااز پست

له بالمعصية ، فقد جعلته من أهون الناظرين عليك .

۲۵۰ ـ و فيه ايضاً : باب « العبادة » عن عمر [و] بن يزيد ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : في التّورية مكتوب يابن آدم ! تفرّغ لعبادتى ، أملأ قلبك غنىً ولاأكلك إلى طلبك ، وعلىّ أن اسدّ فاقتك ، وأملأ قلبك خوفاً منّى ؛ و ان لاتفرّغ لعبادتى أملأ قلبك شغلاً بالدنيا ثمّ لااسدّ فاقتك وأكلك إلى طلبك .

۲۵۱ ـ وفيه ايضاً : باب «محاسبة العمل» عن ابراهيم بن عمر اليمانى ، عن ابى الحسن الماضى صلوات الله عليه ، قال : ليس منّا من لم يحاسب نفسه في كلّ يوم ، فان عمل حسناً استزاد الله ، و ان عمل سيّئاً استغفر الله منه و تاب اليه .

۲۵۲ ـ و فيه ايضاً : باب « المداراة » عن عبدالله بن سنان ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : أمرنى ربّى بمداراة الناس كما أمرنى بأداء الفرائض .

ترين نظر كنندگان بسوى خود .

۲۵۰ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «عبادت» از عمر [و] بن يزيد از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : درتورات نوشته شده : اى پسر آدم ! دل خود را خالى گردان از دنيا وشهوات آن براى عبادت و بندگى من ، تا پر گردانم دلت را از بى نيازى ، ووانگذارم ترا (در اموردنيا) بطلب وتحصيل تو (بلكه ترا كمك خواهم نمود) و بر من است كه ترا از فقر و نياز نگهدارى كنم ودل ترا از خوف و ترس از خود پر گردانم ، واگر دل خودرا فارغ نگردانى (از علايق دنيا) براى عبادت وبندگى من ، دلت را از گرفتارى و كارهاى دنيا پر گردانم ، و جلو گيرى نكنم از فقر ونيازت و واگذارم ترا بطلب و تحصيل در امر زندگانى (و ترا كمك نخواهم كرد) .

۲۵۱ ـ و نيز در آن كتاب ، باب « محاسبهٔ عمل » از ابراهيم بن عمر يمانى از حضرت موسى بن جعفر صلوات الله عليه روايت شده كه فرمود : از ما نيست (يعنى از پيروان ما) كسيكه حساب نفس خويش را هرروز نرسد ، پس اگر كار خيرى بجا آورده بخواهد ازخدا زيادتى آنرا ، واگر كارزشتى مرتكب شده ، ازخدا طلب آمرزش كند از آن عمل وبسوى اوتوبه وبازگشت نمايد .

۲۵۲ ـ ونيز در همان كتاب ، باب «مداراة» از عبدالله بن سنان از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرموده : پروردگارمن مرا امر فرمود كه با مردم برفق و مدارا رفتار نمايم ، همان قسم كه باداء واجبات امر فرمود .

۲۵۳ - في الامالی الطّوسی : (الجزء الرابع) عن معلّی بن خنیس ، قال : قلت لابی عبدالله عليه السلام : ما حق المؤمن علی المؤمن ؟ قال : سبع حقوق واجبات ما منها حقّ الّا واجب علیه ، ان خالفه خرج من ولایة الله و ترك طاعته ، و لم یکن لله فیه نصیب ، قال : قلت : حدّ ثنی ماهنّ ؟ فقال : ویحك یامعلّی ، انّی علیك شفیق اخشی ان تضیّع ولاتحفظ ، وان تعلم ولاتعمل ، قال : قلت : لاحول ولاقوة الابالله العلیّ العظیم ؛ قال : ایسر حقّ منها ان تحبّ له ماتحبّ لنفسك ، وتکره له ما تکره لنفسك .

والحقّ الثانی : أن تمشی في حاجته وتتبع رضاه ولاتخالف قوله .

و الحقّ الثالث : أن تصله بنفسك ومالك ویدیك ورجلیك و لسانك .

والحقّ الرّابع : أن تکون عینه ودلیله و مرآته و قمیصه .

والحقّ الخامس : أن لاتشبع ویجوع ولاتلبس ویعری و لاتروی ویظمأ .

---

۲۵۳ - در امالی طوسی ، جزء چهارم ، ازمعلی بن خنیس روایت شده که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم که حق مؤمن بر مؤمن چیست ؟ فرمود : هفت حق واجبست که نیست از آنها حقی مگر اینکه لازمست براو (مراعات آن نسبت بمؤمن؛ مقصود از وجوب اینست که شخص اگر آنها را مراعات نکرد بوظیفه عبودیت خود رفتار نکرده نه وجوب شرعی) و اگر آن حق رامراعات نکرد ، از وظیفه بندگی نسبت بخدا بیرون رفته و فرمانبری او را ترك نموده ، ونیست برای او از طرف خدا نصیب و بهره‌ای (معلی) گفت عرضکردم مرا از آن حقوق آگاه فرما ، فرمود : در شگفتم ازپرسش تو ای معلی ، من بر تو مشفق و مهربانم ، می‌ترسم بشنوی و حفظ نکنی ، و یادگیری و عمل نکنی (راوی) گفت : لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم (انتقال از حالی وتوانای برکاری نیست مگر بیاری وتوفیق خدای برتر وباعظمت) فرمود : آسان ترین حق ازآنها اینست که دوست داشته باشی برای او آنچه دوست‌داری برای خود ، و ناخوش داری برای او آنچه ناخوش داری برای خود .

وحق دوم اینستکه قدم برداری درحاجت ونیاز او ، وپیروی کنی رضا و خشنودی او را ، ومخالفت نکنی گفتار او را .

وحق سوم اینست که پیوستگی کنی او را بجان و مال ودستها وپاها وزبان خود .

وحق چهارم اینست که بوده باشی توچشم او وراهنمای او وآئینه او (عیوب او را باو بگوئی) وپیراهن او (محرم اسرار او باشی) .

والحقّ السّادس : أن تكون لك امرأة وخادم وليس لأخيك امرأة و خادم فتبعث بخادمك فتغسل ثيابه وتصنع طعامه وتمهّد فراشه ، فانّ ذلك كلّه لما جعل بينك وبينه .

و الحقّ السّابع : أن تبرّ قسمه و تجيب دعوته ، و تشهد جنازته و تعود مريضه و تشخص ببدنك في قضاء حوائجه ، و لاتلجئه الى أن يسألك ، فاذا حفظت ذلك منه فقد وصلت ولايتك بولايته وولايته بولايته تعالى .

۲۵٤ ـ و فيه ايضاً : (الجزء الرابع عشر) عن عبدالله بن محيريز قال : قلت لرجل من اصحاب النبيّ ، قال الاوزاعى حسبت انا انّه يكنّى أبا جمعه ، حدّثنا حديثاً سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، قال : لأحدثنّك حديثاً جيّداً ؛ تغدّينا يوماً مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و معنا ابوعبيدة الجرّاح ، فقلنا يا رسول الله ! هل احدٌ خير منّا ؟ اسلمنا معك وجاهدنا

وحق پنجم اينست كه سير نباشى تو واو گرسنه باشد ، و تو داراى لباس وپوشش باشى ، واو برهنه وعريان باشد ، وتوسيراب باشى واو تشنه باشد .

وحق ششم اينستكه (هرگاه) براى تو زن وخدمتكارى باشد وبراى برادر دينى تو زن و خدمتكار نباشد ، بفرستى خدمتكار خودراتا شستشو كند لباس او را وفراهم كند غذاى او را و بگستراندفراش وبستر او را ، پس همانا بجا آوردن تمام اين كارها براى آن ارتباط دينى است كه قرار داده شده بين تو واو .

وحق هفتم اينستكه قبول كنى قسم اورا و اجابت كنى دعوت او را ، وحاضرشوى جنازهٔ اورا ، و درحال مرض عيادت اوكنى ، وخودت بشخصه دررفع حوائج ونيازهاى او قدم برادارى ، و مضطر نگردانى اورا تا اينكه ازتو سؤال كند (حاجت ونياز اورا زود برآور تامبتلا بذلت سؤال ازتو نشود) وهرگاه اين حقوق را در بارهٔ او مراعات نمودى ، پس بتحقيق كه پيوسته نمودى ولايت خودرا بولايت او ، و ولايت او را بولايت خداى برتراز هر چيز (پيوستگى بولايت او عين پيوستگى تو بولايت خداست) .

۲۵٤ـ و نيز در همان كتاب ، جزء چهاردهم ، از عبدالله بن محيريز روايت شده كه گفت بمردى از اصحاب پيغمبر صلى الله عليه وآله گفتم : (اوزاعى گفت چنين گمان دارم كه آن شخص كنيه اش اباجمعه است) خبرده مرا بخبرى كه از رسولخدا صلى الله عليه وآله شنيده اى ؛ گفت البته خبرميدهم ترا بخبر نيكوئى : روزى بارسولخدا صلى الله عليه وآله مشغول غذاخوردن بوديم ، در حاليكه ابو عبيدهٔ جراح هم با ما بود ، پس عرضكرديم اى رسول پروردگار ! آيا كسى بهتر از ما هست ؟ اسلام آورديم بتو و در راه خدا

معك ، قال : بلى ، قوم من امّتى يأتون من بعدكم فيؤمنون بى .

٢٥٥ ـ في الكافى : (كتاب الايمان والكفر) باب «فضل فقراء المسلمين» عن مفضل بن عمر ، عن ابى عبدالله عليه السلام قال : انّ الله جلّ ثناؤه ليعتذر الى عبده المؤمن المحوج في الدّنيا كما يعتذر الأخ الى اخيه ، فيقول : وعزّتى وجلالى ماأحوجتك في الدّنيا من هوان كان بك علىّ ، فارفع هذا السّجف ، فانظر الى ماعوّضتك من الدّنيا ، قال : فيرفع فيقول : ماضرّنى مامنعتنى مع ماعوّضتنى .

٢٥٦ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن مفضّل ، قال : قال ابوعبدالله عليه السلام : لولا الحاح هذه الشيعة في طلب الرّزق ، لنقلهم من الحال الّتي هم فيها الى ماهو اضيق منها .

٢٥٧ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن الحسين كثير الخزّاز ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : قال لى : أما تدخل السّوق ؟ أما ترى الفاكهة تباع و الشيء ممّا

بهمراهى تو جهاد نموديم ؛ فرمود : آرى ، گروهى است از امت من كه بعد از شما ميآيند و بمن ايمان ميآورند .

٢٥٥ـ درکافى : كتاب ايمان و كفر ، باب «فضيلت فقراء مسلمانان» از مفضل بن عمر از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : بدرستيكه خداوند (روز قيامت) از بندهٔ مؤمن خود كه در دنيا فقيرو نيازمند بوده عذر خواهى ميكند همان قسم كه برادر از برادر خود عذرخواهى ميكند ؛ پس ميفرمايد : بعزت و جلال خودم سوگند محتاج و نيازمند قرار ندادم ترا در دنيا از جهت خوارى و پستى تو نزدمن ، پس بلند كن اين پرده را و نظر كن بآنچه عوض فقر و احتياج تو قرار داده ام ، حضرت فرمود: پس بلند ميگرداند آن پرده را و عرض ميكند (پروردگارا) زيان نرساند مرا آنچه منع فرمودى از من (در دنيا) با آنچه براى من عوض قرار دادى (در آخرت).

٢٥٦ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از مفضل روايت شده كه گفت : حضرت صادق عليه السلام فرمود : اگر نبود اصرار و پافشارى شيعه درطلب رزق و روزى ازخدا ، هر آينه خداوند آنها را از اينحال (تنگى معيشت) كه در او هستند بحال سخت ترى منتقل ميفرمود .

٢٥٧ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از محمد بن حسين كثير خزاز از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه گفت آنحضرت بمن فرمود : آيا داخل بازار نميشوى ؟ آيا مشاهده نميكنى ميوه هائى را كه خريد و فروش ميشود و چيزهاى ديگرى كه نفس تو

تشتهیه ؟ فقلت بلی ؛ فقال : أما انّ لك بكلّ ما تراه فلاتقدر على شرائه حسنةٌ .

۲۵۸ - و فیه ایضاً : بابٌ (بعد الباب السابق) عن ابان بن عبدالملك ، قال : حدّثنی بكر الأرقط ، عن أبي عبدالله ، او عن شعیب ، عن ابی عبدالله علیه السلام ؟ انّه دخل علیه واحد فقال : اصلحك الله ، انّی رجلٌ منقطعٌ الیكم بمودّتی ، و قد أصابتنی حاجة شدیدة و قد تقرّبت بذلك الی اهل بیتی و قومی ، فلم یزدنی بذلك منهم الّا بعداً ، قال : فما آتاك الله خیرٌ ممّا أخذ منك ، قال : جعلت فداك ، ادع الله لی أن یغنینی عن خلقه ، قال : انّ الله قسّم رزق من شاء علی یدی من شاء ، ولكن سل الله أن یغنیك عن الحاجة الّتي تضطرّك الی لئام خلقه .

۲۵۹ - و فیه ایضاً : باب « فضل فقراء المسلمین » عن عثمان بن عیسی ، عمّن ذكره عن ابی عبدالله علیه السلام ، قال : جاء رجل موسرٌ إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقیّ الثوب ، فجلس

بآنها راغب و مایل است ؟ عرضکردم چرا ، فرمود : آگاه باش که برای تست بهر چه مشاهده کنی و توانای بر خرید آن نباشی حسنه واجری .

۲۵۸ - ونیز درهمان کتاب ، در بابی پس از باب سابق از ابان بن عبدالملك روایت شده که گفت : حدیث کرد مرا بکرارقط از حضرت صادق علیه السلام یاازشعیب از حضرت صادق علیه السلام که مردی بر آنحضرت وارد شد و عرضکرد : خداوند امر ترا بخیر وخوبی پیش آورد ، من مردی هستم که رشته ارتباط خودرا با دیگران بواسطهٔ محبت و دوستی با شما قطع کرده ام ، و رسید مرا حاجت ونیاز سختی ، برای رفع آن حاجت بأقربا و خویشان خود نزدیك شدم ، پس باین نزدیکی (جهت رفع حاجت) نتیجه ای جز بعد ودوری از آنها نیافتم ، فرمود : آنچه خداوند بتو عطا فرموده (ازمودت و دوستی ما) بهتر است از آنچه ازتو گرفته است ؛ عرضکردم فدایت شوم ، از خداوند مسئلت فرما که مرا از مخلوق خود بی نیاز نماید ؛ فرمود : همانا خداوند قسمت فرموده روزی هر کس را بدست آنکس که خواسته ، ولی ازخدا بخواه که بی نیاز گرداند ترا از حاجت و نیازی که مضطر گرداند ترا بدراز کردن دست احتیاج بسوی بخیلان وفرومایگان از خلق او .

۲۵۹- ونیز در همان کتاب ، باب «فضیلت فقراء مسلمانان » از عثمان بن عیسی از کسی که نامبرده اورا ، ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : مردتوانگری که لباس پاك و پاکیزه ای در برداشت برسولخدا صلی الله علیه وآله وارد شد ونزد

إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فجاء رجلٌ معسرٌ درن الثّوب ، فجلس الى جنب الموسر ، فقبض الموسر ثيابه من تحت فخذيه ، فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : اخفت أن يمسّك من فقره شيء ؟ قال : لا . قال : فخفت أن يصيبه من غناك شيء ؟ قال : لا . قال : فخفت أن يوسخ ثيابك ؟ قال : لا . قال : فما حملك على ما صنعت ؟ فقال يا رسول الله : انّ لي قريناً يزيّن لي كلّ قبيح ويقبح لي كلّ حسن ، و قد جعلت له نصف مالي ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم للمعسر : أتقبل ؟ قال : لا . فقال له الرّجل : ولم ؟ قال : أخاف أن يدخلني مادخلك .

٢٦٠ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن ابن أبي يعفور ، عن ابي عبدالله عليه السلام ، قال : انّ فقراء المسلمين [في بعض النسخ : فقراءالمؤمنين] يتقلّبون في رياض الجنّة قبل اغنيائهم باربعين خريفاً ، ثمّ قال : سأضرب لك مثل ذلك ، انّما مثل ذلك مثل سفينتين

آنحضرت نشست ، پس از آن مرد تهی دستی که لباس چرکینی در برداشت وارد شد و نزد مرد توانگر نشست ، شخص توانگر جامه های خودرا که مقداری از آن زیر زانوی مرد تهی دست واقع شده بود بیرون کشید ، رسولخدا صلی الله علیه و آله (برای سرکوبی و تنبیه اخلاقی آنمرد) باو فرمود :آیا ترسیدی که از فقر و تهی دستی او چیزی بتو رسد ؟ عرضکرد نه . فرمود : پس ترسیدی که ازغناوثروت توچیزی باو رسد ؟عرضکرد نه . فرمود : پس ترسیدی که لباسهای تو (در اینمدت کم)چرکین شود ؟ عرضکرد نه فرمود : پس چه واداشت ترا برآنچه بجا آوردی ؟ عرضکرد : ای رسولخدا صلی الله علیه وآله برای من یار بدیست که جلوه و زینت میدهد در نظر من هر چیز زشتی را و زشت میگرداند در نظر من هر چیز خوبی را ، و بتحقیق که قرار دادم برای او نصف مالم را (تا جبران کند اهانتی راکه باو نموده ام)رسولخدا بمرد تهی دست فرمود :آیا قبول میکنی ؟ عرضکرد نه . مرد توانگر گفت برای چه قبول نمیکنی ؟ گفت میترسم که داخل شود بر من آنچه بر تو داخل شده است (ازعجب و تکبر).

٢٦٠- و نیز در همان کتاب و باب ، از ابن ابی یعفوراز حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : بدرستیکه فقرا و نیاز مندان مسلمانان (در بعض نسخه هاست فقراء مؤمنین) مشغول گردش و تفرج در باغهای بهشتند پیش از اغنیا و توانگران خویش بچهل خریف (خریف در بعضی از کتب هفتاد سالست) پس از آن فرمود : برای تو مثالی مانند آن بیاورم ، مثل فقیر و غنی مؤمن ، مثل دو کشتی است که آنها را از جلو باجگیری بگذرانند ، باجگیر در یکی از آنها نظر کند و چیزی (از اموال) در او

مرّ بهما على عاشر فنظر في احديهما فلم يرفيها شيئاً فقال : اسربوها ، و نظر في [الأ]خرى فاذاهى موقورة [في بعض النسخ : موقّرة] فقال : احبسوها .

۲۶۱ - و فيه ايضاً : باب « محاسبة العمل » عن ابن فضّال ، عمن ذكره ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : انّكم في آجال مقبوضة وايّام معدودة ، و الموت يأتى بغتة ، من يزرع خيراً يحصد غبطةً ، ومن يزرع شرّاً يحصد ندامةً ، ولكل زارع ما زرع ، ولايسبق البطيء منكم حظّه ، و لايدرك حريص ما لم يقدّر له ، من اعطى خيراً فالله اعطاه ، ومن وقى شرّاً فالله وقاه .

۲۶۲ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن واصل ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : جاء رجلٌ الى أبى ذر فقال : ما لنا نكره الموت ؟ فقال : لأنّكم عمّرتم الدنيا و أخربتم الآخرة ، فتكرهون أن تنقلوا من عمران الى خراب ، فقال له : فكيف ترى قدومنا على الله ؟ فقال :

نيابد پس اجازه عبور او دهد ، و بديگرى نظر كند و گويد او را نگهداريد كه سنگين و پر بارست .

۲۶۱- و نيز در همان كتاب ، باب « محاسبه عمل » از ابن فضال از كسى كه نامبرده او را ، از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : بدرستيكه شما قرار گرفتيد در مدتهائى كه بشتاب ميرود ، و در روزهاى شمرده شده اى كه منتهى ميشود و مرگ ناگهانى (شمارا) دريابد ، پس كسى كه كشت نمايد خير و خوبى را درو ميكند خوشحالى را ، و كسيكه كشت نمايد شر و بدى را درو ميكند ندامت و پشيمانى را ، و براى هر كشت وكار كننده است آنچه كشت نموده ، و پيشى نگرفته كسى بر بهره و نصيب كندرو از شما (يعنى آنچه مقدر شده از روزى براى هر كس باو خواهد رسيد) و نميرسد كسى كه داراى حرص و طمع است چيزى را كه مقدر نشده براى او ، وكسى كه باو خير و خوبى رسيده خداوند باو عطا فرموده ، وكسى كه از شر و بدى در امان بوده خداوند او را از آن شر و بدى حفظ نموده .

۲۶۲- و نيز در همان كتاب و باب ، از واصل از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : مردى نزد ابوذر آمد و گفت : سبب چيست كه ما مرگ را خوش نداريم فرمود : زيرا شما دنياى خودرا آباد و آخرت خويش راخراب كرده ايد و خوش نداريد از محل آباد بجاى خراب رويد ، پس بابى ذر گفت چگونه مى بينى ورود مارا بر خدا (يعنى انتقال ما از عالم دنيا بعالم برزخ چگونه است) فرمود : اما نيكو كار از شما

امّا المحسن منكم فكالغائب يقدم على اهله ، و امّا المسيء منكم فكالآبق يردّ على مولاه ، قال : فكيف ترى حالنا عندالله ؟ قال : اعرضوا اعمالكم على الكتاب ، انّ الله يقول : **ان الابرار لفي نعيم ، و ان الفجار لفي جحيم .** قال : فقال الرّجل : فاين رحمة الله ؟ قال : رحمةالله قريبٌ من المحسنين .

مانند شخص غائبی است که وارد میشود براهل و خویشان خود ، و اما گناهکار شمامانند بنده ایست که از مولای خود گریخته و اورا بسوی مولایش برگردانند (آن مرد) گفت ای اباذر ! چگونه می بینی حال مارا نزد پروردگار ؟ فرمود : کارهای خودرا بر کتاب خدا (قرآن)عرضه بدارید ، هماناخدا میفرماید : **ان الابرار لفی نعیم و ان الفجار لفی جحیم** (همانا نیکوکاران از نعمتهای بهشت برخوردارند و گناهکاران در آتش دوزخ معذبند) حضرت فرمود :آنمرد بابوذر گفت : پس رحمت پروردگار کجاست ؟ فرمود : رحمت خدا به نیکوکاران نزدیکست . حضرت صادق علیه السلام فرمود : مردی بابی ذر رضی الله عنه نوشت که ای اباذر ! بچیزی از علم و دانش بمن عطای فاخر و نفیسی ده ، ابوذر باو نوشت همانا علم ودانش بسیارست ولی اگر توانائی داری که بدی نکنی در حق کسی که او را دوست داری پس چنین کن ، حضرت فرمود : آنمرد بابی ذر گفت : آیا دیده ای که کسی بدی کند در حق آنکه اورا دوست دارد ؟ ابوذر باو گفت : آری ، نفس وجان تو محبوبترین نفسهاست بسوی تو ، و هرگاه نافرمانی خدا کردی ، در حق نفس خویش بدی کرده‌ای .

گرهمی‌خواهی‌حیات‌وعیش‌خوش گاو نفس خویش‌را اول بکش
شد همه بر بادت ایام شباب بهردین ننموده ای یکدم شتاب
عمرت ازپنجه گذشت‌ویك‌سجود کت بکار آید در اعمالت نبود
تاکه دانستی زیانت را ز سود توبه ات نسیه گناهت نقد بود
غرق دریای گناهی تا بکی وز معاصی رو سیاهی تابکی
جد تو آدم بهشتش جای بود قدسیان کردند بهراو سجود
یك گنه ناکرده گفتندش تمام مذنبی مذنب برو بیرون خرام
تو طمع داری که با چندین گناه داخل جنت شوی ای رو سیاه
چاه مظلم گشت ظلم ظالمان اینچنین گفتند جمله عالمان
ایکه تو از ظلم چاهی میکنی وز برای خویش دامی می‌تنی
گرد خون چون کرم‌پیله برمتن بهر خود چه میکنی اندازه کن

قال ابوعبدالله عليه السلام : و كتب رجلٌ الى أبي‌ذر رضى الله عنه ، يا اباذر ! أطرفني بشيء من العلم ، فكتب اليه انّ العلم كثير ، ولكن ان قدرت ان لاتسيء الى‌من تحبّه فافعل . قال : فقال له الرّجل : و هل رأيت احداً يسيء الى من يحبّه ؟ فقال له : نعم ، نفسك احبّ الأنفس اليك ، فاذا أنت عصيت الله فقد اسأت اليها .

مار نفست را بكش از ابتدا ورنه مارت گردد آخر اژدها
ليك هر كس‌مور بيندمارخويش توز صاحبدل كن‌استفسارخويش
صورت نفس ار بجوئی ای‌پدر قصه دوزخ بخوان با هفت در
چونكه‌جزودوزخ‌است‌اين نفس‌ما طبع كل دارد هميشه جزو ها
خشم توجزء سعير ودوزخ است هين‌بكش‌اين‌دوزخت‌راتادم‌است
چون‌زخشم آتش‌تودر دلهازدی مايهٔ نار جهنم آمدی
نار بيرونی بآبی بفسرد نار شهوت تا بدوزخ ميبرد
نار شهوت را چه‌چاره نوردين نوركم اطفاء نار الكافرين
چه كشد اين نار را نور خدا نور ابراهيم را ساز اوستا
تا ز نار نفس چون نمرود تو وارهد اين‌جسم همچون عود تو
تا نه‌بينی نور دين ايمن مباش كآتش‌پنهان شود يكروز فاش
تا تو تاريك‌و ملول و تيره‌ای دان كه با ديو لعين همشيره‌ای
طفل‌جان از شير شيطان‌باز كن بعد از آنش با ملك انباز كن
گر ز شير ديو جان را واكنی در فطام او بسی حلوا خوری
مصطفی گويد كه گر گويم براست شرح آندشمن كه‌درجان شماست
زهره‌های پر دلان برهم درد نی رود ره نی‌غم كاری خورد
نی دلش را تاب ماند در نياز نی تنش را قوت صوم و نماز
پس كنم ناگفته‌تان من‌پرورش تا نمانيد از قرار واز روش
صحبت صالح ترا صالح كند صحبت طالح ترا طالح كند
تن ترا درحبس آب و گل كشد دل ترا در كوی اهل دل كشد
يكزمان صحبتی با اوليا بهتر از صد ساله طاعت بی‌ريا
دست در ذيل ولی حق بزن ای برادر واره از بوجهل تن

۲۶۳ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن یعقوب بن یزید ، عمن ذکره ، عن ابی عبدالله علیه السلام ، قال : قیل لأمیر المؤمنین علیه السلام عظنا واوجز ، فقال : الدّنیا حلالها حساب و حرامها عقاب ، و انّی لکم بالرّوح و لمّا تأسوا بسنّة نبیّکم ، تطلبون ما یطغیکم و لاترضون ما یکفیکم .

۲۶۴ - و فیه ایضاً : باب «المعافین عن البلاء» عن اسحق بن عمّار ، عن ابی عبدالله علیه السلام ، قال : سمعته یقول : انّ الله عزّ وجلّ خلق خلقاً ضنّ بهم عن البلاء ، خلقهم في عافیة ، واحیاهم في عافیة ، وأماتهم في عافیة ، و ادخلهم الجنّة في عافیة .

۲۶۵ - و فیه ایضاً : باب « السعی في حاجة المؤمن » عن معمّر بن خلّاد ، قال : سمعت أبا الحسن علیه السلام یقول : انّ لله عباداً في الأرض یسعون في حوائج الناس ، هم

۲۶۳- و نیز در همان کتاب و باب ، از یعقوب بن یزید از کسیکه نام برده اورا از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : بامیرالمؤمنین علیه السلام عرض شد که پند و اندرز ده مارا ببیان کوتاه و مختصری ، حضرت فرمود : در حلال دنیا حساب و در حرام آن عقابست و کجا برای شما راحتی و آسایشی است درحالیکه به پیغمبر خود اقتدا ننموده اید ؛ طلب میکنید چیزی راکه متجاوز و سرکش میکند شما را و راضی و خوشنود نیستید بآنچه کفایت میکند شما را .

۲۶۴- و نیز درهمان کتاب ، باب «معافین از بلاء» از اسحق بن عمار ازحضرت صادق علیه السلام شنیدم که میفرمود : بدرستیکه خداوند ایجادفرمود گروهی را و نگهداری فرمود آنان را از بلا ؛ آفرید ایشان را در حالیکه بی عیب و نقص اند ، وزنده داشت آنانرا در دنیا درحالیکه صحیح و سالمند ، و میرانید آنان را در حالیکه از سختیهای مرگ و شدائد آن در امانند ، وداخل فرمود ایشان را در بهشت درحالیکه از عذاب و سختیهای روزقیامت ایمنند .

۲۶۵- و نیز در همان کتاب ، باب « سعی در حاجت مؤمن » از معمر بن خلاد روایت شده که گفت : از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود : از برای خدا بندگانی است در روی زمین که کوشش میکنند در حاجت و نیاز های مردم ، ایشانند اشخاصیکه روز قیامت بیم و هراسی (از عذاب) ندارند ، وکسیکه داخل گرداند در (دل) مؤمنی سرور و خوشحالی را (یعنی هم و اندوه اورا برطرف کند یا گرسنگی

الآمنون يوم القيامة ، و من أدخل على مؤمن سروراً فرّج الله قلبه يوم القيمة .

٢٦٦ - و فيه ايضاً : باب « قضاء حاجة المؤمن » عن خلف بن حمّاد ، عن بعض اصحابه ، عن ابى جعفر عليه السلام قال : والله لأن احجّ حجّة احبّ الىّ من ان اعتق رقبة و رقبة و رقبة و مثلها و مثلها حتّى بلغ عشراً و مثلها و مثلها حتّى بلغ السبعين ، و لئن اعول اهل بيت من المسلمين ، اسدّ جوعتهم ، وأكسوا عورتهم ، فأكفّ وجوههم عن الناس ، احبّ الىّ من أن أحجّ حجّة وحجّة وحجّة ومثلها ومثلها حتى بلغ عشراً ومثلها ومثلها حتّى بلغ السّبعين .

٢٦٧ - و فيه ايضاً : باب « السعى في حاجة المؤمن » عن ابن سنان ، قال : قال ابوعبدالله عليه السلام : قال الله عزّ و جلّ : الخلق عيالى ، فأحبّهم الىّ ألطفهم بهم و اسعاهم في حوائجهم .

اورا رفع كند يا حاجت و نياز او را بر آرد) خداوند او را از غم و اندوه روز قيامت برهاند .

٢٦٦- و نيز در همان كتاب ، باب «قضاء حاجت مؤمن» از خلف بن حماد از بعض اصحاب ما(امامیه) از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : قسم بخداهر گاه يك حج (مستحبى) بجاى آورم ، محبوبتر است بسوى من ازاينكه آزاد گردانم بنده اى و بنده اى و بنده اى و مانند آن و مانند آن تا به ده بنده رسيد و مانند آن و مانند آن تا بهفتاد (بنده) رسيد ، وهر آينه اگر كفالت كنم امر معاش خانواده اى از مسلمانان راوجلو گيرى كنم از گرسنگى ايشان ، و بپوشانم عورت آنان را و حفظ كنم آبروى ايشان را ازمردم محبوبتر است بسوى من از اينكه يك حج بجاى آورم وحجى و حجى و مانند آن و مانند آن تا بده (حج) رسيد و مانند آن و مانند آن تا بهفتاد(حج) رسيد .

٢٦٧- و نيز در همان كتاب ، باب «سعى در حاجت مؤمن» از ابن سنان روايت شده كه گفت : حضرت صادق عليه السلام فرمود : خداى با عزت و جلالت فرمود : مخلوقات عيالات منند (همانطوريكه هر كس متكفل معاش عيالات خود است منهم نيازمنديهاى ايشان را بر ميآورم) ومحبوبترين ايشان بسوى من كسى است كه لطف و مهربانى او بمخلوق از ديگران بيشتر و سعى و كوشش او در نيازمنديهاى آنان زياد تر باشد .

۲۶۸ - و فيه ايضاً : باب « الكبائر » عن داود ، قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : اذا زنى الرّجل ، فارقه روح الايمان ؛ قال : فقال : هو مثل قول الله عزّ وجلّ : **ولا تيمموا الخبيث منه تنفقون** . ثمّ قال : غير هذا أبين منه ، ذلك قول الله عزّ وجلّ : **و أيدهم بروح منه** ؛ هو الّذي فارقه .

۲۶۹ - في الامالى الطّوسى : (الجزء العاشر) و بهذا الأسناد قال : قال الصادق عليه السلام : ثلاث دعوات لاتحجبنّ عن الله تعالى : دعاء الوالد لولده اذا برّه ، و دعوته عليه اذا عقّه ؛ و دعاء المظلوم على ظالمه ، و دعاؤه لمن انتصر له منه ؛ و رجلٌ مؤمن دعالاخ له

۲۶۸- و نیز در همان کتاب ، باب« کبائر»از داود روایت شده که گفت ازحضرت صادق علیه السلام سؤال نمودم از فرمودهٔ رسولخدا صلی الله علیه و آله که هرگاه زنا کند مردی ، روح ایمان از او جدائی ومفارقت میکند (راوی) گفت حضرت فرمود: فرمودهٔ رسولخدا صلی الله علیه و آله مانند فرمودهٔ خداست در قرآن : **ولاتيمموا الخبيث منه تنفقون** (و قصد نکنید از اموالیکه کسب نموده و دارای آن هستیدمانده و پست آنرا که (در راه‌خدا) انفاق کنید (وجه مناسبت آیه شریفه با فرموده رسولخدا اینست که همانطوریکه شخص هرگاه چیزهای ردی و پست را در راه خدا انفاق نمود ثواب و پاداش مختصری برای انفاق اوست ولی بهرهٔ کامل ازآن نمی برد ، همین قسم است کسی که زنا کرد ایمان ضعیف و ناچیزی برای او باقی مانده و کمال آن از بین میرود . یا مقصود اینست که برای شخص زناکننده صورت ایمانی باقیست و روح ایمان در او نیست همان قسم که در انفاق چیزهای ردی و پست ، در ظاهر انفاقی مشاهده میشود) سپس حضرت فرمود : غیر این آیه شباهتش با فرمودهٔ رسولخدا واضحتراست و آن فرمودهٔ خدا در قرآنست :**و ایدهم بروح منه** (و توانائی بخشید ایشانرا بروحی از خود) همان روح است که از شخص زنا کننده جدائی میکند ، و چنانچه در مجمع البیان هم هست : مراد از روح ایمان مرتبه کامله اوست که نسبت او بایمان نسبت روح باجسد است .

۲۶۹- در امالی طوسی ، جزء دهم ، بسندهای سابق روایت شده که حضرت صادق علیه السلام فرمود : سه دعاست که مانعی برای آنها ازاجابت پروردگار متعال نیست : دعای پدر در حق فرزندش هرگاه احسان و نیکی باو کرد ، و نفرین پدر در حق او هرگاه فرزند نسبت بپدر کاری نمود که موجب عاق او گردد ؛ و نفرین مظلوم بر کسی که باو ظلم کرده ، ودعای او درباره کسی که از او بنفع خود یاری جسته ؛ ودعای مرد مؤمن

مؤمن واساه فينا ، و دعاؤه عليه اذا لم يواسه مع القدرة عليه واضطرار أخيه اليه .

٢٧٠ - في مجموعة الورّام : باب « الاسماء و الكنى و الالقاب » انس ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من رفع قرطاساً من الأرض مكتوباً عليه : بسم الله الرّحمن الرحيم اجلالاً لله ولأسمه عن أن يداس ، كان عندالله من الصّديقين وخفّف عن والديه وإن كانا مشركين .

٢٧١ - في الامالى الطوسى : (الجزء الخامس عشر) عن الحسن بن على بن ابى حمزة ، قال : اخبرنى داود بن كثير الرّقى ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : من احبّ أن يخفّف الله عزّ و جلّ عنه سكرات الموت فليكن لقرابته وصولاً و بوالديه باراً ، فاذا كان كذلك هوّن الله عزّ و جلّ عليه سكرات الموت ، و لم يصبه في حيوته فقرٌ ابداً .

٢٧٢ - جواهر السنية : باب « سيدنا خاتم الأنبياء صلى الله عليه وآله وسلم » عن انس ، قال : قال

در بارهٔ برادر دينى خود كه او را در راه محبت و دوستى ما بمال خود يارى نموده است ؛ و نفرين در باره او هرگاه او را بمال خود يارى نكند با توانا بودن بر يارى نمودن او و مضطر بودن برادر دينى بآن كمك .

٢٧٠- در مجموعه ورام ، باب «اسماء وكنى و القاب» انس از رسولخدا صلى الله عليه وآله روايت كرده : كسيكه پاره كاغذى را از روى زمين بردارد كه در آن « بسم الله الرحمن الرحيم » نوشته شده باحترام ذات مقدس پروردگار و نام مبارك او از جهت اينكه مبادا پايمال شود ، نزد خدا از جملهٔ اهل خير و صلاح و راستگويان باشد وعذاب از پدر و مادر او تخفيف داده شود اگر چه مشرك باشند .

٢٧١- درامالى طوسى ، جزء پانزدهم ، ازحسن بن على بن ابى حمزه روايت شده كه گفت : داود بن كثير رقى بمن خبر داد و گفت شنيدم از حضرت صادق عليه السلام كه ميفرمود : كسيكه دوست دارد خداوند سكرات مرگ را بر او سبك گرداند ، پس بايد صلهٔ ارحام و خويشان خود كند ، و بپدر و مادر خود احسان و نيكى نمايد ، و هرگاه چنين كند آسان گرداند خداوند بر او سختيهاى مرگ را و تازنده است هيچگاه فقر و بى چيزى باو نرسد .

٢٧٢- جواهر السنية : باب «سرور ما خاتم انبياء صلى الله عليه وآله» از انس روايت شده كه گفت رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : خداى باعزت و جلالت فرموده : هرگاه متوجه نمودم بسوى بنده اى از بندگان خويش بلا و مكروهى را در بدن يا

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : قال الله عزّ وجلّ : اذا وجّهت الی عبد من عبادی مصیبة في بدنه اوماله او ولده ، ثمّ استقبل ذلك بصبر جميل ، استحييت منه يوم القيمة أن أنصب له ميزاناً اوانشر له ديواناً .

۲۷۳ - في الكافي : (كتاب الايمان و الكفر) باب « سوء الخلق » عن سيف بن عميره ، عمن ذكره ، عن ابی عبدالله علیه السلام قال : انّ سوء الخلق ليفسد الايمان كما يفسد الخلّ العسل .

۲۷٤ - و فيه ايضاً : باب « درجات الايمان » عن عمّار بن ابی الاحوص ، عن ابی عبدالله علیه السلام قال : انّ الله عزّ وجلّ وضع الايمان على سبعة أسهم : على البرّ والصّدق واليقين و الرّضاء و الوفاء و العلم و الحلم ؛ ثمّ قسّم ذلك بين النّاس ، فمن جعل فيه هذه السبعة الأسهم فهو كامل محتمل ، و قسّم لبعض النّاس السّهم ، و لبعض السّهمين ، و لبعض الثلاثة ، حتّى انتهوا الى [ال] سبعة ، ثمّ قال : لا تحملوا على صاحب السّهم سهمين ، و لا على صاحب السّهمين ثلاثة ، فتبهضوهم ؛ ثمّ قال كذلك حتّى ينتهى الى

مال یا فرزندان او(و آن بنده)استقبال کرد آنرا بصبر و شکیبائی نیکوئی ، حیامیکنم از او در روز قیامت از اینکه بپا دارم برای او میزانی ، یا نشر دهم نامهٔ عملش را (چون پروردگار از عروض حالات ، منزه است لذا امثال این الفاظ که باو نسبت داده میشود مقصود نتیجه آنحالات است و در اینجا مراد از حیا ترك عذابست) .

۲۷۳ - درکافی ، کتاب ایمان و کفر ، باب « سوء خلق » از سیف بن عمیره از کسیکه از او نقل نموده از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : بداخلاقی فاسد و تباه گرداند ایمانرا همچنانکه سرکه عسلرا ضایع گرداند .

۲۷٤- و نیز درهمان کتاب ، باب «درجات ایمان » از عمار بن ابی الاحوص از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : بدرستیکه خدای متعال قرارداده ایمانرا مرکب از هفت جزء : از نیکوکاری ؛ راستگوئی ؛ اعتقادمحکم بخدا ودین ؛ خشنودی بقضاء (پروردگار) وفاء بعهد و پیمان ؛ داشتن دانش ؛ بردباری ؛ سپس قسمت فرمود آنرا بین مردم ، پس کسی که این هفت جزء در او قرار داده شده ایمانش کاملست و قبول شرایط و ارکان آن نموده ، و جهت بعضی از مردم یك سهم و برای بعضی دیگر دوسهم و برای بعضی سه سهم تا بهفت سهم رسید ، سپس فرمود دارندهٔ یکسهم را دو سهم تحمیل نکنید و نه بر دارندهٔ دو سهم سه سهم راکه بر او گران آید و موجب مشقت و تعب او

[الـ] سبعة .

۲۷۵ ـ و فيه ايضاً : باب « سوء الخلق » عن السكونى ، عن أبى عبدالله عليه السلام ، قال : قال النبىّ صلى الله عليه وآله وسلم : أبى الله عزّ و جلّ لصاحب الخلق السيّء بالتوبة ، قيل : و كيف ذاك يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ؟ قال : لأنّه اذا تاب من ذنب وقع في ذنب اعظم منه .

۲۷۶ ـ و فيه ايضاً : باب « العفو » عن ابى اسحق السّبيعى رفعه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ألا أدلّكم على خير اخلاق الدّنيا و الآخرة ؟ تصل من قطعك ، و تعطى من حرمك ، وتعفواعمن ظلمك .

۲۷۷ ـ و فيه ايضاً : باب «الاهتمام بامور المسلمين و النصيحة لهم» عن السكونى ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من أصبح لايهتمّ بامور المسلمين فليس بمسلم .

شود ، پس از اين بهمين طريق فرمود تا بهفت سهم رسيد .

۲۷۵ـ و نيز در همان كتاب ، باب «سوء خلق» از سكونى از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله فرموده : خداوند با عزت و جلالت قرار نداده براى شخص بد خلق ثبات بر توبه را ، بآنحضرت عرض شد براى چه ؟ فرمود : زيرا هرگاه كه ازگناهى توبه نمود واقع ميشود درگناهى بزرگتر از آن (بجهت اينكه شخص بد خلق ، كار زشت ملكهٔ او شده و اگر از گناهى توبه نمايد مانند آن گناه رامرتكب شود ، پس هم گناه كرده و هم توبه‌خودرا شكسته است).

۲۷۶ـ و نيز در همان كتاب ، باب «عفو » از ابى اسحق سبيعى مرفوعاً روايت شده كه گفت : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : آياراهنمائى نكنم شما را ببهترين اخلاق دنيا و آخرت (بهترين اخلاق اينست كه) پيوستگى كنى با كسى كه رشتهٔ خويشى و محبت‌خودرا با تو قطع كرده ، و عطا كنى كسى‌را كه ترا از عطاى خويش محروم كرده ، و گذشت كنى از كسى كه بتو ظلم كرده .

۲۷۷ـ و نيز در همان كتاب ، باب «اهتمام بامور مسلمين و پند و اندرز ايشان » از سكونى از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه صبح كند در حاليكه براى امور مسلمانان اهتمام نداشته باشد مسلمان (كامل) نيست .

۲۷۸ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب و بهذاالأسناد ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : انسك النّاس نسكاً انصحهم جيباً واسلمهم قلباً لجميع المسلمين .

۲۷۹ - و فيه ايضاً : باب « الاصلاح بين النّاس » عن مفضّل ، قال : قال ابو عبدالله علیه السلام : اذا رأيت بين اثنين من شيعتنا منازعة فافتدها من مالي .

۲۸۰ - و فيه ايضاً : باب « المراء و الخصومة و معاداة الرّجال » عن احمد بن ابی عبدالله ، عن بعض اصحابه رفعه ، قال : قال ابو عبدالله علیه السلام : من زرع العداوة حصد ما بذر .

۲۸۱ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب « عن عمر بن يزيد ، عن ابی عبدالله علیه السلام ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : ما كان جبرئيل علیه السلام يأتيني الّا قال : يا محمّد ! اتّق شحناء

۲۷۸- و نیز در همان کتاب و باب و اسناد (راوی) گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : عابد و زاهد ترین مردم از حیث زهد و عبادت کسی است که پاك دل تر از دیگران باشد (یعنی بی غل و غش تر باشد) و قلبش سالمتر از دیگران باشد (یعنی خالی از کینه و حسد و مانند آن باشد) برای تمام مسلمانان .

۲۷۹- و نیز در همان کتاب ، باب «اصلاح بین مردم » از مفضل روایت شده که گفت : حضرت صادق علیه السلام فرموده : هرگاه بین دو نفر از شیعیان من نزاعی مشاهده کردی سازش بده آنرا بمال من .

۲۸۰- و نیز در همان کتاب ، باب «مراء و خصومت و معادات رجال »از احمدبن ابی عبدالله علیه السلام از بعض اصحابش مرفوعاً نقلکرده که گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمود : کسی که تخم عداوت و دشمنی (در دلها) کشت ، درو میکند آنچه راکه کشت نموده‌است .

۲۸۱- و نیز در همان کتاب و باب ، از عمر بن یزید از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که گفت : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : هیچ زمانی جبرئیل بر من نازل نشد مگر اینکه گفت ای محمد ! بپرهیز از کینه توزی و دشمنی بامردم .

اصل کینه دوزخ است و کین تو — جزء آن کل است خصم دین تو
چون تو جزو دوزخی هین گوشدار — جزو سوی کل خود گیرد قرار
ور تو جزو جنتی ای نامدار — عیش تو باشد چو جنت بر قرار
تلخ با تلخان یقین ملحق شود — کی دم باطل قرین حق شود

الرّجال و عداوتهم .

۲۸۲ - في الوسائل : (كتاب الجهاد) باب « استحباب كثرة البكاء من خشية الله » عن احمد بن الحسن الحسيني ، عن الحسن بن علي العسكري عليه السلام ، عن آبائه ، قال : قال الصادق عليه السلام : انّ الرّجل ليكون بينه وبين الجنّة اكثر ممّا بين الثرى الى العرش لكثرة ذنوبه ، فماهو الّا ان يبكي من خشية الله عزّ و جلّ ندماً عليها ، حتّى يصير بينه و بينها اقرب من جفنه الى مقلته .

۲۸۳ - في الكافي : (كتاب الدّعاء) عن صالح بن رزين و محمّد بن مروان و غيرهما ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : كلّ عين باكية يوم القيمة الّا ثلاثة ، عينٌ غضّت عن محارم

طيبات آمد بسوی طیبین — مر خبیثان را خبیثات است و هین
طبلها در پیش عطاران بین — جنس را با جنس خود کرده قرین
تو رهائی جو ز ناجنسان بجد — صحبت نا جنس گور است و لحد

۲۸۲- در وسائل ، کتاب جهاد ، باب « استحباب کثرت بکاء از ترس خدا » از احمد بن حسن الحسینی ، از حسن بن علی العسکری علیه السلام از پدران بزرگوارش روایت کرده که گفت : حضرت صادق علیه السلام فرمود : بدرستیکه بسا هست که فاصله بین شخص و بهشت ، بیش از زمین تا عرش پروردگار است برای بسیاری گناهان او پس نیست او مگر اینکه میگرید از ترس پروردگار با عزت و جلالت در حالیکه نادم و پشیمان است از کرده های خویش تا اینکه میگردد فاصله بین او و بهشت نزدیکتر از پلك چشم او به چشمش .

۲۸۳- درکافی ، کتاب دعاء از صالح بن رزین و محمد بن مروان و غیر ایشان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : هر چشمی (روز قیامت) گریانست مگر سه چشم (مقصود از چشم گریان اینست که صاحب آن در اذیت و آزار است) چشمی که بپوشد خودرا از محرمات خدا (یعنی نظر خودرا بچیزهای حرام نیندازد) و چشمی که در راه رضای خدا شب بیدار باشد (یعنی در اطاعت خدا و انجام کارهای خیر بیدار است) و چشمی که در دل شب از ترس خدا اشگ بریزد .

زاری و گریه قوی سرمایه ایست — رحمت کلی قوی تر دایه ایست
دایه و مادر بهانه جو بود — تا که کی آنطفل گریان میشود
طفل حاجات شما را آفرید — تا بنالید و شود فیضش مزید

الله ، وعينٌ سهرت في طاعة الله ، وعينٌ بكت في جوف اللّيل من خشية الله .

۲۸٤ - في مجموعة الورّام : (اوائل الكتاب) قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : انّ الله اذا احبّ عبداً ابتلاه ليسمع تضرّعه .

۲۸۵ - في المجلّد التاسع عشر من البحار ، باب « فضل البكاء و ذم جمود العين » « الخصال » عن ابن عباس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : سبعة في ظلّ عرش الله عزّ وجلّ يوم لاظلّ الّا ظلّه : امامٌ عادل ؛ و شابٌ نشأ في عبادة الله عزّ وجلّ ؛ و رجلٌ تصدّق

های و هوی باد و شیر افشان ابر
در غم مایند یکساعت تو صبر

فی السماء رزقکم نشنیده‌ای
اندرین پستی چه بر خسبیده ای

با تضرع باش تا شادان شوی
گریه کن تا عاقبت خندان شوی

که برابر می نهد شاه مجید
اشگ را در فضل با خون شهید

هر تضرع کان بود با سوز و درد
آن تضرع را اثر باشد بمرد

هر که را حق از بلایش واخرد
جان او را در تضرع آورد

قوم یونس را چه پیدا شد بلا
ابر پر آتش جدا شد از سما

برق میانداخت می سوزید سنگ
ابر میغرید و رخ میریخت رنگ

ما همی دانیم هر راز شما
لیك میخواهیم آواز شما

تا نگرید طفل کی نوشد لبن
تا نگرید ابر کی خندد چمن

ای برادر طفل طفل چشم تست
کام خود موقوف زاری دان نخست

گرهمی خواهی که مشکل حل شود
خار محرومی بگل مبدل شود

گرهمی خواهی که آن خلعت رسد
پس بگریان طفل دیده برجسد

۲۸٤- در مجموعهٔ ورام (اوائل کتاب) روایت شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود : بدرستیکه خدا هر گاه دوست بدارد بنده‌ای را ، او را ببلائی گرفتار سازد تا ناله و زاری او را بشنود .

۲۸۵- در جلد نوزدهم از بحار ، باب «فضل بکاء و ذم جمود عین »خصال ازابن عباس نقلکرده که گفت رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : هفت طایفه اند(ازمردم) که در سایه عرش پروردگارند روزی که سایه ای جز سایهٔ عرش خدا نیست(سایهٔعرش کنایه‌از آسایش و راحتیست) پیشوائی که بین مردم بعدل و داد رفتار نموده ؛ جوانی که در عبادت و پرستش خدا نشوو نما کرده (یعنی جوانی خود راصرف عبادت خدا نموده) مردی که بدست راست خود صدقه ای بدهد و آن را از دست چپ خویش پوشیده دارد

بيمينه فاخفاه عن شماله ؛ و رجلٌ ذكر الله عزّ وجلّ خالياً ففاضت عيناه من خشية الله ؛ و رجلٌ لقى أخاه المؤمن فقال انّى لأحبّك في الله عزّ وجلّ ؛ و رجلٌ خرج من المسجد و في نيّته أن يرجع اليه ؛ ورجلٌ دعته امرأة ذات جمال إلى نفسها ، فقال : انى أخاف الله ربّ العالمين .

۲۸٦ - في الامالى الطوسى : (الجزء الرابع عشر) عن سعيد بن مسلم ، عن على بن الحسين ، عن ابيه ، عن على عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من رضى من الله بالقليل من الرّزق ، رضى الله منه بالقليل من العمل ، و انتظار الفرج عبادة .

۲۸۷ - في مجموعة الورّام : (اوائل الكتاب) قال : (يعنى مجاهد) دخل النبى صلى الله عليه وآله وسلم على شابّ وهو في الموت ، فقال : كيف تجدك ؟ قال : ارجوا الله يارسول الله وأخاف ذنوبى ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لا يجتمعان في قلب عبد في مثل هذا الموطن الّا اعطاه الله ما يرجوا و آمنه ممّا يخاف .

(يعنى پنهانى صدقه دهد و كسى از دادن صدقه او مطلع نگردد) مردى كه ياد خدا كند در حال خلوت و تنهائى و اشگ ديدگان او از ترس خدا جارى شود ؛ مرديكه ملاقات كند برادر مؤمن خود را پس باو بگويدمن ترا دوست دارم در راه رضاى خدا ؛ مردى كه بيرون رود از مسجد در حاليكه قصدش اين باشد كه بمسجد بر گردد ؛ مرديكه بخواند او را بسوى خود زنيكه صاحب جمالست (از راه حرام) و آن مرد(اجابت نكند آن زن را) در جواب او گويد ، من ميترسم خدائى را كه پروردگار عالميانست .

۲۸٦- در امالى طوسى ، جزء چهاردهم از سعيد بن مسلم از على بن الحسين از پدر بزرگوارش از حضرت على بن ابيطالب عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرموده : كسى كه از خدا بروزى كمى راضى و خوشنود باشد خداوند از عمل اندك او راضى خواهد بود ، و انتظار فرج ثواب عبادت را دارد.

۲۸۷- در مجموعهٔ ورام است (اوائل كتاب) كه مجاهد گفت : پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله بر جوانى وارد شد كه در حال نزع و جان دادن بود ، باو فرمود : چگونه خود را (در اينحال) مى يابى ؟ عرضكرد اى رسولخدا ! برحمت پروردگار اميدوار واز گناهان خويش خائف و ترسانم ، رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : بيم و اميدجمع نميشود در دل بنده‌اى در چنين حال ، مگر آنكه عطا فرمايد اورا خدا آنچه اميددارد و ايمن گرداند او را از آنچه ميترسد .

۲۸۸ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) ابوسعيدالخدرى ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : انّ الله عزّ و جلّ يستحيى من عبده اذا صلّى في جماعة ثمّ سأله حاجة أن ينصرف حتّى يقضيها .

۲۸۹ ـ و فيه ايضاً : (اوائل الكتاب) و قال صلى الله عليه وآله وسلم : من خزن لسانه ستر الله عورته ، و من كفّ غضبه كفّ الله عنه عذابه ، و من اعتذر الى الله عزّ و جلّ قبل عذره و تجاوز عنه .

۲۹۰ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) قال صلى الله عليه وآله وسلم : اعظم الناس همّاً المؤمن الّذي يهتمّ لدنياه وآخرته .

۲۹۱ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) و عنه صلى الله عليه وآله وسلم انّه قال : من صلّى ركعتين في خلاء لايراه الّا الله عزّ وجلّ والملائكة ، كانت له برائة من النّار .

۲۹۲ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) و قال صلى الله عليه وآله وسلم : اكثروا من الاستغفار ، فانّ

۲۸۸ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) از ابوسعيد خدرى نقلشده كه گفت : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : بدرستيكه خداى با عزت و جلالت حيا ميفرمايد از بندهٔ خود هر گاه بجماعت نماز گذارد پس از آن ازخدا حاجت و نيازى را مسئلت نمايد اينكه از جاى خود بر خيزد تا حاجت او را رواسازد (مراد از حياكه نسبت بخدا داده ميشود نتيجه آنست كه قضاى حاجت بنده و نوميد نكردن اوست).

۲۸۹ـ و نيزدر همان كتاب(اوائل كتاب)حضرت فرموده :كسى كه باز داردزبان خوددرا (از گفتار بد) بپوشاند خدا عورت او را (مراداز عورت چيزهائى است كه شخص ميل ندارد ديگران بر آن آگاه شوند) و كسى كه جلوى غضب خوددرا بگيرد حفظ نمايد خداوند او را از عذاب خويش ، و كسيكه عذر خواهى نمايد (از گناهان خود) بسوى پروردگار با عزت و جلال ، خداوند عذر او بپذيرد و از او در گذرد .

۲۹۰ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) حضرت فرموده : بزرگترين مردم از جهت فكر و انديشه ، شخص با ايمانى است كه مى انديشد براى دنيا و آخرت خويش.

۲۹۱ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) از آنحضرت روايت شده كه فرمود : كسى كه دو ركعت نمازدرخلوت و پنهانى بجاى آورد كه نه بيند آنرا مگرخداى وفرشتگان براى اوست بيزارى از آتش .

۲۹۲ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) از آنحضرت روايت شده كه فرموده :

الله عزّ وجلّ لم يعلّمكم الأستغفار الّا وهو يريد أن يغفر لكم .

۲۹۳ - و فيه ايضاً : (اوائل الكتاب) و قال صلّى الله عليه و آله و سلّم : اذا كان للرّجل على أخيه دين فأخّره إلى أجل ، كان له صدقة ؛ فأن أخّره بعد أجله ، كان له بكلّ يوم صدقة .

۲۹٤ - وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) وقال صلّى الله عليه و آله و سلّم ألا كلّكم راع و كلّكم مسؤل عن رعيّته ، فالأمير على النّاس راع وهومسؤل عن رعيّته ، والرّجل راع على أهل بيته و هو مسؤل عنهم ، والمرأة راعية على أهل بيت بعلها وهى مسؤلة عنهم ، والعبد راع على مال سيّده وهومسؤل عنه ؛ ألا فكلّكم راع و كلّكم مسؤل عن رعيّته .

۲۹۵ - وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) وعنه صلّى الله عليه و آله و سلّم : اذا اراد الله بقوم خيراً أهدى اليهم هديّة ؛ قيل : وما تلك الهدية يا رسول الله صلّى الله عليك ؟ قال : الضّيف ينزل

زیاد گردانید استغفارو طلب آمرزش‌را ، زیراخدای باعزت و جلال‌یاد نداده بشمااستغفار را مگر اینکه اراده فرموده که بیامرزد شمارا .

۲۹۳- و نیز در همان کتاب (اوائل کتاب) از آنحضرت روایت شده که فرمود : هر گاه مردی از برادر دینی خویش طلبی‌داشته باشد و آن طلب را تا زمان معینی بتأخیر بیندازد برای او (اجر وپاداش) صدقه است ، و اگر پس از رسیدن مدت ، مطالبه خودرا بتأخیر اندازد برای او جهت هر روز آن (اجر و پاداش) صدقه است .

۲۹٤- و نیز درهمان کتاب (اوائل کتاب) از آنحضرت روایت شده که فرموده : آگاه باشید تمام شما موظف به نگهبانی و مراقبت هستید ، و همهٔ شما از رعایا و آنانکه برایشان تسلط وقدرت دارید پرسش میشوید (روز قیامت) پس امیر وفرمانده بر مردم مراقب و نگهبانست و از رعایای او از وی پرسش میشود ؛ و مرد بر اهل خانهٔ خود مراقب و نگهبانست و از خانوادهٔ او از وی پرسش میشود ؛ و زن بر اهل خانهٔ شوهر خویش مراقب و نگهبانست و از اهل خانه شوهر او از وی‌پرسش میشود ؛ وبنده برمال مولای خود مراقب و نگهبانست وازمال مولای او از وی پرسش میشود ؛ آگاه باشید تمام شما نگهبانانید و تمامی شما از رعایای خود پرسش میشوید .

۲۹۵- و نیز در همان کتاب (اوائل کتاب)ازرسولخدا صلی الله علیه و آله‌روایت شده که فرمود : هر گاه اراده فرماید خداوند بجماعتی خیری را ، بسوی ایشان هدیه ای عطا میفرماید ، عرض شد چیست آن هدیه ، ای رسولخدا درود خدا بر تو ؟ فرمود :

برزقه ويرحل وقد غفرلأهل المنزل .

٢٩٦ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) ابوايّوب الأنصارى ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا اباايوّب ! ألااخبرك و ادلّك على صدقة يحبّها الله ورسوله ؟ تصلح بين النّاس اذا تفاسدوا وتباعدوا .

٢٩٧ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) وقال صلى الله عليه وآله وسلم : لايزال النّاس بخير مالم يستعجلوا ، قيل يا رسول الله صلّى الله عليك ! وكيف يستعجلون ؟ قال : يقولون دعونا فلم يستجب لنا .

٢٩٨ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) وعنه صلى الله عليه وآله وسلم انّه قال : طهّروا أفواهكم بالسّواك ، فانّها طريق القرآن .

٢٩٩ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) وقال صلى الله عليه وآله وسلم : لايتمنّين أحدكم الموت ،

ميهمانست كه وارد ميشود با روزى خود و كوچ ميكند در حاليكه گناه اهل منزل آمرزيده شده .

٢٩٦ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) از ابو ايوب انصارى روايت شده كه گفت : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرموده : اى ابا ايوب ! آيا دلالت و راهنمائى نكنم ترا بصدقه اى كه دوست ميدارد آنرا خدا و رسول او ؟ (آن اينست كه) سازش دهى بين مردم را هر گاه اختلاف و دشمنى بين آنان باشد و از يكديگر دورى كنند .

٢٩٧ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب)از آنحضرت روايت شده كه فرموده : هميشه مردم در خير و خوبى باشند تا زمانيكه عجله و شتاب نمى كنند ، عرض شد اى رسول پروردگار درود خدا بر تو باد ، چگونه عجله و شتاب ميكنند ؟ فرمود : ميگويند خدا را خوانديم و اجابت نفرمود ما را (چنانچه در روايت است شخصى را كه خداوند بدعا موفق نمود ، باب اجابت را بروى او باز نمايد و بايد دست از دعا بر ندارد تا بمقصود خويش رسد .

ميان عاشق و معشوق فرق بسيار است چو يار ناز نمايد شما نياز كنيد

٢٩٨ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) و از آنحضرت روايت شده كه فرمود : دهانهاى خودرا بمسواك پاك و پاكيزه گردانيد ، زيرا دهان راه قرآنست (يعنى بواسطهٔ دهان سخنان حق ادا ميشود).

٢٩٩ـ و نيز در همان كتاب(اوائل كتاب)از آنحضرت روايت شده كه فرموده :

فانّ هول المطّلع شديد ، و انّ من سعادة المرء أن يطول عمره ويرزقه الله الأنابة .

۳۰۰ ـ وفيه ايضاً (اوائل الكتاب) وقال صلى الله عليه وآله وسلم : لاتزال طائفة من امتى ظاهرين على الحقّ ، لايضرّهم من خذلهم حتّى يأتى امرالله وهم كذلك .

۳۰۱ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ماانعم الله على عبده من نعمة صغيرة ولا كبيرة فقال : الحمد لله ، الّاكان قداعطى اكثرممّا اخذ .

۳۰۲ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) وعنه صلى الله عليه وآله وسلم انّه قال : حوسب رجل ممن كان قبلكم فلم يجدله من الخيرشيء ، الّا انّه كان رجلاً موسراً وكان يخالط النّاس و

آرزو نكند يكى از شما مرگ را ، زيرا هول مطلع سخت و دشوار است (مقصود از هول مطلع بضم ميم و فتح لام ، امور اخرويه و مواقف قيامت است كه شخص پس از مرگ بر آنها آگاه ميشود و موجب بيم و هراس است) و همانا از سعادت و نيكبختى مرد اينست كه طولانى شود عمر او و نصيب و روزى او گرداند خداوند توبه و بازگشت را .

۳۰۰ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) از رسولخدا صلى الله عليه وآله‌روايت شده كه فرمود : هميشه مردمانى از امت من‌يارى كننده حق و حقيقتند ، و ضررنميرساند نصرت و يارى نكردن ديگران ايشان را تا اينكه ميآيد آنانرا امر خدا (يعنى مرگ) در حاليكه ايشان بر طريقه خود ثابت وبرقرارند .

۳۰۱ـ ونيز در همان كتاب(اوائل كتاب) از رسولخدا صلى الله عليه و آله‌روايت شده كه فرمود : خداوند عطا نفرمودبر بندهٔ خود نعمت كوچك يا بزرگى را ، پس‌بنده گفت : الحمد لله (تمام حمد و ستايش مختص بپروردگارست) مگر اينكه آن بنده ادا نموده حق‌آن نعمت را زيادتر از آنچه دريافت كرده است(يا مقصوداينست كه موفقيت بنده بر حمد پروردگار كه نعمتى از نعم الهى است بزرگتر است از نعمتى كه باو عنايت شده).

۳۰۲ـ و نيز در همان كتاب (اوائل كتاب) از آنحضرت روايت شده كه فرمود : بحساب مردى كه پيش از شما در دنيا بود رسيدگى شد پس نيافت براى خود از حسنات و كارهاى خير چيزى ، مگر آنكه او مرد توانگرى بود و با مردم معاشرت و آميزش داشت و بغلام و نوكرهاى خود فرمان ميداد كه از اشخاص تنگدست درگذريد (يعنى از كسانيكه بمن بدهكارند و بواسطهٔ تهى دستى توانائى اداء قرض خويش نيستند گذشت

كان يأمر غلمانه أن يتجاوزوا عن المعسر ، فقال الله تبارك و تعالى : نحن أحقّ بذلك منه ، تجاوزوا عنه .

۳۰۳ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) وقال صلى الله عليه وآله وسلم : عليكم بذكر الله فانّه شفاء ، وايّاكم وذكر النّاس فانّه داءٌ .

۳۰۴ ـ في الكافي : (كتاب الايمان و الكفر) باب « الاصرار على الذنوب » عن جابر ، عن ابى جعفر عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : **ولم يصروا على ما فعلوا و هم**

نموده و از حق من برآنها درگذريد) پس خدای منزه و برتر از هرچيز فرمود : ما از او بگذشت کردن سزاوارتريم ، درگذريد از او .

۳۰۳ـ و نيز در همان کتاب(اوائل کتاب) حضرت فرمود : بر شما باد بياد خدا بودن ، زيرا ياد خدا شفاست (يعنی توجه و اميد شما در اصلاح کار ها بخدا باشد زيرا بمقصود خويش خواهيد رسيد) و بپرهيزيد از ياد مردم بودن ، زيرا ياد مردم باعث ابتلاست (يعنی توجه واميد بمردم نداشته باشيد زيرا آن بيشتر سبب گرفتاری شود) .

ای خدا ای فضل تو حاجت روا بی تو ياد هيچکس نبود روا
تلخ تر از فرقت تو هيچ نيست جز وصالت غير پيچاپيچ نيست

۳۰۴ـ درکافی : کتاب ايمان و کفر ، باب «اصرار بر ذنوب» از جابر از حضرت باقر عليه السلام روايت شده در فرمودهٔ خدای باعزت و جلال : **ولم يصروا على ما فعلوا و هم يعلمون** . (و اصرار نميکنند برآنچه بجا آوردند از گناهان درحاليکه عالم و دانا باشند بمعصيت بودن آن)حضرت فرمود : اصرار اينست که شخص مرتکب گناهی شود پس طلب آمرزش نکند (از خدا) و بخاطر خود نياورد توبه و بازگشت را ، اينست اصرار .

بر دلت زنگار بر زنگار ها جمع شد تا کور شد زاسرارها
مرد آهنگر که او زنگی بود دود را با روش همرنگی بود
مرد رومی گر کند آهنگری رويش ابلق گردد ازدود آوری
پس بداند زود تأثير گناه پس بنالد زار و گويد کای اله
چونکه اصرار وبدی پيشه کند خاك اندر چشم انديشه کند
توبه نانديشد دگر شيرين شود بردلش آن جرم تا بيدين شود
آن پشيمانی و يا رب رفت ازو ماند بر آئينه زنگ تو بتو

يعلمون . قال : الاصرار هو أن يذنب الذنب فلا يستغفر الله ولا يحدّث نفسه بتوبة ، فذلك الأصرار .

٣٠٥ ـ في مجموعة الورّام : (اوائل الكتاب) وعنه صلى الله عليه وآله وسلم انّه قال : على كلّ مسلم في كلّ يوم صدقة ، قالوا : ومن يطيق هذا ؟ قال : اماطتك الأذى عن الطّريق صدقة ، و ارشادك الطّريق صدقة ، و عيادة المريض صدقة ، واتباع الجنازة (وفي نسخة : الجنائز) صدقة ، وامرك بالمعروف صدقة ، ونهيك عن المنكر صدقة . وردّك السلام صدقة .

٣٠٦ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) عن امير المؤمنين عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : اذا ابغض النّاس فقراءهم وأظهروا عمارة أسواقهم و تبار كوا على جمع أموالهم (وفي نسخة : الدّراهم) رماهم الله بأربع خصال : بالقحط من الزّمان ، والجور من السلطان والخيانة من ولاة الحكّام ، والشّوكة من العدوان .

٣٠٧ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) عبدالله بن سليمان ، قال : سمعت أبا عبدالله

آهنش را زنگها خوردن گرفت — گوهرش را زنگ کم کردن گرفت
پس چه چاره جز پناه چاره گر — نا امیدی مس واکسیرش نظر
نا امیدیها به پیش او نهید — تا ز درد بی دوا بیرون جهید

٣٠٥ـ درمجموعهٔ ورام(اوائل کتاب) از آنحضرت روایت شده که فرمود : لازمست بر هر مسلمانی دادن صدقه در هر روز ، عرض شد کی بر آن قدرت و توانائی دارد ؟ فرمود : بر طرف کردن تو از راه (مردم) چیزی که موجب اذیت و آزار آنان باشد صدقه است ، و راهنمائی کردن تو راه را صدقه است ، و عیادت کردن مریض صدقه است ، و تشییع جنازه کردن صدقه است ، وامر کردن تو بکارهای خیر و شایسته صدقه است ، و باز داشتن تو (کسی را) از کارهای زشت و ناپسند صدقه است ، و جواب سلام دادن تو صدقه است .

٣٠٦ ـ و نیز در همان کتاب(اوائل کتاب) از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : هر گاه مردم فقرا و نیازمندان خودرادشمن دارند ، وبآبادانی بازارهای خویش جلوه دهند ، و کوشش وشتاب کنند در جمع کردن مال ، مبتلا سازد خداوند آنها را بچهار بلا : تنگی قوت و آذوقه ؛ ظلم و ستم سلطان ؛ خیانت نزدیکان فرمانروایان ؛ عظمت و بزرگی دشمنان .

٣٠٧ ـ و نیز در همان کتاب (اوائل کتاب) عبدالله بن سلیمان گفت : از حضرت

عليه السلام يقول : انّ الله وسّع في ارزاق الحمقى ، ليعتبر العقلاء ويعلموا انّ الدّنيا ليس ينال ما فيها بعمل ولاحيلة .

٣٠٨ - في الكافي : (كتاب الايمان والكفر) عن طلحة بن زيد ، عن ابى عبدالله عليه السلام قال : العامل بالظّلم والمعين له والراضى به شركاء ثلاثتهم .

٣٠٩ - في مجموعة الورّام : (اوائل الكتاب) محمّد بن مسلم ، عن ابى جعفر عليه السلام قال : كان على عليه السلام يقول : انّماهوالرّضا والسّخط ، وانّما عقرالنّاقة رجلٌ واحد ، فلمّا رضوا أصابهم العذاب ، فاذا ظهرامام عدل ، فمن رضى بحكمه و أعانه على عدله فهو وليّه ، و اذا ظهر امام جور ، فمن رضى بحكمه وأعانه على جوره فهووليّه .

٣١٠ - وفيه ايضاً : باب « الروايح وما جاء في الطيب » و قال صلى الله عليه وآله وسلم : ركعتان على اثرطيب أفضل من سبعين ركعة ليست كذلك .

صادق عليه السلام شنيدم كه ميفرمود : همانا خداوند وسعت و گشايش داده در روزى كم خردان ، براى اينكه پند و عبرت گيرند عقلا و دانايان و بدانند كه دنيا را نميرسند بآنچه از مال و منال در اوست بكار و كوشش و نه بچاره انديشى .

٣٠٨- در كافى : كتاب ايمان و كفر ، ازطلحة بن زيد از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : بيدادگر و كمك كننده باو و (آنكس كه) بستم ستمكار خوشنود باشد (درعقاب) شريكند .

٣٠٩- در مجموعهٔ ورام (اوائل كتاب) ازمحمد بن مسلم از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : همانا (مناط قرب بخداوند ورسيدن بثواب ، و دورى از خداوند و گرفتارى و عذاب) رضا و سخط است (يعنى خوشنود بودن باموريست كه مرضى خداست و خوشنود نبودن بكارهائى است كه رضاى خدا درآن نيست) همانا ناقه (صالح) رايك مرد بيش پى ننمود ، پس چون (مردم) راضى بودند ، عذاب گريبان ايشان هم گرفت ؛ پس هر گاه پيشواى دادگرى آشكار شد پس هر كه بفرمان او رضا شود واو را در دادش كمك كند ولى ودوست اوخواهد بود ؛ وهر گاه پيشواى ستمكارى ظاهر شود هر كه بفرمان او رضا شود و او را برستمش كمك دهد دوست اوخواهد بود .

٣١٠- و نيز درهمان كتاب ، باب «روايح وآنچه در باب بوى خوش واردشده» و حضرت فرمود : دو ركعت نمازى كه پس از استعمال بوى خوش خوانده شود ، فضيلتش بيشتر از هفتاد ركعت نمازيست كه چنين نباشد .

٣١١ ـ وفيه ايضاً : باب « ماجاء في الصدق والغضب لله » النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : من أكل وذوعينين ينظر اليه ولم يواسه ابتلى بداء لادواء له .

٣١٢ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، النبى صلى الله عليه وآله وسلم : من لقط شيئاً من الطعام فأكله حرّم الله جسده على النّار .

٣١٣ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : من لقم أخاه لقمة حلواً ردّ الله عنه مرارة الموقف يوم القيمة .

٣١٤ ـ وفيه ايضاً : باب « الظلم » أبوهريره ، قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : رحم الله عبداً كان لأخيه قبله مظلمة في عرض اومال ، فاتاه فيحلّله منها قبل أن يأتى يوم ليس معه دينار ولادرهم .

٣١٥ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وعنه صلى الله عليه وآله وسلم : من اقتطع شيئاً من مال امرء

٣١١- و نيز در همان كتاب ، باب« آنچه در راستى و خشم براى خدا واردشده» پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله فرموده : كسى كه غذا بخورد در حاليكه نظر كننده اى بغذاى او توجه دارد و باو از آن غذا نخوراند ، بمرضى گرفتار شود كه دوائى براى آن نباشد .

٣١٢- و نيز در همان كتاب و باب ، پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه چيزى از طعام و غذا در بين راه خود بيابد و بخورد آنرا ، خداوند بدن او را بر آتش ، حرام فرمايد .

٣١٣- و نيز در همان كتاب و باب ، پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه لقمه گوارا و شيرينى ببرادر مؤمن خود دهد ، خداوند تلخى وقوف قيامت را در روز قيامت از او برطرف سازد .

٣١٤- و نيز در همان كتاب ، باب «ظلم» ابوهريره گفت رسولخدا صلى الله عليه و آله فرموده : رحمت خدا بر بنده اى باشد كه از برادر مؤمن او تجاوز و ستمى در آبرو يا مال شده باشد پس نزد او آيد (آنكس كه باو ستم شده) و از آن تجاوز بگذرد پيش از آنكه بيايد روزى كه با او درهم و دينارى نيست (مقصود روز قيامت است).

٣١٥- و نيز در همان كتاب و باب ، از آنحضرت روايت شده كه فرمود : كسى كه جدا كند از مال مرد مسلمانى چيزى را با سوگندخود ، حرام فرمايد خدا بر او بهشت

مسلم بيمينه ، حرّم الله عليه الجنّة ، قالوا يا رسول الله ! وإن كان شيئاً يسيراً ؟ قال : و إن كان قضيباً من اراك .

٣١٦ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أميرالمؤمنين عليه السلام قال : أوحى الله الى المسيح عليه السلام : قل لبنى اسرائيل ، لا يدخلوا بيتاً من بيوتى الّا بأبصار خاشعة و قلوب طاهرة و أيد نقيّة ، و أخبرهم انّى لا استجيب لأحد منهم دعوة ولأحد من خلقى لديهم مظلمة .

٣١٧ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الكتاب) و قال صلى الله عليه و آله و سلم : انّ ولىّ محمّد صلى الله عليه و آله و سلم من اطاع الله وإن بعُدت لحمته ، وإنّ عدُوّ محمّد صلى الله عليه و آله و سلم من عصى الله و إن قربت قرابته .

٣١٨ ـ وفيه ايضاً : باب « الطّمع وغيره » قال اميرالمؤمنين على عليه السلام : من اراد الغنى بلامال ، والعزّ بلاعشيرة ، والطّاعة بلاسلطان ، فليخرج من ذلّ معصية الله الى عزّ طاعته ، فانّه واجد ذلك كلّه .

را ، عرض كردند اى رسولخدا اگر چه چيز كمى باشد ؟ حضرت فرمود : و اگر چه شاخه اى از درخت اراك هم باشد .

٣١٦- و نيز درهمان كتاب و باب ، ازحضرت اميرالمؤمنين عليه السلام روايت‌شده كه فرمود : خداوند بحضرت مسيح‌عليه‌السلام وحى فرستاد كه‌به بنى اسرائيل‌بگو : داخل خانه اى از خانه هاى من نشوند مگر باچشمهاى خاشع ودلهاى‌پاك ودستهاى پاكيزه ، و خبر ده ايشان راكه من اجابت نكنم دعاى‌هيچيك از ايشان را در حاليكه نزد ايشان از مظلومين حقى بر عهدهٔ ايشان باشد (مقصود از حق همانست كه ظالم باو ظلم كرده) .

٣١٧- و نيز در همان كتاب(اوائل كتاب) حضرت فرمود : همانا دوست پيغمبراكرم صلى الله عليه و آله كسى است كه فرمان خدا برد گرچه دور باشد خويشى او ، و دشمن پيغمبر صلى الله عليه و آله كسى است كه نا فرمانى خدا كند گر چه خويشاوند نزديك حضرت باشد .

٣١٨- و نيز در همان كتاب ، باب « طمع وغيرآن » اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : كسيكه مال و ثروتى بدون ثروتمندى ، و عزتى بدون عشيره و خويشاوندان ، و اطاعتى بدون‌سلطنت ظاهريه بخواهد ، پس‌بايدازذلت نافرمانى خدابيرون رود و بعزت طاعت و فرمانبرى او گرايدكه تمامى اين امور بدست آرد .

٣١٩ ـ نهج البلاغة : و من كلام له عليه السلام : والله لئن أبيت على حسك السعدان مسهّداً ، واجرّ في الأغلال مصفّداً ، أحبّ الىّ من أن ألقى الله ورسوله يوم القيمة ظالماً لبعض العباد وغاصباً لشيء من الحطام ، و كيف أظلم أحداً لنفس يسرع الى البلى قفولها ، و يطول في الثّرى حلولها ، إلى أن قال عليه السلام : والله لواعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها على ان اعصى الله في نملة اسلبها جلب شعيرة ما فعلته ، و انّ دنياكم عندى لأهون علىّ من ورقة في فم جرادة تقضمها ، ما لعلىّ ولنعيم يفنى ولذّة لايبقى ، نعوذ بالله من سبات العقل وقبح الزّلل و به نستعين .

٣٢٠ ـ في مجموعة الورّام : باب « العتاب » امير المؤمنين عليه السلام : قليلٌ مدومٌ عليه خيرٌ من كثير مملول منه .

٣٢١ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، على عليه السلام : جاء رجل إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

٣١٩ـ نهج البلاغة : و ازجملهٔ سخنان على عليه السلام است(كه فرمود :)هر آينه اگر بر خارهاى مغيلان شب را بروز آورم در حاليكه بخواب نروم ، و در غلهاى آهنين كشيده شوم در حاليكه بزنجير ها بسته شده باشم ، محبوبتر است نزد من از اينكه‌خدا و رسول‌او را در روز قيامت ملاقات كنم در حاليكه بر بعضى از بندگان ستم كرده باشم و (يا) چيزى از متاع دنيا (از كسى) بغصب برده باشم ، و چگونه بر كسى ستم كنم‌در حاليكه آدمى بزودى به پيرى و كهنگى رجوع كند ، وطولانى شود درخاك بقاء اوتا آنجا كه فرمود : بخدا سوگند ، اگر هفت اقليم با آنچه در زير افلاك قرار گرفته بمن عطا ميشد (مقصود دنيا و زينتهاى آنست) براى اينكه نافرمانى كنم خدا را در حق مورچه‌اى كه پوست جوى بدهان دارد(كه بستم) ازاو بستانم چنين نخواهم كرد ؛ همانا دنياى شما بر من پست تر از برگى است كه ملخى براى خوردن ، آنرا در دهان‌خود گرفته و خورد كرده باشد ، چه‌كارست على را با نعمت فانى و نابود شونده و لذت و عيشى كه دوام و بقائى ندارد ، پناه ميبريم بخداو نداز خواب‌رفتن‌عقل (مقصودغفلت عقل است)ولغزشهاى زشت ، و از او يارى ميجوئيم .

٣٢٠ـ در مجموعه ورام ، باب «عتاب» حضرت‌اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : عمل كمى كه آدمى برآن‌مداومت كند ، نيكوتر است ازبسيارى كه موجب ملال و خستگى او باشد .

٣٢١ـ و نيز در همان كتاب و باب ، على عليه السلام (فرمود :) مردى حضور

قال : ماينفى عنّى حجّة الجهل ؟ قال : العلم ، قال : فما ينفى عنّى حجّة العلم ؟ قال : العمل .

۳۲۲ ـ وفيه ايضاً : باب « الطمع وغيره » عن امير المؤمنين عليه السلام ، يقول لابنه الحسن عليه السلام : يا بنىّ ! خف الله خوفاً ترى انّك لوأتيته بحسنات اهل الارض لم يقبلها منك ، وارج الله رجآءً انّك لوأتيته بسيّئات أهل الارض غفرهالك .

۳۲۳ ـ وفيه ايضاً : باب «الظّن» الحسن عليه السلام : اوصيكم بتقوى الله وادامة التفكّر فانّ التفكّر ابو كلّ خير وأُمّه .

۳۲۴ ـ وفيه ايضاً : باب « العتاب » انس ، قيل يا رسول الله ! الرّجل يكون حسن العقل كثير الذّنوب ، قال : ما من آدمىّ الّا وله ذنوب وخطايا يقترفها ، فمن كانت

رسولخدا صلى الله عليه و آله آمد وعرضكرد : چيست كه دليل نادانى را از من برطرف سازد ؟ حضرت فرمود : دانش و علم است ؛ عرضكرد : پس چيست كه دليل دانش رانفى كند ؟ فرمود : عمل و كردار است (مقصود اينست كه دليل جاهل بر گناه و مخالفت حق ، جهل اوست پس علم اين عذر را برطرف ميكند و عمل هم دليل علم را).

۳۲۲ـ و نيز در همان كتاب ، باب « طمع و غير آن » از حضرت امير المؤمنين عليه السلام نقلشده كه بفرزندش حضرت حسن عليه السلام ميفرمود : پسر جان من ! بترس از خدا چنان ترسيدنى كه هر گاه نيكيهاى تمامى مردم را هم بجاى آورده باشى از تو قبول نفرمايد ، و اميدوار بخدا باش بچنان اميدى كه اگر گناهان تمامى مردم را مرتكب شده باشى ترا ببخشد و از آنها بگذرد (مقصود اينست كه اهل ايمان بايد بين خوف و رجا باشند ، كه نه اميدشان بطورى غالب شود كه از هيچ گناهى باك نداشته باشند ، و نه ترس آنان بحدى باشد كه بهيچ طاعت و فرمانبرى خود اميد نداشته باشند).

۳۲۳ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «ظن» حضرت حسن عليه السلام (فرموده :) سفارش ميكنم شما را بتقوى و پرهيزكارى (يعنى بجاآوردن واجبات و ترك محرمات) و همبشگى تفكر و تأمل ، زيرا فكر و تأمل است كه پدر و مادر همهٔ خوبى (ها) است (يعنى انديشه درامور وتأمل در صلاح وفسادكارها وپى بردن به نتايج آنها عاقبت آدمى را بخوبيها كشاند) .

۳۲۴ـ و نيز در همان كتاب ، باب «عتاب» انس (گويد) گفته شد اى رسولخدا صلى الله عليه وآله مرديستكه عقل وخرداو نيكوست ولى گناهان او بسيار است ، حضرت

سبحيّته العقل ، غريزته اليقين ، لم تضرّه ذنوبه ؛ قيل : كيف ذاك يا رسول الله ؟ قال : لانّه كلّما أخطأ لم يلبث أن يتدارك ذلك بتوبة وندامة على ماكان منه ، فيمحوا ذنوبه ، اى يغفرذنوبه .

۳۲۵ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، اميرالمؤمنين عليه السلام : كونوا بقبول العمل أشدّ اهتماماً بالعمل ، فانّه لايقلّ عمل مع التقوى ، و كيف يقلّ عمل يتقبّل .

۳۲۶ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عنه (اى عن اميرالمؤمنين) عليه السلام : من كفّارات الذّنوب العظام ، اغاثة الملهوف والتّنفيس عن المكروب .

۳۲۷ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، لقمان عليه السلام : جالس العلماء وزاحمهم بر كبتيك ، فانّ الله يحيى القلوب بنور الحكمة كما يحيى الأرض بوابل السّماء .

۳۲۸ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال صلى الله عليه وآله وسلم : انّكم لن تسعوا الناس باموالكم ،

فرمود : (جز انبيا واوصياء ايشان) كسى نيست مگر اينكه براى او گناهان و خطاهائى است كه مرتكب آنها شده ، پس كسيكه واجدعقل ويقين باشد گناهان براوزيانى نرسانند ، عرض شد چگونه چنين باشد ؟ فرمود : زيرا هرگاه خطائى از او سر زند درنگى نميكند و آنرا بتوبه و پشيمانى تدارك نمايد ، پس خداوند گناهان او را (براى توبه و پشيمانى او) ميآمرزد .

۳۲۵ـ ونيز درهمان كتاب و باب ، حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام (ميفرمايد :) بر قبول شدن عمل ، همت شما بيشتر باشد بر اصل عمل ، زيرا عمل چون با تقوى (توأم شد) اندك نخواهد بود ، و چگونه اندك باشد عملى كه (در دربار خدا) پذيرفته گردد (مقصود اينست كه عمل چون با تقوى ضميمه باشد گر چه اندك هم باشد پذيرفته است و چنين عمل اندك نخواهد بود).

۳۲۶ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از حضرت اميرالمؤمنين عليه السلام (نقلشده كه فرمود :) پناه دادن و رها نمودن و آسايش دادن (مردم) اندوهناك ، گناهان بزرگ را جبران كند .

۳۲۷ـ ونيز در همان كتاب و باب ، لقمان عليه السلام (فرموده :) همنشين دانشمندان باش و زانوهاى خود را بايشان متصل كن (كنايه از قرب بصاحبان دانش است) پس همانا خدا زنده ميگرداند دلها را بنورانيت حكمت همانطور كه زمين را ببارانهاى درشتى كه از آسمان مى بارد زنده ميكند .

۳۲۸ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، حضرت فرمود : همانا شما با مالهاى خود

فسعوهم ببسط الوجوه وحسن الخلق .

۳۲۹ - و فيه ايضاً : باب « تهذيب الأخلاق » و قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لقوم قدموا من الجهاد : مرحباً بكم قدمتم من الجهاد الأصغر الى الجهاد الأكبر ، فقالوا : وما الجهاد الأكبر يارسول الله ؟ فقال : جهاد النفس .

۳۳۰ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن المؤمن و المنافق ، فقال : انّ المؤمن همّته في الصّلوة و الصّيام و العبادة ، و المنافق همّته في الطعام و الشراب كالبهيمة .

۳۳۱ - و فيه ايضاً : باب «ما جاء في المراء والمزاح» و قال عياض بن حمّاد ، قلت :

بهمهٔ مردم نميرسيد ، پس وسعت دهيد و برسيد بايشان با خوشروئی واخلاق نيكو .

۳۲۹- و نيز در همان كتاب ، باب «تهذيب اخلاق» رسولخدا صلی الله عليه وآله بگروهی كه ازجهاد باز گشته بودند فرمود : خوشا حال شما ، باز گشتيد ازجهاد كوچكتر بسوی جهاد بزرگتر ، پس عرضكردند جهاد بزرگتر كدامست ای رسولخدا ؟ فرمود : جهاد با نفس(اماره ، و اينكه مجاهده بانفس اماره راجهاد اكبر گفته اند بجهاتی است : يكی آنكه جهاد با كفارمحدود بمدت كمی است ولی جهاد با نفس اماره تا آخر عمر دوام دارد ، و ديگر آنكه در جهاد با كفار ، دشمن دست و نيروئی بر آلت سلاح مجاهد ندارد ، ولی در جهاد با نفس ، دشمن با هر عضوی كه بخواهد جهاد كند تسلط دارد ؛ سوم آنكه در جهاد با كفار ، نتيجه ميراندن زنده ايست ، بخلاف جهاد با نفس كه زنده كردن مرده ايست).

ميان در بندچون مردان بمردی — درآ در زمرهٔ أوفوا بعهدی
برخش علم و چوگان عبادت — ز ميدان در ربا گوی سعادت
ترا از بهر اينكار آفريدند — اگر چه خلق بسيار آفريدند
پدر علمست و مادر هست اعمال — بسان قرة العين است احوال

۳۳۰- ونيز درهمان كتاب و باب ، رسولخدا صلی الله عليه وآله از مؤمن ومنافق پرسيده شد ، فرمود : همت مؤمن در نماز و روزه و پرستش (خدا) است ، ولی همت منافق در خوردن و آشاميدنست مثل حيوانات .

۳۳۱ - و نيز درهمان كتاب ، باب « آنچه در مراء و مزاح آمده است» عياض بن حماد گفت : عرضكردم ای رسولخدا درود خداوند بر تو باد ! مرديست از خويشاوندان

يا رسول الله صلّى الله عليك ! الرّجل من قومي يسبّني و هو دوني ، فهل عليّ بأس أن انتصر منه ؟ فقال : المتسابّان شيطانان يتعاويان و يتهاتران .

۳۳۲ - و فيه ايضاً : باب « الكذب » قال رسول الله ﷺ : الكذب بابٌ من ابواب النفاق .

۳۳۳ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال ﷺ : ماحلف حالف بالله فادخل فيها مثل جناح بعوضة الّا كانت نكتة في قلبه الى يوم القيمة .

۳۳٤ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : ثلاثة نفر لايكلّمهم الله يوم القيمة ولاينظر اليهم ، المنّان بعطيّته ، والمنفق سلعته بالأيمان الفاجرة ، والمسبل ازاره .

۳۳۵ - وفيه ايضاً : باب «الغيبة» وعن جابر وابي سعيد ، قالا : قال رسول الله ﷺ :

من كه مرا دشنام ميدهد درحاليكه پست تر از منست آيا باكى بر منست باينكه از او انتقام كشم و دشنامش دهم ؟ حضرت فرمود : دشنام دهندگان شيطانهائى هستند كه مثل دو سگ بر يكديگر بانگ زنند و آبروى هم مى برند (تقاص در باب صدمات بدنيه از قبيل زخم وغيره ممكنست بفساد بزرگترى منجر شود ، ولى انتقام از فحش دادن ممكن است بفساد بزرگتر از آن منجر شود) .

۳۳۲- و نيز در همان كتاب ، باب« كذب» رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : دروغ درى از درهاى نفاق و دوروئى است .

۳۳۳- ونيز درهمان كتاب وباب ، حضرت صلى الله عليه وآله فرمود : سوگند ياد نكرد كسى كه بخدا سوگند خورده و در سوگند خود داخل كند (خلاف واقعى گرچه) بقدر بال پشه اى باشد جز آنكه نكتهٔ (سياهى در اثر آن) در دل او واقع گردد تا روز قيامت .

۳۳٤- و نيز در همان كتاب و باب ، حضرت فرمود : سه نفرند كه خداوند درروز قيامت با ايشان سخن نميگويد و توجهى بايشان ننمايد : كسى كه در بخشش خود منتى نهد ؛ كسى كه متاع خود را باسوگند دروغ رواج بدهد ؛ كسيكه دامن لباس وپوشش خود را بلند گرداند (بطوريكه بزمين بكشد و اين كنايه از تكبر است) .

۳۳۵- و نيز در همان كتاب ، باب « غيبت » از جابر و ابى سعيد روايت شده ، گفتند رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : بپرهيزيد از غيبت نمودن ، زيرا غيبت گناهش شديدتر از زنا است ، همانا مرد زنا ميكند و از آن توبه مينمايد و خدا توبهٔ

ایّاکم و الغیبة ، فانّ الغیبة أشدّ من الزّنا ، انّ الرّجل یزنی ویتوب فیتوب الله علیه ، وانّ صاحب الغیبة لایغفر له حتّی یغفرله صاحبه .

۳۳۶ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، و قال البراء : خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حتّی اسمع العواتق في بیوتها ، فقال : یا معاشر من آمن بلسانه و لم یؤمن بقلبه ! لا تغتابوا المسلمین و لاتتبّعوا عوراتهم ، فانّه من تتبّع عورة أخیه تتبّع الله عورته ، و من تتبّع الله عورته یفضحه في جوف بیته .

۳۳۷ - وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : الساکت شریك المغتاب .

۳۳۸ - وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، وقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المستمع احد المغتابین .

او را می پذیرد ، ولی غیبت کننده بخشیده نشود تا آنکس که غیبت او شده بگذرد (مقصود اینست که غیبت شده پس از شنیدن غیبت از غیبت کننده بگذرد ، و علت اینکه غیبت را شدید تر از زنا قرار داده اند اینست که غیبت حق الناس است و تا صاحب حق نگذرد بخشوده نشود ، ولی زنا جنبهٔ حق الناس ندارد ، و البته این در صورتی است که محصنه نباشد زیرا دراینصورت جنبه حق الناس هم پیدا میکند) .

۳۳۶- و نیز در همان کتاب و باب ، براء گوید : پیغمبر صلی الله علیه وآله برای ما سخنرانی فرمودند بطوریکه (بصدای بلندی که) دختر های باکره را در خانه‌هاشان شنوانیدند ، پس فرمود : ای گروهی که بزبان خود ایمان آورده اید و در دل خویش ایمان ندارید غیبت مسلمانان نکنید ، و از چیز هائی که راضی نیستند بر آنها آگاهی پیدا کنید پی جوئی ننمائید ، زیرا کسی که در مقام پی‌جوئی امورپنهانی برادر مؤمن خود باشد ، خدا امور نهانی اورا آشکارا فرماید ، و کسی که خداوند نهانی های اورا آشکار فرماید او را رسوا گرداند گرچه در درون خانه اش باشد (مقصود اینست که اگر در درون خانه خود عملی کند که راضی بافشاء آن نباشد).

چون خداخواهد که پرده کس درد میلش اندر طعنه پاکان برد
ور خدا خواهد که پوشد پرده کس کم زند در عیب معیوبان نفس

۳۳۷- و نیز در همان کتاب و باب ، رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : کسیکه در حال غیبت نمودن دیگری سکوت اختیار نمود و غیبت غیبت کننده را بشنود باغیبت کننده شریك در گناهست .

۳۳۸- و نیز درهمان کتاب وباب ، رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : شنونده غیبت یکی از غیبت کنندگانست (یعنی درحکم غیبت کننده است).

۳۳۹ - في الوسائل (كتاب الطهارة) باب « استحباب وضع الجريدة كيف ما امكن و لو في القبر او عليه » محمّد بن علی بن الحسين ، قال : مرّ رسول الله صلی الله علیه و آله علی قبر يعذّب صاحبه ، فدعا بجريدة فشقّها نصفين فجعل واحدة عند رأسه و الأخرى عند رجليه ، وانّه قيل له : لم وضعتهما ؟ فقال : انّه يخفّف عنه العذاب ماكانتا خضراوين .

۳۴۰ - في مجموعة الورام : باب « ذمّ الدنيا » و روى ان سليمان بن داود مرّ في موكبه و الطّير تظلّه و الجنّ و الأنس عن يمينه و عن شماله ، فمرّ بعابدٍ من عبّاد بنی اسرائيل ، فقال : و الله يابن داود ! لقد آتاك الله ملكاً عظيماً ؛ قال : فسمعه سليمان

۳۳۹- در وسائل ، کتاب طهارت ، باب « استحباب وضع جریده هرطور که ممکن باشد گر چه درقبر یا برقبر باشد » محمد بن علی بن الحسین گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله بر قبری که صاحب آنرا شکنجه و عذاب مینمودند عبور فرمود ، پس جریده‌ای (شاخهٔ تازه ای) طلب فرمود و از میان دو نیم کرد ، نیمی از آن را طرف سر (میت) و نیم دیگر را طرف پاهای او قرار دادند ، بحضرت عرض شد چرا چنین کردید ؟ فرمود : مادامیکه این دو شاخه تازه هستند عذاب بر اوسبك میگردد .

۳۴۰- در مجموعه ورام ، باب «مذمت‌دنیا» وروایت‌شده‌است که سلیمان بن داودبا اردوی خود حرکت مینمود در حالیکه پرندگان بر او سایه افکنده بودند ، و مردم بطرف راست و چپ او قرار گرفته بودند ، پس بر عابدی از عباد بنی‌اسرائیل گذشت ، پس بحضرت عرضکرد : ای‌پسر داود ! بخداسوگند سلطنت بزرگی خداوند بتومرحمت فرموده (راوی گفت) چون سلیمان علیه السلام شنید ، فرمود : هر آینه یك تسبیح (یعنی یك سبحان‌الله) که در نامهٔ عمل مؤمنی ثبت شود ، نیکو و بهتر است از آنچه‌خدا بپسر داود عطا فرموده ، زیرا آنچه بپسر داود عطا شده سپری گردد و از میان برود ، ولی نتیجهٔ آن تسبیح دائماً باقی بماند .

زر و نقره چیست تا مفتون شوی — چیست‌صورت تاچنین مجنون شوی
این‌جهان خودحبس‌جانهای شماست — هین دویدآنسو که صحرای‌شماست
این‌جهان‌محدودو آن‌خود بی‌حداست — نقش‌وصورت پیش آن معنی‌سداست
این سرا و باغ تو زندان تست — ملك و مال تو بلای جان تست
روح میپرد سوی عرش برین — سوی آب و گل شدی در اسفلین
خویشتن را مسخ کردی زین‌سفول — زان وجودی که بود رشگ عقول

فقال : لتسبيحة في صحيفة مؤمن خيرٌ ممّا اعطى بن داود ، و انّ ما اعطى بن داود يذهب و التسبيحة تبقى .

٣٤١ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، قال امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام : انما الدّنيا ستّة اشياء : مطعوم و مشروب و ملبوس و مركوب و منكوح و مشموم ؛ فأشرف المطعومات العسل ، و هى مذقة ذبابة ؛ وأشرف المشروبات الماء ، يستوى فيه البرّ و الفاجر ؛ و أشرف الملبوسات الحرير ، و هو نسج دودة ؛ و أشرف المركوبات الخيل ، و عليها يقتل الرّجال ؛ و أشرف المنكوحات النّساء ، و هى مبالٌ في مبال ، و انّ المرأة لتزيّن احسن ما فيها و يراد أقبح ما فيها ؛ و أشرف المشمومات هو المسك وهو بعض دم .

اسب همت سوى دنيا تاختى آدم مسجود را نشناختى
آخر آدمزاده‌اى اى نا خلف چند پندارى تو پستى را شرف
چند گوئى من بگيرم عالمى اينجهان را پر كنم از خود همى
گر جهان پر برف گردد سربسر تاب خور بگدازدش از يك نظر
موسى فرعون را تا رود نيل ميكشد با لشگر و جمعى ثقيل
صد هزاران نيزهٔ فرعون را در شكست آن موسئى با يك عصا
پشهٔ نمرود را با نيم پر مى شكافد بى محابا مغز سر
صد هزاران طب جالينوس بود پيش عيسى و دمش افسوس بود
صد هزاران دفتر اشعار بود پيش حرف اميى اش عار بود

٣٤١- و نيز در همان كتاب و باب ، اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام فرموده : همانا(لذتهاى) دنياشش‌چيز بيش نيست : طعامى كه‌خورده ميشود ، ونوشيدنيهائى كه آشاميده ميشود ، و جامه ايكه پوشيده شود ، و مركوبى كه براى سوارى بكار آيد و نكاحى كه انجام پذيرد ، و بوى خوشى كه استشمام گردد ؛ پس بهترين غذا ها عسل است كه آب دهان مگس‌عسل است ؛ و نيكو ترين آشاميدنيها آبست كه نيكوكار و بدكار (در بهره بردارى از آن) مساويند ؛ و نيكوترين لباسها حرير است كه محصول كرم ابريشم است ؛ و نيكوترين مالها جهت سوارى ، اسب است وبوسيله آن (در جنگها) مردان (كارزار ، مبارزه و جنگ مينمايند و دشمنان) كشته ميشوند ؛ و نيكوترين‌چيزها كه قابل براى‌نكاحست زنانند و مقاربت با ايشان داخل كردن مجراى بولست در مجراى بول ، و همانا زن ، خودرا ميآراید به نيكوترين‌آرايشها و از او زشت ترين چيز ها خواسته ميشود ، و نيكوترين بوئيدنيها مشگ است كه قسمتى از خونست.

۳۴۲ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، قال عيسى عليه السلام : بحقّ أقول لكم ، كما نظر المريض الى الطعام فلايتلذّذ به من شدّة الوجع ، كذلك صاحب الدّنيا لايتلذّذ بالعبادة ولايجد حلاوتها مع ما يجده من حلاوة الدّنيا ، بحق أقول لكم ، انّ الدابّة اذا لم تركب و تمتهن ، تصعب و تغيّر خلقها ، كذلك القلوب اذا لم ترفق بذكر الموت و بنصب العبادة ، تقسوا وتغلظ ، وبحقّ أقول لكم ، انّ الزّقّ اذا لم ينخرق او ينحل ، يوشك أن يكون وعاء العسل ، كذلك القلوب اذا لم تخرقها الشهوات اويدنّسها الطّمع او يقسيها النّعيم ، فسوف تكون اوعية الحكمة .

۳۴۳ - في الكافي : (كتاب الايمان و الكفر) باب « حب الدّنيا والحرص عليها » عن حمّاد بن بشير ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ماذئبان ضاريان في غنم قدفارقها رعاؤها ، أحدهما في اوّلها و الآخر في آخرها ، بأفسد فيها من حبّ المال و الشّرف في دين المسلم .

---

۳۴۲ و نیز در همان کتاب و باب ، حضرت عیسی(ع) فرمود : براستی برای شما میگویم ، همانطوریکه بیمار هنگام توجه نمودن بغذا از شدت و بسیاری دردش از آن لذتی نمیبرد ، همچنینند اهل دنیا که از پرستش خداوند لذتی نمیبرند و با یافتن شیرینی دنیا شیرینی عبادت را نمی یابند ؛ براستی برای شما میگویم ، همانا چارپائی که سوار آن نشوند و خوارش نسازند تن بسواری ندهد و روش (آنحیوان) تغییر پیدا میکند ؛ همچنین است دلها هرگاه بیادمرگ و سختی عبادت و بندگی نرم نگردد ، سخت وخشن میشود ؛ و براستی برای شما میگویم ، همانا مشگ چون پاره نگرددیا از هم بازنشود (یعنی دوخت آن از هم باز نگردد) امکان دارد جای عسل قرار گیرد ، همچنین است دلها هرگاه شهوت رانیها آنرا پاره نکند ، یاآنکه حرص وآز آنرا تاریك نسازد ، یاآنکه نعمتهای دنیا آنرا سخت نکند (چنین دلها) ظرف دانشهای محکم و متقن میگردد .

۳۴۳- درکافی ، کتاب ایمان و کفر ، باب «دوستی دنیا و حرص بر آن »ازحماد بن بشیر روایت شده که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : دو گرگ حریص شکار و عادتمند بخوردن آن ، بسوی آغل گله ای فرستاده شوند که یکی از آندو گرگ در اول گله و دیگری در آخر آن باشد ، فساد آنها بیش از فساد دوستی مال دنیا و جاه و مقام آن در دین مردمسلمان نیست .

٣٤٤ - في مجموعة الورّام : باب « ذم الدنيا » (بيان ذم المال و كراهة حبّه) و كتب سلمان الفارسي رضي الله عنه الى أبي الدّرداء ، يا أخي ! ايّاك أن تجمع من الدنيا مالا تؤدّي شكره ، فانّي سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : يجاء يوم القيمة بصاحب الدّنيا الّذي أطاع الله فيها و ماله بين يديه ، كلّما تكفأ به الصراط ، قال له ماله : امض فقد ادّيت حق الله فيّ ، ثم يجاء بصاحب الدّنيا الّذي لم يطع الله فيها و ماله بين كتفيه ، كلّما تكفأ به الصّراط ، قال له ماله : و يلك ، ألا ادّيت حقّ الله فيّ ؟ فما يزال كذلك حتّى يدعوا بالثّبور و الويل .

٣٤٤- در مجموعهٔ ورام ، باب « مذمت دنيا» (بيان مذمت مال و كراهت دوستى آن) سلمان فارسى بابى الدرداء نوشت : اى برادر من ! مبادا جمع نمائى از مال دنيا باندازه اى كه شكر آن نتوانى بجاى آورد ، همانا شنيدم از پيغمبر خدا كه ميفرمود : روز قيامت كسانى آورده ميشوند كه صاحب مال و منال دنيا ميباشند كه فرمانبرى نموده اند خدا را نسبت بدارائى خود(از جهت بدست آوردن آن از راه مباح ، و انفاق وصرف در مواردیكه رضاى خدا در آنست و اداء حقوق الهى) درحاليكه آنمال در پيش روى او خواهد بود ، هر گاه ميل دهد اورا صراط بسقوط در جهنم ، مال و دارائى او باو گويد : عبور كن همانا اداكردى حقى را كه خدا در من قرارداده ؛ پس از آن اشخاصى را ميآورند كه داراى مال بوده اند و خدا را در بارهٔ آن اطاعت ننموده اند ، و دارائى او بر پشت اوست چون بافتادن نزديك گردد مال او باو گويد : واى بر تو ، چرا حقى كه خدا در من داشت ندادى ، پس هميشه چنين است تا ناله و فرياد بر آورد بزيانكارى وهلاكت خود .

چيست دنيا از خدا غافل شدن نى قماش و نقره و فرزند و زن
مال را گر بهر دين باشى حمول نعم مال صالح گفتت آن رسول
آب در كشتى هلاك كشتى است آب در بيرون كشتى پشتى است
چونكه مال وملك را از دل براند زان سليمان خويش جز مسكين نخواند
مكر ها در ترك دنيا وارد است مكر ها در كسب دنيا بارد است
مكر آن باشد كه زندان حفره كرد آنكه حفره بست آن مكر يست سرد
اين جهان زندان و ما زندانيان حفره كن زندان خود را وارهان

۳٤٥ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب (بيان مدح المال والجمع بينه وبين الذم) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : نعم المال الصالح للرّجل الصّالح .

۳٤٦ - و فيه ايضاً : باب « الغضب » قال صلى الله عليه وآله وسلم : التواضع لايزيد العبد الّا رفعة ، فتواضعوا يرفعكم الله ، والعفو لايزيد العبد الّا عزّاً ، فاعفوا يعزّكم الله ، والصّدقة لاتزيد المال الّا كثرة ، فتصدّقوا يرحمكم الله .

۳٤۷ - و فيه ايضاً : باب « ذمّ الدّنيا » و قال صلى الله عليه وآله وسلم : ليجيئنّ يوم القيمة أقوام و اعمالهم كجبال تهامة ، فيؤمر بهم الى النّار ، قالوا يا رسول الله صلّى الله عليك : مصلّين قال : نعم ، كانوا يصومون و يصلّون و يأخذون وهناً من اللّيل ، فاذا عرض لهم شيء من الدّنيا وثبوا عليه .

۳٤۸ - في تفسير صدر المتألّهين ، سورة البقرة ، ذيل قوله تعالى : **و ايای فاتقون**

۳٤٥- و نيز در همان كتاب و باب (در بيان مدح مال و جمع بين مدح وذم آن) رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : خوبست مال حلال براى مرد صالح و شايسته .

۳٤٦ - و نيز درهمان كتاب ، باب «غضب» حضرت فرمود : فروتنى نيفزايد بر بنده مگر برترى و علو رتبه و مقام را ، پس تواضع و فروتنى كنيد تا خدا رتبه و مقام شما را عالى گرداند ؛ و عفو و گذشت ، زياد نميكند بر بنده مگر عزت را ، پس عفو و گذشت كنيد تا خدا شما را عزيز گرداند ؛ و صدقه اثر نميكند درمال مگر افزونى آنرا ، پس صدقه دهيد تا خداوند شمارا مشمول رحمت خود فرمايد .

۳٤۷ - و نيز در همان كتاب ، باب «ذم دنيا» حضرت فرمود : همانا روز قيامت گروههائى ميآيند در حاليكه عبادات و اعمال نيك ايشان چون كوههاى مكه است (در عظمت و بزرگى) پس امر ميشود كه ايشان را بآتش برند ، گفتند اى رسولخدا درود خدا بر تو باد ، آيا ايشان از نمازگذاران هستند ؟ فرمود آرى ، ايشان روزه ميگرفتند و نماز ميخواندند و قسمتى از شب را بعبادت بسر ميبردند ، پس هرگاه روى ميآورد بايشان قسمتى از دنيا (كه مرضى خدا نبوده) بسوى آن شتابان بودند .

۳٤۸- در تفسير صدر المتألهين ، سورهٔ بقره ، ذيل فرمودهٔ خدا يتعالى : **وايای فاتقون** . پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله فرموده : دانش بر دو قسم است : دانشى كه بر زبانست (يعنى از زبان تجاوز نميكند و الفاظى است كه گفته ميشود و مغز و باطنى ندارد) اين علمى است كه حجت خداست بر پسر آدم (دوم) دانشى كه در دل جاگرفته

وقال (ای النبیّ صلی الله علیه وآله وسلم) ایضاً : العلم علمان ، علم اللّسان ، فذلك حجّة الله علی ابن آدم ، وعلم في القلب ، فذلك العلم النّافع .

۳۴۹ - في مجموعة الورّام : باب «الظلم» مجاهد رفعه يسلّط الله الجرب علی اهل النّار فيحكّون حتّی تبدوا عظامهم ، فيقال لهم : هل يؤذيكم هذا ؟ فيقولون : ای والله ، فيقال : هذا بما كنتم تؤذون المؤمنين .

است (یعنی از عالم الفاظ تجاوز کرده و بدل نشسته و موجب نورانیت آن شده باشد) اینست دانش سود بخش (چنانکه خدایمتعال در قرآن کریم ، سورهٔ جمعه فرموده : **مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار يحمل اسفاراً .** یعنی مثل آنانکه بار شده است بر ایشان کتاب توریة (و محکوم باحکام توراتند) و آنرا حمل (عمل) نکردند ، مانند الاغی است که کتابهائی را حمل میکند).

علمهای اهل تن احمالشان علمهای اهل دل حمالشان
علم چون بر تن زند باری شود علم چون بر دل زند یاری شود
هين بنه بهر خدا اين بار علم تا به بينی در درون انبار علم
بينی اندر دل علوم انبيا بی كتاب و بی معين و اوستا
گفت ايزد يحمل اسفاره بارشد آن علم كان نبود ز هو
علم كان نامد ز حق بی واسطه در نپايد همچو رنگ ماشطه

۳۴۹- در مجموعهٔ ورام : باب «ظلم» مجاهد مرفوعاً روایت کرده : چیره ومسلط گرداند خدا مرض جرب (خوارش) را بر اهل جهنم ، پس میخوارانند (بدن) خودرا تا استخوانهایشان هویدا گردد (یعنی در اثر خواراندن تمامی گوشت و پوست بدن ایشان بریزد) پس بایشان گفته شود : آیا این عذاب ، شما را آزار و شکنجه میدهد؟ میگویند آری بخدا سوگند ، پس گفته میشود این شکنجه و آزار برای اینست که مؤمنین را در دنیا اذیت می نمودید .

کافر و فاسق درين دور گزند پردهٔ خود را بخود بر میدرند
ظلم مستور است در اسرار جان می نهد ظالم به پيش اين و آن
كه به بينيدم كه دارم شاخها گاو دوزخ را به بينيد از ملا
پس همين جادست و پايت در گزند بر ضمير تو گواهی میدهند
نفس تو هردم بر آرد صد شرار كه به بينيدم منم اصحاب نار
جزو نارم سوی كل خود روم من نه نورم تا سوی جنت شوم

۳۵۰ - في المجلّد السّابع عشر من البحار ، باب « ما جمع من مفردات كلمات الرّسول صلى الله عليه وآله وسلم و جوامع كلمه » و قال صلى الله عليه وآله وسلم : خصلتان ليس فوقهما من البرّ شيء : الايمان بالله و النّفع لعباد الله ، و خصلتان ليس فوقهما من الشرّ شيء : الشّرك بالله والضرّ لعباد الله .

۳۵۱ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال له رجل : اوصني بشيء ينفعني الله به ، فقال اكثر ذكر الموت يسلّك عن الدّنيا ، و عليك بالشّكر يزيد في النّعمة ، و اكثر من الدّعاء فانّك لاتدري متى يستجاب لك ، و ايّاك و البغي ، فانّ الله قضى انّه من بغى عليه لينصرنّه الله .

۳۵۲ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال صلى الله عليه وآله وسلم : ايّها النّاس ! انّما بغيكم على انفسكم ، وايّاكم والمكر ، فانّ الله قضى : ولايحيق المكر السّيّء الّا بأهله .

۳۵۰- در جلد هفدهم بحار ، باب« آنچه ازمفردات سخنان رسول اكرم صلى الله عليه و آله و جوامع كلمات آنحضرت جمع آوری شده است» رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : دو خوی وصف نيك است كه برتر از آن دو چيزی نيست : ايمان بخدا ؛ سود و نفع رساندن به بندگان خدا . و دو خوی و صفت زشت است كه چيزی بد تر از آن دو نيست : شرك بخدا ؛ زيان و ضرر رساندن به بندگان خدا .

۳۵۱- و نيز در همان كتاب و باب است كه مردی بحضرت عرضكرد : سفارش و موعظه فرما مرا بچيزی كه خداوند بآن مرا نفعی بخشد ، حضرت فرمود : بسيار بياد مرگ باش كه دل ترا از دنيا بيرون برد ، و بر تو باد بشكر و سپاسگزاری نعمتهای خدا تا موجب افزونی نعمتها بر تو گردد ، و بسيار دعا (و تضرع) كن همانا تو نميدانی كه در چه زمان دعای تو مستجاب ميشود ، و از ظلم وستم نمودن بپرهيز ، همانا خدا بر خود حتم فرموده كه هر كس بر او ستمی شود ويرا ياری فرمايد .

۳۵۲- و نيز در همان كتاب و باب است كه حضرت فرمود : ای مردم ! همانا ظلم و ستم نمودن شما زيان و ضررش بر خود شماست ، و بپرهيزيد از حيله و مكر ، همانا خداوند حكم فرموده كه فرو نگيرد مكر وحيلهٔ بد ، جز صاحبان مكر را (مكر دو قسم است : مكر نمودن مؤمن بكافر در جنگ ؛ مكر كافر و فاسق كه مؤمن را از راه خدا بازدارد يا مال و عرض او را ببرد).

٣٥٣ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال صلى الله عليه و آله و سلم : اوصانى ربّى بتسع : اوصانى بالاخلاص في السرّ و العلانية ، و العدل في الرّضا والغضب ؛ و القصد في الفقر والغنى ؛ و ان اعفو عمّن ظلمنى ؛ و اعطى من حرمنى ؛ واصل من قطعنى ؛ وان يكون صمتى فكراً ؛ و منطقى ذكراً ؛ ونظرى عبراً .

٣٥٤ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال صلى الله عليه و آله لايزال المسروق منه في تهمة من هو برىء حتّى يكون أعظم جرماً من السّارق .

٣٥٥ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال صلى الله عليه و آله : لايقبض العلم انتزاعاً من النّاس ، و لكنّه يقبض العلماء حتى اذا لم يبق عالم ، اتّخذ النّاس رؤساءً جهّالاً ، استفتوا فأفتوا بغير علم ، فضلّوا و أضلّوا .

٣٥٦ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال صلى الله عليه و آله و سلم : للعلم خزائن ومفاتيحه السّؤال ،

٣٥٣ـ ونيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : سفارش كردمرا پروردگارم بنه چيز : خالص گردانيدن عمل خودرا براى خداوند در پنهان و آشكار ؛ و بعدالت رفتار كردن در خوشنودى و دشمنى ؛ ومیانه روى در زندگى چه در حال فقرونيازمندى و چه در وقت بى نيازى و دارائى ؛ و اينكه عفو و گذشت نمايم از كسى كه بمن ستم كرده ؛ و بخشش و عطا كردن بكسى كه مرا از عطاى خود محروم نموده ؛ و اينكه با خويشاوندانى كه قطع رحم نموده اند پيوستگى كنم ؛ و اينكه سكوت من فكروانديشه (در آيات الهى باشد) و گفتار من ياد خدا باشد ؛ و نظر نمودن من پند گرفتن و عبرت باشد .

٣٥٤ ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : كسى كه چيزى از او دزديده شده و در مقام تهمت بپاك دامنان باشد و از تهمت بايشان دست بر ندارد ، گناه او آنقدر شود كه از دزدى (سارق) بزرگتر گردد .

٣٥٥ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : علم و دانش گرفته نشود آنطور كه از سينهٔ مردمان بيرون رود ، بلكه گرفته ميشوند دانشمندان (از دنيا ميروند) تا هنگاميكه باقى نماند عالمى ، اختيار ميكنندمردم پيشوايانى كه نادانند ورأى ودانش از ايشان طلب كنند ، پس ايشان رأى و عقيدهٔ خود اظهار كنند بدون علم و دانش ، پس گمراهند و مردم رانيز گمراه ميكنند .

٣٥٦ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : براى علم و دانش

فاسئلوا رحمكم الله فانّه يوجر اربعة : السّائل و المتكلّم و المستمع والمحبّ لهم .

۳۵۷ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : قرائة القرآن في صلوة افضل من قرائة القرآن في غير صلوة ، و ذكر الله أفضل من الصّدقة ، والصّدقة أفضل من الصّوم ، و الصّوم حسنة .

۳۵۸ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : من طلب رضى مخلوق بسخط الخالق ، سلّط الله عزّ وجلّ عليه ذلك المخلوق .

۳۵۹ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : ايّاكم و تخشّع النّفاق ، و هو أن يرى الجسد خاشعاً والقلب ليس بخاشع .

۳۶۰ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، قال رسول الله ﷺ : العلم وديعة الله في ارضه ، و العلماء اُمناؤه عليه ، فمن عمل بعلمه ادّى أمانته ، ومن لم يعمل بعلمه كتب في

گنجينه هائی است و كليد آنها پرسش است ، پس سؤال كنيد تا مشمول رحمت خدا شويد ، پس همانا اجر و مزد داده ميشود چهار كس : پرسش كننده و گوينده و شنونده ودوستدار ايشان .

۳۵۷ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : خواندن قرآن در نماز ، فضيلتش بيشتر است از خواندن قرآن در غير نماز ، و ياد خدا فضيلتش بيشتر است از صدقه دادن ، و صدقه دادن فضيلتش بيشتر است از روزه (مستحب) وروزه ، عمل نيك است .

۳۵۸ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : كسيكه طلب كند خوشنودی مردم را بموجب خشم خدا ، چيره گرداند خدای با عزت و جلال بر او آن مخلوق را .

۳۵۹ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : بپرهيزيد از خشوعی كه از روی نفاق باشد كه شخص خود را خاشع نشان دهد در حاليكه دل خشوعی نداشته باشد .

۳۶۰ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه رسولخدا صلی الله عليه و آله فرمود : علم و دانش وديعهٔ خداوند است درزمين ، ودانشمندان امينهای خدايند برآن علم ، پس كسيكه عمل نمود بعلم خود ادا كرده امانت خدا را ، وكسی كه بعلم خويش عمل ننمود

ديوان الله من الخائنين .

٣٦١ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : نظر الولد الى والديه حبّاً لهما عبادة .

٣٦٢ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال ﷺ : ان المؤمن ياخذ بادب الله ، اذا اوسع الله عليه اتّسع ، واذا أمسك عنه أمسك .

٣٦٣ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : يأتى على النّاس زمان لايبالى الرّجل ما تلف من دينه اذا سلمت له دنياه .

٣٦٤ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : انّ لله عباداً يفزع اليهم النّاس في حوائجهم ، اولئك هم الآمنون من عذاب الله يوم القيمة .

٣٦٥ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال ﷺ : يأتى على الناس زمان يكون الناس فيه ذئاباً ، فمن لم يكن ذئباً اكلته الذّئاب .

ثبت شود نام او در دفتر خيانتكاران .

٣٦١- و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : نظر كردن فرزند بپدر و مادر خود از روى محبت و دوستى بايشان عبادت است .

٣٦٢- و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : همانا شخص مؤمن از رفتار و طريقه خداوند در بارهٔ او ، فرا ميگيرد امر زندگى خودرا ، هرگاه خداوند روزى او را زياد فرمود گشايش ميدهد در زندگى خود و هرگاه بر او تنگ گرفت از مخارج خود جلوگيرى ميكند .

٣٦٣ - و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : ميآيد بر مردم زمانى كه شخص باك ندارد بآنچه از بين ميرود از دين او ، هرگاه بسلامت بماند دنياى او (يعنى بمال وثروتش ضررى وارد نيايد) .

٣٦٤ - و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : همانا براى خداوند بندگانى است كه مردم پناه ميبرند بايشان در حاجتهاى خود ، آنانند كسانيكه ايمنند از عذاب پروردگار (در) روز قيامت .

٣٦٥ - و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : بر مردم زمانى ميآيد كه مردمان در آن زمان چون گرگان ميباشند (يعنى سبعيت بر ايشان غلبه دارد) پس كسيكه مانند گرگ نباشد گرگان او را ميخورند .

۳٦٦ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و اثنى قوم بحضرته على رجل حتّى ذكروا جميع خصال الخير ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : كيف عقل الرّجل ؟ فقالوا يارسول الله ! نخبرك عنه باجتهاده في العبادة و اصناف الخير ، تسألنا عن عقله ؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم : انّ الأحمق يصيب بحمقه أعظم من فجور الفاجر ، وانّما يرتفع العباد غداً في الدّرجات وينالون الزّلفى من ربهم على قدر عقولهم .

۳٦۷ ـ في مجموعة الورّام : باب « ذم الدنيا » (علاج الحرص و الطمع و الدواء الّذي يكتسب به صفة القناعة) و قال صلى الله عليه وآله وسلم : من اقتصد اغناه الله ، و من بذّر افقره الله ، ومن ذكر الله عزّ وجلّ احبّه الله .

۳٦۸ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : ابى الله أن يرزق عبده المؤمن الّا من حيث لا يحتسب .

۳٦۹ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، قال امير المؤمنين على عليه السلام : استغن عمّن

---

۳٦٦ ـ و نیز درهمان کتاب و بابست که گروهی در حضور رسولخدا صلی الله علیه وآله مردی را مدح و ستایش نمودند تا آنجا که تمامی صفات نیك و پسندیده را برای او ذکر نمودند ، حضرت فرمود : عقل او چگونه است ؟ عرض کردند ای رسول خدا ! ما خبر میدهیم ترا بکوشش نمودن او در عبادت و بجا آوردن کارهای خیر ، و شما پرسش میفرمائید ما را از خرد وعقل او ، فرمود : همانا شخص کم عقل بسبب حماقت وکم‌خردی بجائی میرسد (که مرتکب شود چیزهائی را) که بزرگتر باشد از گناهان شخص فرو رفته در معاصی ، و همانا مقامات بندگان ، فردای قیامت بالا برده میشود و بقرب عبادی پروردگار خود میرسند باندازه خردهای خودشان .

۳٦۷ ـ در مجموعهٔ ورام : باب « ذم دنیا » (علاج حرص وطمع و دوائی که‌صفت قناعت بآن کسب میشود) حضرت فرمود : کسی که در زندگی میانه‌رو باشد خداوند او را بی‌نیاز گرداند ، و کسی که زیاده روی کند خداوند او را محتاج و نیازمند کند ، و کسیکه بیاد خدای باعزت وجلالت باشد خداوند او را دوست دارد .

۳٦۸ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : خداوند ابا وامتناع دارد از اینکه روزی دهد بندهٔ مؤمن خود را مگر از راهی که گمان نمیبرد .

۳٦۹ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود :

شئت فانت نظيره ، و احتج الى من شئت فانت اسيره ، و أحسن الى من شئت فأنت اميره .

٣٧٠ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال نبيّنا ﷺ : ليأتينّكم بعدى دنيا تأكل اموالكم كما تأكل النار الحطب .

٣٧١ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب (بيان فضيلة السّخاء) و عنه صلوات الله عليه و سلامه : ماجبّل الله تعالى اولياءه الّا على السّخاء وحسن الخلق .

٣٧٢ - وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال ﷺ : تجافوا عن ذنب السّخى ، فانّ الله آخذٌ بيده كلّما عثر ، و فاتح له كلّما افتقر .

٣٧٣ - وفيه أيضاً : في ذلك الباب (بيان ذم الرّياء) و قال ﷺ : ان اخوف ما اخاف عليكم الشّرك الأصغر ، قالوا : و ما الشّرك الاصغر يا رسول الله صلّى الله عليك ؟ قال : الرّياء ، يقول الله عزوجل يوم القيمة اذا جازى العباد باعمالهم : اذهبوا إلى الّذين

اظهار بی نيازی نما از هر كس كه ميخواهی پس نظير ومانند او خواهی بود ، ومحتاج و نيازمند باش بهر كس كه ميخواهی پس تو اسير و گرفتار او خواهی بود ، و احسان و نيكی كن در بارهٔ هر كس كه ميخواهی پس تو امير وفرمانده او خواهی بود .

٣٧٠ - و نيز در همان كتاب و بابست كه پيغمبر ما صلى الله عليه و آله فرمود : همانا ميآيد شما را پس از من دنيائی كه ميخورد اموال شما را همان قسمی كه آتش هيزم را ميخورد .

٣٧١ - و نيز در همان كتاب و باب (در بيان فضيلت سخاوت) از حضرت عليه السلام (نقل شده كه فرمود :) قرار نداده پروردگار درفطرت وطبيعت دوستان خويش ، مگر سخاوت وخوش خلقی را .

٣٧٢ - و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت صلى الله عليه و آله فرمود : درگذريد از گناه شخص با سخاوت ، زيرا خداوند گيرندهٔ دست اوست هر گاه لغزشی از او صادر شود ، وگشايش دهنده است برای او هر گاه محتاج ونيازمند باشد .

٣٧٣ - ونيز در همان كتاب و باب«دربيان مذمت رياء) است كه حضرت فرمود : بيشتر چيزی كه برشما ترسانم شرك اصغر است ، عرض كردند شرك اصغر چيست ای رسول پروردگار ؟ فرمود : رياء است ، ميفرمايد پروردگار با عزت و جلالت هنگاميكه پاداش ميدهد بندگان را بكردار های ايشان ، برويد بسوی كسانيكه در اعمال خود برای

كنتم تراءون في الدّنيا ، فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء .

۳۷٤ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال صلى الله عليه وآله وسلم : انّ المرائي ينادى به يوم القيمة يا فاجر يا غادر يا مرائي ضلّ عملك و حبط اجرك ، اذهب فخذ اجرك ممّن كنت تعمل له .

۳۷۵ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب (بيان ذم الكبر) و قال صلى الله عليه وآله وسلم : يحشر الجبّارون والمتكبّرون يوم القيمة في صورة الذرّ يطأهم الناس لهوانهم على الله .

۳۷٦ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب (بيان فضيلة التواضع) و قال صلى الله عليه وآله وسلم : مالي لا أرى عليكم حلاوة العبادة ؟ قالوا : وما حلاوة العبادة ؟ قال : التواضع .

۳۷۷ ـ وفيه أيضاً ، في ذلك الباب ، وقال صلى الله عليه وآله وسلم : اذا رأيتم المتواضعين من اُمّتي فتواضعوا لهم ، واذا رأيتم المتكبّرين فتكبّروا عليهم ، فانّ ذلك لهم مذلّة و صغار .

۳۷۸ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، وكان سليمان بن داود عليهما السلام اذا اصبح تصفّح

ایشان ریا میکردید ، و به بینید آیا می یابید نزد آنها جزا وپاداش اعمال خود را .

۳۷٤ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : همانا بشخص ریا کار در روز قیامت خطاب شود : ای فرورفته در گناهان ، ای حیله گر ، ای ریا کننده ، بیهوده گشت عمل تو واز بین رفت اجر وپاداش تو ، برو و بگیر اجر ومزد خودرا از کسیکه برای او عمل میکردی .

۳۷۵ ـ ونیز در همان کتاب و باب (در بیان مذمت کبر) است که حضرت فرمود : مردمان ستمکار و متکبر در روز قیامت بصورت مورچه ای محشور گردند بطوریکه مردم (اهل محشر) ایشان را لگدمال کنند ، زیرا ایشان نزد خداوند خوار وذلیلند .

۳۷٦ ـ و نیزدر همان کتاب وباب (بیان فضیلت تواضع) است که حضرت فرمود : چه شده است که شیرینی پرستش را در شما نمی بینم ؟ عرضکردند شیرینی عبادت (در) چیست ؟ حضرت فرمود : (در) تواضع وفروتنی .

۳۷۷ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : هرگاه متواضعین و فروتنان از امت مرا دیدید برای ایشان تواضع وفروتنی کنید ، و هرگاه مردمان متکبر را دیدید پس برایشان تکبر کنید (مراد اینست که بایشان بی اعتنائی کنید) زیرا این عمل موجب ذلت وخواری و کوچکی ایشانست .

۳۷۸ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که سلیمان بن داود علیه السلام هنگامیکه

وجوه الأغنياء والاشراف حتّى يجيء إلى المساكين فيقعد معهم ويقول مسكين مع المساكين .

٣٧٩ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب (بيان الطريق في معالجة الكبر و اكتساب التّواضع) وقيل لسلمان (رض) : لم لا تلبس ثوباً جيّداً ؟ فقال : انّما أنا عبد فاذا اعتقت يوماً لبست .

٣٨٠ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال النبى صلى الله عليه وآله وسلم : انّما أنا عبد آكل بالارض واعقل البعير والعق اصابعى واجيب دعوة المملوك ، فمن يرغب عن سنّتى فليس منّى .

٣٨١ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب (بيان آفة العجب) وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: يأتى على النّاس زمان يخلق القرآن في قلوب الرّجال كما تخلق الثّياب على الأبدان .

٣٨٢ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب (بيان فضيلة التّوكل) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لوانّكم متوكّلون على الله حقّ توكّله لرزقكم كما يرزق الطّير ، تغدو اخماصاً وتروح بطاناً .

صبح مينمود نظر و بررسى مينمود ثروتمندان واشراف (از مردم) را تا آنكه بسوى نيازمندان و فقرا مى آمد ودر ميان ايشان مى نشست و ميفرمود : (من) مسكينى هستم كه بامسكينان (مى نشينم) .

٣٧٩ ـ ونيزدر همان كتاب وباب (در بيان راه معالجه كبر و اكتساب تواضع) است كه بسلمان گفته شد : چرا جامهٔ نيكو نميپوشى ؟ فرمود : همانا من بنده‌اى هستم (ومشغول خدمتم) هرگاه روزى آزاد شدم لباس نيكو ميپوشم .

٣٨٠ ـ و نيز درهمان كتاب و بابست كه پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله فرمود : همانا من بنده‌اى هستم مى نشينم بر زمين وغذا ميخورم و پاى شتر را مى بندم وانگشتان خود را با زبان پاك مى كنم و اجابت مينمايم دعوت شخص مملوك را (و بمهمانى خانه او ميروم) پس كسى كه روى گرداند ازرويه من ، اواز من نيست (يعنى از مخصوصين من نميباشد) .

٣٨١ ـ و نيز در همان كتاب وباب (در بيان آفت عجب وخودبينى) است كه رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود : بر مردم زمانى ميآيد كه قرآن در دل مردم كهنه ميشود همانطوريكه جامه بر بدنهاشان كهنه ميگردد .

٣٨٢ ـ و نيز در همان كتاب و باب (در بيان فضيلت توكل) رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : اگر شما امور خويش را بخدا واميگذارديد آنطور كه شايسته توكل است ، هرآينه روزى ميداد خداوند بشما همانطور كه به پرندگان روزى ميرساند ، صبح

۳۸۳ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال صلى الله عليه وآله وسلم : من انقطع إلى الله كفاه الله كلّ مؤنة ، و رزقه من حيث لا يحتسب ، ومن انقطع إلى الدّنيا و كله الله إليها .

۳۸٤ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و يروى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : انّه كان إذا أصاب أهله خصاصة ، قال : قوموا إلى الصّلوة ، و يقول بهذا أمرني ربّي ، قال الله تعالى : و أمر أهلك بالصّلوة و اصطبر عليها ، لانسألك رزقاً نحن نرزقك ، والعاقبة للتّقوى .

۳۸۵ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب (بيان الحب لله و لرسوله صلى الله عليه وآله وسلم) و قال صلى الله عليه وآله وسلم : إذاكان يوم القيمة أنبت الله لطائفة من امّتي أجنحةً فيطيرون من قبورهم إلى الجنان ، يسرحون فيها و يتنعّمون كيف شاءوا ، فتقول لهم الملائكة : هل رأيتم حساباً ؟ فيقولون ما رأينا حساباً ، فيقولون هل جزتم على الصّراط ؟ فيقولون ما رأينا صراطاً ؟ فيقولون لهم هل رأيتم جهنّم ؟ فيقولون ما رأينا شيئاً ، فتقول الملائكة من امّة من انتم ؟

گرسنه میروند و عصر باشکم سیر بآشیانه‌ها باز گشت می کنند .

۳۸۳ ـ و نیز در همان کتاب و باب است که حضرت فرمود : کسیکه (فقط) بخدا توجه کند ، کفایت فرماید خداوند نیازات او را ، و روزی رساند باو از راهی که گمان نمیبرد ، و کسیکه توجه او بدنیا باشد واگذارد او را بدنیا .

۳۸٤ ـ و نیز درهمان کتاب و باب است که از رسولخدا صلی الله علیه وآله روایت شده که سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله این بود که هرگاه بخانواده آنحضرت فقر و سختی در معیشت میرسید میفرمود : بپا خیزید جهت نماز ، ومیفرمود باین عمل ، پروردگار من امر فرموده است ، خدای برتر از هرچیز فرمود : (و أمر اهلك بالصلوه واصطبر عليها ، الخ) امر نما کسان خود را بنماز و بر زحمت نماز شکیبا باش ، نمیخواهم از تو روزی واستفاده‌ای ، ماروزی میدهیم تراو نتیجه وعاقبت نیك برای پرهیزکاری است .

۳۸۵ ـ و نیز در همان کتاب و باب (در بیان دوستی برای خدا و رسول او) است که حضرت فرمود : هنگامیکه قیامت بر پا میشود خدا برای گروهی از امت من بالهائی میروياند که از قبرهای خود ببهشت‌ها پرواز نموده و در آنها گردش میکنند و از نعمتها بهره‌مند میشوند هر طور که بخواهند ، پس فرشتگان بایشان میگویند : آیا شما حسابی را دیدید (یعنی بحساب شما رسیدگی کردند) میگویند ما حسابی ندیدیم پس فرشتگان گویند : آیا شما بر صراط عبور کردید ؟ گویند ما صراط را ندیدیم ؛ پس فرشتگان گویند : آیا جهنم‌را دیدید ؟ گویند ندیدیم ما چیزی را ؛ پس فرشتگان

فيقولون من امّة محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ، فيقولون نشدنا كم الله حدّثونا ما كانت اعمالكم في الدّنيا ؟ فيقولون : خصلتان كانتا فينا فبلغنا الله هذه المنزلة بفضل رحمته ، فيقولون وماهما ؟ فيقولون : كنّا إذا خلونا نستحيي أن نعصيه ، و نرضى باليسير ممّا قسّم لنا ، فتقول الملائكة يحقّ لكم هذا .

۳۸٦ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال صلی الله علیه و آله و سلم : اعطوا الله الرضا من قلوبكم . تظفروا بثواب فقركم وإلّا فلا .

۳۸۷ - في المجلد السابع عشر من البحار ، باب « مواعظ الحسن بن علی علیه السلام و حكمه » و قال علیه السلام : علّم النّاس علمك و تعلّم علم غيرك ، فيكون قد اتقنت علمك و علّمت ما لم تعلم .

۳۸۸ - وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، وقال علیه السلام : مافتح الله عزوجل على أحد باب

گویند : شما امت کدامیك از پیمبرانید ؟ گویند از امت محمد صلی الله علیه و آله می باشیم ؛ پس فرشتگان گویند : سوگند میدهیم شما را بخدا ، بگوئید و شرح دهید کارهای شما در دنیا چه بوده است ؟ گویند : دو صفت در ما بود که خدا ما را باین منزلت و مقام رسانیده به بسیاری رحمت خود ؛ فرشتگان گویند : کدامست آن دو صفت ؟ گویند : هنگامیکه خلوت میکردیم شرم و حیا مینمودیم از نا فرمانی خدا ، و خوشنود میشدیم بکم از آنچه روزی ما نموده ، پس فرشتگان گویند : سزاوار است برای شما این مقام .

۳۸٦ - و نیز در همان کتاب و باب است که حضرت فرمود : راضی و خوشنود باشید از آنچه خدا برای شما تقدیر فرموده از روزی و غیر آن ، نائل و کامیاب میشوید بثواب فقر و نیازمندی خود ، و اگر راضی نشوید پس اجر و ثوابی برای شما نیست .

۳۸۷ - در جلد هفدهم بحار ، درباب «مواعظ حسن بن علی علیه السلام و اندرزهای او » است که فرمود : یاد ده مردم را از علم و دانش خود ، و یاد گیر از علم و دانش دیگران ، پس هم علم خود را محکم کرده‌ای (از جهت یاد دادن آن) و هم دانسته‌ای آنچه را که بآن آگاهی نداشتی .

۳۸۸ - و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : خدای باعزت وجلالت نگشود باب سؤالرا بر کسیکه به بندد بر او باب اجابت را ، و باز نفرمود بروی کسی

مسألة فخزن عنه باب الاجابة ، ولافتح لرجل باب عمل فخزن عنه باب القبول ، ولا فتح لعبد باب شكر فخزن عنه باب المزيد .

۳۸۹ - في مجموعة الورّام ، باب « التفكّر » (بيان مبادرة العمل) و قال ﷺ : انّ النّور إذا دخل الصّدر انفسح ، فقيل له هل لذلك علامة ؟ فقال ﷺ : نعم ، التّجافي عن دار الغرور ، والأنابة إلى دار الخلود ، والاستعداد للموت قبل نزوله ، قال الله تعالى : **الذى خلق الموت والحيوة ليبلوكم ايكم احسن عملا .**

۳۹۰ - وفيه ايضاً : باب « في ذكر شيء من كلام المحتضرين » (بيان عذاب القبر

باب عمل را پس بسته باشد بروی او باب قبول را ، وباز نفرمود برای بنده‌ای باب شکر وسپاس گذاری را و بست بروی او باب زیادی نعمتهارا .

۳۸۹ - در مجموعه ورام ، باب « تفکر » (در بیان پیشی جستن بعمل) است که حضرت فرمود : هنگامی که نور ، داخل سینه شود سینه گشایش پیدا میکند ، پس عرض شد آیا برای این (گشایش) نشانه‌ای هست ؟ حضرت فرمود : آری ، کناره گیری ازسرای فریبنده و روآوردن بسرای جاویدان و آماده شدن جهت مرگ پیش از ورود آن ، خدای بزرگ فرموده : **الذى خلق الموت والحيوة ليبلوكم ايكم احسن عملا .** یعنی خدائی است که مقدر فرمود و قرار داد مرگ و زندگی را تا آزمایش فرماید شما را که کدامیك از شما عمل نیکوتر دارد (یعنی بیازماید شما را که کدامیك ازشما بیشتر یاد مرگ میکنید و بهتر و برتر برای آن آماده میشوید و ترسناك‌تر ازعقوبات وخیمه بعد از مرگ میباشید) . بیان : مراتب صعود که بجهت انسانست و تعبیر از آنها بلطائف سبع میشود هفت است : طبع ، نفس ، قلب ، روح یا عقل ، سر ، خفی ، اخفی ؛ و قلب از طرفی مربوط بروحست که از آنطرف اخذ علوم کند و اسم آن وجهه ربط را فؤاد گویند که از فاد بمعنی تأثر است ؛ و از طرفی مربوط بنفس حیوانی و بدنست که آن وجهه ربط را صدر گویند چون تأثیر در بدن و قوای بدنی کند و تصدر بربدن دارد ؛ اما جهت گشایش قلب آنست که تنگی و وسعت قلب انسانی بر حسب تنگی و وسعت معلوماتست ، هر قدر معلومات او محدود باشد قلب هم محدود خواهد بود ، و هرگاه معلومات محیط و مطلق باشد مانند معلومات متعلقه بعوالم الهیه ، سعهٔ قلب بیشتر میشود .

۳۹۰ - ونیزدر همان کتاب ، بابی است در ذکر پاره‌ای از سخنان در باره آنانکه در حال احتضارند (بیان عذاب قبر وسؤال منکر و نکیر) براء بن عاذب گفت در خدمت

وسؤال منكر ونكير) قال البراء بن عازب : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على جنازة رجل من الأنصار ، فجلس رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على قبره منكّساً رأسه ، ثمّ قال : اللّهم انّي أعوذ بك من عذاب القبر ثلثاً ، ثمّ قال : انّ المؤمن اذاكان في اقبال من الآخرة ، بعث الله له ملائكة كأنّ وجوههم الشّمس ، معهم حنوطه و كفنه فيجلسون مدّ بصره ، فاذاخرجت روحه صلّى عليه كلّ ملك بين السّماء والأرض و كلّ ملك في السّماء ، و فتحت له أبواب السّماء فليس منها بابٌ الّا يحب أن تدخل روحه منه ، فاذا صعد بروحه ، قيل : اى ربّ عبدك فلان بن فلان ، فيقول : ارجعوه فأروه ما أعددت له من النّعيم ، فانّي وعدته : **منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى** ، وانّه ليسمع خفق نعالهم اذا ولّوا مدبرين ، حتّى يقال يا هذا من ربّك ؟ ومن نبيّك ؟ ومن امامك ؟ فيقول : ربّي

رسولخدا صلى الله عليه وآله به‌تشييع‌جنازهٔ مردى ازانصار بيرون رفتيم ، پس پيغمبرخدا صلى الله عليه وآله كنار قبر او نشست در حاليكه سر مبارك بزيرافكنده بود وسه مرتبه عرضكرد : (اللهم انى اعوذ بك من عذاب القبر) خداوندا پناه ميبرم بتو از شكنجهٔقبر ، پس‌فرمود : همانامؤمن‌هنگاميكه‌دررو آوردن‌بآخرت‌است(يعنى‌درحال‌احتضار است) خداوند براى او فرشتگانى فرستد كه گوئيا صورتهاى ايشان مانند خورشيد است وهمراه ايشانست حنوط (كافور) وكفن او ، پس مى‌نشينند (برابر او) تا آنجا كه چشم مى‌بيند ، پس چون‌روح او بيرون رود طلب رحمت‌كند براى او هر فرشته‌ايكه ميان‌آسمان وزمين است وهر فرشته ايكه در آسمانست ، وگشوده شود براى اودرهاى آسمان ، پس نيست‌درى‌جز آنكه‌دوست‌دارد كه‌داخل شود روح او از آن‌در ، پس‌هنگاميكه بالا برده شود روح او ، گفته شود (فرشتگان‌گويند) اى پروردگار ، بنده تست فلان پسر فلان ، پس (خدا) ميفرمايد برگردانيد ونشان دهيد او را آنچه كه از نعمتها براى او آماده‌نموده ايم ، همانا من وعده داده ام او را (وگفته ام) **منها خلقناكم وفيها نعيدكم و منها نخرجكم تارة اخرى** . يعنى از خاك خلق كرديم شما را ودر خاك برگردانيديم شما را وازخاك بيرون ميآوريم شما را مرتبه ديگر ، والبته او ميشنود صداى كفش وپاهاى ايشان را (همراهان جنازه را) هنگاميكه بر ميگردند تا آنكه گفته ميشود باو (فرشتگان ميگويند) اى شخص خداى تو كيست وپيغمبر تو كيست وامام تو كيست ؟ ميگويد خداى من خداى (جامع جميع صفات وكمالات) است وپيغمبر من محمد صلى الله عليه وآله است وامام من على عليه السلام است و امامان را

الله ونبيّي محمّد وامامي عليّ ويعدّ الائمّة واحداً واحداً ، قال : فينتهر انه انتهاراً شديداً و هي آخر فتنة تعرض عليه ، فاذا قال ذلك نادى مناد : صدقت ، وهي معنى قوله : **يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت** ، ثمّ يأتيه آت حسن الوجه طيّب الرّيح حسن الثّياب فيقول : أبشر برحمة من ربّك وجنّات فيها نعيم مقيم ، فيقول : و أنت بشّرك الله بالخير بالجنّة من أنت ؟ فيقول : أنا عملك الصّالح ، والله ماعلمتك الّا سريعاً في طاعة الله تعالى بطيئاً عن معصية الله فجزاك الله خيراً ، قال : ثمّ ينادى مناد أن أفرشوا له من فراش الجنّة وافتحوا له باباً الى الجنّة ، فيفرش له فرش من الجنّة ويفتح له باب الى الجنّة ، فيقول: اللّهم عجّل قيام الساعة حتى أرجع الى أهلي ومالي ، وامّا الكافر فبالعكس ، كما يلحق المؤمن من النّعيم يلحقه من العذاب .

۳۹۱ - في الكافي (كتاب الصلوة) باب « التعقيب بعد الصلوة و الدعاء » عن ابى خالد القمّاط ، قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : تسبيح فاطمة عليها السلام في كلّ يوم في

يك يك ميشمارد ، پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود پس (فرشتگان) بانگ زنند بر او بانگ سختى ، واين آخر آزمايش است كه براى او پيش آيد ، پس چون اين جوابها را گفت منادى ندا كند راست گفتى ، واينست معنى فرمودهٔ خداى بزرگ : **يثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت** . ثابت ميدارد خداوند آنانرا كه ايمان آورده اند بگفتار ثابت ؛ سپس نزد او شخص خوشرو وخوشبوئى ميآيد وميگويد بشارت باد ترا برحمت از پروردگار تو وبهشت ها كه نعمت هاى در آنها جاويدى وهميشگى است پس (مؤمن)ميگويد خدا ترا بشارت خير دهد كيستى تو ؟ گويد من عمل صالح تو هستم، سوگند بخدا نديدم وندانستم ترا مگر شتابان در فرمانبرى خدا وكند رو در نافرمانى او ، پس جزاى خير دهد خداوند ترا ؛ پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : پس منادى ندا كند كه فرش نمائيد براى او از فرشهاى بهشت وباز كنيد براى او درى را ببهشت، پس مؤمن گويد خداوندا تعجيل فرما در بپا داشتن قيامت تا آنكه باز گشت نمايم و بروم نزد كسان ومال خود (اينست حال مؤمن) واما كافر ، پس بر خلاف (مؤمن) است زيرا آنچه براى مؤمن است از نعمتها براى كافر عذاب وشكنجه است .

۳۹۱ - در كافى (كتاب صلوة) باب « تعقيب بعد از نماز و دعاء » از ابى خالد قحاط روايت شده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : گفتن تسبيح حضرت فاطمه عليها السلام در هر روز بعد از هر نماز (واجب) محبوبتر است نزد من

دبر كلّ صلوة ، أحبّ الیّ من صلوة ألف ركعة في كلّ يوم .

۳۹۲ - في المجلدالثانی من الوا في (كتاب الحسبة و الاحكام و الشهادات) باب « تدارك وجوه القتل » « الكافی والتهذيب » عن هشام بن سالم وابن بكير وغيرواحد ، قال : كان علی بن الحسين عليهما السلام في الطّواف فنظر في ناحية المسجد الی جماعة فقال ماهذه الجماعة ؟ فقالوا : هذا محمّد بن شهاب الزّهری ، اختلط عقله فليس يتكلّم ، فاخرجه اهله لعلّه اذ رأی النّاس ان يتكلّم ، فلمّا قضی علی بن الحسين عليهما السلام طوافه خرج حتّی دنامنه ، فلمّا راه محمّد بن شهاب عرفه ، فقال له علیّ بن الحسين عليهما السلام : مالك ؟ قال : ولّيت ولاية فاصبت دماً قتلت رجلاً فدخلنی ماتری ، فقال له علی بن الحسين عليهما السلام : لأ ناعليك من يأسك من رحمة الله أشدّ خوفاًمنّی عليك ممّا اتيت ، ثمّ قال له عليه السلام : اعطهم الدّية ، قال : قد فعلت فابوا ، قال : اجعلها صرراً ثمّ انظرمواقيت الصّلوة فالقهافي دارهم .

۳۹۳ - في الوسائل (كتاب الزكوة) باب « تحريم البخل و الشّح بالزكوة و

از بجا آوردن هزار ركعت نماز (مستحبی) در هر روز .

۳۹۲ - در جلد دوم وافی ، كتاب حسبه واحكام وشهادات ، باب « تدارك وجوه قتل » از كتاب كافی وتهذيب از هشام بن سالم وابن بكير وجماعتی گفت : حضرت زين‌العابدين عليه السلام در حال طواف بودند پس مشاهده فرمود در گوشه مسجد جماعتی را ، فرمود اجتماع ايشان برای چيست ؟ عرض كردند اين محمد بن شهاب زهری است كه عقل او كم شده وسخنی نميگويد ، پس خويشان وكسان وی او را از خانه بيرون كردند تا شايدهنگاميكه مردم را به بيند سخن گويد ، پس از اينكه حضرت طواف خويش را انجام داد از محل طواف بيرون رفت تا بنزديك او رسيد ، نظر محمد بن شهاب كه بر آنحضرت افتاد او راشناخت ، پس حضرت زين‌العابدين عليه السلام باو فرمود : ترا چه ميشود ؟ عرضكرد بمن حكومتی سپرده شد پس رسيدم خونی را وكشتم مردی را پس بر من وارد شد آنچه مشاهده ميفرمائی ، حضرت زين‌العابدين عليه السلام باو فرمود : همانا من بر تو از نوميد شدنت از رحمت پروردگار بيشتر ترسانم از آنچه بجا آوردی ، سپس باو فرمود : بآنها ديه بده (يعنی ببازماندگان مقتول) عرض كرد ديه بايشان دادم قبول نكردند ، فرمود : آن ديه را در كيسه‌هائی قرار ده ومواظب اوقات نماز شو پس بينداز آنرا در خانه آنها .

۳۹۳ - در وسائل ، كتاب زكوة ، باب « تحريم بخل وحرص بزكوة ونحو آن »

نحو ها » عن علی بن المعلّی الأسدی ، قال : انبئت عن الصّادق جعفر بن محمّد انّه قال : انّ لله بقاعاً تسمّی المنتقمة ، فاذا أعطی الله عبداً مالاً لم یخرج حقّ الله منه ، سلّط الله علیه بقعة من تلك البقاع فاتلف ذلك المال فیها ثمّ مات وترکها .

۳۹٤ - في المجلّد الاوّل من البحار ، باب « استعمال العلم و الاخلاص في طلبه » « روضة الواعظین » روی عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : من طلب العلم لله لم یصب منه باباً الّا ازداد في نفسه ذلّا وفي الناس تواضعاً ولله خوفاً وفي الدّین اجتهاداً ، فذلك الّذی ینتفع بالعلم فلیتعلّمه ، ومن طلب العلم للدّنیا والمنزلة عند النّاس والخطوة عند السلطان ، لم یصب منه باباً الّا ازداد في نفسه عظمة وعلی النّاس استطالة وبالله اغتراراً و في الدّین جفاءً ، فذلك الّذی لاینتفع بالعلم ، فلیکف ولیمسك عن الحجّة علی نفسه

از علی بن معلی الاسدی نقلشده که گفت : خبر شدم از حضرت صادق جعفر بن محمد علیه السلام که فرمود : همانا برای خدا زمینهائی است که نام آنها انتقام کشنده است پس هرگاه عطا فرمود خداوند بر بنده‌ای مالی را ، وآن بنده حق خدا را از آن مال بیرون نکرد ، مسلط گرداند خداوند بر او یکی از آن زمینها را پس تلف گرداند آنمال را در آن زمین (یعنی مالش را بواسطهٔ بنا وساختمان در آن زمین از بین ببرد) پس بمیرد و آن زمین را ترك کند .

۳۹٤ - در جلد اول از بحار ، باب « استعمال علم واخلاص در طلب آن» در کتاب روضة الواعظین از علی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده است که فرمود رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : کسی که علم ودانشی را برای رضای پروردگار طلب کند ، نمیرسد از آن علم قسمتی را مگر اینکه زیاد گرداند در نفس خود ذلت و خواری را (خود را نزد نفس خویش کوچك وپست شمارد) وبرای مردم تواضع و فروتنی را ، وبرای خدا خوف وترس را ، ودر دین جهد وکوشش را ، پس او کسی است که بهره مند شده از علم ودانش ، پس یاد گیرد آن علم را (در مقام تحصیل آن برآید) وکسیکه طلب کند علم ودانشی را برای رسیدن بدنیا ، وقدر وقیمت پیدا کردن نزد مردم ، وراه یافتن ومعاشرت نمودن با سلطان ، نمیرسد از آن علم قسمتی را مگر اینکه زیاد گرداند در نفس خود عظمت وبزرگی را (خود را در نزد نفس خویش بزرگ شمارد) وبر مردم تکبر وبزرگی کردن را ، وبنعمتهای خدا مغرور شدن را ، ودر دین ظلم وستم را ، پس او کسی است که بهره مند نشده از علم ودانش ، پس خود

والنّدامة والخزى يوم القيمة .

٣٩٥ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب « العدّة » عن النّبى صلى الله عليه وآله وسلم قال : من از داد علماً ولم يزدد هدىً لم يزدد من الله الّا بعداً .

٣٩٦ ـ في الكافي (كتاب العشرة) باب « حقّ الجوار » عن الحسن بن عبد الله ، عن عبد صالح عليه السلام قال : ليس حسن الجوار كفّ الاذى ، و لكن حسن الجوار صبرك على الأذى .

٣٩٧ ـ في الوسائل (كتاب الاطعمة) باب « استحباب اطعام الطّعام » عن فضيل بن يسار ، عن رجل ، عن ابى جعفر ، قال : قال رسول الله : الخير اسرع الى البيت الّذى يطعم فيه الطّعام من الشفرة في سنام البعير .

٣٩٨ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن حنان بن سدير، عن ابيه ، عن ابى جعفر عليه السلام قال : تعتق كل يوم نسمة ؟ ، قلت لا ؛ قال: كلّ شهر ؟ قلت لا ؛ قال : كلّ سنة ؟ قلت لا؛

را (از فرا گرفتن آن) باز دارد وخود داری کند از (زیاد کردن) دلیل و برهان بر ضرر وزیان نفس خویش وپشیمانی وعذاب وخواری در روز قیامت .

٣٩٥ ـ ونیز در همان کتاب وباب ، جماعتی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده اند که فرمود : کسی که زیاد گرداند (برای خود) علم ودانشی را وزیاد نگرداند هدایت وتوفیق (خویش) را ، زیاد نکرده از خدا (برای خود) مگر دوری را .

٣٩٦ - در کافی : کتاب العشرة ، باب « حق همسایه » از حسن بن عبدالله از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود : خوش همسایگی نمودن بهمین نیست که فقط اذیت وآزارش بهمسایه نرسد ، بلکه خوب همسایگی کردن به شکیبا بودن بر اذیت وآزار همسایه است .

٣٩٧ ـ در وسائل : کتاب أطعمه ، باب «استحباب اطعام طعام» از فضیل بن یسار از مردی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : خیر وخوبی شتابان تر است بسوی خانه ای که در آن طعام وغذا بمردم خورانیده میشود از وارد شدن کارد در کوهان شتر .

٣٩٨ ـ ونیز در همان کتاب وباب ، از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت باقر علیه السلام روایت نموده که فرمود : آیا در هر روز بنده ای آزاد میکنی ؟ عرض

قال : سبحان الله ، اما تأخذ بيد واحد من شيعتنا فتدخله الى بيتك فتطعمه شبعه فوالله لذلك افضل من عتق رقبة من ولداسمعيل .

۳۹۹ - في المجلد السادس عشر من البحار (كتاب العشرة) باب « اطعام المؤمن و سقيه » عن معمر بن خلاّد ، قال : رأيت أبالحسن الرضا عليه السلام يأكل ، فتلا هذه الآية : **فلا اقتحم العقبة ، وما ادريك ما العقبة ، فك رقبة** ، الى آخر الآية ؛ ثمّ قال : علم الله ان ليس كلّ خلقه يقدرعلى عتق رقبة فجعل لهم سبيلاً الى الجنة باطعام الطعام .

٤۰۰ - في مجموعة الورّام : باب « في ذكر شيء من كلام المحتضرين في صفة المسائلة » روى عن النّبي صلى الله عليه وآله وسلم انّه قال : سيأتي في آخر الزّمان علماءُ يزهّدون في الدّنيا

کردم نه ، فرمود در هر ماه چطور ؟ عرضکردم نه ، فرمود در هرسال چطور ؟ عرض کردم نه (ازروی تعجب) فرمود : سبحان‌الله آیا دست یکی ازپیروان ما را نمیگری که اورا وارد خانهٔ خودگردانی وباو غذا بخورانی تا سیر گردد ، بخدا سوگند ، غذا و طعام دادن باو برتروبالاترست از آزاد کردن بنده‌ای از فرزندان حضرت اسمعیل علیه السلام (اگر ممکن بود بندگی آنها) .

۳۹۹ - جلد شانزدهم بحار (کتاب العشره) در باب اطعام مؤمن وآب دادن او از معمربن خلاد روایت شده که گفت مشاهده کردم حضرت رضا علیه السلام را که غذا میل میفرمود پس این آیه را تلاوت فرمود : **فلااقتحم العقبة ، وما ادريك ما العقبة فك رقبة** ، تا آخر آیه . یعنی پس نخواهد گذشت (کسی) از آن عقبه ، وچه داناکرد ترا که عقبه چیست ؟ آزاد کردن بنده است ؛ سپس فرمود : آگاه بود خداوند که هر کسی توانائی برآزاد کردن بنده ندارد ، پس قرارداد برای ایشان راهی بسوی بهشت بسبب غذا وطعام‌دادن (بمردم) .

٤۰۰ - در مجموعهٔ ورام ، بابی است در ذکر پاره‌ای از سخنان محتضرین (در صفت مسائله) از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت‌شده که فرمود : زود است میآید در آخر الزمان علما و دانشمندانی که مردم را بزهد و ترک دنیا میخوانند و خودزهد نمی‌ورزند ، و ایشان را بأمر آخرت راغب میسازند و خود بآن راغب و مایل نمیباشند ، و بازمیدارند مردم را از داخل شدن بر فرمانروایان (جور) و بازنمیدارند خود را از داخل شدن بر آنان ، فقرا و نیازمندان‌را از خود دور میکنند واغنیا وتوانگران‌را بخود نزدیك میسازند ، ایشانند تکبر کنندگان [و] دشمنان خدا .

ولايزهدون ، ويرغّبون في الآخرة ولا يرغبون ، وينهون عن الدخول على الولاة ولا ينتهون ، ويباعدون الفقراء ويقرّبون الأغنياء ، اولئك هم الجبّارون أعداء الله .

٤٠١ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبي جميلة ، عن أبي جعفر عليه السلام : من عرف من عبد من عبيدالله كذباً اذا حدّث ، وخيانة اذا ائتمن ، ثمّ ائتمنه على امانة الله ، كان حقّاً على الله عزوجل أن يبتليه فيها ثمّ لايخلف عليه ولايأجره .

٤٠٢ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الجزء الثاني) قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : خمس لاجناح على من قتلهنّ في حلّ اوحرم : الحيّة والعقرب والفارة والحدأة والكلب العقور .

٤٠٣ ـ وفيه ايضاً : (اوائل الجزء الثاني) عن الباقر عليه السلام قال : اذاكان يوم القيمة

آن شغالك رفت اندر خم رنگ — اندر آن خم كرد يكساعت درنگ
چون برآمد پوستش رنگين شده — كه منم طاووس عليين شده
اى شغال بى جمال بى هنر — هيچ بر خود ظن طاووسى مبر
پيش طاووسان اگر پيدا شوى — عاجزى از جلوه و رسوا شوى
چونكه طاووسان كنندت امتحان — خوار و بى رونق بمانى در جهان
موسى و هارون چوطاووسان بدند — پر جلوه بر سر و رويت زدند
زشتيت پيدا شد و رسوائيت — سرنگون افتادى از بالائيت
هاى اى فرعون ناموسى مكن — تو شغالى هيچ طاووسى مكن

٤٠١ ـ ونيز در همان كتاب و باب ، از ابى جميله ازحضرت باقر عليه السلام روايت شده (كه فرمود :) كسيكه بنده‌اى از بندگان خدا را بدروغگوئى شناخت هرگاه نقل سخنى كرد ، و بخيانت كردن شناخت هرگاه او را امين (بر چيزى) قرار داد ومعذلك او را امين گرفت بر امـانت خدا (مال‌حلاليكه خدا باو عطا نموده بوى سپرد) حق است بر خدا كه مبتلا سازد او را در آن امانت (باينكه مالش را شخصى كه امين بر آن امانت قرار داده از بين ببرد) پس نه عوض آنمال را باو مرحمت فرمايد ونه اجر و پاداشى باو دهد .

٤٠٢ ـ ونيز در همان كتاب (اوائل‌جزء دوم) پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله فرمود : پنج چيز است كه باكى نيست بر كسيكه بكشد آنها را در بيرون‌حرم يادرون آن : مار ، عقرب ، موش ، پرنده گوشتخوار ، سگ گيرنده .

٤٠٣ ـ ونيز در همان كتاب (اوائل جزء ثانى)ازحضرت باقر عليه السلام روايت

أقبل قوم على الله عزوجل فلايجدون لأنفسهم حسنات ، فيقولون الهنا وسيّدنا ما فعلت حسناتنا ؟ فيقول الله عزوجل : أكلتها الغيبة ، فانّ الغيبة لتأكل الحسنات كما تأكل النّار الحطب الحلفاء .

٤٠٤ - وفيه ايضاً : (اوائل الجزء الثانى) وعنه صلى الله عليه وآله وسلم : ايّاكم ومجالسة الموتى ، قيل يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الموتى ؟ قال : كلّ غنيّ طغاه غناه .

٤٠٥ - وفيه ايضاً : (اوائل الجزء الثانى) سئل اميرالمؤمنين عليه السلام عن العلم ، فقال عليه السلام : اربع كلمات : أن تعبد الله بقدرحاجتك اليه ، وان تعصيه بقدرك صبرك على النّار ، وأن تعمل لدنياك بقدرعمرك فيها ، وأن تعمل لآخرتك بقدربقائك فيها .

٤٠٦ - في نهج البلاغة : باب « المختار من حكم اميرالمؤمنين عليه السلام » وقال عليه السلام : من اعطى اربعاً لم يحرم اربعاً : من اعطى الدّعاء لم يحرم الأجابة ؛ و من اعطى التّوبة

شده که فرمود : هرگاه روز قیامت شود گروهی از مردم بر خدای با عزت وجلال روی آرند ، ونمی‌یابند برای خود حسنات وکارهای خیری ، پس عرض کنند ای خدا ومولای ما ، کارهای خیر ما چه شد ؟ خدای با عزت وجلال فرماید : نابود کرد آنها را غیبت شما ، همانا غیبت نابود میکند حسنات وکارهای خیر را همچنانکه نابود میسازد آتش ، هیزم زود گیرنده را .

٤٠٤ - ونیز در همان کتاب(اوائل جزءثانی) از آنحضرت روایت شده که‌فرمود: بپرهیزید از همنشینی با مردگان ، عرض شد ای رسولخدا کیانند مردگان ؟ فرمود هر توانگری که سر کش ومتجاوز نموده اورا مال وثروت او .

٤٠٥ - ونیز درهمان کتاب(اوائل جزء ثانی) است که از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال‌شدازعلم ، فرمود : چهار کلمه‌است ، اینکه بندگی وپرستش کنی خدا را باندازه‌ای که حاجت ونیاز باو داری ؛ واینکه نافرمانی کنی او را باندازه صبر وشکیبائیت بر آتش (دوزخ) واینکه سعی وکوشش کنی برای دنیای خود باندازه ایکه در دنیا عمر میکنی ؛ واینکه سعی وکوشش کنی برای‌آخرت خود باندازه ایکه در آخرت‌باقی‌هستی.

٤٠٦ - در نهج البلاغة ، باب «مختار از حکم امیر المؤمنین علیه السلام » است که فرموده :کسیکه چهار چیز باو عطا شده از چهار چیز محروم نمی‌ماند :کسی که (توفیق) دعا باو عطا شده از اجابت آن محروم نمی‌ماند ؛ کسیکه (توفیق) توبه باو عنایت شده از قبول آن محروم نمیگردد ؛ کسیکه توفیق استغفار (وطلب آمرزش از

لم يحرم القبول ؛ ومن اعطى الاستغفار لم يحرم المغفرة ؛ ومن اعطى الشكر لم يحرم الزيادة

٤٠٧ ـ في الوسائل : (كتاب الأمر بالمعروف) باب « تحريم كفر المعروف من الله كان اومن النّاس » عن ابى اسحق الهمدانى ، عن ابيه ، عن امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ثلاث من الذّنوب تعجّل عقوبتها ولا تؤخّر الى الآخرة : عقوق الوالدين ، والبغى على النّاس ، و كفر الأحسان .

٤٠٨ ـ وفيه ايضاً : (كتاب الزكوة) ابواب الصّدقة ، باب « تأكّد استحبابها مع كثرة المال وقلّته » عن عبد الرحمن بن زيد ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ارض القيمة نارٌ ماخلا ظلّ المؤمن ، فانّ صدقته تظلّه .

٤٠٩ ـ في الكافى : (كتاب الايمان والكفر) باب « مجالسة اهل المعاصى » عن بكر بن محمّد ، عن الجعفرى ، قال : سمعت أبا لحسن عليه السلام يقول : (في المجالس يقول لأبى) مالى رأيتك عند عبد الرّحمن بن يعقوب ؟ فقال : انّه خالى ، فقال : انّه يقول في الله قولاً

گناهان) باو عطا شده از آمرزش محروم نمى‌ماند ؛ كسيكه (توفيق) سپاس نعمت باو عطا شده است از افزايش آن محروم نمى‌ماند .

٤٠٧ ـ در وسائل ، كتاب امر بمعروف ، باب « تحريم كفران معروف ازخدا باشد يا از مردم » از ابى‌اسحق همدانى از پدرش از امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام است كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : سه قسم از گناهانست كه در عقوبت وانتقام آنها تعجيل شود وبآخرت نميافتد : عاق پدر و مادر شدن ؛ ظلم وستم برمردم نمودن ؛ و كفران وناسپاسى كردن احسان ونيكى (كه بآدمى ميشود) .

٤٠٨ ـ ونيز در همان كتاب (كتاب زكوة) ابواب صدقه ، باب « تأكد استحباب آن چه مال زياد باشد ياكم » ازعبدالرحمن بن زيد از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : زمين قيامت آتش است بجز سايبان مؤمن ، زيرا صدقه واحسان او بر او سايه ميافكند .

٤٠٩ ـ در كافى ، كتاب ايمان و كفر ، باب « مجالسة اهل معاصى » از بكر بن محمد از جعفرى نقلشده كه گفت حضرت موسى بن جعفر عليه السلام ميفرمود : (در مجالس استكه بپدرم ميفرمود) چيست از براى من كه ترا نزد عبدالرحمن بن يعقوب مشاهده ميكنم ؟ (چرا با عبدالرحمن بن يعقوب آمد وشد دارى) عرضكردم او دائى منست ، فرمود:

عظیماً ، یصف الله ولایوصف ؛ فامّاجلست معه و ترکتنا ، و امّاجلست معنا و ترکته ، فقلت : هو یقول ما شاء ، ایّ شیء علیّ منه اذا لم أقل ما یقول ؟ فقال ابوالحسن علیه السلام : أما تخاف أن تنزل به نقمة فتصیبکم جمیعاً ؟ أما علمت بالّذي کان من اصحاب موسی علیه السلام و کان ابوه من اصحاب فرعون ، فلمّا لحقت خیل فرعون موسی ، تخلّف عنهم لیعظ أباه فیلحقه بموسی ، فمضی أبوه وهو یراغمه حتّی بلغا طرفاً من البحر فغرقا جمیعاً ، فأُتی موسی علیه السلام الخبر ، فقال : هو في رحمة الله و لکنّ النّقمة اذا نزلت لم یکن لها عمّن قارب المذنب دفاعٌ .

۴۱۰ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن عمر بن یزید ، عن ابی عبدالله علیه السلام ، انه قال : لاتصحبوا اهل البدع ولاتجالسوهم ، فتصیروا عند النّاس کواحد منهم ، قال : قال

او قائل است در بارهٔ خدا گفتار بزرگی را وصفت میکند خدا را بصفات مخلوق درحالیکه خدا منزه است از صفات خلق خود ، پس یا بااو بنشین ومارا ترك کن ویا با ما بنشین واو را ترك نما ، عرضکردم او آنچه میخواهد بگوید چه ضرر وزیانی گفته‌های او بمن میزند هرگاه من بگفته‌های او قائل نباشم ؟ (معتقد نباشم) حضرت فرمود : آیا نمیترسی که بر او عذابی نازل شود وترا هم آن عذاب فرا گیرد ، آیا آگه نشدی بر حال آن کسیکه خودش از اصحاب ویاران موسی علیه السلام وپدرش از اصحاب فرعون بود ، پس هنگامیکه لشگر فرعون به (لشگر) موسی علیه السلام رسید از لشگر موسی علیه السلام تخلف ورزید برای اینکه پدر خود را موعظه کند (پند واندرز دهد) واو را به (لشگر) موسی ملحق کند ، پدر او (با لشگر فرعون) میرفت وآن پسر با او مجادله میکرد و او را بسوی حق میخواند تا بدریا رسیدند و هر دو در دریا غرق شدند ، خبر آن بموسی علیه السلام رسید فرمود : آن پسر در رحمت پروردگار است (رستگار واهل بهشت است) ولی هرگاه عذاب (خدا) نازل شود برای کسی که بگناه کار نزدیك است جلوگیری از آن عذاب نیست (عذاب او را هم فرا گیرد) .

۴۱۰ - ونیز در همان کتاب وباب ، از عمر بن یزید از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : مصاحبت ومعاشرت نکنید با کسانیکه در دین بدعت نهند وهمنشین آنها نشوید ، پس میگردید نزد خدا مانند یکی از ایشان ، رسولخدا صلی الله علیه وآله فرمود : مرد بر دین دوست ویار خود است (بدعت آنست که شخصی چیزی را که نمیداند از دینست در دین داخل کند بقصد پیروی کردن سایرین از او ، مانند قتال و

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : المرء علی دین خلیله و قرینه .

٤١١ - وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن مسلم ، او أبی حمزة ، عن ابی عبدالله عن أبیه علیهما السلام ، قال : قال لی علیّ بن الحسین صلوات الله علیهما : یابنیّ ! انظر خمسةً فلا تصاحبهم و لاتحادثهم ولاترافقهم في طریق ، فقلت یا أبة من هم ؟ قال : ایّاك ومصاحبة الكذّاب ، فانّه بمنزلة السّراب ، یقرّب لك البعید و یباعدلك القریب ؛ و ایّاك ومصاحبة الفاسق ، فانّه بایعك بأكلة او اقلّ من ذلك ؛ و ایّاك و مصاحبة البخیل ، فانّه یخذلك في ماله أحوج ما تكون الیه ؛ و ایّاك و مصاحبة الأحمق ، فانّه یرید أن

جنگ کردن با اهل حق ، ویاری کردن دشمنان دین ، وشستن محل مسح ، وبجا آوردن نماز نافله را بجماعت ، واذان‌دوم روزجمعه ، وحرام کردن متعه ، وارث قرار دادن برای اشخاصیکه خویشی آنها با میت دور است ، ومحروم کردن اشخاصیکه خویشی ایشان (بمورث) نزدیك است ، وجلوگیری از دادن خمس باهل آن ، وروزه گشادن در غیر موقع افطار) .

٤١١ - ونیز در همان کتاب وباب ، از محمد بن مسلم یا ابی حمزه از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت شده که فرمود : حضرت زین العابدین صلوات الله علیه بمن‌فرمود : ای پسر جان من ، پنج طایفه را در نظر گیر وبا آنها مصاحبت و معاشرت مکن ، وهم صحبت باآنان مشو ، ورفیق راه وسفر ایشان مشو ، عرضکردم ای پدر کیانند ایشان ؟ فرمود : بپرهیز از معاشرت با دروغگو ، زیرا او مانند زمینی است که نمایش آب میدهد ، دور را بتو نزدیك ونزدیك را بتو دور میسازد ؛ وبپرهیز از معاشرت با فاسق (کسیکه باکی از گناه کردن ندارد) زیرا او میفروشد تورا بیك لقمه یاکمتر از آن ؛ وبپرهیز از معاشرت با شخص بخیل وفرومایه، زیرا او تو را یاری نمیکند بمال خود در جائیکه نهایت احتیاج ونیاز بآن داری ؛ و بپرهیز از رفاقت با کسیکه کم‌خرد است ، زیرا او قصد میکند که بتو نفع وسودرساند پس ضرر وزیان میرساند (چون دارای خرد نیست ، خوب را از بد و نفع را از ضرر تمیز نمیدهد ، پس بجای نفع ضررمیرساند) وبپرهیز از معاشرت کسیکه قطع ارتباط و علاقه از خویشان خود کرده ، پس‌همانا من یافتم او را دور شده از رحمت پروردگار در کتاب خدای باعزت وجلال درسه‌موضع : خدای‌عزوجل‌فرموده : **فهل عسیتم** الخ ،آیا امید دارید (ای گروه منافقین) اگر پشت بدین کنید اینکه فساد نمائید در روی زمین وببرید ارتباط وعلاقه با خویشان خود را ، این گروه کسانی هستند که خداوند دور

ینفعك فیضرّك ؛ و ایّاك و مصاحبة القاطع لرحمه ، فانّی وجدته ملعوناً في کتاب الله عز وجل في ثلاث مواضع : قال الله عز وجل : **فهل عسیتم ان تولیتم أن تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم ، اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم و أعمی ابصارهم .**

و قال : **الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به أن یوصل و یفسدون فی الارض ، اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار .**

وقال في البقرة: **الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض ، اولئك هم الخاسرون .**

۴۱۲ - و فیه ایضاً : باب « النّمیمة » عن عبدالله بن سنان ، عن ابی عبدالله علیه السلام ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : الا أنبئکم بشرارکم ؟ قالوا بلی یا رسول الله ، قال : المشاءون بالنّمیمة ، المفرّقون بین الأحبّة ، الباغون للبراء المعایب .

۴۱۳ - في الوسائل : (کتاب الأطعمة) باب « انّه یستحبّ للضّیف ان لا یکلّف

نموده ایشانرا از رحمت خود ، پس کر گردانید گوشهای آنها را و کور نمود چشمان آنانرا (مراد گوش وچشم دل است) وفرموده : **الذین ینقضون** الخ ، آنکسانیکه می‌شکنند عهد وپیمان خدا را بعد از بستن آن پیمان ؛ وقطع میکنند آنچه را که خدا امر بوصل وپیوستگی آن فرموده وفساد میکنند در روی زمین ، این گروه برای ایشان است دوری از رحمت خدا وبرای آنها میباشد محل ومسکن بدی . وفرموده : **الذین ینقضون** الخ . آنچنان کسانیکه میشکنند عهد وپیمان خدا را پس از بستن آن وقطع میکنند آنچه را که خدا امر بوصل وپیوستگی آن فرموده ، وفساد میکنند در روی زمین ، این گروهند زیانکاران .

۴۱۲ - ودر همان کتاب ، در باب « نمیمه» از عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده : آیا خبر دهم شما را از بدترین شما (اصحاب)عرضکردند آری ای پیغمبرخدا ، فرمود : کسانیکه رفت وآمد میکنند برای سخن چینی ، وجدائی ودشمنی اندازند میان دوستان ، وطلب کننده اند نسبت بشخصیکه پاکیزه از عیب است عیبها را (در صدد عیب جوئی از آنها برمی آیند) .

۴۱۳ - در وسائل (کتاب اطعمه) درباب «اینکه مستحب است برای میهمان که

صاحب المنزل شيئاً ليس فيه» عن مرازم بن حكيم، عمن رفعه، قال: انّ الحرث الأعور اتى امير المؤمنين عليه السلام فقال يا امير المؤمنين! احبّ أن تكرمني بأن تاكل عندي، فقال له امير المؤمنين عليه السلام: على أن لا تتكلّف لي شيئاً، ودخل فاتاه الحرث بكسرة فجعل امير المؤمنين عليه السلام يأكل، فقال له الحرث: انّ معي دراهم و اظهرها فاذا هي في كمّه، فان اذنت لي اشتريت لك شيئاً غيرها، فقال له امير المؤمنين عليه السلام: هذه مما في بيتك.

٤١٤- وفيه ايضاً: (كتاب النكاح) باب «وجوب كفاية العيال» عن السكوني، عن ابي عبدالله عليه السلام، عن آبائه، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: المؤمن يأكل بشهوة أهله، والمنافق يأكل أهله بشهوته.

٤١٥ - و فيه ايضاً: باب «استحباب الجود والسخاء» عن أبي عبد الرحمن، عن

صاحب منزل را تكليف بچيزى نكنند كه در منزل نيست» از مرازم بن حكيم مرفوعاً نقل كرده كه حرث بن اعور حضور امير المؤمنين عليه السلام شرفياب شد وعرض كرد اى امير المؤمنين! دوست دارم كه بر من منت نهى وغذائى نزد من ميل فرمائى، حضرت باو فرمود: دعوت ترا قبول ميكنم بشرط اينكه بكلفت وزحمت چيزى براى من فراهم نسازى، و براو وارد شد پس حارث پارهٔ نانى خدمت آنحضرت آورد و آنجناب آن نان ميل ميفرمود، حرث عرض كرد نزد من درهمى است وآنرا بحضرت نشانداد كه در آستينش بود، اگر اذن ميدهيد براى شما بآن، چيز ديگرى غير از نان فراهم سازم، حضرت باو فرمود: اين از چيزهائى است كه در خانهٔ تست (فراهم كردن چيزى از دراهم وپول موجود، سبب كلفت و زحمتى نيست ومثل آنست كه آن چيز در خانه فراهم باشد).

٤١٤ - ونيز در همان كتاب (كتاب نكاح) باب «وجوب كفايت عيال) از سكونى از حضرت صادق عليه السلام از پدران بزرگوارش روايت كرده كه فرمود: رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده: شخص مؤمن در غذاى خود از اهل وعيال خود پيروى ميكند (غذائى ميخورد كه اهل او بآن غذا راغب ومايلند) وشخص منافق ودو رو، اهل و عيال او در غذا خوردن پيروى از او ميكنند (ناچارند غذائى را كه او ميخورد بخورند وباراده وميل آنها نيست).

٤١٥ - ونيز در همان كتاب، باب «استحباب جود وسخاوت» از ابى عبدالرحمن از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: شخصى نزد رسولخدا صلى الله عليه وآله

أبی عبدالله عليه السلام قال : اتی رجل النبیّ صلی الله عليه وآله وسلم فقال یارسول الله ! ایّ الناس افضلهم ایماناً ؟ قال : أبسطهم کفّاً .

٤١٦ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن الحسن بن علی الوشا ، قال : سمعت أبالحسن عليه السلام یقول : السّخی قریب من الله قریب من الجنّة قریب من النّاس ، قال : و سمعته یقول : السّخاء شجرة في الجنّة ، من تعلّق بغصن من اغصانها دخل الجنّة .

٤١٧ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن أبی جعفر المدائنی ، عن ابی عبدالله عليه السلام قال : شابٌّ سخیٌّ مرهقٌ في الذنوب ، أحبّ الی الله من شیخ عابد بخیل .

٤١٨ - و فیه ایضاً ، باب « استحباب الأنفاق و کراهة الأمساك » عن صفوان ، عن ابی الحسن الرّضا عليه السلام قال : دخل علیه مولی له فقال له : هل انفقت الیوم شیئاً ؟

آمد وعرضکرد ای رسول پروردگار ! کدامیك از مردم برترین ایشانند ازجهت ایمان؟ فرمود : آنکسی که دستش بانعام واحسان از دیگران بازتر باشد (بذل وبخشش او از دیگران بیشتر باشد) .

٤١٦ - ونیز در همان کتاب وباب ، از حسن بن علی الوشا روایت شده که گفت از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که میفرمود : شخص باسخاوت بخدا نزدیك و ببهشت نزدیك و بمردم نزدیك است(راوی) گفت شنیدم از آنحضرت که میفرمود : سخاوت درختی است در بهشت ، کسی که بگیرد شاخه ای از شاخه‌های آن را وارد بهشت میشود (یعنی سخاوت دارای مراتبی است ، هر کس مرتبه ای از آن را دارا شد وارد بهشت خواهد شد) .

٤١٧ - ونیز درهمان کتاب وباب ، ازابی جعفر مدائنی از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود : جوان با سخاوتی که در گناهان (خود) فرو رفته ، نزد خدا محبوب‌تر است از پیر مرد عبادت کننده ای که بخیل وفرومایه باشد .

٤١٨ - ونیز در همان کتاب ، باب «استحباب انفاق و کراهت امساك» از صفوان از حضرت رضا علیه السلام روایت نموده که گفت یکی از غلامان آن حضرت براو وارد شد ، آن جناب باو فرمود : آیا امروز (در راه خدا) چیزی انفاق کردی ؟ عرضکردنه بخدا سوگند ، فرمود : پس از کجا عوض میدهد خداوند مارا (با اینکه چیزی در راه او ندادی چگونه انتظار عوض داری که بمامرحمت فرماید) انفاق کن در راه خدا اگرچه

قال لا والله ، قال : فمن این یخلف الله علینا ؟ انفق ولو درهماً واحداً .

٤١٩ ـ و فیه ایضاً : باب « استحباب الأقتصاد في النّفقة » عن جمیل بن درّاج ، عن ابی عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قوله : **یسئلونك ماذا ینفقون ؟ قل العفو** ، قال : العفو الوسط .

٤٢٠ ـ في الأمالی الطّوسی : (الجزء الرّابع) عن انس بن مالك ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : اذا جمع الله الخلائق یوم القیمة ، یدخل اهل الجنّة الجنّة واهل النّار النّار ، نادی مناد تحت العرش : تتارکوا المظالم بینکم فعلیّ ثوابکم .

٤٢١ ـ و فیه ایضاً : في ذلك الجزء ، عن الحسین بن سلیمان الزاهد ، قال : سمعت أبا جعفر الطّائی الواعظ یقول : سمعت وهب بن منبّة یقول : قرأت في زبور داود اسطراً

درهمی باشد .

٤١٩ ـ ونیز در همان کتاب ، باب «استحباب اقتصاد در نفقه» از جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که پرسش نمودم از آنحضرت از فرمودهٔ خدا (در قرآن) **یسئلونك ماذا ینفقون ، قل العفو** . (پرسش میکنند ترا از مقدار انفاق، بگو عفو است) مقصود از عفو چیست ؟ فرمود : عفو عبارت از حد وسط است (یعنی در انفاق کردن نه بخل ورزد ونه زیاده روی کند) .

٤٢٠ ـ در امالی طوسی (جزء چهارم) از انس بن مالك روایت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : هنگامیکه خدا جمع فرماید مردم را روز قیامت پس داخل شوند کسانیکه بواسطه ایمان وعمل سزاوار بهشتند در بهشت ، ووارد شوند مستحقان آتش در آتش جهنم ، منادی (ازطرف خدا) زیر عرش ندا کند که واگذارید مظلمه هائی که میان شما میباشد (گذشت نمائید حقهائی را که بر دیگری دارید) پس برمن است ثواب واجر شما درمقابل گذشت شما .

٤٢١ ـ ونیز در همان کتاب وجزء از حسین بن سلیمان زاهد روایت شده که گفت شنیدم از ابی جعفر الطائی واعظ میگفت : شنیدم از وهب بن منبه میگفت که در زبور داود علیه السلام خواندم چند سطری که بعضی از آن را حفظ نمودم وبرخی از آنرا فراموش کردم ، پس آنچه را که حفظ نمودم فرمودهٔ خدای متعال است : ای داود ! بشنو از من آنچه را که میگویم وبراستی میگویم : کسی که بیاید مرا (بایمان وعمل ، تقرب بمن جوید) در حالیکه دوست بدارد مرا ، داخل مینمایم او را در بهشت ؛ ای داود !

منها ما حفظت ومنها ما نسیت ، فماحفظت قوله : **یا داود** ! اسمع منّی ما أقول والحقّ أقول : من أتانی و هو یحبّنی أدخلته الجنّة . **یا داود !** اسمع منّی ما أقول و الحقّ أقول : من أتانی و هو مستحیٍ من المعاصی الّتي عصانی بها ، غفرتها له و أنسیتها حافظیه . **یا داود !** اسمع منّی ما أقول و الحقّ أقول : من أتانی بحسنة واحدة أدخلته الجنّة ، قال داود : یا ربّ ما هذه الحسنة ؟ قال : من فرّج عن عبد مسلم ، فقال داود علیه السلام : الهی کذلك لاینبغی لمن عرفك أن یقطع رجائه منك .

۴۲۲ ـ و فیه ایضاً : فی ذلك الجزء ، عن أبی عبیدة الحذّاء ، قال : سمعت أباجعفر محمّد بن علی الباقر علیه السلام یقول : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : انّ اسرع الخیر ثواباً البرّ ، واسرع الشرّ عقاباً البغی ، و کفی بالمرء عیباً أن یبصر من النّاس ما یعمی عنه من نفسه ، و أن یعیّر النّاس بما لایستطیع ترکه ، وأن یؤذی جلیسه بمالایعنیه .

۴۲۳ ـ وفیه ایضاً : فی ذلك الجزء ، عن حفص بن غیاث القاضی ، قال : سمعت أباعبدالله

بشنو از من آنچه را که میگویم و براستی میگویم : کسی که بیاید مرا در حالی که خجلت وشرم دارد از گناهانیکه نافرمانی کرده است بواسطه آنها ، میآمرزم معاصی او را واز یاد دو فرشتهٔ نگهبان او (رقیب وعتید) میبرم ؛ ای داود ! بشنو از من و براستی میگویم : کسی که بیاید مرا بیك حسنه وکار نیك ، داخل مینمایم او را در بهشت ؛ حضرت داود علیه السلام عرضکرد ای پروردگار من ! کدامست این حسنه ؟ خداوند فرمود : کسی که گشایش دهد (بردارد غم واندوه را) از بندهٔ مسلمانی ، پس حضرت داود عرضکرد خداوندا (حال که چنین است) سزاوار نیست برای کسی که بشناسد ترا اینکه ببرد امید خود را (قطع امید کند) از تو .

۴۲۲ ـ ونیز در همان کتاب وجزء ، از ابی عبیده حذاء روایت شده که گفت از حضرت باقر علیه السلام شنیدم میفرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : همانا کار نیکی که زودتر از همه کارهای نیك نتیجه وثواب او بآدمی میرسد نیکی واحسان بمردم است ، وزودترین شرور از جهت عقاب ظلم است ، وکفایت میکند برای آدمی درعیب که بیابد از مردم عیوبی را که در خود او باشد وغفلت از آن دارد ؛ واینکه سرزنش کند مردم را بآنچه نتواند خود ترك نماید آنرا ؛ و اینکه آزار رساند همنشین خود را بچیزی که فائده ونتیجه نبخشد اورا .

۴۲۳ ـ ونیز در همان کتاب وجزء ازحفص بن غیاث قاضی روایت شده که گفت از

جعفر بن محمّد عليهما السلام يقول : اذا أراد احدكم أن لا يسئل الله شيئاً الّا اعطاه ، فلييأس عن النّاس كلّهم ، ولا يكون لهم رجاء الّا من الله عزّ وجلّ ، فانّه اذا علم الله تعالى ذلك من قلبه ، لم يسئل الله شيئاً إلّا اعطاه ، ألا فحاسبو أنفسكم قبل أن تحاسبوا ، فانّ في القيمة خمسين موقفاً كلّ موقف مقام ألف سنةٍ ، ثمّ تلاهذه الآية : **في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة .**

٤٢٤ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الجزء ، عن خنيس بن المعتمر ، قال : دخلت على امير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام فقلت : السّلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله وبركاته ، كيف امسيت ؟ قال : أمسيت محبّاً لمحبّنا و مبغضاً لمبغضنا ، و أمسى محبّنا مغتبطاً برحمة من الله كان ينتظرها ، وأمسى عدوّنا يؤسّس بنيانه على شفا جُرفٍ هار ،

حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : هنگامى كه يكى از شما ميخواهد از خدا سؤال نكند ونخواهد چيزى را جز آنكه عطا فرمايد اورا ، پس بايد مأيوس ونااميد شود از همه مردم ، ونبوده باشد براى او اميدى مگر بخداى با عزت وجلال ، پس همانا زمانى كه خدا دانست اين را (نداشتن اميدى جز بخدا) از قلب او ، نخواهد از خدا چيزى را مگر آنكه عطا فرمايد اورا ، آگاه باشيد پس بحساب اعمال خويش رسيدگى نمائيد پيش آنكه بحساب شما رسيدگى شود ، همانا در قيامت پنجاه محل است كه آدمى را باز داشت مينمايند (براى رسيدگى بحساب) هر محل باز داشتى نگاه ميدارند هزار سال ، پس تلاوت فرمود اين آيه را : **في يوم كان مقداره خمسين الف سنة .**

ای آنکه بجز توام پناهی نبود — وز حادثه‌ام گریز گاهی نبود
بیچارگیم ببین و راهی بنما — اکنون که گشایشی ز راهی نبود

٤٢٤ ـ ونيز در همان كتاب وجزء از خنيس بن المعتمر روايت شده كه گفت بر اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام وارد شده عرضكردم درود ورحمت وبركات خدا برتو باد اى اميرالمؤمنين در چه حالى شام نمودى ؟ فرمود : شام كردم در حاليكه دوست دارم دوستان خودمانرا ودشمن دارم دشمنان خودمانرا ، وشام كرده دوست ما درحاليكه غبطه وآرزو برده شده است (مخالفين آرزوى مقام او كنند) بواسطهٔ رحمتى كه ازخداوند اميد وانتظارداشته ، وشام كنددشمن ما درحاليكه (مانند كسى است كه) بنا نموده ساختمان خود را بر كناره ولب آبيكه زير آن خالى است (همچنانكه اين ساختمان موجب هلاكت وغرق شدن در آبست ، دشمنان خاندان پيغمبر صلى الله عليه وآله در دين وعمل بآن

وكان ذلك الشّفا قدانهار به في نار جهنّم ، وكان ابواب الرّحمة قد فتحت لأهلها ، فهنيئاً لأهل الرّحمة رحمتهم ، والتّعس لأهل النّار والنّار لهم ، يا خنيس ! من سرّه أن يعلم أمحبٌ لنا أم مبغض فليمتحن قلبه ، فان كان يحبّ وليّاً لنا فليس بمبغض لنا ، و ان كان يبغض وليّنا فليس بمحبّ لنا ، ان الله تعالى أخذ الميثاق لمحبّنا بمودّتنا و كتب في الذكر اسم مبغضنا ، نحن النّجباء وافراطنا افراط الأنبياء .

٤٢٥ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الجزء ، عن احمد بن أبي عبدالله البرقي ، عن ابيه ، قال : حدّثني من سمع حنّان بن سدير يقول : سمعت أبي سدير الصيرفي يقول : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فيما يرى النّايم و بين يديه طبق مغطّى بمنديل ، فدنوت منه و سلّمت عليه فردّ السّلام و كشف المنديل عن الطّبق ، فاذا فيه رطبٌ فجعل يأكل منه ، فدنوت منه فقلت يا رسول الله ناولني رطبة ، فناولني واحدة فأكلتها ، ثمّ قلت يا رسول الله ناولني أخرى ، فناولنيها فأكلتها و جعلت كلّما أكلت واحدة سألته اخرى حتّى أعطاني ثماني

بواسطهٔ دشمنی اهلبیت مشرف برهلاکت وخسرانند) ومیباشد این کناره ، فرو برده اورا درآتش جهنم ، ودرهای رحمت (پروردگار) باز شده برای کسانی که قابل رحمتند پس گوارا باد برای ایشان رحمتیکه شامل آنان میشود ، و هلاکت برای اهل آتش است وآتش برای ایشان ؛ ای خنیس هر که شادگرداند او را اینکه بداند دوست ما یا دشمن ماست ، پس دل خود را بیازماید پس اگر دوستی از دوستان ما را دوست میدارد پس دشمن ما نیست ، واگر یکی از دوستان ما را دشمن میدارد پس دوست مانیست ، همانا خداوند متعال برای دوستان ما جهت دوستی ماعهد وپیمان گرفته است ودرقرآن کریم نام دشمنان ما را نوشته است ، مائیم صاحبان اصل کریم وآنانکه بطریقه ما شتابانند بطریق حق که انبیا برآن بوده اند شتابانند .

٤٢٥ ـ ونیز درهمان کتاب وجزء از احمد بن ابی عبدالله برقی از پدرش نقل کرده که گفت حدیث کرد مرا کسی که از حنان بن سدیر شنید که میگفت شنیدم از پدرم سدیر صیرفی می گفت : دیدم رسولخدا صلی الله علیه وآله را در خواب در حالیکه جلوی آنحضرت طبقی سرپوشیده بود ، پس نزدیك رفتم وسلام کردم حضرت جواب سلام دادند ودستمال را ازروی طبق برداشتند ، پس دیدم درآن طبق خرمای تازه ای را ، سپس حضرت مشغول خوردن شدند پس نزدیك شدم بآنحضرت وعرضکردم ای رسولخدا خرمائی بمن مرحمت فرما ، پس یکدانه بمن دادند وآنرا خوردم وعرضکردم ای رسولخدا خرمای

رُطبات فأكلتها ، ثمّ طلبت منه اخرى فقال لى حسبك ، قال : فانتبهت من منامى ، فلمّا كان من الغد دخلت على جعفر بن محمّد الصّادق عليهما السلام و بين يديه طبق مغطّى بمنديل كأنّه الّذى رأيته في المنام بين يدى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فسلّمت عليه فردّ علىّ السّلام ثمّ كشف عن الطّبق ، فاذا فيه رطب فجعل يأكل منه فعجبت لذلك و قلت جعلت فداك ناولنى رطبة ، فناولنى فأكلتها ، ثمّ طلبت اخرى فناولنى فأكلتها ، و طلبت اُخرى حتّى اكلت ثمانى رطبات ، ثمّ طلبت منه اخرى فقال لوزادك جدّى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لزدتك ، فأخبرته الخبر فتبسّم تبسّم عارف بما كان .

٤٢٦ - وفيه أيضاً : (الجزء الحادى عشر) عن محمّد بن سليمان الدّيلمى ، عن أبيه ، قال : جاء رجل الى سيّدنا الصّادق عليه السلام فقال له يا سيّدى ! أشكوا اليك دينار كبنى

دیگری مرحمت فرمائید ، مرحمت فرمودوخوردم آنرا ، و بهمین ترتیب هریك دانه رطب که میخوردم دانه دیگری ازحضرت طلب میکردم تااینکه عطا فرمود بمن هشت دانه و آنهارا خوردم واز آنحضرت دانه دیگری طلب کردم ، حضرت فرمود : ترا کفایت میکند ؛ سدیر گفت از خواب بیدار شدم ، فردای آن خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم دیدم جلوی آنحضرت طبقی سرپوشیده است بدستمالی ، گویا همان طبقی بود که در خواب دیده بودم جلوی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ، پس برآن حضرت سلام نموده و جواب دادند ودستمال را از روی طبق برداشتند در این هنگام دیدم که درآن طبق خرمای تازه است حضرت مشغول میل نمودن ازآن خرمای تازه شدند ، از این حال تعجب کردم وعرضکردم فدایت شوم یکدانه خرمای تازه بمن بدهید ، مرحمت فرمودند وآن را خوردم ، سپس دانه دیگری طلب نمودم مرحمت فرمودند وآنرا نیز خوردم ، و دانه دیگری خواستم تا اینکه هشت دانه خرمای تازه خوردم ، بعد دانه دیگری ازآنحضرت خواستم بمن فرمود : اگر جدم رسولخدا صلی الله علیه وآله زیاد تر بتو مرحمت فرموده بود منهم زیادتر میدادم ، پس برای آنحضرت خواب خود را نقل کردم حضرت لبخندی زدند مثل کسی که مطلع است بآنچه واقعشده بود (وشاید تبسم آن حضرت برای خبر دادن او بود ازخواب خود بحضرت آنچه را که خود آنحضرت از جد بزرگوارشان نقل فرموده بودند) .

٤٢٦ - ونیز در همان کتاب (جزء یازدهم) از محمد بن سلیمان دیلمی از پدرش روایت کرده که گفت : مردی بسوی آقای ما حضرت صادق علیه السلام آمد وعرضکرد

وسلطاناً غشمنی ، و اريد أن تعلّمنی دعاء أغتنم به غنيمة أقضی بها دينی وأكفی بها ظلم سلطانی ، فقال : اذا جنّك اللّيل فصلّ ركعتين ، اقرأ في الاولى منهما الحمد وآية الكرسی ، وفي الرّكعة الثانية الحمد و آخر الحشر : لو انزلنا هذا القرآن علی جبل ، الی خاتمة السّورة ؛ ثمّ خذ المصحف فدعه علی رأسك وقل بحقّ هذا القرآن و بحقّ من ارسلته به و بحقّ كلّ مؤمن مدحته فيه وبحقّك عليهم ، فلا أحد أعرف بحقّك منك ، **بك يا الله** ، عشر مرّات ، ثم تقول : **يا محمد** ، عشر مرّات ؛ **يا علی** ، عشر مرّات ؛ **يا فاطمة** ، عشر مرّات ؛ **يا حسن** ، عشر مرّات ؛ **يا حسين** ، عشر مرّات ؛ **يا علی بن الحسين** ، عشر مرّات ؛ **يا محمد بن علی** ، عشر مرّات ؛ **يا جعفر بن محمد** ، عشر مرّات ؛ **يا موسی بن جعفر** ، عشر مرّات ؛ **يا علی بن موسی** ، عشر مرّات ؛ **يا محمد بن علی** ، عشر مرّات ؛ **يا علی بن محمد** ، عشر مرّات ؛ **يا حسن بن علی** ، عشر مرّات ؛ **يا الحجة** ، عشر مرّات ؛ ثمّ تسئل الله تعالی حاجتك ، قال : فمضی الرّجل و عاد اليه بعد مدّة قد قضی دينه و صلح له سلطانه و عظم يساره .

ای آقای من ، شکایت میکنم بشما از قرضی که بر عهدهٔ منست واز شخص مسلطی که جور وستم برمن میکند ، ومیخواهم دعائی تعلیم من فرمائی که بهره‌ای ببرم بواسطهٔ آن (یعنی مالی بدست آرم که دین خود را بآن اداکنم) وکفایت کرده شوم بواسطهٔ آن دعا از ستم آنشخص که بر من چیره است ، حضرت فرمود : چون تاریکی شب ترا فرا گرفت دو رکعت نماز بجای آور ودر رکعت اول ، سوره حمد وآیة الکرسی بخوان ، ودر رکعت دوم ، حمد وآیهٔ آخر سورهٔ حشر (لوانزلنا هذا القرآن علی جبل ، تاآخر سوره) سپس بگیر قرآن را وبالای سرخود بگذار وبگو : بحق هذاالقرآن وبحق من ارسلته به ، وبحق کل مؤمن مدحته فيه وبحقك عليهم ، فلااحداعرف بحقك منك ، **بك يا الله** ده مرتبه ، سپس میگوئی **يا محمد** ده مرتبه ، **يا علی** ده مرتبه ، **يا فاطمه** ده مرتبه ، **يا حسن** ده‌مرتبه ، **يا حسين** ده مرتبه ، **يا علی بن الحسين** ده مرتبه ، **يا محمد بن علی** ده‌مرتبه ، **يا جعفر بن محمد** ده‌مرتبه ، **يا موسی بن جعفر** ده‌مرتبه ، **يا علی بن موسی** ده مرتبه ، **يا محمد بن علی** ده‌مرتبه ، **يا علی بن محمد** ده مرتبه ، **يا حسن بن علی** ده مرتبه ، **يا الحجة** ده مرتبه ، سپس از خدایتعالی حاجت خود را سؤال کن (راوی) گفت پس آنمرد رفت وپس از مدتی بسوی حضرت بازگشت در حالیکه قرض خود را داده

٤٢٧ - في الوسائل : (كتاب الصلوة) باب « استحباب الدّعاء في السّدس الاوّل من نصف الليل الثانی عن عبدة النّيشابوری ، قال : قلت لأبی عبدالله عليه السلام : انّ الناس يروون عن النبیّ صلی الله عليه وآله وسلم انّه قال : انّ في اللّيل لساعةً لايدعوا فيها عبد مؤمن بدعوة الّا استجيب له ، قال : نعم ، قلت متی هی ؟ قال : ما بين منتصف الليل الی الثلث الباقی ، قلت ليلة من اللّيالی او كلّ ليلة ؟ قال : كلّ ليلة .

٤٢٨ - وفيه ايضاً : باب « استحباب الصّلواة علی محمّد وآل محمّد في اوّل الدّعاء ووسطه وآخره » عن محمّد بن مروان ، عن ابی عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلی الله عليه وآله وسلم : صلواتكم علیّ اجابة لدعائكم و زكوة لأعمالكم .

٤٢٩ - و في المجلد السابع عشر من البحار ، باب « ما جمع من جوامع كلم امير المؤمنين عليه السلام » «تحف العقول» وسئل (يعنی امير المؤمنين عليه السلام) ما المروّة ؟ فقال عليه السلام : الّا تفعل في السّر شيئاً تستحيی منه في العلانية .

بود وآنشخصی که براو مسلط بود با اوخوشرفتاری مینمود وثروتش زیاده شده بود .

٤٢٧ - در وسائل (کتاب صلوة) در باب «استحباب دعا در سدس اول از نیمه شب دوم» ازعبدة النیشابوری روایت شده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم : همانا مردم از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت میکنند که در شب ساعتی است که دعانمیکند درآن ساعت بندهٔ مؤمن ، مگر آنکه دعای او اجابت میشود ، حضرت فرمود : بلی ، عرضکردم چه وقت است آنوقت ؟ فرمود : میان نصف شب تایك سوم باقیمانده از آن ، عرضکردم آیا شب معینی است یا هر شب است ؟ فرمود : هر شب است .

٤٢٨ - و نیز در همان کتاب در باب «استحباب صلوات برحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله در ابتداء دعا ووسط و آخرآن» از محمد بن مروان از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : صلوات شما بر من باعث اجابت دعای شماست وموجب پاکیزگی (و قبول) اعمال شماست.

٤٢٩ - ودرجلدهفدهم بحار در باب آنچه جمع آوری شده از سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام که مشتمل بر حکم ومواعظ است ازکتاب تحف العقول روایت نموده که سؤال شده از امیرالمؤمنین علیه السلام چیست مروت ؟ پس فرمود : (مروت) آنستکه بجا نیاوری چیزیرا (کاریرا) در پنهانی از مردم که شرم وحیاکنی ازآن که در علانیه و آشکارا انجام دهی .

۴۳۰ ـ و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، و قال امیرالمؤمنین علیه السلام : من زهد في الدنیا و لم یجزع من ذلّها و لم ینافس في عزّها ، هداه الله بغیر هدایة من مخلوقه ، و علّمه بغیر تعلیم ، واثبت الحکمة في صدره وأجریها علی لسانه .

۴۳۱ ـ وفیه ایضاً : في ذیل ذلك الباب ، وقال علیه السلام : اقلّ ما یلزمکم لله تعالی : الّا تستعینوا بنعمه علی معاصیه .

۴۳۲ ـ وفیه ایضاً : باب « مواعظ امیر المؤمنین علیه السلام و خطبه و حکمه » «مطالب السؤال » من تواضع للمتعلّمین و ذلّ للعلماء ساد بعلمه ، فالعلم یرفع الوضیع ، و ترکه یضع الرفیع ، و رأس العلم التواضع ، و بصره البرائة من الحسد ، و سمعه الفهم ، ولسانه الصدق ، و قلبه حسن النیة ، و عقله معرفة اسباب الامور ؛ ومن ثمراته : التقوی ، واجتناب

---

۴۳۰ ـ ودر همان کتاب و باب ، از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرموده : کسیکه روی گرداند از دنیا وواگذارد آنرا واز ذلت وخواری آن جزع و بی تابی نکند ، ومیل ورغبت ننماید در طلب عزت ظاهری آن ، خدا او راهدایت میفرماید بدون اینکه راهنمائی از مخلوق خود بشود ، ومیآموزداو را بی آموزگار ومعلم ظاهری، وثابت وپایدار میگرداند حکمت را (معارف وعلوم واقعیه را) در سینهٔ او (در قلب او) وجاری میکند حکمت را برزبان او .

۴۳۱ ـ ودر همان کتاب و باب ، ازامیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت نموده که فرموده : کمترین چیزیکه لازم است (در مقام بندگی و عبودیت) شما برای خداوند بزرگ ، اینستکه کمك نگیرید و استعانت نجوئید از نعمتهای او برگناهان ونافرمانیهای او .

۴۳۲ ـ ونیز در همان کتاب ، درباب «مواعظ وسخنان امیرالمؤمنین علیه السلام» از کتاب مطالب السؤال نقل نموده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده : کسیکه فروتنی و تواضع نماید نسبت بطالبان علم (دانش جویان) وخوار وذلیل گرداند خود را (برای تعلم) در برابر علماودانشمندان ، بزرگ وشرافتمند گردیده است بسبب علم و دانش خود (که ازعلماء آموخته) پس علم بمقام ورتبهٔ عالی میرساند شخص پست وفرومایه را ، و واگذاردن وترك دانش (در جهل ونادانی باقی ماندن) خوار وپست میگرداند آدمی آبرومند وصاحب مقام ارجمند را ، وسر علم تواضع وفروتنی است ، وچشم آن دور و پاکیزه بودن از حسد است ، وگوش آن فهم است ، وزبان آن راستگوئی است ، و

الهوی ، و اتّباع الهدی ، و مجانبة الذنوب ، و مودّة الاخوان ، و الاستماع من العلماء ، و القبول منهم ، و من ثمراته : ترك الانتقام عند القدرة ، و استقباح متابعة الباطل ، و استحسان متابعة الحق ، و قول الصدق ، و التجافی عن سرور في غفلة ، و عن فعل ما يعقب ندامة ؛ و العلم يزيد العاقل عقلاً ، و يورث متعلّمه صفات حُمد ، فيجعل الحليم اميراً وذاالمشورة وزيراً ، ويقمع الحرص ويخلع المكر ويميت البخل ، ويجعل مطلق الفحش

جان یا دل آن نیکی نیت وقصد است ، وعقل آن شناختن راه‌ها ووسیله‌های اموراست (در این فرازها تشبیه فرموده علم را بانسان واعضای وی وبرای آن سرواعضاءدیگری که ذکر شد قرار داده ومقصود آنستکه چنانچه وجود آدمی بدون این اعضاء ممکن نیست ، دانش وعلم هم دارای سرو بدن ودیگر اعضاء روحانی است ودر صورت نبودن آنها دانش حقیقی وجود ندارد .

شیر بی دم و سر واشکم که دید این چنین شیری خدا هم نافرید

واز فائده‌های علم ودانش پرهیزکاری از گناهان ، ودوری واجتناب ازخواسته‌های نفس ، وپیروی از آنچه باعث هدایت است ، واجتناب از گناهان ، ودوستی ومحبت با برادران دینی ، وحاضر شدن نزد دانشمندان وشنیدن واستفاده نمودن از علم ایشان وقبول نمودن گفتار علماء میباشد (ونیز) از ثمرات علم ، گذشت وعفو نمودن وانتقام نکشیدن است در حالیکه توانائی بر انتقام از دشمن خود دارد ، وزشت وقبیح شمردن پیروی باطل ، ونیکو دانستن پیروی آنچه‌حق‌است ، وراست‌گوئی ودوری از خوشی و سروریکه در غفلت از حال خود باشد (چنانچه در حدیث قدسی است : عجب دارم از کسی که یقین بمرگ خود دارد چگونه خوشحالی میکند) واجتناب از انجام‌دادن‌کاری که باعث پشیمانی است ، و دانش ، عقل شخص خردمند را افزایش دهد و سبب شود که طلب کننده ودانشجو دارای صفات پسندیده گردد ، پس قرار میدهد آدمی را که دارای حلم است فرمانفرما وامیر ، و صاحب رأی استوار وشخص باتدبیر را وزیر ، وخوار وزبون میکند حرص را ، ونابود میسازد حیله‌گری ومکر را ، ومیمیراند (از بین میبرد) بخل را ، وقرار میدهد کارهای ناپسند وگفتارهای زشت را در قید وبند ، (علم مانع وجلوگیر است از اعمال قبیحه) و نیز قرار میدهد کارها و سخنانیکه سست وبی پایه ودور از حق است نزدیك بواقع ومطابق حق (چون با چشم دور بین و چراغ نورانی علم ودانش ، راه‌استوار هدایت وحق‌را میبینند وپیروی مینماید ، وباطل

مأموراً ، وبعید السّداد قریباً .

۴۳۳ - وفي نهج البلاغة : وقال امیرالمؤمنین علیه السلام : الزّهد کلّه بین کلمتین من القرآن ، قال الله تعالی : **لکیلا تأسوا علی مافاتکم ولاتفرحوا بما آتیکم** . و من لم یأس علی الماضی ولم یفرح بالآتی فقد اخذالزهد بطرفیه .

۴۳۴ - في الوسائل (کتاب الحجّ) باب «استحباب التّسلیم والمصافحة عندالملاقات» عن جابر ، عن ابی جعفر علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : اذا لقیتم فتلاقوا بالسّلام والتصافح ، و اذا تفرّقتم فتفرّقوا بالأستغفار .

۴۳۵ - في المجلّد الرابع من البحار ، باب « احتجاجات الصّادق صلوات الله علیه علی الزنادقة و المخالفین» «امالی الطّوسی » عن حفص بن غیاث ، قال : کنت عند سیّد الجعافرة جعفر بن محمّد علیهما السلام ، لمّا اقدمه المنصور فأتاه ابن ابی العوجاء و کان ملحداً ،

وضلالت و گمراهی ومفاسد وزیان ها را تمیز میدهد واجتناب میکند) .

۴۳۳ - ودر نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : تمامی زهدو کناره گیری ازدنیا در دو فراز از قرآن است ، خدا فرموده : تا محزون وغصه دار نشوید بر آنچه از شما گذشته (دست بآن نیافتید) وخوشی ننمائید بواسطهٔ آنچه بشما داده شده، پس کسیکه اندوهناك و محزون نشود بر چیزیکه باو نرسیده ، و مسرور نگردد بآنچه باو داده شده ، پس زهد را بتمامیش گرفته (نائل گردیده ، بواسطهٔ بی رغبتی بدنیا وعدم توجه بآن ، نه بآنچه از دست داده و یا بآن نرسیده غمناك میگردد ، ونه بآنچه نائل گشته خوش است) .

۴۳۴ - در وسائل (کتاب حج) در باب « استحباب سلام نمودن ومصافحه کردن هنگام ملاقات» از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : هنگامیکه یکدیگر را ملاقات کردید پس ملاقات شما بسلام کردن بر هم ومصافحه نمودن با یکدیگر باشد ، وچون از هم جدا شوید پس جدا شوید بطلب آمرزش .

۴۳۵ - در جلد چهارم بحار ، در باب « احتجاجات حضرت صادق صلوات الله و سلامه علیه بر زنادقه و مخالفین » امالی طوسی از حفص بن غیاث روایت شده که گفت : نزد بزرگ جعفر نامها حضرت صادق علیه السلام بودم هنگامی که آورده بود آن حضرت را منصور (خلیفه عباسی ببغداد) پس ابن ابی العوجاء نزد حضرت آمد واومرد

فقال له : ما تقول في هذه الآية : **كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها** . هب هذه الجلود عصت فعذّبت ، فما بال الغير يعذّب ؟ قال ابوعبدالله عليه السلام : و يحك هي هي و هي غيرها ، قال : اعقلني هذا القول ، فقال له : ارأيت لو انّ رجلاً عمد الى لبنة فكسّرها ثمّ صبّ عليها الماء وجبّلها ثمّ ردّها الى هيئتها الأولى ، ألم تكن هي هي وهي غيرها ؟ فقال بلى ، امتع الله بك .

٤٣٦ - في الامالي الطّوسي (مجلس يوم الجمعة التاسع من رجب سنة سبع وخمسين و اربعمأة)عن الحرث بن التّيهان ، قال : قال لي ابن شبرمة : دخلت أنا و ابو حنيفة على جعفر بن محمّد عليهما السلام فسلّمت عليه و كنت له صديقاً ثمّ اقبلت على جعفر عليه السلام فقلت : امتع الله بك ، هذا رجلٌ من اهل العراق له فقهٌ و عقل ، فقال له جعفر عليه السلام : الّذي يقيس الدّين برأيه ، ثمّ أقبل عليّ فقال هذا النّعمان بن ثابت ؟ فقال ابوحنيفة : نعم ، اصلحك

مشرکی بود پس بآنجناب عرضکرد چه میفرمائی دراین آیه : **كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غيرها** . (هرگاه بریان وسوخته شود پوستهای ایشان ، بدل میدهیم بایشان از پوستهای دیگری) او گفت قبول میکنیم که پوستهای اولیه و نخستین نافرمانی کرده پس شکنجه شود(و بسوزد) پس جهت چیست برای شکنجه وعذاب پوستهای دیگر؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود : وای بر تو پوستهای دیگر (ازجهتی) همان پوستهای اولیه است (واز جهت دیگر) غیر آنها میباشد (ابن ابی العوجاء) گفت اینمطلب را بمن بفهمانید (بیان فرما بطوریکه تعقل ودرك نمایم) حضرت باو فرمود : خبر ده مرا اگر شخصی خشتی را بگیرد و بشکند (وخورد وخاك نماید) سپس آب بر آن بریزد واو را بشکل اول بسازد ، آیا این همان خشت اولی نمیباشد در حالیکه غیر آن هم هست (ابن ابی العوجاء) گفت آری ، خداوند سود وفایده بخشد بواسطه تو مردم را .

٤٣٦ - درامالی طوسی (مجلس روز جمعه نهم رجب سال ٤٥٧) از حرث بن تیهان روایت شده که گفت ابن شبرمه برای من گفت من وابو حنیفه بر حضرت صادق علیه السلام داخل شده وبر آن حضرت سلام کردم در حالیکه باابو حنیفه دوست بودم ، سپس روی بحضرت نموده عرضکردم بهره مند گرداند خدا بواسطهٔ شما ، اینمردی است از اهل عراق که دارای فهم وخرد است پس حضرت باو فرمود : آنکسی که دین را برأی خود قیاس میکند (معنی قیاس از پیش گذشت) سپس حضرت بمن روی نموده فرمود این نعمان بن ثابت است ؟ ابو حنیفه گفت آری ، خدای برتر از هرچیز کار شما را بخیر وخوبی

الله تعالى ، فقال عليه السلام : اتّق الله و لاتقس الدّين برأيك ، فانّ اوّل من قال ابليس اذ أمره الله بالسّجود فقال : **أنا خير منه ، خلقتنى من نار و خلقته من طين** ، ثمّ قال له جعفر عليه السلام : هل تحسن أن تقيس رأسك من جسدك ؟ قال لا ؛ قال : فأخبرنى عن الملوحة في العينين ، و عن المرارة في الاُذنين ، وعن الماء في المنخرين ، و عن العذوبة في الشّفتين لأىّ شيء جعل ذلك ؟ قال لا أدرى ؛ قال جعفر عليه السلام : انّ الله عز و جل خلق العينين فجعلها شحمتين و جعل الملوحة فيهما منّاً منه على ابن آدم ، ولولاذلك لذابتا ؛ و جعل المرارة في الأذنين منّاً منه على ابن آدم ، و لولا ذلك لفمحت الدّواب فأكلت دماغه ، و جعل الماء في المنخرين ليصعد النّفس و ينزل و يجد منه الرّيح الطيّبة من الرّيح الرّديّة ؛ و جعل عز وجل العذوبة في الشّفتين ليجد ابن آدم لذّة طعمه و شربه ؛ ثمّ قال له جعفر عليه السلام : أخبرنى عن اوّل كلمة اوّلها شرك و آخرها ايمان ، قال لاأدرى ،

پیش آورد ، پس حضرت بابی حنیفه فرمود : بپرهیز از خدا ، ودین را برأی خودقیاس منما ، همانا نخستین قیاس کننده شیطانست هنگامی که خدا او را بر سجده آدم علیه السلام امر فرمود ، گفت من بهتر از او باشم زیرا مرا ازآتش ایجاد فرمودی واو را از گل (یعنی ابلیس ملاحظه ظاهر صورت آتش نمود که صاحب روشنائی ولمعان بود وظاهر خاك و گل که تیره وتاریك بود ولذا خود را برتر و اشرف ازآدم علیه السلام دانست ، وغفلت نمود از استعداد مادهٔ خلقت آدم علیه السلام که مهیای جهت روح قدس ومرتبهٔ نبوت وهدایت خلقان بعبادت و بهشت بود ، ماده آتشی ازاین موهبت بکلی بی بهره وناقابل بود بلکه روح ابلیس مستعد بود برای فریب دادن عموم خلقان ورسانیدن آنان باسفل مراتب ودرکات جهنم) سپس حضرت باو فرمود : آیا میتوانی قیاس کنی سر خود را نسبت ببدنت (یعنی سرمدور بابدن مربع مستطیل چه تناسبی دارد) عرضکرد : نه ؛ حضرت فرمود : خبر ده مرا از شوری آب چشمها واز تلخی (رطوبی که) در گوشهاست وازآب بینی ها وازگوارائی که درآب دهانست ، اینها برای چه قرار داده شده ؟ گفت نمیدانم حضرت فرمود : همانا خدای با عزت وجلال خلقت فرمود دو چشم را پس قرار داد آنها را دو پیه وقرار داد شوری را در آنها جهت منتی که خدای بر فرزند آدم گذارده است ، واگر این شوری نبود هرآینه پیه های چشمان آب میشدند ؛ وقرار داد تلخی را در رطوبتی که در گوشهاست برای منتی که از خداست برپسر آدم ، واگر آن تلخی نبود هرآینه داخل میشدند حشرات موذیه در گوش ، و مغز او را میخوردند ؛ وقرار

قال : « لااله الّا الله » ثمّ قال له : ايّما أعظم عند الله عز و جل قتل النّفس او الزّنا ؟ قال : بل قتل النّفس ، قال له جعفر عليه السلام : فانّ الله تعالى قد رضى في قتل النفس بشاهد و لم يقبل في الزّنا الّا بأربعة ، ثمّ قال له : ايّما أعظم عند الله الصّوم او الصّلوة ؟ قال لا بل الصّلوة ، قال : فما بال المرأة اذا حاضت تقضى الصّيام و لاتقضى الصّلوة ؟ اتّق الله يا عبدالله فانّا نحن و انتم غداً و من خالفنا بين يدى الله عزوجل ، فنقول قلنا قال رسول الله صلى الله عليه و آله و تقول انت و أصحابك قياسنا و رأينا ، فيفعل بنا وبكم ماشاء الله عزوجل .

٤٣٧ - و فيه ايضاً : (في ذلك المجلس) عن علىّ بن عقبة ، عن ابى عبدالله عليه السلام قال : لاتسم الرّجل صدّيقاً سمة معرفة حتّى تختبره بثلاث : بغضبه فتنظر غضبه يخرجه من الحقّ الى الباطل ، و عند الدّينار و الدّرهم ، وحتّى تسافر معه .

داد آب بينى را تا آنكه نفس بخوبى بالا رود و پائين آيد و تميز بدهد بوى خوش را از بوى بد ؛ وقرار داد خداوند با عزت وجلال گوارائى را در آب دهان تا آنكه پسر آدم بيابد لذت طعم و آشاميدن هر چيز را ؛ سپس حضرت صادق عليه السلام باو فرمود: خبرده مرا از كلمه ايكه اول آن شرك و آخر آن ايمانست ، گفت نميدانم ، فرمود : لااله الاالله سپس حضرت باو فرمود : كداميك از قتل نفس يا زنا (از نظر عقوبت) بزرگتر است نزد خداوند با عزت وجلال ؟ گفت قتل نفس ، حضرت فرمود : همانا خداى تعالى در قتل نفس بدو شاهد راضى شده ولى در زنا نميپذيرد مگر چهار شاهد را ، سپس باو فرمود : كداميك بزرگتر است در نزد خداوند ، روزه يا نماز ؟ ابو حنيفه گفت نماز ، حضرت فرمود : پس چرا زن زمانيكه حائض شود روزهٔ خود را پس از زمان حيض قضا ميكند ولى نمازهايش قضا ندارد ؟ بپرهيز ازخدا اى بندهٔ خدا ، پس ما وشما ومخالفين ما (يعنى اصحاب و ياران تو در مذهب) فردای قيامت در محضر عدل الهى حاضر شويم پس ما ميگوئيم (در جواب آنچه عمل نموده ايم) رسول خدا صلى الله عليه و آله چنين فرمود ، وتو و يارانت ميگوئيد قياس ورأى ما چنين اقتضا كرد ، پس هر چه خدا ميخواهد در باره ما و شما حكم خواهد فرمود .

٤٣٧ - ونيز در همان كتاب (ومجلس) از على بن عقبه از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : دوست خود قرار مده كسى را تا آنكه اورا بسه چيز آزمايش نمائى : يكى به بغض وغضبش پس نظر ميكنى غضب اورا كه اورا از حق بباطل خارج ميكند يا نه ، ويكى ديگر بمال دنيا (كه حرام آنرا تصرف ميكند يا نه) ويكى ديگر

٤٣٨ ـ في المجلّد التّاسع عشر من البحار ، باب « الدّعاء لعموم الأوجاع والرّياح و خصوص وجع الرّأس » « امالی الطّوسی » عن معاوية بن وهب ، قال : كنت عند ابی عبدالله عليه السلام قال : فصدع ابن لرجل من اهل مرو و هو عنده جالس ، قال : فشكى ذلك الى ابی عبدالله عليه السلام ؛ قال : ادنه منّی ، قال : فمسح على رأسه ثمّ قال : **ان الله يمسك السموات والارض أن تزولا ، ولئن زالتا ان أمسكهما من أحد من بعده ، انه كان حليما غفوراً .**

٤٣٩ ـ في الوسائل : (كتاب المزار) باب « استحباب زيارة النبيّ صلی الله علیه و آله و سلم و لو من بعيد » عن عيسى بن عبدالله ، عن أبيه ، عن جدّه ، عن علیّ امير المؤمنين عليه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : من سلّم علیّ في شيء من الأرض ابلغته ، و من سلّم علیّ عند القبر سمعته .

٤٤٠ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن موسى بن اسمعيل ، عن موسى بن جعفر ،

مسافرت با او (كه به بينى اخلاق نيكو دارد يا نه) .

٤٣٨ ـ در جلد نوزدهم بحار ، باب «دعاء برای عموم دردها و بادها وخصوص درد سر» امالی طوسی ، از معاوية بن وهب روايت شده كه گفت : نزد حضرت صادق عليه السلام بودم كه پسر مردی مبتلا بدرد سر گرديد كه اهل مرو بود و بحضرت صادق عليه السلام اين را (درد سررا) شكايت نمود ، حضرت فرمود : نزديك من بياور اورا ، وبدست مبارك برسر او كشيد واين آيه را تلاوت فرمود : **ان الله يمسك السموات و الارض ان تزولا ، ولئن زالتا ان امسكها من احد من بعده ، انه كان حليماً غفوراً.** (همانا خداوند نگاهدارندهٔ آسمانها وزمين است از اينكه فروريزند ، وهر گاه بخواهند فرو ريزند كيست كه جز خدا نگاهدارندهٔ آنها باشد ، همانا خداوند شكيبا وبسيار آمرزندهٔ گناهان است).

٤٣٩ ـ دروسائل (كتاب مزار) باب « استحباب زيارت پيغمبر اكرم صلی الله عليه و آله گرچه از مكان دور باشد » از عيسى بن عبدالله از پدرش از جدش از حضرت علی امير المؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسول خدا صلی الله عليه و آله فرموده : كسی كه در مكانی از امكنه زمين برمن سلام دهد ، آن سلام بمن ميرسد و كسيكه مرا نزد قبرم سلام كند آنرا ميشنوم .

٤٤٠ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از موسى بن اسمعيل از موسى بن جعفر از پدرش

عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من زار قبري بعد موتي كان كمن هاجر الي في حياتي ، فان لم تستطيعوا فابعثوا الي السلام فانه يبلغني .

٤٤١ - و فيه ايضاً : (كتاب الأطعمة) باب «استحباب التسمية قبل الشرب و التحميد بعده» عن جراح المدائني ، قال : قال ابوعبدالله عليه السلام : اذكر اسم الله على الطعام والشراب ، فاذا فرغت فقل : الحمد لله الذي يطعم ولا يطعم .

٤٤٢ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن ابي عبدالله عليه السلام قال : قال امير المؤمنين عليه السلام : من ذكر اسم الله عند طعام او شراب في اوله وحمد الله في آخره ، لم يسئل عن نعيم ذلك الطعام ابداً .

٤٤٣ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن ابن القداح ، عن أبي عبدالله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : الطاعم الشاكر أفضل من الصائم الصامت .

از پدران گرامیش علیهم‌السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : کسی که قبر مرا پس از مرگ من زیارت کند چون کسی است که در زمان زندگانیم بسوی من هجرت نموده است ، پس اگر توانا (بر زیارت قبر من) نشدید سلام برمن بفرستید که بمن خواهد رسید.

٤٤١ - ونیز درهمان کتاب (کتاب اطعمه) باب « استحباب تسمیه پیش از شرب و تحمید پس از آن» از جراح مدائنی روایت شده که گفت : حضرت صادق علیه‌السلام فرموده : هنگام خوردن و آشامیدن بسم‌الله بگو ، و چون فارغ شدی بگو : الحمدلله الذی یطعم ولا یطعم (سپاس خداوندی را است که طعام وغذا میخوراند و خود غذا داده نمیشود چون او از جسمیت وصفات اجسام منزه است).

٤٤٢ - ونیز در همان کتاب و باب ، از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود : امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده : کسی که دراول خوردن و آشامیدن خود بسم‌الله و در آخر آن الحمدلله بگوید هرگز از لذت آن طعام پرسیده نشود در آخرت (یعنی از لذتهای آخرت او کم نگردد) .

٤٤٣ - و نیز درهمان کتاب و باب ، از ابن‌قداح از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی‌الله‌علیه و آله فرموده : طعام خورندهٔ سپاسگزار ، برتر است از روزه دارساکت (یعنی روزه مستحبی) .

٤٤٤ ـ في المجلد التّاسع عشر من البحار ، باب « التّحميد و انواع المحامد » « امالى الطّوسي » عن جابر بن عبدالله ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لو انّ الدنيا كلّها لقمة واحدة فاكلها العبد المسلم ثمّ قال : الحمد لله ، لكان قوله ذلك خيراً له من الدّنيا و ما فيها .

٤٤٥ ـ في الامالى الطّوسى : (مجلس يوم الجمعة السابع عشر من صفر سنةسبع و خمسين و اربعمأة) عن علىّ بن ابيطالب عليه السلام قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : التّوحيد ثمن الجنّة ، والحمد لله وفاء شكر كلّ نعمة ، و خشية الله مفتاح كل حكمة ، والأخلاص ملاك كلّ طاعة .

٤٤٦ ـ في المجلد السّابع عشر من البحار ، باب « وصايا الباقر عليه السلام و مواعظه و حكمه » وعنه عليه السلام انّه قال : مادخل قلب إمرء شيء من الكبر الّا نقص من عقله مثل مادخله من ذلك قلّ ذلك او كثر .

٤٤٧ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام لأبنه : اصبر نفسك على الحقّ ،

---

٤٤٤ ـ در جلد نوزدهم بحار ، باب « تحميد و انواع محامد » در كتاب امالى طوسى ، از جابر بن عبدالله روايت شده كه گفت رسولخدا صلى‌الله عليه وآله فرمود : اگرفرض شود كه تمامى دنيا چون يك لقمه بود و آنرا بندهٔ مسلمان ميخورد و ميگفت : الحمدلله ، اين كلام براى او بهتر بود از دنيا وآنچه‌در دنياست .

٤٤٥ ـ در امالى طوسى (مجلس روز جمعه هفدهم صفر سال ٤٥٧) از حضرت على بن ابيطالب عليه‌السلام روايت‌شده كه‌فرمود : ازرسولخدا صلى‌الله عليه وآله‌شنيدم كه ميفرمود : اقرار بوحدانيت خداوند قيمت و بهاى بهشت است ، و حمد وسپاس خداوند وفاى شكر هرنعمتى است ، و ترس ازخدا كليد هر حكمت است ، و خالص نمودن نيت مناط قبولى هر طاعت‌است .

٤٤٦ ـ در جلد هفدهم بحار ، باب « سفارشهاى حضرت باقر عليه‌السلام ومواعظ و اندرزهاى » آنحضرت است كه فرمود : داخل نميشود دردل مردى‌چيزى ازتكبرمگر آنكه از عقل او كم‌گردد همان اندازه كه تكبر در او وارد شده كم باشد يا زياد .

٤٤٧ ـ ونيز در همان كتاب و باب است كه حضرت بفرزندش فرمود : نفس‌خود را بر (پيمودن راه) حق (نگهدار و) شكيبا باش ، زيرا هر كس چيزى‌را در راه‌حق

فانّه من منع شيئاً في حقّ اعطى في باطل مثليه .

٤٤٨ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام لأبنه : يا بنيّ ! اذا انعم الله عليك بنعمة فقل الحمد لله ، واذا حزنك امرٌ فقل لاحول و لاقوّة الّا بالله ، واذا ابطأ عنك رزق فقل استغفر الله .

٤٤٩ - و فيه ايضاً : باب « مواعظ الصّادق جعفر بن محمّد عليهما السلام و وصاياه وحكمه» قال مالك بن انس ، قال جعفر عليه السلام يوماً لسفيان الثّوري : يا سفيان ! اذا انعم عليك بنعمة فاحببت بقاءها فاكثر من الحمد والشّكر على الله ، قال الله عزوجل في كتابه العزيز : **لئن شكرتم لازيدنكم** ؛ و اذا ستبطأت الرّزق فأكثر من الأستغفار ، فانّ الله عزوجل قال في كتابه : **استغفروا ربكم انه كان غفاراً يرسل السماء عليكم مدراراً و يمددكم باموال وبنين** يعنى في الدنيا ؛ **و يجعل لكم جنات** يعنى في الآخرة ؛ يا سفيان ! اذا حزنك امر من سلطان او غيره فأكثر من قول لاحول ولاقوّة الّا بالله ، فانّها مفتاح الفرج و كنزٌ من كنوز الجنّة .

منع كرد دو برابر آن در باطل باو داده شود .

٤٤٨ - و نيز در همان كتاب و باب است كه حضرت بفرزندش فرمود : اى پسر جان من ! هر گاه خداوند نعمتى بتو داد پس بگو الحمدلله ، وهر گاه مطلبى ترا اندوهناك نمود بگو لاحول ولاقوة الا بالله ، وهر گاه روزى تو دير بتو رسيد بگو استغفر الله .

٤٤٩ - و نيز در همان كتاب ، باب « مواعظ حضرت صادق جعفر بن محمد عليه السلام ووصايا و حكم آنحضرت است) مالك بن انس گويد : حضرت صادق عليه السلام روزى بسفيان ثورى فرمود : اى سفيان ! هر گاه نعمت داده شدى بنعمتى و باقى ماندن آنرا دوست داشتى حمد و شكر خدا بسيار نما ، خداوند باعزت وجلال در كتاب عزيز خود فرمود : **لئن شكرتم لازيدنكم** (هر گاه سپاسگزارى نموديد نعمتها را البته براى شما افزون ميكنم) و هر گاه روزى تو دير رسيد استغفار زياد بنما ، زيرا خداوند باعزت وجلال در كتاب خود فرمود : از خداى خود طلب آمرزش كنيد زيرا خداوند آمرزندهٔ (گناهان) است ، براى شما از آسمان باران بسيار ميفرستد و كمك ميدهد شما را بمالها وفرزندان (يعنى در دنيا) و قرار ميدهد در آخرت براى شما باغهارا ، اى سفيان هر گاه ترا چيزى از طرف سلطان يا غير او محزون نمود پس لاحول ولاقوة الا بالله زياد بگو ، زيرا اين كلام ، كليد فرج و گشايش است و گنجى است از گنجهاى بهشت .

٤٥٠ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، قال الصادق عليه السلام : أفضل الوصايا و ألزمها أن لاتنسى ربّك ، وأن تذكره دائماً و لاتعصيه ، وتعبده قاعداً و قائماً ، و لاتغترّ بنعمته و اشكره ابداً ، ولاتخرج من تحت استار عظمته و جلاله فتضلّ و تقع في ميدان الهلاك و ان مسّك البلاء و الضرّ و احرقتك نيران المحن ، و اعلم انّ بلاياه محشوّةٌ بكراماته الأبديّة ، و محنه مورثةٌ رضاه و قربته و لو بعد حين ، فيالها من مغنم لمن علم و وفّق لذلك .

٤٥١ ـ و فيه ايضاً : باب «وصايا الباقر عليه السلام و مواعظه و حكمه» قال عليه السلام : صانع المنافق بلسانك ، واخلص مودّتك للمؤمن ، وان جالسك يهودىّ فاحسن مجالسته .

٤٥٢ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : ما شيب شيء بشيء أحسن من حلم بعلم .

---

٤٥٠ ـ ونيز درهمان كتاب و باب است كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : برترين سفارشها ولازمترين آنها اينست كه پروردگار خود را فراموش نكنى ، وهميشه اورا ياد كنى ، واورا نافرمانى نكنى ، وپرستش كنى اورا نشسته وايستاده ، وبه نعمت اومغرور نشوى وهميشه اورا سپاسگزار باشى ، وخارج نشوى اززيرپرده هاى عظمت و جلال خدا كه گمراه شده و واقع ميشوى درميدان هلاكت واگرچه بلاوضرر رساند ترا وبسوزاند ترا آتشهاى محنتها (يعنى پرده درى مكنى در معصيتها اگرچه گرفتاريها ترا فراگيرد .

لطف حق با تو مداراها كند چونكه ازحد بگذرى رسوا كند

و بدانكه بلاهاى خدا در بردارد كرامات هميشگى او را ، و محنتهاى او باعث خوشنودى و نزديكى باوست اگرچه بعدازمدتى باشد ، پس چه بزرگ غنيمت و بهره ايست براى كسى كه بداند وموفق بعمل شده باشد (فوائدى راكه در صبر و تحمل بلاياست چنانچه امام عليه السلام فرمود)

٤٥١ ـ ونيز درهمان كتاب ، در باب وصاياى حضرت باقر عليه السلام و مواعظ و حكم آنحضرتست كه فرمود : بازبان خوش با منافق رفتار كن ، و خالص كن دوستى خود را براى مؤمن ، واگر باتو مردى يهودى همنشينى نمود پس نيكو با او همنشينى كن .

٤٥٢ ـ ونيز در همان كتاب و باب ، حضرت فرمود : مخلوط نشده است چيزى بچيزى نيكوتر از مخلوط شدن بردبارى با دانش (باينواسطه ميتواند جمعى راارشاد كند) .

۴۵۳ ـ وفيه ايضاً : باب « وصايا علىّ بن الحسين عليهما السلام و مواعظه و حكمه » و قال عليه السلام : خف الله لقدرته عليك و استحيى منه لقربه منك .

۴۵۴ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن الزّهرى ، قال : قال علىّ بن الحسين عليهما السلام : اشدّ ساعات ابن آدم ثلاث ساعات : السّاعة الّتى يعاين فيها ملك الموت ، والسّاعة الّتى يقوم فيها من قبره ، والسّاعة الّتى يقف فيها بين يدى الله تبارك و تعالى ، فامّا الى الجنّة وامّا الى النّار ؛ ثمّ قال : ان نجوت يابن آدم عند الموت فانت أنت و الّا هلكت ؛ وان نجوت يابن آدم حين توضع في قبرك فانت أنت والّا هلكت ؛ و ان نجوت يابن آدم في مقام القيمة فانت أنت والّا هلكت .

۴۵۵ ـ وفيه ايضاً : باب « ما جمع من مفردات كلمات الرّسول صلى الله عليه و آله و سلم و جوامع كلمه » عن نافع بن عمر ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول : ايّها النّاس هذه دار ترح لادار فرح ، و دار البلواء لادار استواء ، فمن عرفها لم يفرح لرجاء ولم يحزن لشقاء ،

---

۴۵۳ ـ و نیز در همان کتاب ، در باب سفارشهای حضرت زین العابدین علیه السلام ومواعظ و حکم آنحضرت است که فرمود : از خدا بترس برای توانائی که او بر تو دارد، واز او شرم نما زیرا نزدیك به تست .

۴۵۴ ـ و نیز درهمان کتاب و باب ، از زهری روایت شده که گفت : حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود : شدید ترین ساعات پسر آدم سه ساعتست : ساعتی که ملك الموت را مشاهده میکند ، وساعتی که از قبرخود (برای قیامت) بپای خیزد ؛وساعتی که نزدخدای تبارك وتعالی میایستد پس(سرانجام عمل او) یا ببهشت میکشد و یا بآتش جهنم ، سپس حضرت فرمود : هرگاه هنگام مرگ نجات یافتی پس بمقصود رسیدی و گرنه هلاك شده ای ، واگر نجات یافتی ای پسر آدم هنگامی که درقبر قرارمیگیری پس بمقصود رسیده ای و گرنه هلاك شده ای ، و اگر نجات یافتی ای پسر آدم در جایگاه خود در قیامت پس بمقصود رسیده ای و گرنه هلاك شده ای .

۴۵۵ ـ و نیز در همان کتاب ، درباب مجموعهٔ مفردات کلمات رسول صلی الله علیه و آله و جوامع سخنان آنحضرت از نافع بن عمر روایت شده که گفت از رسولخدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود : ای مردم ! این دنیا خانه مشقت و زحمت است نه خانه خوشی ، و خانه پیچیدگی است نه خانه صاف واستقامت (یعنی کار های این دنیا پیچیده است

الا وانّ الله خلق الدّنيا دار بلوى والآخرة دار عقبى ، فجعل بلوى الدّنيا لثواب الآخرة سبباً ، و ثواب الآخرة من بلوى الدّنيا عوضاً ، فيأخذ ليعطى و يبتلى ليجزى ، و انّها لسريعة الذّهاب و وشيكة الأنقلاب ، فاحذروا حلاوة رضاعها لمرارة فطامها ، و اهجروا لذيذ عاجلها لكربة آجلها ، ولا تسعوا في عمارة قد قضى الله خرابها ، ولا تواصلوها وقد اراد الله منكم اجتنابها ، فتكونوا لسخطه متعرّضين و لعقوبته مستحقّين .

٤٥٦ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن انس بن مالك ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول : ايّها النّاس ! اتّقوا الله حقّ تقاته ، واسعوا في مرضاته ، وايقنوا من الدّنيا بالفناء ، و من الآخرة بالبقاء ، و اعملوا لما بعد الموت فكأنّكم بالدّنيا لم تكن وبالآخرة لم تزل ، ايّها النّاس ! انّ من في الدّنيا ضيف و ما في أيديهم عاريةٌ ، و انّ الضيف مرتحل والعارية مردودة ، ألا و انّ الدّنيا عرض حاضر يأكل منه البرّ و الفاجر ،

وصاف ومستقيم انجام نميگيرد) پس كسى كه بشناسد دنيارا خوشحال نميشود براى اميدى كه دارد ، ومحزون نميشود براى بد بختى دنيوى (چون هيچيك از خوشى و گرفتارى دنيا دوامى ندارد) آگاه باشيد ، همانا خدا خلق كرده دنيارا خانه زحمت و آخرت را خانه عقاب و پاداش ، پس قرارداد زحمت دنيارا سبب ثواب آخرت ، و قرار داد ثواب آخرت راعوض گرفتارى دنيا ، پس ميگيرد براى اينكه عطا كند ، و گرفتار ميكند براى اينكه پاداش دهد ، وهمانا دنيا بسرعت وزودى ميرود وانقلاب آن نزديكست ، پس بترسيد و كناره گيرى كنيد از شيرينى لذتهاى حرام دنيا براى تلخى جدا شدن از آنها و گرفتارى بعقابها ، ودورى كنيد از لذت فعلى دنيا براى غصه واندوه عاقبت دنيا ، و كوشش نكنيد درسازمانى كه به تحقيق حكم فرموده است خداوند خراب شدن آن سازمان را ، ومتصل نكنيد خود را بدنيا و حال آنكه خدا خواسته است از شما دورى جستن از آن را ، پس اگر چنين نموديد (يعنى علاقمند گشتيد بدنيا) خود را مورد غضب خدا واستحقاق عقاب قرار داده ايد .

٤٥٦ - و نيز در همان كتاب و باب ، از انس بن مالك روايت شده كه گفت شنيدم از رسولخدا صلى الله عليه وآله كه ميفرمود : اى مردم بپرهيزيد از خدا آنطور كه سزاوار پرهيزكاريست (يعنى از اوامر و نواهى اوسرپيچى نكنيد) و كوشش كنيد در تحصيل خوشنودى او ، و ترديدى در سپرى شدن دنيا و دوام و هميشگى بودن آخرت نداشته باشيد ، و كردار نيكى براى پس از مرگ خود بجاى آوريد چنانكه گوئيا

والآخرة وعد صادق يحكم فيها ملك عادل قادر ، فرحم الله امرءً ينظر لنفسه و مهّد لرمسه مادام رسنه مرخيّاً و حبله على غاربه ملقيّاً ، قبل أن ينفد أجله و ينقطع عمله .

٤٥٧ - الأمالي للطوسي ره : (الجزء الرابع عشر) عن عبدالله بن مسعود ، قال : كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جالساً في جماعة من اصحابه اذ اقبل علي بن ابيطالب صلوات الله عليه ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من أراد أن ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حكمته والى ابراهيم في حلمه ، فلينظر الى عليّ بن ابيطالب .

٤٥٨ - الأمالي للطوسي ره : (الجزء الحادي عشر) عن محمّد بن مسلم ، قال : سمعت أبا جعفر و جعفر بن محمّد عليهما السلام يقولان : ان الله تعالى عوض الحسين عليه السلام من قتله ان جعل الأمامة في ذريّته والشفاء في تربته و اجابة الدعاء عند قبره ، ولا تعدّ ايّام

در دنیا نبوده و همیشه در آخرت بوده‌اید ، ای مردم همانا هر که در دنیاست میهمانست و آنچه (از مالهای دنیا) در دست ایشانست عاریه و امانت است ، و همانا میهمان کوچ کننده و رفتنی‌است و مال امانت نیز بصاحبش رد گردیده شود ، آگاه باشید که دنیا متاع نقدیست ، نیکوکار و بدکار از آن میخورند و بهره میبرند ، و قیامتی که نویدداده اند راستست و پادشاه دادگر توانائی (در آنروز) داوری میکند ، پس خدای بیامرزد مردی را که نگران‌عمل خود باشدوخویشتن رابرای خاك گور (یعنی جهان دیگر) آماده کند مادامی که مهاراوسست است و افسار او برگردن‌او افکنده شده است (واین کنایه است ازاینکه در دنیا جلوگیری ندارد و هرچه بخواهد میکند) پیش از سپری شدن‌عمر و منقطع‌شدن عمل او .

٤٥٧ - در امالی طوسی ره (جزء چهاردهم) از عبدالله بن‌مسعود روایت شده که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله نزد جماعتی از یاران خود نشسته بود که حضرت علی بن ابیطالب‌صلوات الله علیه واردشد ، رسولخدا صلی‌الله‌علیه وآله فرمود : هر کس اراده دارد که نظر کند در علم آدم وحکمت (علوم محکمه‌متقنه) نوح علیه السلام وصبر وشکیبائی ابراهیم علیه‌السلام باید که بحضرت علی بن ابیطالب علیه السلام نظر نماید .

٤٥٨ - امالی طوسی ره (جزء یازدهم) ازمحمد بن مسلم روایت شده که گفت از حضرت باقر وحضرت صادق‌علیهماالسلام شنیدم‌میفرمودند : همانا خدایتعالی بعوض‌شهادت حسین علیه السلام امامت را در ذریه (فرزندان) او و (نیز) شفاء را در خاك (قبرمطهر) او ، و اجابت و قبولی دعاءرا در نزد قبر اوقرار داد وروزهائی که زائرین قبراوهنگام

زائریه جائیاً و راجعاً من عمره ، قال محمّد بن مسلم : فقلت لأبیعبدالله علیه السلام : هذا الجلال ینال بالحسین علیه السلام ، فما له في نفسه ؟ قال : انالله تعالی الحقه بالنبی فکان معه فیدرجته و منزلته ، ثمّ تلا ابوعبدالله : **والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان ألحقنابهم ذریتهم** . الآیة .

٤٥٩ ـ وفیه ایضاً : في ذلك الجزء ، عن الحارث بن المغیرة البصری ، قال : قلت لأبیعبدالله علیه السلام : انی رجل کثیر العلل والأمراض و ماترکت دواءً الّا تداویت به فما انتفعت بشیء منه ، فقال لی : این أنت عن طین قبر الحسین بن علیّ علیه السلام فانّ فیه شفاء من کل داءٍ و أمناً من کل خوف فاذا أخذته فقل هذا الکلام : اللّهم انی اسئلك بحق هذه الطینة و بحق الملك الّذی أخذها ، و بحق النبیّ الّذی قبضها و بحق الوصی الّذی حلّ فیها ، صلّ علی محمّد و اهل بیته و افعل بی کذا و کذا ، قال : ثم قال لی ابوعبدالله

رفتن و برگشتن گذرانیده‌اند از عمر آنها محسوب نمیفرماید ؛ محمد بن مسلم گوید بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم این جلال و عظمت را (مردم) بوسیله حسین علیه السلام میرسند ، پس برای خود حضرت علیه السلام چه قرار داده شده است ؟ حضرت فرمود : همانا خدایتعالی او را ملحق به پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرماید وبا آن حضرت در درجه و مقام او خواهد بود ، سپس حضرت صادق علیه السلام (این آیه را) تلاوت فرمودند : **و الذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنابهم ذریتهم** الخ . (وکسانیکه ایمان بخدا آوردند و فرزندان ایشان در ایمان و عقیده پیروی آنان نمودند ، فرزندان ایشانرا بایشان ملحق گردانیم ، تا آخر آیه) .

٤٥٩ ـ و نیز در همان کتاب و جزء ، از حارث بن مغیرة البصری روایت شده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم : من مردی هستم که بعلل مزاجی وبیماریهای بسیار مبتلاهستم و داروئی نبوده که بآن درمان نکرده باشم ولی بهیچیك از آنها سودی نبردم ، حضرت فرمود : چرا از درمان بخاك قبر حسین بن علی علیه السلام غفلت داری که در آن شفاء هر درد وایمنی از هر خوف و ترس است ، پس هرگاه خاك قبر حسین علیه السلام را بدست آوردی این کلمات را بگو : اللهم انی اسئلك بحق هذه الطینة ، و بحق الملك الذی أخذها وبحق النبی الذی قبضها و بحق الوصی الذی حل فیها ، صل علی محمد و اهل بیته و افعل بی کذا و کذا (یعنی خداوندا از تو سؤال میکنم بحق این خاك و بحق فرشته‌ایکه آنرا برداشته وبحق پیغمبریکه آنرا قبض کرده و گرفته وبحق

عليه السلام : أما الملك الّذى قبضها فهو جبرائيل عليه السلام واراها النبىّ صلى الله عليه وآله فقال هذه تربة ابنك الحسين تقتله امتك من بعدك ، والّذى قبضها فهو محمّد صلى الله عليه وآله ، واما الوصىّ الّذى حلّ فيها فهو الحسين عليه السلام والشهداء رضى الله عنهم ، قلت قد عرفت جعلت فداك الشفاء من كل داءٍ ، فكيف الأمن من كل خوف ؟ فقال : اذا خفت سلطاناً او غير سلطان فلا تخرجنّ من منزلك الّا و معك من طين قبر الحسين عليه السلام فتقول : اللّهم انى أخذته من قبر وليّك وابن وليّك فاجعله لى أمناً و حرزاً لما أخاف و مالا أخاف ، فانه قد يرد ما لا يخاف ؛ قال الحرث بن المغيرة فاخذت كما أمرنى و قلت ما قال لى ، فصحّ جسمى وكان لى أماناً من كلّ ما خفت و مالم اخف كما قال ابو عبدالله عليه السلام ، فما رأيت مع ذلك بحمد الله مكروهاً ولا محذوراً .

وصيى كه در آن خاك واقع گرديده ، درود بفرست بر محمد واهل بيت او و عنايت فرما بمن چنين و چنان (يعنى حاجت مرا بر آور ، راوى) گفت سپس حضرت صادق عليه السلام بمن فرمود : اما فرشته ايكه آن خاك را قبض نموده جبرائيل عليه السلام است و بحضرت پيغمبر صلى الله عليه وآله نشانداد و عرضكرد اين خاك (قبر) فرزند تو حسين است كه امت تو پس از تو او را شهيد كنند ، و آن پيغمبريكه آنخاك را قبض نموده حضرت محمد صلى الله عليه وآله است ، و اما وصيى كه در آن خاك دفن ميگردد حضرت حسين عليه السلام و شهيدان (در ركاب اويند ، راوى گويد) عرضكردم فدايت شوم ، معنى شفاء (خاك او را) براى هردردى دانستم پس چگونه موجب ايمنى از هرخوف وترسى خواهد بود ؟ حضرت فرمود : هرگاه از پادشاه ياغير پادشاه بترسى ، از خانه خود بيرون نيا مگر آنكه (مقدارى) از خاك قبر حسين عليه السلام همراه تو باشد و بگو : اللهم انى اخذته من قبر وليك و ابن وليك فاجعله لى امناً و حرزاً لما اخاف ومالا اخاف فانه قد يرد مالا يخاف (يعنى خداوندا اين خاك را از قبر مطهر ولى و دوست تو وپسر دوست تو برداشتم پس قرار بده آنرا براى من موجب ايمنى وحفظ من از آنچه ميترسم وآنچه را كه از جهت عدم توجه نميترسم زيرا گاهى برآدمى وارد ميگردد آنچه كه نميترسد) حرث بن مغيره گويد : همانطور كه حضرت فرمانداده بود (از آن خاك) گرفتم وآنچه فرموده بود گفتم ، بدنم سالم وموجب ايمنى از آنچه ميترسيدم و توجه نداشته و نميترسيدم گرديد همچنانكه خود حضرت فرموده بود ، و با (عملى نمودن) اين دستور بحمدالله مكروه ونا پسندى نديدم وازچيزى نترسيدم.

٤٦٠ - و فیه ایضاً : (في الجزء السابع عشر) عن زید بن ارقم ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من احبّ أن یحیی حیاتی و یموت موتی (میتة خ ل) و یدخل الجنة الّتی وعدنی ربّی ، فلیتولّ علیّاً بعدی ، فانّه لن یخرجکم من هدی و لن یدخلکم في ردی .

٤٦١ - و فیه ایضاً : (في الجزء السادس) عن آدم بن عیینة الهلالی ، قال : سمعت جعفر بن محمّد علیه السلام یقول : کم من صبر ساعة قد اورثت فرحاً طویلاً ، و کم من لذة ساعة قد اورثت حزناً طویلاً .

٤٦٢ - في المجلّد السّابع عشر من البحار ، باب « مواعظ امیر المؤمنین علیه السلام وخطبه ایضاً وحکمه » و قال علیه السلام : احذروا الدّنیا اذا أمات النّاس الصّلوة ، و أضاعوا الأمانات ، و اتّبعوا الشّهوات ، و استحلّوا الکذب ، و اکلوا الرّباء ، واخذوا الرّشا ، و شیّدوا البناء ، واتّبعوا الهوی ، وباعوا الدّین بالدّنیا ، واستخفّوا بالدّماء ، ورکنوا الی الرّیاء ، وتقاطعت الأرحام ، و کان الحلم ضعفاً ، والظلم فخراً ، والأمراء فجرة ،

---

٤٦٠ - ونیز درهمان کتاب (در جزء هفدهم) از زیدبن ارقم روایت شده که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : کسی که دوست دارد که چون من زنده باشد وچون من بمیرد (یعنی بسیره وروبه من زندگی کندو بمیرد) ودر بهشتی که خدا وعده فرموده داخل شود ، پس باید علی علیه السلام را پس ازمن دوست بدارد ، زیرا او بیرون نمیآورد شمارا ازراه حق و وارد نمیسازد شمارا در پستی .

٤٦١ - ونیز در همان کتاب (جزء ششم) از آدم بن عیینه هلالی روایت شده که گفت ازحضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : بساشکیبائی ساعتی که موجب فرح و سرور درازی گردد ، وبسا لذت وعیش ساعتی که سبب اندوه وملال درازی شود.

٤٦٢ - در جلدهفدهم بحار ، باب مواعظ و خطبه های امیرالمؤمنین علیه السلام وکلمات حکمت آمیز آنحضرت است که فرمود : دوری کنید وبترسید از دنیا هرگاه مردم نمازها رامیراندند (یعنی نماز راترك وبی اعتنائی بآن نمودند) وامانتهارا ضایع وخراب کردند (یعنی خیانت نمودند) و پیروی شهوات نمودند ودروغ گفتن راحلال شمردند ، و رباخوارگی را پیشه خودساختند ، ورشوه گرفتند ، وبناهای محکم بپاساختند ، وازهوی و امیال نفسانی خویش پیروی کردند ، و دین خود را بدنیا فروختند ، و خون (مردم) را سبك دانستند (یعنی باکی از ریختن خون مسلمانان نداشته باشند) ورکون و اعتماد

والوزراء كذبة ، والأمناء خونة ، والأعوان ظلمة ، والقرّاء فسقة ، وظهر الجور ، و كثرت الطّلاق و موت الفجأة ، و حليت المصاحف ، و زخرفت المساجد و طوّلت المنابر ، و نقضت العهود ، و خربت القلوب ، واستحلّوا المعازف ، و شربت الخمور ، و ركّبت الذّكور ، و اشتغل النّساء و شاركن ازواجهنّ في التجارة حرصاً على الدّنيا ، و علت الفروج السّروج و تشبّهن بالرّجال ، فحينئذ عدّوا أنفسكم في الموتى ، و لا تغرنّكم الحيوة الدّنيا ، فانّ في النّاس اثنان : برّتقيّ ، وآخر شقيّ ، والدّار دازان لا ثالث لهما ، والكتاب واحد لا يغادر صغيرة و لا كبيرة الّا احصيها ، الاوانّ حبّ الدّنيا رأس كلّ خطيئة وباب كل بليّة و مجمع كلّ فتنة وداعية كلّ ريبة ، الويل لمن جمع الدّنيا و اورثها من لا يحمده ، وقدم على من لا يعذره ، الدّنيا دار المنافقين و ليست بدار المتّقين ،

برريا نمودند (يعنى خود را بريا كارى جلوه دهند) و رحمها قطع گردد ، و بردبارى (بردباران را) ضعف و ناتوانى پندارند ، وبيداد گرى را موجب افتخار دانند ، وامير ان ايشان گناهكار باشند ، ووزيران ايشان دروغگو باشند ، ومردمان امين خيانتكار گردند ، ويارا ن(ايشان) ظالم باشند ، وقاريان قرآن فاسق گردند ، وبيداد گرى ظاهر شود ، ووقوع طلاق زياد گردد ، و مرگ ناگهان پديد آيد ، وقرآن ها زينت شود ، ومسجدها را آرايش دهند ، ومنبر ها را بلند گردانند ، وعهدها بشكنند و دلها ويران گردد (از ايمان و اعتقادات صحيحه خالى باشد) و آلات لهو حلال گردد ، و شرابخوارگى و لواط رايج شود و زنان باشوهران خود در كسب وتجارت جهت حرص بدنيا شركت كنند ، و زنان بر زينها سوار شوند و خود را بمردان شبيه سازند ، پس در اين هنگام خود را درزمره مردگان قرار دهيد ، وزندگى دنيا شمارا مغرور نسازد ، زيرا مردم دوطبقه اند (اول) نيكو كاران باتقوى (دوم) مردمان شقى و بدبخت ؛ وخانه دوخانه است كه سومى براى آنها نيست (يا دنياست يا آخرت) ونامه يكى است كه هيچ كوچك وبزرگى از عمل نيست مگر اينكه در آن ثبت شده است ؛ آگاه باشيد همانا دوستى دنيا اصل و منشأ هر گناهى است ، ودرب هر بليه و گرفتاريست ، ومحل اجتماع هرفتنه و آشوبى است و داعى هر ريب وشكى است واى بر كسى كه (مال) دنيا را جمع آورى كند و بگذارد براى كسى كه سپاس او بجاى نياورد ، وروى آورد بكسى كه عذر او نپذيرد (يعنى خداوند) دنيا خانه منافقين است وخانه اهل تقوى نباشد(يعنى اهل تقوى بدنيا توجهى ندارند) پس بايد بهرهٔ تو از

فلتكن حظّك من الدّنيا قوام صلبك و امساك نفسك و تزوّد لمعادك .

٤٦٣ - في الوسائل : (كتاب الأمر بالمعروف) باب « تحريم التّظاهر بالمنكرات و ذكر جملة من المحرّمات والمكروهات » عن حمران ، عن ابى عبدالله عليه السلام في حديث (نقلنا بعضه وتركنا الآخر للاختصار) قال عليه السلام : ألا تعلم انّ من انتظر امرنا و صبر على مايرى من الأذى والخوف فهو غداً في زمرتنا ، فاذا رأيت الحقّ قد مات و ذهب اهله ، و رأيت الجور قد شمل البلاد ، و رأيت القرآن قد خلق واحدث فيه ما ليس فيه و وجّه على الأهواء ، و رأيت اكثر النّاس و خيريت ممن يساعد النّساء على فسقهنّ ، و رأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً ، و رأيت البدع و الزّنا قد ظهر ، و رأيت النّاس يعتدون بشاهد الزّور ، و رأيت الحرام يحلّل و رأيت الحلال يحرّم ، و رأيت الدّين بالرّأى و عطّل الكتاب و احكامه ، و رأيت اللّيل لايستخفى به من الجرأة على الله ، ورأيت المؤمن لايستطيع أن ينكر الّا بقلبه ، ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله عز وجل ، ورأيت الولاة يقرّبون اهل الكفر و يباعدون اهل الخير ، و رأيت الولاة يرتشون في الحكم ، و

دنيا باندازهٔ حفظ نفس وسدرمق تو باشد ، وزاد وتوشه ای برای معاد خود آماده کن) .

٤٦٣ - دروسائل(کتاب امر بمعروف) درباب« تحریم تظاهر بمنکرات وذکر جمله‌ای از محرمات ومکروهات» از حمران ازحضرت صادق علیه السلام درحدیثی(که برخی از آنرا نقل وبقیه را جهت اختصار ترك نمودیم) فرمود : آیا نمیدانی هر کس در انتظار امر ما (یعنی ظهور فرج ما) باشد وشکیبا باشد بر آنچه مشاهده میکند ازاذیت وآزار وترس ازدشمنان ، پس اوفردا(ی قیامت) در گروه وجمعیت ماست ، وهر گاه مشاهده کردی که حق وحقیقت واهل آن ازبین رفته است ، ودیدی که ستم وجور تمامی شهرها را گرفته ؛ ودیدی که قرآن (در دل مردم) کهنه شده(یعنی اعتنائی باحکام آن ندارند، و بآن عمل نمی نمایند) وقوانین تازه ونوی احداث کردند که درقرآن نیست ، وبرهوای نفس خود آیات راتوجیه نمودند ؛ ودیدی که بیشتر مردم ونیکو ترین خانه‌ها (یعنی اهل آن) کسانی هستند که کمك میدهد زنان را برفسق وفجورشان ؛ ودیدی مؤمن را اندوهناك وکوچك و خوار ؛ ودیدی بدعتها و زنا ظاهر وآشکار گردیده ؛ ودیدی مردم را که بشاهد دروغین و باطل اعتماد و اعتنا می کنند ؛ ودیدی که حرام راحلال میدانند وحلال را حرام میشمرند ؛ ودیدی که دین (و مقررات آنرا) برأی (و عقیده خود بیان می کنند) وقرآنرا معطل میگذارند

رأيت الولاية قبالة لمن زاد ، و رأيت الأيمان بالله عز وجل كثيرة على الزّور ، و رأيت القمار قد ظهر ، و رأيت الشّراب يباع ظاهراً ليس عليه مانع ، و رأيت النّساء يبذلن انفسهنّ لأهل الكفر ، ورأيت الملاهي قد ظهرت يمرّ بها لايمنعهاأحدٌ احداً و لا يجترء أحد على منعها ، و رأيت الشّريف يستذلّه الّذى يخاف سلطانه ، و رأيت القرآن قدثقل على النّاس استماعه ، و خفّ على النّاس استماع الباطل ، و رأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه ، و رأيت الحدود قد عطّلت و عمل فيها بالأهواء ، و رأيت المساجد قد زخرفت ، ورأيت اصدق النّاس عندالنّاس المفترى الكذب ، ورأيت الشرّ قد ظهر والسعى بالنّميمة ، و رأيت البغى قدفشا ، و رأيت الغيبة تستملح ويبشّر بها النّاس بعضهم بعضاً ، و رأيت طلب الحجّ و الجهاد لغير الله ، و رأيت السّلطان يذلّ لـ لكافر المؤمن ، و رأيت الرّجل معيشته من بخس المكيال و الميزان ، ورأيت سفك الدّماء يستخفّ بها ، و رأيت الرّجل يطلب الرّياسة لغرض الدّنيا و يشهر نفسه بخبث اللّسان ليتقى و تسند اليه الأمور ، و رأيت الصّلوة قد استخفّ بها ، و رأيت الرّجل عنده المال الكثير لم يزكّه

و باحكام آن عمل نميكنند ؛ و ديدى (مردم را كه) در شب نيز (با تشكيل مجالس علنى معاصى) بر خدا جرأت نشان ميدهند (يعنى گناهانى را كه امكان داشت مخفيانه انجام دهند معذلك در علانيه و انظار مردم مرتكب ميشوند) و ديدى مؤمن راكه توانائى بر انكار و نهى (از عمل اهل معصيت) نيست مگر بدلش (يعنى اظهار نهى از منكر نميتواند بنمايد) و ديدى مال بسيار در راه خشم خداى عز وجل صرف ميشود (مثل اينكه مراكز فساد تأسيس كنند) و ديدى كه واليان و فرمانروايان خود را بكفار نزديك گردانند و از اهل خير و ديانت خود را دور ميسازند ؛ و ديدى كه فرمانروايان دراحكام (صادره) خود رشوه ميگيرند ، وديدى كه حكومت حق كسى خواهد شد كه (در ازاء آن) مال بيشترى بدهد ؛ و ديدى كه قسمهاى دروغ بخداى باعزت و جلال بسيار گردد ؛ و ديدى كه قمار ظاهر و آشكارا شود ؛ و ديدى كه شراب علنى و آشكارا فروخته ميشود ومانعى براى آن در ميان نيست ؛ وديدى كه زنان خويشتن را در اختيار اهل كفر ميگذارند ؛ وديدى كه اعمال لهوى آشكارا ميگردد بطوريكه هيچكس ديگرى را ازآنها منع نمى نمايد و كسى جرأت بر منع آنها ندارد؛ وديدى مردمان شريف را كه خوارميگرداند اوراكسى كه ازقدرت اوميترسند ؛ وديدى

منذ ملكه ، و رأيت الرّجل يتكلّم بشيء من الحق و يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر فيقوم اليه من ينصحه في نفسه و يقول هذا عنك موضوع ، و رأيت النّاس ينظر بعضهم الى بعض ويقتدون باهل الشّرور ، ورأيت مسلك الخير وطريقه خالياً لايسلكه أحد ، ورأيت الميّت يهزء به فلايفزع له أحد ، و رأيت كلّ عام يحدث فيه من الشرّ و البدعة اكثر ما كان ، و رأيت الخلق (في ظ) المجالس لايتابعون الّا الأغنياء ، و رأيت المحتاج يعطى على الضّحك به و يرحم لغير وجه الله ، و رأيت الآيات في السّماء لا يفزع لها أحد ، و رأيت النّاس يتسافدون كما تتسافد البهائم و لا ينكر احد منكراً تخوّفاً من النّاس ، و رأيت الرّجل ينفق الكثير في غير طاعة الله و يمنع الكثير في طاعة الله ، و رأيت العقوق قد ظهر و استخفّ بالوالدين وكانا من أسوء النّاس حالاً عند الولد و يفرح بأن يفترى عليهما ، و رأيت النّساء و قد غلبن على الملك و غلبن على كلّ امر لايؤتى الّا ما لهنّ

که شنیدن آیات قرآن بر مردم گران و سنگین گردد ، و بر مردم شنیدن باطل سبك و آسان شود ، و دیدی همسایه را که بهمسایه خود از جهت ترس از زبان او باو اکرام مینماید ؛ و دیدی که حدود (ومقررات دین) معطل (وبدون عمل) مانده و در آنها بهواهای نفسانی عمل شود ؛ ودیدی که مسجدها زینت شود ، ودیدی که راستگوترین مردم در نزد مردم کسی است که تهمت زند ودروغ بگوید ، ودیدی که شر وسخن چینی (درمیان مردم) ظاهر گردیده است ، و دیدی که بیدادگری آشکارا شده ، و دیدی که غیبت (وبد گوئی مردم) را سخن خوش و نمکین پندارند ، و بغیبت مردم برخی را ببرخی بشارت میدهند ، و دیدی که بحج وجهاد رفتن برای غیر خدا باشد ، ودیدی که پادشاه مؤمن را بسود کافر خوار گرداند ، و دیدی مردرا که معیشت (وارتزاق او) از کم فروشی در آنچه بوزن و کیل معامله میشود تأمین میگردد ، ودیدی که ریختن خون ها سبك شمرده میشود (یعنی باکی از ریختن خون ندارند) و دیدی که مرد ، طلب ریاست کند برای غرضهای دنیوی خود ، و ببدزبانی خودرا مشهور میسازد تا بتقوی ویرا بشناسند و کارهارا باو نسبت دهند ، و دیدی که نماز سبك شمرده شود (وبآن استخفاف گردد) و دیدی که درنزد مرد مال بسیار است و زکوة آنرا از زمانیکه مالك آن شده نداده است ، ودیدی که مرد بسخن حقی تکلم میکند وامر بمعروف و نهی از منکر مینماید پس کسی در برابر او قیام میکند که نصیحت میکند او را در باره خودش و میگوید اینگونه سخنان ربطی بتو ندارد و دیدی برخی از مردم ببعض دیگر نظر میاندازند و بصاحبان شر و کارهای زشت اقتدا

فيه هوى ، و رأيت ابن الرّجل يفترى على أبيه و يدعوا على والديه و يفرح بموتهما ، و رأيت الرّجل اذا مرّ به يوم و لم يكسب فيه الذّنب العظيم من فجور او بخس مكيال او ميزان او غشيان حرام اوشرب مسكر ، كئيباً حزيناً يحسب انّ ذلك اليوم عليه وضيعة من عمره ، و رأيت السّلطان يحتكر الطّعام ، ورأيت اموال ذوى القربى تقسم في الزّور و يتقامر بها ويشرب بها الخمور ، ورأيت الخمر يتداوى بها وتوصف للمريض ويستشفى بها ، و رأيت النّاس قد استووا في ترك الأمر بالمعروف والنّهى عن المنكر و ترك التديّن به ، و رأيت الأذان بالأجر والصلوة بالأجر ، ورأيت المساجد محتشية ممّن لايخاف الله ، مجتمعون فيها للغيبة وأكل لحوم اهل الحقّ ، و رأيت من اكل اموال اليتامى يحدّث

می نمایند ، و دیدی که راه نیکی و خیر خالی است (یعنی پیروی ندارد) و کسی در آن راه قدمی بر نمیدارد ، و دیدی که مرده را مسخره نموده و کسی از مرگ او باکی ندارد (و در فکر احوال او نیست)ودیدی که درهرسال بدیها و بدعتها حادث میگردد بیشتر از آنچه در پیش بوده است ، و دیدی مردم را در مجالس پیروی نمیکنند مگر از اغنیاء ، ودیدی که شخص محتاج و نیازمند بعوض عطای باو بوی میخندند(عطا به محتاج میدهند برای مسخره گی وخندیدن او) و اورا موردرحمت قرارمیدهند درغیرراه خدا ، و دیدی که آیاتی در آسمان پدیدمیآیدو کسی از آنها نمیترسد ، ودیدی مردم را که برهم می جهندهمانطور که حیوانات برهم می جهند ، و کسی منکر و عمل زشتی رانهی نمی کند بجهت ترس ازمردم ، ودیدی مرد راکه مال بسیاری صرف میکند درغیرراه اطاعت وفرمانبری خدا ومنع مینماید آنرادر راه طاعت خدا ، و دیدی عقوق (یعنی آزارنمودن) آشکار میگردد ، و پدر و مادر مورد اهانت (فرزندان) شوند ، و ایشان در نزد فرزند خود از پست ترین مردم گردندوخوشحال میگرددفرزند باینکه افتراء و دروغی بآنهاداده شود ، و دیدی که زنان بر مملکت داری غالب گردند (یعنی سمت فرمانروائی پیدانمایند) وغلبه کنند بر هر امری ، و انجام داده نشودامری مگر اینکه آن امر مطابق میل و هوای نفسانی آنها باشد ، و دیدی فرزند راکه بر پدر خود افترا میزند و بر پدر ومادر خودنفرین میکند وبمرگ ایشان خوشحال میگردد ، و دیدی مردرا که هرگاه روزی براو بگذرد که درآن روز گناه بزرگی مرتکب نشود از خیانت یاکم فروشی در مکیال و میزان یا مجامعت حرام یا شرابخوارگی ، بد حال و اندوهناك میگردد و چنین گمان میبرد که امروزروز پست و بدی از عمر او بوده ، و دیدی سلطان راکه غذا اندوخته می کند (یعنی هنگام

بصلاحه ، و رأيت القضاة يقضون بخلاف ما امر الله ، و رأيت الولاة يأتمنون الخونة للطّمع و رأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى ولا يعمل القائل بما يأمر ، و رأيت الصلوة قداستخفّ باوقاتها ، و رأيت الصّدقة بالشّفاعة لايراد بها وجه الله و يعطى لطلب النّاس ، و رأيت النّاس همّهم بطونهم و فروجهم لايبالون بما أكلوا وما نكحوا و رأيت الدّنيا مقبلة عليهم و رأيت أعلام الحقّ قد درست ، فكن على حذر و اطلب الى الله النّجاة ، و اعلم انّ النّاس في سخط الله عز وجل انّما يمهلهم لأمر يراد بهم ، فكن مترقّباً و اجتهد ليراك الله عز وجل في خلاف ماهم عليه ، فان نزل بهم العذاب و كنت فيهم عجّلت الى رحمة

احتياج مردم بايشان نميدهد) و ديدى مال نزديكان پيغمبر را كه در راه باطل قسمت ميشود و بآن اموال قمار ميكنند و شرب خمر ميكنند ، و ديدى كه بشراب (دردهاى خود را) درمان ميكنند ، و براى مريض تعريف كنند (فوائد آن را) تا مريض طاب كند صحت و سلامتى خودرا ، و ديدى مردم را كه باهم مساوى و برابر شدند در ترك امر بمعروف و نهى از منكر و ترك اعتقاد بآن (امر بمعروف و نهى از منكر را وظيفه خود ندانستند) و ديدى در اذان و نماز اجرت گرفته شود ، و ديدى مسجد ها را كه آنان كه از خدا نميترسند نشسته اند و اجتماع ايشان در مسجد ها جهت غيبت (مسلمانان) و خوردن گوشت اهل حق (مقصود همان غيبت نمودن است كه چون خوردن گوشت مغتاب است) و ديدى هر كس كه مال يتيمان خورد اورا مرد درستى دانند ، و ديدى داوران بخلاف فرمان خدا داورى كنند ، و ديدى كه خيانت كاران در امان فرمانروايانند جهت طمعى كه در ايشان دارند ، و ديدى كه بر منابر امر بتقوى و پرهيزكارى شود ولى گوينده آن بآنچه امر مى نمايد عمل نميكند ، و ديدى كه نماز را در اوقات (اتيان) آن سبك شمرند (يعنى در وقت بجاى نياورند) و ديدى كه صدقه دادن بسبب شفاعت (مردم) انجام گيرد ، و قصد (دهندهٔ آن) خدا نباشد بلكه براى توجه مردم داده ميشود ، و ديدى كه همت مردم برشكمها و فرجهاى ايشانست باكى ندارند بآنچه ميخورند و نكاح ميكنند و ديدى كه دنيا برايشان روى آورد ، و ديدى كه نشانه‌هاى حقيقت كهنه شده ، پس (هنگام ديدن اين علامتها) خودرا دور كن و (از مردم بپرهيز) و از خداوند خواستار نجات (خود) باش ، و بدان كه مردم در خشم و غضب خدا بسر ميبرند و البته بآنها مهلت داده شده بجهت امرى كه در بارهٔ آنان قصد شده ، پس تو از آنها بپرهيز و كوشش كن تا ترا پروردگار مشاهده فرمايد در غير آنچه ايشان بر آن هستند ، پس اگر فرود آيد بر آنها عذاب (پروردگار) و تو هم در بين آنان

الله ، و إن اخّرت ابتلوا و كنت قد خرجت ممّاهم فيه من الجرأة على الله عز وجل ، و اعلم انّ الله لايضيع اجر المحسنين ، وانّ رحمة الله قريب من المحسنين .

٤٦٤ - في المجلّد السّابع عشر من البحار ، باب « مواعظ امير المؤمنين عليه السلام و خطبه ايضاً و حكمه » و من كلامه عليه السلام : ايّها النّاس ! أصبحتم أغراضاً تنصل فيكم المنايا ، و اموالكم نهب للمصائب ، ما طعمتم في الدّنيا من طعام فلكم فيه غصص ، و ما شربتموه من شراب فلكم فيه شرق ، و اشهد بالله ما تنالون من الدّنيا نعمة تفرحون بها الّا بفراق اُخرى تكرهونها ، ايّها النّاس ! انّا خلقنا و ايّاكم للبقاء لاللفناء و لكنّكم من دار تنقلون ، فتزوّدوا لماأنتم صائرون اليه وخالدون فيه والسّلام .

٤٦٥ - في الكافي : (كتاب الايمان والكفر) باب «الكفر» عن حمران بن اعين ،

بروی شتاب کردی بسوی رحمت پروردگار ، و اگر از آنان عقب افتادی (داخل آنان نبودی) آنها (بعذاب) مبتلا شوند و تو بیرون رفته ای از آنچه ایشان در او هستند از جرأت و بی باکی نمودن برخدای باعزت و جلال ، و بدان بدرستی که خدای منزه و برتر از هر چیز ضایع نمیفرماید اجر و پاداش نیکوکاران را واینکه رحمت پروردگار به نیکوکاران نزدیك است .

٤٦٤ - در جلد هفدهم بحار ، باب مواعظ امیرالمؤمنین علیه السلام و خطبه ها و اندرزهای حکیمانه آنحضرتست که ازجمله سخنان او اینست : ای مردم ! صبح کردید شما در حالیکه نشانه های تیر های مرگ می باشید و مالهای شما را مصیبت های دنیا غارت کرده است و آنچه در دنیا خورده اید از طعامی برای شما در آن اندوههائی است ، وآنچه از آشامیدنیها نوشیده اید پس برای شماست درآن گلوگیرشدن ، و خدا را گواه میگیرم که نایل نمی شوید از دنیا بنعمتی که خوشحال میشوید بآن مگر آنکه مبتلا میگردید برفتن نعمتی که کراهت دارید رفتن آنرا ، ای مردم ما وشما خلق شدیم برای زیست کردن نه برای فانی شدن ، ولیکن شما ازخانه ای بخانه دیگر منتقل میشوید ، پس توشه بگیرید برای جائی که میروید و همیشه در آنجا هستید والسلام .

٤٦٥ - در کافی (کتاب ایمان و کفر) باب « کفر» از حمران بن اعین روایت شده که گفت از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از (معنی) فرمودهٔ خدای با عزت و جلال : **انا هديناه السبيل اما شاكرا و اما كفورا** . (ما راه حق را نمایاندیم یا مردم سپاسگزارند و از آنطریق میروند و یا کفران نعمت میکنند) فرمود « آدمی» یا براه

قال : سئلت أبا عبدالله عليه السلام عن قوله عزوجل : **انا هديناه السبيل اما شاكراً واما كفوراً** . قال : إمّا آخذٌ فهو شاكر ، وامّا تاركٌ فهو كافر .

٤٦٦ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن مسعدة بن صدقة ، قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام و سئل ما بال الزّانى لاتسمّيه كافراً و تارك الصّلوة قدسمّيته كافراً ، و ماالحجّة في ذلك ؟ فقال : لانّ الزّانى و ما أشبهه انّما يفعل ذلك لمكان الشّهوة لأنّها تغلبه ، و تارك الصّلوة لايتركها الّا إستخفافاً بها ، و ذلك لأنّك لا تجد الزّانى يأتى المرأة الّا و هو مستلذّ لأتيانه ايّاها قاصدٌ اليها ، و كلّ من ترك الصّلوة قاصداً اليها فليس يكون قصده لتركها اللّذة ، فاذا نفيت اللّذة وقع الأستخفاف ، واذا وقع الأستخفاف وقع الكفر « الحديث » .

راست میرود (و بدستورات خداوندی عمل مینماید) پس سپاسگزاراست ویاترك (راه راست) میکند پس کفران (نعمت‌خدا) نموده‌است (و این‌روایت دلالت میکندبراینکه معنائی که برای شکر نموده اند باینکه شکر عبارتست ازاینکه بنده آنچه‌راکه‌خداوند باو عنایت فرموده مصرف کند برای آن‌مقصودی که قرارداده شده کلام تمامی‌است مثل اینکه چشم را بآثار صنع پروردگار بیندازد تا نیروی‌توحیداو تقویت شود ، وگوش را بمواعظ و نصایح فرا دهد وبهمین طریق سایر اعضاء را مصرف راه‌حق نماید ، واینکه درقرآن کریم‌میفرماید : **وقليل من عبادي الشكور** یعنی کم اند بندگان‌سپاسگزارمن ؛ مقصودهمین است که آنان که باین وظیفه قیام ورزند نادرند).

٤٦٦ ـ و نیزدر همان کتاب و باب ، از مسعدة بن صدقه روایت شده که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم در مورد سؤالی که از حضرت نموده بودند ، سبب چیست زناکار کافر نامیده نشده ولی کسی راکه نماز خودرا ترك نماید کافرنامیده اید و دلیل بر این مطلب چیست ؟ حضرت فرمود : چون زنا کار و هرچه شبیه بزناست مرتکب‌زنامیشود برای‌شهوتی که بر اوغلبه نموده است ، ولی آنکس که‌ترك نمازمینماید نیست مگر برای سبك شمردن نماز ، زیرا زناکاری که بزنی توجه میکند مقصودی جز لذت بردن‌از عمل شنیع‌خود ندارد ، وهر کس نمازخودرا ترك میکند مقصودش جزترك نماز نیست ودر این ترك ، لذتی برای او نیست و چون‌لذتی‌برای او تصورنشود مسلماً نظراوسبك‌شمردن نمازمیباشدو چون‌نماز راسبك بشماردکافر گردد(یعنی‌حضوردر محضر الهی را سبك شمرده است و مانند کفار است که بخدا عقیده ندارند ولذا در حکم‌کافر

٤٦٧ ـ و فيه ايضاً : باب «تعجيل عقوبة الذّنب» عن ابن القدّاح ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الله عز وجل : و عزّتي و جلالي لأخرج عبداً من الدّنيا وأنا اريد أن أرحمه حتّى استوفي منه كلّ خطيئة عملها ، امّا بسقم في جسده ، وامّا بضيق في رزقه ، وامّا بخوف في دنياه ، فان بقيت عليه بقية شدّدت عليه عند الموت ؛ و عزّتي وجلالي لأخرج عبداً من الدّنيا و اريد أن اعذّبه حتّى او فيه كلّ حسنة عملها ، امّا بسعة في رزقه ، و امّا بصحّة في جسمه ، و امّا بأمن في دنياه ، فان بقيت عليه بقيّة هوّنت عليه بها الموت .

٤٦٨ ـ و فيه ايضاً : باب « نادر » (بعد باب تفسير الذّنوب) عن ابن ابي يعفور ، قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : قال الله عزوجل : انّ العبد من عبيدي المؤمنين ليذنب الذّنب العظيم ممّا يستوجب به عقوبتي في الدّنيا والآخرة ، فأنظر له فيما هو صلاحه في آخرته فأُعجّل له العقوبة عليه في الدّنيا لأُجازيه بذلك الذّنب و اقدّر عقوبة ذلك

است ازجهت عذاب) تا آخر حديث .

٤٦٧ ـ و نيز در همان كتاب ، باب «تعجيل درعقوبت گناه » ازابن قداح ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود رسولخدا صلى الله عليه وآله فرمود : خداى باعزت و جلال فرمايد : بعزت و جلال خودم سوگند ، هيچ بنده‌اى را از دنيا بيرون نمى برم (و نمى ميرانم) در حاليكه اراده دارم كه او را مورد رحمت وعنايت خود قرار دهم جز آنكه تمامى گناهان او را پاك گردانم ، يابواسطهٔ دردى باشد كه در بدن او قرار دهم يا براى تنگى وسختى روزى اوويابجهت ترسى كه در دنياى او قرار ميدهم ، پس اگر (باين ابتلائات) چيزى ازگناهان او باقى بماند مرگ را بر اوسخت گردانم ، بعزت و جلال خودم سوگند ، بيرون نمى برم بنده‌اى را از دنيا كه اراده شكنجه وعذاب اورا دارم تا آنكه تمام اعمال نيك اورا (در دنيا) پاداش دهم يا از جهت گشايش روزيش و و يا بسبب سلامتى در بدنش ويا ازجهت مأمون بودن او (ازخطرات) در دنيا پس اگر چيزى هم باقى بماند كه بپاداشى نيازمند باشد (درازاء آن)مرگ رابراو آسان گردانم .

٤٦٨ ـ و نيز در همان كتاب ، در باب « نادرى » پس از باب تفسير ذنوب از ابن ابى يعفور روايت شده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : خداوند باعزت و جلال فرموده : چون بنده‌اى از بندگان مؤمن من گناه بزرگى مرتكب

الذّنب و اقضيه و اتركه عليه موقوفاً غير ممضى ولى في امضائه المشيئة ، و ما يعلم عبدى به فاتردّد في ذلك مراراً على امضائه ثمّ امسك عنه فلا امضيه كراهة لمساءته وحيداً عن ادخال المكروه عليه فأتطوّل عليه بالعفو عنه و الصّفح محبّةً لمكافاته لكثير نوافله الّتى يتقرّب بها الىّ في ليله و نهاره فأصرف ذلك البلاء عنه و قد قدّرته و قضيته و تركته موقوفاً ولى في امضائه المشيئة ، ثمّ اكتب له عظيم أجر نزول ذلك البلاء و ادّخره و أُوفّره له اجره و لم يشعر به ولم يصل اليه اذاه ، و أناالله الكريم الرءوف الرّحيم .

٤٦٩ - و فيه ايضاً : (كتاب الزّكوة) باب « فضل القصد » عن داود الرّقى ،

شود كه موجب شكنجهٔ من در دنيا و آخرت باشد پس نظر كنم در آنچه بمصلحت آخرت او باشد و شتاب كنم درشكنجه او در دنياتا پاداش دهم گناه او را بآن‌عقوبت ، مقدرميكنم گناه اورا (يعنى مقدار عقوبت اورا تعيين ميكنم) و حكم مينمايم ، و ترك ميكنم واقع ساختن آن را كه امضاء نزول و ورود آن‌را نمى‌نمايم ، و براى منست كه هروقت بخواهم امضاءنمايم و نميداند بندهٔ من كه چنين كرده‌ام ، پس نظر ميكنم مكرر برگذراندن‌او پس امضانمى كنم‌براى اينكه دوست ندارم بربندهٔمن صدماتى‌واردشود ، وكناره ميكنم از وارد كردن مكروه بر او ، پس بر او تفضل و عنايت ميكنم باينكه عفو از او ميكنم و ميگذرم از او ، چون دوست دارم جزاى نيك بدهم او را براى مستحبات بسيارى كه شب و روز بجاميآورد كه بآنها قرب بمن پيداميكند (مقصودقرب سعادتى وشرافتى است نه مكانى) پس آن بليه را از او دفع‌ميكنم در حاليكه مقدر و حكم كرده بودم ، وترك نمودم امضاء آنرا كه امضاء آن موقوف بر مشيت و ارادهٔمن بود ، سپس مينويسم براى او پاداش بزرگيرا كه اگر آن بلارا نازل كرده بودم باو ميدادم ، و ذخيره ميكنم آن اجر را و زياد ميگردانم آن را براى او در حاليكه بنده من عالم نيست باين اجر عظيمى كه‌براى او ذخيره كرده ام ، و صدمه آن عقاب هم باو نرسيد ، و منم خداى با كرم بخشاينده مهربان .

بيان : تقدير ، كتابت و مقدار شيء است در لوح ، محو واثبات و قضاء ، شروع در آماده نمودن اسباب نزول مقدرات است ، و امضاء تكميل آن اسبابست ، و تردد كنايه است ازايجاد برخى ازاسباب و تكميل ننمودن آن .

٤٦٩ - و نيز در همان‌كتاب (كتاب زكوة) باب « فضل قصد وميانه روى» از از داود رقى از حضرت صادق عليه السلام روايت‌شده كه فرمود : همانا ميانه روى (در

عن ابی عبدالله عليه السلام قال : انّ القصد امر يحبّه الله عز وجل ، و انّ السّرف امر يبغضه الله حتّى طرحك النّواة ، فانّها تصلح للشّيء و حتّى صبّك فضل شرابك .

٤٧٠ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن حمّاد [بن واقد] اللّحّام ، عن ابی عبدالله عليه السلام ، قال : لو أنّ رجلاً أنفق ما في يديه في سبيل الله ما كان أحسن و لا وُفّق ، أليس يقول الله تعالى : **ولاتلقوا بايديكم الى التهلكة واحسنوا ان الله يحب المحسنين** يعنى المقتصدين .

٤٧١ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن رفاعة ، عن ابی عبدالله عليه السلام ، قال : اذا جاد الله تبارك و تعالى عليكم فجودوا ، و اذا أمسك عنكم فأمسكوا ، و لا تجاودوا الله فهو الأجود .

زندگی) کاریست که خداوند با عزت وجلال دوست میدارد ، وزیاده‌روی نمودن ، کاریست که خداوند با عزت و جلال دشمن دارد آنرا گرچه چشم پوشی از هسته (خرمائی) باشد ، زیرا هسته هم برای‌چیزی (چون سوزاندن) بکار آید ، یا دور ریختن زیادی آبی که آشامیده‌ای .

٤٧٠ ـ و نیز در همان کتاب و باب ، از حماد (بن واقد) لحام از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : اگر مردی آنچه که خدا باوعنایت فرموده در راهی از راههای خدا بدهدکار خوبی نکرده و توفیقی هم نیافته (زیرا تمامی آنچه را که در دست اوست در راه خدا دادن موجب مضیقه و تنگی او در زندگی خواهدشدو لذاچنین انفاقی‌را منع فرموده اند) آیا خدای (سبحان) نمیفرماید : **ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة واحسنوا ان الله يحب المحسنين** (یعنی بدست خود خویشتن را بهلاکت نیندازید ومیانه روباشید زیرا خدا دوست میدارد مردمان‌میانه رو را) .

٤٧١ ـ و نیز در همان کتاب وباب ، از رفاعه از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود : هرگاه خداوند تبارك وتعالی بر شما بخششی فرمود شما نیز بخشش کنید ، واگر خداوند از جود و بخشش خودداری فرمود شما نیزخودداری کنید ، بر خدا اظهاربخشش نکنید ، زیرا بخشش اوبیش ازبخشش‌هر مخلوقی است (مقصود اینست که اگر خدا چیز علاوه‌ای از مایحتاج بشما نداد نباید لوازم و ضروریات زندگی خود را انفاق کنید ، چون این عمل نشانهٔ نشاندادن بخشش است برخدا) .

٤٧٢ - في الوسائل : (كتاب الحجّ) باب « تحريم هجر المؤمن بغير موجب و كراهته بعد الثلاث معه » عن انس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لا يحلّ للمسلم أن يهجر أخاه فوق ثلاث .

٤٧٣ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبي ذر ، عن النبيّ في وصيّة له ، قال : يا أباذر ! ايّاك وهجران أخيك ، فانّ العمل لا يتقبّل مع الهجران ، يا أباذر ! أنهاك عن الهجران ، فان كنت لابدّ فاعلاً فلاتهجره ثلاثة ايّام كملاً ، فمن مات فيها مهاجراً لأخيه كانت النّار أولى به .

٤٧٤ - و فيه ايضاً : باب « تحريم اهانة المؤمن و خذلانه » عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انّه قال في خطبة له : و من أهان فقيراً مسلماً من اجل فقره و استخفّ به فقد استخفّ بالله ، و لم يزل في غضب الله عز و جل و سخطه حتّى يرضيه ، و من أكرم فقيراً مسلماً

---

٤٧٢ - در وسائل (كتاب حج) باب « تحريم هجران از مؤمن بدون موجبى ، و كراهت از ملاقات او بيش از سه روز » ازانس نقلشده كه گفت رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : سزاوار نيست مسلمان بيش از سه روز از برادر (مسلمان) خودش دورى وقهر كند .

٤٧٣ - و نيز در همان كتاب و باب ، از ابى ذر از پيغمبر اكرم صلى الله عليه وآله در سفارشى كه آنحضرت فرموده اند ، فرمودند : اى ابوذر ! بپرهيز از دورى وقهر برادر (مسلمان) خود ، زيرا با دورى و قهر از برادر مسلمان ، عملى پذيرفته نگردد ؛ اى اباذر ! باز ميدارم ترا از دورى برادر مسلمان و اگر ناچارشدى از دورى نمودن وقهر كردن از برادر دينى خود پس سه روز تمام ازاو دورى مكن ، زيرا هر كس بميرد در بين اين سه روز درحالى كه از برادر دينى خود دورى وقهر نموده باشد آتش جهنم براى او سزاوارتراست .

٤٧٤ - ونيز در همان كتاب ، باب « تحريم اهانت مؤمن و خوار كردن او » از رسولخدا صلى الله عليه وآله نقلشده كه دريكى از سخنرانى هاى خود فرمود : كسى كه ستم كند برنيازمند مسلمانى ازجهت فقرش و او را سبك بشمارد ، بتحقيق خدا را سبك شمرده و هميشه در خشم و سخط خداى با عزت و جلالست تا اورا (ازخود) راضى گرداند ، و كسى كه اكرام كند (و گرامى دارد) نيازمند مسلمانى را ، خداوند را در روز قيامت ملاقات كند در حاليكه مورد عنايت خدا واقع ميگردد ؛ سپس فرمود : كسى كه ستم كند

لقی الله یوم القیمة و هو یضحك الیه ، ثمّ قال : و من بغی علی فقیر او تطاول علیه او استحقره ، حشره الله یوم القیمة مثل الذّرّة في صورة رجل حتّی یدخل النّار .

۴۷۵ - و فیه ایضاً : باب « تحریم اغتیاب المؤمن و لو کان صدقاً » عن الحسین بن زید ، عن الصّادق ، عن آبائه في حدیث المناهی ، انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نهی عن الغیبة والأستماع الیها ، و نهی عن النّمیمة و الأستماع الیها ، و قال لا یدخل الجنّة قتّات یعنی نمّاماً ، و نهی عن المحادثة الّتي تدعوا الی غیر الله ، و نهی عن الغیبة ، و قال : من اغتاب امرءً مسلماً بطل صومه و نقض وضوئه و جاء یوم القیمة یفوح من فیه رائحة أنتن من الجیفة یتأذّی به اهل الموقف ، و إن مات قبل أن یتوب ، مات مستحلاً لماحرّم الله عز وجل ، ألا ومن تطوّل علی أخیه في غیبة سمعها فیه في مجلس فردّها عنه ، ردّ الله عنه ألف باب من الشّرّ في الدّنیا والآخرة ، فان هو لم یردّها وهوقادرٌ علی ردّها ، کان علیه کوزر من اغتابه سبعین مرّة .

برفقیری ، یابزرگی وتکبر براو نشان دهد یا او را کوچك بشمارد ، خداوند در روز قیامت اورا چون مورچه درصورت آدمی محشورفرماید تاواردجهنم گردد .

۴۷۵ - ونیزدرهمان کتاب ، باب« تحریم غیبت مؤمن گرچه راست هم باشد» ازحسین بن زید از حضرت صادق علیه السلام از پدران (گرامیش) در حدیث مناهی روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود ازغیبت (درغیاب مردم بدگوئی ایشان نمودن) وگوش دادن بآن ، ونیزفرمود : سخن چین وارد بهشت نمیشود ، ونهی فرمود ازسخنانی که (در مجالس لهو ولعب) میخواند (آدمی را) بغیر راه خدا ، و نهی فرمود از غیبت کردن ، وفرمود کسی که غیبت مرد مسلمانی کند روزه و وضوی او باطل است (مقصود بطلان شرعی نیست بلکه صفا و نورانیت روزه ووضورا می برد) ودر روز قیامت میآید در حالیکه ازدهان اوبوئی بدتر از مرداراستشمام میگردد بطوریکه اهل محشررا آزار کند ، واگر پیش از توبه (از غیبت بتحصیل رضایت غیبت شده و توبه از اصل گناه) بمیرد مرده است درحالیکه حلال شمرده چیزی راکه خدای باعزت وجلالت حرام فرموده آگاه باشید کسی که منت بگذارد بربرادر (مؤمن) خود در غیبتی که از او درمجلسی شنیده است وآنرا از برادرخود برطرف سازد خداوند هزار باب ازشر دنیا و آخرت رااز او برطرف سازدواگر (گوش کند) وبا توانائی برطرف نسازد (آنرا) هفتاد مرتبه گناهش ازکسی که غیبت نموده شدیدترخواهد بود .

٤٧٦ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن ابى بصير عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم في وصيّته له قال : يا أباذر ! ايّاك و الغيبة ، فانّ الغيبة أشدّ من الزّنا ، قلت و لم ذاك يا رسول الله ؟ قال : لأنّ الرّجل يزنى فيتوب الى الله فيتوب الله عليه ، والغيبة لاتغفر حتّى يغفرها صاحبها ؛ يا أباذر ! سباب المسلم فسوق ، و قتاله كفر ، و أكل لحمه من معاصى الله ، وحرمة ماله كحرمة دمه ، قلت يا رسول الله ما الغيبة ؟ قال : ذكرك أخاك بما يكره ، قلت يا رسول الله فان كان فيه الّذي يذكر به ؟ قال : إعلم انّك اذا ذكرته بما هو فيه فقد اغتبته ، و اذا ذكرته بماليس فيه فقد بهتّه .

٤٧٧ - و فيه ايضاً : (كتاب الطّهارة) باب «استحباب احتساب المرض والصّبر عليه» عن عبدالله بن سنان ، عن ابى عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يقول الله عز وجل للملك الموكّل بالمؤمن اذا مرض : اكتب له ما كنت تكتب له في صحّته ، فانّى أنا الّذى صيّرته في حبالى .

٤٧٦ - و نيز درهمان كتاب و باب ، از ابى بصير از پيغمبر اكرم صلى الله و آله در سفارشى از آنحضرت است كه فرمود : اى اباذر ! بپرهيز از غيبت كردن ، زيرا غيبت شديدتر از زناست ، عرضكردم اى رسولخدا علت آن چيست ؟ فرمود : زيرا آدمى زنا ميكند سپس بسوى خدا توبه مينمايد و خدا توبه اورا مى پذيرد ، ولى غيبت قابل آمرزش نيست تا صاحب غيبت (غيبت شده ، ازغيبت كننده) بگذرد ، اى اباذر ! دشنام دادن مسلمان فسق است و قتال با او كفر است و خوردن گوشت او (يعنى غيبت او) نا فرمانى خداست و احترام مال او چون احترام خون اوست ، عرضكردم اى رسولخدا غيبت چيست ؟ فرمود : برادر (مؤمن) خود را بآنچه كراهت دارد ياد كنى ، عرضكردم اى رسولخدا اگر آنچه در باره او گفته شده در او باشد (باز غيبت است) حضرت فرمود : بدان هر گاه ياد كنى مؤمن را بآنچه در اوهست (يعنى عيبى را كه داراست) بتحقيق غيبت او كرده اى ، واگر اورا ياد كنى بچيزى كه در او نيست براو بهتان زده اى .

٤٧٧ و نيز در همان كتاب (كتاب طهارت) باب « استحباب احتساب مرض وصبر بر آن» از عبدالله بن سنان از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : خداوند باعزت وجلال بفرشته اى كه مأمور بر مؤمن است هر گاه (مؤمن) بيمار شود ميفرمايد : بنويس (از اعمال خير) جهت او آنچه را كه در حال صحت انجام ميداده ، پس همانا منم آن خدائى كه اورا در بند و زنجير خود قرار داده ام .

٤٧٨ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن زرارة ، عن احدهما عليه السلام قال : سهر ليلة من مرض أو وجع أفضل وأعظم أجراً من عبادة سنة .

٤٧٩ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن درست ، قال : سمعت أبا ابراهيم عليه السلام يقول : اذا مرض المؤمن اوحى الله تعالى الى صاحب الشمال : لا تكتب على عبدى مادام في حبسى و وثاقى ذنباً ، ويوحى الى صاحب اليمين أن اكتب لعبدى ما كنت تكتب له في صحته من الحسنات .

٤٨٠ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن عون بن عبدالله بن مسعود ، عن أبيه ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه تبسم ، فقيل له : مالك يا رسول الله تبسمت ؟ فقال : عجبت للمؤمن

---

٤٧٨ - و نيز در همان كتاب و باب ، از زراره از حضرت باقر عليه السلام يا حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : بيدارى يكشب از جهت بيمارى يا دردى (كه بر مؤمن عارض گرديده) برتر و بزرگتر است اجر و پاداش آن از عبادت يكسال .

٤٧٩ - و نيز در همان كتاب و باب ، از درست روايت شده كه گفت شنيدم حضرت موسى بن جعفر عليه السلام ميفرمود : هرگاه مؤمنى بيمار شود خداوند برتر از هر چيز وحى فرستد بفرشته‌اى كه گناهان و كارهاى زشت اورا ثبت مى كند ، ننويس براى بندهٔ من گناهى مادامى كه در قيد و بند من است ، ووحى فرستد بفرشته‌ايكه اعمال خير او را ثبت ميكند ، بنويس براى بندهٔ من آنچه در حال تندرستى او از حسنات و كارهاى خير مينوشتى (ظاهر اينست كه مراد از گناهانى كه در حال بيمارى ثبت نميشود از قبيل بد رفتارى با پرستاران كه بواسطه ضعف و فشار مرض باشد).

٤٨٠ - و نيز درهمان كتاب و باب ، از عون بن عبدالله بن مسعود از پدرش از رسولخدا صلى الله عليه وآله روايت نموده كه آنحضرت تبسم فرمود (لبخندزد) خدمت آنجناب عرض شد چه چيز موجب شد اى رسول پروردگار كه تبسم فرمودى ؟ (لبخند زدى) فرمود : در شگفتم از مؤمن و بى تابى او از بيمارى ، و اگر ميدانست چه اجر و پاداش هائى براى او در بيماريست هر آينه دوست ميداشت هميشه بيمار باشد تا وقتى كه ملاقات ميكند پروردگارش را (تا مرگ او را در يابد).

حيرت و زارى كه در بيمارى است — وقت بيمارى همه بيدارى است
در زمان درد و غم يادش كنى — چون شدى خوش باز برغفلت تنى
آن زمان كه ميشوى بيمار تو — ميكنى از جرم استغفار تو
مينمايد بر تو زشتي گنه — ميكنى نيت كه باز آيم بره

و جزعه من السّقم ، ولو يعلم ماله في السّقم من الثواب لأحبّ أن لايزال سقيماً حتى يلقى ربّه عزوجل .

٤٨١ - في المجلّد السّابع عشر من البحار ، باب « مواعظ الصّادق جعفر بن محمّد عليهما السلام و وصاياه و حكمه » عن أبان الأحمر ، عن الصّادق جعفر بن محمّد عليهما السلام ، انّه جاء اليه رجل فقال له : بأبي أنت و امّي يابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم علّمني موعظة ، فقال عليه السلام له : إن كان الله تبارك وتعالى قد تكفّل بالرّزق فاهتمامك لماذا ؟ وإن كان الرّزق مقسوماً فالحرص لماذا ؟ و إن كان الحساب حقّاً فالجمع لماذا ؟ و إن كان الثّواب عن الله حقّاً فالكسل لماذا ؟ و إن كان الخلف من الله عزوجل حقّاً فالبخل لماذا ؟ و إن كان العقوبة من الله عزوجل النّار فالمعصية لماذا ؟ وإن كان الموت حقّاً فالفرح لماذا ؟ و إن كان العرض على الله حقّاً فالمكر لماذا ؟ و إن كان الشّيطان عدوّاً فالغفلة لماذا ؟ و إن كان الممرّ على

عهدو پیمان میکنی که بعداز این — جز که طاعت نبودم کاری گزین
پس یقین گشت آنکه بیماری ترا — می ببخشد هوش و بیداری ترا
پس بدان این اصل را ای اصل‌جو — هر که‌را درد است او برده‌است بو
هر که او بیدار تر پر درد تر — هر که او آگاه‌تر رخ زرد تر
کی اسیر حبس آزادی کند — کی گرفتار بلا شادی کند

٤٨١ - در جلد هفدهم بحار ، باب « مواعظ حضرت صادق علیه السلام و سفارشها و پند های حکیمانه آنحضرت » از ابان‌بن احمر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که مردی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد : پدر و مادرم فدای تو باد ای فرزند رسولخدا ، یاد ده مرا پند و اندرزی ، فرمود : اگر خدای منزه وبرتر از هر چیز بعهده گرفته روزی (مخلوق) را پس سعی و کوشش بسیارتو برای چیست ؟ و اگر روزی قسمت و معین شده پس حرص و آز برای چیست ؟ و اگر اجر و پاداش از طرف خدا (برای اعمال) حق است پس کسالت وخستگی برای‌چیست ؟ و اگر عوض (انفاق) از طرف خدای باعزت و جلال مسلم است پس بخل و فرومایگی (وانفاق‌نکردن در راه خدا) برای چیست ؟ و اگر مردن و رفتن از دنیا حقست پس خوشحالی (از پیش آمد های دنیا) برای چیست ؟ و اگر عرض اعمال بر خدای با عزت و جلال حقست پس حیله گری (درباره‌مردم) برای چیست ؟ واگر شیطان دشمن است پس غفلت وفراموشی (از او) برای چیست ؟ و اگر گذشتن از صراط حقست (صراط پلی است بر روی

الصّراط حقّاً فالعجب لماذا ؟ و إن كان كلّ شيء بقضاء و قدر فالحزن لماذا ؟ و إن كانت الدّنيا فانية فالطّمأنينة اليها لماذا ؟ .

٤٨٢ ـ في الوسائل : (كتاب الصّلوة) باب « تأكّد استحباب الخشوع في الصّلوة » عن الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلام قال : اذا كنت في صلوتك ، فعليك بالخشوع و الأقبال على صلوتك ، فانّ الله تعالى يقول : **الذينهم في صلوتهم خاشعون .**

٤٨٣ ـ و فيه ايضاً : باب « تأكّد استحباب الأقبال بالقلب على الصّلوة » عن زيد بن علىّ ، عن آبائه ، عن علىّ عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : ركعتان خفيفتان في تفكّر خيرٌ من قيام ليلة .

٤٨٤ ـ و فيه ايضاً : (كتاب الطّهارة) باب «جواز السّرور بالعبادة من غير عجب» عن مسعدة بن صدقة ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : من سرّته حسنته وسائته سيّئته فهو مؤمن .

جهنم) پس بخود باليدن براى چيست ؟ و اگر هر پيش آمدى بقضا و قدر است (قضا مرتبه حكم و فرمان الهى و قدر عالم اندازه گيرى مقدرات است) پس حزن و اندوه براى چيست ؟ و اگر دنيا از بين رفتنى است پس سكون و آرامش (در آن) براى چيست ؟.

٤٨٢ ـ در وسائل ، كتاب صلوة ، باب « تأكد استحباب خشوع در نماز » از حلبى از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : هر گاه در نماز بودى بر تو باد بخشوع و فروتنى و توجه نمودن بنماز خود ، زيرا خداى برتر از هر چيز ميفرمايد : **الذينهم في صلوتهم خاشعون** . (مؤمنين كسانى هستند كه در نماز خود فروتن و خاشعند) .

٤٨٣ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « تأكد استحباب اقبال بدل در نماز » از زيد بن على از پدرانش از على عليه السلام روايت شده كه رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : دو ركعت نمازى كه سبك و مختصر باشد با تأمل (در عظمت خدا) برتر است از بسر بردن شبى در عبادت پروردگار (درحاليكه بدون تفكر و انديشه باشد) .

٤٨٤ ـ و نيز در همان كتاب (كتاب طهارت) باب « جواز سرور بعبادت بدون عجب » از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرموده : كسى كه عمل نيك او ، او را مسرور و خوشحال گرداند ، و كردار بد او ويرا بد آيد پس او مؤمن است .

۴۸۵ - فی الأمالی الطّوسی : (مجلس یوم الجمعة الرابع من المحرّم سنة سبع وخمسین و اربعمأة ، ضمن وصایاالنبی صلی الله علیه و آله و سلم لأبی‌ذر) یا أباذر ! المتّقون سادة ، و الفقهاء قادة ، و مجالستهم الزّیادة ، انّ المؤمن لیری ذنبه کانّه صخرة یخاف أن تقع علیه ، و انّ الکافر لیری ذنبه کانّه ذبابٌ مرّ علی أنفه ؛ یا أباذر ! لاتنظر الی صغر الخطیئة ولکن انظر الی من عصیته ؛ یا أباذر ! انّ نفس المؤمن أشد تقلّباً وخیفة من العصفور حین یقذف

---

۴۸۵ - در امالی طوسی (مجلس روز جمعه چهارم محرم سال چهارصد و پنجاه و هفت ضمن سفارشهای پیغمبر اکرم بأبی‌ذر) ای أباذر ! پرهیزکاران آقا و بزرگانند ، و علماء و دانشمندان پیشوایانند ، و همنشینی ایشان موجب زیادتی (علم و دانش است) همانا مؤمن گناه خودرا چون سنگ بزرگی می‌بیند ومیترسد ازاینکه بر او وارد گردد ، و کافر گناه خویش را چون پشه‌ای می‌بیند که بر بینی او عبور می نماید ، ای أباذر ! (هیچگاه) بکوچکی گناه (خود) نظر مکن ، بلکه نظر کن کسی را که نافرمانی او کردی (یعنی نظر تو بعظمت وبزرگی پروردگار باشد) ای أباذر ! همانا مؤمن ، تلاش و کوشش او در نجات و رهائی از گناه بیشتر از گنجشکی است که او را در دامی گرفتار سازند ، ای أباذر ! نزدیك نمیشود بنده به پروردگار بچیزی برتر از بجا آوردن سجده های پنهانی (برای‌خدا) ای أباذر ! هرگاه اراده فرماید خداوند در بارهٔ یکی از بندگان خود خیری را ، بصیر و بینا گرداند اورا در دین خود و او را بآنچه در دنیاست بی میل و رغبت گرداند ، و او را بعیبهای خویش متوجه سازد ، ای أباذر ! بی‌میل ورغبت نشد بنده در دنیا (بمحرمات الهی و زیادتی معیشت و زندگی) مگر اینکه خداوند علم وحکمت را در دل اومحکم گرداند و زبان او را گویا کند و او را بعیبهای دنیا و دردها و دوا های آن بینا گرداند و او را از دنیا بیرون برد در حالیکه سالم از عیب و نقص است به بهشت‌خود .

روح نفس مطمئنه از جسد — زخم ناخنهای فکرت می‌کشد
فکرت بد ناخن پر زخم دان — در تعمق می‌خراشد روی جان
زخم ناخن بر چنین رخ کافریست — که رخ مه از فراق او گریست
تا گشاید عقده اشکال را — در حدث کرده است زرین بالرا
عقده را بگشاده گیرای منتهی — عقده سخت است بر کیسه تهی

به في شرك ؛ يا أباذر ! ما يتقرّب العبد الى الله بشيء أفضل من السّجود ؛ يا أباذر ! اذا أراد الله بعبد خيراً فقّهه في الدّين وزهّده في الدّنيا و بصّره بعيوب نفسه ؛ يا أباذر ! ما زهّد عبد في الدّنيا إلّا أثبت الله الحكمة في قلبه وانطق بهالسانه و بصّره عيوب الدنيا ودائها و دوائها وأخرجه منها سالماً الى دار السّلام .

٤٨٦ - و فيه ايضاً : (مجلس يوم الجمعة الخامس و العشرين من جمادى الآخر سنة سبع و خمسين و اربعمأة) عن علىّ عليه السلام ، عن النبىّ صلى الله عليه وآله وسلم قال : السّلطان ظلّ الله في الأرض ، يأوى اليه كلّ مظلوم ، فمن عدل كان له الأجر ، و على الرّعية الشّكر و من جار كان عليه الوزر ، وعلى الرّعية الصّبر حتّى يأتيهم الأمر .

در گشاده عقدها گشتی تومیر — عقده چند دگر بگشاده گیر
حد اعیان و عرض دانسته گیر — حد خود را دان کز آن نبود گزیر
عقدهٔ کان بر گلوی ماست سخت — که ندانی که خسی یا نیکبخت
گر بدانی که شقیی یا سعید — آن بود بهتر ز هر فکر عنید
عمردر محمول و در موضوع رفت — بی بصیرت عمر در مسموع رفت
هر دلیلی بی نتیجه بی اثر — باطل آمد در نتیجه خود نگر
هیچ نامی بی حقیقت دیده ای — یا زگاف و لام گل ، گل‌چیده‌ای
اسم خواندی رو مسمی را بجو — ای شده قانع زهو با نام هو
گر زنام و حرف خواهی بگذری — پاك کن خود را زخودهان یکسری
همچو آهن ز آهنی بی‌رنگ شو — در ریاضت آئینه بی زنگ شو
خویش‌راصافی کن‌ازاوصاف‌خویش — تا به بینی ذات پاك صاف خویش
گفت پیغمبر که هست از امتم — که بود هم گوهر و هم همتم
مرمرا زان نور بیند جانشان — که مرایشانرا همی بینم عیان

٤٨٦ - و نيز در همان كتاب (مجلس روز جمعه بيست و پنجم جمادى‌الاخرسال ٤٥٧) از حضرت على عليه السلام از پيغمبر اكرم صلى الله عليه‌وآله روايت شده كه‌فرمود : پادشاه سايهٔ خداست در زمين كه هر مظلوم و ستم شده اى باو پناهنده ميشود ، پس پادشاهى كه (در رعيت خود) عدالت كند براى او اجر و پاداش (نيك) است ، و بر رعيت سپاس او (لازم) است ، وسلطانى كه ظالم و بيدادگر باشد براى اوست عقوبت و بر رعيت است صبر و شكيبائى تا اينكه فرج وگشايشى براى آنها روى دهد .

۴۸۷ ـ و فیه ایضاً : (مجلس یوم الجمعة الثّالث و العشرین من شهر ربیع الاوّل سنة سبع و خمسین و اربعمأة) عن علیّ بن ابیطالب علیه السلام عن النبیّ صلی الله علیه و آله ، قال : من أفضل الأعمال عند الله عز وجل ابراد الأکباد الحارّة و اشباع الأکباد الجائعة ، والّذی نفس محمّد بیده لایؤمن بی عبد یبیت شبعاناً وأخوه او جاره المسلم جائع .

۴۸۸ ـ في نهج البلاغة : ومن خطبة له علیه السلام ، روی أنّ صاحباً لأمیر المؤمنین علیه السلام یقال له همّام ، کان رجلاً عابداً ، فقال له : یا امیرالمؤمنین ! صف لی المتّقین حتّی کأنّی أنظر إلیهم ، فتثاقل علیه السلام عن جوابه ، ثمّ قال علیه السلام : یا همّام ! اتّق الله و أحسن **فان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون** ؛ فلم یقنع همّام بذلك القول حتّی عزم علیه ، فحمد الله و أثنی علیه و صلّی علی النبیّ صلی الله علیه و آله ثمّ قال :

---

۴۸۷ ـ و نیز در همان کتاب (مجلس روز جمعه بیست و سوم ماه ربیع الاول سال ۴۵۷) از حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : بهترین عملها نزد خدای با عزت و جلال خنك کردن جگر های گرم و سیر نمودن جگر های گرسنه است ، بحق آن خدائی که جان محمد در دست (قدرت) اوست ، بنده‌ای ایمان بمن نیاورده که شب را در حال سیری بسر برد در حالیکه برادر یا همسایه مسلمان او گرسنه باشد .

۴۸۸ ـ در نهج البلاغه از جمله سخنان حضرت علی علیه السلام است که روایت شده که یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که او را همام میگفتند و مردی عابد بود بحضرت عرضکرد : ای امیرالمؤمنین ! مردمان باتقوی و پرهیزکار را برای من توصیف فرما آنچنانکه گوئیا ایشان را می بینم ، حضرت در جواب او سنگینی نمودند سپس فرمودند : ای همام ! از (محرمات) خدا بپرهیز (وعمل) نیکو بجای آور زیرا خدا با پرهیزکاران و آنانکه احسان و نیکی می کنند می باشد ، همام (باین پاسخ مختصر حضرت) قانع نشد تا آنکه حضرت عزم فرمود و پس از حمد و ثنای خدا و درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود :

اما بعد ، پس همانا خداوند منزه از صفات ممکنات ، خلق را آفرید درحالیکه هنگام آفرینش آنها از فرمانبری و بندگی ایشان بی نیاز بود (زیرا اصل و هستی آنان از خداست) و ایمن بود از نا فرمانی آنها ، و ضرر نمیرساند او را نا فرمانی کسی که نا فرمانی او میکند (برای اینکه مسلط بر غیرخوداست و ازچیزی متأثر نمیشود) و

امّا بعد ، فانّ اللّه سبحانه خلق الخلق حين خلقهم غنيّاً عن طاعتهم آمناً من معصيتهم لانّه لاتضرّه معصية من عصاه ولاتنفعه طاعة من أطاعه ، فقسم بينهم معيشتهم و وضعهم من الدّنيا مواضعهم ، فالمتّقون فيها هم أهل الفضائل : منطقهم الصّواب و ملبسهم الأقتصاد و مشيهم التّواضع ، غضّوا أبصارهم عمّا حرّم اللّه عليهم ، و وقفوا أسماعهم على العلم النّافع لهم ، نزلت أنفسهم منهم في البلآء كالّتى نزلت في الرّخاء ، و لولا الأجل الّذى كتب اللّه عليهم لم تستقرّ أرواحهم في أجسادهم طرفة عين شوقاً الى الثّواب و خوفاً من العقاب ، عظم الخالق في أنفسهم فصغرما دونه في اعينهم ، فهم والجنّة كمن قد رآها فهم فيها منعّمون ، و هم و النّار كمن قد رآها فهم فيها معذّبون ، قلوبهم محزونةٌ ، و شرورهم مأمونةٌ ، وأجسادهم نحيفةٌ ، و حاجاتهم خفيفةٌ ، و أنفسهم عفيفة ، صبروا أيّاماً قصيرةً أعقبتهم راحةطويلة ، تجارة مربحة يسّرها لهم ربّهم ، أرادتهم الدّنيا فلم يريدوها ،

سود نمى بخشد او را طاعت كسى كه اطاعت او ميكند ، پس تقسيم فرمود بين ايشان روزى ايشان را (و آن چيز هائى را كه در زندگانى دنيا بآن محتاجند) و قرار داد آنان را در جايگاه خودشان (از جهت دارائى و ناداری و عزت و ذلت) پس پرهيز كاران در دنيا ايشانند اهل فضل و برترى (همانطور كه از رسول خدا صلى‌الله عليه وآله رسيده هنگاميكه فرمود : پرهيزكارى اينجاست ، واشاره بسينه مبارك خود فرمود ، يعنى حقيقت پرهيزكارى بپاكى نيت است ، و پرهيزكارى ايشان كشف از ملكات فاضله آنها كه موجب تقوى است مى كند) گفتار آنها هميشه حق است و پوشش ايشان لباس اقتصاد و ميانه روى است (ممكن است كه مراد ميانه روى در تمام امور باشد) وراه رفتن ايشان از روى فروتنى است (چنانچه خدا در قرآن ميفرمايد : و بندگان خدا آنهائى هستند كه راه‌رفتن ايشان‌در روى‌زمين ازروى فروتنى‌است) پوشانيدند چشمهاى خودرا از چيز هائى كه حرام كرده خدا براى آنها ، و گوشهاى خود را فرا دادند بر دانشهاى سودمند ، نازل شده است جانهاى آنها در موقع نزول بلا در جايگاه رضا چنانچه در راحتى در آن منزل هستند (و اين مقام رضا وشكراست و منافات ندارد اين مقام با جزع جسمانى) .

دوست همچون در بلا چون آتش است زر خالص در دل آتش خوش است

اگر نبود اجلى كه خداوند برآنان نوشته بود روح ايشان در بدنهاشان بقدر بهم زدن چشم زيست نمى‌نمود براى شايق بودن بثواب وترس از عقاب (زيرا كه ترسشان

و أسرتهم ففدوا أنفسهم منها ، أمّا اللّيل فصافّون أقدامهم تالين لأجزاء القرآن يرتّلونه ترتيلاً ، يحزنون به أنفسهم و يستثيرون به دواء دائهم ، فاذا مرّوا بآية فيها تشويق ، ركنوا إليها طمعاً و تطلّعت نفوسهم إليها شوقاً و ظنّوا أنّها نصب أعينهم ، و اذا مرّوا بآية فيها تخويف ، اصغوا اليها مسامع قلوبهم و ظنّوا أنّ زفير جهنّم و شهيقها في اصول آذانهم ، فهم حانون على أوساطهم مفترشون لجباههم و اكفّهم و ركبهم و اطراف اقدامهم ، يطلبون الى الله تعالى في فكاك رقابهم ، وامّا النّهار فحلماء علماء ابرار أتقياء ، قد براهم الخوف برى القداح ، ينظر اليهم النّاظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من مرض ، و يقول قد خولطوا و لقد خالطهم أمرٌ عظيم ، لا يرضون من أعمالهم القليل ولا يستكثرون

از اینست که اگر بمانند در دنیا ، گرفتار معصیت وعقاب آن شوند) خداوند نزدایشان باندازه ای بزرگست که هرچه غیر اوست در نظرشان کوچك و پست است (برای اینکه غیر خداوند تمام ممکنات در تمامی آنات به فیض وجود از او باقیند واوست که نگاهدار ممکناتست) پس مثل آنها مثل کسانی است که بهشت را دیده اند که در بهشت متنعم وبهره‌مندند ، وحال ایشان با آتش دوزخ چون کسی‌است که دوزخ رادیده که (اهل‌آن) در آن گرفتار شکنجه هایند (چون اعتقاد آنها بدرجه‌ای رسیده که بمرتبه عین‌الیقین قدم نهاده‌اند) قلبهای ایشان اندوهناك است (خوشحالی مؤمن در رخسارش هویداست ، و حزن و اندوه او از گرفتاریهای دنیا و ترس دوری از ساحت حق در قلب اوست) و مردم از شرورایشان ایمن باشند وبدنهای ایشان‌لاغر است (از ریاضت)وحاجتهای دنیویه ایشان کم وسبك‌است (زیرا آنها در دنیا اهل قناعتند)ودارای عفتند (برای بی‌میلی ایشان بدنیا تاچه رسدبحرام دنیا) شکیبائی کردند در مدت کمی که در پی آورد برای آنها راحتی طولانی‌را .

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

و این شکیبائی و راحتی تجارت سود بخشی است که آسان گردانیده است برای آنها پروردگارشان (و امامن اعطی واتقی و صدق بالحسنی فسنیسره‌للیسری ، و اما کسی که انفاق کند و پرهیزکاری ورزد و تصدیق کند بآنچه از طرف خداآمده است از انبیا و معجزات آنها پس آسان میگردانیم برای او رسیدن براحتی ابدی را) اهل دنیا خواستند آمیزش و دوستی با ایشانرا ولی آنان نخواستند آن آمیزش و دوستی را ، و اسیر کردایشان را دنیا بزنجیرهای گرفتاریها ، پس فدا دادند جانهای

الكثير ، فهم لأنفسهم متّهمون ومن أعمالهم مشفقون ، اذا زكّى أحدهم خاف ممّا يقال له ، فيقول أنا أعلم بنفسي من غيري و ربّي أعلم من نفسي ، اللّهمّ لا تؤاخذني بما يقولون و اجعلني أفضل ممّا يظنّون واغفرلي ما لايعلمون ؛

فمن علامة أحدهم انّك ترى له قوّةً في دين ، وحزماً في لين ، و ايماناً في يقين ، و حرصاً في علم ، وعلماً في حلم ، و قصداً في غنى ، وخشوعاً في عبادة ، و تجمّلاً في فاقة ، و صبراً في شدّة ، و طلباً في حلال ، و نشاطاً في هدى ، وتحرّجاً عن طمع ، يعمل الأعمال الصّالحة وهو على وجل ، يمسي وهمّه الشكر ، و يصبح وهمّه الذكر ، يبيت حذراً و يصبح فرحاً ، حذراً لما حذّر من الغفلة ، وفرحاً بما أصاب من الفضل والرّحمة ، إن استصعبت عليه نفسه

خود را بدنيا (لذتها وبهره های دنيوی خود را) اما در شب پس صف كشيدگان باشند بپاهای خودشان درحاليكه تلاوت كنند گانند بترتيب و آرامی اجزاء قرآن را (در نمازشان) محزون ميگردانند خود را بواسطهٔ قرآن و اختيار می كنند بقرآن دواء دردشان را (بقرآن استشفاء می كنند) پس هنگامی كه بر خورند بآيه ايكه در آن تشويق است (بسوی پرستش) ميل كنند بآن برای طمعی كه دارند ، و اهميت ميدهند بآن آيه برای شوقی كه پيدا می كنند بدرجات عاليه آخرت ، و ميپندارند كه درجات عاليه در برابر آنهاست ، و هنگامی كه برخورند بآيه‌ای كه در آن (خداوند بندگان را از عذاب) ترسانيده است گوشهای دل خود را بآن فرا ميدهند و آنرا بدل خود تصديق می كنند و چنين می پندارند كه صدای نفس كشيدن جهنم و نعره‌های آن در بيخ گوشهای ايشانست و آنانند كه برپشتهاشان ركوع كننده‌اند ، پيشانيها و كف دستها و سرزانوها واطراف پاهای خود را (برزمين) پهن كنند (كنايه از گذاردن اين مواضع است برزمين در حال سجده) در حاليكه زاری می كنند بسوی خدا در آزاد شدن گردنشان از زنجير های جهنم ؛ و اما در روز (ايشان) بردباران ، دانشمندان ، نيكوكاران ، پرهيز كارانند كه از ترس ، مانند تيرهای تراشيده شده ضعيف و لاغرند .

با تضرع باش تا شادان شوی — گريه كن تا عاقبت خندان شوی
كه برابر می نهد شاه مجيد — اشگ را در فضل با خون شهيد

نگاه ميكند بايشان ناظر و نگاه كننده پس گمان ميكند كه ايشان بيمارانند در حاليكه بيماری در آنان نيست ، و ميگويد ايشان ديوانه شده‌اند در حاليكه ديوانه نيستند بلكه از شوق بخداوند مبهوت و متحير شده اند (چنانچه در حديث از پيغمبر

فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحبّ ، قرّة عينه فيما لا يزول وزهادته فيما لا يبقى ، يمزج الحلم بالعلم و القول بالعمل ، تراه قريباً أمله ، قليلاً زلله ، خاشعاً قلبه ، قانعةً نفسه ، منزوراً أكله ، سهلاً أمره ، و حريزاً دينه ، ميتةً شهوته ، مكظوماً غيظه ، الخير منه مأمول ، و الشرّ منه مأمون ، إن كان في الغافلين كتب في الذّاكرين ، و إن كان في الذّاكرين لم يكتب في الغافلين ، يعفوا عمّن ظلمه ، ويعطى من حرمه ، و يصل من قطعه ، بعيداً فحشه ، ليّناً قوله ، غائباً منكره ، حاضراً معروفه ، مقبلاً خيره ، مدبراً شرّه ، في الزّلازل وقورٌ ، و في المكاره صبورٌ ، و في الرّخاء شكورٌ ، لا يحيف على من يبغض ، و لا يأثم فيمن يحبّ ، يعترف بالحقّ قبل أن يشهد عليه ، لا يضيّع ما استحفظ ، ولا ينسى

اکرم صلی الله علیه و آله است : رب زدنی فیك تحیراً ، یعنی پروردگارا تحیر مرا از شهود عظمت خودت زیاد گردان) وراضی نمیشوند باعمال اندك خود ، وعمل زیادخود را زیاد نمیشمرند ، پس ایشان بخود تهمت میزنند (بکمی پرستش و قلت انجام وظیفه) و از اعمال خود ترسانند (که‌شاید قبول نشود) هرگاه مدح شود یکی از ایشان‌میترسد از آنچه در باره او میگویند (که مبادا در او عجب و خود بینی حاصل شود) ومیگوید من داناترم بخود از غیر خود ، و پروردگار من بمن از من داناتر است ، پروردگارا بر من مگیر آنچه میگویند ، و مرا برتر از آنچه گمان دارند قرار ده ، و ببخش برای من آنچه را نمیدانند .

و نشانه یکی از آنها اینست که می بینی از برای او توانائی را در دین ، واحتیاط را در عین نرمی ، و ایمان را در یقین ، و حرص را در دانش ، ودانش را در پرستش، و اظهار تجمل و ثروت را در عین فقر و ناداری ، وشکیبائی را در سختی ، وطلب را در حلال ، ونشاطرا در راه یابی ، ودوری کردن‌از شهوات را در عین رغبت ، بجامیآورد اعمال شایسته را و حال آنکه بیمناك است (از قبول نشدن آن) شام میکند وحال آنکه همت او سپاسگزاریست و صبح میکند وهمت او ذکرخداونداست ، شب را بروزمیآورد در حالیکه ترسانست و صبح میکند در حالیکه خوشحالست ، و بیم او از چیزیست که ترسانیده شده است (میترسد) که غفلت از ذکر خدا کند ، و خوشحالی او برای چیزهائیستکه باو رسیده است ازفضل ورحمت خداوند ، اگرسخت گیری کند بر او نفس اماره در چیزهائی که کراهت دارد او آنها را ، عطا نمیکند بنفس چیزهائی راکه دوست دارد نفس اماره آنها را ، روشنی چشم او در چیزهائیست که از بین رفتنی نیست (ثمرات آنها مانند نماز وسایر عبادات) وکناره گیری اواز چیزهائیست که باقی

ما ذکّر ، ولاینابز بالألقاب ، ولایضارّ بالجار ، ولایشمت بالمصائب ، ولایدخل في الباطل ، ولایخرج من الحقّ ، إن صمت لم یغمّه صمته ، و إن ضحك لم یعل صوته ، و إن بغی علیه صبر حتّی یکون الله هو الّذی ینتقم له ، نفسه منه في عناء و النّاس منه في راحة ، أتعب نفسه لآخرته و أراح النّاس من نفسه ، بعده عمّن تباعد عنه زهدٌ و نزاهةٌ ، دنوّه ممّن دنی منه لینٌ و رحمةٌ ، لیس تباعده بکبر و عظمة ، ولادنوّه بمکر و خدیعة ، قال : فصعق همّام صعقة کانت نفسه فیها ، فقال امیر المؤمنین علیه السلام : أما والله لقد کنت

نمیماند (مانند آلایشهای دنیا) مخلوط میکند بردباری را بدانش و گفتار را بعمل ، می‌بینی آرزوی او را نزدیك ، لغزشهای اورا کم ، قلب او را ترسان ، نفس او راقانع ، خوراك اورا کم ، احتیاجات اورا کمتر ، دین اورا محفوظ ، شهوت او را مرده ، خشم او را فرو برده شده ، خوبی او را آرزو داشته شده وازبدی او در امان ، اگردرمیان غفلت کنندگان باشد (نام او) در زمره غفلت کنندگان نوشته نمیشود ، گذشت میکند از کسیکه باو ستم کرده است ، و عطا میکند بکسی که او را محروم کرده است (از حقش) و پیوند محبت میکند با کسی که از او قطع کرده است ، دور است بدگوئی و ناسزا گفتن او ، نرمست گفتار او ، ناپیداست بدی او ، حاضر است نیکوکاری او ، روآورنده است خوبی و نفع او ، پشت کننده است شر و ضرر او ، در گرفتاریها با وقار وسکینه است ، ودر مصیبت ها با شکیبائی است ، و در گشایش رزق سپاسگزار است ، و با کسی که دشمنی دارد جور و تجاوز ازعدالت نمی کند ، او گناه نمیکند بجهت کسی که دوست دارد او را ، اعتراف بحق میکند پیش از آنکه شاهدی براو گرفته شود ، و ضایع و فاسد نمیکند آنچه را که باو سپرده شده باشد ، و فراموش نمیکند آنچه را که یادآوری شده است ، و به اسمها ولقبهای بد وزشت مردم را نمیخواند ، و بهمسایه زیان نمیرساند ، و بگرفتاریها و مصیبتها سرزنش نمیکند ، ودر باطل داخل نمیشود و ازحق خارج نمیگردد ، هرگاه ساکت گردد ، سکوتش او را غمگین نگرداند (یعنی در موقعی که دیگران مجال سخن باو ندهند) و چون بخندد صدای خنده او بلند نگردد ، و اگر بر اوستم شود شکیبائی ورزد ، تا موقعی که خدا انتقام کشد برای او ، جانش از او در زحمت است و مردم از او در راحتند ، جان خود را جهت آخرت بزحمت انداخته است و مردم از او در راحتی و آسایشند ، دوری او از مردم بجهت کناره گیری از اهل دنیاست و بهر کس که نزدیك شود برای مدارا واحسان باوست ، دوری او از جهت تکبر واظهار بزرگی نیست ، و نزدیکی او ازجهت مکر و فریب دادن نباشد ، سخنان حضرت که بدینجا

أخافها عليه ، ثمّ قال عليه السلام : هكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها ، فقال له قائل : فما بالك يا امير المؤمنين ؟ فقال عليه السلام : ويحك انّ لكلّ أجل وقتاً لايعدوه و سبباً لايتجاوزه ، فمهلاً لاتعدلمثلها ، فأنّما نفث الشّيطان على لسانك .

٤٨٩ ـ في الامالى الصّدوق : (المجلس الخامس والسّبعون) عن أبى جعفر العطّار شيخ من اهل المدينة ، قال : سمعت الصّادق جعفر بن محمّد عليه السلام يقول : جاء رجل الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال يا رسول الله ! كثرت ذنوبى وضعف عملى ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اكثر السّجود ، فانّه يحطّ الذّنوب كما تحطّ الرّيح ورق الشّجر .

٤٩٠ ـ في الكافى : (كتاب الايمان و الكفر) باب «من يتّقى شرّه» عن السّكونى ، عن ابى عبدالله عليه السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : شرّ الناس عندالله يوم القيمة الّذين يكرمون اتّقاء شرّهم .

٤٩١ ـ و فيه ايضاً : باب « حقيقة الايمان و اليقين » عن محمّد بن عذافر ، عن أبيه ،

رسید همام فریادی زد که در آنحالت روح از بدنش مفارقت نمود ، پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : سوگند بخدا ترس من برهمام از همین پیشآمد بود ، سپس فرمود : پندهای کامله بر اهل آن چنین تأثیر میکند ، پس گوینده‌ای بحضرت عرضکرد پس شما چرا چنین نیستید ؟ حضرت فرمود : وای بر تو که هراجلی وقتی و سببی دارد که از آن تجاوز نمیکند ، آرام باش و (دیگر) چنین سخن مگو پس همانا شیطان (این کلمات را) بزبان تو آورده است .

٤٨٩ ـ در امالی صدوق : (مجلس هفتاد و پنجم) از ابی جعفر عطار که از شیوخ مدینه است گفت شنیدم که حضرت صادق علیه السلام میفرمود : مردی نزد رسولخدا صلی الله علیه وآله آمد و عرضکرد ای رسولخدا گناهان من بسیار است و عملم ضعیف (و اندك) است ، رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : بسیار سجده کن ، زیرا سجده گناهان را از بین میبرد همانطوریکه باد برگ درختان را میبرد .

٤٩٠ ـ در کافی : (کتاب ایمان و کفر) در باب کسانی که از شر ایشان باید پرهیز شود ، از سکونی از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت آنانند که برای پرهیز (و حفظ) از شر ایشان اکرام میشوند .

٤٩١ ـ و نیز در همان کتاب ، باب «حقیقت ایمان و یقین» از محمد بن عذافر از پدرش

عن أبي جعفر عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بعض اسفاره اذلقيه ركبٌ فقالوا : السّلام عليك يا رسول الله فقال : ما أنتم ؟ فقالوا نحن مؤمنون يا رسول الله ، قال : فما حقيقة ايمانكم ؟ قالوا : الرّضا بقضاء الله و التفويض الى الله و التّسليم لأمر الله ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : علماء حكماء كادوا أن يكونوا من الحكمة أنبياء ، فان كنتم صادقين فلاتبنوا ما لاتسكنون و لاتجمعوا ما لاتأكلون و اتّقوا الله الّذى اليه ترجعون .

٤٩٢ - و فيه ايضاً : باب « قضاء حاجة المؤمن » عن بكر بن محمّد ، عن ابى عبدالله عليه السلام قال : ما قضى مسلم لمسلم حاجة الّا ناداه الله تبارك و تعالى : علىّ ثوابك ولاأرضى لك بدون الجنّة .

٤٩٣ - في الوسائل : (كتاب الطّهارة) باب « استحباب حمل الجنازة عيناً وتربيعها » عن اسحق بن عمّار ، عن الصادق عليه السلام انّه قال : اذاحملت جوانب سرير الميّت ، خرجت

از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : هنگاميكه رسولخدا صلى الله عليه و آله در برخى از سفر ها طى طريق ميفرمود سوارانى آنحضرت را ملاقات نمودند و عرضكردند سلام برتو اى رسول پروردگار ، فرمود شما كيانيد ؟ عرضكردند ما كسانى هستيم كه داراى ايمانيم ، فرمود بهره و نصيب شما ازايمان چيست ؟ (يعنى باطن ايمان شما بچه درجه ومرتبه‌اى رسيده است) عرضكردند (بمرتبه ايست كه) خشنوديم بقضاء پروردگار و واگذارديم كارهارا بخدا ومطيع ومنقاديم براى فرمان خدا ، رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : دارندگان اين مراتب ، دانشمندان و صاحبان حكمتند كه نزديك است از بسيارى حكمت پيمبر باشند سپس (بايشان) فرمود : اگر شما در گفتار خود راستگو هستيد بنا نكنيد آنچه را كه در آن سكونت نميكنيد و جمع نكنيد آنچه را كه نميخوريد و بپرهيزيد خدائى را كه بسوى او بازگشت مى كنيد .

٤٩٢ - و نيزدر همان كتاب ، باب « قضاء حاجت مؤمن » از بكر بن محمد ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : روا نساخته مرد مسلمانى حاجت و نياز برادر مسلمان خود را مگر اينكه خداوند باوخطاب فرمايد : بعهدهٔ منست پاداش تو و بكمتر از بهشت براى تو راضى وخشنود نميشوم .

٤٩٣ - در وسائل (كتاب طهارت) باب « استحباب حمل جنازه و تربيع آن » از اسحق بن عمار از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : هرگاه بدوش گرفتى

من الذّنوب كما ولدتك امّك .

٤٩٤ ـ و فيه ايضاً : (كتاب الأطعمة و الأشربة) باب « استحباب الشرب من سؤر المؤمن تبرّكاً » عن عبدالله بن سنان ، قال : قال ابوعبدالله عليه السلام : في سؤر المؤمن شفاء من سبعين داء .

٤٩٥ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن اسمعيل ، رفعه ، قال : من شرب سؤر المؤمن تبرّكاً به ، خلق الله بينهما ملكاً يستغفر لهما حتى تقوم السّاعة .

٤٩٦ ـ في المجلّد السّادس عشر من البحار (كتاب العشرة) باب « من ينبغي مجالسته و مصاحبته » «امالي الصّدوق» عن أبي الجارود ، عن ابي جعفر الباقر عليه السلام ، عن أبيه ، عن جده عليه السلام قال : قال امير المؤمنين عليه السلام : من وقف نفسه موقف التّهمة فلايلومنّ من أساء به الظّنّ ، ومن كتم سرّه كانت الخيرة بيده ، و كلّ حديث جاوز

اطراف تابوتی را که میت در آن جادارد ، بیرون روی از گناهان مانند آنروزی که از مادر متولد شدی .

٤٩٤ ـ و نیز در همان کتاب (کتاب اطعمه واشربه) باب (استحباب آشامیدن از نیم خوردهٔ مؤمن جهت تبرك جستن بآن » از عبدالله بن سنان روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرموده : در نیم خوردهٔ مؤمن شفاء از هفتاد درداست .

٤٩٥ ـ و نیز در همان کتاب و باب ، از محمد بن اسماعیل مرفوعاً روایت شده که (حضرت) فرمود : کسی که نیم خوردهٔ مؤمن را بیاشامد (در جائی که اطمینان بسلامتی او از امراض مسریه باشد) بقصد تبرك و تیمن بآن ، بیافریند خداوند برای ایشان فرشته‌ای که برای آنان تا زمانیکه قیامت برپا شود طلب آمرزش کند .

٤٩٦ ـ در جلد شانزدهم بحار (کتاب عشره) باب کسانیکه مصاحبت ومجالست با ایشان سزاوار است ؛ از امالی صدوق از ابی الجارود از حضرت باقر علیه السلام از پدر بزرگوارش ازجدش روایت شده که فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : کسی که خود را در محل تهمت قرار دهد پس سرزنش نکند کسی را که گمان بد باو ببرد ، و کسی که اسرار خود را پنهان دارد اختیار آشکار و پنهان نمودن بدست او میباشد ، وهرخبر و امر پنهان که از دو نفر تجاوز کند آشکار و شایع گردد ، و قرار بده رفتار وکار برادر (دینی) خود را بمحمل نیکوتر آن تا هنگامی که مطلع شوی بر دلیل محکمی بر خلاف آنرا ، و گمان بد مبر بواسطهٔ کلمه‌ایکه از برادرت صادر شود در حالی که برای

أثنين فشا ، وضع أمر أخيك على احسنه حتّى يأتيك منه ما يغلبك ، و لاتظنّنّ بكلمة خرجت من أخيك سوءً و أنت تجدلها في الخيرمحملاً ، وعليك باخوان الصّدق فأكثر من إكتسابهم ، فأنّهم عدّةٌ عند الرّخاء و جنّةٌ عند البلاء ، و شاور في حديثك الّذين يخافون الله ، و أحبب الأخوان على قدر التّقوى ، و اتّقوا أشرار النّساء ، و كونوا من خيارهنّ على حذر ، إن أمرنكم بالمعروف فخالفوهنّ كيلا يطمعن منكم في المنكر .

٤٩٧ - في كتاب معالم العبر في استدراك البحار السّابع عشر (نقلاً عن كتاب الجعفريات) عن امير المؤمنين عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : من سعادة المرء الخلطآء الصّالحون ، و الولد البارّ ، و الزّوجة المواتية ، و أن يرزق معيشته في بلدته .

٤٩٨ - و فيه ايضاً : عنه عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : صنع المعروف يدفع ميتة السّوء ، و الصّدقة في السّرّ تطفى غضب الرّب ، وصلة الرّحم تزيد في العمروتنفى

او محملی می‌یابی ، وبرتوباد بیافتن وتهیه نمودن برادرانی که از صدق و صفا (برادر) باشند پس بسیار کوشش نما در بدست آوردن ایشان تا آنکه وسائلی آماده و مهیا باشند هنگام راحتی و آسایش ، و پناه و مرجع تو باشند زمان گرفتاری ، و مشورت کن در کار خود با کسانیکه از خدا خائف و ترسانند ، ودوست بدار برادران دینی خود را بمقدار پرهیزکاری ایشان (از گناهان) و بپرهیزید از زنان بدوازنیکان ایشان ترسناك باشید ، هرگاه شما را امر بکار نیك وشایسته نمودند با ایشان مخالفت کنید تا اینکه طمع ننمایند از شما در کار زشت وناشایست .

٤٩٧ - درکتاب معالم العبر در استدراك البحار جلد هفدهم (منقول از کتاب جعفریات ازحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : از سعادت و نیکبختی مرد است داشتن دوستان صالح و شایسته ، و فرزند نیکوکار و زنیکه اطاعت و فرمانبری او کند ، و اینکه وسیلهٔ زندگی او از کسب وکار در شهر خود فراهم شده باشد .

٤٩٨ - و نیز در همان کتاب است که (حضرت امیر المؤمنین علیه السلام) فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : بجا آوردن کارهای خیر ازمردن بد (مانند غرق شدن وسوختن) جلوگیری میکند ، و صدقه پنهانی غضب پروردگار را خاموش مینماید (مقصود آتش جهنم است که مظهر غضب خداست) و دستگیری و پیوستگی با خویشان عمر را طولانی میکند و فقر و احتیاج را از بین میبرد ، وگفتن لاحول ولا قوه الا

الفقر ، وقول لاحول ولاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم کنز من کنوز الجنّة ، و هی شفاء من تسعة وتسعین دآءً أدناه الهمّ .

۴۹۹ ـ وفیه ایضاً : عنه علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : لاتخن من خانك فتکن مثله ، ولاتقطع رحمك و إن قطعك .

۵۰۰ ـ و فیه ایضاً : عنه علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : انّ الأسلام بدء غریباً و سیعود غریباً کما بدء ، فطوبی للغرباء ، فقیل من هم یا رسول الله ؟ قال : الّذین یصلحون اذا فسد النّاس « الحدیث » .

۵۰۱ ـ و فیه أیضاً : عنه علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم : المرء علی دین من یجالس ، فلیتّق الله امرء ولینظر من یجالس .

۵۰۲ ـ وفیه أیضاً : عن علی بن ابیطالب علیه السلام قال : سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول :

بالله العلی العظیم گنجی از گنجهای بهشت است (یعنی از جهت اجرو پاداش نهایتی برای آن نیست) وآن سبب شفاء از نود ونه درد است که سبکترین آن هم واندوه است .

۴۹۹ ـ ونیز در همان کتاب است (که حضرت علی علیه السلام) فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : خیانت مکن بکسی که بتو خیانت نموده تا مانند او شوی و با خویشان خود قطع علاقه و ارتباط مکن ، گر چه ایشان با تو قطع علاقه کنند .

۵۰۰ ـ ونیز در همان کتاب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : اسلام ظهور کرد در حال غربت ، وزود است که بحال غربت بر گردد مانند ابتداء آن (یعنی همان قسمی که غریب را کسی نشناسد احکام و قوانین اسلام را نیز کسی نشناسد) وخوشا حال غریبان ، عرض شد غریبان کیانند ؟ فرمود : آنانکه براه حق وحقیقت باقی ودر مقام اصلاح امر آخرت خود باشند زمانی که مردم فاسد وبراه باطل روند .

۵۰۱ ـ ونیز در همان کتاب از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : مرد بردین آنکسی است که با او همنشین میشود ، پس ازخدا بپرهیزد و متوجه باشد کسی راکه با او همنشینی میکند (یعنی توجه باخلاق و رفتار و ایمان او داشته باشد) .

همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

۵۰۲ ـ ونیز در همان کتاب ازعلی بن ابیطالب علیه السلام روایت شده که فرمود :

ليس شيء أثقل في الميزان من الخلق الحسن.

٥٠٣ ـ و فيه أيضاً : عنه عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اطيعوا الله عزّ و جل يطيعكم .

٥٠٤ ـ و فيه أيضاً : عن جرير بن عبدالله ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من لا يرحم النّاس لا يرحمه الله تعالى .

٥٠٥ ـ في المجلّد السّابع عشر من البحار ، باب « ما جمع من جوامع كلم امير المؤمنين عليه السلام » (نقلاً عن كتاب تحف العقول) وقال عليه السلام : لو انّ حملة العلم حملوه بحقّه لأحبّهم الله و ملائكته و أهل طاعته من خلقه ، و لكنّهم حملوه لطلب الدّنيا فمقّتهم الله وهانوا على النّاس .

٥٠٦ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : انّ للنّكبات غايات لابدّ أن تنتهي إليها ، فاذا حكم على أحدكم بها فليطأطأ لها و يصبر حتّى تجوز ، فانّ إعمال

از رسولخدا صلى الله عليه وآله شنيدم ميفرمود : در ميزان اعمال ، عملى پروزن‌تر از حسن خلق و خوشرفتارى نيست .

من نديدم در جهان جستجو　　هيچ اهليت به از خلق نكو

٥٠٣ ـ ونيز در همان كتاب از حضرت على بن ابيطالب عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : اطاعت وفرمانبرى نمائيد خداى با عزت وجلال را ، خداوند شما را بمقاصد ميرساند .

٥٠٤ ـ ونيز در همان كتاب از جرير بن عبدالله روايت شده كه گفت : رسولخدا صلى الله عليه وآله فرموده : كسى كه بمردم رحم نمى‌كند خدا باو رحم نمى‌كند .

٥٠٥ ـ درجلد هفدهم بحار ، باب « كلمات جامعه اميرالمؤمنين عليه السلام » (منقول از كتاب تحف العقول) است حضرت فرمود : اگر صاحبان علم ودانش برعلم خود ترتيب اثر ميدادند آنطور كه سزاوار است ، همانا خداوند وفرشتگان او و فرمانبران از خلق او ، ايشان رادوست ميداشتند ، ولى آنان علم را آموختند بجهت بدست آوردن دنيا ورسيدن بآن ، خداوند بر ايشان غضب فرمود ونزد مردم پست وخوار گرديدند .

٥٠٦ ـ ونيز در همان كتاب وباب است كه حضرت فرمود : همانا براى دردمندى و خواريها (گرفتارى بفقر و مرض وغيره) پايان وانتهائى است كه چاره‌اى نيست جز آنكه بايد بپايان خود برسند ، پس هنگامى كه حكم شود (تقدير شود) بر يكى از شما

الحيلة فيها عند إقبالها زايد في مكروهها .

۵۰۷ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : انّ للمؤمن ثلاث ساعات : ساعةٌ يناجي فيها ربّه ، و ساعةٌ يحاسب فيها نفسه ، و ساعةٌ يخلّي بين نفسه وبين لذّاتها فيما يحلّ ويجمل ، وليس للعاقل أن يكون شاخصاً إلّا في ثلاث : مرمّةً لمعاشه اوخطوة لمعاده اولذّة في غير محرّم .

۵۰۸ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : انّ الله إذا جمع النّاس ، نادى فيهم مناد : ايّها النّاس ! إنّ أقربكم اليوم من الله أشدّكم منه خوفاً ، و إنّ أحبّكم الى الله أحسنكم له عملاً ، و إنّ أفضلكم عنده منصباً أعلمكم فيما عنده رغبة ، و إنّ أكرمكم عليه أتقاكم .

باید تسلیم شود و تن دهد و شکیبائی نماید نسبت بآنها تا بگذرد ، همانا چاره‌جوئی نمودن (از راه غیر شرعی یا تلاش غیر متعارف) سبب نا راحتی و گرفتاری بیشتری است .

۵۰۷ ـ ونیز در همان کتاب وباب است که حضرت فرمود : همانا برای مؤمن سه ساعت است : (یعنی کسی که دارای ایمانست ساعات روزو شب خود را سه قسمت میکند) قسمتی از آن را با راز و نیاز با پروردگار میگذراند (یعنی قیام بعبادت او میکند) ودر قسمت دیگر بحساب‌اعمال خویش‌رسیدگی میکند ، و قسمت دیگررا آزاد و رها میگذارد برای خوشی ولذتهائی که شرعاً مباح و حلال باشد ونزد عقلا وعرف هم نیکو و پسندیده باشد ، و سزاوار نیست بر شخص خردمنداینکه مشغول باشد مگر در سه کار : تأمین معاش خود ؛ یا قدم بر دارد در راه معاد خود (قیام بعبادت وبندگی خداوند کند) یالذت بردن از چیز های مباح .

۵۰۸ ـ و نیز در همان کتاب و باب است که حضرت فرمرد : هنگامیکه خداوند جمع فرماید مردم را (در روز قیامت) منادی در بین ایشان ندا کند : ای مردم همانا نزدیکترین شما بخدا (برحمت‌او) کسیست که ترس اوازخدا بیشتر باشد ، ومحبوبترین شما نزد خدا نیکوترین شما میباشد از جهت عمل بدستورات او ، و همانا برترین و بالاترین شما از حیث رتبه و مقام نزد او آنکس است که علم ورغبت او در آنچه نزد خداوند است از اجر و ثواب بیشتر باشد ، وگرامی ومحترم‌ترین‌شمانزد اوپرهیزکارترین شمامی باشد .

٥٠٩ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام : عجبت لأقوام يحتمون الطّعام مخافة الأذى ، كيف لايحتمون الذّنوب مخافة النّار ، وعجبت لمن يشترى المماليك بماله كيف لايشترى الأحرار بمعروفه فيملكهم .

٥١٠ ـ و فيه ايضاً : باب « ما جمع من مفردات كلمات الرّسول صلى الله عليه وآله وسلم وجوامع كلمه » (نقلاً عن كتاب اعلام الدّين للدّيلمى) عن ابن عمر ، قال : خطبنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خطبة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب ، فكان ممّا ضبطت منها : ايّها النّاس إنّ أفضل النّاس عبدٌ تواضع عن رفعة ، و زهد عن رغبة ، و انصف عن قوّة ، و حلم عن قدرة ، ألا و إن أفضل النّاس عبدٌ أخذ في الدّنيا الكفاف ، وصاحب فيها العفاف ، وتزوّد للرّحيل و تأهّب للمسير ، ألا و إنّ أعقل النّاس عبدٌ عرف ربّه فأطاعه ، و عرف عدوّه

---

٥٠٩ ـ و نيز درهمان كتاب وباب ، حضرت فرمود : تعجب دارم از مردمى كه پرهيز مى كنند از خوردنيها و طعام بجهت ترس از ضرر (آن بمزاج و بدن) چگونه پرهيز نميكنند از گناهان بواسطه ترس از آتش جهنم ، و تعجب ميكنم از كسيكه خريدارى مينمايد زرخريدان را (غلام و كنيزرا) بمال خود ، چگونه خريدارى نميكند آزادها را بواسطه احسان و نيكى نمودن خود بآنان .

٥١٠ ـ و نيز درهمان كتاب ، باب « آنچه جمع شده از مفردات كلمات حضرت رسول صلى الله عليه وآله و جوامع سخنان آنحضرت » است (منقول از كتاب اعلام الدين ديلمى) از ابن عمر نقلشده كه گفت رسول خدا صلى الله عليه وآله مارا مخاطب ساخت بخطبه و سخنانى كه اشكها از چشمها جارى شد واز (عظمت) آن خطبه دلها بترس درآمد ، و آنچه از خطبه ضبط نموده و بياد دارم (اينست كه فرمود :) اى مردم ! همانا برترين مردمان ، بنده ايست كه فروتنى و تواضع نمايد ، با اينكه داراى مقام ارجمند است نزدخلق ، و كناره گيرى كند ازدنيا با اينكه ميل و رغبت بآن دارد (قواو شهوات او كاملست) و بانصاف و داد حكم نمايد با آنكه توانائى برستم و ظلم دارد و بردبارى و حلم نمايد باقدرت بر انتقام ، آگاه باشيد همانا برترين مردم بنده ايست كه بگيرد از دنيا (وآلايش او) باندازه و مقدار حاجت ، و ملازمت نمايد در دنيا با عفت ، و توشه بردارد براى كوچ كردن ، و آماده شود براى رفتن از اين سرا (براى مرگ و برزخ و قيامت) آگاه باشيد باخردترين مردم بنده ايست كه بشناسد پروردگار خود را پس فرمانبردارى كند او را ، وبشناسد دشمن خود را (شيطان را) و نافرمانى

فعصاه ، و عرف دار اقامته فأصلحها ، و عرف سرعة رحيله فتزوّد لها ، ألا و إنّ خير الزّاد ما صحبه التّقوى ، و خير العمل ما تقدّمته النيّة ، و أعلى النّاس منزلةً عندالله أخوفهم منه .

٥١١ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عبدالله بن مسعود ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : قال الله تعالى : يابن آدم ! تؤتى كلّ يوم برزقك و أنت تحزن ، و ينقص من كلّ يوم من عمرك و أنت تفرح ، أنت فيما يكفيك و تطلب ما يطغيك ، لابقليل تقنع و لا من كثير تشبع .

٥١٢ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي هريرة ، قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم جالس اذ رأيناه ضاحكاً حتّى بدت ثناياه ، فقلنا يا رسول الله ممّا ضحكت ؟ فقال : رجلان من امّتي جيئا بين يدى ربّي ، فقال أحدهما يارب ! خذلى بمظلمتى من آخر ، فقال الله تعالى : اعط أخاك مظلمته ، فقال يا ربّ لم يبق من حسناتى شيء ، فقال يارب فليحمل

کند اورا ، و بشناسد سرای جاویدانی خود را پس شایسته و نیکو گرداند آن را ، وبداند زود کوچ نمودنش را و توشه بردارد برای آن ، آگاه باشید همانا بهترین توشه چیزیست (از طاعات) که همراه آن پرهیزکاری باشد ، و بهترین کار وعمل (ازعبادات) عمل و کرداریست که قرین بانیت وقصد باشد ، و بالاتر و برترین مردم از جهت رتبه و مقام نزد خدا کسی است که ترس او از خدا بیشتر باشد .

٥١١ ـ و نیز در همان کتاب و باب از عبدالله بن مسعود روایت شده که گفت رسولخدا صلی‌الله علیه وآله فرمود : خدایتعالی فرمود : ای پسر آدم روزی تو هرروز داده میشود با اینحال تو غم و اندوه داری (برآن) وهمه روزه از عمر توکم میشود در حالیکه شادی میکنی ، در آنچه که ترا کفایت میکند هستی (دارای وسائل تعیش و زندگی بمقدارکافی هستی) و کوشش و طلب مینمائی چیزی را (از مال وغیره) که سرکش میکند ترا ، نه بچیز کم قناعت میکنی و نه از بسیار وزیاد سیرمیشوی .

٥١٢ ـ و نیز در همان کتاب و باب از ابی هریره روایت شده که گفت : پیغمبر خدا نشسته بود ناگاه دیدیم که آنحضرت میخندند بطوریکه دندانهای پیشین اونمایان شد ، پس عرض کردیم ای رسولخدا بچه سبب خندیدید ؟ فرمود : دو مرد از امت مرا میآورند در محضر عدل پروردگارمن ، پس یکی از آن دوعرض میکند ای‌پروردگار ! بگیر آنچه را که برمن ستم کرده ازاین‌شخص ، پس خدایتعالی فرماید بده ببرادرت

من أوزاري ، ثمّ فاضت عينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و قال : انّ ذلك اليوم ليوم تحتاج النّاس فيه الى من يحمل عنهم اوزارهم ، ثمّ قال الله تعالى للطّالب بحقّه : إرفع بصرك الى الجنّة فانظر ماذا ترى ؟ فرفع بصره فرأى ما أعجبه من الخير و النّعمة ، فقال يا ربّ لمن هذا ؟ فقال : لمن أعطاني ثمنه ، فقال يا ربّ و من يملك ثمن ذلك ؟ فقال : أنت ، فقال : كيف لي بذلك ؟ فقال : بعفوك عن أخيك ، فقال قد عفوت ، فقال الله تعالى فخذ بيد أخيك فادخلا الجنّة ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : فاتّقوا الله وأصلحوا ذات بينكم .

٥١٣ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أنس بن مالك ، قال : قالوا يا رسول الله من اولياء الله الّذين لاخوف عليهم و لاهم يحزنون ؟ فقال : الّذين نظروا الى باطن الدنيا حين نظر النّاس الى ظاهرها ، فاهتمّوا بآجلها حين اهتمّ النّاس بعاجلها ، فأماتوا منها

آنچه را كه ظلم نمودى بر او ، عرض ميكند خداوندا چيزى باقى نمانده از طاعات و كارهاى نيك من ، پس آن مظلوم عرض ميكند اى پروردگار من بايد بعهده گيرد از گناهان من ، پس چشمان پيغمبر صلى الله عليه وآله اشك ريخت وفرمود : همانا آن روز روزى است كه مردمان نياز واحتياج دارند بكسى كه متحمل شود از ايشان گناهانشانرا ، پس خدايتعالى ميفرمايد بآن كسى كه طلب ميكند حق خودرا : بيفكن نظر خود را (نگاه كن) ببهشت و نظر نما چه مى بينى ، پس بلندميكند سر خودرا ومى بيند آنچه راكه بتعجب و شگفت ميآورد او را از چيز هاى نيك و نعمت (درجات و حور و قصور و فواكه) پس عرض مى كندای پروردگار من براى كيست اين نعمتها ؟ خداوند ميفرمايد براى كسى است كه بهاء او را بمن دهد ، عرض ميكند پروردگارا كى مالك و داراى بهاء آنست ؟ خداوند ميفرمايد تو ، عرض ميكندچگونه (من توانائى مالى بهاء اين را دارم ؟) خداوند ميفرمايد بواسطه گذشت نمودن (از حقوق) برادرت ، عرض ميكند گذشتم پس خدا ميفرمايد بگير دست برادرت را و داخل شويد به بهشت ، پس پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود : بپرهيزيد از (نافرمانى) خدا وصلح و سازش نمائيد نسبت بحقوقى كه بريكديگر داريد .

٥١٣ - ونيز درهمان كتاب و باب ،از انس بن مالك روايت شده كه گفت بحضرت عرضكردند اى پيغمبر خدا كيانند اولياء ودوستان خدا كه ترسى برايشان نيست و نه آنان اندوهناك ميشوند ؟ پس پيغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : آنها كسانى هستند كه توجه كنند بباطن دنيا هنگاميكه مردم توجه بظاهر آن كردند (فريفته ودلباخته بآن شدند)

ما خشوا أن يميتهم ، و تركوا منها ما علموا أن سيتركهم ، فما عرض لهم منها عارض إلّا رفضوه ، و لاخادعهم من رفعتها خادع الّا وضعوه ، خلقت الدّنيا عندهم فما يجدّدونها ، وخربت بينهم فما يعمرونها ، و ماقت في صدورهم فما يحبّونها ، بل يهدمونها فيبنون بها آخرتهم ، ويبيعونها فيشترون بها مابقي لهم ، نظروا إلى أهلها صرعى قدحلّت بهم المثلات فمايرون أماناً دون ما يرجون ، ولاخوفاً دون ما يحذرون .

٥١٤ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ابن عبّاس ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في بعض خطبه أو مواعظه : ايّها النّاس ! لايشغلنّكم دنياكم عن آخرتكم ، فلاتؤثروا هواكم على طاعة ربّكم ، و لاتجعلوا أيمانكم ذريعة إلى معاصيكم ، و حاسبوا أنفسكم

پس اهتمام و کوشش نمودند در تحصیل مقامات و نعمتهای آخرت که پس از مرگ بآنها میرسند هنگامیکه مردم کوشش می نمایند (درمال وسایر آلایشهای دنیا) که بزودی بآن میرسند ، پس دوری کنند از آنچه ترسناك هستند که ایشان را دور از خدا کند وروح ایمانشان را نابود سازد ، و واگذارند آنچه را که دانستند (در پایان عمر خود) وا میگذارند ، پس چیزی رو نیاورد از امور دنیویه بایشان جز آنکه از خود دور کنند اورا ، و هیچ فریبنده از مقامات ارجمند دنیا نفریبد ایشانرا مگر آنکه بی اعتنا باو شوند ، کهنه و پوسیده شده دنیا درنظرایشان و از نو نسازند آنرا ، و ویران شده است دنیا پیش چشم باطنی ایشان وتعمیرش ننمایند ، دشمن داشته شد دردلهاشان پس بآن مهر نورزند بلکه ترك دنیا میکنند و میسازند بواسطهٔ آن آخرتشانرا و می فروشند آنرا و خریداری می کنند بآن آنچه راکه باقی میماند برای ایشان ، نظر کردند بدوستداران دنیا در حالیکه در مهلکه افتادند پس ندیدند پناهگاهی جز آنچه راکه امید باو دارند (مقامات عالیه آخرت) وترسی ندارند غیر از عقاب خداوند که از آن حذر میکنند .

٥١٤ ـ ونیز در همان کتاب وباب از ابن عباس روایت شده که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله در برخی از خطبه‌ها و اندرزهای خویش فرمود : ای مردم بازندارد امور دنیویه شما را از کوشش در طاعات و اعمال اخرویه و ترجیح ندهید خواست خود را بر فرمانبرداری و اطاعت پروردگار خود ، و قرار ندهید ایمانتانرا وسیله برای نافرمانیها و گناهان ، و بحساب (کارهای) خود رسیدگی نمائید پیش از آنکه بحساب اعمال شما رسیدگی شود ، و آماده سازید برای خود (وسایل آسایش عالم

قبل أن تحاسبوا ، و مهّدوا لها قبل أن تعذّبوا ، و تزوّدوا للرّحيل قبل أن تزعجوا ، فأنّها موقف عدل ، و اقتضاء حقّ ، و سؤال عن واجب ، و قد أبلغ في الأعذار من تقدّم بالإنذار .

٥١٥ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي سعيد الخدري ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول عند منصرفه من أحد و النّاس يحدقون به و قد أسند ظهره الى طلحة : ايّها النّاس ! اقبلوا على ما كلّفتموه من إصلاح آخرتكم ، و اعرضوا عمّا ضمن لكم من دنياكم ، و لا تستعملوا جوارحاً غذيت بنعمته في التّعرض لسخطه بنعمته ، و اجعلوا شغلكم في التماس مغفرته ، و اصرفوا همّتكم بالتّقرب الى طاعته ، انّه من بدء بنصيبه من الدّنيا فاته نصيبه من الآخرة ولم يدرك منها مايريد ، ومن بدء بنصيبه من الآخرة وصل إليه نصيبه من الدّنيا .

برزخ و آخرت را) پیش از آنکه عذاب وشکنجه شوید ، و توشه بردارید برای کوچ کردن پیش از آنکه از دنیا بروید پس همانا سرای آخرتی که باوخواهید رفت محل حکم بعدل و داوری و طلب نمودن حقوق و سؤال را که واجب بوده ، و بتحقیق ابلاغ فرمود برای برطرف شدن عذر ها خداوندی که پیش فرستاددر دنیا پیمبران ومأمورین ترساننده از عذاب آخرت را .

٥١٥ - و نیز در همان کتاب و باب ، از ابی سعید خدری روایت شده که گفت شنیدم رسولخدا صلی الله علیه و آله را که هنگام بازگشت از احد در حالیکه مردم دوراو حلقه زده بودند و بطلحه تکیه فرموده بودند میفرمود : ای مردم ! روی آورید بر آنچه بر شما تکلیف شده است از نیکو ساختن امر آخرت خود ، و روی گردانید (وخود را برای تحصیل آن بزحمت نیندازید) از آنچه بعهده گرفته شده است از امر دنیای شما ، و اعضاء و جوارحی که از نعمتهای خدا بر خوردارید در معرض خشم خدا قرار ندهید (بنا چیز شمردن نعمتهای خداوند) و کار خود را در بدست آوردن آمرزش حق بجوئید ، و همت خود را در نزدیکی و قرب پرستشی بحق صرف نمائید همانا کسی که پیش بیندازد بهرهٔ دنیوی خودرا بهرهٔ اخروی او ازمیان برود ، در حالیکه نمیرسد ازدنیا بآنچه خواسته و اراده کرده است (مگر بقدری که درك کرده) و کسی که پیش اندازد بهرهٔ آخرت خودرا بهره ای که ازدنیا برای او مقدرشده باو خواهدرسید .

۵۱۶ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ايّاكم وفضول المطعم ، فانّه يسم القلب بالقسوة و يبطىء بالجوارح عن الطّاعة و يصمّ الهمم عن سماع الموعظة ؛ و ايّاكم و فضول النّظر ، فانّه يبذر الهوى و يولد الغفلة ؛ و ايّاكم و استشعار الطّمع ، فانّه يشوب القلب شدّة الحرص ويختم على القلوب بطابع حب الدّنيا ، و هو مفتاح كلّ سيّئة و رأس كلّ خطيئة و سبب إحباط كلّ حسنة .

۵۱۷ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عبدالله بن عمر ، قال : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول : انّما هو خير يرجى ، او شرّ يتقى ، اوباطل عرف فاجتنب ، او حقّ يتعيّن فطلب ، اوآخرة أظلّ اقبالها فسعى لها ، اودنيا عرف نفادها فاعرض عنها ، و كيف يعمل للآخرة من لاينقطع من الدّنيا رغبته ، و لاتنقضى فيها شهوته ، انّ العجب كلّ العجب

---

۵۱۶ - و نیز در همان کتاب و باب ، از ابی هریره روایت شده که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : بپرهیزید ازغذای زیاد خوردن ، زیرا خوردن زیاد دل راتاریك وسخت گرداند (ازقبول مواعظ)واعضاء آدمی را درفرمانبری حق کند گرداند و گوش را ازشنیدن پند و اندرز کر کند ، و بپرهیزید از نظر نمودن زیاد (بچیزهائی که در امرار معاش و نیازات خود حاجتی ندارید ، چون ممکن است در بسیاری نظر مرتکب محرماتی گردید) زیرا بسیاری نظر و توجه (بمتاعهای دنیا) موجب پیشی جستن وسرعت غلبه هوای نفس گردد و تولید بیخبری کند (یعنی از نعمتها و درجاتی که خداوند برای فرمانبرداران وعده فرموده ودرکات و تنزلاتی که برای اهل گناه ذخیره فرموده غافل سازد) خیال و فکرحرص وآز را دردل راه ندهید که زیادی حرص را در دل بیامیزد و پایان دهد بردلها سرشت دوستی دنیا (یعنی حرص موجب علاقمندی ودلبستگی دنیا گردد) حرص کلید و اصل هر گناهی است ، و موجب باطل شدن و از میان رفتن ثواب کارهای پسندیده گردد .

۵۱۷ - و نیز در همان کتاب و باب ، از عبدالله بن عمر روایت شده که گفت شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و آله که میفرمود : بدرستیکه تمامی امور (از این اقسام بیرون نیست) یانیکی است که مورد امیدواری است ، یابدیهائی است که باید از آنها پرهیز نمود ، یا باطلی است که شناخته شود واز آن اجتناب گردد ، یاحقی است که بآن یقین حاصل شود پس طلب گردد ، یا آخرتی است که روی دارد اقبال آن پس سعی شود برای آن ، یادنیائی است که پایان یافتن آن شناخته شده پس روی گردانیده شده از

لمن صدّق بدار البقاء و هو يسعى لدار الفناء ، و عرف انّ رضى الله في طاعته و هو يسعى في مخالفته .

٥١٨ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبى ايّوب الأنصارى ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول : حلّوا أنفسكم الطّاعة و البسوها قناع المخافة ، و اجعلوا آخرتكم لأنفسكم و سعيكم لمستقرّكم ، و اعلموا انّكم عن قليل راحلون والى الله صائرون ، و لايغنى عنكم هنالك الّا صالح عمل قدّمتموه وحسن ثواب أحرزتموه ، فانّكم انّما تقدمون على ما قدّمتم وتجازون على ما أسلفتم ، فلاتخدعنّكم زخارف دنيادنيّة عن مراتب جنّات عليّة ، فكان قد انكشف القناع و ارتفع الارتياب ، و لاقى كلّ امرء مستقرّه و عرف مثواه و منقلبه .

٥١٩ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبى هريرة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

آن ، وچگونه عمل میکند برای آخرت کسی که رغبت خودرا ازدنیا نبریده و میل وشهوت خود را نسبت بدنیا نگذرانیده ، بسیار تعجب است از کسی که راست میداند قیامت باقی را در حالی که سعی او برای دنیای فانی است ، و میداند که خشنودی خدا در فرمانبری از اوست ولی کوشش او در نافرمانی اوست .

٥١٨ - و نیز در همان کتاب و باب ، از ابی ایوب انصاری روایت شده که گفت از رسولخدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود : زینت دهید خود را بفرمانبری خدا و پرده های خوف (و ترس از خداوند) را بر خود بپوشانید و آخرت خود را برای خود قرار دهید (نه برای مردم) وسعی و کوشش شما برای قیامت شما باشد (که قرار گاه شماست) و بدانید که شما بزودی کوچ نموده و بسوی خدا باز میگردید ، وغنی و بی نیاز نگرداند شما را در روز قیامت مگر کردار پسندیده ای که از پیش عمل نموده اید و پاداش نیکی که (از دنیا) بدست آورده اید ، پس همانا شما واردمیگردید بر (نتایج و ثمرات) آنچه از پیش فرستاده اید ، و بپاداش آنچه در دنیا بجای آورده اید میرسید ، پس زینتهای دنیای پست شما را گول نزند و از درجات عالیه بهشت (باز ندارد) پس گوئیا پرده ها از میان برداشته شده (واز آیات باهره وعلائم واضحه نتایج اعمال را میتوان دید) و شك برطرف گردیده و هر شخصی میداند در چه جایگاهی قرار خواهد گرفت و می شناسد مکان و جای باز گشت خود را (چون هر کس بر اعمال و حالات خود بصیر و بیناست) .

٥١٩ - و نیز درهمان کتاب و باب ، از ابی هریره روایت شده که گفت رسولخدا

في خطبته : لاتكونوا ممّن خدعته العاجلة و غرّته الأمنيّة فاستهوته الخدعة ، فركن الى دار السّوء سريعة الزّوال و شيكة الإنتقال ، انّه لم يبق من دنياكم هذه في جنب مامضى الّا كإناخة راكب اوصرّ حالب ، فعلى ما تعرجون وماذا تنتظرون ؟ فكأنّكم والله وما أصبحتم فيه من الدّنيا لم يكن وماتصيرون اليه من الآخرة لم يزل ، فخذوا اهبة الإدراك النّقلة ، و اعدّوا الزّاد لقرب الرّحلة ، و اعلموا انّ كلّ امرء على ما قدّم قادم و على ما خلّف نادم .

۵۲۰ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبي سعيد الخدري ، قال : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول لرجل يعظه : ارغب فيما عندالله يحبّك الله ، و ازهد ما في أيدي النّاس

صلی الله علیه و آله درسخنرانی خود فرمود : نباشید از کسانیکه دنیا ایشان را گول زده باشد و آرزو های جهانی ایشان را مغرور کرده باشد و شیطان ایشان را در هواهای نفسانی سرگردان کرده باشد ، و بدنیای زودگذر که بشتاب آدمی را بجهان دیگر منتقل میکند ساکن و مایل گرداند ، همانا ازاین دنیای شما در برابر آنچه گذشته است باقی نمانده مگر باندازه خوابانیدن سواره شتر خود را ، یا بستن دوشندهٔ شیر سر پستان را ، پس برچه امید دارید و در انتظار چه هستید ؟ بخدا سوگند (هنگامیکه در آخرت قرار گیرید) آنچه از دنیا در دست شما بوده ، گوئیا (اصلا) نبوده است ، و بآنچه از (نتائج اعمال) در آخرت میرسید گوئیا همیشه بوده است (مقصوداینست که اگر در آخرت بنعمتهای بی منتهای خدا متنعم گردد آنچه از زخارف دنیا دردست داشته نسبت بآن نعمتها بقدری ناچیز بوده که گوئیا هیچ نبوده است ، و اگر در شکنجه و عذاب خدا واقع گردد آنچه از خوشیها در دنیا داشته سود و ثمری برای او ندارد و چنین پندارد که همیشه در عذاب خدا بوده است) پس سفر خویش را برای انتقال از دنیا و درك قیامت برگیرید وتوشه خود را برای نزدیکی کوچ خود بسفر آخرت آماده سازید و بدانید هر شخصی بر آنچه از پیش فرستاده است وارد گردد و بر آنچه ازخود (در دنیا) بجای گذارده نادم و پشیمان گردد (یعنی ازحقوقی که باید در راه خدابدهد و نداده است) .

۵۲۰ ـ و نیز در همان کتاب و باب ، از ابی سعید خدری روایت شده که گفت از رسولخدا صلی الله علیه و آله شنیدم که بمردی پند و اندرز میدادند و میفرمودند : بآنچه نزد خداست روی آورتا خدا ترا دوست بدارد ، و کناره کن از آنچه در دست

يحبّك النّاس ، انّ الزّاهد في الدّنيا يريح قلبه و بدنه في الدّنيا والآخرة ، و الرّاغب فيها يتعب قلبه وبدنه في الدّنيا والآخرة .

٥٢١ - في المجلّد الأول من البحار ، باب « فرض العلم و وجوب طلبه » « امالى الطّوسى » عن امير المؤمنين علىّ بن ابيطالب عليه السلام قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : طلب العلم فريضة على كلّ مسلم ، فاطلبوا العلم من مظانّه و اقتبسوه من أهله ، فانّ تعليمه لله حسنة ، و طلبه عبادة ، و المذاكرة به تسبيح ، و العمل به جهاد ، وتعليمه من لا يعلمه صدقة ، وبذله لأهله قربة الى الله تعالى «الحديث» .

٥٢٢ - في الوسائل : (كتاب الزّكاة) باب « تأكّد استحبابها مع كثرة المال و قلّته » عن الرّضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال النبىّ صلى الله عليه وآله وسلم : خير مال المرء و ذخائره الصّدقة .

مردم است تا مردم ترا دوست بدارند ، همانا كسى كه در دنيا تقوى پيشه خود سازد قلب و بدن او در دنيا و آخرت در راحت و آسايش است ، و كسيكه ميل بدنيا كند قلب و بدن او در دنيا و آخرت بزحمت افتد .

٥٢١ - در جلد اول از بحار ، باب « فرض علم ووجوب طلب آن » (از امالى طوسى) از حضرت اميرالمؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام روايت شده كه فرمود : از رسولخدا صلى الله عليه وآله شنيدم ميفرمود : فراگرفتن دانش برهر مرد مسلمان لازمست پس علم را از آنجا كه محل فرا گرفتن آنست طلب كنيد و دانش را از اهل دانش كسب كنيد ، همانا ياد دادن دانش براى خدا موجب پاداش (اخروى است) و طلب نمودن آن عبادتست ، و مذاكره آن ثواب تسبيح دارد ، و عمل نمودن بآن ثواب جهاد دارد ، و ياد دادن آن بكسى كه نميداند ، چون صدقه دادن است ، و دادن آن بكسانيكه اهليت دارند موجب نزديكى بخداوند متعالست « تا آخر حديث » .

٥٢٢ - در وسائل : (كتاب زكوة) باب « مؤكد بودن استحباب آن با زيادى و كمى مال » ازحضرت رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش عليهم السلام روايت شده كه فرمود : نبى اكرم صلى الله عليه و آله فرمود : نيكوترين مال وانـدوخته هاى مرد صدقـه دادن اوست .

۵۲۳ - في نهج البلاغة : باب «المختار من حكم امير المؤمنين عليه السلام» و قال عليه السلام : اذا اقبلت الدّنيا على أحد أعارته محاسن غيره ، و إذا أدبرت عنه سلبته محاسن نفسه .

۵۲۴ - في مجموعة الورّام (الجزء الثانی) عن امیرالمؤمنین عليه السلام : تزوّدوا لمعادكم و ارضوا من الدّنيا بمسكة أبدانكم ، ولتكن القناعة من شأنكم ولاتغفلوا عن ذكر الموت و ما بعده من الأهوال ، فانه إذا هجم لم تر من سكرة يالها من سكرة ، و حسرة يالها من حسرة ، وهمّ يالها من همّ ، وغمّ يالها من غمّ و كرب ، فاستعدّوا له خير مستعدّ فارغبوا الله فيما رغّبكم ، و ازهدوا فيما زهّدكم عن الله .

۵۲۵ - في الخصال : باب « الثّلاثة » عن الحارث بن دلهاث مولى الرّضا عليه السلام قال : سمعت أبا الحسن [الرّضاء عليه السلام ظ] يقول : لا يكون المؤمن مؤمناً حتّى يكون

---

۵۲۳ - در نهج البلاغه : باب « مختار از اندرزهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است » که فرمود : هرگاه دنیا بر کسی روی آورد ، نیکوئیهای غیراورا باو میدهد ، و هرگاه دنیا از کسی روی گرداند ، خوبیهای خوداورا از اوسلب نماید .

۵۲۴ - در مجموعه ورام : (جزء دوم) از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که (فرمود :) توشه بردارید برای معاد خودتان (روز باز گشت) و خوشنود شوید از زندگی و آلایش دنیا باندازه‌ایکه نگاه دارد بدنهای شمارا ، و باید که قناعت پیشه و خوی شما باشد ، و غافل نشوید از یادنمودن مرگ و آنچه بعد ازاوست از هول و هراسها ، پس هماناهنگامیکه‌مرگ روی آورد ، دیده نشده سختی مانند او ، چقدر سخت است او ، و افسوس و حسرت میباشد (برای مردم) که چه مقدار حسرت تأثرآوری است ، و اندوه وغم است (در آنحال) که چه بسیاراندوه وغم زیادی‌است (چون اگر درد وناراحتی برای یکی ازاعضا باشد تحمل‌اوتا اندازه‌ای آسان است ولی اگر همه اعضاء آسیبی به بینند ناراحتی او بسیار و آدمی را بی‌طاقت میکند) پس آماده و مهیا شوید برای او به بهترین آمادگی ، و روی آورید و توجه نمائید بآنچه خدا ترغیب و امر نموده شمارا بآنها (واجبات) وروی گردانیدو دوری کنید ازآنچه فرمانداده شمارا بدوری از آنها (محرمات و معاصی) .

۵۲۵ - در خصال : باب « ثلاثة » از حارث بن دلهاث بنده آزاد شدهٔ حضرت رضا علیه السلام روایت شده که گفت : از حضرت رضا علیه السلام شنیدم میفرمود : شخص مؤمن دارای ایمان کامل نیست تا آنکه سه خصلت و خوی را دارا گردد : روش و عادتی از

فيه ثلاث خصال : سنّةٌ من ربّه ، و سنّة من نبيّه ، و سنّة من وليّه ، فالسّنّة من ربّه كتمان سرّه ، قال عز وجل : **عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارتضى من رسول** . و امّا السّنّة من نبيّه : فمداراة النّاس ، فانّ الله عز وجل امر نبيّه بمداراة النّاس فقال : **خذ العفو و أمر بالعرف و اعرض عن الجاهلين** . و امّا السنّة من وليّه : فالصّبر في البأساء والضرّاء ، فانّ الله عزوجل يقول : **والصابرين في البأساء والضراء** .

٥٢٦ ـ في الوسائل : (كتاب النكاح) باب « كراهة التزويج و القمر في العقرب و في محاق الشّهر » عن عليّ بن محمّد العسكرى ، عن آبائه عليهم السلام في حديث ، قال : و من تزوّج و القمر في العقرب لم ير الحسنى ، و قال من تزوّج في محاق الشهر فليسلم لسقط الولد .

خداوند ؛ روش و عادتى از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله ؛ روش وعادتى از امام و پيشواى خود ؛ أما روشى كه از خدا در مؤمن است پنهان كردن سر و راز خود است ، خداوند باعزت وجلال ميفرمايد : **عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارتضى من رسول** . (يعنى خدا داناى بغيب است پس آگاه نميگرداند بر پنهانى هاى خود مگر كسانى را كه بپسندد بجهت رسالت و پيمبرى) و اما روشى كه از پيغمبر صلى الله عليه و آله در مؤمن است مدارا نمودن با مردم است ، زيرا خداوند با عزت و جلال پيغمبر خود را فرمان داد بمدارا نمودن بامردم و فرمود : **خذ العفو وأمر بالعرف وأعرض عن الجاهلين** . (يعنى گذشت كن و امر نما بكارهاى پسنديده و از نادانى نادانان صرفنظر كن) و اما روشى كه از امام و پيشواى خود دارد پس شكيبائى در شدائد و گرفتارى هاست ، زيرا خداوند باعزت و جلال ميفرمايد : **و الصابرين فى البأساء والضراء** . (يعنى شكيبايان در سختيها و ناخوشيها) .

٥٢٦ ـ در وسائل : (كتاب نكاح) باب « كراهت تزويج در حاليكه قمر در برج عقرب و اواخر ماه است » از حضرت عسكرى عليه السلام از پدران بزرگوارش در حديثى روايت شده كه فرمود : كسى كه تزويج كند در حاليكه ماه در برج عقربست خوبى نه بيند ، و (نيز) فرمود : كسيكه تزويج كند در سه شب آخر ماه (يعنى بازن خود نزديكى كند) پس بايد بسقط فرزندش تن در دهد .

۵۲۷ - في الأمالي الصّدوق : (المجلس السّابع و العشرون في حديث رواه ريّان بن شبيب عن الرضا عليه السلام) يا ابن شبيب ! إن سرّك أن تكون معنا في الدّرجات العلى من الجنان ، فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا ، و عليك بولايتنا ، فلو أنّ رجلاً تولّى حجراً لحشره الله معه يوم القيمة .

۵۲۸ - في المجلّد السّابع عشر من البحار ، باب « مواعظ الصادق جعفر بن محمّد عليه السلام و وصاياه و حكمه » (الخصال) عن أبي محمّد العسكري ، عن آبائه عليهم السلام ، قال كتب الصّادق عليه السلام الى بعض النّاس : إن أردت أن يختم بخير عملك حتّى تقبض و أنت في أفضل الأعمال ، فعظّم لله حقّه أن تبذل نعمائه في معاصيه ، وأن تغترّ بحلمه عنك ، و أكرم كلّ من وجدته يذكرنا او ينتحل مودّتنا ، ثمّ ليس عليك صادقاً كان او كاذباً ،

---

۵۲۷ - در امالی صدوق (مجلس بیست‌و هفتم) در حدیثی که ریان‌بن شبیب از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده فرمود : ای پسر شبیب ! اگر بودن تو با ما در درجات عالیه از باغهای بهشت ترا خوشحال می‌نماید ، پس برای اندوه ما اندوهناك و برای سرور وخوشحالی ما مسرور و خوشحال باش ، و بر تو باد بدوستی ماخانواده ، پس اگر مردی دوست بدارد سنگی را هر آینه خداوند او را در روز قیامت با او محشور گرداند (ایام سرور آل‌محمد علیهم‌السلام همان روزهای ولادت و نشر دین و ذلت و خواری دشمنان ایشانست ، و ایام حزن و اندوه ایشان روزهای شهادت و ضعف شیعیان وقدرت دشمنان ایشانست).

۵۲۸ - درجلد هفدهم بحار ، باب «مواعظ حضرت صادق علیه السلام وسفارشها واندرزهای آنحضرتست » در کتاب خصال از حضرت عسکری از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام روایت شده که فرمود : حضرت صادق علیه السلام ببرخی از مردم نوشت اگر میخواهی که عاقبت تو (ازجهت عمل) ختم بخیر شود واز دنیا بروی درحالیکه تو در برترین اعمال باشی ، پس بزرگ شمار حق خدا را باینکه صرف نکنی نعمتهای او را در معصیت و نافرمانی او ، واینکه (مبادا) مغرور شوی ببردباری او از تو (بواسطهٔ گناهانی که مرتکب میشوی وخدا ترا عقوبت نمیکند) و گرامی بدار هر کس را که یافتی او را که ذکر (فضائل و مناقب) مامیکند یا دوستی مارا بخود می بندد وچیزی بر تو نیست چه راستگو باشددر گفتار خود یا دروغگو زیرا تو بواسطه قصد و نیت خود باجر و پاداش میرسی و او از

إنّما لك نيّتك وعليه كذبه .

۵۲۹ ـ في الكافي : (كتاب الصّلوة) باب «فضل الصلوة» عن الوشّا ، قال : سمعت الرّضا عليه السلام يقول : أقرب مايكون العبد من الله عز وجل وهوساجد ، وذلك قوله عزوجل : **واسجد و اقترب .**

۵۳۰ ـ في المجلّد السابع عشر من البحار ، باب « ما جمع من جوامع كلم امير المؤمنين عليه السلام » و قال عليه السلام في وصف التّائبين : غرسوا اشجار ذنوبهم نصب عيونهم و قلوبهم ، و سقوها بمياه النّدم فأثمرت لهم السّلامة و أعقبتهم الرّضا و الكرامة .

۵۳۱ ـ و فيه ايضاً : باب « جوامع وصايا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و مواعظه و حكمه » « امالى الصّدوق» عن الصّادق ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : طوبى لمن طال عمره وحسن عمله فحسن منقلبه ، ان رضى عنه ربّه عز و جل ؛ و ويل لمن طال عمره وساء عمله فسآء منقلبه ، ان سخط عليه ربّه عز وجل .

دروغ خود ضرر و زيان‌می برد.

۵۲۹ ـ در كافى : كتاب صلوة ، باب « فضيلت صلوة » ازوشا روايت شده كه گفت از حضرت رضا عليه السلام شنيدم ميفرمود : نزديكى بنده بپروردگاردر حالى‌است كه براى‌خدا سجده كند ، و آن فرمودهٔ‌خداست در قرآن : كه سجده كن و نزديك‌شو.

۵۳۰ ـ در جلدهفدهم از بحار ، باب « جوامع سخنان حضرت‌اميرالمؤمنين عليه السلام » است كه درصفت توبه كنندگان فرموده : درخت گناهان خود رابرابرچشمها و دلهاى خود قرار داده وآن گناهان را با آب پشيمانى آبيارى‌نمودندتا آنكه (ميوه)سلامت بدست‌آوردند كه در عقب آن ميوه ها خوشنودى و كرامت (پروردگار)است .

۵۳۱ ـ ونيز درهمان كتاب ، باب« جوامع سفارشهاى رسولخدا صلى‌الله عليه‌وآله وپند واندرزهاى حكيمانه آنحضرت»(امالى‌صدوق)ازحضرت‌صادق عليه السلام ازپدر گرامیش از پدران بزرگوارش عليهم السلام روايت كرده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : خوشا حال كسى كه عمر اوطولانى و درازباشد و كردارش پسنديده و نيكو باشد ، پس آخرت‌او (از نظر پاداش) نيكوخواهد بود ، زيرا خداى با عزت و جلال از او راضى وخوشنود است ، ووای بر كسى كه عمراوطولانى‌و كردارش بدوناپسند باشدكه آخرتش بد خواهد بود ، زيرا پروردگار با عزت و جلال براو خشم و غضب كند .

۵۳۲ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن أنس بن مالك ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : تقبّلوا لی بستّ أتقبّل لكم بالجنّة : إذا حدّثتم فلاتكذبوا ، و إذا وعدتم فلاتخلفوا ، و إذا ائتمنتم فلا تخونوا ، و غضّوا أبصاركم ، و احفظوا فروجكم ، و كفّوا أيديكم و ألسنتكم .

۵۳۳ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب (تفسیر علیّ بن ابراهیم) عن أبی بصیر ، عن أبی عبدالله علیه السلام ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لعلیّ علیه السلام : یا علی ! ما من دار فیها فرحة الّا یتبعها ترحةٌ ، و ما من همّ الّا وله فرجٌ الّا همّ اهل النّار ، فاذا عملت سیّئة فاتبعها بحسنة یمحها سریعاً ، و علیك بصنائع الخیر فانّها تدفع مصارع السّوء .

۵۳۴ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب (قرب الأسناد) عن جعفر ، عن أبیه علیهما السلام انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال : ثلاثةٌ هنّ امّ الفواقر : سلطان إن أحسنت إلیه لم یشكر

---

۵۳۲ - و نیز در همان کتاب و باب ، از انس بن مالك روایت شده که گفت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله فرمود : از من قبول کنید شش چیز را تا بهشت را برای شما ضمانت کنم : هرگاه سخن گفتید دروغ نگوئید ، و هرگاه وعدهٔ (مشروعی) نمودید تخلف نورزید ، و هرگاه بر چیزی امین شدید خیانت نکنید ، و بپوشانید چشمهای خود را (از آنچه نظر برآن حرامست) و نگهدارید از حرام عورتهای خود را ، و بازدارید دستها وزبانهای‌خود را از تعدی وستم برخلق.

۵۳۳ - ونیز در همان کتاب و باب (تفسیرعلی بن ابراهیم) ازابی بصیرازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود : ای علی هیچ خانه‌ای نیست که راه‌یافته باشد در او فرح و سروری مگر اینکه میآید بدنبال آن هم و اندوهی ، وهیچ هم واندوهی نیست مگر اینکه پس از آن‌فرج وگشایشی است مگر هم واندوه کسانی که در آتش جهنمند (یعنی آنان که مخلد در جهنم باشند مانند کفار و منافقین) و هرگاه (از روی جهالت و نادانی) مرتکب گناهی شدی پس بدنبال‌آن کار نیکی کن‌تا زودآن‌گناه را از بین ببرد ، و برتو باد بانجام دادن کارهای خیر ، زیرا آن از افتادن های بد (وواقع شدن در مهالك و خطرها) جلوگیری‌میکند .

۵۳۴ - ونیز در همان کتاب وباب (قرب الاسناد) از حضرت صادق علیه السلام از پدربزرگوارش علیه السلام روایت شده که (فرمود :) رسولخداصلی الله علیه وآله فرموده :

و إن أسأت اليه لم يغفر ؛ و جارٌ عينه ترعاك وقلبه تبغاك ، إن رأى حسنة دفنها ولم يفشها ، و إن رأى سيّئة أظهرها و اذاعها ؛ و زوجة إن شهدت لم تقرّ عينك بها ، و إن غبت لم تطمئنّ اليها .

٥٣٥ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب (المحاسن) عن عمرو بن جميع ، رفعه ، قال : قال سلمان الفارسي ره : أوصاني خليلي بسبعة [بستة ظ] خصال لا أدعهنّ على كلّ حال : أوصاني أن أنظر الى من هو دوني ولاأنظر الى من هو فوقي ، و أن احبّ الفقراء و أدنو منهم ، و أن أقول الحقّ و إن كان مرّاً ، و أن أصل رحمي و إن كانت مدبرة ، و لاأسئل النّاس شيئاً ، و أوصاني أن أكثر من قول لا حول و لا قوّة الّا بالله العليّ العظيم .

٥٣٦ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن ابن ابي البلاد ، عن أبيه رفعه ، قال : جاء

سه چيز است كه بدترين دردهاست و بقسمي است كه پشت انسان را مي‌شكنند : پادشاهي كه اگر در حق او احسان و نيكي كردي سپاسگزاري نميكند و اگر بدي كردي از آن نميگذرد ؛ و همسايه‌ايكه چشمش بدنبال تو ودلش طالب ظلم و ستم بتو است ، اگر از تو خوبي بيند آنرا پنهان كند و بين مردم فاش نسازد ، و اگر بدي بيند آنرا ظاهر سازد و بين مردم رواج دهد ؛ و زني كه اگر نزد او حاضر باشي بواسطهٔ بد اخلاقي او چشمت بديدار او روشن نميشود و اگر از او غائب و دور باشي (در مال و عرض خود) باو اطمينان نداري .

زن بد در سراى مردنكو هم در اين عالمست برزخ او

٥٣٥ ـ و نيز در همان كتاب و باب (محاسن) از عمرو بن جميع مرفوعاً روايت شده كه گفت : سلمان فارسي ره فرمود : سفارشي فرمود مرا دوست من (رسولخدا صلي‌الله عليه و آله) كه هفت [شش ظ] خصلت و خوي را در هيچ حال ترك نكنم ، سفارش فرمود مرا كه‌هميشه (در زندگي) نظر من بكسي باشد كه وضع معيشت‌وزندگي او ازمن پست تر باشد ، ونظر نكنم بكسي كه وضع (زندگي) او از من بهتر باشد ؛ و اينكه بگويم حق را اگر چه تلخ باشد ؛ و اينكه با خويشان خود پيوستگي كنم اگرچه آنها بمن پشت كنند (و از من دوري كنند) و اينكه از مردم چيزي نخواهم (دست احتياج بسوي آنان دراز نكنم) و سفارش نمود مرا به بسيار گفتن لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم ، زيرا آن گنجي است از گنجهاي بهشت (از جهت اجروپاداش انتهائي ندارد) .

٥٣٦ ـ و نيز در همان كتاب و باب (از ابن ابي البلاد از پدرش مرفوعاً روايت

أعرابيّ الى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فأخذ بغرز راحلته و هو يريد بعض غزواته ، فقال : يا رسول الله ! علّمني عملاً أدخل به الجنّة ، فقال : ما أحببت أن يأتيه النّاس اليك فأته إليهم ، و ما كرهت أن يأتيه النّاس اليك فلاتأته إليهم ، خلّ سبيل الرّاحلة .

٥٣٧ ـ في الأمالي الطّوسي : (الجزء الثّاني) عن عمر بن يزيد ، قال : قال ابو عبدالله عليه السلام : يابن يزيد ! أنت والله منّا أهل البيت ، قلت جعلت فداك من آل محمّد ؟ قال :

کرده که گفت : مرد عربی نزد رسولخدا صلی الله علیه و آله آمد و رکاب شتر آنحضرت را گرفت در حالیکه آنجناب اراده داشت که به بعضی از جنگها تشریف ببرد ، عرض کردای رسول پروردگار ! بمن یاد ده عملی را که بواسطهٔ (انجام) آن داخل بهشت شوم ، فرمود : آنچه دوست داری مردم در بارهٔ تو بجا آورند پس تو آنرا در بارهٔ مردم بجای آور ، و آنچه خوش نداری مردم نسبت بتو بجا آورند آنرا در حق آنان بجا نیاور ، و جلو راه شتر را باز کن (یعنی همین پند واندرز ترا بس است اگر بآن عمل کنی) .

٥٣٧ ـ در امالی طوسی : (جزء دوم) از عمربن یزید روایت شده که گفت : حضرت صادق عليه السلام فرمود : ای پسر یزید ! بخدا سوگند تو ازماخانوادهای ، عرضکردم فدایت شوم ازخانوادهٔ آل محمد صلی الله علیه و آله ؟ فرمود آری بخدا سوگند ازخود ایشانی ، عرضکردم فدایت شوم از خود ایشانم ؟ فرمود آری ، بخدا سوگند از خود ایشانی ، آیا نخواندهای کتاب خدای باعزت و جلال را که فرموده : **ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه وهذا النبی والذین آمنوا ، والله ولی المؤمنین** (بدرستیکه نزدیک ترین مردم بابراهیم آن کسانند که پیروی او کرده اند و این پیمبر و کسانیکه ایمان آوردند و خداوند یار مؤمنین است) آیانخواندهای فرمودهٔ خدائی که عزیز و محترم است نام مقدس او (درقرآن :) **فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانك غفور رحیم .** (حکایت از گفته اسکندر بخدا که هرکس مرا پیروی کند پس او از من است ، و کسی که نافرمانی مرا کرد پس تو (ای پروردگار) بسیار آمرزنده ورحم کننده ای .

پس تو منظور خدا آنگه شوی — که چه جزوی سوی کل خود روی
هین مکن تکیه بفهم خام خویش — مگسل از پیغمبر ایام خویش
پس بهر عصری ولیی قائمست — آزمایش تا قیامت دائمست
چون ملایك گوی لاعلم لنا — تا بگیرد دست تو علمتنا

ای والله من أنفسهم ، قلت من أنفسهم جعلت فداك ؟ قال : ای والله من أنفسهم ، یا عمر !
أما تقرء کتاب الله عز وجل : **ان أولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی**

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست
آنکه تو گنجش توهم میکنی زین توهم گنج را گم میکنی
اندر آ در سایه العاقلی کش نتاند برد از ره ناقلی
پس غذای دل بده از همدلی رو بجو اقبال را از مقبلی
گر تو سنگ خاره و مرمر بوی چون بصاحبدل رسی گوهر شوی
چون تعلق یافت نان بابوالبشر نان مرده زنده گشت و باخبر
نان چه در سفره است نام او جماد در تن مردم شود او روح شاد
چون تو در قرآن حق بگریختی با روان انبیا آمیختی
حق همیگوید نظرمان بر دلست نیست برصورت که از آب و گلست
تو همی گوئی مرا دل نیزهست دل فراز عرش باشد نی به پست
دل تو این آلوده را پنداشتی لاجرم دل ز اهل دل بر داشتی
خودروا داری که دل آن باشداین که بود در عشق شیر و انگبین
یادلی کو عاشق مالست و جاه یا زبون وین گل و آب سیاه
یا خیالاتی که در ظلمات او می پرستدشان برای گفتگو
دل نباشد غیر آن دریای نور دل نظرگاه خدا وانگاه کور
سر کشیدی تو که من صاحبدلم حاجت غیری ندارم واصلم
آن چنانکه آب گل سر در کشد که منم آب و چرا جویم مدد
بحر گوید من ترا در خود کشم آب گل لافد که من آب خوشم
لاف تو محروم میدارد ترا ترك کن این لاف و در بحر اندر آ
مرغ پر نارسته چون پران شود طعمه هر گربهٔ دران شود
دست زن در ذیل صاحب دولتی تا ز افضالش بیابی رفعتی
هر که خواهد همنشینی با خدا او نشیند در حضور اولیا
از حضور اولیا گر بگسلی تو هلاکی زانکه جزئی نه کلی
عقل کل و نفس کل مرد خداست عرش و کرسی رامدان کز وی جداست
عقلهای خلق عکس عقل او عقل او بحراست و عقل خلق جو
مظهر حقست ذات پاك او رو بجو حق را و از دیگر مجو

و الذين آمنوا والله ولي المؤمنين . أو ما تقرء قول الله عزّ إسمه : **فمن تبعني فانه منيو من عصاني فانك غفور رحيم .**

۵۳۸ ـ و فيه ايضاً : (الجزء السّابع) عن أبي ليلى ؛ عن الحسين بن عليّ عليهما السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ألزموا مودّتنا أهل البيت ، فإنّه من لقى الله يوم القيمة و هو يودّنا دخل الجنّة بشفاعتنا ، والّذي نفسي بيده لاينفع عبداً عمله إلّا بمعرفة حقّنا .

۵۳۹ ـ في الكافي : (كتاب الايمان والكفر) باب « القسوة » عن عليّ بن عيسى ، رفعه ، قال : فيما ناجى الله عز وجل به موسى عليه السلام يا موسى ! لا تطول في الدنيا أملك فيقسوا قلبك والقاسي القلب منّي بعيد .

۵۴۰ ـ في العلل : باب « الرّابع و السّبعون » عن الأصبغ بن نباتة ، قال : قال

گر تو دست خود بدست او نهی — از فریب اهرمن ایمن شوی
دست تو از اهل آن بیعت شود — که یدالله فوق أیدیهم بود
مهدی و هادی ویست ای راه‌جو — هم نهان و هم نشسته پیش رو
آن محیط‌است اندرین خطه وجود — نور می افشاند از احسان وجود
هر که را دامن درستست و متد — پس نثار او بدانکس میرسد

۵۳۸ ـ و نیز در همان کتاب (جزء هفتم) از ابی لیلی از حسین بن علی علیهما السلام روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی‌الله علیه و آله فرموده : همیشه دارای دوستی ما خانواده باشید ، زیرا کسی که ملاقات کند خدای را در روز قیامت در حالیکه دوستدار ما باشد ، داخل بهشت شود بشفاعت و وساطت ما ، سوگند بآن کسی که جان من در دست قدرت اوست نفع نمی‌بخشد بنده‌ای را عملش مگر بواسطهٔ معرفت و شناسائی حق و منزلت ما (خانواده).

۵۳۹ ـ در کافی (کتاب ایمان و کفر) باب « القسوه » از علی بن‌عیسی مرفوعاً روایت شده که گفت : از جمله‌مناجات ها و خطابات پروردگار بموسی بن‌عمران علیه السلام اینست که ای موسی ! آرزوی خود را دردنیا طولانی مکن ، زیرا درازی آرزوی تو سبب سختی دل تومیشود ، وکسی که سخت دل باشد از من دوراست .

۵۴۰ ـ در علل : باب«هفتاد و چهارم »از اصبغ بن‌نباته روایت شده که گفت : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : چشمها خشک نگردید (از خوف خداوآنچه گریه

امير المؤمنين عليه السلام : ما جفّت الدّموع الّا لقسوة القلوب ، و ما قست القلوب الّا لكثرة الذّنوب .

٥٤١ ـ في الوسائل : (كتاب الجهاد) باب « تحريم الظّلم » عن زيد بن علىّ بن الحسين ، عن آبائه عليهم السلام قال : يأخذ المظلوم من دين الظالم أكثر ممّا يأخذ الظّالم من دنيا المظلوم .

٥٤٢ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن عبدالله بن سليمان ، عن أبى جعفر عليه السلام ، قال : الظّلم في الدّنيا هو الظّلمات في الآخرة .

٥٤٣ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن حسين بن عثمان و محمّد بن [ابى حمزة في بعض النّسخ] حمزة ، عن أبى عبدالله عليه السلام قال : انّ الله عز و جل يبغض الغنىّ الظّلوم .

٥٤٤ ـ و فيه ايضاً : باب « وجوب ردّ المظالم إلى أهلها » عن سعد بن طريف ، عن أبى جعفر عليه السلام قال : الظّلم ثلاثة : ظلمٌ يغفره الله ، وظلم لايغفره الله ، و ظلم لايدعه

براى آن مطلوبست) مگر بجهت سختى دلها ، و دلهاسخت نشد مگر بواسطهٔ بسيارى گناهان .

٥٤١ ـ در وسائل (كتاب جهاد) باب « تحريم ظلم » از زيد بن على بن الحسين از پدران بزرگوارش روايت شده كه فرمود : شخص مظلوم و ستمديده (در آخرت) از دين (و اعمال حسنهٔ) شخص ستمكار در يافت ميكند بيشتر از آنچه شخص ظالم و ستمكار از دنياى مظلوم و ستمديده گرفته .

٥٤٢ ـ ونيز در همان كتاب و باب ، از عبدالله بن سليمان از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : ظلم و ستم نمودن در دنيا سبب تاريكى آخرتست .

چاه مظلم گشت ظلم ظالمان همچنين گفتند جمله عالمان

٥٤٣ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از حسين بن عثمان و محمد بن (ابى حمزه در بعضى از نسخه‌ها) حمزه از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : همانا خداى با عزت و جلال ، دشمن دارد توانگرى را كه ظلم وستم بسيار كند .

٥٤٤ ـ و نيز درهمان كتاب ، باب « وجوب رد مظالم باهلش » از سعد بن طريف از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : ظلم وستم برسه گونه است : ظلم و ستمى كه خدا آنرا ميآمرزد ؛ و ظلم و ستمى كه خدا آنرا نمى آمرزد ؛ و ظلم و ستمى كه خدا

الله ، فامّا الظّلم الّذی لایغفره فالشّرك ، وأمّا الظّلم الّذی یغفره فظلم الرّجل نفسه فیما بینه و بین الله ، و امّا الظّلم الّذی لایدعه فالمداینة بین العباد .

٥٤٥ ـ و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن أبی عبیدة الحذّاء ، قال : قال أبو جعفر علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله : من اقتطع مال مؤمن غصباً بغیر حقّه ، لم یزل الله معرضاً عنه ، ماقتاً لأعماله الّتی یعملها من البرّ والخیر ، لایثبتها في حسناته حتّی یردّ المال الّذی أخذه إلی صاحبه .

٥٤٦ ـ في الکافی : (کتاب الایمان والکفر) باب « الظّلم » عن زرارة ، عن أبی جعفر علیه السلام قال : ما من أحد یظلم بمظلمة إلّا أخذه الله بها في نفسه وماله ، و امّا الظّلم الّذی بینه و بین الله فاذا تاب غفرالله له .

٥٤٧ ـ وفیه ایضاً : باب «انّه من عرف امامه لم یضرّه تقدّم هذا الأمر اوتأخّر»

از آن نمیگذرد ؛ اما آن ظلم و ستمی که خدا میآمرزد آنرا ، ستم نمودن مرد است بنفس خود در آنچه بین او و خداست (یعنی حقوق پروردگار را مراعات نکرده) و آن ظلم وستمی که خدا آنرا نمی آمرزد شرك است ، و آن ظلم وستمی که خدا از آن نمی گذرد ، حقوقی است که مردم در دنیا بر یکدیگر دارند و آنرا ادا نمی نمایند .

٥٤٥ ـ و نیز در همان کتاب و باب از ابی عبیده حذاء روایت شده که گفت حضرت باقر علیه السلام فرمود : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : کسی که بگیرد مال مؤمنی را از روی استیلا بدون آنکه حقی بر آن مال داشته باشد ، همیشه خدا از او روگردان و از اودوری کننده است درحالیکه دشمن دارد (یعنی قبول نمیکند) کارهای خیری که بجامیآورد ، و آن اعمال را در دیوان حسنات او ثبت نفرماید تا رد کند آن مال را بصاحب آن .

٥٤٦ ـ در کافی : (کتاب ایمان و کفر) باب « ظلم » از زراره ازحضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : هیچکس نیست که ظلم و ستم کند بیکی از انواع ظلم (در حق کسی) مگر اینکه خداوند او را مبتلاسازد بمانند آن ظلم در بدن یا مال او ، و اماظلم وستمی که بین او وخداست (یعنی حقوقی که خدا بآن بنده دارد و او مراعات آن حقوق نکرده) پس هرگاه توبه کرد خدا او را میآمرزد .

٥٤٧ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « کسی که چون امام خود را شناخت تقدم و تأخر این امر (فرج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله) زیانی باو نرساند » ازعمر بن ابان

عن عمر بن أبان ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : إعرف العلامة ، فاذا عرفته لم يضرّك تقدّم هذا الأمر او تأخّر ، انّ الله عز وجل يقول : **يوم ندعوا كل اناس بامامهم** . فمن عرف إمامه كان كمن كان في فسطاط المنتظر .

٥٤٨ ـ وفيه ايضاً : باب «خلق أبدان الأئمة و ارواحهم» عن أبي يحيى الواسطي ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : انّ الله خلقنا من علّيين و خلق أرواحنا من فوق ذلك ، وخلق أرواح شيعتنا من علّيين وخلق أجسادهم من دون ذلك ، فمن أجل ذلك القرابة بيننا وبينهم وقلوبهم تحنّ الينا .

٥٤٩ ـ في مجمع البيان : ذيل نزول سورة الأنسان ، عن سعيد بن المسيّب ، عن عليّ بن ابيطالب عليه السلام انّه قال : سألت النبي صلى الله عليه و آله و سلم عن ثواب القرآن ، فأخبرني بثواب سورة سورة على نحو ما نزلت من السّماء (الى أن قال عليه السلام) ثمّ قال النبيّ صلى الله عليه و آله و سلم : جميع

روايت شده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : بشناس نشانه را (يعنى پرچم هدايت و پيشواى مردم و كسى را كه حجت خدا بر خلق است) وهر گاه شناختى آنرا ، ضرر وزيان نميزند بر تو كه فرج و گشايش بواسطه ظهور ، پيش واقع شود يا بعد ، زيرا خداى باعزت و جلال (در قرآن) ميفرمايد : **يوم ندعوا كل اناس بامامهم** (روزى كه هر گروهى را بامام و پيشواى ايشان ميخوانيم) پس كسى كه شناخته امام و پيشواى خود را مانند كسى است كه در خيمه منتظر عليه السلام باشد (مهدى عليه السلام در نسخهٔ از امالى) .

٥٤٨ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « خلقت بدنهاى ائمه عليهم السلام و ارواح ايشان از أبى يحيى واسطى از بعضى اصحاب ما (اماميه) از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : همانا خداوند ما را از عليين آفريد (مقصود بهترين مواد عالم ماده است كه بدنهاشان از آنها آفريده است) و روحهاى ما را از برتر از عالم مواد ؛ و ارواح شيعيان ما را از بهترين مواد آفريد ولى بدنهاى ايشان را از پست تر از آن آفريد ، پس بهمين جهت است قرابت و نزديكى بين ما و ايشان و دلهاى ايشان بسوى ما ميل دارد (مراد اينست موادىكه صور ارواح ما بر آنها افاضه شد بهترين مواد بود).

٥٤٩ ـ در مجمع البيان ذيل نزول سوره انسان از سعيد بن مسيب ازحضرت على بن ابيطالب عليه السلام نقلشده كه فرمود : از پيغمبر اكرم صلى الله عليه و آله سئوال كردم از ثواب و پاداش قرائت قرآن كه خبر ده مرا از اجر و پاداش هر سوره سوره بطوريكه

سور القرآن مأة و أربع عشرة سورة ، و جميع آيات القرآن ستّة آلاف آية و مأتا آية و ستّ و ثلثون آية ، و جميع حروف القرآن ثلثمأة ألف حرف واحد و عشرون الف حرف و مأتان وخمسون حرفاً ، لايرغب في تعلّم القرآن الّا السّعداء ولايتعهّد قراءته الّا اولياء الرّحمن .

۵۵۰ - في جواهر السّنية : باب «ماجاء من الأحاديث القدسية في شأن امير المؤمنين عليه السلام» عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : هبط عليّ جبرئيل فقال : يا محمّد ! انّ الله جل جلاله يقول : لو لم أخلق عليّاً ما كان لفاطمة كفوٌ من ولد آدم و من ذرّيته [في نسخة آدم و من دونه] .

۵۵۱ - في امالى الصدوق ره : (المجلس الثانى والسبعون) عن عبدالله بن الفضل ، عن الصادق جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : ليلة اسرى بى الى السّماء كلّمنى ربّى جل جلاله فقال : يا محمّد ! فقلت لبيك ربّى ، فقال : انّ علياً حجّتى بعدك على خلقى ، وإمام اهل طاعتى ، من أطاعه أطاعنى ، ومن عصاه عصانى ،

از آسمان نازل شده است (تا آنجاکه فرمود :) سپس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : تمامی سوره‌های قرآن یکصد وچهارده سوره است ، و تمامی آیات قرآن کریم ششهزار و دویست و سی و شش آیه است ، و تمامی حروف قرآن سیصد و بیست ویکهزار و دویست وپنجاه حرف است ، میل نمیکند دریاد گرفتن قرآن مگر نیك بختان و بعهده نگیرند تلاوت قرآن را مگر دوستان خدا .

۵۵۰ - جواهر السنیه : باب احادیث قدسیه ای که در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده از رسولخدا صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود : جبرئیل علیه السلام برمن فرود آمد و گفت ای محمد صلی الله علیه و آله همانا خدای جل جلاله میفرماید : اگر علی را نیافریده بودم برای حضرت فاطمه از فرزندان آدم و ذریه او همدوشی نبود [در نسخه دیگر است (از) آدم و آنانکه بعد ازاو آفریده شده اند] .

۵۵۱ - امالی صدوق ره (مجلس هفتاد و دوم) از عبدالله بن الفضل از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از پدران گرامیش روایت کرده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : شبی که در آسمان سیر داده شدم پروردگار جل جلاله با من سخن گفت و فرمود : ای محمد ! عرض کردم بلی پروردگار من ؛ سپس فرمود : همانا علی بعد از تو حجت منست بر مخلوقات من و پیشوای اهل طاعت منست ، هر کس او را

فأنصبه علماً لامتك يهتدون به بعدك .

٥٥٢ ـ و فيه ايضاً : في ذلك المجلس عن الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من أحبنا أهل البيت فليحمد الله على أوّل النّعم ، قيل و ما أوّل النّعم ؟ قال : طيب الولادة ، و لايحبنا إلّا من طابت ولادته .

٥٥٣ ـ و فيه ايضاً : (في ذلك المجلس) قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : نحن بنوعبدالمطّلب سادة اهل الجنّة رسول الله و حمزة سيّد الشهداء و جعفر ذوالجناحين و عليّ و فاطمة والحسن و الحسين والمهدى عليهم السلام .

٥٥٤ ـ و فيه ايضاً : (في المجلس الثامن و الخمسون) عن بشار بن بشار ، عن الصادق جعفر بن محمّد عليهما السلام قال : اذا أردت شيئاً من الخير فلا تؤخّره ، فانّ العبد ليصوم اليوم الحارّ يريد به ما عندالله عزوجل فعتقه الله من النّار ، و يتصدّق بالصدقة يريد بها

اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که نافرمانی او کند نافرمانی من کرده ، پس او راعلم و نشانه قرار بده جهت امت خود که پس از تو باوراهنمائی میشوند .

٥٥٢ ـ و نیز در همان کتاب (در همان مجلس) از حضرت صادق علیه السلام از پدر بزرگوارش از پدران گرامیش روایت شده که فرمود : رسولخدا صلی الله علیه وآله فرموده : کسی که ما اهل بیت را دوست بدارد ، البته باید بر نخستین نعمتهاسپاسگزار خدا باشد ، عرض شد نخستین نعمتها چیست ؟ حضرت فرمود : پاکیزگی ولادت (آدمی) و دوست نمیدارد مارا مگر آنکس که ولادت اوپاکیزه باشد .

٥٥٣ ـ و نیزدرهمان کتاب(درهمان مجلس) رسولخداصلی الله علیه وآله فرمود : ما فرزندان عبدالمطلب پیشوایان ومهتران اهل بهشتیم (ومقصود از فرزندان عبدالمطلب) رسولخدا صلی الله علیه وآله ، و حمزه سیدالشهداء وجعفرذوالجناحین ، وحضرت علی علیه السلام و (صدیقه کبری) فاطمه (زهراعلیهاالسلام) و حضرت حسن و حسین ومهدی (آل محمد) علیهم السلام .

٥٥٤ ـ و نیز در همان کتاب (در مجلس پنجاه و هشتم) از بشاربن بشار از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : هرگاه اراده کار خیری نمودی آنرا عقب مینداز ، زیرا بنده ای در روزگرم روزه میدارد و اراده می کند بآن اجر وپاداشی که (برای روزه او) نزد خدای باعزت وجلالست ، وخدااوراازآتش جهنم آزادمیگرداند ، و (همچنین) صدقه (و انفاقی در راه خدا میکند) و بآن اراده خوشنودی حق میکند

وجه الله فیعتقه الله من النّار .

۵۵۵ - في جواهر السنیّة : باب «موسی علیه السلام» (عن کعب الأحبار) قال : وفیما أوحی الی موسی ، یا موسی ! ما دعوتنی و رجوتنی فأنا سامعٌ لك .

۵۵۶ - و فیه ایضاً : عن یونس بن ظبیان ، عن الصّادق جعفر بن محمّد علیهما السلام ، قال : بینا موسی بن عمران یناجی ربّه اذرأی رجلاً تحت ظلّ عرش الله ، قال : یا ربّ ! من هذا الّذی أظلّه عرشك ؟ قال : یا موسی ! هذا کان باراً بوالدیه و لم یمش بالنّمیمة .

۵۵۷ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، و ممّا رواه (ای الشهید الثّانی) من تفسیر العسکری علیه السلام قال : قال علیّ بن الحسین علیهما السلام : أوحی الله عزوجل إلی موسی علیه السلام : حبّبنی إلی خلقی و حبّب خلقی إلیّ ، قال : یا ربّ کیف أفعل ؟ قال : ذکّرهم آلائی و نعمائی لیحبّونی فلئن تردّ آبقاً عن بابی أو ضالاً عن فنائی خیرٌ لك من عبادة سنة صیامٌ

پس آزاد میکند خدا اورا از آتش جهنم .

۵۵۵ - در جواهر السنیة ، باب « موسی علیه السلام » (از کعب الاحبار) گفت از جمله مواردی که (خداوند متعال) بموسی علیه السلام وحی فرستاد (اینست که) ای موسی هرزمان خواندی مرا و بمن امیدوار بودی ، شنواهستم گفتار ترا (یعنی خواهش ترا اجابت میکنم) .

۵۵۶ - و نیز در آن کتاب از یونس بن ظبیان از حضرت صادق جعفر بن محمد علیهما السلام روایت شده که آنحضرت فرمود : دریکی از اوقاتیکه حضرت موسی بن عمران علیه السلام با خدای خود مناجات مینمود ، مردی را دید که در سایه عرش الهیست (واین کنایه از کمال قرب آن شخص بود) عرض کرد پروردگار من ! کیست این شخصی که سایه انداخته است عرش تو براو ؟ فرمود : ای موسی ! این شخص در دنیا احسان کننده بپدر و مادر بوده است و در سخن چینی قدم برنداشت .

۵۵۷ - و نیز در همان کتاب و باب است از جمله چیزهائیکه شهید دوم روایت کرده از تفسیر حضرت عسکری علیه السلام (اینست که) گفته حضرت زین العابدین علیه السلام فرمود : خداوند باعزت و جلال وحی فرمود بموسی علیه السلام که (ای موسی) مرا نزدخلق و آفریده هایم محبوب ، و خلق و آفریده هارا نزد من محبوب گردان ، عرض کرد چگونه آن را بجای آورم ؟ فرمود : بیاد ایشان آور نعمتهای مرا تا دوستدار من گردند ، پس اگر برگردانی بنده‌ای را که از درگاه من گریخته ، یا کسی‌را که راه وصول و نزدیك شدن بمرا گم کرده برای تو بهتر است از عبادت و پرستش یکسال که روزهای

نهارها وقيامٌ ليلها ، قال موسى : ومن هذا العبد الآبق منك ؟ قال : العاصي المتمرّد ، قال : فمن الضالّ عن فنائك ؟ قال : الجاهل بامام زمانه ، يعرّفه الغائب عنه بعد ماعرفه ، والجاهل بشريعة دينه يعرّفه شريعته وما يعبد به ربّه و يتوصّل به إلى مرضاته .

٥٥٨ ـ في الكافي : (كتاب الايمان و الكفر) باب «قطيعة الرّحم» عن أبي حمزة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال امير المؤمنين عليه السلام : إذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال في أيدي الأشرار .

٥٥٩ ـ و فيه ايضاً : باب « العقوق » عن يعقوب بن شعيب ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : إذا كان يوم القيمة ، كشف غطاء من اغطية الجنّة ، فوجد ريحها من كانت له روح من مسيرة خمسمأة عام الّا صنف واحد ، قلت من هم ؟ قال : العاقّ لوالديه .

٥٦٠ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن يحيى بن ابراهيم بن أبي البلاد ، عن أبيه ،

آن روزه باشی و شبهای آن به بندگی وطاعت من بپاخیزی ، موسی علیه السلام عرضکرد : کیست آن کسی که از درگاه تو گریخته ؟ فرمود : آن گناهکاریکه ازفرمان من سرپیچی کرده ، عرضکرد کیست آنکه گم کرده راه نزدیکی ووصول بتورا ؟ فرمود : آن کسی که امام و پیشوای زمان خویش را نشناسد ، و بشناساند بآن جاهل ، امام زمان راکسی که غایب از امامست پس از شناسائی خود ، و کسی که جاهل بشریعت و آئین دینست بشناساند باو آن عارف آئین و شریعت دینش را وآنچه را که بآن خدای او عبادت میشود و بخشنودی خدا او را میکشاند .

٥٥٨ ـ در کافی (کتاب ایمان وکفر) باب « قطع رحم و خویشاوندی » از ابی حمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : هرگاه (مردم) قطع ارتباط و علاقه از خویشان خود کردند ، اموال در دست بدان قرار داده شود (و خوبان ناچار ند دست حاجت بسوی ایشان دراز کنند) .

٥٥٩ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « عقوق » از یعقوب بن شعیب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : هرگاه روز قیامت شود پرده‌ای از پرده های بهشت برداشته شود ، و بوی بهشت را هر صاحب روحی از (فاصلهٔ) پانصد سال راه بیابد مگر یك قسم و طایفه از خلق ، عرضکردم ایشان کیانند ؟ فرمود : کسی که عاق پدرومادر خود باشد.

٥٦٠ ـ و نیز در همان کتاب و باب ، ازیحیی بن ابراهیم بن ابی البلاد از پدرش

عن جدّه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لو علم الله شيئاً أدنى من اُفّ لنهى عنه و هو من أدنى العقوق ، و من العقوق أن ينظر الرّجل إلى والديه فيحدّ النّظر إليهما .

٥٦١ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن عبدالله بن سليمان ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : انّ أبي نظر إلى رجل و معه إبنه يمشي و الإبن متّكيء على ذراع الأب ، قال : فما كلّمه أبي عليه السلام مقتاله حتّى فارق الدّنيا .

٥٦٢ ـ و فيه ايضاً : باب « البرّ بالوالدين » عن أبي ولّاد الحنّاط ، قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل : **و بالوالدين احساناً** . ماهذه الإحسان ؟ فقال : الإحسان أن تحسن صحبتهما و أن لاتكلّفهما ان يسئلاك شيئاً ممّا يحتاجان اليه و ان كانا مستغنين ، أليس يقول الله عزوجل : **لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون** ، قال : ثمّ قال ابو عبدالله عليه السلام : و امّا قول الله عز و جل : **اما يبلغن عندك الكبر**

از جدش از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : هر گاه نزد خداوند چيزى از گفتن اف (بپدر و مادر) پست تر و كوچكتر بود هر آينه از آن نهى و جلوگيرى ميفرمود ، و گفتن اف از كوچكترين چيزهائى است كه آدمى بسبب آن عاق ميگردد ، واز جمله چيزهائى كه باعث عاق شدنست اينست كه مرد بپدرمادرخود نظر تند بيندازد.

٥٦١ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از عبدالله بن سليمان از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : پدرم (حضرت زين العابدين عليه السلام) مردى را مشاهده فرمود كه با پسر خود ميرفت (در حاليكه) آن پسر ببازوى پدر تكيه نموده بود ، فرمود : پدرم از جهت خشم بر آن پسر با او سخن نگفت تا از دنيا برفت .

٥٦٢ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « بر بوالدين » از ابى ولاد حناط روايت شده كه گفت : از حضرت صادق عليه السلام از فرمودهٔ خداى با عزت و جلال پرسيدم كه معنى احسان (در آيه شريفه) **و بالوالدين احسانا** (چيست) حضرت فرمود : احسان اينست كه نيكو گردانى مصاحبت و آميزش خود را با آنها ، و زحمت و مشقت بايشان ندهى هر گاه ازتو چيزى كه مورد احتياج و نياز ايشانست بخواهند (پيش از اينكه از تو چيزى بخواهند حاجت ايشان را بر طرف نما) اگر چه مالدار باشند ، آيا فرمودهٔ خدا چنين نيست كه ميفرمايد : **لن تنالوا البر حتى تنفقوا مما تحبون** . (هر گز بخير و خوبى نميرسيد تا انفاق كنيد از چيزهائيكه آن را دوست داريد ، راوى) گويد سپس حضرت صادق عليه السلام فرمود : امافرمودهٔ خداى با عزت وجلال (كه ميفرمايد :)

أحدهما أو كلاهما فلاتقل لهماأف و لاتنهرهما ، قال : إن أضجراك فلاتقل لهما أُفّ ، و لاتنهرهما إن ضرباك ، قال : **و قل لهما قولا كريماً** ، قال : إن ضرباك فقل لهما غفر الله لكما ، فذلك منك قولٌ كريم ، قال : **و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة** ، قال : لاتملأ عينيك من النظر اليهما الّا برحمة و رقّة ، ولاترفع صوتك فوق أصواتهما ولايدك فوق أيديهما ولاتقدّم قُدّامها .

٥٦٣ ـ وفيه ايضاً : باب «الأهتمام بامور المسلمين» عن السّكونى ، عن أبى عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : من أصبح لايهتمّ بامور المسلمين فليس بمسلم .

٥٦٤ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن السّكونى ، عن أبى عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : الخلق عيال الله ، فاحبّ الخلق إلى الله من نفع عيال الله وأدخل على

اما يبلغن عندك الكبر احدهما أو كلاهما فلا تقل لهما اف و لاتنهرهما .
(هرگاه برسند يكى از پدر و مادر يا هر دوى ايشان بسن پيرى « كنايه از ضعف و ناتوانى است » پس بآنها اف مگو و بر ايشان بانگ مزن) فرمود : اگر ترا بزحمت و تعب انداختند بر ايشان اف مگو ، و بانگ برآنها مزن اگر ترا (كتك) زدند ، فرمود : بگو در باره ايشان خدا شمارا بيامرزد ، پس طلب آمرزش كردن تو براى آنها گفتار سودمند و محترم است (كه خدا فرموده : **و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة** (و فرود آور بالهاى فروتنى و تواضع خود را از روى رحمت و مهربانى برايشان) فرمود : هرزمانيكه نظر برآنها ميكنى نظرت ازروى رحمت ومهربانى باشد ، و بلند نگردان صداى خود را بالاى صداى ايشان و نه دست خويش را بالاى دست آنان و (هنگام راه رفتن) پيش از ايشان مرو .

٥٦٣ ـ و نيز درهمان كتاب ، باب « اهتمام بامورمسلمين» از سكونى ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه صبح كند و در فكر امور و كارهاى مسلمانان نباشد مسلمان نيست (يعنى كسى كه كارى در دست او باشد و بتواند براى مسلمانان عملى انجام دهد).

٥٦٤ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از سكونى از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرموده : مخلوقات تحت تكفل خدا وروزى خور اويند ، و محبوبترين آنها نزد خدا كسى است كه بخلق خدا نفعى رساند و بر خانواده اى (از مسلمانان) خوشحالى وسرورى داخل گرداند .

أهل بیت سروراً .

٥٦٥ - و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن سیف بن عمیرة ، قال حدّثنی من سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول : سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحبّ الناس الى الله ؟ قال : أنفع النّاس للنّاس .

٥٦٦ - و فیه أیضاً : باب « الصّدق و اداء الأمانة » عن عبدالله بن أبی یعفور ، عن أبی عبدالله عليه السلام قال : كونوا دعاة للنّاس بالخير بغير ألسنتكم ليروا منكم الإجتهاد و الصّدق و الورع .

٥٦٧ - في تفسير صدرالمتألّهين ، سورةالبقرة ، ذيل قوله تعالى : **فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه** ، و روى لمّا أراد الله أن يتوب على آدم ، طاف بالبيت سبعاً و البيت يومئذ ربوة حمراء ، فلمّا صلّى ركعتين و قال : اللّهمّ انّك تعلم سرّی و علانيتی فاقبل معذرتی ، و تعلم حاجاتی فاعطنی سؤلی ، و تعلم ما في نفسی فاغفرلی ذنوبی ، اللّهمّ

---

٥٦٥ - و نیز در همان کتاب و باب ، از سیف بن عمیره روایت شده که گفت : حدیث کرد مرا کسی که از حضرت صادق علیه‌السلام شنیده که میفرمود : از رسول خدا صلی‌الله علیه و آله سؤال شد محبوبترین مردم نزد خدا کیست ؟ فرمود : کسی که نفع و فائده‌اش برای مسلمانان ازدیگران بیشتر باشد .

٥٦٦ - و نیز در همان کتاب ، باب « صدق و اداء امانت » از عبدالله بن ابی یعفور از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود : بوده باشید خواننده مردم بخیر و خوبی بغیر از زبانهای خود (یعنی مردم را تنها بگفتار خود بکار های خیر دعوت نکنید ، بلکه با عمل نمودن خویش ایشان را بخیر و خوبی دعوت کنید) تا به بینند (مردم) از شما کوشش (در کارخیر) و راستی و پرهیزکاری را .

٥٦٧ - در تفسیر صدرالمتألهین ، سوره بقره ، ذیل فرمودهٔ خدایتعالی : **فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه** . روایت شده است که چون خداوند اراده فرمود از گناه آدم در گذرد (یعنی از ترك اولائی که مرتکب شده بود) هفت مرتبه (آدم علیه‌السلام) دور خانه خدا طواف نمود و خانه در آنزمان تلی از ریگ سرخ بود ، پس چون دو رکعت نماز بجای آورد وعرضکرد پروردگارا ! تو آگاهی به پنهان و آشکار من ، پس قبول فرما عذر مرا ، وبحاجتها و نیازمندیهای من عالم و آگاهی پس اجابت فرما خواهش و مسئلت مرا ، و دانائی بآنچه در خاطر منست پس بیامرز گناهان مرا ، خدایا

انّي اسئلك ايماناً تباشر به قلبي و يقيناً صادقاً حتّى أعلم انّه لن يصيبني إلّا ما كتبت و الرّضا بما قسمت لي ، فأوحى الله الى آدم قد غفرت لك ذنبك ، و لم يأتيني أحدٌ من ذريّتك فيدعوني بمثل الّذي دعوتني به إلّا غفرت ذنبه و كشفت همومه و غمومه ونزعت الفقر من بين عينيه و جاءته الدّنيا و هو لا يريدها .

٥٦٨ - في أمالي الصّدوق (المجلس الأوّل) عن العلاء بن محمّد بن الفضل ، عن أبيه ، عن جدّه ، قال : قال قيس بن عاصم وفدت مع جماعة من بني تميم الى النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم فدخلت و عنده الصّلصال بن الدّلهمس ، فقلت يا نبيّ الله ! عظنا موعظة ننتفع بها فانّا قوم نعبر في البريّة ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : يا قيس ! إنّ مع العزّ ذلّاً ، و انّ مع الحيوة موتاً ، و انّ مع الدّنيا آخرة ، و انّ لكلّ شيء حسيباً و على كلّ شيء رقيباً ، و انّ لكلّ حسنة ثواباً ، و لكلّ سيئة عقاباً ، و لكلّ أجل كتاباً و انّه لابدّ لك

از تو خواهش و مسئلت ميكنم ايمانى را كه ملازم قلب من باشد (يعنى ايمان من ثابت باشد) و يقين و اعتقاد درستى ، تا داناشوم كه بمن نميرسد (از امور دنيا چيزى) مگر آنچه براى من مقدر فرمودى و راضى و خوشنود باشم بآنچه از روزى براى من قرار دادى ، خداوند وحى فرستاد بسوى آدم كه اى آدم درگذشتم از گناهى (ترك اولائى) كه مرتكب شدى ، و روى نمى آورد بدرگاه من كسى از فرزندان تو پس بخواند مرا بآنچه تو مرا بآن خواندى مگر اينكه بيامرزم گناه او را و بر طرف سازم غم واندوه او را ، و ازجلوى روى او فقر وپريشانى را برطرف سازم ، و دنيا باو روى ميآورد در حاليكه اراده آن نكرده است (مقصود از گناهى كه بحضرت آدم در اين روايت نسبت داده شده ترك اولائيست واز باب حسنات الابرار سيئات المقربين است ، چون اجماعى اماميه است كه انبيا مرتكب گناه كوچك وبزرگى نميشوند) .

٥٦٨ - در امالى صدوق (مجلس اول) از علاء بن محمد بن فضل ، از پدرش از جدش نقل كرده كه گفت قيس بن عاصم گفت : با گروهى از بنى تميم بر رسولخدا صلى الله عليه وآله وارد شديم پس شرفياب شدم خدمت آن حضرت و نزد آنجناب صلصال بن دلهمس بود ، عرضكردم اى رسولخدا ! پند و اندرز ده مارا بموعظه اى كه بآن بهره مند شويم ، همانا ما گروهى هستيم كه در بيابان زندگى ميكنيم ، رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : اى قيس همانا با هر عزت ، خوارى و ذلتى است ، و با هر زندگى مرگى است ، و با عالم دنيا عالم آخرتست ، و براى هر چيز حساب كننده ايست ،

یاقیس من قرین یدفن معك و هو حیّ ، و تدفن معه و أنت میّت ، فان کان کریماً أکرمك ، و إن کان لئیماً أسلمك [اساءك ظ] ثمّ لایحشر إلّا معك ، و لاتبعث إلّا معه ، ولاتسئل إلّا عنه ، فلاتجعله إلّا صالحاً ، فانّه إن صلح آنست به و إن فسد لاتستوحش إلّا منه ، وهوفعلك «الحدیث» .

۵۶۹ - و فیه ایضاً : (المجلس الخامس) عن یونس بن ظبیان ، عن الصّادق جعفر بن محمّد علیهما السلام انّه قال : الإشتهار بالعبادة ریبةٌ ، انّ أبی حدّثنی عن أبیه عن جدّه عن علیّ علیه السلام انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال : أعبد النّاس من أقام الفرائض ، وأسخی النّاس من أدّی زکوة ماله ، و أزهد النّاس من اجتنب الحرام ، و أتقی النّاس من قال الحقّ فیما له و علیه ، و أعدل النّاس من رضی للنّاس ما یرضی لنفسه و کره لهم ما یکره لنفسه ، و أکیس النّاس من کان أشدّ ذکراً للموت ، و أغبط النّاس من کان تحت التّراب قد امن العقاب یرجوا الثّواب ، و أغفل النّاس من لم یتّعظ بتغیّر الدّنیا من حال إلی حال ،

و بر هر چیز مراقب و نگهبانی است ، و برای هر کارخیری اجر و پاداشی است ، و برای هر گناهی شکنجه وعذابی است ، وبرای دوام و بقاء هرچیز (در دنیا) نوشته و کتابی است و همانا ناگزیری ای قیس از یاری که با تو در (قبر) دفن میشود در حالیکه او زنده است و دفن میشوی با او در حالیکه تو مرده‌ای ، پس اگر یار خوبی باشد ترا گرامی و محترم شمارد ، و اگر پست و فرومایه باشد تسلیم کند ترا (به نتائج اعمالت یا آنکه بتو بدی و آزار رساند) و محشور نمیشود مگر با تو ، و تو برانگیخته نمیشوی مگر بااو ، و پرسش نمیشوی مگر از او ، پس قرار مده او را مگر (یار) صالح و شایسته ، زیرا اگر اوشایسته بود باوانس گیری واگر بد وفاسدبود بیم و هراسی نداری مگر از او ، وآن یار عمل تست « تا آخر حدیث » .

۵۶۹ - و نیز درهمان کتاب (مجلس پنجم) از یونس بن ظبیان ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : عبادت راشهرت خودساختن موجب تهمت عابدو شك انداختن مردم است ، همانا پدرم خبرداد مرا ازپدرش ازجدش ازحضرت علی علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : عابدترین مردم کسی است که بپادارد واجبات (خدا) را ، و باسخاوت ترین مردم کسی است که زکوة مال خود را بدهد ، و پرهیزکارترین مردم کسی است که از حرام دوری کند ، و با تقوی ترین مردم کسی است که حق گوید چه بنفع او باشد یا بزیان او ، و عادلترین مردم کسی است که برای مردم بخواهد آنچه برای خودمیخواهد ،

و أعظم النّاس في الدّنيا خطراً من لم يجعل الدّنيا عنده خطراً ، و أعلم النّاس من جمع علم النّاس إلى علمه ، و أشجع النّاس من غلب هواه ، و أكثر النّاس قيمةً أكثرهم علماً ، و أقلّ النّاس قيمة أقلّهم علماً ، و أقلّ النّاس لذّةً الحسود ، و أقلّ النّاس راحةً البخيل ، و أبخل النّاس من بخل بما افترض الله عز وجل عليه ، و أولى النّاس بالحقّ أعلمهم به ، و أقلّ النّاس حرمة الفاسق ، و أقلّ النّاس وفاءً الملوك ، و أقلّ النّاس صديقاً الملك ، و أفقر النّاس الطمع ، و أغنى النّاس من لم يكن للحرص أسيراً ، و أفضل النّاس ايماناً أحسنهم خلقاً ، و أكرم النّاس أتقاهم ، و أعظم النّاس قدراً من ترك مالا يعنيه ، و أورع النّاس من ترك المراء و إن كان محقّاً ، و أقلّ النّاس مروّةً من كان كاذباً ، و أشقى النّاس الملوك ، و أمقت النّاس المتكبّر ، و أشدّ النّاس اجتهاداً من

و نخواهد برای ایشان آنچه برای خود نمیخواهد (و نمی‌پسندد) و زیرك‌ترین مردم کسی است که زیاد بیاد مرگ باشد ، و خوشحالترین مردم کسی است که زیر خاك (قبر) ایمن از عذاب و امیدوار باجر و پاداش (اعمال خود) باشد ، و غافلترین مردم کسی است که پند نگرفته از متغیر شدن دنیا از حالی بحال دیگر (و برای آن ثبات و دوام پندارد) و بزرگترین مردم در دنیا از جهت بلندی مقام و مرتبت کسی است که قرار داده نشده از برای دنیا نزد او ارزش و مقامی (مال دنیا نزد او ارزش ندارد) و دانشمند ترین مردم کسی است که علم و دانش مردم را ضمیمه علم و دانش خود کند ، و شجاع ترین مردم کسی است که بر میل و خواهش نفس خویش غالب و پیروز شود ، و پر قیمت و بها ترین مردم کسی است که علم و دانش او از دیگران بیشتر باشد ، و کم قیمت و بهاترین ایشان کسی است که علم و دانش او از دیگران کمتر باشد ، و کم لذت ترین مردم از نظر زندگی شخص حسود است ، و کم آسایش ترین مردم شخص بخیل و فرو مایه است ، و بخیل و فرومایه ترین مردم کسی است که بخل ورزد بآنچه خدای باعزت و جلال براو واجب نموده (حقوق واجبه مالی خود را ادا نکند) و سزاوار ترین مردم بحق (وراستی) دانا ترین ایشانست بآن ، و کم حرمت ترین مردم شخص فاسق و فرو رفته در گناهست ، و بی‌وفاترین مردم پادشاهانند ، و کم دوست ترین مردم پادشاه است ، و نیازمندترین مردم شخص طمع کار و آزمند است ، و بی نیازترین مردم کسی است که اسیر و گرفتار حرص و آز نباشد ، و برترین مردم از جهت ایمان کسی است که اخلاق و رفتارش از سایر مردم نیکوتر باشد ، و محترمترین مردم (نزد خدا) پرهیزکارترین

ترك الذّنوب ، و أحكم النّاس من فرّ من جهّال النّاس ، و أسعد النّاس من خالط كرام النّاس ، و أعقل النّاس أشدّهم مداراة للنّاس ، و أولى النّاس بالتّهمة من جالس أهل التّهمة ، واعتى النّاس من قتل غير قاتله او ضرب غير ضاربه ، و أولى النّاس بالعفو أقدرهم على العقوبة ، وأحقّ النّاس بالذّنب السّفيه المغتاب ، و أذلّ النّاس من أهان النّاس ، و أحزم النّاس أكظمهم للغيظ ، و أصلح النّاس أصلحهم للنّاس ، و خير النّاس من انتفع به النّاس .

۵۷۰ ـ في المجلّد السّابع عشر من البحار ، باب « مواعظ الله عز و جل في ساير الكتب السّماوى » (عن السيّدقدّس سره في كتاب سعد السعود) وفي المأة (اى السّورة

ایشانست ، و بزرگترین مردم از جهت قدر و منزلت (نزد خداوخلق) کسی است که ترك کند آنچه که زیاد و بی فایده است (از گفتار و کردار بیهوده) ودورترین مردم از گناه و ترك چیزهای شبهه ناك کسی است که ترك جدل کند اگرچه گفتار او حق باشد ، و کم مروت ترین مردم کسی است که دروغگو باشد ، و بدبخت ترین مردم پادشاهانند (مقصود پادشاهانی هستند که رعایت عدالت بر رعیت ننموده و ازمظلومین دادرسی ننمایند) و دشمن ترین و مبغوض ترین مردم (نزد خدا) کسی است که (بر خدایا خلق) کبر و بزرگی بفروشد ، و کوشاترین مردم کسی است که ترك گناهان کند ، و خردمندترین مردم کسی است که از مردم نادان فرار کند ، و نیکبخت ترین مردم کسی است که با خوبان از مردم مخالطه و آمیزش داشته باشد ، وعاقلترین مردم (کسی است) که با مردم بیشتر مدارا کند ، و سزاوار ترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت بنشیند ، وسر کش ترین مردم کسی است که بکشد کسیرا که بصدد کشتن او نباشد ، و بزند کسیرا که در مقام زدن او نباشد ، و سزاوار ترین مردم بعفو و گذشت کسی است که توانائی او بر عقوبت وشکنجه بیشتر باشد ، وسزاوارترین مردم بگناه کم خردیست که غیبت مردم کند ، و پست و خوار ترین مردم کسی است که بمردم اهانت نماید ، و عاقبت اندیش ترین مردم کسی است که بیشتر فرو برنده غضب و خشم خویش باشد ، و شایسته ترین مردم کسی است که خوبی و نیکی او در باره مردم بیشتر از دیگران باشد ، و بهترین مردم کسی است که مردم از او منتفع و بهره مند شوند .

۵۷۰ ـ در جلد هفدهم بحار ، باب « پند و اندرز های خدای باعزت و جلال در سایر کتابهای آسمانی » (از سید قده در کتاب سعد السعود) و درمأة (یعنی صدمین

المأة من الزّبور :) من فزّع نفسه بالموت هانت عليه الدّنيا ، ومن أكثر الهمّ والأباطيل اقتحم عليه الموت من حيث لايشعر ، انّ الله لايدع شابّاً لشبابه ولاشيخاً لكبره ، اذا قربت آجالكم توفّتكم رسلي و هم لايفرّطون ، فالويل لمن توفّته رسلي و هو على الفواحش لم يدعها ، و الويل كلّ الويل لمن كان لأحد قبله تبعة خردلة حتى يؤدّيها من حسناته ، و اللّيل إذا أظلم و الصّبح إذا استنار و السّماء الرّفيعة والسّحاب المسخّر ، ليخرجنّ المظالم و لتؤدّى كائنة ما كانت من حسناتكم او من سيّئات المظلوم تجعل على سيئاتكم ، و السّعيد من أخذ كتابه بيمينه و انصرف الى أهله مضيء الوجه ، و الشّقى من أخذ كتابه بشماله و من وراء ظهره وانصرف الى أهله باسر الوجه ، قدشخب لونه وورمت قدماه و خرج لسانه دالعاً على صدره ، و غلظ شعره فصار في النّار محسوراً مبعداً مدحوراً ،

سوره زبور) است که کسی که نفس خود را از مرگ بترساند پست وخوار شوددنیا در نظر او ، وکسی که بسیار گرداند غم واندوه خودرا برای دنیا ، و درفکر آخرت خود نباشد مرگ او را دریابد در حالیکه غافل از اوست ، همانا خداوند وانگذارد جوانی را بجهت جوانیش و نه پیرمردی را بجهت پیریش (یعنی کسی از مرگ رهائی نیابد) هرگاه زمانهای عمر شما بآخر رسد میمیراند شما را فرستادگان من (یعنی مأمورین قبض ارواح) و ایشان در کار خود کوتاهی نمی کنند ، پس وای بر کسی که فرستادگان من او رامیرانده در حالیکه او مرتکب معصیت و نافرمانی خداست و ترك آن گناه نکرده ، افسوس زیاد بر کسی که از دیگری بعهده او بمقدار خردلی حقی باشد تازمانیکه ادا کند آن حق را از حسنات و کارهای خیرخود ، سوگند بشب هرگاه تاریك شود و بصبح هرگاه روشن ونورانی گردد ، و بآسمان بلندوابرهای مسخرشده: هرآینه بیرون کرده میشود حقی که بعهده شماست ، وادا گردیده میشود بهر مقدار که باشد از حسنات و کارهای خیر شما ، یا ازگناهان مظلوم وشخص ستمدیده (بمقدار آن حق) افزوده میشود بر گناهان شما ، و نیکبخت کسی است که کتاب و دیوان عمل خود را بدست راست خویش گیردو بطرف اهل وخویشان خود رود در حالیکه روی او نورانی باشد ، و بدبخت کسی است که کتاب و دیوان عمل خود را بدست چپ و از پشت سر خویش گیرد و بطرف اهل و خویشان خود رود در حالیکه ترشرو و دگرگون باشد رخسار او ، وورم وآماس نموده باشد پاهای او وبیرون آمده باشد زبانش و افتاده باشد بسینهٔ او ، و خشن و زبر شده باشد موهای او ، پس بوده باشد در آتش در حالیکه

و صارت عليه اللّعنة و سوء الحساب ، و أنا القادر القاهر الّذى أعلم غيب السّموات و الأرض و أعلم خائنة الأعين و ما تخفى الصّدور و أنا السّميع العليم .

۵۷۱ ـ و فيه ايضاً : باب « جوامع وصايا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و مواعظه و حكمه » (الكافى) عن أبى جعفر ، قال : سمعت جابر بن عبدالله يقول : انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرّ بنا ذات يوم و نحن في نادينا و هو على ناقته ، و ذلك حين رجع من حجّة الوداع فوقف علينا فسلّم و ردّدناه عليه السلام ، ثمّ قال : مالى أرى حب الدّنيا قد غلب على كثير من النّاس حتّى كأنّ الموت في هذه الدّنيا على غيرهم كتب ، و كأنّ الحقّ في هذه الدّنيا على غيرهم وجب ، و حتّى كأن لم يسمعوا و يروا من خبر الأموات قبلهم ، سبيلهم سبيل قوم سفر عمّا قليل اليهم راجعون ، بيوتهم أجداثهم ويأكلون تراثهم ، يظنّون انّهم مخلّدون

فرومانده و دور شده (از رحمت پروردگار) و رانده شده (ازدرگاه خدا) باشد ، و بر او است لعنت و بدی حساب ، و منم توانای غلبه کنندهٔ دانائی که آگهی دارم بر پنهانی آسمان وزمین و آگاهم بچشمهای خیانت کننده و آنچه دردلها پنهان است ومنم شنوای دانا .

۵۷۱ ـ و نیز درهمان کتاب ، باب « جوامع وصایای رسولخداصلی الله علیه وآله و پند و اندرز حکیمانه آنحضرت » (کتاب کافی) از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : از جابر بن عبدالله شنیدم میگفت : همانا رسولخدا صلی الله علیه و آله روزی بر ما عبور فرمود در حالیکه ما در انجمن خود بودیم در حالیکه آن بزرگوار بر شتر خود سوار بود و آن هنگامی بود که از حجةالوداع مراجعت می‌نمود ، پس مقابل ما ایستاد و سلام کرد و ما جواب سلام آنحضرت را دادیم ، پس فرمود : چه‌شده بر من که میبینم (سبب چیست) محبت و دوستی دنیا بر بسیاری از مردم چیره گشته تا بجائی رسیده که مثل اینکه مرگ و رفتن ازاین دنیا برغیر ایشان نوشته شده ، ومثل اینکه حق (فرائض وواجبات) در این دنیا بر غیر آنها واجب و لازم شده ، و مثل اینکه نشنیده و ندیده اند خبر های مردگانی که پیش از ایشان (در دنیا) بودند که راه ایشان مانند راه سفر کنندگان اوست وبهمین زودی بآنها ملحق میشوند ، خانه‌های آنان قبرهای ایشان است و اموال آنها را ورثه ایشان میخورند ، گمان می کنند که ایشان پس از آنها همیشه در دنیا باقی می‌مانند ، همچو چیزی نیست ، آیا پند و اندرز نمیگیرد آخری ایشان از اولی آنان ؟ (آیا پسینیان ایشان از پیشینیان خود پند واندرز

بعده ، هيهات أما يتّعظ آخرهم باوّلهم ، لقد جهلوا و نسوا كلّ وعظ في كتاب الله ، و آمنوا شرّ كلّ عاقبة و سوء ، ولم يخافوا نزول قادحة و بوائق حادثة ، طوبى لمن شغله خوف الله عز وجل عن خوف النّاس ، طوبى لمن منعه عيب نفسه عن عيوب المؤمنين من اخوانه ، طوبى لمن تواضع لله عزّ ذكره و زهد فيما أحلّ الله له من غير رغبة عن سيرى، و رفض زهرة الدنيا من غير تحوّل عن سنّتي ، و اتّبع الأخيار عن عترتى من بعدى ، و جانب أهل الخيلاء و التّفاخر والرّغبة في الدّنيا المبتدعين خلاف سنّتى العاملين بغير سنتى ، طوبى لمن اكتسب من المؤمنين مالاً من غير معصية و عاد به علي أهل المسكنة ، طوبى لمن حسن مع النّاس خلقه ، و بذل لهم معونته ، و عدل عنهم شرّه ، طوبى لمن أنفق القصد و بذل الفضل وأمسك قوله عن الفضول و قبيح الفعل .

٥٧٢ - و في المجلد الرابع عشر من البحار ، باب « ذم كثرة الأكل » « المحاسن»

نميگيرند كه در دنيا باقى نماندند) هر آينه ندانستند و فراموش كردند هر پند و اندرزى كه در كتاب خدا (قرآن) بود ، وايمن شدند از بدى عاقبت و آخر كارخود ، و نميترسند از نازل شدن سختى و بلاها و نه از بديهاى حوادث و پيش آمدها ، خوشا حال كسى كه باز داشته او را بر رسى به عيبهاى نفس خود از عيب جوئى اشخاص مؤمن از برادران دينى خويش ، خوشا حال كسى كه متواضع و فروتن است براى خدائى كه عزيز و محترم است ذكر او (نام او) و بى ميل و رغبت شده است در آنچه خداوند بر او حلال نموده نه از جهت دورى كردن از سيره وروش من ، و دور انداخته زينتهاى دنيا را نه از جهت اينكه روگردان باشد از طريقه من ، و پيروى كرده خوبان از عترت و خويشان مرا بعد از من ، ودورى كرده از صاحبان بزرگى و نخوت وخواستاران دنيا (آنهائى) كه در دين بدعت نهند بر خلاف طريقهٔ من ، و عمل كنند در دين بغير سنت و روش من ، خوشا حال آنشخص مؤمنى كه كسب كرده مالى را از راهى كه معصيت و نا فرمانى خدا در آن نبوده (مال حلال باشد) و بآن مال در حق اهل فقر و نياز احسان و نيكى كرده ، خوشا حال كسى كه نيكو گردانده با مردم اخلاق ورفتار خود را و مالش را در راه كمك ويارى ايشان بذل و بخشش نموده ، و شر و بدى خودرا از آنان گردانده ، خوشا حال كسى كه در انفاق خود ميانه روى كرده و زيادى مالش را بذل و بخشش نموده و از گفتار بيهوده و كردار زشت خودددارى كرده باشد .

٥٧٢ - و در جلد چهاردهم بحار ، در باب « مذمت زياد خوردن » از كتاب

عن عمروبن ابراهيم ، قال : سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول : لو أن الناس قصدوا في المطعم لاستقامت أبدانهم .

٥٧٣ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب « المحاسن » عن محمّد بن سنان وعن أبي بصير ، عن أبيعبدالله عليه السلام قال : انّ الله تبارك وتعالى يبغض كثرة الأكل :

٥٧٤ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب « المحاسن » عن حفص بن غياث ، عن أبيعبد الله عليه السلام قال عليه السلام : ظهر ابليس ليحيى بن زكريّا عليه السلام و اذا عليه معاليق كلّ شيء ، فقال له يحيى عليه السلام : ما هذه المعاليق يا ابليس ؟ فقال : هذه الشهوات الّتى أصبتها من ابن آدم ، قال : فهل لي منها شيء ؟ قال : ربّما شبعت فثقلتك عن الصّلوة والذكر ، قال يحيى لله عليّ أن لا أملأ بطني من طعام أبداً ، فقال ابليس : لله عليّ أن لا أنصح مسلماً أبداً « الحديث » .

محاسن از عمروبن ابراهيم روايت نموده كه گفت شنيدم از موسى بن جعفر عليه السلام ميفرمود : اگر مردم ميانه روى مينمودند در خوردن (زياد نميخوردند) همانا بدنهاى ايشان سالم و مستقيم ميشد .

٥٧٣ ـ و نيز در همان كتاب و باب ، از محاسن از محمدبن سنان و از ابى بصير از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه فرموده : همانا خداى تبارك و تعالى دشمن دارد زياد خوردن را .

٥٧٤ ـ و نيز در همان كتاب و باب از كتاب محاسن از حفص بن غياث از حضرت صادق عليه السلام روايت نموده كه فرموده : ابليس ظاهر گشت براى حضرت يحيى بن زكريا عليه السلام ، كه با ابليس بود همه گونه رشته‌هاى علاقه ها (و دوستى دنيا) پس حضرت يحيى باو فرمود : اين رشته ها چيست اى ابليس ؟ پس او گفت اينها خواسته‌ها و طرف علاقه‌هائيست كه يافتم من آنها را در فرزندان آدم ، يحيى عليه السلام فرمود : آيا براى من از آنها چيزى هست ؟ ابليس گفت آرى ، هنگاميكه سير ميشوى (غذا ميخورى تاحديكه سيرميشوى) پس بى ميل ورغبت مينمايم ترا نسبت بنماز وذكر ، حضرت يحيى فرمود : از براى خداست برمن اينكه پر ننمايم از غذاشكم خودرا هرگز ، پس ابليس گفت براى خداست بر من اينكه هرگز نصيحت نكنم مسلمانى را (اين جمله رادر نذر ميگويند) « تا آخر حديث » .

٥٧٥ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب «علل الشرايع» عن عمر بن على عليه السلام ، عن أبيه على بن ابيطالب عليه السلام قال عليه السلام : انّ النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال : مرّ أخي عيسى عليه السلام بمدينة و فيها رجل و امرأة يتصايحان ، فقال عليه السلام : ما شأنكما ؟ قال يا نبى الله ! هذه امرأتى و ليس بها بأس صالحة ولكنّى أُحب فراقها ، قال عليه السلام : فاخبرنى على كل حال ماشأنها؟ قال : هي خلقة الوجه من غير كبر ، قال عليه السلام لها يا امرأة ! أتحبين أن يعود ماء وجهك طريّاً ؟ قالت نعم ، قال عليه السلام لها : إذا أكلت فاياك أن تشبعى ، لأنّ الطعام اذا تكاثر على الصدر فزاد في الصدر ذهب ماء الوجه ، ففعلت ذلك فعاد وجهها طريّاً .

٥٧٦ - و في المجلد الثالث من البحار ، باب «ما يعاين المؤمن و الكافر عندالموت» «بشارة المصطفى» عن ابى الجارود ، عن أبى جعفر عليه السلام ، عن آبائه عليهم السلام ، عن النبى صلى الله عليه و آله و سلم و عن زيد بن على عليه السلام ، عن أبيه عليه السلام قالوا : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : و الّذى

---

٥٧٥ - و نيز در همان كتاب و باب از كتاب علل الشرايع از عمر بن على عليه السلام از پدرش على بن ابيطالب عليه السلام روايت كرده كه فرموده : همانا پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود : برادرم عيسى عليه السلام عبور كرد بشهرى كه در آن مرد وزنى بودند كه فرياد برآورده بودند (نزاع ميكردند و صيحه ميزدند) پس عيسى عليه السلام فرمود : سبب نزاع شما چيست ؟ آنمرد عرض كرد اى پيغمبر خدا ! اين زن همسر من است و نقص و عيبى در او نيست و نيكوكار است ، ليكن من دوست دارم جدائى از او را ، عيسى عليه السلام بآن مرد فرمود : پس خبر ده مرا از حقيقت امر كه جهت نداشتن علاقه و محبت تو باو چيست ، مرد عرض كرد اين زن صورت و روى او كهنه و گرفته است (زشت و زننده است) بدون اينكه پيرشده باشد ، حضرت عيسى عليه السلام فرمود : اى زن آيا دوست دارى كه زيبائى و طراوت صورت تو عود و باز گشت كند ؟ زن عرض كرد آرى ، عيسى عليه السلام فرمود : هنگاميكه غذا ميخورى پس هرگز تا حد شبع و سيرى غذا مخور بجهت آنكه غذا زمانيكه بر معده و شكم بسيار گشت و از اندازه زياد شد طراوت و زيبائى صورت ميرود ، پس زن بجا آورد آنچه را كه فرمود (بدستور او رفتار نمود) و زيبائى و طراوت صورتش بر گشت .

٥٧٦ - و در جلد سوم بحار ، در باب « آنچه مؤمن و كافر مى بيند در هنگام مرگ » از كتاب بشارة المصطفى از ابى جارود از حضرت باقر عليه السلام از پدران بزرگوارش و از زيد بن على عليه السلام از پدر بزرگوارش حضرت زين العابدين روايت نموده كه

نفسي بيده ، لاتفارق روح جسد صاحبها حتّى تاكل من ثمار الجنة أو من شجرة الزقوم ، و حين ترى ملك الموت ترانى و ترى عليّاً و فاطمة و حسناً و حسيناً عليهم السلام ، فان كان يحبّنا قلت يا ملك الموت ارفق به انه كان يحبني و يحب أهل بيتي ، و إن كان يبغضنا قلت يا ملك الموت شدّد عليه إنه كان يبغضني و يبغض أهل بيتي .

۵۷۷ ـ وفيه ايضاً : باب « احوال البرزخ » « الكافي » عن يونس بن ظبيان ، قال : كنت عند ابيعبدالله عليه السلام فقال عليه السلام : ما يقول الناس في أرواح المؤمنين ؟ فقلت : يقولون تكون في حواصل طيور خضر في قناديل تحت العرش ، فقال ابو عبد الله عليه السلام : سبحان الله ، المؤمن اكرم على الله من أن يجعل روحه في حوصلة طير ، يا يونس ! اذا كان ذلك أتاه محمّد صلى الله عليه و آله و علىّ و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام و الملائكة المقرّبون فاذا قبضه

فرمودند پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله فرموده : قسم بآنكسيكه جان من در دست (قدرت) اوست ، روحى جدا نميگردد از بدن صاحبش (كسى نميميرد) تا آنكه بخورد از ميوه هاى بهشت يا از درخت زقوم ، و هنگاميكه مى بيند ملك الموت را مى بيند مرا و ميبيند على و فاطمه و حسن و حسين عليه السلام را ، پس اگر دوست ميداشته مرا و دوست ميداشته خاندان مرا ، ميگويم اى ملك الموت مهربانى و مدارا نما با او ، همانا او دوست ميداشت مرا و دوست ميداشت اهل بيت مرا ، واگر دشمن ميداشته مارا ، ميگويم اى ملك الموت سخت و دشوار بگير براو همانا او دشمن ميداشت مرا و دشمن ميداشت اهل بيت مرا .

۵۷۷ ـ و نيز در همان كتاب در باب « احوال برزخ » از كتاب كافى از يونس بن ظبيان روايت نموده گفت من خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم كه آنحضرت فرمود مردم (سنيان) چه ميگويند در بارهٔ روحهاى مؤمنين (پس از مرگ) عرض كردم ميگويند ارواح مؤمنين در چينه دانهاى پرندگان سبز در قنديلهائى زيرعرش مى باشند ، پس حضرت صادق عليه السلام فرمود خداوند منزه است (از اين عمل و رفتار با ارواح مؤمنين) مؤمن گرامى و محترم تر است نزد خدا ازاينكه روح اورا قراردهد درچينه دان پرنده اى ، اى يونس هنگامى كه اين امر بشود (حال احتضار وجان دادن مؤمن شود) محمد صلى الله عليه و آله و على و فاطمه و حسن وحسين عليهم السلام و ملائكه مقربين ميآيند نزد او پس زمانيكه خدا قبض فرمايدروح او را قرار ميدهدآن روح را در قالبى (قالب مثالي) كه مانند قالب او در دنيا مى باشد (در شكل و صورت) پس ميخورند

الله عز وجل ، صيرتلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا فيا كلون و يشربون ، فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التى كانت في الدنيا (و في هذا المضمون أخبار كثيرة) .

٥٧٨ - و في المجلد التاسع عشر من البحار ، باب « فضل القرآن و اعجازه » « علل الشرايع » عن يزيد بن سلام ، انه سئل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لم سُمّى الفرقان فرقاناً ؟ قال صلى الله عليه وآله وسلم : لانه متفرق الآيات والسورانزلت في غير الألواح ، و غيره من الصحف و التورية والانجيل و الزبور انزلت كلّها جملة في الألواح و الورق .

٥٧٩ - و في الوسائل : (كتاب الطهارة) باب « تحريم الاعجاب بالنفس » عن على بن اسباط ، عن رجل يرفعه ، عن أبيعبد الله عليه السلام ، قال عليه السلام : ان الله علم أن الذنب خير للمؤمن من العجب ، و لولا ذلك ما ابتلى مؤمن بذنب أبداً .

٥٨٠ - وفيه أيضاً : في ذلك الكتاب و الباب ، عن حسين بن زيد ، عن الصادق

ومیآشامند و هنگامیکه کسی (از خویشان و آشنایان) وارد شود برآنها ، میشناسند و میبینند او را بهمان صورت و شکلیکه در دنیا بوده است (و در این قسمت اخبار بسیار است) .

٥٧٨ - ودرجلد نوزدهم بحار ، درباب« فضیلت و اعجازقرآن »از علل‌الشرایع از یزیدبن سلام روایت نموده که سؤال شد از پیغمبرخدا صلی‌الله علیه وآله جهت چیست که نامیده شده است فرقان بفرقان (بچه علت خداوند قرآن را فرقان نامیده و فرموده : **تبارك الذى نزل الفرقان على عبده** ، در جواب) پیغمبر صلی‌الله علیه و آله فرمود: بواسطه آنکه قرآن آیات و سوره های آن جدا و پراکنده میباشد نازل گشته در حالیکه در لوحها و صحیفه ها نبوده (یعنی قرآن در مدت بیست وسه سال آیات وسوره های آن متفرق و جدا نازل گشته ونزول آن یکدفعه نبوده) و کتابهای آسمانی دیگر یعنی صحف و توراة و انجیل و زبور نازل شده همهٔ آنها یکدفعه در لوحها وورق .

٥٧٩ - و در کتاب وسائل در کتاب طهارت ، باب«حرام بودن عجب » ازعلی بن اسباط مرفوعاً از حضرت صادق علیه‌السلام روایت نموده فرمود : همانا خداوند دانسته است اینکه گناه بهتر است از عجب و خود بینی برای مؤمن و اگر چنین نبود هرگز مؤمن بگناهی مبتلا و دچار نمیشد .

٥٨٠ - و نیز در وسائل در همان کتاب و باب از حسین‌بن زید از حضرت صادق علیه‌السلام روایت کرده و آنحضرت از پدران گرامیش از علی علیه السلام نقل نموده

عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لولا أن الذنب خير للمؤمن من العجب ، ما خلى الله بين عبده المؤمن و بين ذنب أبداً .

۵۸۱ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الكتاب و الباب ، عن الثمالي عن أحدهما عليه السلام قال : ان الله تعالى يقول : ان من عبادي لمن يسئلني الشيء من طاعتي لأحبّه ، فاصرف ذلك عنه لكيلا يعجبه عمله .

۵۸۲ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الكتاب و الباب ، عن عبد العظيم الحسني ، عن علي بن محمّد الهادي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال امير المؤمنين عليه السلام : من دخله العجب هلك .

۵۸۳ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الكتاب و الباب ، عن يونس ، عن بعض أصحابه ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حديث قال موسى بن عمران عليه السلام لابليس : أخبرني بالذنب الّذي اذا أذنبه ابن آدم استحوذت عليه ، قال : اذا اعجبته نفسه

و فرموده : پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده : اگر گناه بهتر از خود بینی برای مؤمن نبود هرگز خدا بندهٔ مؤمن خود را آزاد و رها نمیگذارد نسبت بهیچ یك از گناهان .

۵۸۱ ـ و نیز در وسائل در همان کتاب و باب از ابوحمزهٔ ثمالی از حضرت باقر علیه السلام و یا حضرت صادق علیه السلام روایت نموده فرمود : همانا خدای تعالی میفرماید : بدرستی که بعضی از بندگان من تقاضا و درخواست مینماید از من (توفیق انجام دادن) بعضی از طاعت و عبادت مرا تا آنکه من دوست بدارم او را ، پس جلوگیری و منع مینمایم آن عبادت را از او (دعا و مسئلت او را مستجاب نمیکنم) تا آنکه عبادت و عمل او باعث عجب و خودبینی او نشود .

۵۸۲ ـ و نیز در وسائل در همان کتاب و باب از عبدالعظیم حسنی علیه السلام از علی بن محمد هادی علیه السلام روایت کرده و آن حضرت از پدران خود علیهم السلام نقل نموده فرمود : امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده : کسیکه خود بینی و عجب در قلب او داخل شود هلاك میگردد .

۵۸۳ ـ و نیز در وسائل در همان کتاب و باب از یونس از بعض اصحاب او از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده فرمود : پیغمبر خدا در حدیثی فرموده که موسی بن عمران علیه السلام با بلیس گفت : خبر ده مرا از گناهانیکه فرزندان آدم علیه السلام هنگامیکه مرتکب آن شوند چیره و مسلط برایشان میشوی ، ابلیس گفت هنگامی است که

و استكثر عمله وصغر في عينه ذنبه ؛ و قال : قال الله لداود : يا داود ! بشّر المذنبين وأنذر الصديقين ، قال : كيف أبشر المذنبين و أنذر الصدّيقين ؟ قال : يا داود ! بشّر المذنبين أنّي أقبل التوبة و أعفوا عن الذنب ، و أنذر الصديقين أن لا يعجبوا بأعمالهم .

٥٨٤ - و في امالي الشيخ الطوسي ، عن الحسين بن اسحق ، عن أبيه ، عن أخيه موسى بن جعفر عليه السلام عن آبائه عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال : يعيّر الله عزوجل عبداً من عباده يوم القيامة فيقول عبدي ما منعك اذ مرضت أن تعودني ؟ فيقول : سبحانك أنت ربّ العباد لا تألم ولاتمرض ، فيقول : مرض أخوك المؤمن فلم تعده ، وعزتي وجلالي لوعدته لوجدتني عنده ، ثم لتكفّلت بحوائجك فقضيتها لك وذلك من كرامة عبدي المؤمن و أنا الرحمن الرحيم .

خود بينى وعجب بخود راه دهند و عبادت و عمل خودرا بسيار شمارند و گناهانشان در نظرشان كوچك آيد . و پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود : خداوند بداود عليه السلام فرموده : اى داود گناهكاران را بشارت ده و راستگويان و اهل خيررا بترسان ، داود عليه السلام (از روى تعجب) عرض كرد چگونه بشارت دهم گناهكارانرا و بترسانم راستگويان و اهل صلاح و خير را ؟ خداوند فرمود : اى داود ! بشارت ده گناهكاران راكه من قبول مينمايم توبه را و عفو و گذشت ميكنم از گناه ، و راستگويان و اهل خير را بترسان كه بعبادتشان مغرور وخود بين نشوند .

٥٨٤ - و در امالى شيخ طوسى از حسين بن اسحق از پدرش (اسحق) و اواز برادر خود حضرت موسى بن جعفر عليه السلام روايت نموده و آنحضرت از پدران گرامى خوداز على عليه السلام از پيغمبر صلى الله عليه وآله نقل فرموده كه فرمود : خداى باعزت و جلال سرزنش و ملامت ميفرمايد بنده اى از بندگان خود را روزقيامت پس ميفرمايد : اى بندهٔ من چه چيز ترا منع و جلوگيرى كرد از اينكه عيادت كنى مرا هنگاميكه من مريض شدم ؟ پس آن بنده عرض ميكند خداوندا تو منزه هستى (از عوارض ممكنات از مرض و غيره) تو پروردگار بندگانى درد و مرض وناخوشى در تو راه ندارد ، پس خدا ميفرمايد برادر مؤمن تو مريض شد و تو عيادت ننمودى اورا ، بعزت و جلال خود قسم اگرعيادت كرده بودى او را همانا مييافتى مرا (رحمت ولطف مرا) نزد او ، پس من حاجتهاى ترا تكفل مى نمودم و بر ميآوردم آنها را براى تو و اين بواسطه مقام و احترام بندهٔ مؤمن من مى باشد و من خداى بخشندهٔ مهربانم .

۵۸۵ ـ و في الكافي : باب « زيارة الاخوان » عن اسحق بن عمار ، عن ابي غرّة ، قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : من زار أخاه في الله في مرض أو صحة لا يأتيه خداعاً ولا استبدالاً و كّل الله به سبعين ألف ملك ينادون في قفاه : أن طبت وطابت لك الجنة ، فأنتم زوّار الله و أنتم وفد الرحمن حتى ياتى منزله « الحديث » .

۵۸۶ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن ابن أبي عمير ، عن الحسين عن أبيعبد الله عليه السلام : من زار أخاه في الله قال الله تعالى : ايّاى زرت وثوابك علىّ ، و لست أرضى لك ثواباً دون الجنّة .

۵۸۷ ـ و من جملة مواعظ المسيح عيسى بن مريم عليه السلام الّتى رواها المحدث النورى في معالم العبر عن تحف العقول و نقلت بعضاً و تركت بعضاً للاختصار :

بحقٍ أقول لكم : اعلّمكم لتعلموا ولا اعلّمكم لتعجبوا بأنفسكم ، أنكم لن تنالوا

---

۵۸۵ ـ و در كافى در باب « زيارت برادران » از اسحق بن عمار از ابى غره روايت نموده گفت شنيدم از حضرت صادق عليه السلام كه ميفرمود : كسيكه برادر (دينى) خودرا زيارت نمايد براى خوشنودى خداوند هنگام ناخوشى ومرض و يا زمان سالم بودن او ، و نيامده باشد نزد او براى خدعه و مكر و نه بجهت طلب عوض و غرض دنيوى (ديدار او فقط براى خدا باشد) خداهفتاد هزار فرشته براو ميگمارد كه ندا ميكنند او را در پشت سر او تابرسد بخانهٔ خود وميگويند پاكيزه و نيك هستى تو وپاكيزه و نيك است بهشت براى تو پس شما زيارت كنندگان خدا هستيد و شما ميهمانان گرامى خداوند بخشنده ميباشيد .

۵۸۶ ـ و نيز در همان كتاب و باب از ابن ابى عمير از حسين از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه فرموده : كسيكه ديدن و زيارت كند برادر (دينى) خود را (در راه دوستى خدا) خداى تعالى ميفرمايد مراديدن وزيارت نمودى و اجر و ثواب تو بر من است ، ومن راضى و خشنود نشوم براى تو ثوابى را جز بهشت (هيچ يك ازامور دنيويه و غيرها مزد وپاداش عمل تو نشود مگر بهشت).

۵۸۷ ـ و از جملهٔ نصيحت و پند هاى حضرت مسيح عيسى بن مريم عليه السلام كه محدث نورى در كتاب معالم العبر (بجلد هفدهم بحار ملحق است) از تحف العقول نقل نموده و ما بعض از آنرا نقل نموديم و برخى را جهت اختصار واگذارديم ، اين است (كه آن حضرت فرموده) :

ما تريدون إلّا بترك ما تشتهون ، و لن تظفروا بما تأملون إلّا بالصّبر على ما تكرهون ، إيّاكم و النظرة ، فانها تزرع في القلوب الشهوة ، و كفى بها لصاحبها فتنة ، طوبى لمن جعل بصره في قلبه ولم يجعل بصره في نظر عينه ، لا تنظروا في عيوب الناس كالأرباب ، و انظروا في عيوبكم كهيئة عبيد الناس ، إن الناس رجلان : مبتلى و معافى ، فارحموا المبتلى و احمدوا الله على العافية .

يا بنى إسرائيل ! أما تستحيون من الله ؟ إنّ أحدكم لا يسوغ له شرابه حتى يصفيه من القذى ، و لا يبالى أن يبلع أمثال الفيلة من الحرام ، ألم تسمعوا أنه قيل لكم

براستی میگویم برای‌شما : من میآموزم وتعلیم می‌نمایم شما را بجهت آنکه یاد گیرید و عمل کنید ، ونمی آموزم بشما برای آنکه خود بین شوید و عجب را بخودراه دهید ، همانا شما نمیرسیدو نائل نمیگردید بآنچه‌که میخواهید و قصد دارید (از تقرب و محبوب گشتن نزد خدا) مگر بواسطه رها کردن وواگذاشتن آنچه را که بآن‌میل و رغبت دارید (دوری از خواسته های نفس) و پیروز نخواهید شد بچیزیکه آرزو میبرید مگر بشکیبائی بر آنچه خوش ندارید (دشوار و سخت است برشما) بپرهیزید از نگاه نمودن پس همانا آن نظر نمودن ، تخم شهوت را میافشاند درجان ودلها وبس است نگاه کردن برای صاحبش در آلوده شدن‌بگرفتاری (مبتلا گشتن بگناهان‌وعقوبت آنها) خوشا بحال کسیکه بینائی و توجه خود را در قلبش قرار دهد (بایمان و علم و عمل ، چشم‌و بینائی باطنی برای خود تهیه نماید و حق و باطل را بآن تمیز دهد که شرافت آدمی‌بآنست) ونظر و توجه خودرا قرار ندهددرنگاه کردن بچشم‌سر ، بررسی و توجه در عیبهای مردم ننمائید مانندخداوندان وصاحبان (برده‌وغلام و کنیز ها که در سابق موقع خرید ایشان از نقص و عیب آنان بررسی کامل میکردند) و نظر کنید و بنگرید در عیبهای خودتان مثل بندگان (غلام وکنیزها که توجه و بررسی در عیبهای خود مینمودند تا مورد مؤاخذه و شکنجهٔ مولی و صاحبشان نشوند) همانا مردمان دو قسمند : یك دسته گرفتار و مبتلا ، و گروهی دارای آسایش و راحتی ، پس مهربانی نمائید بکسانیکه مبتلا وگرفتارند و حمد وستایش کنید خدارا بر عافیت و آسایش .

ای بنی اسرائیل آیا از خدا شرم و حیا نمیکنید همانا هیچ یك از شماآشامیدنی بر او گوارا نمیشود جز آنکه پاکیزه کند آنرا از ریزه های خار وخاشاك ، وکسی از شما باك و هراس ندارد از اینکه چند برابر فیل را که از حرام باشد فروبرد و بلع نماید ، آیا نشنیدید که در تورات گفته شده برای شما که نیکی ودستگیری کنید

في التوراة : صلوا أرحامكم و كافوا أرحامكم ، وأنا أقول لكم : صلوا من قطعكم ، واعطوا من منعكم ، و أحسنوا إلى من أساء اليكم ، و سلّموا على من سبّكم ، و أنصفوا من خاصمكم ، و اعفوا عمّن ظلمكم كما أنكم تحبّون أن يعفى عن إساءتكم ، فاعتبروا بعفوالله عنكم ، ألا ترون انّ شمسه أشرقت على الابرار و الفجّار منكم ، و أنّ مطره ينزل على الصالحين والخاطئين منكم ، فان كنتم لاتحبّون إلّا من أحبّكم ، ولاتحسنون إلّا الى من أحسن إليكم ، ولا تكافون إلّا من أعطاكم ، فما فضلكم اذاً على غيركم ؟ وقد يصنع هذا السفهاء الّذين ليست عندهم فضول ولا لهم احلام ، و لكن إن أردتم أن تكونوا أحبّاء الله و أصفياء الله ، فأحسنوا إلى من أساء إليكم ، و اعفوا عمّن ظلمكم ، و سلّموا على من أعرض عنكم .

بحق أقول لكم : إن الزرع ينبت في السهل ولا ينبت في الصفا و كذلك الحكمة

خویشان خود را و پاداش دهید بستگانتان را ، و من میگویم بشما مهربانی واحسان نمائید بکسیکه قطع رحم نموده نسبت بشما ، و عطا و بخشش کنید بکسیکه شما را محروم کرده از عطای خود ، و احسان و نیکی نمائید بکسیکه دربارهٔ شما بد کرده ، و سلام کنید بر شخصی که بشما ناسزا گوید ، و بانصاف و عدالت رفتار نمائید با کسیکه دشمنی میکند با شما ، وگذشت و عفو کنید از کسیکه بر شما ستم مینماید چنانچه شما دوست دارید که از کردار بد شما گذشت و عفو شود ، پس عبرت گیرید بعفو و گذشت خدا از شما ، آیا نمی بینید که خورشید خداوند میتابد بر نیکوکاران و بدکرداران شما ، و اینکه باران او فرومیآیدو میبارد بر شایستگان و خطاکاران از شما ، پس اگر شما دوست ندارید مگر کسیرا که شمارا دوست بدارد ، ونیکی و احسان نکنید جز بکسی که احسان نموده بشما ، و عطا ننمائید مگر بشخصی که بشما بخشش و عطا کرده پس سبب فضیلت و برتری شما بر دیگران چیست ؟ در حالیکه مردمان سبك عقل که نه مال چندانی برای ایشان است و نه دارای عقل ومعرفتی هستند این کار هارا بجا میآورند ، ولیکن اگر شما میخواهید که دوستان و برگزیدگان خدا باشید پس احسان و نیکی کنید بکسیکه بدکرده است بشما ، و گذشت نمائید از کسی که ستم بر شما کرده است ، و سلام کنید برشخصی که روی گردانیده و دوری نموده است از شما .

براستی میگویم برای شما : همانا روئیدنی میروید درزمین سست و کشتزار و نمیروید در زمین سخت و کوهسار ، این چنین است حکمت که زیست میکند و ثابت میماند در

تعمر في قلب المتواضع ولا تعمر في قلب المتكبر الجبار ، ألم تعلموا أنّ من شمخ برأسه إلى السقف شجّه و من خفض برأسه عنه استظلّ تحته و اكنّه ، و كذلك من لم يتواضع لله خفضه و من تواضع رفعه .

بحقٍ أقول لكم : إنّ الحريق ليقع في بيت واحد فلا يزال ينتقل من بيت إلى بيت حتى يحرق في بيوت كثيرة ، إلّا أن يستدرك البيت الأول فيهدم من قواعده فلا تجد فيه النار محلاً .

بحقٍ أقول لكم : من نظر الى الحيّة تؤمّ أخاه لتلذعه و لم يحذره حتى قتلته ، فلا يأمن أن يكون قدشرك في دمه ، و كذلك من نظر إلى أخيه يعمل الخطيئة ولم يحذّره

قلب و جان کسیکه فروتن و دارای تواضع باشد ، و باقی نمی‌ماند در قلب شخصی که متکبر و ستمکار و جبار است ، آیا شما نمیدانید اینکه هر کس سر خود را بلند کند تا تصادم با سقف نماید سر او میشکند ، و کسی که سرش را پائین نگهدارد بطوریکه بسقف نرسد استفاده ازسایه آن مینماید وازسرما و گرما محفوظ میدارد اورا ، و همینطور است کسیکه فروتنی ننماید برای خداوند ، خدا خوار و پست میکند او را و کسیکه تواضع و فروتنی نماید رتبه ومقام اورا ارجمند سازد .

براستی میگویم برای شما : همانا آتش سوزی (نخستین) در یك خانه ای واقع میشود و از خانه ای بخانهٔ دیگر اثر کند تا آنکه خانه های بسیاری را آتش میزند و میسوزاند ، مگر آنکه از ابتداء آتش سوزی ، خانه اول خاموش گردد اگرچه آنخانه بکلی از ریشه خراب وویران شود که منشأ آتش سوزی نابود می گردد .

براستی میگویم برای شما : کسیکه مار را نگاه میکند و می بیند که میرود سمت برادرش که او را بگزد و آگاه نکند و نترساند اورا تا آنکه مار اورا بکشد (در اثر گزیدن) پس ایمن نباشد از اینکه شرکت درخون او نموده باشد ، چنین است کسیکه نظر میکند به برادرش و می بیند که او گناه میکند و نترساند او را از بدی عاقبت معصیت وخطاکاری تا آنکه گناهان او را فروگیرد (و راه نجات براو بسته شود) پس ایمن نباشد از آنکه شرکت کرده باشد با او در گناهش ، و کسیکه توانائی و قدرت دارد بر ملامت و سرزنش نمودن ستمکار و ظالم وملامت نکند او را پس او مانند آن ستم کننده است ، وچگونه وبچه جهت ظالم بترسد و بیمی درخود راه دهد با اینکه او آسوده خاطر و در امن و امان میان جمعیت شما میباشد ، نه کسی او را از رفتارش باز میدارد

عاقبتها حتى أحاطت به ، فلا يأمن أن يكون قد شرك في إثمه ، و من قدر أن يعيّر الظالم ثمّ لم يعيّره فهو كفاعله ، و كيف يهاب الظالم و قد أمن بين أظهركم ولا ينهى ولا يعيّر عليه و لا يؤخذ على يديه ، فمن أين يقصر الظالمون أم كيف لا يفترّون ؟ فحسب أن يقول أحدكم لا أظلم و من شاء فليظلم ، ويرى الظلم فلا يعيّره ، فلو كان الأمر على ما تقولون لم يعاقبوا مع الظالمين الّذين لم يعملوا بأعمالهم حين ينزل بهم العشرة في الدنيا ، ويلكم يا عبيد السوء كيف ترجون أن يؤمنكم الله من فزع يوم القيامة وأنتم تخافون الناس في طاعة الله و تطيعونهم في معصيته و تفون لهم بالعهود الناقضة لعهده .

بحق أقول لكم : لا يؤمّن الله من فزع ذلك اليوم من اتّخذ العباد أرباباً من دونه ، ويلكم يا عبيد السوء من أجل دنياً دنيّة و شهوة رديّة تفرّطون في ملك الجنة وتنسون هول يوم القيامة ، ويلكم يا عبيد الدنيا تحملون السراج في ضوء الشمس و ضوءها كان

و نه سرزنش ميشود و نه جلوگيرى ومنع از ظلمش ميگردد ، پس از چه جهت و بچه سبب ستمكاران كوتاهى و خودداري نمايند درستم كردن و ياچگونه غرور ونخوت در خود راه ندهند (وبر ظلم وجنايات خويشتن نيفزايند) پس كفايت ميكند و بس است نزد شما (در اين مقام براى رفع مسئوليت و عمل باحكام ديـن) اينكه كسى از شما بگويد من خودم ستم نميكنم و هر كس كه ميخواهد ظلم كند ، در حاليكه ستم راميبينند وملامت نكند ظالم را ، پس اگر مطلب چنين باشد كه شما ميگوئيد پس كسانيكه با ستمكاران شركت در ظلم نداشته و عملى وكارى انجام نداده اند ايشان عقوبت نميشدند باستمكاران هنگاميكه گرفتارى وسختى بايشان ميرسيد در دنيا .

واى بر شما اى بندگان بدكار ، چگونه اميد داريد باينكه خدا ايمن بداردشما را از سختى و ترس روز قيامت در حاليكه شما از مردم بيم وترس داريد در بارهٔ فرمانبردارى خدا (وفرمان اورا نميبريد) و فرمانبردارى واطاعت ميكنيد مردم را در كارهائيكه گناه و معصيت خداونداست ، و بعهد و پيمانهاى مردم كه نقض عهد وپيمان خدارا ميكند و از بين ميبرد وفا ميكنيد .

براستى ميگويم براى شما : خدا ايمن نميدارد ازترس وفزع روزقيامت كسى را كه بندگان را براى خود خدايان قرار دهد (اطاعت بندگان كند در معاصى) و خدا را اطاعت نكند .

واى بر شما اى بدبندگان ، بجهت دنياى پست وشهوت رانيهاى بى ارزش از حد

يكفيكم و تدعون أن تستضيؤوا بها في الظلم و من أجل ذلك سخرت لكم ، كذلك استضأتم بنور العلم لامر الدنيا و قد كفيتموه و تركتم ان تستضيؤوا به لامر الآخرة و من أجل ذلك أعطيتموه ، تقولون إنّ الآخرة حقّ و أنتم تمهّدون الدنيا ، و تقولون إنّ الموت حقّ و أنتم تفرّون منه ، و تقولون إنّ الله يسمع و يرى ولا تخافون إحصاؤه عليكم فكيف يصدّقكم من سمعكم ، فانّ من كذب من غير علم أعذر ممن كذب على علم ، و إن كان لاعذر في شيء من الكذب .

بحق أقول لكم : إنّ الدّابة اذا لم تركب و لم تمتهن وتستعمل لتصعب وتتغير خلقها ، و كذلك القلوب إذالم ترقق بذكر الموت ويتبعها دؤب العبادة تقسوا وتغلظ ،

تجاوز میکنید وفرومیروید در شهوات و لذائذ فانیه آن و هول وهراس روز قیامت را فراموش مینمائید .

وای برشمااى بندگان دنیا ، چراغ را باخود برمیدارید (روشن میکنید) درشعاع وروشنی آفتاب (روز) با اینکه روشنی آفتاب شمارا بی نیاز میکند و وا میگذارید ورها میکنید استفاده نمودن بچراغ و نور آنرادر تاریکیها (وشب ها) درحالیکه چراغ آماده ومهیا شده است برای شما بجهت این (که درتاریکی از آن استفاده نمائید) همچنین از نور دانش وعلم استفاده میکنید (وسیله قرارمیدهید آنرا) برای کارها وامور دنیا ، بااینکه شما نسبت بامور دنیا تکفل شده اید (خداوند امور دنیا و روزی شمارا کفالت فرموده و بعهده گرفته) وواگذاردید ورها نمودید استفاده کردن از نور علم و دانش را برای امور آخرت در حالیکه بجهت این (تأمین سعادت و رستگاری در آخرت) علم بشماعطا شده است ، شما میگوئید همانا آخرت حق است در حالیکه شما کوشش مینمائید و آماده میسازید امور دنیا را ، و میگوئید مرگ حق است و شما فرارمیکنید از آن ، و شما میگوئید که خدا میشنود ومی بیند و نمی ترسید از اینکه خداوند شمارش و ضبط فرماید گناهان شمارا ، پس چگونه تصدیق کند و راستگو بداند شمارا کسیکه گفتارتانرا بشنود و اعمال زشت شمارا به بیند) همانا کسیکه دروغ بگوید از روی نادانی ، عذر او بهتر مورد قبول است از شخصیکه دروغ بگوید با اینکه دانا باشد اگرچه در هیچ فردی از افراد دروغ ، عذر پذیرفته نیست .

براستی میگویم برای شما : همانا چهار پا (حیوان سواری) هنگامیکه سواری از آن گرفته نشود و خوار وزیر دست نگردد و کار از آن گرفته نشود

ماذا يغنى عن البيت المظلم أن يوضع السراج فوق ظهره وجوفه وحش مظلم ؟ كذلك لايغنى عنكم أن يكون نورالعلم بأفواهكم ، و أجوافكم منه وحشة مُعطّلة ، فاسرعوا إلى بيوتكم المظلمة فأنيروافيها ، كذلك فاسرعوا إلى قلوبكم القاسية بالحكمة قبل أن ترين عليها الخطايا فتكون أقسى من الحجارة ، كيف يطيق حمل الأثقال من لايستعين على حملها ؟ أم كيف تحط أوزار من لايستغفرالله منها ؟ أم كيف تنقى ثياب من لايغسلها و كيف يبرء من الخطايا من لايكفّرها ؟ أم كيف ينجوا من غرق البحر من يعبر بغير سفينة ؟ و كيف ينجوامن فتن الدّنيا من لم يداوها بالجد والاجتهاد ؟ و كيف يبلغ من يسافر

(بسوار شدن بر آن) دشوار و سخت میگردد و تغییر میکند خوی و رفتار آن (تسلیم کسی برای سواری نمیگردد) همچنین است قلبها هنگامیکه بواسطه یاد ننمودن مرگ ، نرم و دارای رقت نشود ، واگر رنج و دشواری عبادت بآنها نرسد دوچار قساوت و بد خوئی میگردد (مواعظ و نصایح بهیچ وجه در آن اثر نمیکند) چه طور و کجا خانهٔ تاریك را بی نیاز میکند اینکه چراغ بر پشت و در خارج آن گذارده شود درحالیکه میان خانه را تاریکی و ظلمت فراگرفته ، همچنین شمارا بی نیاز نمیگرداند بودن نور دانش و علم در دهانهای شما در صورتیکه درونها وقلب های شما از تابش و نورانیت دانش خالی و بی خبر باشد (اثر و استفاده از تلاوت و خواندن آیات قرآن و سایر سخنان خدا و پیغمبران وائمه ، افزایش وزیاد شدن ایمان وتقوی و اخلاق حسنه است و تنها خواندن آنها بی نیاز نمیکندوفایده ندارد) پس شتاب نمائید بسوی خانه‌های تاریك خود تان و روشن سازید در آنها (چراغها را) همچنین شتابان شوید در بارهٔ دلهای سخت خودتان بنورانی نمودن آنها بواسطهٔ حکمت (معارف محکمهٔ حقهٔ دینی) پیش از آنکه گناهان بر قلبها پرده و حجاب شوند که از سنگ سخت ترگردند ، چگونه بر بردن بارهای سنگین طاقت میآورد و توانائی دارد کسیکه کمك نمیگیرد واستعانت نمیجوید برای بردن و حمل آنها ؟ یا چگونه گناهان کسیکه از خدا طلب آمرزش برای آنها نمیکند میریزد و محو میشود ؟ و یا لباسهای کسیکه آنها را نمیشوید چگونه پاکیزه میشود ؟ و یا چگونه مبری و منزه و پاکیزه میگردد از گناهان کسیکه آنها را محو و نابود نمیسازد (بواسطهٔ تدارك آنها بطاعات و حسنات و استغفار) و یا چگونه نجات مییابد از غرق شدن در دریا کسیکه عبور و گذر کند در آن بدون کشتی ؟ و یا چگونه نجات و رهائی از سختیها و گرفتاریهای دنیا پیدا میکند کسیکه درمان و

بغير دليل ؟ و كيف يصير إلى الجنة من لم يبصر معالم الدين ؟ و كيف ينال مرضات الله من لا يطيعه ؟ و كيف يبصر عيب وجهه من لاينظر في المرآت ؟ و كيف يستكمل حب خليله من لا يبذل له بعض ما عنده ؟ و كيف يستكمل حبّ ربه من لايقرضه بعض رزقه ؟.

بحقٍ أقول لكم : انه كما لاينقص البحر أن تغرق فيه السفينة ولايضره ذلك شيئاً كذلك لاتنقصون الله بمعاصيكم شيئاً ولاتضرّونه ، بل أنفسكم تضرّون وإياّها تنقصون و كما لاينقص نورالشمس كثرة من يتقلّب فيها ، بل به يعيش ويحيى ، كذلك لاينقص الله كثرة ما يعطيكم ويرزقكم ، بل برزقه تعيشون و تحيون ، يزيد من شكره انه شاكرٌ عليم .

علاج نكند آن گرفتاريها را بكوشش و طاقت وبردباری ؟ و يا چگونه بمقصود ميرسد كسيكه مسافرت كند بی راهنما و دليل ؟ و ياچگونه به بهشت ميرود كسيكه بينا نباشد در اصول و فروع دين (وعمل بآن نكند) و چگونه خشنودی خدارا نائل‌ميشود كسيكه اطاعت و فرمانبرداری ننمايد او را ؟ و چگونه عيب صورت‌خود را می بيند كسيكه در آئينه نگاه نكند ؟ و چگونه دوستی را كامل نموده است‌نسبت بدوست‌خود كسيكه قسمتی از دارائيش را باو وبرای او ندهد ؟ و چگونه‌دوستی را نسبت بپروردگار خود بآخر و درجه كاملی رسانده كسيكه بخدا قرض‌ندهد برخی از آنچه‌را كه روزی او گردانيده؟ (باو لطف فرموده) .

براستی ميگويم برای‌شما : همانا چنانچه دريا كم نميشود (از وسعت و گنجايش دريا چندان كم نشود) باينكه كشتی در آن غرق شود و هيچگونه اين (غرق كشتی) بدريا ضرر نميرساند ، همچنين شما نسبت بخدا هيچگونه نقص و عيبی بنافرمانيها و گناهانتان وارد نميآوريد وباو ضرر وزيانی نميرسانيد بلكه بخودتان زيان ميرسانيد (برجانهای خود ستم ميكنيد) و نقص‌و عيب برای خودتان آماده ميسازيد، و چنانچه بسيار بودن كسانيكه آمد ورفت در نورخورشيد وآفتاب‌مينمايند و از آن‌استفاده‌ميكنند باعث نقصان و كمی برآفتاب نشود بلكه بواسطه آفتاب زندگی ميكنند و زنده هستند همچنين زيادی و بی‌شمارش بودن آنچه كه‌خداوند‌بشما بخشش و عطا ميفرمايد وروزی‌شما ميگرداند كمی و نقصی برخدا (خزائن‌او)وارد نميكند و از آنچه كه نزد اوهست نكاهد بلكه بروزی او گندران مينمائيد وبآن‌زنده و باقی هستيد ، بسيارمينمايدروزی كسی را كه سپاسگذاری وشكر كند همانا او جزادهنده است سپاس گذارانرا و داناست .

بحقٍ أقول لكم : إنه كما ينظر المريض إلى طيب الطعام فلايلتذّ مع مايجده من شدّة الوجع ، كذلك صاحب الدنيا لايلتذّ بالعبادة ولايجد حلاوتها مع مايجد من حبّ المال ، و كما يلتذّ المريض بنعت الطبيب العالم بمايرجوافيه من الشفاء فاذا ذكر مرارة الدواء وطعمه كدرعليه الشفاء ، كذلك أهل الدنيا يلتذون ببهجتها و أنواع مافيها، فاذا ذكروا فجأة الموت كدّرهاعليهم وأفسدها .

بحقٍ أقول لكم : إنّ كل الناس يبصر النجوم ولكن لايهتدى بها إلّا من يعرف مجاريها و منازلها ، و كذلك تدرسون الحكمة ولكن لايهتدى بها منكم إلّا من عمل بها .

بحق أقول لكم : إن صغارالخطاياومحقّراتهاالمن مكائد ابليس يحقرهالكم ويصغرها

براستی میگویم برای‌شما : همانطور که‌مریض بغذای نیکو ولذیذ نگاه میکند و خوش ندارد آنرا ولذت از آن نمیبرد باحالت مرض و سختی درد ، همچنین دارای مال و جاه دنیا که علاقمندبآنست لذت از عبادت نبرده و شیرینی آنرانمییابدو درک‌نمیکند در حالتیکه دوستی دنیا و مال بر او احاطه‌کرده ، وهمانقسم‌که مریض لذت میبرد از اینکه طبیب دانا وحاذق (دکتر متخصص) نام میبردو شرح میدهد راه معالجه ودوائی راکه‌امید نجات از مرض و شفا یافتن درآن می‌باشد ، ولی‌هنگامیکه تلخی‌و طعم بددوا را یاد میکند شفایافتن براو ناگوارمیشود ، همچنین‌دوستداران دنیا و علاقمندان بآن از نیکوئی و خوشی زندگانی دنیا واقسام آنچه در آن است لذت میبرند ، ولی زمانیکه مرگ و ناگهانی بودن آنرا یاد میکنند ناگوار وتلخ میگرداند بر ایشان خوشی زندگانی‌و عیش را .

براستی میگویم برای شما : همانا همهٔ‌مردم ستارگان‌رامی‌بینند ، و لکن راه را نمی‌یابد بواسطه‌آنها مگر کسی‌که میشناسدگذرگاه و فرودگاه‌آنها را ، همچنین شما درس میخوانید حکمت را (معارف دینی را) لیکن هدایت و راهنمائی نمیشود بآن مگر کسیکه عمل‌نماید بآن .

براستی میگویم برای شما : همانا گناهان‌کوچك و آنچه از آنها بنظر ناچیز و حقیر آید البته ازدامها و حیله های ابلیس است‌که ناچیز و پست و کوچك میگرداند آنهارا در نظرشما (پس شما دراثر کوچك شمردن ، مرتکب یك یك آنها گشته و در نتیجه) آن گناهان جمع وبسیار و انبوه‌میگردد و فرو میگیرد شما را (و دراینصورت

في أعينكم وتجتمع فتكثر وتحيط بكم .

بحق أقول لكم : ليس شيء أبلغ في شرف الآخرة و أعون على حوادث الدنيا من الصلوة الدائمة ، وليس شيء أقرب إلى الرحمن منها ، فداوموا عليها واستكثروا منها، و كل عمل صالح يقرّب الى الله فالصلوة أقرب اليه و آثرعنده .

بحق أقول لكم : إنّ الناس في الحكمة رجلان : فرجل أتقنها بقوله وضيّعها بسوء فعله ، ورجل أتقنها بقوله و صدّقها بفعله وشتّان بينهما ، فطوبى للعلماء بالفعل وويلٌ للعلماء بالقول .

بحق أقول لكم : من لاينقى من زرعه الحشيش يكثرفيه حتّى يغمره فيفسده ،

نجات بسی سخت و مشکل است) .

براستی میگویم برای شما : هیچ چیز نیست (ازعبادات) که ازاین نماز همیشگی (یومیه) بهتر و بالاتر باشد دررسانیدن آدمی ببزرگی وشرافت در آنسرای ، ونه یاری کننده تر باشد از آن در برابر پیش آمدهای (گوناگون وناگوار) دنیا ، ونیست چیزی و طاعتی که نزدیك کننده تر باشد بخدای بخشنده از این نماز ، پس مداومت نمائید بر آن وبسیار بجا آورید از آن ، و هر عمل صالح و شایسته ای که آدمی را بخدا نزدیك میگرداند پس نماز نزدیك کننده تر است از آن بخدا و برگزیده تر است نزد خداوندمتعال .

براستی میگویم برای شما : همانامردم نسبت بحکمت (معارف محکمه دینیه) دو قسم هستند : یکی کسی است که محکم ساخته است آنرا بحسب گفتاروجاری نمودن الفاظ حکمت برزبان خود ، وضایع گردانیده و از دست داده آنرا بواسطه بدی عمل و کردار خود (عمل ننمودن بدین) وقسم دوم شخصی است که مستحکم نموده حکمت را برحسب قول و گفتار خود و گواه و مصدق آن قرار داده عمل ورفتارخویش را ، و چه اندازه جدائی وفرق است بین رتبه و مقام این دو ، پس خوشا بحال دانشمندان وعلمائیکه بعلم خود عمل مینمایند، ووای بردانشمندان و عالم (نما) هائیکه تنها درگفتار دانشمند هستند وبعلم خود عمل نمیکنند .

حرف حکمت بر زبان نا حکیم — حله های عاریت دان ای سلیم
گربدل در تافتی گفت لبش — ذره ذره گشته بودی قالبش

براستی میگویم برای شما : کسیکه علفهای خودرو و هرزه ومفسد را ازمزرعه

و كذلك من لايخرج من قلبه حب الدنيا يغمره حتّى لايجد لحبّ الآخرة طعماً ؛ ويلكم يا عبيد الدّنيا اتخذوا مساجدربكم سجوناً لأجسادكم ، و اجعلوا قلوبكم بيوتاً للتقوى ولا تجعلوا قلوبكم مأوى للشهوات .

بحقٍ أقول لكم : إنّ موسى عليه السلام كان يأمركم أن لاتحلفوا بالله كاذبين ، و أنا أقول لكم : لاتحلفوا بالله صادقين ولاكاذبين ولكن قولوا لا ونعم ، يابنى اسرائيل ! عليكم بالبقل البرى وخبزالشعير ، وايا كم وخبزالبرّ فانى أخاف عليكم أن لاتقوموا بشكره .

بحقٍ أقول لكم : إنّ كل كلمة سيّئة تقولون تعطون جوابها يوم القيامة .

بحقٍ أقول لكم : أن الّذى يخوض النهرلابدّ أن يصيب ثوبه الماء وإن جهد أن

خود بر نمیکند آنها زیاد و بسیار میشوند تا آنکه زراعت را یکسره فرو میگیرند پس تباه و فاسد میگردانند زراعت را (و بکلی از بین میبرند آنرا) و همچنین کسیکه دوستی و محبت دنیا را از قلب خود بیرون و خارج نگرداند ، دوستی دنیا فرو میگیرد او را تا آنکه راهی و یا طعم وشیرینی برای دوستی آخرت نمییابد ، وای بر شما ای بندگان دنیا ، مسجد ها و خانه های خدای خودرا قراردهید مانند زندان برای بدنهای خویش (غالب اوقات عمر خود را در مسجد ها بسر برید) و دلها و قلوب خودتان را خانه‌ها و جایگاه برای پرهیزکاری و تقوی قراردهید ، وقلبهای خودتانرا منزل و مکان برای شهوتها و خواسته‌های نفس اماره قرار ندهید .

براستی میگویم برای شما : همانا موسی علیه السلام شما را امر مینمود باینکه قسم یاد نکنید بخدا در حالیکه دروغ گو هستید (در مطالب دروغ و خلاف واقع بخدا قسم نخورید) و من بشما میگویم که قسم بخدا نخورید چه راستگو و چه دروغ گو باشید و لیکن (در مورد ارادهٔ قسم و خبر دادن) بگوئید نه و آری (بی آنکه قسم بخورید) ای بنی اسرائیل برشماست که سبزی صحرائی و نان جو بخورید و بپرهیزید از نان گندم پس همانا من میترسم بر شما از اینکه از عهدهٔ سپاسگذاری خدا در مقابل نان گندم برنیائید.

براستی میگویم برای شما : همانا هر سخن زشت و بدی که بکسی میگوئید جواب آن روز قیامت بشما داده میشود (اگر بکسی ناسزائی بگوئید و جواب آنرا در دنیا بشما ندهد جواب یعنی سزای آنرا روزقیامت بشما میدهند).

براستی میگویم برای شما : همانا آنکسیکه در نهر آب (با لباس) فرو میرود

لایصیبه ، کذلك من یحبّ الدنیا لاینجوامن الخطایا .

بحق أقول لکم : طوبی للّذین یتهجدون من اللیل ، اولئك الّذین یرثون النور الدائم من أجل أنهم قاموا في ظلمة اللّیل علی أرجلهم في مساجدهم یتضرّعون إلی ربّهم رجاء أن ینجیهم في الشدّة غداً .

بحق أقول لکم : إنکم لاتدرکون ماتأملون إلّابالصبرعلی ماتکرهون ، ولاتبلغون ما تریدون إلّا بترك ما تشتهون .

بحق أقول لکم : إنّ أحدکم یبغض صاحبه علی الظن ولایبغض نفسه علی الیقین وأقول لکم أنّ أحدکم لیغضب إذا ذکرله بعض عیوبه و هی حق ، و یفرح إذا مدح بمالیس فیه .

ناچار (و خواه و ناخواه) آب بجامهٔاو میرسد اگرچه کوشش نماید که آب بجامه‌اش نرسد ، همچنین کسیکه دنیا را دوست بدارد و علاقمند بآن‌شود نجات‌و رهائی از گناهان نمییابد .

براستی میگویم برای شما : خوشا حال کسانیکه پارهٔ از شب را بیدارند (ثلث آخر شب و سحر را بنماز و تضرع و دعا بیدارند) آنان اشخاصی هستندکه نورانیت باطنی همیشگی را ارث میبرند (نائل و کامیاب بآن میشوند) بواسطه آنکه ایشان بر پاهای خود ایستادند درتاریکی شب در جایگاههای نماز خودشان ، زاری و تضرع میکنند بپروردگار خویش بجهت امید باینکه نجات دهد ایشان را از سختی‌و گرفتاری فردا (روز قیامت) .

براستی میگویم برای شما : همانا شما نائل نمیشوید آنچه را که آرزومندید (مقام قرب بخداوند و رستگاری) جز بشکیبائی و صبر بر آنچه خوش ندارید آنرا ، و نمیرسید بآنچه قصد و میل دارید مگر بواسطه‌واگذاردن‌و ترك نمودن هرچه که نفس اماره میخواهد .

براستی میگویم برای‌شما : همانابعضی از شمارفیق وهمنشین خودرا دشمن‌میدارد بجهت گمان ببدی عمل او ، و خود را دشمن‌نمیدارد بایقین داشتن بزشتی رفتار خویش، و من میگویم برای شما همانا بعضی از شما غضب میکند هنگامیکه قسمتی از عیوبش برای او گفته و ذکر شود در حالیکه راست و مطابق با واقع است ، و خوشحال و فرحناك میشود زمانیکه‌او را مدح وستایش نمایند بآنچه (از صفات پسندیده وفضائلی)

بحق أقول لكم : إنّ أرواح الشياطين ما عمرت في شيء ما عمرت في قلوبكم ، و إنّما أعطاكم الله الدّنيا لتعملوا فيها للآخرة ولم يعطكموها لتشغلكم عن الآخرة ، و إنّما بسطها لكم لتعلموا أنّه أعانكم بها على العبادة و لم يعنكم بها على الخطايا ، و إنّما امركم فيها بطاعته ولم يامركم فيها بمعصيته ، و إنّما أعانكم بها على الحلال ولم يحل لكم بها الحرام ، وإنّما وسّعها لكم لتواصلوا فيها ولم يوسعها لكم لتقاطعوا فيها.

بحق أقول لكم : إنّه لايكون مطر بغير سحاب ، كذلك لايكون عمل في مرضات الربّ إلّا بقلب تقي .

بحق أقول لكم : إنّ الشمس نور كل شيء ، و إنّ الحكمة نور كل قلب ، والتقوى

که در او نیست (ودروغ و خلاف واقع است) .

براستی میگویم برای شما : همانا روحهای شیاطین ، ساختمان وتأسیس ننموده در هیچ چیز مانند اثر وزیستی که در قلبهای شما نموده ، و خدا دنیا را بشما عطا و بخشش فرموده بجهت آنکه کار کنید در دنیا برای آخرت (سعی و کوشش نمائید در طاعات) و دنیا را بشما عطا نفرموده که آن غافل نماید و باز دارد شما را از آخرت (از اعمال وطاعاتیکه ثمر بخش در آخرت است) ودنیا را برای شما پهناور و باگشایش گردانید (همهٔ وسائل زندگی را بشما عطا فرمود) بجهت آنکه شما بدانید که او یاری و کمك نموده شما را بواسطه دنیا و گشایش آن برپرستش و بندگی ، و یاری نفرموده برگناهان ، و همانا امر فرموده شما را بطاعت و فرمانبرداری خود و امر ننموده شما را بنافرمانی و معصیت‌خویش ، و شمارا یاری کرده بآن (دنیا و وسائل زندگی که عطا فرموده) بر حلال و آنچه مباح است ، و حلال نفرموده برای شما بآن حرام را ، وهمانا روزی شما را وسعت داد و باگشایش نمود بواسطه اینکه رسیدگی ونیکی و احسان بیکدیگر نمائید ، و بشما وسعت معیشت نداد که از همدیگر ببرید و دستگیری از کسی نکنید .

براستی میگویم برای شما : همانا باران بدون ابر نمیشود و وجود نخواهد یافت ، همچنین عبادت و کاری در راه خوشنودی پروردگار نمیشود و هستی نیابد جز با قلب پاکیزه (از شرك و ریاء و اخلاق ناشایسته) .

براستی میگویم برای شما : همانا خورشید نور بخش است نسبت بهمه چیز ، و حکمت نورانی کننده است تمامی قلب ها را ، وپرهیزکاری بمنزلهٔ سر است نسبت بهمهٔ

رأس كل حكمة ، والحق باب كل خير، ورحمة الله باب كل حق ومفاتيح ذلك الدعاء و التضرع والعمل ، و كيف يفتح باب بغيرمفتاح ؟ .

٥٨٨ ـ في الكافي : باب « الطمع » عن ابيجعفر عليه السلام قال عليه السلام بئس العبد عبدٌ له طمع يقوده ، و بئس العبد عبد له رغبة تذلّه .

٥٨٩ـ وفيه أيضاً : باب«حب الدنياوالحرص عليها» عن هشام بن سالم ، عن أبيعبد الله عليه السلام قال : مافتح الله على عبد باباً من امر الدّنيا إلّا فتح الله عليه من الحرص مثله .

٥٩٠ ـ في المجلّد السّابع عشرمن البحار ، باب « ما جمع من جوامع كلم اميرالمؤمنين عليه السلام » وقال عليه السلام : ليس من أخلاق المؤمن الملق ولا الحسد إلّافي طلب العلم.

فنون و قسمتهای حکمت (چنانچه اثر و زندگی بدن منوط بسر است حکمت هم سر آن تقوی و پرهیز کاری است وبدون تقوی موجب ضلالت وفساداست) و گفتن حق وحقیقت و مطابق آن رفتار نمودن مانند در استنسبت بهر خوبی و خیری ، و رحمت ومهربانی خدا وسیله و دراست برای هر حق و حقیقتی ، و کلید های آن (رحمت خدا) دعا و وزاری و تضرع (بدرگاه خداوند) و رفتار و عمل بدستورات او میباشد ، و چگونه دری بدون کلید باز میگردد ؟.

٥٨٨ ـ در کتاب کافی : در باب « طمع » از حضرت باقر عليه السلام روایت نموده که فرموده : بد بنده ایست بنده ایکه دارای طمعی باشد که اورا (مهار کندو) بکشاند ، و بد بنده ایست بنده ای که برای او میل و رغبتی باشد که اورا خوار وذلیل گرداند (زیرا هنگامیکه طمع بر آدمی حکم فرماشود او را بمعاصی و گناهان و سزای آنها میکشاند و میل و رغبت بدنیا نیز باعث ارتکاب معاصی و هلاکت است) .

٥٨٩ ـ و در همان کتاب ، در باب « دوستی دنیا وحرص بر آن) از هشام بن سالم از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده که فرموده : خداهیچ دریرا نسبت بامور دنیا برهیچ بنده‌ای نگشوده و باز نفرموده جز آنکه دری را از حرص مانند آن در براو باز و گشوده‌فرماید .

٥٩٠ ـ در جلد هفدهم بحار ، باب « آنچه جمع آوری شده از جوامع سخنان اميرالمؤمنين عليه السلام »روایت شده که فرمود : چاپلوسی وحسد ورزیدن از اخلاق وخوی شخص با ایمان نیست مگر در راه یاد گرفتن علم و دانش .

۵۹۱ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام : عمّرت البلدان بحبّ الأوطان .

۵۹۲ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام : ثلاث من حافظ عليها يسعد : اذا ظهرت عليك نعمة فاحمد الله ، و إذا ابطأعنك الرّزق فاستغفر الله ، و إذا أصابتك شدّة فاكثر من قول لاحول ولا قوّة الّا بالله .

۵۹۳ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام لرجل كيف أنتم ؟ فقال : نرجوا ونخاف ، فقال : من رجا شيئاً طلبه ومن خاف شيئاً هرب منه ، ما أدرى ما خوف رجل عرضت له شهوة فلم يدعها لما خاف منه ، وما أدرى ما رجاء رجل نزل به بلاء فلم يصبر عليه لما يرجوا .

۵۹۴ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : كلّ عزيز داخل تحت القدرة فذليل .

۵۹۵ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام قوام الدّنيا بأربعة : بعالم مستعمل

---

۵۹۱ ـ و نیز درهمان کتاب و بابست که حضرت فرمود : شهرها بواسطه محبت و دوست داشتن مردم وطنهای خودرا آباد کرده شده است (یکی از فوائد حب الوطن آبادی شهرهاست) .

۵۹۲ ـ و نیز در همان کتاب و باب است که حضرت فرمود : سه چیز است که مواظبت کننده بر آن نیکبخت است : هر گاه نعمتی بتوعطا شد حمد وستایش خدا کن ؛ هر گاه رزق وروزی تو کم شد از خدا طلب مغفرت و آمرزش نما ؛ هر گاه سختی و بلیه‌ای بتو رسید کلمه لاحول ولا قوة الا بالله بسیار بگو .

۵۹۳ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت بمردی فرمود : حال شما چگونه است ؟ عرضکرد : در حالی هستیم که برحمت پروردگار امیدوار واز عذاب او ترسانیم ، فرمود : کسی که امید چیزی دارد آنرا طلب میکند (و بصدد یافتن او باشد) و کسی که از چیزی بترسد از او فرار میکند ، نمیدانم چگونه ترسانست کسی که موجب شهوتی (از حرام) برای او فراهم شود و آنرا ترك نکند از جهت عذابی که از او ترسانست ، و نمیدانم چگونه امید وار است کسی که بلا ومکروهی باو متوجه شود و بر آن بلاشکیبا نباشد بجهت اجر و پاداشی که باو امیدوار است .

۵۹۴ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : هر باعزتی که تحت اقتدار و توانائی دیگری باشد ذلیل و خوار است .

۵۹۵ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : پایه های زندگی دنیا

لعلمه ، وبغنیّ باذل لمعروفه ، وبجاهل لایتکبّر أن یتعلّم ، وبفقیر لایبیع آخرته بدنیا غیره [بدنیاه ظ] فاذا عطّل العالم علمه ، وأمسك الغنیّ معروفه ، وتکبّر الجاهل أن یتعلّم ، وباع الفقیر آخرته بدنیا غیره [بدنیاه ظ] فعلیهم الثّبور .

٥٩٦ ـ و فیه ایضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : من استطاع أن یمنع نفسه من أربعة أشیاء فهو خلیقٌ أن لاینزل به مکروهٌ أبداً ، قیل و ماهنّ یا امیر المؤمنین ؟ قال : العجلة و اللّجاجة و العجب و التوانی .

٥٩٧ ـ وفیه أیضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : إذا رأیتم الله تتابع علیکم نعمه وأنتم تعصونه فاحذروه .

٥٩٨ ـ و فیه أیضاً : باب « ما جمع من مفردات کلمات الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و جوامع کلمه » (اعلام الدین للدیلمی) عن أبی الدرداء ، قال : خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یوم جمعة

بچهار چیز استوار است : بدانشمندی که بعلم و دانش خودعمل کند و بدیگران بیاموزد؛ وبتوانگری که مال خودرا درراه خیرصرف کند؛ و بنادانی که در یاد گرفتن علم و دانش کبر وبزرگی نورزد ؛ و بفقیر ونیازمندی که آخرت خود را بدنیای غیر خود(بدنیای خود ظ) نفروشد (بواسطه فقر و احتیاج در راه‌های حرام وارد نشود) پس هرگاه عالم از علم و دانش خویش استفاده نکرد ، وشخص مالدار از صرف نمودن مال خویش در راه خیر خود داری کرد ، و شخص جاهل و نادان از یاد گرفتن علم و دانش کبرو بزرگی ورزید ، و فقیر و محتاج آخرت خود را بدنیای غیر خود (بدنیای خود ظ) فروخت برایشانست هلاکت و نابودی .

٥٩٦ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : کسی که توانائی دارد خود را از چهار چیز جلوگیری نماید سزاوار است که هیچگاه بلائی براو نازل نشود ، بحضرت عرض شد کدامند آن‌چهار چیزای امیر مؤمنان ؟ فرمود : شتاب کردن ولجاجت وستیزه نمودن و بخود بالیدن (در عقیده و عمل خویش) وسستی در اموراست .

٥٩٧ ـ و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : هرگاه مشاهده کردید خدارا که نعمتهای خود را پی‌در پی برشما فرومیفرستد در حالیکه شمامعصیت و نافرمانی اومی کنید از (عذاب) او بترسید .

٥٩٨ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « آنچه جمع شده است از مفردات سخنان حضرت رسول صلی‌الله علیه و آله و جوامع سخنان آنحضرت » (اعلام‌الدین‌دیلمی)از

فقال : أيّها النّاس ! توبوا الى الله قبل أن تموتوا ، و بادروا بالأعمال الصالحة قبل أن تشتغلوا ، و أصلحوا الّذى بينكم و بين ربّكم تسعدوا ، و أكثروا من الصّدقة ترزقوا ، و أمروا بالمعروف تحصنوا ، و انتهوا عن المنكر تنصروا .

يا أيّها الناس ! إنّ أكيسكم أكثر ذكراً للموت ، و إنّ أحزمكم أحسنكم إستعداداً له ، ألا و إنّ من علامات العقل : التجافى عن دار الغرور ، و الإنابة إلى دار الخلود ، و التّزوّد لسكنى القبور .

۵۹۹ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبى هريرة ، قال : سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم يقول في خطبته : أيّها الناس ! انّ العبد لا يكتب من المسلمين حتّى يسلم الناس من يده و لسانه ، و لا ينال درجة المؤمنين حتّى يأمن أخوه بوائقه و جاره بوادره ؛ و لا يعدّ من

ابی‌الدرداء روایت شده که گفت : رسولخدا صلی‌الله علیه‌وآله روزجمعه ای بر ما خطبه خواند وفرمود : ای مردم ! توبه‌وبازگشت کنیدبسوی خدا پیش ازآنکه از دنیابروید ، و پیشی جوئید بانجام دادن کارهای خیر پیش از آنکه گرفتار امور دنیا شوید ، و بین خود وخدای خویش راسازش دهید (بانجام‌دستورات او) تا سعادتمند و نیکبخت شوید، و بسیار گردانید انفاق و صدقات خودرا (درراه خدا) تاروزی داده شوید ، و امر کنید مردم را بمعروف و کار های خیر تا محفوظ باشید ، و بازدارید مردم‌را از کارهای‌منکر و زشت تا یاری شوید .

ای مردم ! زیرك ترین شما کسی است که بیشتر بیادمرگ باشد ، وعاقبت‌اندیش‌ترین شما کسی‌است که‌بیشتر مهیای مرگ باشد ،آگاه باشید که ازنشانه هـای خرد بی رغبتی بدنیا ، و رجوع و باز گشت نمودن بخانهٔ دائمی و سرای جاودانی ، و زاد و توشه گرفتن برای منزل کـردن در قبرها و مهیا بودن برای روز قیامت است .

۵۹۹ ـ و نیز درهمان کتاب‌و باب ، از ابوهریره روایت شده که گفت ازرسولخدا صلی‌الله علیه و آله شنیدم که در خطبه خویش‌میفرمود : ای مردم ! نوشته نمیشود(نام) بنده‌ای در دیوان مسلمانـان تا اینکه مردم بسلامت باشند از دست وزبان او ، ونمیرسد بدرجه و مقام اشخاص با ایمان تا اینکه ایمن باشد برادر دینی وی از شرور و بدیهای او ، و همسایه‌اواز ستم و خشم او ، و شمرده نمیشود ازپرهیزکاران‌تا اینکه‌تـرك کنـد چیزی را که در ارتکاب آن گناهی‌نیست از جهت ترس‌از بجا آوردن چیزی که‌ارتکاب آن حرام است ، ای مردم کسی که بترسد از شبیخون زدن دشمن در راه و سفری ، در

المتّقين حتّى يدع مالا بأس به حذراً عمّا به البأس ، أيّها الناس ! انّه من خاف البيات أدلج و من أدلج المسير وصل ، و انّما تعرفون عواقب أعمالكم لو قد طويت صحايف آجالكم ؛ أيّها النّاس ! إنّ نيّة المؤمن خيرٌ من عمله و نيّة الفاسق شرّ من عمله .

٦٠٠ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ابن عبّاس قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : من انقطع الى الله كفاه كلّ مؤونة ، و من انقطع الى الدنيا وكله الله اليها ، و من حاول امراً بمعصية الله كان أبعد له ممّا رجا و أقرب ممّا اتّقى ، و من طلب محامد النّاس بمعاصى الله عاد حامده منهم ذامّاً ، و من أرضى النّاس بسخط الله وكله الله اليهم ، و من أرضى الله بسخط النّاس كفاه الله شرّهم ، ومن أحسن ما بينه و بين الله كفاه الله ما بينه

اول شب بآن راه میرود و کسی که در اول شب برفتن خود ادامه دهد بمقصد خود میرسد ، و همانا شما بعاقبت کارهای خود آگاه میشوید هر گاه دفتر عمر شما پیچیده شود (یعنی عمر شما بآخر رسد) ای مردم ! قصد و نیت شخص با ایمان بهتر از عمل اوست و قصد و نیت شخص فاسق و فرو رفته در گناه بدتر از عمل و کار اوست (بنا بر آنچه در اخبار معصومین علیهم السلام است یکی از وجوهی که نیت مؤمن بهتر از عمل او و نیت و قصد فاسق بدتر از عمل اوست ، اینست که شخص مؤمن وقتی عمل خیری انجام میدهد نیت و قصد او اینست که بیشتر و بهتر آن عمل را انجام دهد ، و فاسق هر عمل زشتی که بجا میآورد نیت وقصدش اینست که بیشتر و بدتر آن عمل را مرتکب شود ، از اینجهت نیت مؤمن بهتر از عمل او و نیت فاسق بدتر از عمل او ست) .

٦٠٠ - و نیز در همان کتاب و باب از ابن عباس روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : کسی که توجه و امیدش فقط بخدا باشد کفایت کند خداوند تمام احتیاجات و مخارج زندگی او را ، و کسی که توجهش فقط بدنیا باشد واگذارد خداوند امور او را بدنیا ، و کسی که قصد کند بدست آوردن چیزی را از روی معصیت و نافرمانی خدا ، دورتر میشود از مقصود خود و نزدیکتر میشود بموانعی که از آن پرهیز میکرده ، و کسی که طلب کند مدح و ستایش مردم را بمعصیت و نافرمانی کردن خدا ، بر گردد حمد و ستایش کننده او بذم کردن و بدگفتن دربارهٔ او (یعنی این حمد و ثنا کردن فی الواقع مذمت و بدگفتن در بارهٔ اوست) و کسی که خوشنود گرداند مردم را بچیزی که مورد غضب خداست ، خداوند (امور) او را بآنها واگذارد ، و کسی که خوشنود گرداند خدا را بچیزی که مورد غضب وخشم مردم است ، خداوند شر و بدی آنهارا از

و بين النّاس ، و من أحسن سريرته أصلح الله علانيته ، و من عمل لآخرته كفى الله أمر دنياه .

۶۰۱ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : لا عيش إلّا لرجلين : عالمٌ ناطق و متعلّمٌ واع .

۶۰۲ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال صلی الله علیه و آله و سلم : إنّ للقلوب صداء كصداء

او کفایت فرماید ، و کسی که نیکو گرداند بین خود و خدایش را (یعنی بوظائف بندگی عمل کند) خداوند آنچه بین او و مردم است (از امور مربوطه باو) کفایت نماید ، و کسی که نیکو گرداند باخدا باطن و پنهانی خود را خداوند ظاهر و آشکار او را اصلاح فرماید ، و کسی که برای آخرت خود عمل کند خداوند امور دنیوی اورا کفایت نماید .

۶۰۱ - و نیز در همان کتاب و بابست که رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : از دنیا نصیب و بهره کامل نبردند مگر دو نفر : عالم ودانشمند گویا ؛ و یادگیرنده علم و دانش که دارای قابلیت استفاده کردن از علم و حافظ و نگهدارنده آنست .

۶۰۲ - و نیز در همان کتاب و بابست که حضرت فرمود : همانا دلها زنگ زده وچرکین میشود (بواسطه ارتکاب گناهان) همان قسمی که مس زنگی و چرکین میگردد پس جلا دهید آنرا بطلب آمرزش نمودن (از خدا) و خواندن قرآن .

آن یکی میگفت در عهد شعیب — که خدا ازمن بسی دیده است عیب
چند دید از من گناه و جرمها — وز کرم یزدان نمیگیرد مرا
حقتعالی گفت در گوش شعیب — در جواب او فصیح از راه غیب
که بگفتی چند کردم من گناه — وز کرم نگرفت بر جرمم اله
عکس میگوئی و مقلوب ای سفیه — ای رها کرده ره و بگرفته تیه
چند چندت گیرم و تو بیخبر — در سلاسل مانده ای پاتا بسر
زنگ تو برتوت آید یك سیاه — کرد سیمای درونت را تباه
بر دلت زنگار بر زنگار ها — جمع شد تا کور شد ز اسرار ها
گر رسد دودی ابر دیگ نوی — آن اثر بنماید ار باشد جوی
زانکه هر چیزی بضد پیدا شود — بر سفیدی آن سیه رسوا شود
چون سیه شد دیگ از تأثیر دود — بعد از آن بروی که بیند رنگ دود
مرد آهنگر که او رنگی بود — دود را با روش همرنگی بود

النحاس ، فاجلوها بالاستغفار و تلاوة القرآن .

۶۰۳ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، وقال ﷺ : الزّهد ليس بتحريم الحلال ،

مرد رومی چون کند آهنگری — رویش ابلق گردد از دودآوری
پس بداند زود تأثیر گناه — پس بنالد زار وگوید کای اله
چون کند اصرار و بد پیشه کند — خاك اندر چشم اندیشه کند
توبه نندیشد دگر شیرین شود — بر دلش آنجرم تابیدین شود
آن پشیمانی و یارب رفت ازو — ماند بر آئینه زنگ توبه تو
آهنش را زنگها خوردن گرفت — گوهرش را زنگ کم کردن گرفت
چون نویسی کاغذ اسپید بر — آن نوشته خوانده آید در نظر
چون نویسی بر سر بنوشته خط — فهم ناید خواندنش گردد غلط
کان سیاهی بر سیاهی اوفتاد — هردو خط شد کور و معنی روندداد
ورسوم باره نویسی بر سرش — پس سیه کردی تو جان کافرش
پس چه چاره جز پناه چاره گر — نا امیدی مس واکسیرش نظر
نا امیدیها به پیش او نهید — تا ز درد بی دوا ایمن شوید
چون شعیب این نکته ها بااو بگفت — زان دم جان در دل او گل شکفت
جان او بشنید وحی آسمان — گفت اگر بگرفت مارا کو نشان
گفت یارب دفع من میگوید او — آن گرفتن را نشان میجوید او
گفت ستارم نگویم راز هاش — جز یکی رمزی برای ابتلاش
یك نشانی آنکه میگیرم ورا — آنکه طاعت دارد و صوم و دعا
از نماز و از زکوة و غیر آن — لیك یکذره ندارد ذوق جان
میکند افعال و طاعات سنی — لیك یکذره ندارد چاشنی
طاعتش نغز است و معنی نغز نی — جوز ها بسیار و در وی مغز نی
ذوق باید تا دهد طاعات بر — مغز باید تا دهد دانه ثمر
دانه بی مغز کی گردد نهال — صورت بیجان نباشد جز خیال
جان بی معنی در این تن برخلاف — تیغ چوبین را بود اندر غلاف
تیغ چوبین را مبر در کارزار — بنگر اول تا نگردد کار زار

۶۰۳ - و نیز در همان کتاب و باب است که حضرت فرمود . نیست بی رغبتی

ولكن أن يكون بما في يدى الله أوثق منه بما في يديه .

٦٠٤ ـ و فيه أيضاً : باب « جوامع وصايا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و مواعظه و حكمه » (امالى الصدوق) عن غياث بن ابراهيم ، عن الصّادق جعفر بن محمّد ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : من أحسن فيما بقى من عمره لم يؤاخذ بما مضى من ذنبه ، و من أساء فيما بقى من عمره اُخذ بالأوّل و الآخر .

٦٠٥ ـ امالى الصدوق (المجلس السابع و الثلاثون) عن نوف البكالى ، قال : أتيت امير المؤمنين صلوات الله عليه و هو في رحبة مسجد الكوفة ، فقلت : السّلام عليك يا امير المؤمنين و رحمة الله و بركاته ، فقال : وعليك السّلام يا نوف و رحمة الله و بركاته ، فقلت له يا امير المؤمنين ! عظنى ، فقال : يا نوف ! أحسن يحسن إليك ؛ فقلت زدنى يا امير المؤمنين ، فقال : يا نوف ! إرحم ترحم ؛ فقلت زدنى يا امير المؤمنين ، قال : يا نوف

و بی میلی بدنیا بحرام کردن حلال بر خود ، بلکه بی‌رغبتی بدنیا اینست که اطمینانش بآنچه نزد خداست بیشتر از آنچه در دست اوست باشد .

٦٠٤ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « جوامع سفارشهای رسولخدا صلی‌الله علیه و آله وپند و اندرز های حکیمانه آنحضرت» (امالی صدوق ره) از غیاث بن‌ابراهیم از حضرت صادق عليه السلام از پدرش از پدران بزرگوارش علیهم‌السلام روایت شده که فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : کسی که نیکی کنددر باقیمانده‌ازعمرش از گناهان گذشته او عقوبت و مؤاخذه نمیشود ، و کسی که در آخر عمر زشت کار باشد مؤاخذه و عقوبت شود بر گناهان گذشته و آینده‌اش .

٦٠٥ ـ در امالی صدوق ره (مجلس سی‌و هفتم) از نوف‌بکالی روایت‌شده که گفت : خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام شرفیاب شدم در حالیکه آنحضرت در صحن وفضای مسجد کوفه بود ، پس‌عرض کردم سلام برتو بادای امیرمؤمنان ورحمت پروردگار و برکات او برتو باد ، فرمود : و برتو بادسلام‌ورحمت‌پروردگارو برکات‌او ، بآنحضرت عرض کردم مرا پند واندرزده ، فرمود : ای‌نوف ! نیکی کن(در باره‌مردم) تا در موردتو نیکی‌شود ؛ عرضکردم زیادتر بفرما ای امیر مؤمنان ، فرمود : (بمردم) رحم و شفقت کن تا رحم و شفقت شود دربارهٔ تو ؛ عرض کردم زیادتر بفرما ای امیر مؤمنان ، فرمود : ای‌نوف ! نیکو سخن گوی‌تابه نیکی‌یاد شوی ، عرض کردم زیادتر بفرما ای امیرمؤمنان ، فرمود : از غیبت کردن دوری کن زیرا آن نان خورش سگهای جهنم است ، سپس فرمود : ای

قل خيراً تذكر بخير ؛ فقلت زدني يا امير المؤمنين ، قال : إجتنب الغيبة فانّها إدام كلاب النّار ، ثم قال : يا نوف ! كذب من زعم انّه ولد من حلال و هو يأكل لحوم النّاس بالغيبة ، و كذب من زعم انّه ولد من حلال و هو يبغضني و يبغض الأئمة من ولدي ، و كذب من زعم انّه ولد من حلال و هو يحبّ الزّنا ، و كذب من زعم أنّه يعرف الله و هو مجترءٌ على معاصي الله كلّ يوم وليلة .

يانوف ! إقبل وصيّتي : لاتكوننّ نقيباً ولاعريفاً ولاعشّاراً ولا بريداً ، يانوف ! صل رحمك يزيد الله في عمرك ، وحسّن خلقك يخفّف الله حسابك ، يانوف ! إن سرّك أن تكون معي يوم القيامة فلاتكن للظّالمين معيناً ، يانوف ! من أحبّنا كان معنا يوم القيامة ، ولوأنّ رجلاً أحبّ حجراً لحشره الله معه ، يانوف ! إياك أن تتزيّن للنّاس وتبارزالله بالمعاصي فيفضحك الله يوم تلقاه ، يانوف ! إحفظ عنّي ما أقول لك تنل به خيرالدّنيا والآخرة .

نوف ! دروغ گفته کسی که گمان برده حلال زاده است و گوشتهای مردم‌را بغیبت کردن (ازایشان)میخورد ؛ ودروغ گفته کسی که گمان برده حلال‌زاده‌است در حالیکه مرا دشمن دارد و(نیز) امامان وپیشوایان ازفرزندان‌مرا دشمن دارد ؛ ودروغ گفته کسی که گمان کرده حلال زاده است در حالی که دوست دارد زنا کردن را ؛ و دروغ گفته کسی که گمان برده که معرفت و شناسائی بخدای باعزت و جلال پیدا نموده در حالی که درهر روز و شب مرتکب نافرمانی خداست .

ای نوف ! قبول کن سفارش مرا (در بارهٔ خود) نه رئیس و حاکم باش‌ونه‌معاون او و نه باجگیر و نه نامه بر ؛ ای نوف ! احسان ونیکی کن در بارهٔ ارحام وخویشان خودتا خداوند عمرترا زیاد فرماید ؛ و نیکو گردان اخلاق و رفتار خود را تا خداوند حساب ترا سبك وآسان گرداند ؛ ای نوف اگرمسرور و خوشحالی باینکه روزقیامت با من‌باشی پس یاری کننده ظالمان و ستمکاران مباش ؛ ای نوف ! کسی که مارا دوست بدارد روز قیامت با ما است ، و اگر مردی سنگی را دوست بدارد هرآینه خداوند او را با آن سنگ محشور فرماید ؛ ای نوف ! بپرهیز از اینکه خود را در نظر مردم (باعمال و کارهای خیر) بیارائی ولی‌بمعصیت و نا فرمانی خود با خدا مبارزه و جنگ کنی ، پس رسوا می کند ترا خدا روزی که او را ملاقات می کنی ؛ ای نوف ! آنچه برای تو میگویم از من نگهدار (یعنی سخنان مرا بپذیر و بآن عمل کن) تا بسبب آن بخیر

٦٠٦ - في المجلد السّابع عشر ، باب « وصايا الباقر عليه السلام و مواعظه و حكمه » (تحف العقول) وقال عليه السلام : من لم يجعل الله له من نفسه واعظاً فانّ مواعظ النّاس لن تغني عنه شيئاً.

٦٠٧ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام : البشر الحسن و طلاقة الوجه مكسبة للمحبّة وقربة من الله ، وعبوس الوجه وسوء البشر مكسبة للمقت وبعد من الله .

٦٠٨ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : إنّ هذا اللّسان مفتاح كلّ خير و شرّ ، فينبغي للمؤمن أن يختم على لسانه كما يختم على ذهبه و فضّته ، فانّ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : رحم الله مؤمناً أمسك لسانه من كلّ شرّ ، فانّ ذلك صدقة منه على نفسه ، ثمّ قال عليه السلام : لا يسلم أحد من الذّنوب حتّى يخزن لسانه .

٦٠٩ - و فيه ايضاً : باب « مواعظ الحسين بن امير المؤمنين صلوات الله عليهما » (الإختصاص) قال الصّادق عليه السلام : حدّثني أبي عن أبيه عليهما السلام انّ رجلاً من أهل الكوفة

دنيا و آخرت برسى .

٦٠٦ - در جلد هفدهم بحار ، باب سفارشهاى حضرت باقر عليه السلام و پندواندرزهاى حكيمانه آنحضرت » (تحف العقول)روايت شده كه فرمود : كسى را كه خداپنددهنده اى در خود اوقرار نداده باشد البته اندرزهاى مردم هرگز اورا ازچيزى بى نياز نگرداند (و در وى اثرى نبخشد) .

٦٠٧ - و نيز در همان كتاب وباب است كه حضرت فرمود : خوشروئى موجب پيدايش دوستى و نزديكى بخداست ، وبد روئى و گرفتگى پديد آورنده غضب و سبب دورى ازپروردگار است .

٦٠٨ - و نيز در همان كتاب و باب است كه حضرت فرمود : همانا اين زبان كليد هر خوبى و بديست ، سزاوار آنست كه مؤمن بر بندد زبان خود را (و نگهدارد آنرا از لغزش) همچنانكه طلا و نقره خودرا محفوظ ميدارد ، همانا رسولخدا صلى الله عليه و آله فرمود : خدا بيامرزد مؤمنى را كه زبان خويش را از همه بدى (وزشتى) نگهدارد كه اين (كردار پسنديده) صدقه ايست بر او ، سپس فرمود : سالم نمى مانند هيچكس از گناهان مگر آنكه زبان خويش را محدود سازد .

٦٠٩ - و نيز درهمان كتاب، باب « اندرزهاى حضرت حسين بن على اميرالمؤمنين صلوات الله عليهما » (اختصاص) روايت شده كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : پدرم از پدرش حديث كرد مرا كه مردى از اهل كوفه بحضرتش نوشت : اى سرور من ! خبر ده مرا به (آنچه

كتب إلى أبى الحسين بن على عليهما السلام : يا سيّدى ! أخبرنى بخير الدّنيا و الآخرة ، فكتب عليه السلام : بسم الله الرحمن الرحيم ، أمّا بعد ! فانّ من طلب رضى الله بسخط النّاس كفاه الله امور النّاس ، و من طلب رضى النّاس بسخط الله و كله الله الى النّاس والسّلام .

٦١٠ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب (الدّرّة الباهرة) قال الحسين بن على عليهما السلام : إنّ حوائج النّاس إليكم من نعم الله عليكم فلاتملّوا النّعم .

٦١١ - و فيه أيضاً : باب « مواعظ الصّادق جعفر بن محمّد عليه السلام و وصاياه وحكمه» (تحف العقول) و قال عليه السلام : لا يبلغ أحدكم حقيقة الايمان حتّى يحبّ أبعد الخلق منه في الله و يبغض أقرب الخلق منه في الله .

٦١٢ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : من أنعم الله عليه نعمة فعرفها بقلبه و علم أنّ المنعم عليه الله فقد أدّى شكرها و إن لم يحرّك لسانه ، و من علم أنّ

موجب) نيكى دنيا و آخرتست ، پس (حضرت درپاسخ نامه) نوشت : بسم الله الرحمن الرحيم ، اما بعد ! همانا كسى كه خوشنودى خدا را بر خشم مردم طلب كند (و مقدم دارد) خدا امور مردم را (در حق او) بعهده گرفته (و كفالت ميكند)وهر كس خوشنودى مردم را بر خشم خدا طلب نمايد (و مقدم دارد) خدا او را بمردم واگذارد والسلام .

٦١٠ - و نيز در همان كتاب و باب (دره باهره) حضرت حسين بن اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : همانا نيازمنديهاى مردم بشما از نعمتهاى خدا بر شماست ، پس از (اينگونه نعمتها) افسرده نشويد (ودر نيازمنديهاى مردم بپا خيزيد واز كومك و مساعدت ايشان مضايقه ننمائيد) .

٦١١ - و نيزدرهمان كتاب ، باب «اندرزهاى حضرت صادق عليه السلام و سفارشها وپند هاى حكيمانه آنحضرت است » (تحف العقول) فرمود : هيچيك از شما بحقيقت ايمان نميرسد تا آنكه دوست بدارد دورترين مردم را نسبت بخود در راه خدا ، ودشمن بدارد نزديكترين مردم را نسبت بخود در راه خدا(مقصود آنست كه دوستى ودشمنى او براى خدا باشد و نسبت به نزديك و دور و آشنا و غير آشنا فرقى نگذارد) .

٦١٢ - و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : كسى را كه خدا نعمتى باو عنايت فرموده و آن نعمت را از (صميم)قلب بشناسد (و قدردانى كند) و بداند كه بخشندهٔ نعمت خداست ، شكر آن نعمت بجاى آورده گرچه زبان او (بكلمات)

المعاقب على الذّنوب الله فقد استغفر و إن لم يحرّك به لسانه ، و قرء : إن تبدوا ما في أنفسكم أو تخفوه « الآية » .

٦١٣ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : الصّفح الجميل أن لا تعاتب على الذّنب ، والصّبر الجميل الّذى ليس فيه شكوى .

٦١٤ - وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، وقال عليه السلام : إذا زاد الرّجل على الثلاثين فهو كهل ، و إذا زاد على الأربعين فهو شيخ .

٦١٥ - وفيه ايضاً : باب « ما جمع من جوامع كلم امير المؤمنين عليه السلام » (كشف الغمّة) و عنه عليه السلام قال : من وثق بالله أراه السّرور ، و من توكّل عليه كفاه الامور ، و الثّقة بالله حصن لايتحصّن فيه إلّا مؤمن أمين ، و التّوكّل على الله نجاة من كلّ سوء و حرزٌ من كلّ عدوّ ، والدّين عزٌّ و العلم كنزٌ و الصّمت نورٌ ، وغاية الزّهد الورع ،

شکر گویا نباشد ، و کسی که بداند جزا دهندهٔ گناهان خداست (واز خوف وعظمت‌حق بهراسد وتوبه کند) از گناه خود پوزش طلبیده گرچه زبانش (بکلمات استغفار) گویا نباشد (پس ازاین‌حضرت این آیه کریمه‌را) تلاوت فرمودند : **ان تبدوا مافی انفسکم أو تخفوه یحاسبکم به الله** (اگر آنچه در درون خویش دارید آشکار کنید یا آنرا پوشیده دارید خداوند بآن شمارا محاسبه میفرماید) .

٦١٣ - ونیز در همان کتاب و باب است که حضرت فرمود : صفح جمیل آنست که بر گناه عتاب نکند (یعنی‌اگر زرخریدی دارد وعصیانی مینماید اورا مأخوذنمیدارد) و صبر جمیل آنست‌که شکایتی (از خدا اظهار) ندارد.

٦١٤ - و نیز در همان کتاب وبابست که حضرت فرمود : هنگامی‌که (عمر) مرد از سی سال گذشت او کهل است وچون از چهل‌سال گذشت‌او را شیخ گویند .

٦١٥ - ونیز در همان‌کتاب ، باب « جوامع سخنان‌حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام » (کشف‌الغمه) ازحضرت روایت شده‌که فرمود : کسی‌که بخدا اطمینان حاصل کند خوشی بیند ، وکسی‌که بر خدا توکل کند خدا امور اورا کفالت فرماید ، وثوق (واطمینان) بخدا قلعه ایست که جای نگیرد در آن جز مؤمن درستکار ، و توکل برخدا (سبب) رهائی از هر بدی و امان از هر دشمنی‌باشد (سپس فرمود :) و دین (موجب)عزت، و دانش گنج ، و سکوت نوراست ، و نهایت پرهیزکاری دورشدن (از امور ناپسندیده است) و (هیچ چیز پایه و اساس دیانت را منهدم و) خراب نمیکند چون بدعتها و

ولا هدم للدّين مثل البدع ، ولا أفسد للرّجال من الطّمع ، و بالرّاعى تصلح الرّعية ، و بالدّعاء تصرف البليّة ، و من ركب مركب الصّبر اهتدى الى مضمار النّصر ، و من عاب عيب ، و من شتم اجيب ، و من غرس اشجار التّقى إجتنى ثمار المنى .

٦١٦ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب و قال عليه السلام : لن يستكمل العبد حقيقة الايمان حتّى يؤثر دينه على شهوته ، ولن يهلك حتّى يؤثر شهوته على دينه .

٦١٧ ـ وفيه ايضاً : فى ذلك الباب ، وقال عليه السلام : من استحسن قبيحاً كان شريكاً فيه .

٦١٨ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : يوم العدل على الظّالم أشدّ من يوم الجور على المظلوم .

٦١٩ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : فساد الأخلاق بمعاشرة السّفهاء و صلاح الأخلاق بمنافسة العقلآء ، والخلق اشكال ، فكلّ يعمل على شاكلته ، والنّاس

(هيچ صفتى) براى مردان فسادش بيش از طمع نباشد ، و بجهت راعى (و نگهبانان است كه) رعيت (و مردم) راه صلاح پويند ، و بسبب دعا (وخواندن حق) بلايا بر گردد (ورفع شود) و كسى كه برمركب شكيبائى سوار گردد بر نصرت راه يابد ، و كسيكه (عيب مردم نمايد)عيب او كنند ، و كسيكه(مردم‌را) دشنام‌دهد (درپاسخ دشنام) شنود ، و كسى كه درخت تقوى (و پرهيزكارى) بكارد ميوه هاى آرزوهاى خود را مى چيند .

٦١٦ ـ و نيز درهمان كتاب و باب است كه حضرت عليه السلام فرمود : حقيقت ايمان بنده هرگز كامل نگردد مگر آنكه دينش را بر هوا (ى نفسش) چيره سازد ، و هرگز هلاك نگردد مگر آنكه شهوت را بردين خودغلبه دهد .

٦١٧ ـ و نيز در همان كتاب و باب است كه حضرت فرموده : كسى كه نيكو شمارد امر قبيح و زشتى را ، آنكس شريك در آن كار زشت است .

٦١٨ـ و نيز درهمان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : روز عدالت ودادخواهى شديدتر است برستم كننده از روز ستم بر مظلوم (و بى گناه ، زيرا روز دادخواهى حق قيامت است كه ظالم به نتيجه بيداد خود ميرسد و شكنجه‌اش ابديست بخلاف روز ستم بر مظلوم كه سپرى مى گردد) .

٦١٩ ـ و نيز در همان كتاب و بابست كه حضرت فرمود : تباهى اخلاق(انسانى) بسبب هم نشينى با مردمان احمق (ونادان) است ، و نيكو گشتن اخلاق بمعاشرت دانشمندان پديد آيد ، و مردم (از جهت باطن) صورتهاى مختلف (وصفات گوناگون) دارند ، پس هر كس صورت باطنى خودرا بروز ميدهد ، ومردم برادرانند پس كسى كه

إخوان ، فمن كان اخوّته في غير ذات الله فانّها تحوز عداوة ، و ذلك قوله تعالى : **ألا خلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين .**

٦٢٠ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب (مناقب ابن الجوزى) و قال صلوات الله عليه : لا تكن ممّن يريد الآخرة بعمل الدّنيا أو بغير عمل ، أو يؤخّر التّوبة بطول الأمل ، يقول في الدّنيا قول الزّاهدين و يعمل فيها عمل الرّاغبين ، إن اعطى منها لم يشبع و إن ملك الكثير لم يقنع ، يأمر بالمعروف ولا يأتمر ، وينهى ولا ينتهى ، يحبّ الصّالحين

برادریش برای خدا نباشد بدشمنی بر گردد و بهمین جهت فرمود خدای متعال : **الا خلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين**(درروز قیامت دوستان هریك نسبت بدیگری دشمنی ورزند مگر مردمان با تقوی که دوستیشان برای خدا میباشد).

٦٢٠ ـ ونیز درهمان کتاب و بابست(مناقب ابن جوزی) که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود : از مردمی که آخرت را از طریق دنیا طلبی یا بدون عمل (و طاعت حق) یا عقب انداختن توبه از جهت آرزوهای دراز اراده دارند که تأمین کنند مباش(که) در دنیا گفتارشان چون گفتار زهاد (و عباد) است ولی کردارشان چون کردار دوستداران (و علاقمندان) بدنیاست (چنین مردم دنیا دوست و نزدیك بین که بحطام این جهان دل خوش داشته اند و زهد و تقوی را ملعبه قرار داده اند هرچه از مال و منال) از دنیا بآنان رسد سیر نگردند ، و اگر تمول زیاد(هم) پیدا نمایند قناعت پیشه ندارند ، امر بمعروف میکنند (درحالیکه) خود سودی نبرند ، و نهی از منکر نمایند (در حالیکه)خود منهیات را ترك نمی کنند ، مردمان نیکو کار رادوست دارند ولی از کردار ایشان (سرمشق نگرفته) و عمل آنان راپیشه خود نسازند ، ودشمن دارند گناهکارانرا در حالیکه خود یکی از گناهکارانند ، از جهت زیادی گناهان ازمرگ کراهت دارند (و با اینحال) برجهت کراهت خود ازمرگ می افزایند (یعنی بیشتر مرتکب گناهان می شوند) و وقتی سلامت است بخود می بالد و هنگامی که بلائی برایش رخ دهد یأس (و نومیدی) بر او چیره میشود ، اگر بلائی بوی رسد مضطر و پریشان گردد و اگر در خوشی افتد مغرور گردیده واز (خدا) روی گرداند ، عیوب یقینی خودرانمی بیند و عیوبی که درباره دیگران مظنون وی است ترتیب اثر میدهد ، اگر بی نیاز باشد سر کشی میکند و اگر نیازمند گردد نا امیدمیگردد ، بر معصیت و گناه اقدام مینماید و توبه خود را عقب می اندازد (یعنی درتوبه از آن گناه مسامحه می نماید) آنچه موجب پند وعبرت است (برای مردم) میگوید ولی خود او پند نمیگیرد ، و دراندرز (بمردم) مبالغه ـ

ولا یعمل بعملهم ، و یبغض العاصین و هو أحدهم ، یکره الموت لکثرة ذنوبه و یقیم علی مایکره منه ، یعجبه نفسه إذا عوفی ، ویقنط إذا ابتلی، إن أصابه بلاءٌ عادمضطرّاً ، وإن ناله رخاءٌ أعرض مغترّاً، تغلبه نفسه علی مایظنّ ولا یغلبها علی ما یستیقن ،إن استغنی بطر و إن افتقر قنط ، یقدم المعصیة ویسوّف بالتّوبة ، یصف العبر ولا یعتبر، و یبالغ في الموعظة ولا یتّعظ ، فهو من القول مکثر و من العمل مقلّ ، یناقش فیما یفنی و یسامح فیما یبقی ، یری الغنم مغرماً والمغرم مغنماً ، یخشی الموت ولا یبادر الفوت ، یستعظم من معاصی غیره ما یستقلّه من معاصی نفسه ، و یستکثر من طاعته ما یحتقره من طاعة غیره ، فهو علی النّاس طاعن و لنفسه مداهن ، اللّغو مع الأغنیاء أحبّ الیه من الذّکر مع الفقراء ، یرشد غیره و یغوی نفسه ، أتأمرون النّاس بالبرّ وتنسون أنفسکم و أنتم تتلون الکتاب أفلاتعقلون .

۶۲۱ ـ و فیه أیضاً : باب « ما جمع من مفردات کلمات الرّسول صلی الله علیه و آله و سلم و جوامع

(و پافشاری) مینماید در حالیکه خود او از اندرز بهره نمی برد ، پس او کسی است که پر گفتار و کم کردار است ، در اموری که فناپذیر است (یعنی امر دنیا) دقت میکند ولی در آنچه باقی و دائم است (نعیم آخرت) مسامحه مینماید ، غنیمت را زیان و ضرر ، و زیان و ضرر را غنیمت می بیند (یعنی آنچه مربوط بآخرتست که موجب سود و بهره اوست زیان می پندارد ، و آنچه مربوط بدنیا و زخارف این جهان است که موجب زیان اوست بهره و نفع می انگارد) از مرگ میترسد و پیشی نمی جوید بآنچه (از اعمال نیك) از او فوت میشود (و در آخرت نافع باوست) بزرگ میشمارد از گناهان غیر خویش آنچه را که از گناهان خود قلیل و اندك میشمارد ، و بسیار میشمارد از فرمانبری خود آنچه را که از طاعت غیر خود اندك میشمارد ، پس او مردم را (بر عیوبشان) طعن میزند (و ملامت می کند) درحالیکه (عیوب) خود را می پوشاند ، کارهای لغو و بیهوده باثروتمندان نزد او بهتراست از ذکر (خدا) بافقرا و نیازمندان ، غیرخود را (براه حق) ارشاد و راهنمائی میکند ، در حالیکه خود او گمراه است ، آیا مردم را به نیکی امر می کنید وخودرا فراموش مینمائید در حالیکه کتاب خدا (قرآن کریم) را تلاوت مینمائید مگر عاقل و خرد مند نیستید (یعنی خردمند کسی است که آنچه ازخوبیها بمردم امر می کند خود واجد آن باشد ، و از هرچه مردم را نهی میکند خود او تارك آن باشد) .

۶۲۱ ـ و نیز در همان کتاب ، باب ، « مجموعه مفردات سخنان رسول اکرم

كلمه » . (اعلام الدين للدّيلمى) عن عبد الله بن عمر ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : يكون اُمّتى في الدّنيا على ثلاثة أطباق : أمّا الطّبق الأولى ! فلا يحبّون جمع المال و ادّخاره ولا يسعون في اقتنائه و احتكاره ، و انّما رضا هم من الدّنيا سدّ جوعة و ستر عورة و غنا هم فيها ما بلغ بهم الآخرة ، فاولئك الآمنون الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون .

و امّا الطّبق الثّانى ! فانّهم يحبّون جمع المال من أطيب وجوهه و أحسن سبيله يصلون به أرحامهم و يبرّون به إخوانهم و يواسون به فقراء هم و لعضّ أحدهم على الرّضف أيسر عليه من أن يكتسب درهماً من غير حلّه ، أو يمنعه من حقّه أن يكون له خازناً الى حين موته ، فاولئك الّذين إن نوقشوا عذّبوا و إن عفى عنهم سلموا .

و أمّا الطّبق الثّالث ! فانّهم يحبّون جمع المال ممّا حلّ وحرم ، و منعه ممّا

صلى الله عليه و آله » (اعلام الدين ديلمى) از عبدالله بن عمر روايت شده كه گفت از رسولخدا صلى الله عليه و آله شنيدم مى فرمود : امت من در دنيا سه طبقه اند (و برسه جايگاه جادارند) اما طبقه اول : (مردمى هستند كه) دوست ندارند مال اندوخته كنند و (براى خود) ذخيره نمايند و درجمع آورى و نگهدارى مال كوشش ندارند ، بلكه رضايت (و آرزوى درونى) ايشان از دنيا (همان) جلوگيرى از گرسنگى و پوشش عورت خود است (و بيش از اين خود را نيازمند بمال نميدانند) و بى نيازى ايشان در دنيا بمقدار وصول بامر آخرتست ، پس ايشان (از عذاب خدا) در امانند (و) افرادى هستند كه نه ترس بر ايشان غلبه كند و نه اندوه (و ملالى) پيدا نمايند (يعنى دردنيا نترسند و در آخرت افسرده نگردند) .

اما طبقه دوم : مردمى هستند كه دوست دارند اموالى از بهترين راههائيكه ميتوان بدست آورد جمع آورى كنند كه بوسيلهٔ آن صلهٔ رحم نموده و (درراه) نيكى ببرادران خويش (صرف نمايند) و به نيازمندان رسيدگى نمايند ، و نزد ايشان جائيدن سنگهاى تفديده كه شير بر آن جوشانند آسانتر است ازاينكه يك درهم ازغير مجراى حلال تحصيل كنند ، يا آنكه منع كند ديگرى را از حقش كه تا هنگام مرگ براى خود ذخيره نمايد ، ايشانند كسانيكه اگر در كارهاى ايشان دقت شود عذاب خواهند شد و اگر ازايشان عفو گردد (از عذاب) سالم مانند .

اما طبقه سوم : كسانى هستند كه دوست دارند جمع مال را (از هر راه بدست آيد)

افترض و وجب ، إن أنفقوه انفقوه إسرافاً وبداراً ، وإن أمسكوه أمسكوه بخلاً وإحتكاراً ، اولئك الّذين ملكت الدّنيا زمام قلوبهم حتّى أوردتهم النار بذنوبهم .

٦٢٢ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن أبي ذر رضى الله عنه ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لرجل و هو يوصيه : أقلل من الشّهوات يسهل عليك الفقر ، و أقلل من الذّنوب يسهل عليك الموت ، و قدّم مالك أمامك يسرّك اللّحاق به ، و اقنع بما أوتيته يخفّ عليك الحساب ، ولاتتشاغل عمّا فرض عليك بما قد ضمن لك فانّه ليس بفائتك ما قد قسّم لك ولست بلاحقٍ ما قد زوي عنك ، فلاتك جاهداً فيما اصبح نافداً واسع لملك لازوال له في منزل لاإنتقال عنه .

٦٢٣ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ابن عبّاس ، قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : انّه ما سكن حبّ الدنيا قلب عبد إلّا التاط فيها بثلاث : شغل لا ينفد عناؤه و فقرٌ لايدرك غناه ، و أملٌ لاينال منتهاه ، ألاانّ الدّنيا والآخرة طالبتان ومطلوبتان ،

چه حلال باشد و چه حرام و بر (اداء) واجبات و فرائضی (که قائم بمالست) قیام نکنند ، اگر انفاق (و بخششی) کنند زیاده روی نموده و بر یکدیگر پیشی جویند ، و اگر نگاهدارند ، از جهت بخل و بمنظور احتکار (ثروت چنین کنند) ایشان کسانی هستند که دنیا دلهاشان را مالك شده تا بسبب گناهان خویش بدوزخ روند .

٦٢٢ - و نیز در همان کتاب و باب ازابی‌ذر رضی‌الله عنه روایت شده که گفت رسولخدا صلی‌الله علیه و آله مردی را سفارش میفرمود (باین کلمات :) شهوت(خویش را) کم کن تا نیازمندی بر توسهل گردد ، و از گناهان کم نما تا مرگ بر توآسان شود ، و آنچه باید پیش از خود بفرستی تا بتو رسد بفرست ، و بر آنچه بتو داده شده قانع باش تا حساب بر تو آسان شود ، وازآنچه بر تو واجب شده خودرا بقسمت خویش مشغول منما ، زیرا آنچه روزی تست فوت نمیشود (و بتو خواهد رسید) و آنچه از تو کناره گرفته (و روزی تو نیست) بتو نخواهد رسید ، و کوشش روزانه‌تو برای‌چیزی که فنا خواهد شد نباشد ، و سعی کن برای جهانی که زوال نا پذیر است در منزلی که بازگشت ازآن (میسر) نیست.

٦٢٣ - و نیز در همان کتاب و باب ، از ابن عباس روایت شده که گفت شنیدم از رسولخدا صلی‌الله علیه و آله میفرمود : دوستی دنیا در دل بنده‌ای جای نگیرد مگر آنکه سه چیز در دنیا باو رسد (اول) اشتغال و گرفتاریهائی که پایان ندارد (دوم)

فطالب الآخرة تطلبه الدّنيا حتّى تستكمل رزقه ، و طالب الدّنيا تطلبه الآخرة حتّى ياخذه الموت بغتة ، ألا و إنّ السّعيد من اختار باقية يدوم نعيمها على فانية لا ينفد عذابها ، و قدم لما تقدم عليه ممّا هو في يديه قبل أن يخلفه لمن يسعد بانفاقه وقد شقى هو بجمعه .

٦٢٤ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي هريرة ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم : ألا انّ الدّنيا قد ارتحلت مدبرة و الآخرة قد احتملت مقبلة ، ألا و انّكم في يوم عمل لا حساب فيه و يوشك أن تكونوا في يوم حساب ليس فيه عمل ، و انّ الله يعطي الدّنيا من يحبّ و يبغض ، و لا يعطي الآخرة إلّا لمن يحبّ ، و انّ للدّنيا أبناء و للآخرة

نیازی که به بی نیازی مبدل نگردد (سوم) آرزوئی که تمام ناشدنی است ، آگاه باش همانا دنیا و آخرت (از جهتی) طلب کننده (واز جهت دیگر) طلب شده اند ، پس طلب کننده آخرت را دنیا طلب کند تا روزیش (در دنیا) کامل گردد (یعنی بروزی خود برسد سپس رهسپار آخرت گردد) وطلب کننده دنیا را آخرت طلب کند تا مرگ ناگهان گریبان او گیرد ، آگاه باش همانا نیکبخت کسی است که (نعمت دائم و) باقی را برگزیند بر (نعمت دنیا) که فنا پذیر است و از آنچه در دست دارد برای آینده خود بفرستد پیش از آنکه ذخیره کند برای کسی که بسبب انفاق آن سعادت یابد درحالیکه او بسبب جمعش (چه بسا) شقاوت (وتیره بختی) پیدا نموده باشد .

٦٢٤ - و نیز در همان کتاب و باب از ابی هریره روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آگاه باشید همانا دنیا (یعنی عمرشما) بپایان میرود (زیرا خوشی و عیش آدمی در اوان جوانی است)و آخرت (یعنی مرگ) شمارادر بر خواهد گرفت ، آگاه باشید همانا شما درروزی هستید که (روز) کار (وافشاندن تخم عمل) است و حسابی در میان نیست ، و بنزدیکی در روزی واقع شوید که روز حساب (شما) است و عملی (انجام نتوانید داد) وهمانا خدای عز و جل عطا فرموده دنیا را (بهمگی مردم چه) آنان را که دوست میدارد یا آنان را که دشمن دارد ولی آخرت (و جزای جزیل) عنایت نفرماید مگر آنان را که دوست میدارد ، و همانا برای دنیا پسران (و طلبکنندگان است) و برای آخرت (نیز علاقمندان و) پسران است ، پس شما از پسران (و عاشقان) آخرت باشید نه از دلبستگان دنیا ، همانا بدترین چیزی که بر شما می ترسم (دوچیز است :اول) پیروی هوا (ی نفس ، دوم :) درازی

أبناء ، فكونوا من أبناء الآخرة ولاتكونوا من أبناء الدّنيا ، إنّ شرّ ما اتخوّف عليكم إتّباع الهوى و طول الأمل ، فاتّباع الهوى يصرف قلوبكم عن الحقّ ، و طول الأمل يصرف هممكم الى الدنيا ، و ما بعدهما لأحد من خير يرجاه في دنيا ولاآخرة .

٦٢٥ - في الوسائل : (كتاب الصّلوة) باب « تحريم استضعاف اهل القرآن و اهانتهم » الحسن العسكرى عليه السلام في تفسيره عن آبائه عن النبيّ صلى الله عليه و آله قال : حملة القرآن المخصوصون برحمة الله الملبسون نور الله المعلمون كلام الله المقرّبون عند الله ، من والاهم فقد والى الله و من عاداهم فقد عادى الله ، يدفع الله عن مستمع القرآن بلوى الدّنيا و عن قاريه بلوى الآخرة ، الى أن قال : و لسامع آية من كتاب الله و هو معتقد والّذى نفس محمّد بيده اعظم أجراً من ثبير ذهباً يتصدّق به ، و لقارى آية من كتاب الله و هو معتقد أفضل ممّا دون العرش الى اسفل التّخوم .

٦٢٦ - و فيه أيضاً : باب « استحباب الإكثار من قراءة سورة يس » عن ابى بصير ،

آرزو (ى شما) پس پيروى از هوسها دلهاى شما را از خدا بازگرداند ، و درازى آرزوهمتهاى شمارا بدنيا توجه دهد و بعد از اين دو ، خيرى براى احدى در دنيا و آخرت نيست .

٦٢٥ - در وسايل (كتاب الصلوة) باب « حرمت ضعيف شمردن اهل قرآن و اهانت ايشان » حضرت عسكرى عليه السلام در تفسير خود از پدران بزرگوارش از نبى اكرم صلى الله عليه و آله روايت فرموده كه فرمود : حمله (دربردارندگان قرآن كريم كسانى هستند كه) برحمت خدا اختصاص يافته اند و جامه نور حق پوشيده اند ، ياد دهندگان سخن خدايند (از) قرب يافتگان بخدايند ، كسى كه دوست دارد ايشان را بتحقيق خدارا دوست داشته ، و كسى كه دشمن دارد ايشان را خدا را دشمن داشته ، خدا از كسى كه (خواندن خواننده) قرآن را گوش دهد بليات (و گرفتاريهاى) دنيا را برطرف سازد و از خواننده قرآن بلاياى آخرت را (دور سازد) تا آنجا كه ميفرمايد : و براى كسى كه يك آيه از قرآن (كريم) بشنود و عقيده (و ايمان) داشته باشد ، بآن خدائى كه جان محمد صلى الله عليه و آله در حيطه قدرت اوست پاداشش بيش از كوه طلائى است كه (در راه خدا) آنرا صدقه دهد ، و براى خوانندهٔ يك آيه از كتاب خدا با اعتقاد (پاداشى است) بيش از آنچه زير عرش است تا پست ترين طبقات (زمين) .

٦٢٦ - و نيز در همان كتاب ، باب « استحباب بسيار خواندن سوره مبارکه يس »

عن ابیعبدالله عليه السلام قال : انّ لكلّ شيء قلباً و انّ قلب القرآن يس ، من قرأها قبل أن ينام او في نهاره قبل أن يمسي كان في نهاره من المحفوظين و المرزوقين حتّى يمسي ، و من قرأها في ليله قبل أن ينام و كّل الله به ألف ملك يحفظونه من كلّ شيطان رجيم و من كلّ آفة ، وإن مات في يومه أدخله الله الجنّة «الحديث» .

٦٢٧ - في جواهر السنيّة : باب « داود عليه السلام» انّ الله عز وجل قال لداود عليه السلام : يا داود ! و عزّتي و جلالي لو أنّ اهل سماواتي و أرضي أمّلوني فاعطيت كلّ مؤمّل أمله وبقدر دنياكم سبعين ضعفاً لم يكن ذاك إلّا كما ينغمس أحدكم بابرة في البحر ويرفعها فكيف ينقص شيء أنا قيّمه ؟ .

٦٢٨ - في الكافي : (كتاب الايمان و الكفر) عن يونس بن ظبيان ، عن أبيعبدالله عليه السلام قال : انّ الله ليدفع بمن يصلّي من شيعتنا عمّن لا يصلّي من شيعتنا ، ولو أجمعوا على ترك الصّلوة لهلكوا ، و انّ الله ليدفع بمن يزكّي من شيعتنا عمّن لا يزكّي من

از ابی بصیر از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که فرمود : برای هر چیزی قلبی است و قلب قرآن (کریم سوره مبارکه) یس است ، هرکس بخواند آنرا پیش از خواب یا در روز (تلاوت کند) پیش از آنکه عصر شود ، در آنروز در حفظ (خدا خواهدبود) و روزی او (بطور کامل) داده خواهدشدتاروز بپایان رسد ، وهرکس آنرا درشب پیش از خواب بخواند هزار فرشته مأمور او فرماید که از هر شیطان مردود و آسیبی او را نگهدارند ، و اگر در روز آینده بمیرد خدا او را در بهشت جا دهد « الحدیث » .

٦٢٧ - در کتاب جواهر السنیه : باب « داود عليه السلام » است که خداوند با عزت و جلال بداود عليه السلام فرمود : ای داود بعزت و جلالم سوگند اگر اهل آسمانها وزمین آرزوهای خویش بسوی من آرند ، پس بهرآرزومندی خواسته اش راعطا فرمایم گرچه (خواسته او) مضاعف برهفتاد برابردنیای شماباشد (ونسبت این) نیست مگر مثل فرو بردن شما سوزنی را در دریا و بیرون آوردن (از آن) و چگونه کمی و نقصان یابد چیزی که قیم و نگاهدارنده آن منم ؟ .

٦٢٨ - در کافی (کتاب ایمان وکفر) از یونس بن ظبیان از حضرت صادق عليه السلام روایت شده که فرمود : هماناخدا برطرف سازد (عذاب استیصال را) از آنان که نماز نمیگذارند بسبب نماز گذاران از شیعیان ما ، و اگر (عموم شیعیان) اتفاق کنندبرترک نماز هرآینه (همگی) هلاک گردند ، وهمانا خدا برطرف سازد (عذاب را)

شيعتنا ، و لو أجمعوا على ترك الزكوة لهلكوا ، و انّ الله ليدفع بمن يحجّ من شيعتنا عمّن لا يحجّ من شيعتنا ، ولو أجمعوا على ترك الحجّ لهلكوا ، و هو قول الله عزوجل: **ولولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين** ، فو الله ما نزلت إلّا فيكم ولا عنى بها غيركم .

٦٢٩ ـ و فيه أيضاً : باب « الطّاعة و التّقوى » عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : خطب رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في حجّة الوداع فقال : يا أيّها النّاس ! و الله ما من شيء يقرّبكم من الجنّة و يباعدكم من النّار إلّا و قد أمرتكم به ، و ما من شيء يقرّبكم من النّار و يباعدكم من الجنّة إلّا و قد نهيتكم عنه ، ألا و إنّ الروح الأمين

بزكوة دهندگان از شيعيانى كه زكوة نميدهند ، و اگر اتفاق كنند بر ترك زكوة هر آينه (جملگى) هلاك شوند (سپس حضرت باين آيه شريفه اشاره نموده و فرمود :) اينست (معنى) فرمان خدا (كه فرمود :) **و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لفسدت الارض ولكن الله ذو فضل على العالمين** . پس بخدا سوگند نازل نشد (اين آيه) مگر در باره شما (شيعيان) و خدا باين آيه جز شما قصد ننموده (دفع عذاب استيصال از برخى مخصوص بشيعيان است و ديگران مشمول اين حكم نيستند) .

٦٢٩ـ و نيز در همان كتاب ، باب « طاعت و تقوى » از ابى حمزهٔ ثمالى از از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله در (سفر) حجة الوداع خطبه‌اى (انشاء) فرمود پس گفت اى مردم ! نيست چيزى كه نزديك كند شمارا ببهشت و دور كند از آتش (جهنم) مگر آنكه فرمان دادم شمارا بآن ، و نيست چيزى كه نزديك كند شمارا بآتش و دور كند از بهشت مگر آنكه بازداشتم شمارا از آن همانا جبرئيل عليه السلام در دلم افكند كه هرگز نميرد كسى تاروزى كامل خويش (از اين جهان بردارد) پس بپرهيزيد از خدا و در طلب (خوشنودى حق) نيكو قدم برداريد ، و در تكاپوى روزى از غير حلال نباشيد ، زيرا (رزقى كه براى شما) نزد خدا (مقدر است) بشما نميرسد مگر درراه طاعت (وفرمانبرى او) .

بيان : حجة الوداع بمعنى حجة الفراق است زيرا وداع از ماده ودع بمعنى ترك ميباشد ، اين حج را حجة الوداع ناميدند از جهت آنكه رسول اكرم صلى الله عليه و آله پس از آنكه فرمود : آيا تبليغ رسالت كردم ؟ و مسلمانان گفتند آرى (يارسول الله)

نفث في روعي انّه لن تموت نفسٌ حتّى تستكمل رزقها ، فاتّقوا الله و أجملوا في الطلب ، و لا يحمل أحدكم استبطاء شيء من الرّزق أن يطلبه بغير حلّه ، فإنّه لا يدرك ما عند الله إلّا بطاعته .

۶۳۰ - و فيه أيضاً : باب « الورع » عن أبي اسامة ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : عليك بتقوى الله و الورع و الاجتهاد و صدق الحديث و أداء الأمانة و حسن الخلق

سپس حضرت فرمود : اللهم اشهد (پروردگارا گواه باش) سپس با مردم توديع نمودند بدينجهت اين حج را حجة الوداع ناميدند .

أجملوا في الطلب : يعنى طلب خود را نيكو كنيد و همه وقت خويش را صرف معاش خود نكنيد بلكه برفق ومدارا بگذرانيد ، وشايد فرمايش حضرت كه فرمود : وأجملوا في الطلب ، متفرع بر جمله پيشين باشد كه فرمود : فاتقوا الله ؛ يعنى اگر صفت تقوى بدست آورديد در طلب معاش آنقدر نميكوشيد ، زيرا خدا يتعالى ميفرمايد : ومن يتق الله يجعل له مخرجاً .

ولا يحمل احدكم : يعنى پس از آنكه خداى تعالى روزى شما مقدر فرمود پس حريص نباشيد و براى بدست آوردن مال دنيا از راه نافرمانى خدا نشتابيد و درنگ نمائيد تا روزى حلال شما برشما برسد ، پس بآنچه در نزد خدا يتعالى از اجر ورزق حلال داريد نخواهيد رسيد مگر از راه طاعت او ، پس برشما باد شكيبائى و قناعت ، پس اگر چند روزى در سختى و تنگى واقع شديد براى فراهم آوردن مال از راهى كه خوشنودى خدا در آن نيست نشتابيد كه موجب نزول غضب خداست و نيز از روزى حلال محروم مى مانيد.

۶۳۰ - و نيز در همان كتاب ، باب «ورع» از ابى اسامه روايت شده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : برشما باد بپرهيز كارى خدا و ورع ، و كوشش (در راه دين) و راستگوئى ، و رد كردن امانت ، و نيكوئى اخلاق ، و بهمسايه نيكى كردن ، و باشيد خوانندگان بسوى خود بغير زبانهايتان و (كارى كنيد كه) زينت (ما) باشيد و نباشيد (موجب عار و) ننگ ما ، و بر شما باد بدرازى ركوع و سجود ، پس همانا هريك از شما كه ركوع وسجودش بطول انجامد صدا ميزند شيطان از پشت سر او پس ميگويد واى برمن (اين بنده) اطاعت (خدا) كرد ومن عصيان (ونافرمانى) نمودم ، وسجده كرد ولى من امتناع (از سجده) نمودم .

بيان : تقوى مثل نجوى ، ريشه آن كلمه وقوى از وقيته بمعنى منعته (يعنى باز

و حسن الجوار ، و كونوا دعاة إلى أنفسكم بغير ألسنتكم ، و كونوا زيناً ولاتكونوا شيناً ، و عليكم بطول الرّكوع و السّجود ، فانّ أحدكم إذا طال الركوع و السّجود هتف إبليس من خلفه و قال يا ويله أطاع و عصيت و سجد وأبيت .

٦٣١ ـ و فيه أيضاً : بابٌ «في عقوبات المعاصي العاجلة» عن مالك بن عطيّة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : وجدنا في كتاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : إذا ظهر الزّنا من بعدي كثر موت الفجأة ، و إذا طفّف المكيال و الميزان أخذهم الله بالسّنين و النّقص ، وإذا منعوا الزكاة منعت الأرض بركتها من الزّرع و الثّمار و المعادن كلّها ، و إذا جاروا في الأحكام

داشتم او را) واو اول كلمه بتاء بدل شد (تقوى) شد و تقواى خدا پرهيز از گناهان و اطاعت او نمودن و سر در آستان قدس وى بعبادت نهادن است ، و شايد مراد بتقوى اين باشد كه بنده خود را در حجاب ذات وبندگى قرار دهد يعنى از حدود خدا تجاوز نكند و خود را در امورى كه مجاز نيست وارد نسازد (ورع) همان دورى از امورى است كه در نظر عقل پست مينمايد و اجتناب از چنين امورى بسبب ترك پيروى هوسها محقق ميشود وسابقاً هم گذشت كه ورع بر چهار قسم است : اول ! ورع توبه كنندگان؛ دوم : ورع صالحين ؛ سوم : ورع پرهيزكاران ؛ چهارم : ورع متقين ؛ و اين اقسام در مجمع البحرين در ضمن لغت (ورع) ياد شده است « بغير السنتكم » يعنى باخلاق كريمه و اعمال پسنديده‌خود «وكونوا زينة لنا» يعنى زينت ما باشيد و موجب عيب وعار مانباشيد «والويل» بمعنى اندوه و زحمت وهلاكت است .

٦٣١ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « عقوبتهاى معاصى در دنيا » از مالك بن عطيه از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : در نوشته رسولخدا صلى الله عليه وآله (اين جمله‌ها را) يافتم : پس از من زمانى كه زنا ظاهر (و شايع) شود مرگ ناگهان زياد گردد ، و زمانى كه در كيل و وزن سبكبارى كنند (يعنى كم‌فروشى‌رايج گردد) بسنين و كمبودى (امتعه) مبتلا گردند ، و هنگامى كه (مردم) از (دادن) زكوة (مال‌خود) بازايستند ، زمين‌بركت خويش از زراعت وميوه‌ها و معدنيات‌نگهدارد (و سود خويش بمردم نرساند) و موقعى كه در حكم و قضاوت بيدادگرى نمايند ، ظلم و عدوان بر ايشان وارد گردد ، و زمانى كه عهد شكنى كنند خداوند دشمن را بر ايشان چيره گرداند ، و زمانى كه قطع رحم كنند مالهاى ايشان در دست مردمان شرير قرار گيرد ، و زمانى كه امر بمعروف و نهى از منكر نكنند و پيروى برگزيدگان از

تعاونوا على الظّلم و العدوان ، و إذا نقضوا العهد سلّط الله عليهم عدوّهم ، و إذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال في أيدى الأشرار ، و إذا لم يأمروا بالمعروف ولم ينهوا عن المنكر ولم يتبعوا الأخيار من أهل بيتى سلّط الله عليهم شرارهم فيدعوا خيارهم فلا يستجاب لهم .

٦٣٢ - في الوسائل : (كتاب الأمر بالمعروف) عن صفوان بن يحيى ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لا تسخطوا الله برضى أحد من خلقه ، ولا تتقرّبوا إلى النّاس بتباعدٍ من الله .

٦٣٣ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن الرّضا عليه السلام عن آبائه عن عليّ عليه السلام قال : لا دين لمن دان بطاعة مخلوق في معصية الخالق .

٦٣٤ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي بصير ، عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عز وجل : **و اتخذوا من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزاً ، كلا سيكفرون بعبادتهم و يكونون عليهم ضداً** ، قال : ليس العبادة هي السّجود و الرّكوع ،

اهل بيت مرا (امامان عليهم السلام) ننمايند خدايتعالى شريرترين مردم را بر آنان چيره گرداند (و بطورى دامان ايشان آلوده گردد كه حتى) مردان صالح و نيكوكار (هم) خدا را ميخوانند ودعاشان باجابت نميرسد .

بيان : طفيف مثل قليل يعنى كمبود از جهت وزن «سنين» بمعنى كم بارانى وقحط است «تعاونوا على الظلم» يعنى بيدادگرى بين ايشان امرى متعارف وعادى خواهد شد بحدى كه اثر آن بداوران نيز خواهد رسيد .

٦٣٢ - در وسائل (كتاب امر بمعروف) از صفوان بن يحيى از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : خدا را براى جلب خوشنودى مردم بغضب نياوريد ، و بمردم از راه دورى از خدا نزديك نشويد (يعنى اگر مردم طالب معصيت شدند شما خود را نزديك آنان نكنيد كه موجب دورى از خداست) .

٦٣٣ - و نيز در همان كتاب و باب از حضرت رضا عليه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت على عليه السلام روايت شده كه فرمود : كسى كه براى پيروى از مردم داخل در نافرمانى خدا گردد دينى برايش نباشد .

٦٣٤ - و نيز در همان كتاب و باب از ابى بصير از حضرت صادق عليه السلام در مورد فرمودهٔ خداى باعزت و جلال (كه فرمود :) **و اتخذوا من دون الله الهة ليكونوا لهم عزاً ، كلا سيكفرون بعبادتهم و يكونون عليهم ضداً** (نقل نموده كه) فرمود : عبادت و بندگى (خدا) عبارت از سجود و ركوع نيست بلكه عبادت پيروى مردانست

انّما هي طاعة الرّجال ، من أطاع المخلوق في معصية الخالق فقد عبده .

٦٣٥ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن مسلم ، قال : قال ابو جعفر عليه السلام لا دين لمن دان بطاعة من عصى الله ، ولا دين لمن دان بفرية باطل على الله ، ولادين لمن دان بجحود شيء من آيات الله .

٦٣٦ ـ و فيه أيضاً : باب « كراهة التعرض للذّل » عن أبى الحسن الأحمسى ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : انّ الله فوّض إلى المؤمن اموره كلّها ، ولم يفوّض إليه أن يكون ذليلاً ، أما تسمع الله عز و جل يقول : **و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين** ، فالمؤمن يكون عزيزاً ولا يكون ذليلاً ، ثمّ قال : انّ المؤمن أعزّ من الجبل ، انّ الجبل يستقل منه بالمعاول ، و المؤمن لا يستقلّ من دينه شيء .

٦٣٧ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ابى بصير ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : إنّ الله تبارك و تعالى فوّض إلى المؤمن كلّ شيء إلّا إذلال نفسه .

هر كس فرمانبرى مخلوق در نافرمانى (و سر كشى از امر) خالق قرار دهد بطور قطع و مسلم عبادت او كرده است (نه خالق خودرا) .

٦٣٥ ـ و نيز در همان كتاب و باب از محمدبن‌مسلم روايت شده كه گفت حضرت باقر عليه السلام فرمود : دينى نيست براى كسى كه پيروى كند از آنان كه عصيان و نافرمانى خدا مى كنند ، و دينى نيست براى كسى كه دروغ و باطلى را كه بخدا نسبت داده‌اند متدين شود ، ودينى نيست براى كسيكه‌متدين‌شود بچيزى كه سبب انكار آيات‌خدا باشد .

٦٣٦ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « كراهت تعرض ذلت و خوارى » از ابى الحسن احمسى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود : همانا خداوند تمامى كارهاى‌مؤمن‌را بخود اوواگذارده ، وواگذار ننموده بمؤمن كه خودرا خواروذليل‌نمايد مگر نشنيده‌اى (فرموده) خداى با عزت و جلال را كه ميفرمايد : **ولله العزة و لرسوله و للمؤمنين** . پس‌مؤمن عزيز است و ذليل نخواهد شد ، سپس فرمود : همانا مؤمن قوى‌تر ومحكم‌تر از كوه است ، زيرا كوه بسبب آلتى كه سنگهاى آنرا درهم مى‌شكنند كم ميگردد ، ولى از دين مؤمن چيزى كم نميگردد .

٦٣٧ ـ و نيز درهمان كتاب و باب‌ازابى بصيرازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : خداوند تبارك و تعالى هر چيزى رابمؤمن سپرده است مگر ذلت و خوارى خود او را .

۶۳۸ - و فيه أيضاً : باب « كراهة التّعرض لما لايطيق » عن داود الرّقي ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : لا ينبغي للمؤمن أن يذلّ نفسه ، قيل له و كيف يذلّ نفسه ؟ قال : يتعرّض لما لايطيق .

۶۳۹ - وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي بصير ، عن أبيعبد الله عليه السلام قال : إيّاك وما تعتذر منه ، فانّ المؤمن لايسيء ولايعتذر ، و المنافق يسيء كلّ يوم ويعتذر .

۶۴۰ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن مفضّل بن عمر ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : لا ينبغي للمؤمن أن يذلّ نفسه ، قلت بما يذلّ نفسه ؟ قال : يدخل فيما يعتذر منه .

۶۴۱ - و فيه أيضاً : باب « وجوب الحبّ في الله و البغض في الله » عن أبي عبيدة الحذّاء ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من أحبّ لله و أبغض لله و أعطى لله ، فهو ممّن كمل إيمانه .

۶۴۲ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن سلام بن المستنير ، عن أبي جعفر عليه السلام

---

۶۳۸ - و نیز در همان کتاب ، باب « کراهت تعرض چیزی که مقدور نیست » از داود رقی روایت شده که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم می‌فرمود : سزاوار نیست مؤمن خودرا ذلیل (و خوار) نماید ، بحضرت عرض شد چگونه مؤمن خود را ذلیل میگرداند ؟ فرمود : کاری که از توانائی او بیرون است بعهده میگیرد (که درترکش از جهت عدم توانائی در نظر مردم خفیف خواهدشد) .

۶۳۹ - و نیز در همان کتاب وباب از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : بپرهیز از آنچه موجب معذرت است ، زیرا مؤمن کارزشتی نمیکند تا عذر بخواهد ولی منافق بدکاری میکند همیشه و معذرت می‌طلبد .

۶۴۰ - و نیز در همان کتاب وباب از مفضل بن عمر روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود : سزاوار نیست مؤمن خودرا ذلیل گرداند ، گفتم بچه چیز (مؤمن) خودرا ذلیل میکند ؟ فرمود : وارد میگردد در امری که موجب معذرت خواهی او شود .

۶۴۱ - و نیز در همان کتاب ، باب « وجوب دوستی ودشمنی در راه خدا » از ابی عبیده حذاء از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : کسی که دوستیش برای خدا ودشمنیش برای خدا باشد ، وبخشش او (نیز) در راه خدا باشد ایمان او کامل خواهد بود .

۶۴۲ - و نیز در همان کتاب و باب از سلام بن مستنیر از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : دوستی مؤمن (برادر) مؤمن خود را در راه خدا از بزرگترین شعبه

قال : وُدُّ المؤمن للمؤمن في الله من أعظم شعب الايمان ، ألا و من أحبّ في الله وابغض في الله و أعطى في الله و منع في الله فهو من أصفياء الله .

٦٤٣ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : إنّ المتحابّين في الله يوم القيامة على منابر من نور قدأضاءنور وجوههم ونور أجسادهم و نور منابرهم على كلّ شيء حتّى يعرفوا به ، فيقال هؤلآء المتحابّون في الله .

٦٤٤ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن حمّاد بن عمرو و أنس بن محمّد ، عن أبيه عن جعفر بن محمّد ، عن آبائه في وصيّة النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم لعلي عليه السلام : قال يا علي ! من اوثق عرى الايمان : الحبّ في الله و البغض في الله .

٦٤٥ ـ وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي حمزة الثمالي ، عن أبي جعفر محمّد بن عليّ الباقر ، عن آبائه ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في حديث قال : إذا كان يوم القيامة ينادي منادمن الله عز وجل ، يسمع آخرهم كما يسمع أوّلهم فيقول : اين جيران الله جلّ جلاله

های ایمانست ، همانا کسی که دوست بدارد (مؤمن را) در راه خدا ، و (بی ایمانیرا) دشمن بدارد برای خدا ، و ببخشد (مال خودرا یعنی انفاق کند) برای خدا و(یا آنکه) ندهد (مالی را در جائی که ممنوع از دادن‌است)برای خدا ، از برگزیدگانست .

٦٤٣ ـ و نیز در همان کتاب و باب از ابی بصیر ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : از حضرت شنیدم میفرمود : همانادوستداران در راه خدادر روزقیامت برمنبرهائی از نور قرار دارندکه روشنائی صورتها و بدنها و منبرهایشان بر هرچیز تابش میکند بطوریکه بآن نورشناخته میشوند ، پس (اهل محشر) میگویند ایشانند دوستداران در راه خدا .

٦٤٤ ـ و نیز در همان کتاب و باب از حمادبن عمرو و انس بن محمد از پدرش از حضرت صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش در سفارش پیغمبر اکرم صلی‌الله علیه و آله بعلی بن ابیطالب علیه السلام است که فرمود : ای‌علی ! محکمترین‌مستمسکی که برای‌ایمانست همانا دوستی در راه خدا ودشمنی درراه خداست .

٦٤٥ ـ و نیز در همان کتاب و باب از ابی حمزه ثمالی از حضرت باقر علیه السلام از پدران بزرگوارش از رسولخدا صلی‌الله علیه وآله در حدیثی روایت شده که فرمود : روز قیامت چون رسد ، ندا کننده‌ای از جانب خدای عز و جل ندائی کند (بطوریکه) میشنوند آنانکه آخر محشرند همانطوریکه میشنوند آنانکه در جلو قراردارند ، پس

في داره ؟ فيقوم عنق من النّاس فتستقبلهم زمرة من الملائكة ، فيقولون ما كان عملكم في دار الدنيا فصرتم اليوم جيران الله تعالى في داره ؟ فيقولون : كنّا نتحابّ في الله ونتوازر في الله تعالى ، قال : فينادى مناد من عندالله تعالى : صدق عبادى ، خلّوا سبيلهم ، فينطلقون إلى جوار الله في الجنّة بغير حساب ، ثمّ قال أبو جعفر عليه السلام : فهؤلاء جيران الله في داره ، يخاف النّاس ولا يخافون ، و يحاسب النّاس ولا يحاسبون .

٦٤٦ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبى عبيدة الحذّاء ، عن أبى جعفر عليه السلام في حديث انّه قال : يا زياد ! و يحك و هل الدّين إلّا الحبّ ؟ ألا ترى إلى قوله : **قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم** ؛ أولا ترى قول الله لمحمّد صلى الله عليه وآله وسلم : **حبب اليكم الايمان وزينه فى قلوبكم** . و قال : **يحبون من هاجر اليهم** . فقال: الدّين هو الحبّ والحبّ هو الدّين .

(آن نداكننده) ميگويد : كجايند همسايگان خداى جل جلاله در خانه او ؟ سپس گردنهائى از مردم كشيده ميشود و جمعى از فرشتگان ايشان را استقبال ميكنند ، پس ميگويند عمل شما در دنيا چه بوده كه امروز همسايگان خدا در خانه او شده ايد ؟ ميگويند دوستى و كمك ما در راه خدا بوده‌است (حضرت) فرمود : سپس نداكننده‌اى ندا مى‌كند از جانب پروردگار تعالى كه راست گفتند بندگان من ، رها كنيد ايشان‌را ، پس روانه ميگردند بجوار وهمسايگى خدا در بهشت بدون حساب ، سپس حضرت باقر عليه السلام فرمود : پس ايشانند همسايگان خدا درخانه او(در روزى كه) مردم همه مى‌ترسند ولى ايشان نمى‌ترسند ، و مردم محاسبه مى‌گردند و ايشان را براى حساب نميآورند .

٦٤٦ - و نيز در همان كتاب وباب از ابى عبيده حذاء از حضرت باقر عليه السلام در حديثى روايت كرده كه فرمود : اى زياد واى بر تو آيا دين جز دوستى توانـد بود مگر نديده‌اى فرمودهٔ خداى تعالى را (كه فرمود :) **قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله و يغفر لكم ذنوبكم** . (بگو اگردوستدار خدا هستيد پيروى من كنيد تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شمارا بيـامرزد) آيا نديده اى فرمايش پروردگار را براى حضرت محمد صلى‌الله‌عليه و آله حبيبش (كه فرمود :) محبوب (و پسنديده) گردانيد براى شما ايمان را و بياراست آن را در دلهاى شما ، و خداوند فرمود : مؤمنين دوست ميدارند كسانى‌را كه بسوى ايشان هجرت ميكنند ، سپس فرمود : ديـن عبارت از حب و حب ودوستى همان دين است .

٦٤٧ - في أمالي الصّدوق : (المجلس الثّامن و الستّون) عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني ، قال : قلت لأبي جعفر محمّد بن علي الرّضا عليه السلام : يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ! حدّثني بحديث عن آبائك عليهم السلام ، فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : لا يزال النّاس بخير ما تفاوتوا ، فاذا استووا هلكوا .

قال : قلت له زدني يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : لو تكاشفتم ما تدافنتم .

قال : فقلت له زدني يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال امير المؤمنين عليه السلام : إنّكم لن تسعوا النّاس بأموالكم ، فسعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللّقاء ، فانّي سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول : إنّكم لن تسعوا النّاس بأموالكم فسعوهم بأخلاقكم .

قال : فقلت له زدني يا ابن رسول الله ، فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه

---

٦٤٧ - در امالی صدوق ره (مجلس شصت و هشتم) از عبد العظیم بن عبدالله حسنی روایت شده که گفت بحضرت جواد علیه السلام عرض کردم ای پسر رسولخدا صلی‌الله علیه و آله حدیث کن مرا بحدیثی از پدران بزرگوارت « علیهم‌السلام» فرمود : حدیث کردمرا پدرم از جدم از پدران بزرگوارش که روایت نموده (و) فرمود : امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : مردم همیشه در خیر (و سلامتند) تا متفاوتند (یعنی از نظر شئون زندگی و مقدرات تفاوت دارند) پس هنگامیکه مساوی گردند هلاك شوند .

گفت عرضکردم بیشتر بیان بفرمائید ای پسر رسولخدا صلی‌الله علیه و آله ، پس فرمود : خبرداد مرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) فرمود امیرالمؤمنین علیه السلام فرمرده : اگر کشف (حجب) شود (یعنی پرده از روی کار ها برداشته شود و چشم واقع بین پیدا کنید) بدنهایتان را دفن نخواهید کرد .

گفت پس گفتم بیشتر بفرمائید ای پسر رسولخدا صلی‌الله علیه و آله ، پس فرمود : خبر داد مرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : هرگز توانا نیستید مردم را باموال خود راضی کنید ، پس ایشان را باروی خوش و برخورد خوب قانع سازید ، همانا شنیدم از رسولخدا صلی‌الله علیه و آله میفرمود : شما هرگز مردم را با مال خود نتوانید خوشنود ساخت ، پس با اخلاق خود راضی کنید .

گفت پس عرضکردم بیشتر بفرمائید ای پسر رسولخدا صلی‌الله علیه و آله ، پس فرمود :

عليه السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من عتب على الزّمان طالت معتبته .

قال : فقلت له زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : مجالسة الأشرار تورث سوء الظنّ بالأخيار .

قال : فقلت له زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : حدّثني أبي عن جدّي عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : بئس الزّاد إلى المعاد العدوان على العباد .

قال : فقلت له زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قيمة كلّ امرء ما يحسنه .

قال : فقلت له زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : المرء مخبوٌّ تحت لسانه .

قال : فقلت له زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن

خبر داد مرا پدرم از جدم از پدران (بزرگوارش) گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : کسیکه سرزنش ایام کند سرزنش خود او طولانی شود .

گفت پس عرضکردم بیشتر بفرمائید ای پسر رسولخدا صلی الله علیه و آله ، پس فرمود : خبر داد مرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : همنشینی با بدان بدگمانی بر نیکان بار آورد (یعنی به نیکان هم بدگمان گردد) .

گفت پس عرض کردم بیشتر بفرمائید ای پسر رسولخدا صلی الله علیه وآله ، پس فرمود : خبر داد مرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : دشمنی بر بندگان ، توشهٔ بدیست برای آخرت .

گفت پس عرضکردم بیشتر بفرمائید ای پسر رسولخدا صلی الله علیه و آله ، پس فرمود : خبر داد مرا پدرم ازجدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : ارزش هرمرد ، احسانی است که مینماید .

گفت پس عرضکردم بیشتر بفرمائیدای پسر رسولخدا صلی الله علیه وآله ، پس فرمود : خبر داد مرا پدرم از جدم ازپدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : مرد (علم و معرفت آدمی) پنهان در زیر زبان خویش است .

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد

گفت پس عرضکردم بیشتر بفرمائید ای پسر رسول خداصلی الله علیه وآله ، پس

آبائه عليهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ما هلك امرؤ عرف قدره .

قال : فقلت لهزدنی یابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثنی أبی عن جدّی ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : التّدبير قبل العمل يؤمنك من النّدم .

قال : فقلت له زدنی یابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثنی أبی عن جدّی ، عن آبائه عليهم السلام ، قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من وثق بالزّمان صرع .

قال [فقلت ظ] لهزدنی یابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثنی أبی عن جدّی ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : خاطر بنفسه من استغنى برأيه .

قال : فقلت لهزدنی یابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثنی أبی عن جدّی ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : قلّة العيال أحد اليسارين .

قال : فقلت له زدنی یابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثنی أبی عن جدّی ، عن آبائه

فرمود : خبردادمرا پدرم ازجدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : مردی که قدر و منزلت خود را شناخت هلاکت پیدا نکرد .

گفت پس عرض کردم بیشتر بفرمائیدای پسر رسولخدا ، پس فرمود : خبر دادمرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : تدبیر (و عاقبت اندیشی) پیش از عمل (آدمی را) از ندامت (وپشیمانی) نگه میدارد .

گفت پس عرض کردم ای پسر رسولخدا صلی الله علیه و آله بیشتر بفرمائید ، پس فرمود : خبرداد مرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : کسی که بزمانه و ایام اطمینان کند بزمین میخورد .

گفت پس عرضکردم ای پسر رسولخدا صلی الله علیه و آله بیشتر بفرمائید ، پس فرمود : خبرداد مرا پدرم ازجدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : کسی که رأی و (اندیشه) خود را کافی میداند (یعنی خود را نیازمند بدیگران در مقام مشورت نمیداند) نفس خویش بخطر اندازد .

گفت پس عرضکردم ای پسررسولخدا بیشتر بفرمائید ، پس فرمود : خبر دادمرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : کمی عیال (ونانخوار) یکی از دو یسار (سهولت زندگانی) است .

گفت پس عرضکردم بیشتر بفرمائیدای پسررسولخدا صلی الله علیه وآله ، فرمود : خبر داد مرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمود : هر که

عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من دخله العجب هلك .

قال : فقلت له زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من أيقن بالخلف جاد بالعطيّة .

قال : فقلت له زدني يا بن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : حدّثني أبي عن جدّي ، عن آبائه عليهم السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : من رضي بالعافية ممّن دونه رزق السّلامة ممّن فوقه ، قال : فقلت له حسبي .

٦٤٨ - في الوسائل : (كتاب المزار) باب « استحباب زيارة قبر عبد العظيم بن عبد الله الحسني بالرّي» عن محمّد بن يحيى ، عمّن دخل على أبي الحسن علي بن محمّد الهادي عليه السلام من أهل الرّي ، قال : دخلت على أبي الحسن العسكري عليه السلام فقال لي أين كنت ؟ فقلت زُرت الحسين عليه السلام فقال : أما انّك لو زُرت قبر عبدالعظيم عندكم ، لكنت كمن زار

بر او عجب (و تكبر) داخل گرديد هلاك شد .

گفت پس عرضكردم بيشتر بفرمائيد اى پسر رسولخدا ، پس فرمود : خبرداد مرا پدرم از جدم از پدران (گرامیش) گفت امير المؤمنين عليه السلام فرمود : كسى كه يقين داشته باشد باينكه خدا باو عوض عنايت ميفرمايد جود و بخشش مينمايد .

گفت پس عرضكردم بيشتر بفرمائيد اى پسر رسولخدا صلى الله عليه وآله پس فرمود : خبر داد مرا پدرم از جدم از پدران (بزرگوارش) گفت امير المؤمنين عليه السلام فرمود : كسى كه راضى گردد بعافيت از آنكس كه پست‌تر از وى است ، سلامت و تندرستى روزى او شود از كسيكه مافوق اوست (يعنى كسى كه به تندرستى از پست تر خود قانع باشد در حاليكه وسائل كسب عافيت براى او از آنشخص كه مادون اوست بيشتر است ، خداوند او را سالم ميدارد از آنكه تحت قدرت او نيست و آنانكه مافوق او هستند و توانائى دارند) گفت پس عرضكردم كافى است مرا (آنچه تاكنون بيان فرموديد) .

٦٤٨ - در وسائل (كتاب مزار) باب « استحباب زيارت قبر (مطهر) حضرت عبدالعظيم بن عبدالله حسنى دررى » از محمد بن يحيى از كسى كه وارد شد برحضرت هادى عليه السلام از اهل رى ، گفت وارد شدم برحضرت عسكرى عليه السلام پس بمن فرمود كجا بودى ؟ گفت بزيارت حسين عليه السلام رفته بودم ، پس فرمود : همانا اگر زيارت كنى قبر عبدالعظيمى كه نزد شما (دررى) است هر آينه چون كسى كه قبر حسين بن على بن ابيطالب عليه السلام زيارت كرده خواهى بود (عبدالعظيم بن عبدالله بن على بن الحسن بن زيد بن

الحسين بن علي عليه السلام .

٦٤٩ - في المجلّد السابع عشر من البحار ، باب « مواعظ امير المؤمنين عليه السلام و خطبه أيضاً و حكمه (ارشاد الديلمى) و (من ذلك) قوله عليه السلام : الزّاهد في الدّنيا كلّما ازدادت له تجلّياً ازدادت عنه تولّياً .

٦٥٠ - وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، و (من ذلك) قوله عليه السلام : العفو يفسدمن اللّئيم بقدر اصلاحه من الكريم .

٦٥١ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : ضاحكٌ معترفٌ بذنبه خيرٌ من باكٍ مدلٍّ علىربّه .

٦٥٢ - وفيه أيضاً : باب « ما جمع من جوامع كلم أمير المؤمنين عليه السلام » (مناقب ابن الجوزى) و قال عليه السلام : كان في الأرض أمانان ، فرفع أحدهما و هو رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فتمسّكوا بالآخر و هو الاستغفار ، قال الله تعالى : **و ما كان الله ليعذبهم** « الاية »

الحسن بن على بن ابيطالب عليه السلام) .

٦٤٩ - در جلد هفدهم بحار ، باب« اندرزهاى حضرت امير المؤمنين عليه السلام و سخن رانيها و پندهاى حكيمانه آنحضرت است» (ارشاد ديلمى) و(از آنجمله است) فرمايش حضرت (كه فرمود :) زاهد در دنيا (كسى است كه) هر چه دنيا بيشتر زيبائيهاى خودرا جلوه دهد او بيشتر روى گرداند .

٦٥٠ - و نيز درهمان كتاب و باب (از جمله سخنان آنحضرت است كه)فرمود: عفو و گذشت ، فاسد وتباه ميگرداند از لئيم و فرومايه بهمان اندازه كه از مرد كريم اصلاح ميگرداند (مقصود اينست كه اگر مرد فرومايه‌اى كه خلافى نموده از او گذشت شود موجب جرأت برمثل آن‌عمل گردد ، بخلاف شخص كريم كه موجب ندامت اوشود).

٦٥١ - و نيز در همان كتاب و باب فرمود : (گناهكار) خندانى كه بگناه خود اعتراف دارد بهتر است از گريانى كه عجب ورزد برپروردگارخود .

٦٥٢ - و نيز در همان كتاب ، باب « مجموعه سخنان امير المؤمنين عليه السلام است» (مناقب ابن جوزى) كه فرمود : درزمين دو امان بود يكى از آنها از دست رفت كه رسولخدا صلى الله عليه و آله بود ، پس ديگرى را در يابيد كه آن استغفار است ، فرمود خدايتعالى : **و ما كان الله ليعذبهم** «الاية» .

٦٥٣ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و قال عليه السلام : استنزلوا الرزق بالصّدقة ، فمن أيقن بالخلف جاد بالعطاء .

٦٥٤ - في الوسائل : (كتاب الصّلوة) باب «استحباب الدّعاء عند هبوب الرّياح و زوال الشمس» عن السّكونى ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : اغتنموا الدعآء عند أربع : عندقرائة القرآن ، وعند الأذان ، و عند نزول الغيث ، وعند التقاء الصّفين للشّهادة .

٦٥٥ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، أحمد بن فهد ، في عدّة الداعى ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : إذا زالت الشمس فتحت أبواب السّماء و أبواب الجنان ، وقضيت الحوائج العظام ، فقلت : من أىّ وقتٍ ؟ فقال : مقدار ما يصلّى الرّجل أربع ركعات مترسّلاً .

٦٥٦ - وفيه أيضاً : باب « استحباب كثرة الدّعاء يوم الجمعة » عن زيد بن على عن آبائه ، عن فاطمة عليها السلام ، قالت : سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يقول : انّ في الجمعة لساعة

---

٦٥٣ - و نيز در همان كتاب و باب است كه حضرت فرمود : رزق را با صدقه فرود آريد ، پس كسى كه يقين كند بعوضى كه خدا عنايت ميفرمايد (جهت اعمال) بخشش و عطا نمايد .

٦٥٤ - در وسائل : (كتاب الصلوة) باب « استحباب دعا هنگام وزش بادها وزوال خورشيد » از سكونى از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود : در چهار جا و موقع ، دعا راغنيمت بشماريد : هنگام قرائت قرآن ، ووقت اذان ، و زمان ريزش باران ، و موقعى كه دوصف براى شهادت در برابر يكديگر قرار ميگيرند .

٦٥٥ - و نيز در همان كتاب و باب احمد بن فهد در عدة الداعى از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه فرمود : هنگام زوال خورشيد (مقصود ظهر است) درهاى آسمان و بهشت گشوده ميشود و حوائج بزرگ برآورده گردد ، پس گفتم از كدام ساعتش ؟ فرمود : بمقدارى كه انسان نماز ظهرش را بآهستگى بجاى آورد .

٦٥٦ - و نيز در همان كتاب ، باب « استحباب كثرت دعاء روزجمعه » اززيد بن على از پدران بزرگوارش از حضرت فاطمه عليها السلام روايت شده كه فرموده : از رسول خدا صلى الله عليه و آله شنيدم ميفرمود : همانا در (روز) جمعه ساعتى است كه مرد مسلمان هرامر

لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله عز وجل فيها خيراً إلّا أعطاه إيّاه ، قالت فقلت : يارسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ! أيّة ساعة هي ؟ قال : إذا تدلى نصف عين الشمس للغروب ، قال : فكانت فاطمة تقول لغلامها : إصعد على الضّراب فاذا رأيت نصف عين الشمس تدلى للغروب فاعلمني حتّى أدعوا .

٦٥٧ ـ و فيه أيضاً : باب « استحباب الإكثار من الدّعاء و الإستغفار و العبادة ليلة الجمعة » عن أبي بصير ، عن أبي جعفر عليه السلام انّه قال : انّ الله تعالى لينادي كلّ ليلة جمعة من فوق عرشه من أوّل اللّيل إلى آخره : ألا عبد مؤمن يدعوني لآخرته و دنياه قبل طلوع الفجر فأُجيبه ؟ ألا عبد مؤمنٌ يتوب إليّ من ذنوبه قبل طلوع الفجر فأتوب عليه ؟ ألا عبد مؤمن قد قترت عليه رزقه فيسألني الزّيادة في رزقه قبل طلوع الفجر فأزيده و اوسع عليه ؟ ألا عبد مؤمن سقيمٌ يسألني أن أشفيه قبل طلوع الفجر فاعافيه ؟ ألا عبد مؤمن محبوس مغموم يسألني أن أطلقه من حبسه قبل طلوع الفجر فأطلقه من حبسه

خيری از خدای باعزت و جلال تقاضا کند باو عطا فرماید (حضرت زهرا علیها السلام) فرمود : پس عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله کدام ساعت است (آنساعت ؟) فرمود: هنگامیکه نصف قرص خورشید از افق غروب کند و نصف دیگر آن فوق افق باشد (مشرف بغروب شود) پس حضرت فاطمه علیها السلام بغلامش می فرمود : بر کوه بالا رو چون دیدی نصف قرص خورشید از افق غروب کرده بمن اعلام کن تا دعا کنم .

٦٥٧ ـ و نیز درهمان کتاب ، باب « استحباب بسیار دعا و استغفار و عبادت نمودن در شب جمعه » از ابی بصیر از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : همانا خدای تعالی در هر شب جمعه ای از بالای عرش از اول شب تا پایان آن ندا میفرماید : آیا بنده مؤمنی هست که برای آخرت و دنیای خود پیش از سپیده دم دعا کند تا (دعای) او را اجابت فرمایم ؟ آیا بندهٔ مؤمنی هست که پیش از سپیده دم از گناهان خود توبه نماید تا توبه او را بپذیرم ؟ آیا بنده مؤمنی هست که روزی او کم باشد و از من ازدیاد روزی خود طلب کند پیش از سپیده دم تا (روزیش) زیاد گردانم و براو گشایش دهم ؟ آیا بنده مؤمن دردمندی هست که پیش از سپیده دم خواهان عافیت خود باشد تا او را عافیت دهم ؟ آیا بندهٔ مؤمن محبوس و زندانی اندوهناکی هست که پیش از سپیده دم از من آزادی خود را بخواهد تا او را از زندان نجات دهم و راه را بر او بازگردانم ؟ آیا بندهٔ

و اخلّی سربه ؟ ألا عبد مؤمن مظلوم یسألني أن آخذ له بظلامته قبل طلوع الفجر فأنتصر له و آخذ له بظلامته ؟ فلا یزال ینادی بهذا حتّی یطلع الفجر .

۶۵۸ ـ و فیه أیضاً : باب « کراهة الدعاء للرّزق ممّن أفسد ماله أو أنفقه في غیر حقّ » عن جعفر بن إبراهیم ، عن ابی عبد الله علیه السلام قال : أربعة لا یستجاب لهم دعوة : رجلٌ جالس في بیته یقول : اللّهمّ ارزقنی ، فیقال له ألم آمرك بالطلب ؟ و رجل کانت له امرأة فدعا علیها ، فیقال له ألم أجعل أمرها إلیك ؟ و رجل کان له مال فأسده فیقول : اللّهمّ ارزقنی ، فیقال له ألم آمرك بالإقتصاد ؟ ألم آمرك بالإصلاح ؟ ثمّ قال : **و الذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا و کان بین ذلك قواماً** . و رجل کان له مال فأدانه بغیر بیّنة ، فیقال له ألم آمرك بالشهادة ؟ .

۶۵۹ ـ و فیه أیضاً : في ذلك الباب ، عن الولید بن صبیح ، عن أبی عبد الله علیه السلام قال : صحبته بین مکّة و المدینة فجاء سائل فأمر أن یعطی ، ثمّ جاء آخر فأمر أن یعطی ،

مؤمن مظلومی هست که پیش از سپیده دم از آنچه بر او ستم شده از من طلب کند تا جهت او (از ظالم) باز ستانم و یاریش دهم ؟ و همیشه این ندا هست تا سپیده (صبح) طلوع نماید .

۶۵۸ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « کراهت دعا برای روزی از کسی که مال خود رافاسد وتباه گردانیده یا در غیر حق خود انفاق نموده است » از جعفر بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : چهار (طایفه) اند که دعای ایشان باجابت نرسد : مردی که در خانه خود بنشیند و بگوید خدایا روزی ده مرا ، پس (باو) گفته میشود : آیا مأمور بطلب روزی (خود) نشده ای ؟ ومردی که زنی دارد و اورا نفرین میکند ، پس (باو) گفته میشود آیا امر (طلاق) اوبتو واگذار نشده است ؟ و مردی که دارای مالی باشد وآنرا تباه گرداند وبگوید پروردگارا روزی ده مرا ، پس (باو) گفته میشود آیا مأمور براقتصاد و میانه روی نبودی ؟ آیا ترا فرمان نداده ام باصلاح معیشت خود ؟ سپس فرمود : **والذین اذا انفقوا لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلك قواماً** . ومردی که مالی برای او باشد وبدون شاهد وگواه بقرض کسی دهد (و از میان برود) پس باو گفته میشود آیا امر نکردم ترا به (طلب نمودن) گواه ؟ .

۶۵۹ ـ و نیز در همان کتاب و باب ازولیدبن صبیح از حضرت صادق علیه السلام روایت شده (راوی) گفت بین مکه و مدینه مصاحب با حضرت بودم ، سائلی آمد

ثمّ جاء آخر فأمر أن يعطى ، ثمّ جاء الرابع فقال ابو عبد الله عليه السلام يشبعك الله ، ثمّ التفت الينا فقال : أما عندنا ما نعطيه ولكن اخشى أن أكون كأحد الثلاثة الّذين لا يستجاب لهم دعوة : رجل أعطاه الله مالاً فأنفقه في غير حقّه ثمّ قال : اللّهمّ ارزقنى فلا يستجاب له ، و رجل يدعوا على امرأته أن يريحه منها و قد جعل الله عز و جل أمرها إليه ، و رجل يدعوا على جاره و قد جعل الله عز و جل له السبيل إلى أن يتحوّل عن جواره و يبيع داره .

٦٦٠ ـ و فيه أيضاً : (كتاب الزكوة) باب « تأكّد استحباب سقى الماء النّاس و البهائم و لو في موضع يوجد فيه » عن طلحة بن زيد ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : أوّل ما يبدء به في الآخرة صدقة الماء ، يعنى في الأجر .

٦٦١ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ضريس بن عبد الملك ، عن أبي جعفر عليه السلام

(و از حضرت چیزی خواست) پس حضرت فرمانداد تاباوعطا شود ، سپس دیگری آمد حضرت امر فرمود باو عطائی شود ، سپس دیگری آمد حضرت امر فرمود عطائی باو شود ، سپس شخص چهارمی آمد حضرت صادق علیه‌السلام فرمود : خدا ترا سیر گرداند سپس بما توجه نموده فرمودند : آگاه باشید نزد ما بود چیزی که باو عطا نمائیم و لیکن ترسیدم که من چون یکی از سه طایفه‌ای گردم که دعای ایشان مستجاب نمی‌شود : مردی که خداوند مالی باوعطا فرموده‌و او آن مال را در غیرراه‌حلالش‌صرف کند سپس بگوید‌پروردگارا رزق و روزی بمن‌مرحمت فرما ، دعـای اومستجاب نشود ؛ ومردی که دعا کند بر زن خود که از (شرور) او راحت گردد در حالیکه پروردگار باعزت وجلال امر (طلاق) زن را در دست اوقرارداده ؛ ومردی که همسایه (بد) خود را نفرین کند در حالیکه خدای با عزت و جلال راه (فرار) جهت او قرار داده که از همسایگی او بفروش خانه‌اش جای دیگر رود .

٦٦٠ ـ و نیز در همان کتاب (کتاب زکوة) باب « تأکد استحباب آب دادن بمردم و حیوانات گرچه در جائی باشد که آب هم موجود است » از طلحة بن زید از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودحضرت‌امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : نخستین چیزی که درآخرت بدان ابتدا میشود(یعنی از اول چیزی که سؤال میشود) صدقه‌آب است (یعنی اجر آن بقدری زیاد است که گویا بر اکثر اعمال برتری دارد) .

٦٦١ ـ و نیز در همان کتاب‌و باب ازضریس‌بن عبدالملك از حضرت باقرعلیه‌السلام

قال : انّ الله يحبّ إبراد الكبد الحرّاء ، و من سقى كبداً حرّاء من بهيمة أو غيرها أظلّه الله في ظلّ عرشه يوم لا ظلّ إلا ظلّه .

٦٦٢ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من سقى الماء في موضع يوجد فيه الماء كان كمن اعتق رقبة ، و من سقى الماء في موضع لا يوجد فيه الماء كان كمن أحيا نفساً ، و من أحيا نفساً فكأنّما أحيا النّاس جميعاً .

٦٦٣ ـ وفيه أيضاً : باب « وجوب الجود و السخاء بالزكوة ونحوها من الواجبات » و قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : من ادّى ما افترض الله عليه فهو أسخى النّاس .

٦٦٤ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عليّ بن عوف ، قال : قال ابو عبد الله عليه السلام : السخاء أن تسخوا نفس العبد عن الحرام إن تطلبه ، فإذا ظفر بالحلال طابت

روايت شده كه فرمود : همانا خداوند دوست دارد سردنمودن كبد سوخته را ، وهر كس سيراب كند كبد گرمى را (كه از سوز تشنگى بتعب افتاده) حيوان يا غير آن باشد ، خداوند او را در سايه عرش خود قرار خواهد داد روزى كه سايبانى نيست مگر سايه حق (كنايه از اينكه از حرارت و سوزندگى محشر در امانست) .

٦٦٢ ـ و نيز در همان كتاب و باب از معاوية بن عمار از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : كسى كه آب دهد (ديگرى را) در محلى كه آب بدست ميآيد (يعنى تهيه آب آسانست) مثل كسى است كه بنده اى (در راه خدا) آزاد كرده است و كسى كه تشنه اى را) آب دهد در محلى كه آب يافت نميشود چون كسى است كه نفسى را زنده كرده ، و هر كه نفسى را زنده كند چون كسى است كه همه مردم را زنده كرده است.

٦٦٣ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « وجوب جود وسخاوت بزكوة و نحو آن از ساير واجبات » نبى اكرم صلى الله عليه و آله فرمود : كسى كه انجام دهد آنچه را كه خدا بر او واجب فرموده باسخاوت ترين مردم است .

٦٦٤ ـ و نيز در همان كتاب و باب از على بن عوف روايت شده كه گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : سخاوت و بخشش اينست كه بنده نفس خود را بتكلف وزحمت بيندازد در ترك حرام هر گاه طالب آن گردد (يعنى هنگام روى آوردن حرام بزحمت خود را از آن باز دارد) پس هنگامى كه بحلالى دست يافت ، نفس او مايل و خوشنوداست

نفسه أن ينفقه في طاعة الله عزوجل .

٦٦٥ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن جميل بن درّاج ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ما بلى الله عز وجل العباد بشيء أشدّ عليهم من إخراج الدرهم .

٦٦٦ - و فيه أيضاً : باب « استحباب الاستغناء عن الناس و ترك طلب الحوائج منهم » عن عبدالله بن سنان قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : ثلاثة هنّ فخر المؤمن و زينة في الدنيا و الآخرة : الصلوة في آخر اللّيل ، و يأسه ممّا في أيدى الناس ، و ولاية الامام من آل محمّد صلى الله عليه وآله وسلم .

٦٦٧ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن عيسى الكندى ، عن جعفر بن محمّد قال : جاء أعرابى إلى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال : يا محمّد ! أخبرنى بعمل يحبّنى الله عليه ، فقال : يا أعرابي ! إزهد في الدنيا يحبّك الله ، و ازهد فيما عند الناس يحبّك النّاس .

٦٦٨ - في الكافي : « كتاب الايمان و الكفر) باب « الصدق و أداء الأمانة » عن

که آنرا در راه فرمانبرى خداى با عزت و جلال انفاق نمايد .

٦٦٥ - ونيز در همان كتاب وباب ازجميل بن‌دراج از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : آزمايش نفرمود خداوند باعزت و جلال بندگان (خود) را بچيزى كه بر ايشان سخت تر ازدادن درهم باشد .

٦٦٦ - و نيز در همان كتاب ، باب « استحباب استغناء از مردم و ترك طلب حوائج از ايشان » از عبدالله بن سنان روايت شده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : سه چيز است كه موجب افتخار و مباهات مؤمن و زينت (او) دردنيا و آخرت است : نماز در آخر شب ؛ نا اميد بودن (و توجه نداشتن) بآنچه در دست مردم است ؛ وولايت (و دوستى) امام عليه‌السلام از خانواده پيغمبر صلى الله‌عليه‌وآله (مقصود ائمه اثنى عشر عليهم‌السلام است) .

٦٦٧ - و نيز در همان كتاب و باب از محمدبن عيسى كندى از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود : عربى بيابانى نزد رسولخدا صلى‌الله عليه وآله آمد و عرضكرد اى محمد صلى‌الله عليه وآله عملى بمن تعليم فرما كه چون بجاى‌آورم خدا و اهل زمين مرا دوست بدارند ، فرمود : بى رغبت شو بآنچه در دنياست تا خدا ترا دوست بدارد ، و بى‌رغبت شو بآنچه نزد مردم است تا مردم ترا دوست بدارند .

٦٦٨ - در كتاب كافى : (كتاب ايمان و كفر) در باب « صدق و اداء امانت »

أبی طالب رفعه ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : لاتنظروا إلى طول ركوع الرجل وسجوده ، فانّ ذلك شيء إعتاده ، فلو تركه إستوحش لذلك ، و لكن انظروا إلى صدق حديثه و أداء أمانته .

٦٦٩ ـ وفيه أيضاً : باب « حسن الخلق » عن عليّ بن الحسين عليهما السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : ما يوضع في ميزان إمرء يوم القيامة أفضل من حسن الخلق .

٦٧٠ ـ في المجلّد الخامس من البحار : (كتاب النبوّة) باب « مواعظ عيسى عليه السلام و حكمه » (تحف العقول) مواعظ المسيح عليه السلام في الانجيل و غيره ، و من حكمه : طوبى للمتراحمين ، اولئك هم المرحومون يوم القيامة ؛ طوبى للمصلحين بين الناس ، اولئك هم المقرّبون يوم القيامة ؛ طوبى للمطهّرة قلوبهم ، اولئك يزورون الله يوم القيامة ، طوبى للمتواضعين في الدنيا ، اولئك يرثون منابر الملك يوم القيامة ؛ طوبى للمساكين لهم ملكوت السماء ؛ طوبى للمحزونين ، هم الّذين يسرّون ؛ طوبى للّذين يجوعون و يظمؤون

از ابی طالب بطور رفع روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود : بطول رکوع و سجود شخص نگاه نکنید ، زیرا همانا این طول دادن چیزیست که عادت او بر آن شده است و اگر ترك آن کند بوحشت میافتد ، ولیکن نظر شما براستگوئی و رد امانت او باشد .

٦٦٩ ـ و نیز در همان کتاب ، باب « حسن خلق » از حضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : چیزی در میزان عمل کسی در روز قیامت نهاده نمیشود که برتر ازخلق نیکو باشد .

٦٧٠ ـ در جلد پنجم از کتاب بحار (کتاب نبوت) در باب « مواعظ عیسی علیه السلام و حکم او » (از کتاب تحف العقول) مواعظ مسیح علیه السلام در انجیل و غیر انجیل و از حکمتهای آنحضرت است : خوشا بحال آنانکه بیکدیگر رحم میکنند ، ایشانند که در روز قیامت مورد رحمت خدا قرار میگیرند ، خوشا بحال آنانکه بین مردمرا اصلاح میکنند ، ایشانند که در روز قیامت برحمت حق نزدیك گشته اند ، خوشا بحال آنانکه دلشان پاك و پاکیزه شده است ، ایشانند که خدا را در روز قیامت زیارت میکنند (بچشم دلشان برای کمال ایمانیکه دارند) خوشا بحال آنانکه در دنیا فروتنی میکنند ، آنها در روز قیامت دارای کرسی های سلطنتند ، خوشا بحال تهی دستان خاك نشین که از برای آنهاست سلطنت و رفعت آسمانی ، خوشا بحال

خشوعاً ، هم الّذين يسبقون ؛ طوبى للمسبوبين من أجل الطهارة ، فإنّ لهم ملكوت السماء ؛ طوباكم إذا حسدتم و شتمتم و قيل فيكم كلّ كلمة قبيحة كاذبة ، حينئذٍ فافرحوا و ابتهجوا فانّ اجركم قد كثر في السماء .

و قال : يا عبيد السوء ! تلومون الناس على الظنّ ولا تلومون أنفسكم على اليقين ، يا عبيد الدّنيا تحلقون رؤوسكم و تقصّرون قميصكم و تنكسون رؤوسكم ، ولا تنزعون الغلّ من قلوبكم ؛ يا عبيد الدنيا ! مثلكم كمثل القبور المشيّدة يعجب الناظر ظهرها ، و داخلها عظام الموتى مملوّة خطايا ؛ يا عبيد الدنيا انّما مثلكم كمثل السراج يضيء للناس و يحرق نفسه (الى أن قال عليه السلام) و اعلموا أنّ كلمة الحكمة ضالّة المؤمن ، فعليكم قبل ان ترفع ، و رفعها ان يذهب رواتها ؛ يا صاحب العلم ! عظّم العلماء لعلمهم

آنانکه در امر آخرت اندوهناکند ، ایشانند که خوشحال میشوند (در آخرت) خوشا بحال آنانکه بخودشان گرسنگی و تشنگی میدهند (روزه میگیرند) از روی اظهار انقیاد ، آنها کسانی هستند که به بهشت و نعمتهای آن سبقت میگیرند ، خوشا بحال آنانکه ازجهت پاکی از گناهان و کناره گیری از معصیتها بدگوئی نسبت بآنها میشود ، پس همانا برای آنهاست ملك و سلطنت آسمانی ، خوشا بحال شما هنگامیکه حسد برده و دشنام داده شوید و در باره شما هر کلمه زشت و دروغی گفته شود ، در این هنگام پس خوشحال و خورسند باشید ، زیرا که پاداش شما در آسمان بسیار است .

وفرمودای بندگان بد ! مردم‌را بر (کردار بدی که) گمان دارید ملامت کنید و بعیب هائی که در خودتان یقینیست خود را سرزنش نمی‌نمائید ، ای بندگان دنیا ، سرهای خود را میتراشید و پیراهن خودرا کوتاه میکنید و سرهای خود را بزیر میاندازید و کینه را از دلهای خود برنمیکنید ، ای بندگان دنیا ، مثل شما مانند مثل قبر های محکمیست که بناء ظاهر روی آنها نظر کننده را خوش میآورد وحال آنکه داخل آنها استخوان های مرده هامیباشد که پر از معاصی و خطا هاست ، ای بندگان دنیا ! همانا مثل شما مثل چراغیست که برای مردم روشنی میدهد و خود رامیسوزاند (تاآنجائیکه فرمود :) و بدانید که کلمهٔ حکمت گم شدهٔ مؤمن است پس بر شما باد (ضبط آن) پیش از آنکه برداشته شود ، و بر داشتنش برفتن روایت کنندگانش است ، ای صاحب دانش ! دانشمندانرا بزرگ بشمار برای دانشی که دارند ، و مجادلهٔ با علماء را واگذار ، و نادانانرا کوچك بشمار برای نادانی آنها و آنها را دور نگردان ولیکن

ودع منازعتهم ، وصغّر الجهّال لجهلهم ولاتطردهم ولكن قرّبهم وعلّمهم ؛ يا صاحب العلم ! إعلم انّ كلّ نعمة عجزت عن شكرها بمنزلة سيّئة تؤاخذ عليها « الحديث » .

٦٧١ - في جواهر السنية : باب « عيسى عليه السلام » و روى الشّهيد الثّاني الشيخ زين الدين قدّس سرّه في كتاب الآداب ، قال الله تبارك و تعالى في السورة السابع عشرة من الانجيل : ويل لمن سمع العلم ولا يطلبه كيف يحشر مع الجهّال إلى النار ؟ تعلّموا العلم وعلّموه ، فان العلم إن لم يسعدكم لم يشقكم ، وإن لم يرفعكم لم يضعكم ، وإن لم يغنكم لم يفقركم ، و إن لم ينفعكم لم يضرّكم ، ولا تقولوا نخاف ان نعلم ولا نعمل ، و لكن قولوا نرجوا أن نعلم و نعمل ، و العلم يشفع لصاحبه و حقّ على الله أن لا يخزيه ، ان الله تعالى يقول يوم القيامة : يا معشر العلماء ! ما ظنّكم بربّكم ؟ فيقولون ظنّنا أن يرحمنا ويغفر لنا ، فيقول تعالى : انّي قد فعلت ، انّي استودعتكم حكمتي لا لشرّ أردته بكم بل لخير أردته بكم ، فادخلوا في صالح عبادي إلى جنّتي برحمتي .

آنهارا بخود نزديك گردان و بآنها ياد ده ، اى صاحب علم ! هر نعمتى را كه سپاسگذارى نكنى بمنزلهٔ گناهيست (نا سپاسى آن نعمت) كه مؤاخذه ميشوى بر آن « تا آخر حديث » .

٦٧١ - در كتاب جواهر السنيه : باب « عيسى عليه السلام » است كه شهيد ثانى شيخ زين الدين قدس سره در كتاب آداب روايت نموده كه خداوند تبارك و تعالى در سورهٔ هفدهم از انجيل فرموده : واى بر كسى كه علم را بشنود و آنرا طلب نكند ، چگونه است حالش وقتى كه با نادانان بسوى آتش محشور ميشود ؟ دانشرا ياد بگيريد و آنرا ياد بدهيد ، همانا اگر دانش شمارا خوشبخت نكند بدبخت نخواهد كرد ، واگر مقام شمارا بالا نبرد پست نخواهد نمود ، واگر شمارا بى نياز نكند نيازمند نخواهد نمود ، و اگر بشما سود نبخشد ضرر نخواهد رسانيد ، و نگوئيد ميترسيم بدانيم و عمل نكنيم و ليكن بگوئيد اميدواريم كه بدانيم و عمل كنيم ، و علم براى صاحب خود شفاعت ميكند و بر خدا سزاوار است كه اورا خوار نگرداند ، همانا خداوند با عظمت در روز قيامت ميفرمايد : اى گروه دانشمندان ! گمان شما بپروردگارتان چيست ؟ پس ميگويند گمان ما اينست كه خداوند بما رحم ميكند و مارا مى آمرزد ، پس خداوند باعظمت ميفرمايد : همانا بجا آوردم ، همانا حكمت خودم را نزد شما امانت گذاشتم نه براى شرى كه براى شما اراده كرده بودم بلكه براى خيرى بود كه براى شما اراده كرده بودم پس در بندگان شايستهٔ من داخل شويد و بسبب رحمت من بسوى بهشت روانه گرديد .

٦٧٢ - وفيه أيضاً : باب « داود عليه السلام » عن حفص بن غياث ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : أوحى الله عز وجل الى داود عليه السلام : لا تجعل بيني و بينك عالماً مفتوناً بالدّنيا فيصدّك عن طريق محبّتي ، فانّ اولئك قطّاع طريق عبادي المريدين ، إنّ أدنى ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتي من قلوبهم .

٦٧٣ - و فيه أيضاً : باب « موسى عليه السلام » و روى (اى الشهيد) في رسالة الغيبة ، إنّ موسى عليه السلام استسقى لبني إسرائيل حين أصابهم قحط ، فأوحى الله تعالى إليه لااستجيب لك ولا لمن معك و فيكم نمّام قد أصرّ على النميمة ، فقال : يا ربّ و من هو حتّى نخرجه من بيننا ، فقال : يا موسى ! أنهاكم عن النميمة و أكون نمّاماً ؟ فتابوا بأجمعهم فَسُقوا .

٦٧٤ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، يابن آدم ! أكثر من الزاد إلى طريق بعيد ، وخفّف الحمل فالصراط دقيق ، و أخلص العمل فإنّ الناقد بصير ، و أخّر نومك إلى

---

٦٧٢ - و نيز درهمان كتاب ، باب «داود عليه السلام» از حفص بن غياث ازحضرت صادق عليه السلام روايت نموده كه فرمود : خداوند باعزت وجلال بسوى داود عليه السلام وحى فرستاد كه بين من و خودت دانشمندمبتلاى بدنيا را قرار نده كه ترا از راه‌دوستى من باز ميدارد ، پس همانا آنهاراهز نهاى بندگان‌ارادتمند منند ، همانا كمتر چيزيكه نسبت بآنها بجا ميآورم اينست كه شيرينى مناجات خودم را از دل آنها مى برم.

٦٧٣ - و نيز درهمان كتاب ، باب « موسى‌عليه‌السلام» است وروايت كرده (يعنى شهيد) در رسالهٔ غيبت همانا موسى عليه‌السلام براى بنى‌اسرائيل طلب‌باران كردهنگامى كه آنها را قحطى رسيده‌بود ، پس خداوند با عظمت بسوى او وحى‌فرستاد كه دعارا اجابت نميكنم نه براى‌تو و نه براى كسيكه با تو است و حال آنكه در ميان شما سخن چينى است كه اصرار برسخن چينى خود دارد ، پس موسى عليه السلام عرض كرد اى پروردگار من كيست آن‌سخن چين كه اورا از بين‌خودمان خارج كنيم ؟ خداوند فرمود اى موسى ! من از سخن چينى نهى و منع‌ميكنم آنوقت خودم سخن چينى كنم ؟ پس تمام آنها توبه كردند وباران براى آنها نازل شد .

مكن كه حيف بود دوست از خود آزردن على‌الخصوص‌مرآندوست را كه ثانى نيست

٦٧٤ - و نيز در همان كتاب و باب است : اى پسرآدم ! توشهٔ زياد بردار براى راهى كه بسيار دور است ، وباررا سبك‌گردان كه راه باريك است ، و نيت را در عمل

القبور ، و فخرك الى الميزان ، و لذّاتك إلى الجنّة ، و كن لى أكن لك ، و تقرّب إلىّ بالاستهانة بالدنيا تبعد عن النار .

٦٧٥ - في المجلّد الاول من البحار ، كتاب العقل والجهل ، باب « ثواب الهداية و التعليم » (علل الشرايع) عن يونس ، عمن ذكره ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : إذا كان يوم القيامة بعث الله عز وجل العالم و العابد ، فاذا وقفا بين يدى الله عز و جل قيل للعابد : إنطلق إلى الجنّة ، و قيل للعالم : قف تشفع للناس بحسن تأديبك لهم .

٦٧٦ - في المجلّد السابع عشر من البحار ، باب « وصايا الباقر عليه السلام و مواعظه و حكمه » (تحف العقول) ومن كلامه عليه السلام لجابر ، خرج يوماً وهو يقول : أصبحت يا جابر محزوناً مشغول القلب ، فقلت جعلت فداك ماحزنك و شغل قلبك ، كلّ هذا على الدّنيا ؟ فقال لا يا جابر ، ولكن حزن همّ الآخرة ، يا جابر ! من دخل قلبه خالص

خالص کن پس همانا صراف (بررس) بینا است ، و خواب خودرا تأخیر بیانداز برای قبر ها ، و افتخار خود را بگذار برای موقع سنجش اعمال ، و لذتهای خود را بگذار برای بهشت ، و برای من باش تامن برای تو باشم ، و بواسطه سهل انگاری کردن در امور دنیا نزدیکی مرا بجوی تا اینکه از آتش دور شوی.

٦٧٥ - در جلد اول بحار (کتاب عقل و جهل) باب ثواب هدایت و تعلیم (علل الشرایع) از یونس از کسی که ذکر نموده یونس اورا از حضرت صادق علیه السلام که فرمود : روز قیامت که میشود خداوند عزوجل عالم و عابد را برمیانگیزاند و چون در موقف حساب قرار میگیرند بعابد گفته میشود راه بهشت پیش گیر ولی بعالم گفته میشود درنگ کن و مردمی را که نیکو تربیت نموده‌ای شفاعت نما .

٦٧٦ - درجلد هفدهم بحار ، باب «وصایای حضرت باقر عليه السلام »(تحف العقول) و از جمله سخنان آنحضرت برای جابر اینست که روزی حضرت بیرون رفتند و میفرمودند صبح کردم ای جابر درحالیکه اندوهناکم و دلم مشغولست (جابر گوید)عرضکردم فدای تو شوم سبب اندوه و گرفتگی دل شما چیست ؟ (آیا) این حزن و اندوه برای امر دنیاست ؟ فرمود : نه‌ای جابر ، ولی اندوه آخرتست(که مرا اندوهناك نموده‌است) ای جابر ، کسی که داخل شود در دل او ایمان خالص ، از زینتهائیکه دردنیاست روگرداند ، همانا زینتهای دنیا لعب و لهو است همانا خانه آخرتست که (آدمی در آن) زنده و جاویدانست ؛ ای جابر سزاوار نیست مرد با ایمان بر زینتهای دنیا دل خوش دارد (ای جابر) بدان که

حقيقة الايمان شغل عمّا في الدّنيا من زينتها ، إنّ زينة زهرة الدّنيا انّما هو لعبٌ و لهوٌ ، و إنّ الدّار الآخرة لهى الحيوان ؛ يا جابر ! إنّ المؤمن لاينبغى له أن يركن ويطمئنّ إلى زهرة الحيوة الدّنيا ، واعلم أنّ أبناء [الدّنيا] هم اهل غفلة وغروروجهالة، وأن ابناء الآخرة هم المؤمنون العاملون الزّاهدون اهل العلم والفقه واهل فكرة واعتبار واختبار لايملّون من ذكر الله ، واعلم يا جابر ! أنّ اهل التقوى هم الأغنياء ، أغناهم القليل من الدّنيا فمؤونتهم يسيرة ، إن نسيت الخير ذكّروك وإن عملت به أعانوك ، أخّروا شهواتهم ولذّاتهم خلفهم ، وقدّموا طاعة ربّهم أمامهم ونظروا الى سبيل الخير والى ولاية احبّاء الله فأحبّوهم وتولّوهم واتبعوهم ؛ فانزل نفسك من الدّنيا كمثل منزل نزلته ساعة ثمّ ارتحلت عنه ، او كمثل مال استفدته في منامك ففرحت به وسررت ثمّ انتبهت من رقدتك وليس في يدك شيء ، وانّى انماضربت لك مثلاً لتعقل وتعمل به إن وفّقك الله له ، فاحفظ يا جابر ! ما استودعتك [مااستودعك - نسخه] من دين الله وحكمته وانصح لنفسك وانظر مالله عندك في حياتك فكذلك يكون لك العهد عنده في مرجعك ، وانظرفان تكن الدّنيا

فرزندان دنيا (يعنى دنيا طلبان) اهل غفلت و غرور وجهالتند ، و همانا فرزندان آخرت مردم با ايمان و عمل كننده و اهل زهد (و تقوايند ، اهل آخرت) ارباب علم و فهمند اهل تفكر و اعتبارند ، از ياد خدا خسته نميشوند ، و بدان اى جابر پرهيزكاران اغنياء (از مردمند) بى نياز گردانيده ايشان را (خدا) از حطام كم (و بى ارزش) دنيا ، و بكمى از دنيا(اكتفامينمايند) پس نيازات ايشان كم است ، اگرعمل نيكى رافراموش كنى بيادت آرند و اگر (در مقام) انجام آن باشى ياريت كنند ، شهوات و لذات خود را پشت سرافكنده و فرمانبرى خداى خويش را پيش روى قرار داده اند (كنايه ازاينكه بدنيا توجهى ندارند و همت ايشان فقط امتثال فرمان خداست) و براه خير نظر كنندو توجه بولايت دوستان خدا دارند ، پس دوست بدار ايشان را و پيروى ايشان نما ، و خود را در دنيا چنان دان كه گوئيا ساعتى بيش در آنجا اقامت نكرده و سپس كوچ خواهى كرد ، يا چون مالى كه در خواب (گمان برى) بدستت آمد وبدان خوشحال شوى وپس از بيدارى چيزى در دست خود نبينى (اى جابر) همانا من براى تو (اين) مثال (ها آوردم) تا بفهمى و بآن عمل كنى اگر خداوند ترا توفيق كرامت فرمايد ، پس حفظ كن اى جابر آنچه از دين خدا برسم امانت بتو ميسپارم و حكمت (بالغه اى كه ترا بر آن واقف ميگردانم) پند گير و بآنچه خدا دراختيار توقرارداده درايام زندگيت نظر نما ،

عندك على (غير ـ نسخة) ماوصفت لك فتحوّل عنها الى دارالمستعتب اليوم، فلربّ حريص على امر من امور الدّنيا قد ناله، فلمّا ناله كان عليه وبالاً وشقى به، ولربّ كاره لأمر من امور الآخرة قد ناله فسعد به.

٦٧٧ ـ في الوسائل: (كتاب الصّلوة) باب «استحباب الصّلوة لقضآء الحاجة و كيفيّاتها» عن محمّد بن كردوس، عن ابى عبدالله عليه السلام قال: من تطهّر ثمّ آوى الى فراشه بات وفراشه كمسجده، فان قام من الليل فذكر الله تناثرت عنه خطاياه، فان قام من آخر الليل فتطهّر وصلّى ركعتين وحمد الله وأثنى عليه وصلّى على النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم لم يسئل الله شيئاً الّا أعطاه، إما أن يعطيه الّذى يسئله بعينه واما أن يدّخر له ماهو خير له منه.

٦٧٨ ـ وفيه ايضاً: باب «انه يكره ان يقال اللهم انى اعوذبك من الفتنة بل يقال من مضلات الفتن» وسمع اميرالمؤمنين عليه السلام رجلاً يقول: اللّهم انّى اعوذبك من الفتنة،

پس معاهده تو باخدا در بازگشت چنين خواهد بود (ای جابر) نظر نما پس اگر دنيا در نزد تو جز آن بود كه برايت وصف كردم پس امروز منتقل شواز آن دنيا بدنيائيكه در آن طلب رضای خدا كنی، و چه بسا مردمی كه بر امری از امور دنيا حريصند و پس از رسيدن بآن، سربار او ميگردد و موجب شقاوتش ميشود، و چه بساشخصی كه ازامری از امور آخرت كراهت دارد در حاليكه موفق بآن شده و سعادتمند گرديده.

٦٧٧ ـ دروسائل (كتاب الصلوة) باب «استحباب نماز جهت قضاء حاجت وچگونگی آن» از محمدبن كردوس از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود: كسيكه وضو بسازد سپس بسوی خوابگاه خود قرار گيرد، شبرا گذرانده در حاليكه خوابگاه او (از جهت ثواب و مزد آخرت) چون مسجد باشد، پس اگر بپاخيزد و متذكر خدا گردد لغزشها از او بريزد، پس اگر آخر شب بر خيزد ووضوسازد و دو ركعت نماز گذارد و حمد و ثنای الهی بجای آرد و بر پيغمبر اكرم صلی الله عليه و آله صلوات بفرستد هرچه از خدا بخواهدعطايش فرمايد، يا همان چيزيرا كه خواسته باوعطا فرمايد و يا آنكه بهتر ازآنرا برای آخرتش ذخيره فرمايد.

٦٧٨ ـ و نيز در همان كتاب، باب «كراهت گفتن اللهم انی اعوذ بك من الفتنة بلكه گفته شود: اللهم انی اعوذبك من مضلات الفتن» حضرت امير المؤمنين عليه السلام شنيد مردی ميگويد خدايااز فتنه پناه بتو می برم، حضرت فرمود: ترامی بينم كه ازمال و فرزندخود (بخدا) پناه ميبری (زيرا) خداوندبا عزت و جلال ميفرمايد: **انما اموالكم**

فقال اراك تتعوّذ من مالك وولدك ، يقول الله عزوجل : **انماامو الكم واولادكم فتنة** ولكن قل اللهم انّى أعوذبك من مضلّات الفتن .

٦٧٩ ـ وفيه ايضاً : (كتاب الطهارة) عن عبد الله بن سنان ، عن اخيه محمّد ، عن جعفر بن محمّد الصادق عليه السلام عن آبائه عن على عليه السلام أنه عاد سلمان الفارسى فقال له يا سلمان ! ما من احد من شيعتنا يصيبه وجع الّا بذنب قدسبق منه ، و ذلك الوجع تطهيرٌ له ، قال سلمان : فليس لنا في شيء من ذلك اجرٌ خلا التطهير؟ قال على عليه السلام : ياسلمان ! لكم الأجر بالصّبر عليه والتضرع الى الله والدّعاء له ، بهماتكتب لكم الحسنات ويرفع لكم الدّرجات ، فاما الوجع خاصّة فهوتطهيرو كفارة .

٦٨٠ ـ وفيه ايضاً : باب « نبذة من ... والأدعية الموجزة للأمراض والاوجاع » قال (اى أبوبصير) وقال ابوعبدالله عليه السلام : مااشتكى أحدٌ من المؤمنين شكاية قطّ فقال باخلاص

واولادكم فتنة (همانا مالها و فرزندان شما موجب آزمايش شمايند) بلكه بگو : اللهم انى اعوذبك من مضلات الفتن (پروردگارا پناه بتومى برم ازفتنه هاى گمراه كننده) .

٦٧٩ ـ و نيز در همان كتاب (كتاب الطهارة) از عبدالله بن سنان از برادرش محمد از حضرت صادق عليه السلام از پدران (بزرگوارش) از حضرت على بن ابيطالب عليه السلام روايت شده كه حضرت از سلمان فارسى عيادت نموده و فرمودند : اى سلمان نيست كسى ازشيعيان ماكه دردى باومىرسد مگر آنكه بسبب گناهى است كه از پيش بجاى آورده است و آن درد (و بيمارى) موجب پاك شدن اوست از آن گناه ، سلمان عرضكرد آيا براى ما پاداش و اجرى در مرضى جز پاك شدن (از گناه گذشته) نيست ؟ حضرت على بن ابيطالب عليه السلام فرمود : اى سلمان ! براى شما بسبب شكيبائى بر آن بيمارى و تضرع وزارى بسوى خدا اجر و پاداش است ، و دعا نمودن براى رفع آن بيمارى بسبب شكيبائى و تضرع بسوى خدا موجب ميشود اعمال نيكى در نامه عمل شما نوشته شود و درجه و مقام شما بالاميرود ، اما بيمارى تنها پس موجب تطهير و كفاره (گناهانست) .

٦٨٠ ـ و نيز درهمان كتاب ، باب « پاره اى از ... ودعاهاى مختصر جهت بيماريها و درد ها » (ابوبصير) گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : هيچ مؤمنى (از بيمارى وكسالتى) هرگز شكايت ندارد (اگر) با خلوص (و پاكى) نيت در حاليكه دست (خود) بر محل درد گذارده (و اين آيه كريمه را بخواند :) **و ننزل من القرآن**

نیّة ومسح موضع العلّة ویقول : **ونُنزل من القرآن ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین ولایزید الظالمین الاخساراً .** إلّا عوفي من تلك العلّة ایّة علّة كانت ، ومصدق ذلك في الآیة حیث یقول : **شفاء ورحمة للمؤمنین .**

٦٨١ ـ في الكافي : (كتاب الجنائز) باب «النّوادر» عن أبی عبیدة قال : قلت لأبی جعفر علیه السلام حدّثنی ماأنتفع به ، فقال یا أباعبیدة ! أكثر ذكر الموت فانّه لم یكثر ذكره إنسان إلّا زهّد في الدّنیا .

٦٨٢ ـ وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن أبی بصیر ، قال : شكوت الی ابی عبدالله علیه السلام الوسواس ، فقال یا أبا محمّد ! اذكر تقطّع اوصالك في قبرك ، و رجوع أحبابك عنك اذا دفنوك في حفرتك ، وخروج بنات الماء من منخریك ، و أكل الدّود لحمك ، فانّ ذلك یسلّی عنك ما أنت فیه ، قال ابو بصیر : فوالله ما ذكرته إلّا سلّی عنّی ما أنافیه من همّ الدّنیا .

٦٨٣ ـ وفیه ایضاً : في ذلك الباب ، عن السّكونی ، عن ابی عبدالله علیه السلام قال : إذا

ماهو شفاء و رحمة للمؤمنین و لایزید الظالمین الاخسارا ، مگر آنکه از آن بلا عافیت یابد هر دردی که باشد ، و تصدیق بر این مطلب در خود آیه (مبارکه) هست آنجا که فرمود : شفاء ورحمة للمؤمنین .

٦٨١ ـ در کتاب کافی (کتاب جنائز) باب « نوادر » از ابی عبیده روایت‌شده که گفت بحضرت باقر علیه‌السلام عرضکردم حدیثی برای من بیان فرماتا از آن بهره‌مند شوم ، فرمود : ای ابا عبیده ! مرگرا زیاد بیاد آور ، زیرا هرکس مرگ را زیاد بیاد آورد در دنیا زهد (وتقوی) پیشه سازد .

٦٨٢ ـ و نیز در همان کتاب و باب از ابی بصیر روایت شده که گفت بحضرت صادق علیه‌السلام از وسواس (خیالات فاسده) شکایت نمودم‌فرمود : ای ابامحمد ! بیادآور جداشدن‌مفصل‌های خود را در (خانه) قبر و مراجعت‌نمودن‌دوستان‌خودرا ازخودهنگامیکه ترا در حفره‌ات دفن نمودندو بیرون آمدن کرمهای کوچك‌از بینیت ، و خوردن کرم گوشت ترا ، پس اینها (اموری است) که ترا از آنچه در آن هستی (و موجب وسواسی تو شده) تسلی‌میدهد (و غم‌وغصه است‌رفع نماید)ابو بصیر گوید بخداسوگند متذکر این‌امور نشدم مگر آنکه غصه‌ای که از جهت دنیا در خود میدیدم از من برطرف نمود .

٦٨٣ ـ و نیز در همان کتاب و باب ازسکونی ازحضرت صادق علیه‌السلام روایت‌شده

أعدّ الرّجل كفنه فهو مأجور كلّما نظر اليه .

٦٨٤ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن علی بن رئاب ، قال : سمعت أبا الحسن الاوّل عليه السلام يقول : إذامات المؤمن بكت عليه الملآئكة وبقاع الارض الّتي كان يعبدالله عليها وابواب السّمآء الّتی كان يصعد أعماله فيها ، وثلم ثلمة في الإسلام لايسدّها شيء ، لأنّ المؤمنين حصون الإسلام كحصون سورالمدينة لها .

٦٨٥ ـ وفيه ايضاً : في ذلك الباب ، علیّ بن ابراهيم رفعه ، قال : لمّامات ذرّ بن ابی ذر مسح أبوذر القبر بيده ثمّ قال : رحمك الله يا ذرّ ، و الله أن كنت بی باراً و لقد قبضت و انّي عنك لراض ، أمّا و الله ما بی فقدك و ما علیّ من غضاضة و مالی الی أحد سوی الله من حاجة ، و لولا هول المطّلع لسرّنی أن أكون مكانك ، و لقد شغلنی الحزن لك

که فرمود : هر گاه مردی کفن خود را آماده نمود هرزمان بآن نظر نماید اجرمی برد (زیرا بنظر کردن در کفن بیاد آخرت میافتد) .

٦٨٤ ـ و نیز در همان کتاب و باب از علی بن رئاب روایت شده که گفت از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم میفرمود : هر گاه مؤمنی بمیرد گریه کنند بر او فرشتگان و مکانهائی از زمین که بر آنها خدارا عبادت مینموده و درهای آسمانی که اعمال او از آنها بالا برده میشده است ، ورخنه وشکافی دراسلام پدید آید که هیچ چیزجای آن را پر نمی کند ، زیرا مؤمنین دیوار های محکم و استوار و حافظ اسلامند مثل حافظ بودن دیوارهای شهر برای شهر .

٦٨٥ ـ و نیز در همان کتاب و باب علی بن ابراهیم مرفوعاً روایت کرده گفت هنگامی که ذر پسر ابی ذر از دنیا رفت ابوذر دست خود بقبر او کشید و سپس گفت : ای ذر خداوند ترا رحمت فرماید ، بخدا سوگند تو نسبت بمن نیکوکار بودی و بتحقیق روح تو قبض شد در حالیکه از توراضی وخوشنودم ، بخدا سوگند فقدان تو ربطی بمن ندارد (چون بنده خدا بوده ای و خداوند روح تورا قبض فرمود و برمن نیست که درکار خدا چون وچرائی کنم) و برمن چیز تازه ای نیست ، و جز خدابسوی کسی نیازی ندارم و اگر هول مطلع (یعنی ترس از آنچه بر آن آگاهی حاصل میشود) نبود هر آینه مسرور وخوشحال بودم که بجای تو باشم ، هر آینه حزن و اندوه برای تو (که نتیجه اعمالت بکجا رسیده) مرا مشغول نموده ازاندوه برتو (که ازمن مفارقت نموده و جداشده ای) بخداسوگند بر تو گریه نمیکنم ولی برای تو گریه مینمایم (که اهل نقمتی یا نعمت)

عن الحزن عليك ، و الله ما بكيت عليك ولكن بكيت لك ، فليت شعري ماذا قلت و ماذا قيل لك ، ثمّ قال : اللّهمّ انّي قدوهبت له ما افترضت عليه من حقّي، فهب له ما افترضت عليه من حقّك ، فأنت أحقّ بالجود منّي .

٦٨٦ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ابن ابي شيبة الزهري ، عن ابي جعفر عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : الموت الموت ألا ولا بدّ من الموت ... قال : وسئل رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أيّ المؤمنين أكيس ؟ فقال : أكثرهم ذكراً للموت و أشدّهم له إستعداداً .

٦٨٧ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عجلان أبي صالح ، قال : قال لي أبوعبد الله عليه السلام : يا أبا صالح ! اذا أنت حملت جنازة فكن كأنّك أنت المحمول و كأنّك سألت ربّك الرجوع الى الدنيا ففعل ، فانظر ماذا تستأنف ، قال : ثمّ قال : عجب لقوم حبس أوّلهم عن آخرهم ثمّ نودي فيهم الرحيل وهم يلعبون .

پس ای کاش میدانستم چه گفتی و چه برای تو گفته شده ، سپس فرمود : پروردگـارا بتحقیق بخشیدم باو آنچه تو از حق من براو واجب فرموده‌ای ، پس توهم ببخش آنچه را از حق خود براو واجب فرموده‌ای ، چون تو بجود و سخا سزاوارتراز منی .

٦٨٦ ـ و نیز در همان کتاب و باب از ابن ابی شیبه زهری از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله فرمود : مرگ ، مرگ ، البته گریزی از مرگ نیست (تـا آنجا که حضرت)فرمودو ازرسولخدا صلی الله علیه و آله سؤال شد کدامیك از مؤمنین زیرکترند ؟ فرمود : آنکس که بیشتر بیاد مرگ باشد و زیادتر خود را برای مرگ مهیا سازد .

٦٨٧ ـ ونیز درهمان کتاب وبـاب از عجلان ابی‌صالح روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : هرگاه جنازه ای را حمل نمودی چنان باش که گوئیا ترا حمل میکنند ، و گوئیا از پروردگار خود خواسته ای بازگشت بسوی دنیا را و چنین شده است (یعنی ترا بدنیا بازگردانیده‌اند) پس توجه کن که برای آینده خودچه‌میکنی (راوی) گفت سپس حضرت فرمود : تعجب است از طایفه‌ای که پیشینیان ایشان حبس نمودند آیندگان را(ازاعمال خیر و پسندیده ، یعنی کردار خوبی نداشتند تاآیندگان نیز بایشان اقتدا کنند) سپس ندا شده است در ایشان بکوچ نمودن (برای آخرت) در حالیکه آنهامشغول بازی هستند (بدنیااشتغال دارند) .

٦٨٨ - في علل الشرائع : الباب « السابع و السبعون و ثلثمأة » عن عمر بن علی ، عن أبیه علی بن أبی طالب علیه السلام بمدینة النبی ، قال : مرّ أخي عیسی علیه السلام بمدینة و إذا وجوههم صفر و عیونهم زرق ، فصاحوا إلیه وشکوا ما بهم من العلل ، فقال : دوائه معکم ، أنتم إذا أکلتم اللّحم طبختموه غیر مغسول ، و لیس شيء یخرج من الدنیا إلّا بجنابة ، فغسلوا بعد ذلك لحومهم فذهبت أمراضهم . و قال علیه السلام مرّ أخی عیسی علیه السلام بمدینة و إذا أهلها أسنانهم منتشرة و وجوههم منتفخة ، فشکوا إلیه فقال علیه السلام : أنتم إذا نمتم تطبقون أفواهکم فتغلی الریح في الصدور حتّی تبلغ إلی الفم فلا یکون لها مخرج فتردّ إلی اصول الأسنان فیفسد الوجه ، فإذا نمتم فافتحوا شفاهکم و صیّروه لکم خلقاً ، ففعلوا فذهب ذلك عنهم .

---

٦٨٨ - در کتاب علل الشرایع (صدوق ابن بابویه) در باب « سیصد وهفتاد و هفتم » از عمر بن علی علیه السلام از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام روایت نموده (و ذکر این روایت) در مدینهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده ، آنحضرت فرموده برادرم عیسی علیه السلام بشهری عبور نمود ناگهان دید که صورتهای اهل آنشهر زرد و چشمهای ایشان کبوداست پس آنان صیحه وفریاد زدند وشکایت کردند بآنحضرت از مرضهای خودشان ، پس حضرت عیسی علیه السلام فرمود : علاج و داروی این ناخوشیها نزد خود شما میباشد ، هنگامیکه شما میخواهید گوشت بخورید آنرا نشسته میپزید در حالیکه هیچ حیوان و صاحب روحی از دنیا بیرون نمیرود مگر باپلیدی (شاید اشاره باشد بمیکروبی که در وقت جان دادن حیوانات حادث میشود) پس بعد از آن گوشتها راشستند و مرضها برطرف شد و صحت یافتند . و نیز آنحضرت فرمود : برادرم عیسی علیه السلام عبور کرد بشهری و ناگهان دید اهل آنشهر دندانهایشان پراکنده وفاسداست و صورتهای آنان آماس وورم کرده است ، پس شکایت نمودند بآنحضرت (از مرض و ناخوشیها) پس عیسی علیه السلام فرمود : شما هنگامیکه میخوابید دهانهای خودتان را می بندید (لبهاراروی هم میگذارید) پس بخارات در سینه بجوش می آید تا آنکه بدهان میرسد و برای آن راه بیرون رفتن نیست پس آن بخارات بریشه های دندانها میرسد و دندانها و صورت را فاسد میکند ، پس هنگامیکه میخوابید لبهای خودرا باز بگذارید و آنرا خوی و عادت خودتان قرار دهید ، پس بجا آوردند این دستور را و مرض و ناخوشیها برطرف شد .

٦٨٩ - وفيه ايضاً : الباب السادس و السبعون و ثلثمأة ، عن عمر بن على عليه السلام عن أبيه على بن ابيطالب عليه السلام إنّ النبى صلى الله عليه وآله وسلم قال : مرّ أخى عيسى بمدينة و إذا في ثمارها الدود ، فشكوا إليه‌ما بهم فقال عليه السلام دواء هذا معكم وليس تعلمون ، أنتم قوم إذا غرستم الأشجار صببتم التراب ثمّ صببتم الماء و ليس هكذا يجب ، بل ينبغى أن تصبّوا الماء في اصول الشجر ثمّ تصبّوا التراب لكيلا يقع فيه الدود ، فاستأنفوا كما وصف فذهب ذلك عنهم .

٦٩٠ - في المجلّد الخامس عشر من البحار، باب « الذنوب و آثارها» (امالى الشيخ الطوسى) عن مفضل بن عمر ، عن أبى عبدالله عليه السلام قال : إنّ الله تعالى لم يجعل للمؤمن أجلاً في الموت يبقيه ما أحب البقاء ، فاذا علم منه أنه سيأتى ما فيه بواردينه قبضه إليه مكرماً .

---

٦٨٩ - و نيز درهمان كتاب درباب « سيصدوهفتادوشش » از عمر بن على عليه السلام از پدرش على بن ابيطالب عليه السلام روايت كرده كه پيغمبر صلى الله عليه وآله فرموده : برادرم عيسى عليه السلام عبور كرد بشهرى و ناگاه ديد كه در ميوه هاى آنشهر كرم است (آفت كرم خوردگى است) پس اهل آنشهر شكايت نمودند بآنحضرت آنچه را كه مبتلا بودند ، پس عيسى عليه السلام فرمود : علاج و دواى اين نزد خودتان هست و شما نميدانيد و آگاه نيستيد ، شما مردمانى هستيد هنگاميكه درختها را مينشانيد (اول بر ريشه آنها) خاك ميريزيد و پس از آن آب ميدهيد و اين نيكو و شايسته نيست ، بلكه سزاوار آنست كه (نخستين) آب دهيد ريشه هاى درخت را بعد خاك بريزيد تا آنكه كرم در ميوه آن نيفتد ، پس درختهاى تازه مطابق دستور آنحضرت نشاندند و آفت كرم خوردگى ميوه ها از ايشان برطرف شد .

٦٩٠ - در جلد پانزدهم بحار ، در باب « گناهان و اثر هاى آنها » از كتاب امالى شيخ طوسى از مفضل بن عمر از حضرت صادق عليه السلام روايت كرده كه فرموده : خدا يتعالى براى مؤمن اجل ووقت معينى درمرگ او قرار نداده است ، باقى ميدارد او را (در دنيا) تا وقتيكه او دوست دارد ماندن را ، پس هنگاميكه خداوند بداند كه او (بندهٔ مؤمن) در آتيه نزديك كاريرا بجا ميآورد كه موجب تباه شدن دين و ايمان او ميشود ، روح اورا قبض ميفرمايد و بسوى خود مى برد او را در حاليكه احترام و گرامى داشته شده است بقرب و جوار رحمت خدا .

٦٩١ - و فيه ايضاً : في ذلك الباب (امالى الشيخ الطوسى) عن محمّد بن القاسم بن الفضيل بن يسار ، عن أبيه ، عن أبى عبد الله عليه السلام أنه قال عليه السلام : من يموت بالذنوب أكثر ممّن يموت بالآجال ، و من يعيش بالإحسان أكثر ممّن يعيش بالأعمار .

٦٩٢ - في الكافي : باب «الذنوب» عن بن عرفة ، عن أبى الحسن عليه السلام قال : إنّ لله في كلّ يوم و ليلة منادياً ينادى مهلاً مهلاً عباد الله عن معاصى الله ، فلولا بهائم رتّع وصبية رضّع و شيوخ ركّع ، لصبّ عليكم العذاب صبّاً ترضّون به رضّاً .

٦٩٣ - في المجلّد الخامس عشر من البحار ، باب « الاخلاص و معنى قربه‌تعالى» عدّة الداعى » و عن سيّدة النساء صلوات الله عليها ، قالت : من أصعد إلى الله خالص

---

٦٩١ - ونيز در همان کتاب و باب از امالى شيخ طوسى از محمدبن قاسم بن فضيل بن يسار از پدرش از حضرت صادق عليه‌السلام روايت نموده که فرموده : کسانى که‌ميميرند بواسطه گناهان ، بيشترند‌از اشخاصيکه باجلهاى خود ازدنيا ميروند ، وکسانى که زنده‌اند و زندگى مى کنند دراثر نيکوئى نمودن و احسان (بمردم) زيادترند از آنانيکه بر حسب عمرهاى خودشان زنده‌اند و زندگانى مى‌نمايند (از اين دو حديث و احاديث بسيار بلکه از قرآن کريم استفاده ميشود که گناهانى باعث کوتاهى عمرميشود مانند ظلم و قطع رحم و زنا ، و طاعات و کارهاى شايسته‌اى موجب درازى و طول عمر ميگردد مثل صله رحم واحسان) .

٦٩٢ - در کتاب کافى ، باب « گناهان » از ابن‌عرفه از حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام‌روايت نموده که فرموده : همانابراى‌خدا منادى هست در هر روز وشبى که‌ندا ميکند اى بندگان خدا خودداری نمائيد و دست برداريد از گناهان و نافرمانيهاى خدا پس اگر نمى‌بود چهارپايان چرنده وکودکان شير خوار و پيران که از پيرى بحالت رکوع و خميدگى درآمدند ، هماناخداوند عذاب را برشما فرو ميريخت (نازل‌مينمود) و شما بآن پايمال و نابود ميگشتيد .

٦٩٣ - در جلد پانزدهم بحار ، باب « اخلاص و معنى قرب خدايتعالى » از کتاب عدة الداعى (ابن فهد) از سيده نساء فاطمه زهرا عليها السلام روايت کرده که فرموده : کسيکه عبادات خالصانهٔ خود را بسوى خداوند بالابفرستد (مقصود از بالا فرستادن عبادت ، کوشش و سعى در آنستکه عبادت داراى کليه شرائط قبول باشد تا مقبول شود) خداى با عزت و جلال برتروبالاتر آنچه صلاح و شايسته او ميباشد فرو

عبادته ، أهبط الله عز وجل أفضل مصلحته .

٦٩٤ - في الوسائل : (كتاب الطهارة) باب «وجوب الاخلاص في العبادة والنيّة» عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال امير المؤمنين عليه السلام في حديث : وبالإخلاص يكون الخلاص .

٦٩٥ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عبد الله بن سنان ، قال : كنّا جلوساً عند أبي عبد الله عليه السلام إذ قال له عليه السلام رجل : أخاف أن أكون منافقاً ، فقال عليه السلام له : إذا خلوت في بيتك نهاراً أو ليلاً أليس تصلّي ؟ فقال بلى ، فقال عليه السلام : فلمن تصلّي ؟ قال : لله عز وجل ، قال عليه السلام : فكيف تكون منافقاً و أنت تصلّي لله عز وجل لالغيره .

٦٩٦ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عمر بن يزيد ، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال عليه السلام : إذا أحسن المؤمن ضاعف الله عمله لكلّ حسنة سبعمأة ، فأحسنوا

ميآورد بسوى او (تقدير و روزى او ميفرمايد آنچه را كه مصلحت او بيشتر در آنست).

٦٩٤ - در وسايل (كتاب طهارت) باب « وجوب اخلاص در عبادت و نيت » از سكونى از حضرت صادق عليه السلام روايت نموده كه فرموده : امير المؤمنين عليه السلام در ضمن حديثى فرموده : بواسطه خالص نمودن عبادت (از رياء و اغراض ديگر و بجا آوردن آنرا فقط براى خدا) نجات و رهائى از عذاب وشكنجه ميباشد .

٦٩٥ - ونيز در همان كتاب و باب از عبدالله بن سنان روايت نموده كه گفت ما درخدمت حضرت صادق عليه السلام نشسته بوديم ناگاه مردى بآنحضرت عرض كرد من ميترسم از اينكه منافق باشم ، پس حضرت باو فرمود : هنگاميكه تو تنها در خانه خود روز يا شب هستى آيا تو نماز بجا ميآورى ؟ آن مرد عرض كرد آرى ، پس فرمود : براى كى (باطاعت و فرمانبردارى از چه كس در حال خلوت و تنهائى) نماز ميخوانى ؟ مرد عرض كرد براى خداى باعزت وجلال ، حضرت فرمود : پس چگونه تو منافق ميباشى در حاليكه تو براى (فرمانبردارى) خداى باعزت و جلال نماز بجا ميآورى نه براى كسى وغرضى جز خدا .

٦٩٦ - و نيز در همان كتاب و باب از عمر بن يزيد از حضرت صادق عليه السلام در ضمن حديثى روايت كرده كه فرموده : هنگاميكه مؤمن عمل خود را نيكو بدارد (از جهت خلوص در نيت و مراعات شرائط ديگر) خدا اجر و پاداش عمل او راچندين

أعمالكم الّتي تعملونها لثواب الله ، إلى أن قال عليه السلام : و كلّ عمل تعمله لله فليكن نقيّاً من الدّنس .

٦٩٧ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن بعض أصحابنا ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : ما بين الحقّ والباطل إلّا قلّة العقل ، قيل و كيف ذلك يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ؟ قال عليه السلام : ان العبد يعمل العمل الّذي هو لله رضاً فيريد به غير الله ، فلو أنه أخلص لله لجاءه الّذي

برابر فرمايد تا بآنجاكه براى هر حسنه و كار نيكى هفت صد (برابر اجر) مرحمت ميفرمايد ، پس نيكو نمائيد عبادات و طاعاتى راكه بجاميآوريد بواسطه نائل شدن بثواب و اجريكه خدا (وعده داده است) تا آنكه حضرت فرمود : و هر عمل وكاريرا كه براى خدا وتقرب باو بجاميآورى پس بايد پاكيزه باشد از چرك و كثافات (رياكارى واخلاق ناپسند) .

٦٩٧ ـ و نيز در همان كتاب و باب از بعض اصحاب ما (راويان شيعه) از حضرت باقر عليه السلام روايت كرده كه فرمود : نيست بين حق و باطل جز نقصان عقل و كمى خرد ، گفته شد (كسى پرسش نمود) چگونه است اين مطلب اى پسر رسولخدا صلى الله عليه و آله ؟ فرمود : همانا بنده (آدمى) طاعت و كاريراكه مورد رضايت و خوشنودى خدا ميباشد بجا مى آورد و بآن غير خدارا (مقاصد دنيوى را) اراده ميكند پس اگر او عبادترا خالصانه براى خدا انجام ميداد (بجزخدا منظورى نداشت) همانا آنچه مقصود او بود و در نظر داشت زودتر براى او حاصل و ميسر ميگشت (در كافى حديثى قريب بهمين مضمون است ، و در آن فرموده : « ليس بين الايمان والكفر الا قلة العقل » و ظاهراً مقصود در هر دو حديث آنست كه بين حق و باطل و همچنين بين ايمان و كفر امر سومى وواسطه‌اى جز ضعف عقل و كمى خرد نيست ، و همان كمى خرد باعث ميشود كه شخص عمل عبادى را بجهت مقاصد دنيوى بجا آورد و آن را باطل و بيهوده نمايد) .

چند بت بشكست احمد در جهان تا كه يارب گوى گشتند امتان
گر نبودى كوشش احمد تو هم مى پرستيدى چو اجدادت صنم
اين سرت وارست از سجده صنم تا بدانى حق او را برامم
گر بگوئى شكر اين رستن بگو كز بت باطن همت برهاند او
مر سرت را چون رهانيد از بتان هم بدان قوت تو دل را وا رهان

يريد في أسرع من ذلك .

٦٩٨ - و فيه أيضاً : (كتاب الجهاد) باب « وجوب الصبر على طاعة الله » محمّد بن الحسين الرضي في نهج البلاغة ، عن أمير المؤمنين عليه السلام انّه قال : الصبر صبران : صبرٌ على ما تحب ، و صبرٌ على ما تكره ، قال : و قال عليه السلام شتّان بين عملين : عمل تذهب لذّته و تبقى تبعته ، وعمل تذهب مؤنته ويبقى أجره .

٦٩٩ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، محمّد بن ادريس في آخر السرائر نقلاً من كتاب العيون والمجالس للمفيد ، قال : أتى رجل أباعبدالله عليه السلام فقال له : يابن رسول الله أوصني ، فقال عليه السلام : لايفقدالله حيث أمرك ولايراك حيث نهاك ، قال زدني ، قال عليه السلام لاأجد .

سر ز شکر دین از آن بر تافتی کز پدر میراث مفتش یافتی
مرد میراثی چه داند قدر مال رستمی جان کند و مجان یافت زال

٦٩٨ - و نیز در همان کتاب (کتاب جهاد) باب « وجوب صبر بر طاعت خدا » از محمد بن حسین ملقب بسید رضی در نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که آنحضرت فرموده : شکیبائی دو شکیبائی است : شکیبائی نسبت بآنچه دوست داری ، و شکیبائی بر چیزیکه آنرا خوش نداری (مقصود آنست که در اجتناب و دوری از آنچه آدمی میل و رغبت بآن دارد و حرام است صبر و شکیبائی لازم است و این یك مورد صبر است ، و مورد دیگر صبر شکیبائی نسبت بآنچه برانسان ناگوار و سخت‌است میباشد)سید رضی فرموده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده : چه بسیار جدائی و فرق است میان دو عمل و کار : کاریکه لذت و خوشی آن میگذرد ونابود میگردد (مانند لذت امور دنیوی) وعقوبت و سزای آن باقی و بر قرار ماند ؛ و دیگری عمل و کاریکه زحمت و ناگواری آن میرود و اجرو پاداش آن باقی است و نابود نمیشود (اجر طاعات واعمال اخروی) .

٦٩٩ - و نیز در همان کتاب وباب از محمدبن ادریس نقل کرده که او درآخر کتاب سرائر خود از کتاب عیون و مجالس مفید نقل نموده وگفته : مردی آمد خدمت حضرت صادق علیه السلام و عرض کرد ای پسر پیغمبرصلی‌الله علیه و آله ! مراسفارش‌و وصیتی‌فرما ، پس آنحضرت‌فرمود : خداوندتوراغایب و نافرمان‌نیابدهرجائیکه‌امرفرموده و ترا نبیند در مکانیکه باز داشته و نهی فرموده (یعنی هرچه را که خداوند امرفرموده بجا بیاور و آنچه راکه حرام نموده و بازداشته اجتناب و دوری نما) پس آنمردعرض کرد سفارش دیگری بفرما مرا ، فرمود : من چیزی نمییابم (که در سفارش اول فرو

۷۰۰ - في الكافي : باب « الطاعة و التقوى » عن مفضل بن عمر ، قال : كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فذكرنا الأعمال ، فقلت : أنا ما أضعف عملي ، فقال عليه السلام : مه إستغفر الله ثمّ قال عليه السلام لي : إنّ قليل العمل مع التقوى خيرٌ من كثير بلا تقوى ، قلت : كيف يكون كثيراً بلا تقوى ؟ قال عليه السلام : نعم ، مثل الرجل يطعم طعامه و يرفق جيرانه و يوطي رحله ، فاذا ارتفع له الباب من الحرام دخل فيه ، فهذا العمل بلا تقوى ، و يكون الآخر ليس عنده ، فاذا ارتفع له الباب من الحرام لم يدخل فيه .

۷۰۱ - و فيه أيضاً : باب « الورع » عن أبي سارة الغزّال ، عن أبي جعفر عليه السلام قال عليه السلام : قال الله عز و جل : ابن آدم اجتنب ما حرّمت عليك تكن من أورع الناس .

گذارده باشم) .

۷۰۰ - در کافی باب « طاعت و پرهیز از نافرمانی خدا » از مفضل بن عمر روایت نموده که گفت من خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم پس یاد کار های نیك و اعمال شایسته خود نمودیم و من گفتم عمل خیر و کار نیك من چقدر کم است ، پس حضرت فرمود : این سخن را مگو و از خدا طلب آمرزش نما (برای این سخن خود) پس بمن فرمود : همانا عمل و کار نیك کم در حالیکه باپرهیز کاری از گناهان باشد ، برتر است از عمل بسیاری که با آن پرهیز کاری نباشد ، عرض کردم چگونه عمل بسیار می باشد بدون پرهیز کاری ؟ فرمود : آری مانند مرد (وشخصیکه) طعام و غذا (از مال خود بمردم میدهد و) میخوراند و با همسایگان خود مهربانی میکند و خانه ولوازم را برای مهمان نوازی آماده میسازد ، پس هنگامیکه دری از آنچه حرام است بروی او بازشود داخل در آن شود ، پس این کارهای نیك او با پرهیز کاری توأم نیست ، و شخص دیگری که مال و ثروت (برای این گونه کارهای شایسته) ندارد و هنگامیکه دری از آنچه حرام است براو باز شود داخل ووارد در آن نشود (آنحرام را انجام ندهد پس عمل و طاعت این شخص قرین با تقوی خواهد بود).

۷۰۱ - و نیز در همان کتاب کافی ، باب « ورع » از ابی سارهٔ غزال از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده : خدای با عزت و جلال فرموده : پسر آدم از آنچه که من بر تو حرام نمودم دوری واجتناب نماتا از پرهیز کارترین مردم باشی (یعنی پرهیز کارترین مردم باشی نسبت بکسانیکه از بعض محرمات پرهیز نمیکنند یا برخی از واجبات را ترك می نمایند .

٧٠٢ - في الكافي : باب « المؤمن و علاماته و صفاته » عن صفوان الجمّال ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : إنّما المؤمن الّذي إذا غضب لم يخرجه غضبه من حقّ ، و إذا رضى لم يدخله رضاه في باطل ، و إذا قدر لم يأخذ أكثر ممّا له .

٧٠٣ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن بعض أصحابنا ، عن ابى عبد الله عليه السلام قال عليه السلام : المؤمن حليم لا يجهل ، و إن جهل عليه يحلم ولا يظلم ، و إن ظلم غفر ولا يبخل ، و إن بخل عليه صبر .

٧٠٤ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبي الحسن اللؤلوئى ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : المؤمن من طاب مكسبه و حسنت خليقته و صحّت سريرته ، و أنفق الفضل من ماله ، و أمسك الفضل من كلامه ، و كفى الناس شرّه ، و أنصف الناس من نفسه .

---

٧٠٢ - در كافى : باب « مؤمن و علامات و صفات او » از صفوان جمال روايت نموده كه او گفت حضرت صادق عليه‌السلام فرمود : همانا مؤمن كسى است كه هنگامى كه خشم و غضب كند ، غضب‌او بيرون نياورد او را از حق (تجاوز از حق نكندبواسطه غضب) و زمانيكه مسرور و خوشحال ميشود ، خوشى و سرور داخل ننمايد او را در بيهوده و باطلى ، ووقتيكه قدرت وتوانائى يابد بيش از حق خودنستاند و نگيرد(خلاصه آنستكه شخصيكه داراى ايمان است در سه حالت كاملا ميبايست رعايت حال خود نمايد غضب ، خوشى و فرح ، توانائى و قدرت ، تا از حقيقت ايمان بهره‌مند شود) .

٧٠٣ - و نيز در همان كتاب و باب از بعضى از اصحاب ما (راويان شيعه) از حضرت صادق عليه‌السلام روايت كرده كه فرمود : شخص با ايمان كسى است كه‌داراى حلم و بردبارى باشد و رفتار جاهلانه از او سر نزند ، و اگر كسى مانند عمل جاهلان با او رفتار نمايد او بردبارى ميكند ، و ظلم و ستم بكسى نمينمايد و اگر نسبت باوظلم شود گذشت ميكند ، وبخل نميورزدواگر در بارهٔ او بخل شود شكيبائى وصبرميكند .

٧٠٤ - و نيز در همان كتاب و باب از ابوالحسن لؤلوئى از حضرت صادق عليه السلام روايت نموده كه فرموده : مؤمن كسى است كه راه كسب و معيشت او پاكيزه و حلال باشد ، و خوى و اخلاق او نيكو باشد ، و باطن و سرشت او صحيح و سالم باشد ، و زيادى مال خودرا (درراه خدا) بدهد و انفاق نمايد ، واز بيهوده و بى‌فائده گوئى خودددارى كند و شرو ضرر خود را از مردم باز دارد (با ايشان بد نكند و بآنها ضرر نرساند) وبامردم اگر نزاع و دشمنى دارد بانصاف رفتار كند و تجاوز از حق‌و حد نكند .

۷۰۵ - و فیه أیضاً : في ذلك الباب ، عن معروف بن خرّبوذ ، عن أبیجعفر علیه السلام قال : صلّی امیر المؤمنین علیه السلام بالناس الصبح بالعراق ، فلمّا انصرف وعظهم فبکی و أبکاهم من خوف الله ، ثمّ قال : أما والله لقد عهدت أقواماً علی عهد خلیلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وإنّهم لیصبحون ویمسون شعثاً غبراً خمصاً بین أعینهم کرکب المعزی ، یبیتون لربّهم سجّداً

۷۰۵ - و نیز در همان کتاب و باب از معروف بن خربوذ از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرموده : امیرالمؤمنین علیه السلام نمازصبح را با مردم (بجماعت) در عراق (یعنی کوفه) خواند پس زمانیکه از نماز فارغ شد مردمرا موعظه و نصیحت فرمود و خود گریست و ایشان را بگریه در آورد ، پس‌فرمود : آگاه باشید قسم بخدا در زمان دوست و خلیل خود پیغمبرخدا صلی‌الله علیه و آله گروه و مردمی را دیدم و شناختم که ایشان صبح و شام مینمودند در حالیکه ژولیده مو و غبار آلوده و لاغر و باریك از گرسنگی‌شده بودند ، ودر پیشانی‌ایشان (بواسطه بسیاری سجود) پینه بسته بود وشب را درحال سجده و قیام (درنماز) بروزمی‌آوردند ، گاهی درقیام‌وگاهی‌درسجود بودند آنطور که آسایش از رنج ایستادن بسجده رفتن ، و راحتی از سجود بپا ایستادن ایشان بود ، باپروردگار خود مناجات میکردندو از او رهائی و آزادی خودرا از آتش جهنم درخواست و مسئلت مینمودند ، بخدا قسم ایشانرا دیدم با اینحالت (که عباداتشان باین درجه بود) ترسان و خائف از عذاب بودند .

بارها از فعل بد نادم شدی — بر سر راه ندامت آمدی
باز ابلیست ترا در بر گرفت — نغمهٔ تلبیس را از سر گرفت
نغمه هایش باز هوشت را ربود — سر زدی از حکم سلطان ودود
که ز خسته گشتن دیگر کسان — که ز خلق زشت تو هست آن نشان
غافلی غافل ز زخم خود نهٔ — تو عذاب خویش و هم بیگانه ای
یا تبر بر دار و مردانه بزن — تو علی وار این در خیبر بکن
ورنه چون بوذر و سلمان مهین — رو طریق دیگرانرا بر گزین
یا بگلبن وصل کن این خار را — وصل کن با نور حق این نار را
تو مثال دوزخی او مرتضی است — کشتن آتش بنور حق رواست
مصطفی فرمود از گفت جحیم — با علی او لابه‌گر گردد زبیم
گویدش بگذر ز من ای شاه زود — هین که نورت سوز نارم را ربود
گر همی‌خواهی تو دفع شر نار — آب رحمت بر دل آتش گمار

و قياماً ، يراوحون بين أقدامهم وجباههم ، يناجون ربّهم و يسألونه فكاك رقابهم من النار ، والله رأيتهم مع هذا وهم خائفون مشفقون .

۷۰۶ - وفيه أيضاً : باب « التفويض الى الله والتوكّل عليه » عن عبد الله بن سنان ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال عليه السلام : ايّما عبد أقبل قِبل مايحبّ الله أقبل الله قبل مايحبّ ،

چشمهٔ آن آب پورآن علی است — آب حیوان روح پاك آن ولی است
گر گریزانست نفس تو از او — دانکه تواز آتشی او زآب جو
ز آب آتش زان گریزان میشود — کآتشش از آب ویران میشود
بار تو باشد گران در راه چاه — کج مرو رود است در شاهراه
آنکه عاقل بود در دریا رسید — شد خلاص از دام وازآتش رهید
چونکه بیگه گشت وآن فرصت گذشت — مرده گرد ورو سوی دریا ز دشت
ورنه ای دریا شوی بریان بسی — این چنین هرگز کند بر خود کسی
فانتبه ثم اعتبر ثم انتصب — و استعن بالله ثم اجهد نصب
کرم در بیخ درخت تن فتاد — بایدش برکند و بر آتش نهاد
هین و هین ای راهرو بیگاه شد — آفتاب عمر سوی چاه شد
این دوروز کراکه روزت هست زود — تخم افشانی بکن از راه جود
این قدر تخمی که ماندستت بکار — تا در آخر بینی آنرا برگ وبار
تا نمرده است این چراغ با گهر — هین فتیله اش ساز وروغن زودتر
هین مگو فردا که فردا ها گذشت — تا بکلی نگذرد ایام کشت
تو که میگوئی که فردا این بدان — که بهر روزی که میآید زمان
آن درخت بد جوانتر میشود — وان کننده پیر و مضطر می شود
او جوانتر میشود تو پیر تر — زود باش و روزگار خود مبر
یوسفا آمد رسن درزن تو دست — از رسن غافل مشو بیگه شدست
یوسف حسنی تو این عالم چوچاه — وین رسن آن حجت حی اله
حمد لله کاین رسن آویختند — فضل و رحمت را بهم آمیختند

۷۰۶ - و نیز در همان کتاب ، باب « تفویض امور بخدا و توکل بر او » از عبدالله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده : هر زمان بنده ای رو آورد جانب آنچه که خدا آنرا دوست میدارد خدا توجه فرماید طرف آنچه که

و من اعتصم بالله عصمه الله ، و من أقبل الله قبله و عصمه لم يبال لو سقطت السماء على الأرض أو كانت نازلة نزلت على أهل الأرض فشملتهم بليّة ، كان في حزب الله بالتقوى من كلّ بليّة ، أليس الله عز وجل يقول : **ان المتقين فی مقام امين** .

٧٠٧ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عبد الرحمن بن كثير ، عن أبي عبد الله

آن بنده دوست دارد آنرا (هنگامیکه بنده بعبادات و فرمانبرداری خدا توجه نماید و رو آورد خداوند هم امور او را اصلاح فرماید و حوائجش را برآورد) و کسی که ازخدا طلب نگاهداری کند خدا حفظ میفرماید اورا ، و کسیرا که خدا باو توجه فرماید (نظر رحمت باو نماید) و اورا نگاهداری و حفظ کند ، باکی ندارد اگر آسمان فرو آید و یا بلاء و آفتی بر اهل زمین برسد و بلاء همه را فرا گیرد ، او در دسته و گروه (دوستان) خدا است و بواسطهٔ سرمایهٔ تقوی و پرهیز کاری از هر گرفتاری و بلائی در حفظ و حراست او می باشد ، آیا خدای باعزت و جلال نفرموده که همانا پرهیزکاران در جایگاهی هستند که امن و امان است ؟ .

٧٠٧ - و نیز در همان کتاب و باب از عبدالرحمن بن کثیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده : همانا ثروت و بی نیازی وشرافت و آبرومندی (مانند شخص مسافر) در سیر و حرکت می باشند ، پس هنگامیکه بموضع و قلبیکه توکل در آن باشد برسند در آنجا زیست و منزل کنند (مقصود از توکل این نیست که سعی و کوشش در امور و تحصیل اسباب و شرایط عادی آنها ننماید و تدبیر و فکر در بارهٔ آنها را یکسره بکنار بگذارد ، بلکه امور نامبرده و هرچه را که حوایج بر آن توقفی دارد باید انجام دهد و اعتماد و اطمینان شخص در رسیدن بمقصود و حاجت خود تنها بخدا و فضل او باشد ، و حکایت شکایت صاحب مزرعه از شتر داری به پیغمبر صلی الله علیه و آله و پرسش حضرت که بچه جهت شتر خود را عقال ننمودی و پابند نزدی و جواب آنمرد که عرض کرد توکل من باعث شد که پابند نزدم و فرمایش حضرت بآن مرد « اعقلها ثم توکل » عقال نما و پا بند بزن شتر خود را پس از آن توکل نما ، با توکل زانوی اشتر ببند ، این مطلب را کاملا روشن و واضح مینماید ، و از آنچه دراین مقام مختصراً ذکرشد مراد ازحدیث « لاجبر ولاتفویض بل امر بین الامرین » ظاهر میشود زیرا سعی در تحصیل مقدمات و شرایط و اسباب در عهده انسان است پس جبر نیست و رسیدن بمقصود و مطلوب بسته بمشیت و فضل خداوند است و بکوشش آدمی نیست پس تفویض یعنی خدا امور را به بندگان واگذار نموده معنی ندارد) .

عليه السلام قال عليه السلام : إنّ الغنى والعزّ يجولان ، فإذا ظفرا بموضع التوكّل أوطنا .

۷۰۸ - في الوسائل : (كتاب النكاح) باب « استحباب شراء التحف للعيال »
عن ابن عبّاس قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من دخل السوق فاشترى تحفة فحملها إلى عياله كان كحامل صدقة إلى قوم محاويج ، وليبدء بالإناث قبل الذكور ، فانّ من فرّح إبنته فكأنّما إعتق رقبة من ولد اسماعيل « الحديث » .

۷۰۹ - في امالى الطوسى : في الجزء الخامس عشر منه ، عن أبان بن تغلب ، عن أبى جعفر محمّد بن على الباقر عليه السلام عن أبيه ، عن جده عليهم السلام ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من أراد التوسّل إلىّ و أن يكون له عندى يدٌ أشفع له بها يوم القيامة فليصل أهل بيتى و يدخل السرور عليهم .

پله پله رفت باید سوی بام — هست جبری گشتن اینجا طمع خام
پای‌داری چون کنی خودرا تولنگ — دست‌داری‌چون کنی پنهان‌تو جنگ
سعی شکر نعمت قدرت بود — جبر تو انکار این نعمت بود
شکر نعمت نعمتت افزون کند — کفر نعمت از کفت بیرون کند

۷۰۸ - در وسائل : (کتاب نکاح) باب« استحباب‌خریدن تحفه‌ها برای عیال»
از ابن عباس روایت کرده که او گفت پیغمبرخدا صلی‌الله علیه وآله فرمود : کسیکه در بازار داخل شود و متاع و تحفه‌ای خریداری نماید پس آنرا ببرد برای خانوادهٔ خود ، مانند شخصی است که صدقه‌ای را ببرد و بدهد بگروه و جمعیتی که محتاج ونیازمند بآن باشند ، و باید در پخش و قسمت آن‌تحفه دختران وزنان را مقدم دارد برمردان وپسران پس همانا کسی که خوشحال و مسرور نماید دختر خود را مانندآنست که‌بنده و غلامی از اولاد اسمعیل‌را در راه‌خدا آزادکرده باشد .

۷۰۹ - در امالی شیخ طوسی ، جزء پانزدهم آن از ابان‌بن تغلب روایت نموده که حضرت باقر علیه السلام از پدرخود حضرت زین‌العابدین علیه السلام و آنحضرت از پدر بزرگوار خود حسین‌بن علی علیهم السلام نقل نموده که آنحضرت فرموده : پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله فرموده : کسیکه‌اراده دارد که توسل بمن جوید و اینکه برای اونزد من نعمت و احسانی باشدتا آنکه من روز قیامت شفاعت از او نمایم بواسطهٔ آن‌احسان پس بخاندان من احسان و نیکی کند و بر (دل) ایشان شادی و سرور وارد نماید .

٧١٠ - و فيه أيضاً : في ذلك الجزء ، عن مفضل بن عمر ، عن الصّادق عليه السلام ، عن أبيه ، عن جده عليهم السلام ، قال : بلغ اُمّ سلمة زوجة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن مولى لها ينتقص عليّاً عليه السلام و يتناوله ، فأرسلت إليه فلمّا صار إليها قالت له يا بنيّ : بلغني أنّك تنتقص عليّاً عليه السلام و تتناوله ، قال نعم يا امّاه ، قالت له اقعد ثكلتك اُمّك حتّى احدّثك بحديث سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثمّ اختر لنفسك ، إنّا كنّا عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة تسع نسوة و كان ليلتي و يومي من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاتيت الباب فقلت أدخل يا رسول الله صلّى الله عليك ؟ قال صلى الله عليه وآله وسلم لا ، قالت فكبوت كبوةً شديدة مخافة أن يكون ردّني من سخطة أو نزل فيّ شيء من السماء ، فلم ألبث أن أتيت الباب الثانية فقلت : أدخل يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم لا ، فكبوت كبوةً أشدّ من الأولى ، ثمّ لم ألبث حتّى أتيت الباب الثالثة ، فقلت : أدخل يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ؟ فقال صلى الله عليه وآله وسلم : ادخلي يا اُمّ

---

٧١٠ - ونيز در همان كتاب وجزء از مفضل بن عمر از حضرت صادق عليه السلام روايت نموده و آنجناب ازپدر بزرگوار خود حضرت باقر عليه السلام و آنسرور از پدر خودحضرت زين العابدين عليه السلام نقل نموده كه فرمود : به‌ام سلمه زوجهٔ پيغمبر خدا صلى‌الله عليه و آله خبر رسيد كه غلام آزادكردهٔ او عيب جوئى على عليه السلام را مينمايد و در سخنان خودبآن حضرت جسارت ميكند ، پس ام سلمه كسيرا نزد او فرستاد (تا آنكه آنغلام بخدمت او آيد) و زمانيكه غلام آمد ، ام سلمه باو گفت : اى پسرك‌من‌خبر بمن رسيده كه تو على عليه السلام را عيب جوئى ميكنى ودر سخنت بآنحضرت ناسزا ميگوئى؟ او گفت آرى‌اى مادر ، ام سلمه باو گفت مادرت بعزاى تو بنشيند ، بنشين تا آنكه من براى تو حديثى را كه از پيغمبر خدا صلى‌الله عليه و آله شنيدم ذكر كنم ، پس ازآن تو براى خود عقيده و روشى برگزين و اختيار نما ، همانا شبى ما نه زن و همسر پيغمبر صلى الله عليه و آله در خدمت آنحضرت بوديم و شب و روز(نوبهٔ) من‌بود از پيغمبر خداصلى‌الله‌عليه و آله پس من بدرب اطاق وحجره ايكه‌حضرت‌درآن‌بود رفتم‌وعرض كردم آياداخل‌حجره بشوم اى‌پيغمبر خدا رحمت خدا برتو باد ؟ فرمود : نه (داخل نشو) ام‌سلمه گفت پس من سخت‌محزون و غمناك شدم از جهت ترس از آنكه حضرت مرا كه اجازهٔ ورود نداد بواسطهٔ خشم و غضب بر من باشد يا آنكه دربارهٔ من چيزى از آسمان نازل گرديده باشد (ازطرف خداوند بدى و مذمت من وحى بآن‌حضرت شده باشد) پس مدتى زياد درنگ ننمودم‌تا آنكه مرتبه دوم رفتم درب حجره و عرض كردم اى رسولخدا صلى‌الله عليه و آله آيا

سلمة ، فدخلت فاذا علیّ عليه السلام جاثٍ بين يديه و هو يقول : فداك أبي و أُمّي يا رسول الله [صلّى الله عليك] إذا كان كذا و كذا فما تأمرني به ؟ قال : آمرك بالصّبر ، ثمّ أعاد عليه القول ثانيةً فأمره بالصّبر ، فأعاد عليه القول ثالثةً فقال له : يا علي يا أخي ! إذا كان لك ذلك منهم فسلّ سيفك وضعه على عاتقك و اضرب قدماً قدماً حتّى تلقاني وسيفك شاهر يقطر من دمائهم ، ثمّ التفت صلى الله عليه و آله و سلم إليّ و قال : تالله ما هذه الكابة يا أُمّ سلمة ؟ قُلت الّذي كان من ردّك إيّاي يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ، فقال لي : و الله ما رددتك من موجدة و إنّك لعلى خير من الله و رسوله ، ولكن أتاني جبرئيل يخبرني بالأحداث الّتي تكون بعدي ، و أمرني أن اوصي بذلك عليّاً ، يا امّ سلمة ! إسمعي و اشهدي هذا علي بن أبي طالب عليه السلام أخي في الدّنيا وأخي في الآخرة ؛ يا امّ سلمة ! إسمعي واشهدي هذا علي بن ابيطالب وزيري في الدّنيا ووزيري في الآخرة ؛ يا امّ سلمة ! إسمعي و اشهدي هذا علي بن ابيطالب حامل لوائي و حامل لواء الحمد غداً يوم القيامة ؛ يا أُمّ سلمة ! إسمعي واشهدي

داخل بشوم ؟ فرمود : نه ، پس من سخت تر از اول اندوهناك گرديدم و بسيار درنگ نكردم تا آنكه دفعهٔ سوم درب حجره رفتم و عرض كردم اى رسولخدا داخل بشوم ؟ پس فرمودای ام سلمه داخل شو ، پس وارد شدم ناگاه ديدم على عليه السلام در مقابل آنحضرت نشسته و عرض ميكند پدر و مادرم فداى شما باد اى پيغمبر خدا ، هنگاميكه چنين و چنان شود (كنايه از ستمهائى است كه بعد از رحلت پيغمبر صلى الله عليه و آله بر على عليه السلام و خاندان او گرديد) پس بچه چيز امر ميفرمائى مرا ؟ پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود : ترا امر بصبر ميكنم ، پس على عليه السلام دو باره سخن خود را تكرار نمود (يعنى عرض كرد چنين و چنان شود مرا بچه چيز امر ميفرمائى) حضرت اورا نيز امر بصبر فرمود ، پس على عليه السلام بار سوم سخن خودرا تكرار نمود ، پيغمبر صلى الله عليه و آله باو فرمود : يا على اى برادر من هنگاميكه باتو ايشان (يعنى دشمنان) چنين رفتار كردند پس شمشير خود را بگير و بردار و آنرا بر دوش خود بگذار و قدم بقدم گردن مخالفين را بزن تا آنكه مرا ملاقات نمائى (فائز بشهادت شوى و نزد من آئى) درحاليكه شمشير تو برهنه وخون آنان از آن جارى باشد ، پس پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله توجه بمن نمود وفرمود : قسم بخدا اى ام سلمه اين غم و اندوه (كه آثار آنرا در روى و صورت تومى بينم جهتش) چيست ؟ عرض كردم اى رسولخدا اين اندوه و غم بواسطهٔ اجازهٔ ورود ندادن شما بمن است ، پس بمن فرمود : قسم بخدا من باز نداشتم ترا از ورود بجهت

هذا علی بن ابیطالب وصیّی و خلیفتی من بعدی وقاضی عداتی و الذّاب عن حوضی ؛ یا امّ سلمة ! إسمعی و اشهدی هذا علی بن أبیطالب سیّد المسلمین و إمام المتقین و قائد الغرّ المحجّلین و قاتل الناکثین و القاسطین والمارقین ، قلت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الناکثون؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم : الّذین یبایعون بالمدینة وینکثون بالبصرة ، قلت ومن القاسطون ؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم معاویة و أصحابه من أهل الشام ، قلت و من المارقون ؟ قال صلی الله علیه و آله و سلم : أصحاب النهروان ، فقال مولی امّ سلمة فرّجت عنّی فرّج الله عنك ، والله لا عدت إلی سبّ علیّ أبداً .

٧١١ - و فیه أیضاً : في ذلك الجزء عن عروة بن الزبیر ، عن أبیه ، قال : وقع رجل في علی بن ابیطالب علیه السلام بمحضر من عمر بن الخطّاب فقال له عمر : تعرف صاحب هذا

غضب و خشم بر تو ، بلکه جبرئیل نزد من آمد و مرا از وقایع و اموریکه پس از (مرگ) من واقع میشود خبر میداد و مرا (از طرف خداوند) امر نمود باینکه وصیت نمایم در بارهٔ آنها بعلی علیه السلام ، ای ام سلمه بشنو و گواه باش ، این علی بن ابیطالب علیه السلام است که برادر من است در دنیا و برادر من است در آخرت ، ای ام سلمه بشنو و گواه باش ، این علی بن ابیطالب است که وزیر من است در دنیا ووزیر من است در آخرت ای ام سلمه بشنو و گواه باش ، این علی بن ابیطالب است که پرچم دار من است وحامل لواء حمد است فردای روز قیامت ، ای ام سلمه بشنو و گواه باش ، این علی بن ابیطالب است که وصی وجانشین من است بعد از من وانجام دهندهٔ نوید های من است ودور کننده (دشمنان است) از حوض کوثر من ، ای ام سلمه بشنو و گواه باش ، این علی بن ابیطالب است که بزرگ و آقای مسلمانان و امام و پیشوای پرهیزکاران و راهنما و زمامدار مردمانی که پیشانی و دست و پای ایشان سفید و درخشنده است (کسانیکه وضوء ایشان صحیح باشد روز قیامت محال و جاهای وضوءشان سفید و نورانی است) و کشندهٔ ناکثین و قاسطین و مارقین است ، ام سلمه گفت عرض کردم ای پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله ناکثین کیانند ؟ فرمود : کسانی هستند که با علی بیعت مینمایند در مدینه و بیعت را میشکنند در بصره ، عرض کردم قاسطین کیانند ؟ فرمود : معاویه و یاران او از اهل شامند ، عرض کردم مارقین کیانند ؟ فرمود : اصحاب نهروانند ، پس غلام آزاد شدهٔ ام سلمه باو گفت درخیر بر من گشودی و مرا نجات دادی خدا در امور تو گشایش دهد ، قسم بخدا هرگز دیگر بعلی علیه السلام ناسزا نمیگویم .

٧١١ - ونیز در همان کتاب و جزء از عروة بن زبیر از پدرش زبیر نقل نموده که

القبر ؟ أما تعلم أنه محمّد بن عبد الله بن عبد المطّلب ﷺ و علی بن أبیطالب بن عبد المطّلب ؟ ویلك لا تذكرنّ علیّاً إلّا بخیر ، فانّك إن تنقّصته آذیت هذا في قبره .

۷۱۲ ـ في مجموعة الورّام : (أوائل الجزء الثانی منها) قیل مرّ رسول الله ﷺ بقوم فیهم رجل یرفع حجراً یقال له حجر الأشدّاء و هم یعجبون منه ، فقال ﷺ ما هذا ؟ قالوا رجل یرفع حجراً یقال له حجر الأشدّاء ، قال ﷺ : أفلا أخبركم بما هو أشدّ منه ؟ رجلٌ سبّه رجل فحلم منه ، فغلب نفسه و غلب شیطانه و شیطان صاحبه .

۷۱۳ ـ في امالی الصّدوق : (في المجلس الثانی و الثلاثون) عن أبی كهمش ، عن أبی عبدالله الصّادق علیه السلام قال : ست خصال ینتفع بها المؤمن بعدموته : ولدٌ صالح یستغفر

زبیر گفت مردی در حضور عمر بن خطاب علی علیه السلام را مذمت نمود (ناسزا بآنحضرت گفت) پس عمر باو گفت میشناسی صاحب این قبر را (این قضیه در مسجد پیغمبر صلی‌الله علیه وآله و کنار قبر بوده) آیا نمیدانی که او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است ، و علی هم پسر ابیطالب و او پسر عبدالمطلب میباشد ، وای برتو علی علیه السلام را یادنکن مگر بخیر و نیکی ، پس همانا تو اگر عیبجوئی و مذمت نمائی علی‌را ، این‌را (پیغمبر صلی‌الله علیه وآله را) درقبرش اذیت وآزار نمودی .

۷۱۲ ـ در مجموعهٔ ورام (اوائل جزء دوم آن) نقل نموده که گفته شده پیغمبر خدا صلی‌الله علیه وآله عبور فرمود بجمعیت وگروهیکه مردی میان ایشان بود وسنگی را که معروف بسنگ پهلوانان‌بود برمیداشت وبلند مینمود ومردم از قوت و نیروی‌آن مرد تعجب میکردند ، پس پیغمبر صلی‌الله علیه وآله فرمود : این چیست ؟ عرض کردند مردی است که سنگ معروف بسنگ نیرومندان را بلند میکند ، فرمود : آیا شما را خبر ندهم از کسیکه قوی و نیرومندتر است از این مرد ؟ او شخصی است که او را دیگری ناسزا گوید و او حلم و بردباری کند ، پس او برهوای نفس خود وبرشیطان خویش وبرشیطان طرف‌خود (قوت یافته‌و) غلبه نموده .

سهل شیری دان که صفها بشکند شیر آن باشد که خود را بشکند

۷۱۳ ـ در امالی صدوق (مجلس سی و دوم آن) از ابی کهمش از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرموده : شش چیز است که مؤمن بعداز مرگش ازآنها بهره‌مند میشود : فرزند نیکو کاری که طلب آمرزش نماید برای او ؛ قرآنیکه خوانده شود ؛ چاه آبیکه آنرا (برای استفادهٔ مردم) حفر نماید ؛ درختی که آنرا بنشاند ؛ آبیکه

له ، و مصحف يقرء منه ، و قليب يحفره ، و غرس يغرسه ، و صدقة ماء يجريه ، و سنّة حسنة يؤخذ بها بعده .

٧١٤ - في امالى الطوسى (الجزء السّابع) عن أبى قلابة ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : من أسرّ ما يرضى الله عز وجل أظهر الله له مايسرّه ، و من أسرّ ما يسخط الله تعالى أظهر الله له ما يحزنه ، و من كسب مالاً من غير حلّه أفقره الله عز وجل ، و من تواضع لله رفعه الله ، و من سعى في رضوان الله أرضاه الله ، ومن أذلّ مؤمناً أذلّه الله ، ومن عاد مريضاً فانّه يخوض في الرحمة و اوماً رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلى حقويه ، و إذا جلس عند المريض غمرته الرّحمة ، ومن خرج من بيته يطلب علماً شيّعه سبعون ألف ملك يستغفرون له ، ومن كظم غيظاً ملأ الله جوفه ايماناً ، ومن أعرض عن محرّم أبدله الله بعبادة تسرّه ،

برای انتفاع مردم جاری کند آنرا ؛ روش و کار نیکوئی که از او بماند ورایج ومعمول میان مردم گردد .

٧١٤ - در جلد هفدهم بحار ، باب «جوامع وصایای رسولخدا صلی الله علیه و آله» از ابی قلابه روایت شده که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : کسیکه پنهان کند عملی را که (موجب) رضا وخوشنودی خدای باعزت وجلال است ، آشکار و هویدا گرداند خداوند برای او آنچه را که پنهان داشته است ، و کسیکه پنهان بجای آورد عملی را که (موجب) خشم خدای تعالی است خداوند آشکار و هویدا گرداند برای او چیزیرا که موجب ملال و اندوه شود ، و کسیکه مالی از غیر راه حلال تهیه کند خدای باعزت و جلال او را نیازمند گرداند ، و کسیکه متواضع (وفروتن) باشد ، خدا (قدر ومنزلت) اورا بالا برد ، و کسیکه سعی کند در (آنچه موجب) خوشنودی پروردگار است خداوند او را راضی و خوشنود گرداند (به نتایجی که از حسنات خود می بیند) و کسیکه مؤمنی را خوار گرداند خداوند او را خوار گرداند ، و کسیکه عیادت مریض نماید ، دررحمت حق فرو رود و حضرت به تهیگاه خود اشاره فرمودند ، و هنگامیکه نزد مریض بنشیند رحمت (حق) او را فرا گیرد ، و کسیکه از منزل خود بیرون رود برای تحصیل علم ، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت نموده و جهت او استغفار میکنند ، و هر کس (آتش) غضب (خود) فرونشاند خداوند باطن او رااز (نور) ایمان پر کند ، و هر کس ازحرامی روی گرداند ، بجای آن موفق گرداند خداوند او را بعبادتی که مسرورش گرداند (در نامه عملش ثبت فرماید) و هر کس از ناروائی (که براو وارد شده) چشم پوشد (و عفو

و من عفا عن مظلمة أبدله الله بها عزّاً في الدنيا والآخرة ، و من بنى مسجداً ولو مفحص قطاة بنى الله له بيتاً في الجنّة ، و من اعتق رقبة فهي فداه من النار كلّ عضو منها فداء عضو منه ، و من أعطى درهماً في سبيل الله كتب الله له سبعمأة حسنة ، و من أماط عن طريق المسلمين ما يؤذيهم كتب الله له أجر قراءة أربعمأة آية كلّ حرفٍ منها بعشر حسنات ، و من لقى عشرة من المسلمين فسلّم عليهم كتب الله له عتق رقبة ، و من أطعم مؤمناً لقمة أطعمه الله من ثمار الجنّة ، و من سقاه شربة من ماءٍ سقاه الله من الرّحيق المختوم ، ومن كساه ثوباً كساه الله من الاستبرق و الحرير و صلّى عليه الملائكة ما بقى في ذلك الثوب سلكٌ .

۷۱۵ ـ امالى الطوسى : (الجزء الحادى عشر) وبالأسناد أبو محمّد الفحّام ، قال : حدّثنى أبو الحسن المنصورى (إلى أن ساق الحديث إلى أمير المؤمنين عليه السلام) قال :

كند) بسبب آن خداوند دردنيا وآخرت عزت كرامت فرمايد ، وهر كس مسجدى بنا كند (گرچه) باندازه آشيانهٔ مرغ سنگ‌خوار باشد خداوند خانه‌اى در بهشت برايش بنا كند (مقصود بيان كثرت ثواب بناءمسجد است) وهر كس بنده‌اى (در راه خدا) آزاد كنداز آتش (قيامت) در امان باشد وهرعضوى از آن بنده آزادشده برابر عضوى از او قرار گيرد (يعنى همانطور كه اعضاء آن بنده‌را ازقيد رقيت و بندگى آزادى بخشيده اعضاءاو هم‌از آتش جهنم آزاد خواهد بود) وهر كس‌درهمى در راه خدا عطا كند ، خداوندبراى او هفتصد حسنه بنويسد ، وهر كس دور كند از راه مسلمانان چيزى راكه‌موجب اذيت و آزار ايشانست خداوند ثبت فرمايد جهت اوپاداش تلاوت چهارصدآيه (راكه) هر حرف از آنها ده‌حسنه دارد ، وهر كس ده‌نفر ازمسلمانان رابه‌بيند وبرايشان سلام كندخداوند براى او ثواب آزادكردن بنده‌اى ثبت‌فرمايد ، وهر كس لقمه (نانى) بمؤمنى بخوراند خداوند از ميوه‌هاى‌بهشت اورا بخوراند ، وهر كس شربت (آبى) بمؤمنى بدهدخداوند از رحيق مختوم سيرابش كند (رحيق مختوم يعنى شراب‌خالص بهشتى كه بمشك مهرشده است) و هر كس جامه‌اى بمؤمنى بپوشاند خداوند اورااز استبرق وحرير (بهشتى) بپوشاند وفرشتگان براو رحمت فرستند مادامى‌كه جامه برتن پوشيده است .

۷۱۵ ـ در كتاب امالى طوسى (جزء يازدهم) باسندهاى خودش از ابومحمد فحام روايت نموده كه گفت : حديث كرد مرا ابوالحسن‌منصورى (تا آنكه‌حديث‌را بحضرت‌امير

سمعت النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم و هو يقول : من أدّى الله مكتوبة فله في أثرها دعوة مستجابة ، قال ابن الفحّام : رأيت والله أمير المؤمنين عليه السلام في النّوم فسألته عن الخبر ، فقال صحيحٌ ، إذا فرغت من المكتوبة فقل و أنت ساجد : اللّهم بحقّ من رواه وروى عنه صلّ على جماعتهم و افعل بى كيت و كيت .

٧١٦ - في الكافي : (كتاب الإيمان و الكفر) باب « حبّ الدنيا و الحرص عليها» عن مهاجر الأسدى ، عن ابى عبد الله عليه السلام قال : مرّ عيسى بن مريم على قرية قدمات أهلها و طيرها و دوابّها فقال : أما انّهم لم يموتوا إلّا بسخطة ولو ماتوا متفرّقين لتدافنوا ، فقال الحواريّون يا روح الله و كلمته ، ادع الله أن يحييهم لنا فيخبرونا ماكانت أعمالهم فنجتنبها ، فدعى عيسى عليه السلام ربّه فنودى من الجوّ أن نادهم ، فقام عيسى عليه السلام بالليل على شرف من الأرض فقال : يا أهل هذه القرية ! فأجابه منهم مجيب : لبّيك يا

المؤمنين عليه السلام رسانيده كه) فرمود : از پيغمبر خدا صلى الله عليه و آله شنيدم ميفرمود : كسيكه نماز فريضه خود را براى خدا بجاى آورد ، براى او درعقب آن نماز يك دعاء مستجاب است ، ابن فحام گفت بخدا سوگند حضرت امير المؤمنين عليه السلام را درخواب ديدم واز (اين) حديث سؤال نمودم ، حضرت فرمود : صحيح است ، هر گاه از نماز فريضه فراغت پيدا نمودى پس در حال سجده بگو : اللهم بحق من رواه وروى عنه صل على جماعتهم وافعل بى كيت و كيت (پروردگارا بحق كسيكه اين حديث را روايت نموده و بحق آنكس كه از او روايت شده درود بفرست برجماعت ايشان و بمن چنين وچنان عنايت فرما ، البته بجاى اين كلمه حاجت خود را ميگويد .

٧١٦ - در كافى (كتاب ايمان و كفر) باب «حب دنيا وحرص بر آن» از مهاجر اسدى از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : حضرت عيسى بن مريم عليه السلام بر قريه اى عبور فرمود كه اهل وطيور وحيوانات آن عموماً مرده بودند ، پس (به حواريون) فرمود : اينان نمرده اند مگر بغضب خدا (زيرا) اگر بغير اين طريق مرده بودند البته بدنهايشان دفن ميگرديد ، حواريون گفتند يا روح الله خدا را بخوان تا ايشان را براى (عبرت) ما زنده كند و از اعمال (و كردار) خود آگاهمان سازند تادورى كنيم (از آنچه باعث نزول عذاب بر ايشان گرديده است) عيسى عليه السلام خدا را بخواند ، پس از فضاى آسمان ندا آمد بخوان ايشان را ، پس عيسى عليه السلام شب درمحل بلندى اززمين قرار گرفت وفرمود : اى اهل اين قريه ! شخصى درپاسخ حضرت گفت لبيك يا روح الله و كلمته ، پس (عيسى عليه السلام) فرمود :

روح الله و كلمته ، فقال : و يحكم ما كانت أعمالكم ؟ قال : عبادة الطاغوت و حبّ الدنيا مع خوف قليل و أمل بعيد و غفلةٍ في لهو و لعب ، فقال : كيف كان حبّكم للدّنيا ؟ قال: كحبّ الصبيّ لأُمّه ، إذا أقبلت علينا فرحنا وسررنا ، و إذا أدبرت عنّا بكينا وحزنّا ، قال : كيف كان عبادتكم للطّاغوت ؟ قال : الطاعة لأهل المعاصي ، قال : كيف كان عاقبة أمركم ؟ قال : بتنا ليلةٍ في عافيةٍ و أصبحنا في الهاوية ، فقال : و ما الهاوية ؟ فقال سجّين ، قال : و ما سجّين ؟ قال : جبالٌ من جمرٍ توقد علينا إلى يوم القيامة ، قال : فما

وای برشما چه بوده‌اعمال شما ؟ گفت‌بندگی (وپرستش) طاغوت و دوستی دنیا درحالی که چندان ترسی (ازخدا) نداشتیم وآرزوی زیاد(دردلها پرورانده بودیم) وغافل‌محض درلهو و لعب (زندگی میگذراندیم) پس (عیسی علیه السلام) فرمود : چگونه دنیارا دوست میداشتید ؟ گفت چون دوستی کودك نسبت بمادرش ، هنگامیکه (دنیا) برما اقبال مینمود (و از نظر معیشت در رفاه وآسایش بودیم) خوشحال و مسرور بودیم و چون بر ما پشت مینمود (وبا ناکامیها روبرو میشدیم) گریان ومحزون میگردیدیم (حضرت‌عیسی علیه السلام) فرمود : چگونه طاغوت‌را عبادت مینمودید ؟ عرضکرد : از اهل معصیت‌فرمانبری مینمودیم . (عیسی علیه السلام) فرمود : سرانجام‌کار شما چگونه بود ؟ عرضکرد : شب رادر عافیت‌خوابیدیم و روز خودرا درهاویه‌دیدیم ، فرمود : هاویه‌چیست ؟ عرضکرد : سجین، فرمود سجین چیست ؟ عرضکرد : کوههائی از آتش گداخته که (جایگاه ماست) تا روز قیامت ، فرمود : پس (از عذاب) چه گفتید وبشما چه گفتند ؟ گفت : گفتیم ما را بدنیا بازگردانید تا زهد پیشه سازیم (و از گناهان بپرهیزیم) گفتند دروغ میگوئید (عیسی علیه السلام) فرمود : وای بر تو چگونه است‌که از میان این مردم جز توکسی بامن سخن‌نگفت ؟ عرضکرد : یاروح‌الله ! بر ایشان دهنه‌هائی ازآتش‌زده و دردست‌فرشتگان غلاظ وشدادداده شده ، منهم میان ایشان‌بودم ولی بااعمال (ناپسند ایشان) شریك‌نبودم ، پس هنگام نزول عذاب مراهم فرا گرفت ، من نیز بموئی بر شفیر جهنم آویزان شده‌ام نمیدانم آیا در آتش خواهم افتادیا ازآن نجات می‌یابم ، سپس عیسی علیه السلام به حواریون توجه نموده و فرمودند : ای دوستان‌خدا ! خوردن نان خشك بانمك زبر ، و خسبیدن‌بر مزبله‌ها خیر بسیاری است در حالیکه (آدمی) عافیت (و سلامت) دنیا و آخرت را دارا باشد .

بیان : حواریون ، مخصوصین انبیا بوده‌اند که در ایمان و عقیده بایشان دارای

قلتم و ما قيل لكم ؟ قال : قلنا ردّنا إلى الدنيا فنزهد فيها ، قيل لنا كذبتم ، قال : ويحك كيف لم يكلّمني غيرك من بينهم ؟ قال : يا روح الله إنّهم ملجمون بلجام من نار بأيدى ملائكة غلاظ شداد و إنّى كنت فيهم و لم أكن منهم ، فلمّا نزل العذاب عمّنى معهم فأنا معلّق بشعرة على شفير جهنّم لا أدرى أكبكب فيها أم أنجوا منها ، فالتفت عيسى عليه السلام إلى الحواريّين فقال : يا أولياء الله أكل الخبز اليابس بالملح الجريش و النّوم على المزابل خير كثير مع عافية الدنيا والآخرة .

٧١٧ ـ و فيه أيضاً : باب « انّ الله انّما يعطى الدّين من يحبّه » عن مالك بن اعين الجهنى ، قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : يامالك ! انّ الله يعطى الدّنيا من يحبّ

نيتى خالص بوده‌اند و ايشان را يارى ميكردند ، بعضى گفته‌اند حواريون از لغت حور بمعنى بياض خالص است ، و اطلاق حواريون بر شاگردان انبيا باينجهت بوده كه نفوس مردم را از اوساخ ذميمه (چركهاى گناهان) پاك مينمودند و مردم را از تاريكيهاى دنيا بعوالم نورانى حق مى كشانيدند ، وعيسى عليه السلام را روح‌الله ميگفتند از اينرو كه اوروح لطيفى بوده منزه از چركها و پليديها كه ماده خلقت وجود مقدس او را جبرئيل عليه السلام در مريم بامر خدا القاكرد ، و يا آنكه وجه‌ناميدنش بروح الله اينست كه‌چون‌مردگان را بامر خدا زنده ميكرد و صورتاً سبب زنده شدن اموات بود از اينجهت او را روح ناميدند همچنانكه روح‌سبب حيات و زندگى آدميست ، وعيسى عليه السلام را كلمة‌الله گفته‌اند زيرا او بامر «كن» خلق گرديده ، بدون اينكه پدرى داشته باشد و ماده عنصرى او در رحم مادر قرار گيرد ، خدايتعالى در قرآن كريم ميفرمايد : **ان مثل عيسى عند الله كمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له كن فيكون** . و او بود كه در گهواره با مردم سخن گفت ، اما وجه‌اينكه شخص مجيب بحضرت عيسى عليه السلام با اينكه با قوم خود در معاصى شركت نداشته معذلك عرضكرد با موئى بر جهنم مشرفم و نميدانم آسوده ميشوم يا بعذاب مبتلا ميگردم ، شايد از اينجهت باشد كه تا حدودى علاقه و محبت با ايشان داشته پس چون بمقدار موئى دوستى ايشان در دل او بوده بايد با ايشان محشور گردد .

٧١٧ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « عطاء خدا دين را بكسى كه او را دوست ميدارد» ازمالك بن اعين جهنى روايت شده كه گفت ازحضرت باقر عليه السلام شنيدم‌ميفرمود : اى‌مالك ! خدا دنيارا بدوست ودشمنش ميدهد ولى دين خودرا نميدهد مگر بكسيكه (او

و يبغض ولا يعطى دينه إلّا من يحبّ .

٧١٨ ـ و فيه أيضاً : باب « من كسا مؤمناً » عن جميل بن درّاج ، عن أبى عبدالله عليه السلام قال : من كسا أخوه كسوة شتاء أو صيف كان حقّاً على الله أن يكسوه من ثياب الجنّة ، و أن يهوّن عليه سكرات الموت ، و أن يوسّع عليه في قبره ، وأن يلقى الملائكة إذا خرج من قبره بالبشرى و هو قول الله عزّ و جلّ في كتابه : **و تتلقاهم الملائكة هذا يومكم الذى كنتم توعدون .**

٧١٩ ـ و فيه أيضاً : باب « صلة الرّحم » عن الجهم بن حميد ، قال : قلت لأبى عبد الله عليه السلام : تكون لى القرابة على غير أمرى ألهم علىّ حقٌّ ؟ قال نعم ، حقّ الرّحم لا يقطعه شيءٌ ، و إذا كانوا على امرك كان لهم حقّان : حقّ الرّحم و حقّ الإسلام .

را) دوست ميدارد .

بيان : علت اينكه دنيا را بدوست و دشمن مرحمت ميفرمايد و دينش را بغير دوست نميدهد ، اينست كه مردمى كه قبول ايمان ميكنند نيستند مگر آنان كه خداوند ايشان را ازخلق خود برگزيده است زيرا تناسبى با موجودات عالم بالا دارند وارواح ايشان با ارواح برگزيدگان حق مناسباتى دارد كما اينكه واردشده : « ان شيعتنا خلقوا من فاضل طينتنا » وشايدمراد ازطينت مقدسه ايشان همان اعتدال ممكن باشد وشيعيان هم بر حسب قرب و بعد بآن اعتدال درجاتشان فرق ميكند .

٧١٨ ـ ونيز در همان كتاب ، باب « كسيكه مؤمنى را بپوشاند » از جميل بن دراج از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : كسى كه بپوشاند برادر (مسلمان) خود را جامهٔ تابستانى يا زمستانى ، خداوند حتم فرمايد كه از جامه‌هاى بهشت او را بپوشانند و سكرات مرگ را بر او آسان گرداند و قبر او را گشاده گرداند ، و روزى كه از قبر بيرون ميآيد فرشتگان (خدا) او را بشارت دهند ، و اينست فرموده خدايتعالى در كتابش : **و تتلقيهم الملائكة هذا يومكم الذى كنتم توعدون .**

٧١٩ ـ ونيز در همان كتاب ، باب « صله رحم وخويشاوندان » از جهم بن حميد روايت شده كه گفت بحضرت صادق عليه السلام عرضكردم خويشانى دارم كه بر دين من نيستند آيا ايشان را برمن حقى هست ؟ فرمود آرى ، حق خويشى را هيچ چيز قطع نميكند و زمانى كه ايشان بر دين تو باشند براى ايشان دو حق خواهد بود : حق رحم وحق اسلام .

٧٢٠ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عبد الله بن سنان ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : انّ لي ابن عمّ أصله فيقطعني و أصله فيقطعني حتّى لقد هممت لقطيعته إيّاي أن أقطعه ، قال : انّك اذا وصلته و قطعك وصلكما الله جميعاً ، و إن قطعته و قطعك قطعكما الله .

٧٢١ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن السكوني ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من سرّه النساء في الأجل و الزيادة في الرزق فليصل رحمه .

٧٢٢ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن اسحاق بن عمّار ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : ما نعلم شيئاً يزيد في العمر إلّا صلة الرّحم حتّى انّ الرجل يكون أجله ثلاث سنين فيكون وصولاً للرّحم فيزيد الله في عمره ثلاثين سنة فيجعلها ثلاثاً و ثلاثين سنة ، و يكون أجله ثلاثاً و ثلاثين سنة فيكون قاطعاً للرّحم فينقصه الله ثلاثين سنة و يجعل أجله إلى ثلاث سنين .

٧٢٣ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ابي بصير ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال :

---

٧٢٠ ـ ونيز در همان كتاب وباب از عبدالله بن سنان روايت شده كه گفت بحضرت صادق عليه‌السلام عرضكردم پسر عموئی دارم كه وظيفه صله‌رحم اورا بجا ميآورم ولی او قطع رحم ميكند بطوريكه تصميم گرفته‌ام من‌هم قطع رحم كنم ، حضرت فرمود : همانا چون تو او را صله نمودی واو قطع صلهٔ تو نمود خداوند پيوند ميان شما را برقرار خواهد فرمود ، و اگر (در صورت قطع او توهم) قطع نمودی ، خداوند (رحمت خود را) از هردو قطع خواهد فرمود .

٧٢١ ـ ونيز در همان كتاب وباب ازسكونی از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه‌فرمود رسولخدا صلی‌الله عليه وآله فرمود : هر كس بخواهد اجل او بتأخير افتد وروزی او زياده گردد البته صلهٔ رحم كند .

٧٢٢ ـ ونيز در همان كتاب وباب از اسحق بن عمار روايت شده كه گفت حضرت صادق عليه‌السلام فرمود : نميدانيم چيزی راكه موجب زيادی عمر گردد مگر صله‌رحم ، تا آنجا كه اگر سه‌سال بمرگ كسی باقيمانده باشد ورحم خود راصله كند خداوند سی سال بر عمر او بيفزايد و زندگی او سی وسه سال گردد ، واگر قطع رحم كند سی‌سال زندگی اورا خداوند بسه‌سال تبديل فرمايد .

٧٢٣ ـ ونيز در همان كتاب وباب از ابی‌بصير از حضرت صادق عليه‌السلام روايت

قال أمير المؤمنين عليه السلام : صلوا أرحامكم ولو بالتّسليم ، يقول الله تبارك و تعالى : **و اتقوا الله الذى تساءلون به و الارحام ان الله كان عليكم رقيبا .**

۷۲۴ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن الوصافى ، عن على بن الحسين عليهما السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : من سرّه أن يمدّ الله في عمره و أن يبسط له في رزقه فليصل رحمه ، فانّ الرّحم لها لسان يوم القيامة ذلق تقول : يا ربّ ! صل من وصلنى واقطع من قطعنى ، فالرّجل ليرى بسبيل خير ، إذا أتته الرّحم الّتي قطعها فتهوى به إلى أسفل قعر في النّار .

۷۲۵ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن اسحق بن عمّار ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : انّ صلة الرّحم و البرّ ليهوّنان الحساب و يعصمان من الذّنوب ، فصلوا

شده که گفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : ارحام خود را صله کنید گر چه بسلام دادن باشد ، خدای تبارك و تعالی میفرماید : **و اتقوا الله الذى تساءلون به والارحام ان الله كان عليكم رقيباً .** (بپرهیزید ازنافرمانی خداوندی که سؤال میکنید بخدا ورحمهای خود ، مقصوداینست که همانطوریکه خدارا بگفتار خود بزرگ میشمارید و سوگند باومیخورید باطاعت و فرمانبری او نیز اورا بزرگ شمارید ، یا آنکه مقصود اینست که همانطوریکه حقوق و حوائج ونیازات خود را بین خود محترم شمرده ومطالبه می کنید حقوق الهی و حق رحم رانیز رعایت کنید و قطع رحم ننمائید هماناخداوند بر شما نگهبان است) .

۷۲۴ ـ ونیز در همان کتاب وباب از وصافی ازحضرت زین العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله فرموده : کسی که خوشحالست که خدا عمر اورا طولانی ودراز گرداند و روزیش زیاده کند البته باید صله رحم کند ، زیرا رحم در روزقیامت زبان گویائی خواهدداشت که میگوید خدایا عنایت فرما بر کسی که مرا صله نمود وقطع کن آنرا که مرا قطع کرد ، همانا آدمی (توجهی که باعمالش مینماید) چنین می پندارد که کارهای اوهمه نیك است تا آنکه رحمی که اورا قطع کرده میآید وجهت قطع رحم اورا بته جهنم میاندازد .

۷۲۵ ـ ونیز در همان کتاب و باب ازاسحاق بن عمار روایت شده که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : همانا صله رحم و نیکی (بمردم) حساب (قیامت) را (بر آدمی) آسان کند ، و ازگناهان نگهداری نماید پس صله رحم کنید و ببرادران

أرحامكم و برّوا بإخوانكم و لو بحسن السّلام و ردّ الجواب .

٧٢٦ - و فيه أيضاً : باب « نسبة الإسلام » عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنى ، عن أبى جعفر الثاني ، عن أبيه ، عن جدّه صلوات الله عليهم قال : قال امير المؤمنين عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : انّ الله خلق الإسلام فجعل له عرصة و جعل له نوراً وجعل له حصناً و جعل له ناصراً ، فامّا عرصته فالقرآن ، و أمّا نوره فالحكمة ، و أمّا حصنه فالمعروف ، و أمّا أنصاره فأنا و أهل بيتى و شيعتنا ، فأحبّوا أهل بيتى و شيعتهم و أنصارهم ، فانّه لمّا اسرى بى الى السمآء الدنيا فنسبني جبرئيل عليه السلام لأهل السمآء

(دينى خود) نيكى نمائيد گرچه (نيكى شما) بسلام وجواب سلام نيكو دادن باشد .

٧٢٦ - و نيز در همان كتاب و باب « نسبت اسلام » از حضرت عبدالعظيم بن عبدالله حسنى از حضرت جواد عليه السلام از پدر (بزرگوارش) از جدش صلوات الله عليهم روايت شده كه فرمود حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود : رسولخدا صلى الله عليه و آله فرموده : همانا خداوند مقرر فرمود اسلام را و براى آن عرصه و نور وحصن و ناصرى قرار داد ، اما عرصه اسلام همانا قرآن (كريم) است ، و نور اسلام حكمت (يعنى علوم الهيه) است ، وحصن اسلام معروف است ، و انصار (و ياوران) اسلام من و اهل بيت من و شيعيان و ياوران ايشانند ، همانازمانيكه سيردر آسمان دنيا نمودم (در شب معراج) جبرئيل عليه السلام فضائل مرا براى اهل آسمان شمرد پس خداوند دوستى من و اهل بيت من و شيعيان مرا در دل فرشتگان بامانت نهاد و اين دوستى تا روز قيامت بامانت خواهد بود ، سپس مرا بسوى اهل زمين فرود آورد پس اشرفيت مرا برسايرانبياء براى اهل زمين بيان كرد ، پس امانت نهاد دوستى من و دوستى اهل بيت مرا دردلهاى ايمان آورندگان از امت من كه (اينان) نگاه ميدارند امانت مرا در حق اهل بيتم تا روز قيامت ، همانا اگر مردى از امت من همه روز هاى عمر خود را در دنيا خدا را پرستش كند سپس خداى با عزت و جلال را در حال دشمنى با اهل بيت و شيعيان من ملاقات كند خداوند نمى گشايد سينه او را مگر آنكه مملو از نفاق است (يعنى حقيقت ايمان در دل او نيست) .

بيان : عرصه فضائى ازخانه را گويند كه در آن بنائى نباشد ، امام عليه السلام اسلام را تشبيه كرده بمردى كه در ميدانى قرار گرفته كه مراد از آن ميدان ، قرآن است يا تشبيه فرموده بخانه‌اى كه فضاى آن قرآن كريمست و درهر حال هر كس ازحدود قرآن تجاوز

استودع الله حبّی و حبّ أهل بیتی و شیعتهم في قلوب الملائکة فهو عندهم ودیعة إلی یوم القیامة ، ثمّ هبط بی الی الأرض فنسبنی الی أهل الأرض فاستودع الله عز و جل حبّی و حبّ أهل بیتی و شیعتهم في قلوب مؤمنی امّتی فمؤمنوا امّتی یحفظون ودیعتی [في أهل بیتی] الی یوم القیامة ، ألا فلو انّ الرّجل من امّتی عبد الله عز و جل عمره أیّام الدّنیا ثمّ لقی الله عز و جل مبغضاً لأهل بیتی و شیعتی ، ما فرّج الله صدره إلّا عن النّفاق .

۷۲۷ - في امالی الطّوسی : (الجزء الرابع) عن ابان بن تغلب ، عن ابی عبد الله علیه السلام قال : من کان وصل لأخیه بشفاعة في دفع مغرم او جرّ مغنم ، ثبّت الله عز وجل قدمیه یوم تزلّ فیه الأقدام .

۷۲۸ - و فیه أیضاً : في ذلك الجزء ، عن صفوان بن مهران ، عن ابی عبد الله علیه السلام قال : أیّما رجل مسلم أتاه رجل مسلم في حاجة و هو یقدر علی قضاءها فمنعه إیّاها ،

کرده ، ازاین ملت بیرونشده ، و ایضاً تشبیه فرموده علوم حقه و معارف کامله را بنور و چراغی که اسلام از آنها کسب نور میکند و نورانیتش بوسیله آنها زیاد میگردد و دیوار آن را احسان و آنچه عقل و شرع شناسای آنند قرار داده است ، زیرا بسبب احسان و عمل نیك ، اسلام حفظ میگردد ، و بسبب اخلاق پسندیده ممکنست اسلام باقی بماند و مسلمانان از بیرون رفتن ازدین حفظ شوند و موجب شود دیگران بشرف اخلاق نیك مسلمانان بدین مقدس اسلام مشرف شوند ، اما نسب پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای اهل آسمانها باینست که مناقب و فضائل حضرتش را آشنا شوند (و نسب او صلی الله علیه و آله برای اهل زمین باینست که بسبب معجزات و آنچه از آیات کریمه قرآنیه درشأنش وارد شده بشناسند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اشرف انبیاست .

۷۲۷ - در امالی طوسی (جزء چهارم) از ابان بن تغلب از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : کسی که برادر (مؤمن) خود را صله کند بوساطتی در دفع نمودن زیان یاجلب منفعتی ، خداوند با عزت و جلال ثابت گرداندقدمهای اورا در روزی که قدمها لرزانست (مقصود روز قیامت است) .

۷۲۸ - ونیز در همان کتاب و جزء از صفوان بن مهران از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : هر مرد مسلمانی که مرد مسلمان دیگری برای نیازی (که باو

عيّره الله يوم القيامة تعييراً شديداً و قال له أتاك أخوك في حاجة قد جعلت قضاءها في يدك فمنعته إيّاها زهداً منك في ثوابها ، و عزّتي لا أنظر اليك اليوم في حاجة معذّباً كنت أو مغفوراً لك .

٧٢٩ ـ في الكافي : (كتاب الإيمان و الكفر) باب « إدخال السّرور على المؤمنين» عن أبي حمزة الثمالي ، قال : سمعت أباجعفر عليه السلام يقول : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : من سرّ مؤمناً فقد سرّني و من سرّني فقد سرّ الله .

٧٣٠ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن جابر ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : تبسّم الرجل في وجه أخيه حسنة ، و صرف القذى عنه حسنة ، و ما عبد الله بشيء أحبّ إلى الله من إدخال السّرور على المؤمن .

٧٣١ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عبيد الله بن الوليد الصافي ، قال : سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول : انّ فيما ناجى الله عز و جل به عبده موسى عليه السلام قال : انّ عباداً

دارد) نزد او بيايد و او توانای برآوردن نيازاوهست ولی منع مينمايد او را ازحاجتش (و نيازش بر نمی‌آورد) خداوند در روزقيامت او راسرزنش‌شديد فرمايد و باو فرمايد : برادر(مؤمن) تو نزد تو آمدبرای حاجتی که برآوردن‌آن را نزد تو قرار دادم و تو او را منع نمودی برای اينکه بثواب بر آوردن حاجت مؤمن ميل ورغبتی نداشتی ، بعزت خودم سوگند امروز بسوی تو نظرنيفکنم (در حاجت ونيازت) چه اهل عذاب‌وشکنجه باشی يا آنکه اهل مغفرت وآمرزش باشی .

٧٢٩ ـ در کافی (کتاب ايمان و کفر) باب « ادخال سرور بر مؤمنين » از ابی حمزه ثمالی روايت شده که گفت از حضرت باقر عليه السلام شنيدم ميفرمود رسولخداصلی‌الله عليه وآله فرموده : کسی که مؤمنی راخوشحال کند مرا خوشحال نموده و هرکه مرا خوشحال کند خدا را مسرور کرده است .

٧٣٠ـ و نيز در همان کتاب و باب از جابر از حضرت باقر عليه السلام روايت شده که فرمود : خنده مرد در صورت برادر (مؤمن) خود (موجب) اجر و پاداش است ، و پرستش نشد خداوند بچيزی محبوبتر از داخل نمودن سرور و خوشحالی بر مؤمن .

٧٣١ ـ و نيز در همان کتاب و باب‌از عبيدالله‌بن وليد صافی روايت شده که گفت‌از حضرت باقر عليه السلام شنيدم ميفرمود : همانا خداوند باعزت و جلال در مناجات بابنده خود حضرت موسی عليه السلام فرمود : همانا برای من بندگانی است که بهشت خود را بر ايشان

لی اُبیحهم جنّتی و احکّمهم فیها، قال یا ربّ و من هؤلاء الّذین تبیحهم جنّتك و تحکّمهم فیها؟ قال: من أدخل علی مؤمن سروراً، ثمّ قال: إنّ مؤمناً کان في مملکة جبّار فولع به فهرب منه إلی دار الشرك فنزل برجل من اهل الشرك فأظلّه و أرفقه و اضافه، فلمّا حضره الموت أوحی الله عز و جل إلیه و عزّتی و جلالی لو کان لك في جنّتي مسکن لأسکنتك فیها ولکنّها محرّمة علی من مات بی مشرکاً، و لکن یا نار هیدیه ولا تؤذیه، و یؤتی برزقه طرفی النهار، قلت من الجنّة؟ قال: من حیث شاء الله.

۷۳۲ - و فیه أیضاً: في ذلك الباب، عن هشام بن الحکم، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: من أحبّ الأعمال إلی الله عز وجل: إدخال السرور علی المؤمن، إشباع جوعته، أو تنفیس کربته، أو قضاء دینه.

۷۳۳ - وفیه أیضاً: في ذلك الباب، عن أبان بن تغلب، قال: سألت أبا عبدالله علیه السلام

مباح گردانیده و ایشان را در بهشت فرمانروا گردانیده‌ام (موسی علیه السلام) گفت: خدای من کیانند آنان که بهشت خود را بر ایشان مباح گردانیده‌و برفرشتگان فرمانرواشان فرموده‌ای؟ فرمود: کسی که بر مؤمنی سرور (و خوشحالی) وارد گرداند، سپس (حضرت) فرمود: همانا مؤمنی در سر زمین (مردی) ستمکار زندگی میکرد، پس مورد آسیب آنظالم قرار گرفت، لذا از او گریخت و بسر زمین مشرکین رفت و بر مردی از اهل شرك فرود آمد، آنمرد ویرا پذیرفته و احترامش نمود و بپذیرائیش پرداخت، چون هنگام مرگ آن مشرك رسید خداوند بدو وحی فرستاد (یعنی آگاهش ساخت) که بعزت و جلالم سوگند اگر در بهشت من جائی جهت تو میبود هر آینه ترا در آن جای میدادم، ولی بهشت حرام شده بر کسی که بمیرد در حالیکه شرك بمن داشته باشد لیکن ای آتش (جهنم) بترسان او را ولی آزار مرسان، وروزی او صبح وشب (در جهنم) میرسد راوی پرسید آنروزی از بهشت مرحمت میشود؟ حضرت فرمود از هر جا که خدا بخواهد.

۷۳۲ - ونیز درهمان کتاب و باب از هشام بن‌حکم از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: محبوبترین‌اعمال نزد خدای باعزت‌و جلال داخل کردن سرور برمؤمن بسیر نمودن اوست از گرسنگی یا رفع گرفتاری او کردن یا بدهی او را دادن.

۷۳۳ - و نیز در همان کتاب و باب از ابان بن تغلب روایت شده که گفت از

عن حقّ المؤمن على المؤمن ، فقال : حقّ المؤمن على المؤمن أعظم من ذلك لو حدّثتكم لكفرتم ، إنّ المؤمن اذا خرج من قبره خرج معه مثال من قبره يقول له أبشر بالكرامة من الله و السرور ، فيقول له بشّرك الله بخير ، قال : ثمّ يمضى معه يبشّره بمثل ما قال و اذا مرّ بهول قال : ليس هذا لك ، و اذا مرّ بخير قال : هذا لك ، فلا يزال معه يؤمنه ممّا يخاف و يبشّره بما يحبّ حتّى يقف معه بين يدى الله عز و جل ، فإذا أمر به إلى الجنّة قال له المثال : أبشر فانّ الله عز و جل قد أمر بك إلى الجنّة ، قال فيقول : من أنت رحمك الله تبشّرنى من حين خرجت من قبرى و آنستنى في طريقى وخبّرتنى عن ربّى ؟ قال : فيقول أنا السرور الّذي كنت تدخله على إخوانك في الدنيا خلقت منه لأبشّرك وأونس وحشتك .

حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از حق مؤمن بر مؤمن (راوی) گفت پس حضرت فرمود: حق مؤمن بر مؤمن بزرگتر از اینست (که بتوان گفت) اگر (حقیقت امر را) برای شما بگویم هر آینه کافر گردید (یعنی آنقدر حق مؤمن برمؤمن زیاد است که آنطور که باید اداء آن نمی نمائید) همانا مؤمن هنگامیکه ازقبر بیرون میآید با او مثالی از همان قبر خارج میشود و باو میگوید شاد باش بنوازش و سروری که از خداوند بتو میرسد ، پس باو میگوید : بشارت دهد خدا ترا بخیر (و نیکی ، سپس حضرت) فرمود پس (آن مثال) بامؤمن حرکت نموده و بشارتش میدهد بمثل آنچه گفته بود ، وهرگاه برمکان ترسناکی عبور کند (آن مثال) میگوید : اینجا برای تو نیست و چون برخیر و نیکی رسد گوید : این برای تست ، و پیوسته با اوست و بیم او را از آنچه میترسد بر میدارد و بر آنچه دوست دارد بشارتش میدهد تا در پیشگاه خدایتعالی میایستد و چون (خداوند) فرمان میدهد که او را به بهشت برند آن مثال(بمؤمن) خواهد گفت بشارت بادترا (بنعمتهای بهشت) زیرا خداوند فرمانداده ترا ببهشت برند (حضرت) فرمود : پس (مؤمن) میگوید توکیستی خدای رحمتت کند با این بشارتها که از وقت بیرون آمدن از قبر بمن دادی و در این راه با (من) انس(والفت) داشتی و از خدای من مرا خبر میدادی ؟ (حضرت) فرمود : پس (آن مثال) میگوید من سروری هستم که در دل برادران (مؤمن) خود دردنیا وارد ساختی ، من از آن سرور خلق شده‌ام تا ترا(بر این نعمتها که بپاداش این صفت نیك بتو عنایت گردیده) بشارت دهم و بیم ترا برطرف سازم .

۷۳٤ ـ وفيه أيضاً : باب « المعانقة » عن عبد الله بن محمّد الجعفي ، عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام ، قالا : ايّما مؤمن خرج إلى أخيه يزوره عارفاً بحقّه كتب الله له بكلّ خطوة حسنة و محيت عنه سيّئة و رفعت له درجة ، و اذا طرق الباب فتحت له ابواب السماء ، فاذا إلتقيا وتصافحا وتعانقا أقبل الله عليهما بوجهه ثمّ باهى بهما الملائكة فيقول : انظروا إلى عبدىّ تزاورا و تحابّا فىّ ، حقّ علىّ ألّا اُعذّبهما بالنّار بعد هذا الموقف ، فاذا إنصرف شيّعه الملائكة عدد نفسه و خطاه و كلامه ، يحفظونه من بلآء الدّنيا و بوائق الآخرة إلى مثل تلك اللّيلة من قابل ، فان مات في ما بينهما أعفى من الحساب ، و إن كان المزور يعرف من حقّ الزّائر ما عرفه الزّائر من حقّ المزور ، كان له مثل أجره .

۷۳۵ ـ و فيه أيضاً : باب « في احياء المؤمن » عن سماعة ، عن أبي عبد الله عليه السلام

---

۷۳٤ ـ ونيز در همان كتاب ، باب «معانقه» از عبدالله بن محمد جعفى از حضرت باقر و حضرت صادق عليهماالسلام روايت شده كه فرمودند : هر مؤمنى كه (از خانه) براى زيارت برادر (مؤمن) خود بيرون رود در حاليكه شناساى حق او باشد ، خداوند براى هر گامى كه برميدارد يك حسنه ثبت فرمايد و يك گناه از او محو فرمايد و يك درجه بر (درجات) او بيفزايد ، پس هنگامى كه بدر خانه رسيد درهاى آسمان بر او گشوده شود و هنگامى كه برادر مؤمن خود را ملاقات كرد و مصافحه و معانقه نمودند خداى (باعزت و جلال) توجه (خاص) خود را بسوى ايشان كند و بايشان بر فرشتگان مباهات نموده ميفرمايد : نظر كنيد به بنده من كه يكديگر را زيارت نموده و دوستى ورزيده‌اند براى خاطر من ، و سزاوار است بر من از جهت لطف كه عذاب و شكنجه نفرمايم ايشان‌را پس از اين زمان ، پس هنگاميكه برميگردد ، فرشتگان او را بدرقه كنند بعدد نفسها و گامها و سخنان او ، نگه‌ميدارند او را از بلاء دنيا وسختيها ومصيبت هاى آخرت تا مثل چنين شب از سال آينده ، پس اگر در مابين اين دو شب بميرد از حساب او را عفو كنند ، و اگر آنكه زيارت شده است بشناسد حق و منزلت آن را كه بزيارت او آمده آنطوريكه زيارت كننده ، عارف بمقام زيارت كرده شده‌ميباشد ، مثل پاداش زائر راهم باوميدهند .

۷۳۵ ـ ونيز در همان كتاب ، بابى است «در احياء مؤمن» از سماعه از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه گفت بحضرت عرضكردم فرموده خداى با عزت و جلال را

قال : قلت له قول الله عز وجل : **من قتل نفساً بغير نفس فكأنما قتل الناس جميعاً و من أحياها فكأنما أحيا الناس جميعاً .** قال : من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنّما أحياها ، و من أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها .

٧٣٦ ـ و فيه أيضاً : باب « ما أخذه الله على المؤمن من الصبر على ما يلحقه فيما ابتلى به » عن محمّد بن عجلان ، قال : كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فشكا إليه رجل الحاجة فقال : اصبر فانّ الله سيجعل لك فرجاً ، قال : ثمّ سكت ساعة ثمّ أقبل على الرّجل فقال : أخبرني عن سجن الكوفة كيف هو ؟ فقال . اصلحك الله ضيّق منتن و أهله بأسوء حال ، قال : فانّما أنت في السّجن فتريد أن تكون فيه في سعة ، أما علمت انّ الدّنيا سجن المؤمن ؟ .

٧٣٧ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن معاوية بن عمّار ، عن أبي عبد الله عليه السلام

(که میفرماید :) **من قتل نفساً بغير نفس فكأنما قتل الناس جميعاً ومن احياها فكأنما أحيا الناس جميعاً .** (یعنی هر کس بکشد کسی را بدون اینکه استحقاق کشته شدن در او باشد ، چنان باشد که همه مردم را کشته ، وهر کس زنده کند نفسی را پس چنان باشد که همه مردم را زنده گردانیده‌است ، حضرت درمعنی و تفسیر آیه) فرمود : هر کس بیرون کند نفسی را از گمراهی و بسوی هدایت (وراه راست استوار گرداند) چنان باشد که اورا زنده گردانیده‌است ، وهر کس بیرون بردنفسی را ازهدایت بگمراهی (و ضلالت ، چنان باشد که) او راکشته است .

٧٣٦ ـ ونیز در همان کتاب ، باب « آنچه راکه خداوند ازمؤمن اخذ فرموده از شکیبائی بر ابتلائات او» از محمد بن عجلان روایت شده کـه گفت نزد حضرت صادق علیه السلام بودم که مردی ازحاجت (خود) شکایت کرد ، حضرت فرمود : صبر نما زیراخداوند بزودی گشایشی بتو عنایت‌فرماید (راوی) گفت سپس حضرت ساعتی ساکت شدند ورو کردند بهمان مرد وفرمودند : از زندان کوفه مرا خبر ده که چگونه است ، عرضکرد خداوندکار شما را بخیر و خوبی پیش‌آورد (زندان کوفه) تنگ وبدبو است واهل آن (یعنی زندانیان) بیدترین حالاتند ، حضرت‌فرمود : پس‌همانا تودر زندانی ، پس‌میخواهی در آن گشایشی داشته باشی آیا ندانستی که دنیا زندان مؤمن است ؟.

٧٣٧ ـ ونیز در همان کتاب وباب از معاویة بن عمار از حضرت صادق علیه‌السلام

قال : سمعته يقول : ما كان و لا يكون إلى أن تقوم السّاعة مؤمن إلّا وله جارٌ يوذيه .

۷۳۸ - في نهج البلاغة : باب « المختار من حكم أمير المؤمنين عليه السلام » وقال عليه السلام : إعجبوا لهذا الإنسان ، ينظر بشحم و يتكلّم بلحم و يسمع بعظم و يتنفّس في خرم .

روایت کرده و گفت که از حضرت شنیدم میفرمود : نبوده ونمی باشد تا روز قیامت مؤمنی مگر آنکه همسایه‌ای دارد که اورا میآزارد .

آن یکی واعظ چه بر تخت آمدی — قـاطعان راه را داعی شدی
دست برمیداشت یا رب رحم ران — بر بدان و مفسدان و طاغیـان
پس بگفتندش که این معهود نیست — دعوت اهل ضلالت جود نیست
گفت نیکوئی از اینها دیده‌ام — من دعاشان زین سبب بگزیده‌ام
خبث و ظلم و جور چندان ساختند — که مرا از شر بخیر انداختند
هر دمی که رو بدنیا کردمی — من‌از ایشان زخم وضربت خوردمی
کردمی از زخم آن جانب پناه — باز آوردندمی گرگان براه
چون سبب ساز صلاح من شدند — پس دعاشان بر منست ای هوشمند
بنده مینالد بحق از درد خویش — صد شکایت میکند از رنج و نیش
حق همیگوید که آخر رنج ودرد — مر ترا لابه کنان و راست کرد
این گله زان نعمتی کن کو برد — از در ما دور و مطرودت کند
در حقیقت هر عدو داروی تست — کیمیای نافع و دلجوی تست
که از او اندر گریزی در دعا — استعانت جوئی از فضل خـدا
در حقیقت دوستانت دشمنند — که ز حضرت دور و مشغولت کنند

۷۳۸ - در نهج البلاغه باب « مختار ازحکمتهای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام » است که فرمود : بعجب آئید از این انسان که نظر میکند به پیه (زیراچشم در پیه قرار داده شده است) وسخن میگوید بپارهٔ گوشتی (که مقصود زبانست) و می‌شنود باستخوان (چنانچه اهل تشریح گفته‌اند در مقابل پردهٔ صماخ سه استخوان قرار گرفته است یکی بشکل رکاب ، دیگری بشکل سندان وسومی بشکل چکش که آنرا مطرقی گویند که چون هوا بصماخ برسد و او را متزلزل کند استخوان چکشی بسندانی میخورد و در برابر این استخوانها جسمی است که آنرا حلزون الاذن گویند وبشکل کرمهائی است که پوست سفید رنگی دارند و در برخی ازدرختها دیده میشود ودر آخر آن حلزون رگی است که بالنتیجه بدماغ (مغز سر) متصل میشود وباینوسیله صدا منتقل بدماغ شده وانسان ادراك میکند) وبوسیله سوراخ (بینی) تنفس مینماید .

٧٣٩ - في المجلّد السابع عشر من البحار، من كتاب عيون الحكم و المواعظ، قوله عليه السلام: رحم الله عبداً سمع حكماً فوعى، و دعى إلى الرشاد فدنى، و أخذ بحجزة هادٍ فنجى، و راغب ربّه و خاف ذنبه، قدّم خالصاً و عمل صالحاً، اكتسب مذخوراً و اجتنب محظوراً، رمى غرضاً و أحرز عوضاً، كابد هواه و كذّب مناه، جعل الصّبر مطيّة نجاته، و التقوى عُدّة وفاته، ركب الطريقة الغرّاء و لزم المحجة البيضاء، اغتنم المهل و بادر الأجل و تزوّد من العمل.

٧٤٠ - في الخصال: باب «الاثنين» عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أبيه باسناده يرفعه إلى أمير المؤمنين عليه السلام انّه قال: قطع ظهري رجلان من الدنيا: رجلٌ عليم اللّسان فاسق، و رجل جاهل القلب ناسك، هذا يصدّ بلسانه عن فسقه، و هذا

---

٧٣٩ - درجلدهفدهم بحاراز كتاب عيون الحكم والمواعظ، حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود: خدارحمت كند بنده‌اى راكه بشنودپند و اندرز را ونگاهدارد آن را، و برشد وصلاح خوانده شودپس نزديك (بآن) شود، وكمر بندراهنما را بگيردتا نجات پيداكند (مقصود اينست كه متوسل بايشان شود) و بپروردگار خود رغبت داشته باشد واز گناه خود بترسد، عمل خالصى پيش فرستد و كار نيكو وشايسته‌اى بجاى آرد، ذخيره‌اى براى خود تهيه كند و از محرمات اجتناب ورزد، نشانه وهدفى در نظر داشته باشد (يعنى در اعمال خود مقصودش خدا باشد) و عوضى را بدست آرد، باهواى نفس خود درجنگ و ستيزه باشد و آرزوهاى خود را تكذيب كند (يعنى از آرزوهاى باطل محدوددنيوى صرفنظر نمايد) شكيبائى رامركب نجات خود قرار دهد، وپرهيزكارى را توشه (بعد از) مرگ خودقراردهد، برراه روشن وواضح حركت كند وملازم بادلايل وبراهين آشكارا باشد، فرصتهارا غنيمت شمارد وبمرگ سبقت گيرد (يعنى خودرا مهياى مرگ نمايد) و از عمل توشه برگيرد.

٧٤٠ - در خصال: باب «اثنين» از احمدبن ابى عبدالله برقى از پدرش باسنادش مرفوعاً ازحضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت شده كه فرمود: دو طايفه از مردم دنيا پشت مرا شكستند: مردى كه بر حسب زبان داناست (ليكن از نظر عمل) فاسق است (يعنى بگفته خود عمل نميكند) و مردى كه از حيث قلب جاهل ونادانست (و از جهت عمل) پارساست (يعنى عبادت‌هاى او مستند بعلم و دانش وفهم نيست) آنمرد (كه بزبان داناو بعمل فاسق است) باز ميدارد بزبان خود از فسق خويش (يعنى با علم ودانشى كه دارد

بنسکه عن جهله ، فاتّقوا الفاسق من العلماء ، و الجاهل من المتعبّدین ، اولئك فتنة کلّ مفتون ، فانی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول : یا علی ! هلاك اُمّتی علی یدی کلّ منافق علیم اللّسان .

۷۴۱ ـ في الکافي: (کتاب الإیمان و الکفر) باب « الذنوب » عن سماعة ، قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول : ما أنعم الله علی عبد نعمة فسلبها إیّاه حتّی یذنب ذنباً یستحقّ بذلك السّلب .

۷۴۲ ـ في مکارم الأخلاق : الباب «الثامن الفصل الثانی » قال صلی الله علیه و آله : لولا النساء لعبد الله حقّاً [حقّاً ـ نسخه] .

۷۴۳ ـ و فیه أیضاً : في ذلك الباب و الفصل ، عن الصادق علیه السلام قال : أغلب الأعداء

بزبان خود فسق خویش راپرده پوشی میکند) وآن مرد (که جاهل القلب و پارساست) بعبادت خود نادانی خود را می پوشاند ، پس بپرهیزید از دانشمند گناهکار و نادان پارسا (زیرا) ایشان سبب گمراهی هر گمراهی هستند ، همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم میفرمود : ای علی ! هلاکت امت من بدست هر منافقی است که بزبان گویا باشد (وعملی طبق گفتار خویش نداشته باشد) .

۷۴۱ ـ در کافی : (کتاب ایمان و کفر) باب « ذنوب » از سماعه روایت شده که گفت از حضرت صادق علیه السلام شنیدم میفرمود : خداوند نعمتی را به بنده‌ای نداده است که آنرا باز گیرد از او مگر آنکه گناهی کند که بسبب آن مستحق سلب و رفع نعمت شود .

هین مراقب باش گر دل بایدت — کز پی هر فعل چیزی زایدت
از بدی چون دل سیاه و تیره شد — فهم کن اینجا نشاید خیره شد
این بلا از کودنی آمد ترا — که نکردی فهم نکته و رمزها
تا کنون کردی چنین اکنون مکن — تیری کردی آب ازین افرون مکن
بر مشوران تا شود این آب صاف — اندر او بین ماه واختر در طواف
پس نهادی زنگ تو اندر نهاد — این بود یسعون فی الارض الفساد

۷۴۲ ـ در مکارم الاخلاق ، باب « هشتم فصل دوم » حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود : اگر نبودند زنان هر آینه خداوند بطور حقیقی و واقعی پرستش میگردید (مقصود زنانی هستند که در اثر انحرافات اخلاقی مردان را برخلاف راه حق وامیدارند) .

۷۴۳ ـ و نیز در همان کتاب و باب وفصل ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده

للمؤمن زوجة السّوء .

٧٤٤ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب و الفصل ، قال ﷺ : لو انّ جميع ما في الأرض من ذهب و فضّة حملته المرأة إلى بيت زوجها ثمّ ضربت على رأس زوجها يوماً من الأيّام ، تقول من أنت انّما المال مالى ، حبط عملها ولو كانت من أعبد الناس إلّا أن تتوب و ترجع و تعتذر إلى زوجها .

٧٤٥ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب و الفصل ، عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : سمعت رسول الله ﷺ يقول : ايّما امرأة هجرت زوجها و هي ظالمة ، حشرت يوم القيامة مع فرعون و هامان و قارون في الدّرك الأسفل من النار إلّا أن تتوب وترجع .

٧٤٦ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب (الفصل الخامس) قال النبيّ ﷺ : ايّما امرأة آذت زوجها بلسانها لم يقبل الله منها صرفاً و لا عدلاً ولا حسنة من عملها حتّى ترضيه [يرضى منها] و ان صامت نهارها و قامت ليلها و اعتقت الرّقاب و حملت على

که فرمود : غالب‌ترین دشمنان مؤمن زن بداست .

٧٤٤ - و نیز در همان کتاب و باب و فصل از آن‌حضرت روایت شده که فرمود : اگر آنچه در زمین است از طلا و نقره که زن آنرا بخانه شوهر خود حمل کند سپس روزی از روزها بسر شوهر خود بزند و بگوید تو کیستی همانا مال مال منست ، عمل او باطل‌شود گرچه از عابدترین مردم باشد مگر اینکه توبه کرده و رجوع نموده و از شوهر خود عذرخواهی کند .

٧٤٥ - ونیز در همان کتاب وباب وفصل ازحضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده که فرمود : از رسولخدا صلی‌الله علیه وآله شنیدم میفرمود : هر زنی که از شوهر خود ببرد و جدائی کند در حالیکه (بر شوهر خود) ستم‌نموده باشد ، در روز قیامت با فرعون وهامان وقارون در طبقه زیرین ازآتش محشور شود مگرآنکه توبه نموده‌و (ازکردار زشت خود) برگردد .

٧٤٦ - ونیز در همان کتاب وباب (فصل پنجم) پیغمبر (اکرم صلی‌الله علیه و آله) فرمود : هر زنی که شوهرخود رابزبان خویش آزار برساند قبول نفرماید خداوند ازاو توبه و نه فدیه و نه خیری از عمل او راتا آنکه شوهر خود را راضی کند (شوهر ازاو راضی شود) گر چه روز(ها) روزه دارد وشب (ها جهت عبادت وپرستش خدا) بپاخیزد و بندگانی (در راه خدا) آزاد کند و اسبهای نیکو در راه خدا بدهد (مقصوداینست

جياد الخيل في سبيل الله ، فكانت اوّل من يرد النّار ، و كذلك الرّجل إذا كان لها ظالماً .

۷٤۷ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب و الفصل ، قال النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم : ايّما إمرأة لم ترفق بزوجها و حملته على ما لا يقدر عليه و مالا يطيق ، لم يقبل منها حسنة ، و تلقى الله و هو عليها غضبان .

۷٤۸ - وفيه أيضاً : في ذلك الباب والفصل ، عن الصادق عليه السلام قال : انّ قوماً أتوا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقالوا يا رسول الله ! إنّا رأينا اُناساً يسجد بعضهم لبعض ، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : لو كنت آمر أحداً أن يسجد لأحد لأمرت المرأة أن تسجد لزوجها .

۷٤۹ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب و الفصل ، قال (أى الصّادق) عليه السلام : ايّما امرأة تطيّبت لغير زوجها لم يقبل منها صلوة حتّى تغتسل من طيبها كغسلها من جنابتها .

که اسبهائی برای فرستادن بمیدان جنگ با اعداء تربیت کند و بدهد) پس او نخستین کسی است که وارد در آتش جهنم میگردد ، وهمچنین است مرد اگر بزن خود ستمکار باشد .

۷٤۷ - و نیز در همان کتاب و باب و فصل است که پیغمبر (اکرم صلی الله علیه وآله) فرمود : هر زنی که با شوهر خود مدارا نکند و بر گردن او نهد (یعنی وادار کند) چیزی را که توانای بر آن نیست و از طاقت او خارج است خداوند عمل خیری از او قبول نفرماید و پروردگار (خود را) ملاقات فرماید در حالی که خدا بر او خشمناك است .

۷٤۸ - و نیز در همان کتاب و باب و فصل از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : همانا طایفه‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کردند ای رسول خدا همانا مردمی را دیدیم که بعضی (از ایشان) ببعض (دیگر) سجده میکنند ، حضرت فرمود : اگر امر میکردم کسی را که بکسی سجده کند هر آینه امر مینمودم باینکه زن بشوهر خود سجده کند .

۷٤۹ - و نیز درهمان کتاب و باب و فصل روایت شده که حضرت (یعنی حضرت صادق علیه السلام) فرمود : هر زنی که برای غیرشوهر خود بوی خوش استعمال کند خداوند نمازی از او قبول نفرماید تا خود را از آن بوی خوش بشوید همانطور که از برای (رفع) جنابت میشوید (مقصود اینست که طوری خود را شستشو دهد که بکلی آثار طیب برطرف گردد) .

۷۵۰ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب و الفصل ، و عنه (ای الصّادق) عليه السلام قال : ايّما امرأة قالت لزوجها : ما رأيت منك خيراً قطّ ، فقد حبط عملها .

۷۵۱ ـ في الكافي : باب « الذنوب » عن زرارة ، عن أبی جعفر عليه السلام قال عليه السلام :

---

۷۵۰ ـ و نیز در همان کتاب و باب و فصل از حضرت (صادق علیه السلام) روایت شده که فرمود : هر زنی که بشوهر خود بگوید من هرگز از تو خیر و نیکی ندیدم ، عمل او باطل شود .

۷۵۱ ـ در کافی : باب « ذنوب » از زراره ازحضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : همه گناهان شدید و سخت است ، و شدیدترین گناهان گناهی است که (بسبب آن بر بدنش) گوشت روئیده شود و (موجب ازدیاد) خون گردد ، زیرا (گناهکار) یا مرحوم است (یعنی توبه موجب کفاره گناه او گردد و از او عفو و بخشش شود) و یا معذب است ، و داخل بهشت نمیشودمگر کسی که از گناه پاك باشد .

فعل تست این غصه‌های دمبدم این بود معنـای قد جف القلم
کـه نگردد سنت مـا از رشد نیك نیکی را بود بد راست بد
معنی جف القلم کی این بـود که وفاها با جفا یکسان شود
پس وفا را هم وفا جف القلم آنجفا را هم جفا جف القلم
لیك نبود فعل همرنگ جزا هیچ خدمت نیست همرنگ عطا
آنهمه سختی و زوراست وعرق وین همه زراست وسیم برطبق
گر ترا آید ز جائی تهمتی کرده مظلومت دعا در محنتی
تو همی گوئی که من آزاده‌ام بر کسی من تهمتی ننهاده‌ام
تو گناهی کرده‌ای شکل دگر دانه کشتی دانه کی ماند ثمر
او زنا کرده جزا صدچوب بود گویداومن کی زدم کس را بعود
مار کی ماند عصا را ای کلیم درد کی ماند دوا را ای حکیم
هیچ ماند آب آن فرزند را هیچ ماند نی شکر مر قند را
چون سجودی یار کوعی مرد کشت شد در آن عالم سجوداو بهشت
چونکه پرید ازدهانش حمدحق مرغ جنت ساختش رب الفلق
چون زدستت رست ایشاروز کوة کشت ایندست آنطرف نخل و نبات
آب صبرت آب جوی خلد شد جوی شیر خلد مهرتست و ود
چون زدستت زخم برمظلوم رست آن درختی گشت از آن زقوم رست

الذّنوب كلّها شديدة ، و أشدّها ما نبت عليه اللّحم و الدّم ، لأنّه امّا مرحومٌ و امّا معذّبٌ ، و الجنّة لا يدخلها إلّا طيّب .

۷۵۲ - في الكافي : (كتاب الجنائز) باب « النوادر » عن هشام بن سالم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : انّ قوماً فيما مضى قالوا لنبيّ لهم : ادع لنا ربّك يرفع عنّا الموت ، فدعا لهم فرفع الله عنهم الموت فكثروا حتّى ضاقت عليهم المنازل و كثر النّسل ، و يصبح الرّجل يطعم أباه و جدّه و اُمّه و جدّ جدّه و يوضّيهم و يتعاهدهم ، فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا سل لنا ربّك أن يردّنا إلى حالنا الّتي كنّا عليها ، فسأل نبيّهم ربّه فردّهم إلى حالهم .

۷۵۳ - وفيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن يزيد الكناسي ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : انّ

چون زخشم آتش تو دردلها زدی — مایه نار جهنم آمدی
آن سخنهای چومار و کژدمت — مارو کژدم گشت و میگیرد دمت
وعدهٔ فردا و پس فردای تو — انتظار حشرت آمد وای تو
اولیا را داشتی در انتظار — انتظار رستخیزت داد بار
منتظر مانی در آن روز دراز — در حساب و آفتاب جانگداز

۷۵۲ - در کافی : کتاب جنائز ، باب « نوادر » از هشام بن سالم از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : گروهی از مردم در زمانهای گذشته به پیمبر خود عرض کردند دعا کن برای ما و از خدا بخواه تا مرگ را از ما بردارد ، آن پیمبر برای آنها دعا کرد و از حق تعالی خواهش ایشان را مسئلت نمود (آن دعا مستجاب شد) و خداوند مرگ را از آنان برداشت ، پس بقدری زیاد شدند که منزلها و جایگاهها بر ایشان تنگ شد و نسل و فرزندان (آنها) بسیار گردید ، و صبح میکرد مرد درحالی که باید طعام و غذا دهد پدر و جد و مادر و جد جد خود را و آنان را از چرکها و کثافات پاك گرداند و بحال ایشان رسیدگی کند ، پس از فراهم کردن وسیله زندگی بازماندند پس (به پیمبر خود) گفتند از خدا بخواه که ما را بهمان حالی که بر آن بودیم برگرداند پس پیمبر ایشان از خدایش درخواست نمود و خداوند آنها را بحال اول برگردانید .

۷۵۳ - ونیز در همان کتاب و باب از یزید کناسی از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود : جوانی چند از فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل تارك دنیا و

فتيةً من اولاد ملوك بنى إسرائيل كانوا متعبّدين وكانت العبادة في اولاد ملوك بنى إسرائيل وإنّهم خرجوا يسيرون في البلاد ليعتبروا، فمرّوا بقبر على ظهر الطّريق قد سفى عليه السّافي ليس يبيّن منه إلّا رسمه ، فقالوا لو دعونا الله السّاعة فينشر لنا صاحب هذا القبر فسألناه كيف وجد طعم الموت ، فدعوا الله و كان دعاؤهم الّذي دعوا الله به : أنت إلهنا يا ربّنا ليس لنا إله غيرك ، و البديع الدّائم غير الغافل و الحيّ الّذى لا يموت ، لك في كلّ يوم شأن تعلم كلّ شيء بغير تعليم ، انشر لنا هذا الميّت بقدرتك ، قال : فخرج من ذلك القبر رجلٌ أبيض الرّأس و اللّحية ينفضّ رأسه من التّراب فزعاً شاخصاً بصره الى السماء ، فقال لهم : ما بوقفكم على قبرى ؟ فقالوا دعوناك لنسألك كيف وجدت طعم الموت ، فقال لهم

راغب و مايل بعبادت و بندگی خدا بودند ، وکناره گیری از دنیا و عبادت و بندگی کردن خدا در آن زمان در فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل بود ، پس از خانه خود بیرون آمدند و در شهرها گردش میکردند برای اینکه از دنیا واهل آن پند گیرند پس بقبری گذشتند که جلو راه بود و باد خاك بسیاری بروی آن قبر ریخته بود و از آن قبر جز آثاری آشکار وهویدا نبود ، پس بیکدیگر گفتند (بیائید) خدارا در این ساعت بخوانیم تا صاحب این قبر را برای ما زنده گرداند و از او بپرسیم چگونه یافته طعم و مزه مرگ را ، پس خواندند خدا را و دعای آنها این بود که توئی خدای ما ای پروردگار ما ، نیست خدائی جز تو ، و صانع و تازه پدید آورندهٔ موجوداتی ، و دائمی هستی که فنا و نابودی برای تو نیست و فراموشی و غفلتی در تو نیست ، و زنده‌ای هستی که مردنی برای تو نیست ، برای تو در هر روز شأن و تدبیری است ، آگاه و دانائی بهر چیز بدون اینکه از کسی یاد گرفته باشی (یعنی علم تو ذاتی است) زنده گردان برای ما این مرده را بقدرت وتوانائی خود ، حضرت فرمود : پس بیرون آمد از آن قبر مردیکه موی سر و صورتش سفید شده بود و برطرف میکرد خاك را از سر خود در حالیکه خائف و ترسان بود و چشمان خود را بطرف آسمان دوخته بود ، پس بایشان گفت : چه چیز موجب ایستادن وتوقف شما بر قبر من شده ؟ گفتند ما تو را خواندیم برای اینکه پرسش کنیم از تو که چگونه یافتی طعم ومزهٔ مرگ را ، گفت همانا من نودونه سال است که در این قبرم و هنوز الم و سختی مرگ از من برطرف نشده و تلخی و ناگواری طعم و مزهٔ مرگ از گلوی من بیرون نرفته ، باو گفتند روزیکه از دنیا رفتی ،

لقد سكنت في قبري تسعة و تسعين سنة ما ذهب عنّي ألم الموت و كربه و لا خرج مرارة طعم الموت من حلقي ، فقالوا له : متّ يوم متّ وأنت على ما نرى أبيض الرّأس واللّحية ؟ قال لا ، ولكن لمّا سمعت الصّيحة : اُخرج ، إجتمعت تربة عظامي إلى روحي فنفست فيه فخرجت فزعاً شاخصاً بصري مهطعاً إلى صوت الدّاعي فابيضّ لذلك رأسي ولحيتي .

۷۵٤ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن ابن القداح ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال : سمع النبيّ صلی الله علیه و آله و سلم امرأة حين مات عثمان بن مظعون و هي تقول هنيئاً لك يا أبا السائب الجنّة ، فقال النبيّ صلی الله علیه و آله و سلم و ما علمك ؟ حسبك أن تقولي كان يحبّ الله عز و جل ، فلمّا مات ابراهيم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هملت عين رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالدّموع ، ثمّ قال النبيّ صلی الله علیه و آله و سلم تدمع العين ويحزن القلب ولا نقول ما يسخط الرّبّ ، و انّا بك يا ابراهيم لمحزونون ، ثمّ رأى النبيّ صلی الله علیه و آله و سلم في قبره خللاً فسوّاه بيده ، ثمّ قال : إذا عمل أحدكم

بهمین حالت که تورا مشاهده میکنیم ازسفیدی موی سر وصورت مرگ ترا دریافت (یعنی روزیکه از دنیا رفتی موی سر و صورت تو سفید بود) گفت نه ، بلکه هنگامیکه آن صدا را شنیدم که بمن گفتند بیرون آی (از قبرت) استخوانهای خاك شدهٔ من بروح من پیوست و زنده شدم در قبر و بیرون آمدم در حالیکه خائف وترسان بودم وچشمانم بطرف آسمان باز مانده بود وبسوی خواننده صدامتوجه وروآورنده بودم بهمین جهت موی سر و صورت من سفید شده .

۷۵٤ - ونیز در همان کتاب وباب از ابن قداح ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : شنید رسول خدا صلی الله علیه وآله از زنی هنگامیکه عثمان بن مظعون از دنیا رفت که در باره او میگفت گوارا باد بر تو ای أبا سائب بهشت ونعمتهای آن ، رسول خدا صلی الله علیه و آله بآن زن فرمود : چه دانا کرده تو را (بر اینکه اواهل بهشت است) کافی است تورا که بگوئی (دربارهٔ او) او کسی بود که خدا را دوست میداشت ، پس زمانی که ابراهیم فرزند رسول خدا ازدنیا رفت چشمان رسول خدا ازاشگ پر گردید و فرمود : چشم اشگ میریزد و دل محزون و اندوهناك میشود و نمیگوئیم ما (و بزبان نمیآوریم) چیزی که موجب غضب و خشم پرودگار گردد ، و ما برای توای ابراهیم محزون و اندوهناکیم ، سپس مشاهده فرمود آنحضرت در قبر ابراهیم سوراخهائی را پس آنها را بدست مبارك خویش پرو استوار نمود و (باصحاب خود) فرمود : هرگاه یکی از شما عملی بجای آورد آنرا متقن و محکم سازد ، بعداً فرمود

عملاً فليتقن ، ثمّ قال : إلحق بسلفك الصّالح عثمان بن مظعون .

٧٥٥ ـ في الكافي : (كتاب الإيمان و الكفر) باب « الرّياء » عن ابن القداح ، عن أبي عبد الله عليه السلام انّه قال لعباد بن كثير البصرى في المسجد : ويلك يا عباد ، إيّاك و الرّياء ، فإنّه من عمل لغير الله وكله الله إلى من عمل له .

٧٥٦ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن يزيد بن خليفة قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : كلّ رياء شرك ، انّه من عمل للنّاس كان ثوابه على النّاس ، و من عمل لله كان ثوابه على الله .

٧٥٧ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب و باسناده (اى علىّ بن ابراهيم) قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ثلاث علامات للمرائى : ينشط إذا رأي النّاس ، و يكسل إذا كان وحده ، و يحبّ أن يحمد في جميع في اموره .

٧٥٨ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عليّ بن سالم ، قال : سمعت أبا عبد الله

(خطاب بابراهيم عليه السلام) ملحق شو بسلف و گذشته (گان) شايسته ات عثمان بن مظعون (عثمان بن مظعون از كباراصحاب وياران رسولخدا ومورد توجه آنحضرت بوده است) .

٧٥٥ ـ در كافى (كتاب ايمان و كفر) باب «ريا» ازابن قداح از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه بعباد بن كثير بصرى در مسجد فرمود : واى برتو اى عباد ، بپرهيز از رياء ، زيرا هر كس عملى براى غير خدا انجام دهد خداوند مزد عمل اورا واگذار ميفرمايد بكسى كه عمل را براى او انجام داده است .

٧٥٦ ـ و نيز در همان كتاب و باب از يزيد بن خليفه روايت شده كه گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : هر رياءى شرك است ، همانا هر كس براى (جلب خاطر) مردم كارى انجام دهد پاداش او هم با مردم است (و نبايد از خدا انتظار پاداشى داشته باشد) و كسى كه عملى براى خدا انجام دهد مزد و پاداش او بر خداست .

٧٥٧ ـ و نيز در همان كتاب و باب بسندهاى خود ش (يعنى ازعلى بن ابراهيم) روايت شده كه حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرمود : سه علامت است براى ريا كار : (اول آنكه) بسبب رياء خود چون مردم را ببيند (در آنحال) خوشحال ميشود ، و (دوم آنكه در موقع انجام عمل رياءى) اگر تنها باشد افسرده (و كسل) است ، و (سوم آنكه) دوست دارد در همه امور ثناگوى او باشند .

٧٥٨ ـ و نيز در همان كتاب و باب ازعلى بن سالم روايت شده كه گفت ازحضرت

عليه السلام يقول : قال الله عز وجل : أنا خير شريك ، من أشرك معي غيري في عمل عمله لم أقبله إلّا ما كان لي خالصاً .

۷۵۹ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن يحيى بن بشير ، عن أبيه ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : من أراد الله عز و جل بالقليل من عمله ، أظهر الله له أكثر ممّا أراد ، و من أراد النّاس بالكثير من عمله في تعب من بدنه و سهر من ليله أبى الله عز وجل إلّا أن يقلّله في عين من سمعه .

۷۶۰ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن داود ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من أظهر للنّاس ما يحبّ الله و بارز الله بما كرهه ، لقي الله و هو ماقتٌ له .

۷۶۱ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن علي بن أسباط ، عن بعض اصحابه ، عن أبي جعفر عليه السلام انّه قال : الإبقاء على العمل أشدّ من العمل ، قال : و ما الإبقاء على

صادق عليه السلام شنيدم ميفرمود : خداوندباعزت و جلال فرموده : من نيكوترشريكم كسى كه جز مرا در عمل خود شريك كند (چنين عملى را از او) نمى پذيرم مگر آن عملى كه فقط براى من بجاى آورده شود .

۷۵۹ - و نيز در همان كتاب و باب از يحيى بن بشير از پدرش از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود : كسى كه از عمل اندك خود خداى با عزت و جلال مقصودش باشد (يعنى عمل خود را گرچه اندك‌است براى خدا انجام دهد)خداوند ظاهر و آشكار سازد براى او بيش از آنچه مقصود او بوده است ، و كسى كه عمل زيادى انجام دهد (ولى) مقصود او مردم باشد (يعنى براى اينكه مردم او را پاكدامن بدانند) و بدن خود را در زحمت اندازد و شب زنده‌دار باشد ابا و امتناع دارد خداى باعزت و جلال مگر آنكه عمل اورا در نظر كسى كه ميشنود (اوچنين‌عملى را انجام داده است) كم جلوه دهد .

۷۶۰- ونيز در همان كتاب و باب از داود از حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه فرمود : كسى كه ظاهر سازدبراى مردم آنچه پسنديده خداست ، و ظاهرسازد براى خدا آنچه ناپسند (و مكروه حق است) خدا را ملاقات كند در حالى كه دشمن با اوست .

۷۶۱ - و نيز درهمان كتاب و باب از على‌بن اسباط از بعض اصحابش ازحضرت باقر عليه‌السلام روايت شده كه فرمود : پايدار بودن برعمل سخت تر ازنفس‌عمل‌است ،

العمل ؟ قال : يصل الرّجل بصلة و ينفق نفقة لله وحده لا شريك له ، فكتب له سرّاً ، ثمّ يذكرها فتمحى فتكتب له علانيةً ، ثمّ يذكرها فتمحى و تكتب له رياءاً .

٧٦٢ ـ و فيه ايضاً : في ذلك الباب ، عن زرارة ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن الرّجل يعمل الشيء من الخير فيراه إنسان فيسرّه ذلك ، قال : لابأس ، ما من أحدٍ إلّا و هو يحبّ أن يظهر له في النّاس الخير إذا لم يكن صنع ذلك لذلك .

٧٦٣ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن عرفه ، قال : قال لي الرضا عليه السلام ويحك يابن عرفة ، إعملوا لغير رياء ولا سمعة ، فإنّه من عمل لغير الله وكله الله إلى ما عمل ، و يحك ما عمل احدٌ عملاً إلّا ردّاه الله به إن خيراً فخير و إن شرّاً فشرّ .

٧٦٤ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن جرّاح المدائني ، عن أبي عبد الله عليه السلام

عرض شد معنی پایدار بودن برعمل چیست ؟ فرمود : (ابقاء برعمل آنست که) مردعطا و بخششی برای خدای بی‌شریك نماید ، پس (این عطا) نوشته‌میشود برای او (بخشش) پنهانی ، سپس (در برابر مردم) نام بخشش خود میبرد پس (نوشته اول) محو میگردد و برای او (بخشش) آشکارا ثبت میشود ، و اگر باز هم نام برد (بخشش) ریائی ثبت شود (وپاداشی باوندهند) .

٧٦٢ ـ ونیز در همان کتاب و باب از زراره از حضرت باقر علیه‌السلام روایت شده که فرمود : پرسیدم از مردی که کارنیکی از او سرزند وچون کسی عمل او رابیند خوشحال میشود پس (حضرت) فرمود : باکی نیست ، زیرا هر کس دوست دارد که کار نیك او در میان مردم آشکار شود در صورتیکه برای مردم انجام نداده باشد .

٧٦٣ ـ و نیز در همان کتاب و باب از محمد بن عرفه روایت شده که گفت حضرت رضا علیه‌السلام بمن فرمود : وای برتو ای ابن عرفه ، عمل کنید برای غیر ریاء و سمعه (ریا آنست که عمل خود را نشان دهد ، و سمعه آنست که عمل خود را بازگو کند وبمردم بشنواند) زیرا هر کس عملی برای غیر خدا انجام دهد خداوند (پاداش) او را واگذار نماید بکسی که برای او عمل نموده ، وای بر تو انجام نداد کسی‌عملی راجز آنکه خداوند برمیگرداند آن عمل را باو (یعنی نتیجه عمل را باو عنایت‌میفرماید اگر کارنیکی کرده باشد (جزا وپاداش) نیك ، و اگر عمل بدی انجام داده باشد (پاداش) بد می‌بیند .

٧٦٤ ـ و نیز در همان کتاب و باب از جراح مدائنی از حضرت صادق علیه‌السلام

في قول الله عز وجلّ : **فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملا صالحاً و لايشرك بعبادة ربه احدا** . قال : الرّجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب به وجه الله ، انّما يطلب تزكية النّاس يشتهي أن يسمع به النّاس ، فهذا الّذي أشرك بعبادة ربّه ، ثمّ قال : ما من عبد أسرّ خيراً فذهبت الأيّام أبداً حتّى يظهر الله له خيراً ، و ما من عبد يسرّ شرّاً فذهبت الأيّام أبداً حتّى يظهر الله له شرّاً .

۷٦٥ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن فضل أبي العبّاس ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما يصنع أحدكم أن يظهر حسناً و يسرّ سيّئاً ، أليس يرجع إلى نفسه فيعلم انّ ذلك ليس كذلك ؟ و الله عز وجل يقول : **بل الانسان على نفسه بصيرة** . انّ السّريرة إذا صحّت قويت العلانية .

۷٦٦ ـ في الوسائل : (كتاب الصّلوة) باب « استحباب الإكثار من الدّعاء »

در ضمن فرموده خدای باعزت وجلال که فرمود : **فمن كان يرجوا لقاء ربه فليعمل عملاصالحا ولايشرك بعبادة ربه احدا** . روایت‌شده که فرمود : مرد بجای‌می آورد کاری راکه دارای اجر و ثواب است واز آن عمل اراده نمیکند قرب بخداوند را بلکه (مقصودش) آنست که‌مردم اورا پاکدامن بدانند ومیل دارد که مردم برعمل او مطلع شوند ، چنین مردی شرك در عبادت خدای خود ورزیده ، سپس (حضرت) فرمود : نیست بنده‌ای که کار نیك خود را پنهان کند و ایامی بگذردجز اینکه خدایتعالی عمل اورا (بر مردم) ظاهر گرداند ، و نیست بنده‌ای که عمل بدی را پنهان سازد و چندی بر او بگذرد تا آنکه ظاهرمیسازد برای او عمل بد او را « مثل اینکه عبادت خود را ظاهر سازد و ریائش را پنهان‌دارد) .

۷٦٥ـ ونیز در همان کتاب و باب ازفضل ابی‌العباس از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : چه چیز موجب شده یکی از شما راکه کارنیك خودرا ظاهر و آشکار میسازد (یعنی آن عمل را بمردم نشان میدهد) و عمل زشت و بد خویش را پنهان می کند ؟ آیا مراجعه بنفس خود نمیکند پس بداند که این عمل برای خدانیست ؟ و حال اینکه خدای باعزت و جلال میفرماید : بلکه انسان بر نفس خویش بصیر و بینا است (یعنی بقصد و نیت خود مطلع است) همانا باطن هر گاه ازمعایب سالم و نیت او خالص باشد ظاهر اعمال او هم قوی و سالم از عیب است .

۷٦٦ ـ در وسایل (کتاب صلوة) باب « استحباب اکثار دعا » از رسول خدا

و عن النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم قال : الدّعاء مخّ العبادة ، و ما من مؤمن يدعوا الله إلّا استجاب له ، إمّا أن يعجّل له في الدنيا أو يؤجّل له في الآخرة ، و إمّا أن يكفّر عنه من ذنوبه بقدر ما دعا مالم يدع بمأثم .

٧٦٧ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، و عن عليّ عليه السلام : ما كان الله ليفتح [على عبد - ظ] باب الدّعاء و يغلق عليه باب الإجابة .

٧٦٨ - وفيه أيضاً : باب «استحباب اختيار الدّعاء على غيره من العبادات المستحبّة» عن زرارة ، عن ابى جعفر عليه السلام قال : أفضل العبادة الدّعاء .

٧٦٩ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن حنّان بن سدير ، عن ابيه قال : قلت

صلى الله عليه وآله روايت شده كه فرمود : دعا خالص ولب عبادت است و نيست (بنده) مؤمنى كه دعا كند و بخواند خدا را مگر اينكه خدا دعاى او را مستجاب گرداند ، يا در دنيا حاجت و نياز او روا ميشود يا اجابت آن دعا بتأخير مى‌افتد و در آخرت باو اجر و پاداش داده ميشود ، يا اينكه بمقدار آن دعا از گناهان پاك ميگردد مادامى كه نخواند خدا را (ونخواهد ازاو) چيزى كه حرام‌است (يعنى حاجت او در صورتى مستجاب ميشود كه غير مشروع نباشد) .

بيان : جهت اينكه دعا اصل وخالص عبادت و بندگى است اين استكه دعا امتثال فرمان خدا است ، چون حق سبحان فرموده : **ادعونى استجب لكم** . (بخوانيد مراتا اجابت كنم شمارا) و نيز حقيقت دعا بريدن آرزوها ازغير خداست ، و نيز چون بنده‌اى رستگارى خودرا درامرى بر بريدن توجه وقطع علاقه ازغير خدا مى‌داند و باين كيفيت دعا ميكند وحاجت خود را از خدا ميخواهد درحقيقت اصل و خالص عبادت را انجام داده است ، و نيز عبادات براى پاداش نيكى كه براى آنهاست بانسان تكليف شده و در دعاء هم پاداش نيك است .

٧٦٧ - و نيز درهمان كتاب و باب از حضرت اميرالمؤمنين على عليه السلام روايت شده كه فرمود : چنين نيست خدا (وبزرگوارتراست) از آنكه باب دعا را (بروى بنده‌اى) بگشايد و به بندد بروى او باب اجابت را .

٧٦٨ - و نيز درهمان كتاب ، باب «استحباب اختيار كردن دعا را بر غير آن از عبادات مستحبه » از زراره از حضرت باقر عليه السلام روايت شده كه فرمود : برترين عبادت‌ها دعا كردن (وخواندن خدا) است .

٧٦٩ - ونيز درهمان كتاب و باب ازحنان بن سدير از پدرش روايت شده كه گفت به

لأبی جعفر عليه السلام أيّ العبادة أفضل ؟ قال : ما من شيء أفضل عند الله عز وجل من أن يسأل و يطلب ما عنده « الحديث » .

۷۷۰ ـ و فيه أيضاً : باب « استحباب الدّعاء في الحاجة الصّغيرة و كراهة تركه إستصغاراً لها» عن سيف التمّار ، قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : عليكم بالدّعاء ، فإنّكم لا تتقرّبون بمثله ، ولا تتركوا صغيرة لصغرها أن تدعوا بها ، انّ صاحب الصغار هو صاحب الكبار .

۷۷۱ ـ وفيه أيضاً : باب «استحباب طلب الحوائج من الله وتسمية الحاجة » عن أبي عبد الله الفرّآء ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : انّ الله تبارك و تعالى يعلم ما يريد العبد إذا دعاه ولكنّه يحبّ أن تبثّ اليه الحوآئج فان دعوت فسم حاجتك .

۷۷۲ ـ و فيه أيضاً : باب « كراهة ترك الدّعاء إتّكالاً على القضآء » عن ميسر بن عبد العزيز عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال لي يا ميسر ! ادع ولا تقل انّ الأمر قد

حضرت باقر عليه السلام عرض كردم كدام عبادت افضل و برتر از ساير عبادات است ؟ فرمود : نيست عملى نزد خداى با عزت و جلال برتر از اينكه سؤال گرديده شود از او و طلب شود از آنچه نزد او است (از نيازمنديهاى دنيا و آخرت) .

۷۷۰ ـ و نيز درهمان كتاب ، باب «استحباب دعا و خواندن خدا درحاجت كوچك و مكروه بودن ترك آن از جهت كوچك شمردن حاجت » از سيف تمار روايت شده كه گفت از حضرت صادق عليه السلام شنيدم كه ميفرمود : برشما باد بدعاء (و خواندن خدا) زيرا شما متقرب و نزديك نميشويد بخدا بعملى مانند آن ، و ترك نكنيد دعاء (ومسئلت از خدا را) درحاجت و نياز كوچك بجهت كوچكى آن ، زيرا روا ساختن حاجت و نياز كوچك بدست همان كسى است كه بر آورندهٔ حاجتها و نيازمنديهاى بزرگ است .

۷۷۱ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « استحباب طلب كردن حاجتها از خدا و نام بردن حاجت » از ابى عبدالله فرآء ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : خداى تبارك وتعالى ميداند بنده هنگام دعا چه ميخواهد ولى دوست ميدارد كه حاجت ها و نيازمنديها را نزد او اظهار كنند ، پس اگر دعا كردى (وخدا را خواندى) نام ببر حاجت و نيازت را .

۷۷۲ ـ و نيز درهمان كتاب ، باب «مكروه بودن ترك دعا بجهت تكيه كردن بقضاء وقدر» از ميسر بن عبدالعزيز ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه گفت حضرت فرمود :

فرغ منه ، إنّ عند الله منزلة لا تنال إلّا بمسألة « الحديث » .

٧٧٣ ـ و فيه أيضاً : باب « جواز الدعآء بردّ البلآء المقدّر » عن أبي ولّاد ، قال : قال أبو الحسن موسى عليه السلام : عليكم بالدّعآء ، فانّ الدّعاء لله و الطّلب إلى الله يردّ البلآء و قد قدّر و قضى و لم يبق إلّا إمضاؤه ، فاذا دعى الله عز و جل و سأل صرف البلآء صرفه .

٧٧٤ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن الحسن بن علي الوشا ، عن أبي الحسن عليه السلام قال : كان عليّ بن الحسين عليه السلام يقول: انّ الدعآء يدفع البلآء النازل و مالم ينزل .

٧٧٥ ـ و فيه أيضاً : باب « استحباب الدّعآء عند الخوف من الأعدآء و عند توقع البلآء » عن محمّد بن عبد الله بن يزيد النّهشلي ، عن أبي الحسن موسى بن جعفر

ای میسر ! دعا کن (وبخوان خداوند را) ومگو(که‌دعا کردن‌فایده نداردو) هرطورمقدر شده‌واقع خواهدشد ، زیرانزدپروردگار (برای شخص) قدر ومنزلتی‌است که بآن‌نمیرسد مگر بدعا و مسئلت از او .

حافظ وظیفهٔ تودعا گردن است و بس در بند آن مباش که نشنید یا شنید

٧٧٣ ـ ونیز در همان کتاب ، باب «جواز دعا کردن بجهت دفع بلاء مقدر» ازابی ولاد روایت شده که گفت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود : برشما باد بدعا نمودن ، زیرا خواستن ازخدا و (اظهار) مطلب بخدا بلائی راکه مقدر شده برطرف میسازد (یعنی بلائی که منظور گردیده و اگر دعائی نشود) آن‌بلا واقع میگردد (بدعا برطرف میگردد) پس هنگامیکه (بنده‌ای) خدای باعزت وجلال رابخواند واز او سؤال کند (خداوند) بلارا از او برگرداند .

٧٧٤ ـ و نیز در همان کتاب و باب از حسن بن علی الوشا ازحضرت ابی الحسن علیه السلام (نقلشده که) فرمود : حضرت علی بن‌الحسین علیه السلام میفرمود : همانا دعا برطرف میسازد بلائی را که (در شرف) نزول است و (همچنین) بلائی را که هنوز نازل نگردیده است .

٧٧٥ ـ ونیزدر همان کتاب ، باب «استحباب دعا هنگام ترس از دشمنان وانتظار بلا» از محمد بن عبدالله‌بن یزید نهشلی از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود : نعمتهای پروردگار را نقل نمودن سپاس (آن نعمت است) وترك آن کفر است (مقصود از کفر پنهان کردن نعمت وتعظیم ننمودن منعم است) پس نعمتهای پروردگار

عليهما السلام ، قال : التحدّث بنعم الله شكر و ترك ذلك كفر ، فارتبطوا نعم ربّكم بالشّكر ، و حصّنوا أموالكم بالزّكوة ، و ادفعوا البلآء بالدّعآء فإنّ الدّعآء جنّةٌ منجية تردّ البلآء و قد ابرم إبراماً .

۷۷٦ ـ و فيه أيضاً : باب « استحباب التقدّم بالدّعآء في الرّخاء قبل نزول البلآء » عن سماعة ، قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : من سرّه أن يستجاب له في الشدّة فليكثر الدّعآء في الرّخاء .

۷۷۷ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن عنبسة ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : من تخوّف بلآءً يصيبه فتقدّم فيه بالدّعاء لم يره الله ذلك البلآء أبداً .

۷۷۸ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن محمّد بن مسلم ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كان جدّي يقول : تقدّموا في الدّعآء ، فإنّ العبد إذا كان دعّاءاً فنزل به البلآء فدعا ، قيل صوت معروف ، و إذا لم يكن دعّاءاً فنزل به البلآء فدعا ، قيل أين كنت

خودرا بشكر (وسپاس آن نعمت) مربوط سازيد ومالهای خود را بزكوة دادن محفوظ بداريد وبلا را بدعا دفع كنيد ، زيرا دعا سپريست كه نجات دهنده ورد كننده بلائی است كه مسلم ومحتوم گرديده است .

۷۷٦ ـ و نيز در همان كتاب ، باب « استحباب تقدم بدعا در سهولت پيش از فرا رسيدن بلا » از سماعه روايت شده كه گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : كسی كه دوست دارد دعاء او در حال شدت و سختی مستجاب گردد ، در موقع سهولت دعاء بسيار كند .

۷۷۷ ـ ونيز در همان كتاب وباب از عنبسه ازحضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : كسی كه می‌ترسد بلائی باو برسد بايد پيش از (نزول) بلا دعا كند تا خداوند آن بلارا باو ننمايانند .

۷۷۸ ـ ونيز در همان كتاب وباب از محمدبن مسلم از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : جدم ميفرمود : دردعاء پيشی جوئيد (يعنی پيش‌از فرود آمدن بلا دعا كنيد) همانا بنده چون زياد دعا كند وبلا بر او نازل گردد گفته‌خواهد شد صدای (اين بنده) معروف (وشناخته شده) است واگر پردعا نباشد و بلائی بر او نازل گردد سپس دعا كند ، گفته شود پيش ازامروز كجا بودی (يعنی چرا قبلا توجه بما ننمودی و دعا

قبل اليوم .

۷۷۹ - و فيه أيضاً : باب « استحباب الإلحاح في الدّعاء » عن حسين الأحمسي ، عن رجل ، عن أبي جعفر عليه السلام قال : لا والله لايلحّ عبدٌ على الله عز وجل إلّااستجاب له .

۷۸۰ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، احمد بن فهد ، في عدّة الدّاعي ، عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : انّ الله عز وجل يحبّ السائل اللّحوح .

۷۸۱ - و فيه أيضاً : باب « استحباب معاودة الدّعاء ، و كثرة تكراره عند تأخر الإجابة » عن حديد ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : انّ العبد ليدعوا فيقول الله عز و جل للملكين : قد استجبت له ولكن احبسوه بحاجته فانّي احبّ أن أسمع صوته ، و إنّ العبد ليدعوا فيقول الله تبارك و تعالى : عجّلوا له حاجته فانّي ابغض صوته .

۷۸۲ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن جابر بن عبد الله قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : انّ العبد ليدعوا الله و هو يحبّه فيقول لجبرئيل : إقض لعبدي حاجته وأخّرها

نکردی تادفع بلا شود) .

۷۷۹ - ونیز درهمان کتاب ، باب «استحباب الحاح دردعا» ازحسین احمسی ازمردی ازحضرت باقرعلیه السلام روایت شده که فرمود : نه بخدا سوگند اصرار نمی کند بنده‌ای در دربار خدای باعزت وجلال مگراینکه خداوند دعای اورا مستجاب گرداند .

۷۸۰ - ونیز در همان کتاب وباب ، احمد بن فهد در عدة الداعی از رسولخدا صلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود : همانا خدای باعزت وجلال دوست میدارد سائل (ودعا کننده‌ای راکه دردعا) پافشاری کند .

۷۸۱ - ونیز در همان کتاب ، باب « استحباب عود نمودن بدعا و بسیار تکرار نمودن بآن هنگام عقب افتادن اجابت» از حدید از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : همانا بنده‌ای خدا را میخواند سپس خدای باعزت وجلال بدو فرشته میفرماید بتحقیق دعاء او را مستجاب کردم ولی حاجت او را حبس کنید (یعنی حاجتش برآورده نشود) زیرا دوست میدارم صدای او رابشنوم ، وهمانا (بعضی از) بنده (گان) دعا میکنند و خدای تبارك و تعالی میفرماید : شتاب کنید در حاجت او زیرا صدای او را دوست ندارم .

۷۸۲ - ونیزدر همان کتاب و باب از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود : همانا بنده‌ای خدا را میخواند درحالیکه نزدخدامحبوبست

فانّي أحبّ أن لا أزال أسمع صوته .

۷۸۳ - وفيه أيضاً : باب « استحباب الصّلوة على محمّد و آل محمّد في اوّل الدّعآء ووسطه و آخره » عن ابن جمهور ، عن ابيه ، عن رجاله قال : قال ابو عبد الله عليه السلام : من كانت له الى الله حاجة فيبدء بالصّلوة على محمّد و آله ثمّ يسأل حاجته ثمّ يختم بالصّلوة على محمّد و آل محمّد فانّ الله عز و جل أكرم من أن يقبل الطرفين و يدع الوسط اذا كانت له الصّلوة على محمّد و آله لا تحجب عنه .

۷۸٤ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن أبان بن عثمان ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إذا دعا أحدكم فليبدء بالصّلوة على النبيّ و آله ، فانّ الصّلوة عليه مقبولة ولم يكن الله ليقبل بعض الدّعآء و يردّ بعضاً .

۷۸۵ - و فيه أيضاً : باب « استحباب التوسّل في الدعآء بمحمّد و آل محمّد » عن

پس به‌جبرئیل میفرماید حاجت بنده مرا برآور لیکن عقب بینداز چون دوست‌دارم همیشه صدای اورا بشنوم .

۷۸۳ - ونیز در همان کتاب ، باب «استحباب صلوات بر محمدصلی الله علیه وآله و آل او در اول دعا و وسط و آخر آن » از ابن جمهور از پدرش از رجال حدیثش روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود : کسیکه برای او حاجت ونیازی بسوی خدا باشد ، ابتداء کند (در دعای خود) بصلوات فرستادن بر محمد صلی الله علیه وآله و آل او پس از آن مسئلت کند (از خداوند) حاجت ونیاز خود را ، و تمام کند (آن دعا را) بصلوات فرستادن بر محمد وآل او زیرا خدای باعزت وجلال بزرگوارتر است از اینکه اجابت فرماید اول و آخر آن دعا را و اجابت نفرماید وسط و میان آنرا (که حاجت‌وخواهش دعاکننده است) هرگاه در دعا صلوات برمحمد صلی الله‌علیه وآله و آل او باشد (آن دعا بهدف اجابت میرسد) و مانعی برای اجابت پروردگار برای آن نیست .

۷۸٤ - و نیز در همان کتاب وباب از ابان بن عثمان از حضرت صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمود : هرگاه یکی از شما دعا کرد (وخدا را خواند) ابتدا کند (در دعای خود) بصلوات فرستادن بر پیمبر صلی‌الله علیه وآله و آل او زیرا صلوات‌فرستادن بر آن بزرگوار وآل اومقبول درگاه خداست وباجابت میرسد وچنین نیست پروردگار (و بزرگوارتر از آن است) که قبول فرماید بعض دعا را و رد فرماید بعض آنرا .

۷۸۵ - و نیز در همان کتاب ، باب « استحباب متوسل شدن در دعا بمحمد

ابن عبّاس قال : سألت النبيّ صلى الله عليه وآله وسلم عن الكلمات الّتي تلقّاها آدم من ربّه فتاب عليه ، قال : سأله بحقّ محمّد و عليّ و فاطمة والحسن و الحسين إلّا تبت عليّ فتاب عليه .

٧٨٦ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن سلمان الفارسي قال : سمعت محمّداً صلى الله عليه وآله وسلم يقول : انّ الله عز و جل يقول يا عبادى ! أو ليس من له إليكم حوائج كبار لا تجودون بها إلّا أن يتحمّل عليكم بأحبّ الخلق اليكم تقضونها كرامة لشفيعهم ؟ ألا فاعلموا انّ أكرم الخلق عليّ و أفضلهم لديّ محمّد و أخوه عليّ و من بعده الأئمّة الّذينهم الوسائل إلى الله ، ألا فليدعنى من همّته حاجة يريد نفعها أو دهمته داهية يريد كشف ضرّها بمحمّد و آله الطيّبين الطاهرين اقضها له أحسن ما يقضيها من تستشفعون له

صلى‌الله عليه و آله و آل او » از ابن عباس روايت شده كه گفت پرسش نمودم رسولخدا صلى‌الله عليه و آله‌را از كلماتى كه حضرت آدم عليه السلام ازپروردگار خود فرا گرفت(و خدا رابآن كلمات خواند)و خداوندتوبه اورا قبول فرمود ، حضرت فرمود : (كلمات آن بود) كه عرض كرد پروردگارا (سوگند ميدهم تورا) بحق محمد صلى‌الله عليه و آله وعلى و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام كه‌توبه مرا قبول فرمائى پس خدا اورا آمرزيد وتوبه اورا قبول فرمود .

٧٨٦ - ونيز در همان كتاب و باب از سلمان‌فارسى رضى الله عنه روايت شده كه گفت از حضرت محمد صلى‌الله عليه وآله شنيدم كه ميفرمود : همانا خداى باعزت وجلال ميفرمايد : اى بندگان من ! آيا چنين نيست كه هر كس حوائج و نيازمنديهاى بزرگ و بااهميتى را از شما (كه مخلوقيد) بخواهد روا نمى‌سازيد آن حوائج را مگر اينكه تحميل و تكليف كند بر شما آنرا بوسيله (و واسطه قرار دادن) محبوب ترين خلق بسوى شما ، و روامىسازيد نيازمندى اورا بجهت احترام كردن آنكسى كه واسطه‌قرار دادند نزد شما ، آگاه باشيد وبدانيد كه محبوب‌ترين و برترين خلق نزد من محمد صلى الله عليه وآله وبرادر او على عليه السلام و امامان و پيشوايان بعد از اوست و ايشانند وسيلهٔ تقرب و نزديكى بخدا ، آگاه باشيد پس دعا كند و بخواند مرا كسيكه مشغول كرده توجه و افكار او را حاجت و نيازى و ميخواهد (روا شدن و) نفع بردن از آنرا ، يافرو گرفته او را ابتلا وگرفتارى و مايل است برطرف شدن آنرا بحق محمد صلى‌الله عليه وآله‌وآل طيبين وطاهرين او ، تارواسازم آن‌حاجت‌را براى او نيكوتر و بهتر از آنچه برميآورد آن حاجت را آنكسى كه شفيع و واسطه قرار ميدهيد محبوب ترين خلق را

بأحبّ الخلق اليه .

۷۸۷ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن سماعة قال : قال لي أبو الحسن عليه السلام : إذا كان لك يا سماعة إلى الله حاجة فقل : اللّهمّ انّي اسئلك بحقّ محمّد و عليّ ، فانّ لهما عندك شأناً من الشأن و قدراً من القدر ، فبحقّ ذلك الشأن و بحقّ ذلك القدر أن تصلّي على محمّد و آل محمّد و أن تفعل بي كذا و كذا .

۷۸۸ ـ و فيه أيضاً : باب « استحباب الإجتماع في الدعاء من أربعة إلى أربعين » عن أبي خالد قال : قال ابو عبد الله عليه السلام : ما من رهط أربعين رجلاً إجتمعوا فدعوا الله عز و جل في امر إلّا استجاب لهم ، فان لهم يكونوا أربعين فأربعة يدعون الله عز وجل عشر مرّات إلّا استجاب الله لهم ، فان لم يكونوا أربعة فواحد يدعوا الله أربعين مرّة فيستجيب الله العزيز الجبّار .

۷۸۹ ـ وفيه أيضاً : باب « استحباب الدعاء للمؤمن بظهر الغيب » عن مسعدة بن

بسوی او .

۷۸۷ - و نیز در همان کتاب و باب از سماعه روایت شده که گفت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام بمن فرمود : ای سماعه ! هر گاه برای تو بسوی خدا حاجت و نیازی هست بگو پروردگارا سؤال میکنم (و میخوانم) ترا بحق محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام زیرا برای ایشان نزد تو مرتبه‌ای از مراتب منزلت و مقام و مرتبه‌ای از مراتب احترام و عظمت و بزرگواری است ، پس بحق آن منزلت و مقام و بحق آن عظمت و بزرگواری ، اینکه رحمت بفرستی برمحمد و آل محمد و اینکه حاجت مرا روا سازی .

۷۸۸ - و نیز در همان کتاب ، باب « استحباب اجتماع کردن در دعا از چهار نفر تا چهل نفر » از ابی خالد روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود : نیست از گروهی که چهل نفر باشند و گردهم آیند پس بخوانند خدای باعزت و جلال را در چیزی (و از او حاجتی بطلبند) مگر اینکه مستجاب فرماید خداوند آن دعا را برای آنان (و روا سازد حاجت ایشان را) و اگر چهل نفر نباشند پس چهار نفر دعا کنند و خدای باعزت و جلال را ده مرتبه بخوانند البته خداوند برآورده فرماید برای ایشان (دعایشان را) پس اگر چهار نفر نمی باشند و یکی خدارا چهل مرتبه میخواند خداوند عزیز جبار ، دعاء او را مستجاب گرداند .

۷۸۹ - و نیز در همان کتاب ، باب « استحباب دعا برای مؤمن در غیاب او » از

صدقة ، عن أبی عبد الله عليه السلام قال : انّ دعاء أخ المؤمن لأخيه بظهر الغيب مستجاب و يدرّ الرّزق ويدفع المكروه .

۷۹۰ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن حمران بن أعين ، عن أبی جعفر عليه السلام في حديث قال : عليك بالدّعاء لإخوانك بظهر الغيب فانّه يهيّل الرزق ، قالها ثلاثاً .

۷۹۱ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، احمد بن فهد في عدّة الداعی قال : روی انّ الله قال لموسی : أُدعنی علی لسان لم تعصنی به ، قال يا ربّ ! أنّی لی بذلك ؟ قال : أُدعنی علی لسان غيرك .

مسعدة بن صدقه از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : همانا دعاء برادرمؤمن برای برادر مؤمنش در غياب او مستجاب است و روزی را زياد گرداند و بدی(ها) را دفع نمايد .

۷۹۰ ـ و نيز در همان كتاب وباب از حمران بن اعين ازحضرت باقر عليه السلام روايت شده كه در حديثی فرمود : بر تو باد بدعا نمودن جهت برادران (مؤمن) خود در غياب ايشان زيرا (چنين دعائی) فرومیريزد روزی را (يعنی سبب ازدياد وفراوانی روزی ميگردد) اين فرمايش را حضرت سه مرتبه تكرار فرمودند .

۷۹۱ ـ و نيز درهمان كتاب وباب احمدبن فهد در عدة الداعی گفته روايت شده كه خداوند بموسی عليه السلام فرمود : مرا بزبانی بخوان كه با آن نافرمانی من نكرده باشی ، عرضكرد پروردگارمن كجاباشد مرا چنين زبانی (خداوند) فرمود : مرا بزبان غير خود بخوان .

بيان : دعا كننده‌ای كه ديگری را دعا ميكند گوئيا زبان اوست ومسلم است او باين زبان معصيت خدانكرده ولذا دعا درحقش مستجاب ميگردد .

گر نداری تو دم خوش در دعا — رو دعا میخواه ازاخوان الصفا
بهر اين فرمود با موسی خدا — وقت حاجت خواستن اندر دعا
كای كليم الله ز من ميجو پناه — با زبانی كه نكردی تو گناه
گفت موسی من ندارم آن زبان — گفت مارا از زبان غير خوان
آنچنان كن كه زبانها مر ترا — در شب و در روزها آرد دعا
يا زبان خويشتن را پاك كن — روح خودرا چابك وچالاك كن

۷۹۲ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن حمّاد ، قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : أشغل نفسي بالدّعاء لإخواني و لأهل الولاية ، فما ترى في ذلك ؟ فقال : انّ الله تبارك و تعالى يستجيب دعآء غائب لغائب ، ومن دعا للمؤمنين والمؤمنات ولأهل مودّتنا ردّ الله عليه من آدم إلى أن يقوم السّاعة لكلّ مؤمن حسنة ، ثمّ قال : انّ الله تعالى فرض الصّلوات في أفضل الساعات ، فعليكم بالدّعآء في إدبار الصلوات ثمّ دعا لي ولمن حضره .

۷۹۳ - و فيه أيضاً : باب « استحباب اختيار الإنسان الدّعآء للمؤمن على الدّعآء لنفسه » عن ثوير ، قال : سمعت عليّ بن الحسين عليهما السلام يقول : إنّ الملائكة إذا سمعوا المؤمن يدعوا لأخيه بظهر الغيب أو يذكره بخير قالوا : نعم الأخ أنت لأخيك ، تدعوا له بالخير و هو غائبٌ عنك و تذكره بخير ، قدأعطاك الله عز وجل مثلَي ما سألت له و أثنى عليك مثلَي ما أثنيت عليه ولك الفضل عليه .

---

۷۹۲ - و نیز در همان کتاب و باب ازحماد روایت شده که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرضکردم : خود را بدعاء در حق برادران (مؤمن) خود و اهل ولایت مشغول ساخته‌ام چگونه میدانید این را ؟ حضرت فرمود : همانا خدای تبارك و تعالی دعاء غائب را برای غائب مستجاب میفرماید ، وهر که جهت مؤمنین و مؤمنات و آنان که اهل‌مودت و دوستی مایند دعا کند خداوند رد فرماید بر او از (زمان حضرت) آدم علیه السلام تا روز قیامت برای هر مؤمن حسنه‌ای ، سپس فرمود : همانا خدای تعالی واجب فرموده نماز را در بهترین‌ساعات پس برشما بادبدعا نمودن‌درعقب‌نمازها ، سپس (حضرت) دعا فرمودبرای من و آنکسانیکه حاضر در مجلس بودند .

۷۹۳ - و نیز درهمان‌کتاب ، باب « استحباب اختیار (ومقدم داشتن) انسان‌دعاء جهت (برادر) مؤمن‌را بر دعاء نفس خویش» از ثویر روایت شده که گفت از حضرت زین العابدین علیه السلام شنیدم میفرمود : چون فرشتگان دعاء مؤمنی را در حق برادر مؤمن خود در غیاب او میشنوند و یا آنکه اورا بخوبی یاد مینماید (فرشتگان)میگویند خوب برادری هستی توبرای برادر (مؤمن) خود که برای او دعای خیر در غیاب او مینمائی و او را بخوبی یاد میکنی ، خداوند باعزت و جلال دو چندان که برای برادر مؤمن خود خواسته‌ای بتو عطا فرمود و ثنا فرستاد بر تو دو چندان که بر برادر مؤمن خود ثنا فرستادی وبرای تومزیتی است براو (یعنی خداوند بتوبیش از اوعنایت خواهد فرمود) .

٧٩٤ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن موسى بن جعفر ، عن أبيه ، عن آبائه عليهم السلام قال : كانت فاطمة عليها السلام إذا دعت تدعوا للمؤمنين و المؤمنات ولا تدعوا لنفسها ، فسألت عن ذلك فقالت : الجار ثمّ الدّار .

٧٩٥ ـ في الكافي : (كتاب الإيمان و الكفر) باب « محاسبة العمل » عن عثمان بن عيسى ، عن بعض اصحابنا ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال عليه السلام : إصبروا على الدّنيا فإنّما هي ساعة ، فمامضى منه فلاتجد له ألماً ولا سروراً ، و ما لم يجيء فلا تدرى ما هو ، و إنّما هى ساعتك الّتي أنت فيها ، فاصبر فيها على طاعة الله و اصبر فيها عن معصية الله .

٧٩٦ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن زيد الشّحّام ، قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : خذ لنفسك من نفسك ، خذمنها في الصّحّة قبل السّقم ، وفي القوّة قبل الضعف ، وفي

---

٧٩٤ ـ و نيز در همان كتاب وباب از حضرت موسى بن جعفر عليه السلام از پدر بزرگوارش از پدران خود عليهم السلام روايت شده كه فرمود : حضرت فاطمه عليها السلام هرگاه دعا ميفرمود ، براى مؤمنين ومؤمنات دعا ميفرمود وبراى خود دعائى نميفرمود ، از سبب آن سؤال شد حضرت فرمود : (نخست) همسايه سپس خانه (يعنى اول دعا براى برادران مؤمن سپس براى خود) .

٧٩٥ ـ در كافى (كتاب ايمان و كفر) باب «محاسبه عمل» از عثمان بن عيسى از بعض اصحاب ما (امامیه) از حضرت صادق عليه السلام روايت شده كه فرمود : شكيبا باشيد بر (محنت‌هاى) دنيا زيرا ساعتى بيش نيست ، آنچه (از موجبات درد ومحنت دنيوى از شما) گذشته است پس (در حال حاضر) تألم و سرورى براى شما نمانده ، و آنچه هنوز نيامده پس نميدانى چه‌خواهد بود (كه اكنون متألم باشى) همانا زندگى تو همان ساعتى است كه در آن هستى پس در آنساعت درراه فرمانبرى خدا شكيبا باش واز نافرمانى خداوند (بگريز و) صبر نما .

٧٩٦ ـ و نيز در همان كتاب وباب از زيد شحام روايت شده كه گفت حضرت صادق عليه السلام فرمود : از نفس خود براى خود (چيزهائى را ذخيره و) انتخاب نما : از صحت و سلامت خود پيش از مرض ، واز قوت خود پيش از ضعف ، و از زندگى خود پيش از مرگ (مقصود اينست كه پيش از درد وضعف و مرگ ، قدر صحت و قوت

الحياة قبل الممات .

۷۹۷ - في الوسائل : (كتاب الطّهارة) باب « عدم كراهيّة سرور الانسان باطّلاع غيره على عمله بغير قصده » عن عبد الله بن الصّامت ، قال : قال ابوذر رضى الله عنه : قلت يا رسول الله ! الرّجل يعمل العمل لنفسه ويحبّه النّاس ، قال : تلك عاجل بشرى المؤمن .

۷۹۸ - في الكافي : (كتاب الإيمان و الكفر) باب « كظم الغيظ » عن هشام بن الحكم ، عن أبى عبد الله عليه السلام قال : كان علىّ بن الحسين عليهما السلام يقول : ما أحبّ انّ لى بذلّ نفسى حمر النّعم ، وما تجرّعت جرعة أحبّ إلىّ من جرعة غيظ لا اكافي بها صاحبها .

۷۹۹ - و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن مالك بن حصين السّكونى قال : قال ابو عبد الله عليه السلام : ما من عبد كظم غيظاً إلّا زاده الله عز وجل عزّاً في الدّنيا و الآخرة ، و قد قال الله عز وجل : **والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين**

وحیات خود را بدان و برای خویش هر قدرمیسر است ذخیره آخرت تحصیل کن) .

۷۹۷ - در وسائل (کتاب طهارت) باب «عدم کراهت سرور انسان بسبب اطلاع دیگری به عملش در حالیکه او قصد این نداشته باشد » از عبدالله بن صامت روایت شده که گفت ابوذر رضی الله عنه گفت عرضکردم ای رسولخدا ! مردی عملی برای خود انجام میدهد ومردم او را دوست میدارند حضرت فرمود : این محبوبیت اولطفیست که خداوند بسرعت در دنیا باو مرحمت فرموده .

۷۹۸ - در کافی (کتاب ایمان و کفر) باب «فرو نشاندن خشم» از هشام بن حکم ازحضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود : حضرت زین العابدین علیه السلام میفرمود : دوست ندارم که در عوض ذلت و خواری نفس خود اموال نفیسه ای بمن برسد و جرعه‌ای ننوشیدم که نزد من محبوب‌تر از جرعه خشمی باشد که صاحب آن خشم را (آن کس که موجب خشم شده) مکافات نکرده باشم .

۷۹۹ - و نیز در همان کتاب و باب از مالك بن حصین سکونی روایت شده که گفت حضرت صادق علیه السلام فرمود : نیست بنده‌ای که خشم خود را فرو نشاند مگر آنکه خدای با عزت و جلال عزت اورا دردنیا وآخرت زیاد گرداند وبتحقیق خداوند با عزت و جلال فرموده : **و الكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين** . (و آنانکه خشم خود فرو نشانند و از مردم بگذرند و خداوند دوست میدارد نیکو کاران را) و خداوند بجای (فرو نشاندن) خشم او ثواب و اجر

و أثابه الله مكان غيظه ذلك .

٨٠٠ ـ و فيه أيضاً : في ذلك الباب ، عن سيف بن عميرة ، قال : حدّثني من سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول : من كظم غيظاً و لو شآء أن يمضيه أمضاه ، أملأ الله قلبه يوم القيامة رضاه .

و قد تمّ المجلّد الأوّل من كتاب طرائف الحكم بعون الله تعالى
و يتلوه المجلّد الثّاني انشاء الله العزيز المنّان

عنايت فرمايد .

٨٠٠ ـ ونيز در همان كتاب و باب ازسيف بن عميره روايت شده كه گفت حديث كرد مرا كسى كه از حضرت صادق عليه السلام شنيده بود كه حضرت ميفرمود : كسى كه خشمى را فرو نشاند در حاليكه اگر بخواهد خشم كند ميتواند ، خداوند در روز قيامت پر كند دل او را از رضا وخوشنودى خود .

پايان
جلد اول

فهرست

عنوان	صفحه
مقدمه کتاب «عربی»	۲
مقدمه کتاب «فارسی»	۳
علامات و کمال عقل	٤
علامات عقل	٥
فضیلت عقل	٦
نخستین آفریدهٔ خدا	۷
توحید	۸
ارزش خرد	۹
ارزش خرد و ذکرخدا	۱۰
فضیلت عقل وعلم	۱۱
فضیلت علم ووجوب آن	۱۲
فضیلت علم و دانش	۱۳ - ۱٤
فضیلت علم وعمل بآن	۱٥
مدح عقلا ومذمت جهل	۱٦
مدح تفکر ، سپاه عقل	۱۷
شرافت عقل ، بیان حدیث عقل وجهل	۱۸
جنود جهل ، کلام خداوند	۱۹
مجاری فیض ، تتمه بیان حدیث	۲۰
مقرون بودن ایمان باکمال عقل	۲۱
ذم فتوای بغیر علم ، علم بغرض دنیا	۲۲
علامات فقیه ، احیاء علم دین	۲۳
بیان حدیث مجملی ، وصایائی بهشام	۲٤
وصایای امام موسی کاظم علیه السلام بهشام	۲٥
معنی توحید ، پناه از ابلیس بعلم ربانی	۲٦
وخامت نافرمانی عالم ، ذکر دفع بلا	۲۷
عمل سود بخش پس از مرگ ، اهمیت دانش	۲۸
صفات کمالیه خداوند	۲۹
لزوم اخفاء حقایق برغیر اهل	۳۰
صفات جلالیه	۳۱
نامحدودی جود وقدرت خداوند	۳۳
صفات جلالیه و حدوث عالم	۳۳
صفات کمالیه واجمالی از توحید	۳٤
شهود معبود بچشم دل	۳٥
صفات کمالیه وسر سرمدیت	۳٦
تنزه معبود ازسمات امکانی	۳۷
أفضلیت فرشته یا بشر	۳۸
جواب أفضلیت	۳۹
تطور فیض بتطور مستفیض	٤۰

عنوان	صفحه
اتحاد صفات جمالیه باذات	۴۱
سبقت کمالات ذاتیه بر ایجاد	۴۲
امتیازصفات‌خالق ، اولین مخلوق	۴۳
معیت قیومیه ، فتنه آخر الزمان	۴۴
نزدیکی خداوند ، معنای کل‌شیء هالك	۴۵
کمیابی حلال ، حدوث کلام	۴۶
بودن‌ستاره‌ها شهرها	۴۷
چگونگی ستایش خداوند وعلم کمالی	۴۸
علم بچگونگی‌محال برفرض وجود	۴۹
بیان قسمت فاتحة الکتاب	۵۰
تتمه قسمت سورة الحمد ، علم أزلی	۵۱
فضل حکمت ، ذم بدخلقی	۵۲
فضیلت ایمان وتقوی ، اجناس فضائل	۵۳
مدح هدایت ، تقدیر قابل‌تغییر	۵۴
بیان‌لیلة‌القدر،شهودخداوند بدیدهٔ بصیرت	۵۵
نفی سبقت‌ماده برایجاد ، لوح‌محفوظ و محو واثبات	۵۶
دعاکه رد قضا کند ، عرفان کامل	۵۷
تمییز معرفت‌حق ازباطل‌وگمراهی	۵۸
آنچه بذاته مدرك‌شودمخلوق است	۵۹
نفی لوازم‌ماهیات وحجاب ازواجب	۶۰
عینیت‌علم کمالی باذات ، رحمت‌واسعه	۶۱
حاجبیت امکان‌شهود واجب ، تجرداز ماهیت	۶۲
جهاد کبیر بقرآن ، صفات جمال	۶۳
نفی‌عوارض‌اجسام‌وماهیت ازخالق	۶۴
تنزه معبود ازسمات‌امکانی	۶۵
وحدت‌سنخ فیض‌حق‌تعالی ، ایجاداشیاء بقلم‌قضاء	۶۶

عنوان	صفحه
ابدیت وقدمت‌ذات حق ، احاطهٔ‌خداوند بر مقدمات	۶۷
برخی ازصفات جمالیه	۶۸
صفات کمال ، احاطه‌خدابراشیاء	۶۹
اقسام رؤیا ، نخستین‌مخلوق	۷۰
نخستین‌مخلوق ، حقیقت‌عقل	۷۱
در امر بین‌الامرین	۷۲
ذم پیروی هوای‌نفس ، ترغیب‌رضای‌خدا	۷۳
تحذیر ازپیروی‌هوای نفس	۷۴
تحذیراز رهبانیت‌باطله ، مدح‌زهد	۷۵
ترغیب تحصیل علم ومعرفت	۷۶ - ۷۷
ترغیب تحصیل علم‌ودانش	۷۸
ترغیب تحصیل‌معرفت وذم جهل	۷۹
صفات فقیه کامل	۸۰
نشانه‌های محبت حق	۸۱
مخاطبه خداوند با موسی علیه‌السلام ، دعاء رفع‌غم	۸۲
استحباب رفتن‌بمساجد ، مواعظ‌عیسی علیه السلام	۸۳
ترغیب دعا وتضرع ، تعظیم‌طلب‌علم	۸۴
ثواب‌تعلیم وتعلم ، خطرفقدان‌عالم	۸۵
همنشینی باعلماءواهل‌ورع ، مزیت‌عقل	۸۶
امر بعفت ، حب أطفال	۸۷
فوائد توبه ، رضا بمقدرات‌الهی	۸۸
تعظیم اولیاءالله ، صبربرمرض	۸۹
آثار مخالفت باحق واطاعت‌وذکر	۹۰
ذم دلبستگی بدنیا وامربتهجد	۹۱
مدح صلاح اخلاقی وذم‌تشبیه بکفار	۹۲

عنوان	صفحه
ثواب مجالست مؤمن ، تعظیم حکمت	۹۳
آثار اطاعت وعصیان حق	۹۴
نخستین نور مخلوق ، اسباب طول عمر	۹۵
فضیلت احسان با خلق	۹۶
مدح انفاق وذم بخل	۹۷
بهترین وقت ومحل صدقات	۹۸
فضیلت صدقه بخویشاوندان	۹۹
راهنمایان حق ولزوم پیروی ایشان	۱۰۰
انتظار فرج ، سختی حفظ دین درزمان غیبت	۱۰۱
اصحاب حضرت قائم عليه السلام وانتظار فرج	۱۰۲
فضیلت انتظار فرج	۲۰۳
وظائف شیعیان زمان غیبت و علائم ظهور	۱۰۴
علامات قیام حضرت قائم عليه السلام	۱۰۵
فوائد استغفار ، زیان هم وغم و بدخلقی	۱۰۶
لزوم شکر نعمت ، مسئولات روز قیامت	۱۰۷
مدح عطا کنندهٔ صدقه وفرمانبرداری خداوند	۱۰۸
مدح تفکر در آیات الهی ، وفقراء مؤمنین	۱۰۹
صلهٔ أرحام ودفع بلا بعبادات وعظمت صبر	۱۱۰
مدح راستگوئی وذم غفلت وفوائد صدقه	۱۱۱
در احسان بوالدین ، نتائج بدگناهان	۱۱۲
اتفاق واختلاف سنخی ارواح ، دعاء طلب حاجت	۱۱۳
آثار مهمه قرائت آیة الکرسی بعد از نماز واجب	۱۱۴
دستور انفاق بر اهل ، خواب راست	۱۱۵
اجر وثواب معلم ومتعلم	۱۱۶
ترتب امراض وبلایا بر گناهان	۱۱۷
فایده بسم الله ، امر بخوف از خداوند	۱۱۸
ترغیب بعبادت ، محاسبه با نفس ، مداراة	۱۱۹
حقوق مؤمنین بر یکدیگر	۱۲۰
برتری مؤمنین متأخرین از سابقین	۱۲۱
فضیلت فقیر مؤمن ، تأثیر دعا در زیادی رزق	۱۲۲
داستان یکنفر از اصحاب حضرت سجاد	۱۲۳
تتمه همان داستان	۱۲۴
مواعظ سودمند	۱۲۵
موعظه منقول از ابازر	۱۲۶ - ۱۲۷
موعظه امیرالمؤمنین عليه السلام	۱۲۸
ترغیب باحسان و مواسات	۱۲۹
رفتن کمال وقوت ایمان بزنا نمودن	۱۳۰
تعظیم اسم خداوند ، وسیله آسانی سکرات مرگ	۱۳۱
فوائد صبر وذم بدخلقی وتفاوت مردم در کمالات	۱۳۱
ناقبولی توبهٔ بدخلق وبهترین اخلاق	۱۳۳
مودت بامسلمین وذم عداوت بامردم	۱۳۴
مدح گریستن ازخوف خداوند	۱۳۵
چشمهائیکه روز قیامت نگریدو ایمان از عذاب	۱۳۶
مدح رضای بتقدیر وانتظار فرج	۱۳۷
دعاء مستجاب وخوبیهای پسندیده	۱۳۸
مداراة با مدیون و تربیت زیردستان	۱۳۹

عنوان	صفحه
بهترین صدقات وذم تعجیل در اجابت دعا	١٤٠
ثبات برحق ، شکر نعمت و گذشت از	
تنگدستان	٠٤١
ذکر خداوند وتفسیر اصرار بر گناه	١٤٢
اقسام صدقات وموجبات نزول بلایا	١٤٣
شرکت معین ظالم باوی درعذاب ،	
نماز باعطر زدن	١٤٤
تعظیم نعم الهی و ذم غصب مال مردم	١٤٥
وظیفه ورود بمسجد ومدح اطاعت	١٤٦
ترغیب بترك ظلم	١٤٧
در خوف و رجا	١٤٨
ترغیب بتوبه وتقوی و دادرسی	١٤٩
جهاد اکبر و نشانهٔ مؤمن و منافق	١٥٠
ذم دروغ وفحش ومنت نهادن وتکبر	١٥١
وخامت غیبت کردن	١٥٢
وسیلهٔ تخفیف عذاب قبر وتعظیم ذکر	١٥٣
تعظیم ذکر خداوند وپستی دنیا	١٥٤
مذمت حب دنیا و جاه	١٥٥
ذم حب مال حرام	١٥٦
مدح مال حلال وذم شهوت بحرام	١٥٧
علم رسمی وقلبی و ذم ایذاء مؤمن	١٥٨
بهترین خصلتها وذم مکر نمودن	١٥٩
صفات نیك وبدی تهمت وزفترهٔ علم	١٦٠
ترغیب بتعلم ورضای خداوند و نهی	
از نفاق	١٦١
محبت والدین و تدبیر معاش وکمك	
با خلق	١٦٢
ربط درجات قرب بمراتب عقل ودانش	

عنوان	صفحه
وخویهای نیك	١٦٣
مواعظ شاه اولیا وخویهای نیك وذم	
ریا کاری	١٦٤
ذم ریاکاری وتکبر ومدح تواضع	١٦٥
وظیفه عبودیت و سیره حضرت خاتم	
و توکل	١٦٦
حسن توکل ، نماز درموقع تنگی	
رزق ونتیجه تقوی	١٦٧
ثواب صبر بر فقر ، مواعظ حضرت	
امام حسن عليه السلام	١٦٨
نور علم ویقین ونشانهٔ آن	١٦٩
چگونگی حال مؤمن درموقع	
احتضار	١٧٠ - ١٧١
داستان محمد بن شهاب وذم نومیدی	
از رحمت	١٧٢
تحسین طلب علم بجهت رضای خداوند	
وسوء عاقبت طلب بجهت دنیا	١٧٣
حسن الجوار واستحباب اطعام	١٧٤
ترغیب اطعام فقرا وعالم نمایان در	
آخر الزمان	١٧٥
نهی از اعتماد بخائنین	١٧٦
زیان غیبت وسر کشی ، علم نافع	١٧٧
گناه سریع العقابه ، زمین محشر	١٧٨
وخامت همنشینی با اهل معصیت وبدعت	١٧٩
نهی دوستی و رفاقت باپنج طایفه	١٨٠
تتمه حدیث سابق وعلامات مردمان مفسد	١٨١
میهمانی حارث بن اعور ومدح موافقت	
با اهل منزل در مباحات	١٨٢

عنوان	صفحه
مدح سخاوت وذم بخل	۱۸۳
مدح انفاق ومیانه‌روی در آن و رد	
مظالم	۱۸٤
مواعظ خداوند بحضرت عیسی و	
خویهای نیك	۱۸۵
شرط اجابت دعا وسعادت دوستان	
خاندان نبوت	۱۸٦
نشانی دوست ودشمن اهل‌بیت و	
خواب حنان	۱۸۷ - ۱۸۸
دستور بجهت ادای‌قرض ودفع‌دشمن	۱۸۹
وقت‌اجابت‌دعا درهرشب‌ومعنی‌مروت	۱۹۰
فوائد بی‌اعتنائی بدنیا و تعظیم علم	
و دانش	۱۹۱
ثمرات بااهمیت علم ودانش	۱۹۲
بیان زهد ودستور مراودات	۱۹۳
جواب‌ازسؤال‌ابی العوجاءومخاطبات	
حضرت صادق باابی‌حنیفه	۱۹٤
بیان دقائق وحکم دربرخی‌از اعضاء	۱۹۵
تتمه کلام امام ششم	۱۹٦
سلام بر حضرت خاتم (ص)	۱۹۷
ذکر بسم‌الله هنگام غذاخوردن	۱۹۸
تحمید خداوند ، برخی‌از خصال‌نیك	۱۹۹
بیان جمله‌ای از اذکار مهمه	۲۰۰
مواعظ‌حضرت صادق علیه‌السلام	۲۰۱
مواعظ حضرت زین‌العابدین ورسول	
اکرم (ص)	۲۰۲
مواعظ حضرت خاتم (ص)	۳۰۳
فضائل حضرت امیرالمؤمنین (ع)	۲۰٤

عنوان	صفحه
فوائد تربت حضرت امام‌حسین (ع)	۲۰۵
دستور استفاده واستشفاء بتربت‌امام	
حسین (ع)	۲۰٦
در محبت امیرالمؤمنین واخبار از	
زمان بدآینده	۲۰۷ - ۲۰۸
اخبار بناملائماتیکه‌دردین واقع‌شود	۲۰۹
اطوار ناملائمات در دین	۲۱۰
حوادث مخالفه‌بادین وشریعت	۲۱۱
فتنه‌های دین وبدعتها	۲۱۲
امر بکناره‌گیری از اعمال بد	۲۱۳
مواعظ حضرت‌امیرالمؤمنین (ع)	۲۱٤
سبب حکم بکفر بی‌نماز	۲۱۵
تزکیهٔ مؤمن بسبب بلایای دنیا	۲۱٦
تفضل بر مؤمن بعفواز گناهش	۲۱۷
احسان بانفاق زائد بر مؤنة	۲۱۸
ذم قهر بامؤمن واهانت مسلم	۲۱۹
در نهی‌از غیبت وسخن‌چینی	۲۲۰
حرمت‌سب مؤمن‌وقتال وغصب مالش	۲۲۱
ثبت اعمال حال صحت در مرض	۲۲۲
ثواب مریض و مواعظ حضرت امام	
جعفر صادق (ع)	۲۲۳
ترغیب بخشوع واقبال درحال نماز	۲۲٤
مواعظ حضرت خاتم (ص) بابی‌ذر	۲۲۵
وظیفه سلطان بارعایا وبالعکس	۲۲٦
ترغیب باحسان وذکر صفات متقین	۲۲۷
فضائل اهل تقوی	۲۲۸
کمالات متقین	۲۲۹
فضائل‌اهل زهد وتقوی	۲۳۰ - ۲۳۲

عنوان	صفحه
ترغیب بسجود ، نشانه بدترین مردم	٢٣٣
صفات علما وحکما وزهاد	٢٣٤
سؤر مؤمن ومنع ازموضع تهمت	٢٣٥
آئین دوست یابی وفوائد صدقه و صلهٔ رحم	٢٣٦
فایده ذکر ونهی ازاموری	٢٣٧
حسن خلق وصفات جمیله	٢٣٨
تقسیم اوقات شب و روز	٢٣٩
تحذیر ازگناه وترغیب بخلق نیك	٢٤٠
مواعظ و رد مظالم	٢٤١
فائده عفو و صفات اولیاء الله	٢٤٢
سیره ورویه اولیاء ومواعظ	٢٤٣
مواعظ حضرت رسول (ص)	٢٤٤ - ٢٤٧
فضیلت تحصیل علم واداء زکاة	٢٤٨
مواعظ حضرت امیرالمؤمنین (ع)	٢٤٩
صفات مؤمن کامل	٢٥٠
صفات مؤمن کامل ، اطاعت خداوند	٢٥١
تقرب بسبب سجده ، اوصاف تائبین	٢٥٢
مواعظ حضرت رسول بامیرالمؤمنین علیهما السلام	٢٥٣
مواعظ حضرت خاتم بجناب سلمان ره	٢٥٤
دستور رفتار با خلق ومقام دوستان آل محمد علیهم السلام	٢٥٥
اشعار مرغب به پیروی امام زمان (ع)	٢٥٦
مودت خاندان رسالت و قصر أمل	٢٥٧
نتایج وخیمه ظلم ، اقسام ظلم	٢٥٨
جلوگیری غصب ازقبولی اعمال ، تأثیر ظلم دراعقاب	٢٥٩

عنوان	صفحه
معرفت امام و خلقت ارواح و ابدان ائمه و مؤمنین	٢٦٠
عدد سوره‌ها وآیات وکلمات وحروف قرآن	٢٦١
ملازمه میان محبت اهل بیت وطیب ولادت	٢٦٢
توقف اجابت دعا بر امیدواری ، احسان بوالدین	٢٦٣
معرفت امام وبدی حال عاق والدین	٢٦٤
موجب عقوق والدین وتعظیم والدین	٢٦٥
تفسیر آیه احسان بوالدین و مدح	
احسان بخلق	٢٦٦
نفع رسانیدن بخلق ودعوت بدین باخلاق	٢٦٧
کیفیت توبه حضرت آدم و مواعظ حضرت خاتم	٢٦٨
منوط بودن کمال انسانیت و ایمان باطاعت و اخلاق حسنه	٢٦٩
بیان اخلاق حسنه	٢٧٠ - ٢٧١
مواعظ منقوله از کتب آسمانی غیر قرآن	٢٧٢
مواعظ حضرت خاتم (ص)	٢٧٣-٢٧٤
مکالمه حضرت یحیی بن زکریا با ابلیس	٢٧٥
نقل علاج عارضه‌ای ازحضرت مسیح	٢٧٦
کیفیت حال احتضار مؤمن وارواح در برزخ	٢٧٧
تسمیه قرآن بفرقان وذم خودبینی	٢٧٨
مذمت عجب و خودبینی	٢٧٩
ذم عجب وفایده عیادت مریض مؤمن	٢٨٠
ثواب زیارت مؤمن با قصد خلوص	٢٨١

عنوان	صفحه
مواعظ حضرت مسیح	٢٨٢ - ٢٩٣
ذم طمع	٢٩٤
آبادی بلاد بسبب حب وطنها ، وسیله انتظام امر دنیا	٢٩٥
موجب اختلال امر دنیا ووسیله دفع مکاره	٢٩٦
مواعظ حضرت رسول (ص)	٢٩٧ - ٢٩٩
علاج کدورت قلب وبیان زهد	٣٠٠
مواعظ حضرت رسول وامیرالمؤمنین علیهما السلام	٣٠١
مواعظ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام	٣٠٢
مواعظ حضرت باقر علیه السلام	٣٠٣
مواعظ امام حسین (ع) و حضرت صادق (ع)	٣٠٤
صدق توبه با یقین بمجازات ومعنای مواعظی	٣٠٥
ایمان کامل وکلمات حکیمانه از امیر المؤمنین (ع)	٣٠٦
کلمات حکمت آمیزی ازحضرت امیر المؤمنین	٣٠٧ - ٣٠٨
طبقات مردم در دیانت	٣٠٩
مواعظ حضرت خاتم (ص)	٣١٠ - ٣١١
تعظیم حاملین قرآن یعنی عاملین بآن	٣١٢
مخاطبات بحضرت داود ودفع بلا ببرکت عاملین	٣١٣
خطبه حضرت خاتم (ص) درحجة الوداع	٣١٤
امر بتقوی و کوشش دردین	٣١٥
وقوع بعضی از آثار بد گناهان دردنیا	٣١٦

عنوان	صفحه
نهی ازخوشنود کردن خلق بنافرمانی خداوند	٣١٧
در عزت مؤمن	٣١٨
نهی از تقبل امر یکه موجب عذرخواهی است	٣١٩
مدح دوستی ودشمنی جهت رضای خداوند	٣٢٠
منوط بودن تدین بمحبت خداوند	٣٢١
حدیثی که حضرت عبدالعظیم نقل از حضرت جواد نموده	٣٢٢ - ٣٢٤
فضیلت زیارت حضرت عبدالعظیم (ع)	٣٢٥
مواعظ وحکم ازامیرالمؤمنین (ع)	٣٢٦
مواقع تأکد استجباب دعا نمودن	٣٢٧
اجابت دعادرشب جمعه قبل ازطلوع فجر	٣٢٨
بیان اشخاصیکه دعاء آنان مستجاب نشود	٣٢٩
ثواب سیراب نمودن تشنگان	٣٣٠
اختلاف ثواب آب دادن با امکنه ،	
بیان سخاوت	٣٣١
ترغیب باظهار بی نیازی از خلق ،	
نماز شب	٣٣٢
ترغیب بحسن اخلاق ، مواعظ حضرت عیسی	٣٣٣
مواعظ حضرت عیسی (ع)	٣٣٤ - ٣٣٥
نهی از مراوده با عالم دنیا خواه و سخن چینی	٣٣٦
بیان تفاوت مرتبه عالم ازعابد درقیامت	٣٣٧
مواعظ حکیمانه امام ششم بجابر	٣٣٨

عنوان	صفحه
ترغیب بنماز نافله ودعاء آخر شب	۳۳۹
پاك نمودن دردها گناهان شیعیانرا	۳۴۰
آنچه وسیله رفع وسواس است	۳۴۱
سخنان ابی‌ذرموقع موت فرزندش	۳۴۲
تعظیم امرمرگ ولزوم تحصیل استعداد	۳۴۳
معالجات منقوله از حضرت عیسی (ع)	۳۴۴
علاج کرم درختان ازحضرت مسیح (ع)	۳۴۵
زیاد شدن عمر باحسان ، ترسانیدن از گناه	۳۴۶
میزان تمیز ایمان از نفاق	۳۴۷
در مدح سلوك بدستور عقل که جامع خیر دنیا و آخرتست	۳۴۸
تقسیم صبر ومواعظ حضرت صادق (ع)	۳۴۹
مواعظ امام ششم (ع)	۳۵۰
بیان صفات مؤمن ازحضرت صادق (ع)	۳۵۱
صفات عالیه جمعی ازاصحاب حضرت خاتم (ص)	۳۵۲
ترغیب بفرمان برداری ازخداوند	۳۵۳
نتیجه مهمه اطاعت خداوند	۳۵۴
ثواب تحفه بردن بمنزل ، صله با اهل بیت طهارت	۳۵۵
حدیث منقول ازام‌سلمه	۳۵۶ - ۴۵۸
غلبه بر نفس اماره، نافع پس ازمرگ	۳۵۹
مواعظ ازحضرت خاتم (ص)	۳۶۰ - ۳۶۱
دعاء مستجاب ، مکالمه حضرت عیسی با مردگان	۳۶۲
جواب مردگان از حضرت عیسی علیه السلام	۳۶۳ - ۳۶۴

عنوان	صفحه
لباس دادن بمؤمن ، حق‌رحم	۳۶۵
طولانی شدن‌عمر بصلهٔ رحم	۳۶۶
طول‌عمر ووسعت رزق وحفظ از گناه بصلهٔ رحم	۳۶۷
تشبیه اسلام بقلعهٔ وسیع نورانی	۳۶۸
ملازمه ایمان باحب اهل‌بیت و نفاق با بغضشان	۳۶۹
ذم‌مسامحه درحاجت‌مؤمن ومدح‌مسرور نمودنش	۳۷۰
نسوختن کافر بآتش جهنم بمساعدت با مؤمن	۳۷۱
حقوق هر مؤمن دیگر	۳۷۲
ثواب وفوائد زیارت مؤمن	۲۷۳
ثواب هدایت و بودن‌دنیا زندان‌مؤمن	۳۷۴
گرفتاری مؤمن باذیت کننده و آلت بعضی ازحواس	۳۷۵
مذمت عالم فاسق‌وجاهل خوش‌ظاهر	۳۷۶
استحقاق سلب‌نعمت بگناه کردن	۳۷۷
باطل شدن‌عبادات زن بتحمیل‌زائد بر طاقت شوهر خود	۳۷۸
قبول نشدن‌حسنات زن بتحمیل زائد بر طاقت‌شوهر	۳۷۹
حبط اعمال‌زن بکفران‌احسان شوهر	۳۸۰
عمر زائد بر متعارف که‌موجب‌سختی زندگانیست	۳۸۱
سختی سکرات مرگ	۳۸۲

عنوان	صفحه
گریه نمودن حضرت خاتم (ص) در موت فرزندش	٣٨٣
مذمت عمل ریائی و شرك بودن او	٣٨٤
بطلان عبادت ریائی و فوائد خلوص نیت	٣٨٥
نگاهداشتن عمل و نهی از ریا و سمعه	٣٨٦
اشتمال ریا وسمعه بر شرك و نفاق	٣٨٨
استجابت وفضیلت دعا	٣٨٨
ترغیب بدعا و نامبردن ازهر حاجت	٣٨٩
ثبوت مقامی بجهت اهل دعا و دفع بلا بدعا	٣٩٠
دعاء پیش از بلا ودرشدائد	٣٩١
اصرار بردعا وتکرار آن	٣٩٢
تقدیم صلوات بردعاو تأخیراز دعا	٢٩٣
وسیله قبول توبه حضرت آدم و توصل بآن	٢٩٤
دستوردعا کردن و تقدیم دعاء چهل نفر	٣٩٥
دعاء بمؤمنین و بزبانیکه بآن معصیت نشده	٣٩٦
دعا دراوقات نمازها ودرحق غیر	٣٩٧
دعا بجهت مؤمن ومواعظ حضرت صادق (ع)	٣٩٨
وسیله بودن عمل خدائی حب خلق را	٣٩٩
فوائد خشم خود خوردن	٤٠٠

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱۱	است ،	است درج نمایم
۳	۱۹	توفیقی	ابن توفیقرا
۱۱	۵	عجب لم یتفکر	عجبت لمن یتفکر
۱۲	۱۰	عند	عنده
۱۷	۲۶	فرمودی	نمودی
۱۸	۲۹	و بکلمة	بکلمة
۲۰	۲	وزیر	و زیره
۲۳	٤	الاول	الاول من البحار
۲۵	۸	اذ اتفرد	اذ تفرد
۳۰	۱۳	استمال	استعمال
٤۵	۳	خطر	حظر
٤۵	٤	یخطر	یحظر
٤۵	۲٤	علمی	علم
٤٦	۲٦	برای او	برای آنها
٤۷	۱۱	تعدیه	تعدی
٦۲	۱	واجب	واجب را
٦۳	۲	کیفة	کیفیة
٦٦	۱۸	امور	و امور
۱۰۱	۱۵	نادر	نادری
۱۰۲	۱۲	آنزمانست)	آنزمانست)سپس فرمود : این چنین و بدست خود اشاره نمود پس کدامیك از شما شاخه‌خاردار را بدست خود میگیرد ، سپس سرخودرا بزیر انداخته و فرمودند : همانا برای صاحب‌این‌امر غیبتی است (طولانی) و بنده باید ازخدا بپرهیزد وبدین خود چنگ زند .
۱۰۲	۱۷	میکنند	میکند
۱۱۵	۳	الامالی	امالی
۱۱۵	۳	جزء	الجزء
۱۱۷	۲۷	کفر)	کفر)باب«ذنوب»
۱۲۰	۲	الامالی	امالی
۱۲٦	۲۹	خون	خود
۱۳۰	٦	الامالی	امالی
۱۳۱	٦	«	«
۱۳۲	۲۷	سه‌سهم	سه‌سهم‌روزی‌فرمود
۱۳۷	٦	الامالی	امالی
۱۳۹	۲	سبحیته	سجیته
۱٤۹	۱۸	بر اصل	تا اصل
۱۵۱	۱٤	منجرشود	منجر نشود
۱۵٦	۱۹	پش	پس
۱۵٦	۲۲	گفتت	گفت
۱۵۸	۱۷	نپابد	نپاید

صفحه	سطر	غلط	صحیح
١٥٩	١٤	وصف	وصفت
١٦٣	١١	لا	الا
١٧٧	٨	بقدرك	بقدر
١٨٤	٦	الامالی	امالی
١٩٤	٧	الامالی	امالی
١٩٥	٢٢	رطوبی	رطوبتی
١٩٥	٨	لقمحت	لقحمت
١٩٥	١١	اول کلمة	کلمة
١٩٦	٣	بشاهد	بشاهدین
١٩٩	٦	الامالی	امالی
٢٠٠	١٤	آن در باطل باوداده شود	آنرا در باطل میدهد
٢٠٦	١٦	میگردد	گردیده
٢٠٧	١٦	خداوعده	خدای من مراوعده
٢٠٧	١٧	دوست بدارد	پیروی کند
٢١١	١٨	برخی را ببرخی	برخی برخی را
٢١١	٢٣	تا بتقوی ویرا بشناسند	تا از او بهراسند
٢١٢	٢٧	امروز	آنروز
٢١٥	٢١	زناکار کافر نامیده نشده	زناکار را کافر ننامیده اید
٢١٦	٢٠	باین	با این
٢٢٥	٢	الامالی	امالی
٢٢٧	٢٣	حضرت عزم فرمود	حضرت راقسم داد
٢٢٨	٢٧	نوشته بود	نوشته
٢٣٣	٥	الامالی	امالی
٢٣٣	٢٤	باید پرهیز شود	پرهیز میشود
٢٤٤	١٤	سؤال را که واجب بوده	سؤال از چیزیکه واجب بوده میباشد
٢٤٦	٢١	عمل نموده اید	فرستاده اید
٢٤٧	١٥	برچه امید دارید	چرا از اعمال ص لحه باز می ایستید
٢٤٧	٢١	سفر	اسباب سفر
٢٥١	٢	الامالی	امالی
٢٥٥	٥	الامالی	امالی
٢٦٦	٦	قدامها	قدامهما
٢٧٠	٢٥	و رفته	رفته
٢٧٦	٨	فی الصدر	فی القدر

DATE DUE

DATE DUE

OFFIC. NOV 26 1984

1147725

INSERT

BOOK CARD

PLEASE DO NOT REMOVE.
A TWO DOLLAR FINE WILL
BE CHARGED FOR THE LOSS
OR MUTILATION OF THIS CARD.

ER / MAIN ENTRY

Columbia University

1147725

JUN 1962

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE
CU58886168
893.78 As37
Taraefol-hekam; ya a